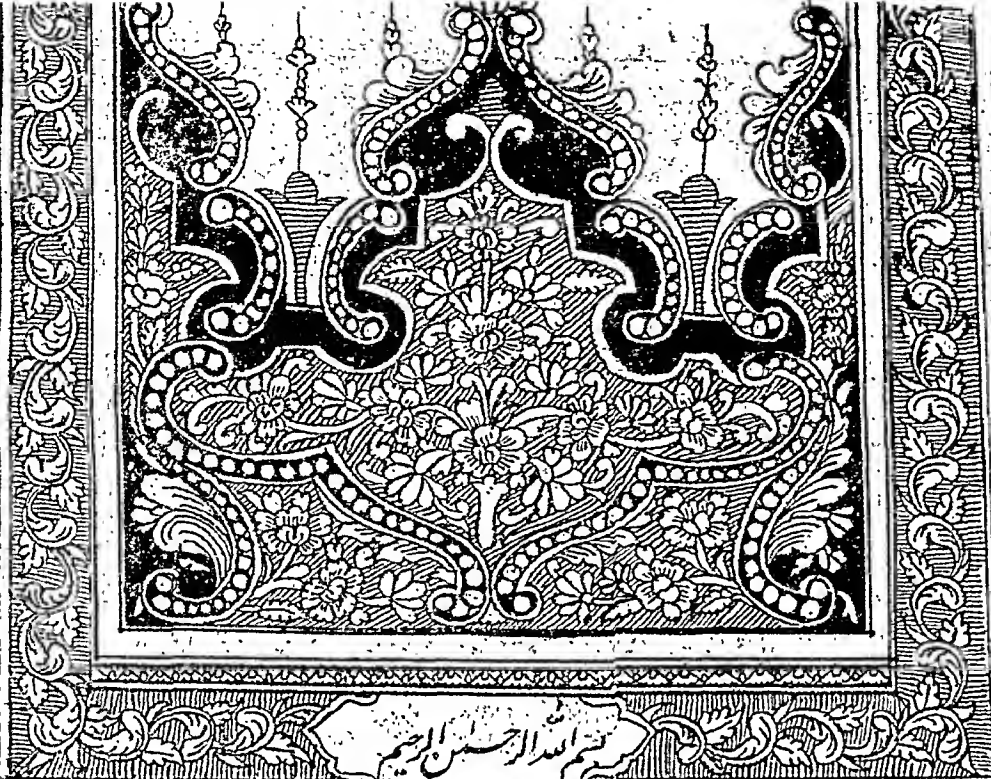


قید و کید ! جو ہے ہندوستان میں اس کا حال
 ہوئی ہے سافروں کی شکایتیں ہیں اور بدقت
 سے شروع ہیں گویا یہ اور وہ دونوں ہر اثنی
 ظہیب ہندوستان یوں کہ جو بدعتیں یا دشنام
 پر مبنی ہیں ان کا بیان کہنا شک کیا جائے
 جو بچا کے پڑے لکے نہیں یا کچھ ہندو نہیں
 لکھتے وہ تو ہندو دیش برہمن اور دیش برہمن
 کے ہیں کہ کہتے ہیں جو ہندو کچھ مذمت
 لکھتے ہیں کہ تو وہ بھی کچھ نہیں لکھتے ان کا حال
 کے دفعہ سے کہیں کسی اور کا کجا بھال لیتے
 ہیں - فقط انہیں شکایتوں کو جو اجاب دیتے
 دے ہو چکی ہیں جمع کیا جاوی تو قصین ہے اور
 صفحہ مست تاریخ عالم سے بھی بڑھ چلے گی
 استی و اولاد یہ بھی صاحبان دلی اپنی زبان کی

بابو صاحب کے کہنا میں تو دہی ہوں جو ریل
 کے آئے سے پہلے آئے باتیں کرتا رہا ہوں
 اور اپنے لئے کا سبب غلط ہو کر چکا ہوں مگر
 کہنے ایک بھی نہ سنی اور ہمارے پورے دلی
 ملک کا کہنا یہ اور ہے دھول کر لیا - مینی
 یہ معاملہ کچھ خود کہنا ہے - میں تعجب کرتا ہوں
 کہ ہندو جو ملک کا کہنا یہ اور ہے کہس قانون
 سے لیا گیا اگر افسر مشین کے نزدیک ثابت
 ہو چکا تھا کہ اس شخص کو کر ا یہ نہیں کرنا منظور
 تو ملتان سے دلی تک جہان سے دلی ہوا
 ہوئی تھی کہ یہ کیوں نہ لیا گیا اور اس بات کا
 کوئی ثبوت ان کی پاس پاس تھا کہ وہ ضرور ہندو
 ہی کے ہوا ہوا تھا - ایسی بے آئینوں سے
 معلوم ہو تا ہے کہ ملازمت ان کی دلی ہوا تھا
 وگوں کو رنگ کرنا چاہتے ہیں -

آندہ دین تو گارڈ میں بیٹھے ہیں - سب کو نور
 ہے تو میرے نزدیک یہی سفر ہے - چوبی میں
 جانا ہوں کہ افسران اعلیٰ کو ایسی ہی یا وہ جان
 رگستر میں صرف کا کزن کی میر ہرین
 ہیں مگر یہ کہنا بھی نا زیبا نہیں تہہ نہ ہے ہر
 کی چشم نمائی کی ضرورت حاجت کہتی ہیں - بڑی
 ستارہ والے اہل کلا رتو ایک طرف ہر ستون
 کو دیکھیں تو اعلیٰ و اعلیٰ ہی آسمان پر ہے بالی
 دینا تو نہ کہ ریلوے کی روادار نہیں ہوتے -

مرگ و است آن سخن چیلے اثر
 کر رگ الماس غدار و شمس
کول کا کڑا پول
 (اسکے اسی سائین ٹیک سے سائینی و کو قدر
 لاہور دیکھنا چاہیے)



بسم الله الرحمن الرحيم

نعمتهای حضرت باری جل مجدیر و ن از حد احصاست یعنی که زیاده تر از جمیع نعمتهای بند نعمت ایجاد در ذوق توان
 نیست بشت انبیاست حضرت باری جل جلاله برگزینگان باویه صلاحات را با ستم تراجمه انبیا علیهم الصلوٰت
 و تسلیات درایت نمود و حقوق خود و احکامیکه صلاح ایشان را بان منوط ساخته بود نیز با نهایی ایشان شناسا و نمود
 تا بمقامات قرب صل شوند و از عذاب قبر و حشر خلاص یابند تخصیص بعثت حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوٰت
 و تسلیات بلا حصر و لا انتها که با قاطعه سمیحه و خنجر ضیاعبوش شد و دعوة او امر و اسود و مشارقه و معارف
 در گرفت حضرت باری علوم بسیار و معارف بیشمار بصریح ردایت یا با اشارت و دلالت بواسطه ذات شریف
 القافر و دودست او را بهترین اعم و دست او را بهترین سلف و علوم او را صایب ترین علوم و معارف او را
 کشاده ترین معارف شناخت خداوند اچا که ما را بخش فضل خود بشفیق تقدیر این وسیله عطنی مشرف
 کمال اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر او باطنی میگردان و چا که ما را بطریق از علوم و معارف این جل
 الاکبر سر بلند نموده فهم معانی آنها بوجه تحقیق درین تقلید و عمل بر حسب آن بغیر از طوط و تفریط روزی نما و حضرت ا
 صلی الله علیه و سلم بپایبیکه در دین مانی کجند از انودانی و بسن مخصوص فرما و ما را در جمله تا بهمان و پیردان مجبا
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم محسور گردان و رواة علم و حله دین که علم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با رسانید
 یاراه فهم و درایت معانی بر ما سهل ساختند با چرمیل ثواب جزیل مشرف سازاناکت قرین و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي انزل
 على عبدك الكتاب
 وبهتكم ما بين يدي
 للعلمين سلاما جديدا
 و دعا عبدا الى الله عز وجل
 و هاديا و اما ما و جعل
 ايمته خيرا مة اخير
 للناس افضلا من ذل

53/9

اما بعد سيکويد فقير الى رحمة الله الكريم ولي الله بن عبد الرحيم العجمي شهاب الدين طهنا اين فقير را در تبيين اختلاف
 مذاهب فقهاء و کثرة اضراب علماء و کشيدن هر کسی بخواهي تشويش روی داد و نیز که لغتین طریقی برای عمل ضرورت
 و تعیین بغير ترجیح سلفه و وجود ترجیح بسیار و اقوام را در تقریر و وجه ترجیح اجمالاً و تفصیلاً اختلاف فاحش پس
 دست یازد و فایده ندید و از هر کسی استعاضی نمود حاصل بدست نیامد بعد از ان متوجه تمام حضرت باری
 جل مجدده متوجه شد و گفت لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین انی وجهت وجهی
 للدين فطر السموات والاارض حنیفا وما انا من المشرکین پس اشاره بکتاب موطا که تالیف
 امام بهام حجة الاسلام مالک بن انس است واقع شد و رفته رفته آن اشاره در خاطر فائز شاخ و برگ آورده
 از جمله آن شاخ و برگ یکی آنست که بقیع معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بر آن
 افضلیه کتابی بنسبت کتابی یا از جهت فضل مصنف باشد یا از جهت التزام صحت یا از جهت شهرت احادیث
 یا از جهت قبول جمهور اهل اسلام اما از جهت حسن ترتیب استیعاب مقاصد همه مانند آن و این همه جهات در
 موجودند بنسبت جمیع کتب موجوده بر وجه ارض اما افضل مصنف باید دانست که امروز در دست مردمان
 هیچ کتابی نیست که مصنف آن از تبع تابعین باشد غیر موطا و هیچ کتابی نیست که اهل حدیث متفق باشند بر
 قدر مصنف او مانند موطا زیرا که در وزن مالک زمان تبع تابعین از چندین پیش نبودند و آن هیچ یک کتابی
 نداشته است و از ائمه فقه امروز هیچ کتابی که خود ایشان تصنیف کرده باشند بدست مردمان نیست الا موطا شاخ
 گفته است اذ اذکوا العلماء فمالک النجم وما احدث من علی فی علم الله من مالک و متذکر علماء
 کرده شود پس مالک ستاره است و درخشانده در آسمان و این تشبیه از جهت علو منزلت و ظهور نور کرده است و نیست
 هیچکس که منت او برین زیاده باشد از مالک علم خدا و نیز گفت مالک و ابن عیینة القرینان و اولیاهما
 لذهب علم الحجاز مالک و سفیان بن عیینة قرین یکدیگرند یعنی در علم و قوه حدیث اگر نبودندی گم می شد حجاز
 و غیرت ففی العلم و یدور علی ثلاثة مالک بن النوف و سفیان بن عیینة و ولید بن سعد
 علم میکرد و بر سر کس مالک بن انس و سفیان بن عیینة و ولید بن سعد و قال سفیان بن عیینة فی حدیث
 یوشک ان یضرب الناس الابدال یطوبون العلم فلا یجدون عالما اعلم من عالم المذاهب
 نوری اند مالک بن النوف در حدیث آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نزدیاست
 که بزنند مردمان جگرهای شتران را یعنی سفر کنند بر شتران و آنها را بگرفتند و روان کنند طلب کنند علم را پس بنیان

و مقامها و منزلت بلوغ
 من شاء فی کل طبقة
 استنباط ما خفی من
 احکام الدین الهامی من
 التفقیر عن التفرق فی
 تفقیر من اصول الدین و جعل
 و انما اکتفا بحسن فائده
 فی اختلاف السلف اقل
 خاصه کیف یکون

عالمیکه داننا تر باشد از عالم بدیه گفت سفیان بن عیینه ما را ننوده میشود که آن عالم مالک بن انس است فقال
 ایضا رحم الله ما لکما کان استدا انتقاد ما لک للوجال رحمکنا و خدا می مالک را چه بسیار بود سره
 از ما سره ممتاز ساختن مالک مردمان و قال ایضا کان ما لک لا یبکیه من الحدیث الا صحیحاً
 ولا یحدث الا عن ثقاته الناس وما ادى المدينة الا متخرب بعد موت مالک بود مالک رفع میکرد
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث منی کرد مگر از معتقدان و منی بنیم بدین را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک
 و قال عبد الرحمن بن عقیل ما بقی علی وجهه الا مرض احدا من علی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بیکس امین تر بر حدیث آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از مالک بن انس و قال ایضا ما اقدم علی مالک فی صحیح الحدیث احدا
 مقدم منی کنم بر مالک در صحت حدیث بیکس را و قال ایضا سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس
 بامام فی السنة والا و زاعی امام فی السنة و لیس بامام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها
 جميعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و نیست امام در سنت و او زاعی امام است در سنت و نیست
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلیح را از معنی این کلام
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا ضد بدعت است پس گاهی آدمی عالم میباشد بدعت عالم منی باشد
 سنت مؤلف گوید شرح این کلام بطی میگوید باید دانست که سلف در سه بناط مسائل و فتاوی بود و
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمع میکردند و از اینجا استنباط مینمودند و این طریقه اصل
 راه مجتهدین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه متقیان و تهذیب آن کرده اند یاد گیرند بی خطه
 مأخذ آنها پس هر مسئله که بآید در می شد جواب آن از همان قواعد طلبی کردند و این طریقه اصل
 فقهاست و غالب بر بعض سلف طریقه اولی بود و بر بعض آخر طریقه ثانی و اشاره بهین معنی است
 آنکه گفته اند که حماد بن ابی سلیمان اعلم الناس بود مسائل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که وی در فتاوی
 تهذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در موطا از قواعد مقرر کرده اهل بدین سنت تعبیر میکنند چنانکه
 میگوید السنة الثقی لا اختلاف فیها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن مهدی هم بهمان اصطلاح رفته است و گفته
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانی صحیح و اقامت لفظ حدیث
 و تقریق آنها در ابواب فقه و استحصار احادیث در هر بابی و او زاعی امام بود در معرفت قواعد

فیما لا یزال یخبر
 الناس علی السنة من
 النسخة و کشف بالجملة
 عن العامة فی الاما
 و لا یزال یخبر
 الناس علی السنة من
 النسخة و کشف بالجملة
 عن العامة فی الاما
 و لا یزال یخبر
 الناس علی السنة من
 النسخة و کشف بالجملة
 عن العامة فی الاما

کلیه سلف در هر بابی از ابواب فقه و مالک امام است در هر دو باب و ثبوت این معنی پیشین مشتغلان باین حدیث
 در ظهور کاشمش فی رابعة النهار است و قال ایضا ما رأیت أعقل من مالک ندیدم داناتر از مالک و قال
 یحیی بن سعید القطان و یحیی بن معین مالک امیر المؤمنین فی الحدیث امام مالک با دوازده مسلمان است
 در حدیث و قال ابن معین کان مالک من حجج الله علی خلقه بود مالک از جهت های خداست علی بن خلیف
 و قال ابن وهب لولا مالک و اللیث لفسدتا اگر نمی بود مالک و لیث گمراه میشدیم و قال ابن قتیب
 کان مالک احفظ اهل زمانه بود مالک حافظ ترین اهل عصر خود و پرسید عبداللہ بن احمد بن حنبل
 پدر خود را من اثبت اصحاب الزهراء کیت حافظ ترین اصحاب زهری قال مالک بن انس
 فی کل شیء گفت مالک بن انس حافظ ترین اهل عصر است در هر چیز چه در حدیث زهری و چه غیر آن
 و قال البخاری اصحاب الانس انما نالک عن نافع عن ابن عمر صحیح ترین انس این است و است
 مالک عن نافع عن ابن عمر ابو نعیم در جلیه آورد و است که امام مالک گفت نه ختم هیچ شیء مگر که دیدم
 آنحضرت را علیه السلام باید دانست که امام مالک پسر انس بن مالک بن ابی عامر بن عسمر
 بن الحارث الاشجعی است ابو عامر صحابی جلیل القدر است حاضر شد در عزوای همراه آنحضرت صلی
 علیه و سلم الاخر و به در و مالک از کبار تابعین است و از علمای ایشان و او یکی از جمله آنجا کس
 است که برداشتند عثمان را بوقت شب بسوی قبر او در آن هنگامه و فتنه که هیچکس این امر نتوانست
 کرد و روایت میکند از حضرت عمر و حضرت عثمان و ابو سہیل نافع بن عامر عن امام مالک
 ثقات تابعین است امام مالک از وی روایت بسیار دارد و امام مالک متولد شد در سنه ثلث
 و تسعین یعنی نو و دویست و بعضی گفته اند در نو و دویست و دوازده سال و بود مالک در اوقات
 بزرگ سر بسوی سرند داشت بغایت سفید رنگ تا آن بسرخ بود سفید شده سر و ریش او و اکثر
 اخذ حدیث او از اهل مدینه است و علم را دست بدست از ایشان گرفت سخت علم فقه
 و فتاوی دور آن سیکرد و بر حضرت عسمر و دوسه واسطه عقد بود درین باب و بعد
 از آن بر رفقهائے صحابه مثل ابن عمر و عائشه و ابن عباس و ابو هریره و انس و جابر و در آن کرد
 و ایشان مکرر و آواره آمدند و بعد از ایشان این کار و بار بر رفقهائی سبعة افتاد و مانند سعید بن
 عمرو و سالم و قاسم و بعد از ایشان بزرگ زهری و یحیی بن سعید و زید بن اسلم و ربیعہ ابی الزناد و نافع بعد از ایشان

لا شریک له مالک
 قاضی صحنه سوادیه
 و تشهد ان سیدنا
 و حبیبنا محمدا عبدا
 و رسول الله
 و انی آدم
 و من دونه فکلمه
 حسین بن محمد الشافعی
 قاضی صحنه سوادیه
 علیه و علی اله و الصلاه
 و علی امته النبی

امام مالک و حدیث آثار ایشان تدوین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون قرطیس و دیعت نمود
 و اهل آفاق از جمیع مصادر بسوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود
 و شهرت عظیم یافت که هیچکس در آن شهرت و قبول نزدیکی و دشمنی نبود و بدانی مدید باین ریاست و دیانت
 و مدینه مکرمه که روح عالم است دل امصار گشت فرمود بعد از آن روز یکشنبه در ریحان شهرت و دیانت و در روز مریض ماند
 و روز یکشنبه در ریحان اول بعضی گفته اند چهاردهم ربيع الثانی و بعضی در ربيع الثانی و باینه بدار القدر انتقال فرمود
 سخن گفت عمر امام مالک بهشتاد و هفت سال بود و در مدینه مشرفه در منصب جهاد و افاقا شصت سال
 گشت فرمود و انتهی پس در نیت از اطراف و جوانب مسائل پیش روی آمدند و جواب با صواب می فرمود
 چنانکه شاعری در مدح وی گفته مشعشع یدیع الجواب فلا یجهر هیبة و السائلون ذاکس
 الاذقان و ادب الوقار و عزه سلطان التقیه و فهو المظلم و لیس ذالسلطان یعنی می گذارد
 جواب ادر حالیکه سایلان بر سینه افکنده بهشت زنجبار یعنی محال گفتگو نمایند پس گفت و شنود کرده نشود و یا
 از جهت هیبت و آن بیعت ادب و بردباری و عزت بادشاهی تقوی است پس وی فرمان برداری
 کرده شده است و نیست صاحب بادشاهی و تخمین سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود
 در خواب دید که گویند میگوید بشخصی لقد اصبحت اسلام و زجر عرکته و عداة نوحی الهادی لک
 طحد القبر و امام الحكم ما ذال العلم صاینا علیه سلام الله فی الخوالدهس و هر اینه گشت
 باین صفت که همیشه داده شد اساس او را صاحبی که جایی گرفت را بنمای عالم نزدیک شد قبر امام هدایت
 همیشه نگاهدارند علم بود بروی سلام خدا یا تا آخر زمان و باید داشت که مدینه مشرفه در زمان او پیشتر
 از زمان متاخری شبیه مرجع فضلاء و محط رجال علماء بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد زمانی
 مضیان عظیم الشان که همه عالم را قبله توجه علم ایشان بود و میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک افتاد
 و امام مالک از آن همه شد چنانکه شبهای محسوس کسی از دست کسی میگرد و گرفتار او بدست خودش
 محسوس میشود وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوالت عالم بکتاب او رجوع کردند و در حساب امام
 فی الحقیقت تفصیل کتاب او است و امام محمد را سرمایه نقاش است در بطون عالم او است باجمه این چهار امامانند
 که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر
 شاگرد امام مالک بودند و مستندان از علم او در عصر تبع تابعین نبودند مگر ابو حنیفه و امام مالک آن یک نفر است

حاضران الساده ساهما
 اما بعد فیقول الفقیر الی
 رحمة الله الکریم احمد المذنب
 بولی الله بن عبد الله بن محمد
 و هذا العشر من سنینا
 عفی الله عنه و انفعها
 بسلقه الصالحین ان عام الفقه
 الشرح العلوم و انفعها و اوسعها
 و کتاب الموطا و کتبه الفقه
 و اشهرها و اقدمها و اجمعها

که دروس محدثین مثل احمد بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی یک حدیث از وی در
 کتابهای خود روایت کرده اند و برهم روایت حدیث از وی بطریق ثقاة جاری نشد و آن دیگر شخصی است
 اهل نقل اتفاق دارند بر آنکه چون حدیث بروایت او ثابت شد بزرگوار علی صحت رسید اما التزام صحت
 شافعی گفته ما علی ظهور الا در کتاب بعد کتاب الله صحت من کتاب مالک نیست بر روی زمین کتابی بعد کتاب
 صحیح تراز کتاب مالک در روایتی ما وضع علی الامر من کتاب هو اقرب الی القرآن من کتاب مالک
 و در روایتی دیگر ما فی الارض بعد کتاب الله اکثر ثوابا من موطا مالک گفت حافظ مغلطی اول
 من صنف الصحیح مالک اول کسیکه تصنیف کرد صحیح مالک است گفت حافظ ابن حجر کتاب مالک
 صحیح عهد و عند من تقلده علی ما اقتضاه نظره من الاحتجاج بالمرسل والمنقطع و غیره کتاب مالک
 صحیح است نزدیک مالک نزدیک کسی که تقلید مالک کرده است بر مذہبی که اقتضا کرده است و در نظر امام
 مالک همان مذہب مستلالت است بر مرسل منقطع و غیر آن یعنی علما مختلف اند در عمل بر مرسل منقطع پس
 امام مالک ابو حنیفه و اکثر علمای تبع تابعین بصحت عمل بآن رفته اند و نزدیک ایشان قول حضرت عمر
 و مانند آن دلیل می تواند شد و اتفاق جمعی از تابعین مدینه و لیل عتواند شد پس امام مالک بحسب مقتضای
 اصل خود رفته و این عمل قاصد در صحت حدیث نزدیک او نیست پس موطا همه آن برای مالک ابو حنیفه
 و سایر تبع تابعین صحیح باشد سیوطی زیاده کرده است بر حافظ ابن حجر و گفته است که مرسل منقطع حجت است
 نزدیک مالک سایر آنرا نماند موافق اویند درین مسئله و همچنین حجت شد نزدیک مالک و قتیکه معتقد باشد بر روایت
 مرفوعه یا موقوف صحابی و در موطا هیچ مرسل نیست مگر که معتقد است بروایات مرفوعه همان لفظ یا
 آن پس حواشی آنست که گفته شود که موطا صحیح است نزدیک جمیع فقیر گوید اهل کتب نبویه و حاکم و مستدرک
 سیبها کرده اند در وصل مرسل مالک فیه موقوف وی گوید یا اینهمه شروح موطا اند و تتمات آن و هیچ
 موقوف و اثر تابعی نیست مگر آنرا ماخذی است از کتاب سنت چنانکه درین شرح خواهیم دید و ابن حجر
 کتابی تصنیف کرده است در وصل ما فی الموطا من المرسل و گفت جمیع آنچه در موطا است از بلفظه و عن الثقات
 عنده و مانند آن شخصت و یکدیگر است و همه آن مسند است از غیر طریق مالک الا چهار حدیث که نامشایم
 ماخذ آن و الله اعلم کی انی لا انسی و لکن انسی دیگران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 آری اعمار الناس الحدیث سیوم قول معاذ اخوما و صافی رسول الله صلی الله علیه و سلم و

وفاق السوء الاعظم من الملة
 المرحومة علی العمل بالاجتهاد
 فی روایته و درایتیه و الاعتناء
 بشرح مشکلاته و معضلاته
 و لا یهتكم باستنباط معانیه
 من انفسه عام الاحمال ان الموطا
 من انفسه عام الاحمال ان الموطا
 من انفسه عام الاحمال ان الموطا
 من انفسه عام الاحمال ان الموطا

مسلسلاً بقراءة الجمهور أو سماعه إلى مالك بغیر
الا نقطه لم یسج کتابی از کتب اہل عصر مالک امر و فریت
یعنی شود چه جای مسلسل سماع و اما قبول اہل اسلام آنرا پس
اہل مذہب مالک خود عمل ایشان بر آنست و حاصل مذہب
شافعی و سر مشق اجتہاد او موطا مالک است در بعض جا ہا تقب
کرده است و در ترجیح روایات اختلاف نموده است محمد
و مبسوط و غیر آن سرمایہ نقایست موطا است الا آثار کی
از امام ابو حنیفہ روایت کرده است جمیع مسائل فقہ را کفایت
مندی کند و در موطا بسیار جا میگوید و بہ اقوال و
بہ کان یقول ابو حنیفہ و اما تعلق صحاب کتب ستہ آنرا
قبول پس نظر از آنست کہ گفته شود بخاری تا وقتیکہ از
مالک متصل مرفوع یا بد عدول یعنی کند از وی بردایت غیر و
مگر آنکہ بشرط خود دنیا بد پس شواہمی آورد بر اسے او در بسیار
از مواضع آثار موطا را مستشہاد میکند با اشارات حدیث
و آیات آن اما ترتیب دستیاب پس باید دانست کہ
در عصر صحابہ و تابعین رسم تدوین علم نموده است
تا آنکہ عمر بن عبد العزیز خلیفہ شد و بفقہای عصر خود نوشت
کہ سنن بخضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آثار حضرت عمر رضی اللہ
عنه بنویسند ابن شہاب ابتدا سی آن کرد لیکن بغیر ترتیب
و بتوسیع بعد از آن کبار اہل طبقہ ثالثہ بتصنیف و بتوسیع مشغول شدند
پس بیج بن صبیح و سعید بن عروبہ طرہے از علم تدوین کردند
بعد از آن امام مالک تدوین حکام مشہور بود و بر جمیع ابواب
فقہ علم نمود و آنچه قوسے بود از احادیث مرفوعہ

وما يتعلق بالصفة
من جهة الجناحي
وجاءهم الترتيب
بجانب الجناحي

المطبخ
الغرفة
الحمام
الدخول
الغرفة
الغرفة
الغرفة
الغرفة
الغرفة
الغرفة

۱۱. قبیلہ اہل اسلام نرا

انما ترتیب و تسبیح

اهل حجاز جمع نمود بعد از آن شرح کرد از کتب اربعه اهل طائفت و اقوال صحابه فتاوی تا العین و این شرح یک دو اوراقی
 بشام و سفیان ثوری بکوفه و حاکم بن سلیمان و غیره و قسم بواسطه محمد بن و این مبارک بنجر اسان و تحریر بن عبد الحمید
 قریب بمن وضع تصانیف پرداخته اند و نزدیک بائین تصنیف نمایند دستور شد و احادیث حضرت صلی الله علیه
 و آله سلم منفرد ساختند از آثار و غیر آن و امام مالک بواسطه قریب ده هزار حدیث جمع کرده بود بعد از آن روز بروز نظر
 میکرد و آنرا کم می ساخت تا اینکه بناچار و آنچه را جمع رازی را گفته شد که موطن را چه موطن گفته اند گفت شی قدس سره
 و وطاه للناس حتی قیل موطن مالک بن انس این موطن چیز نیست که تصنیف کرده و مهند ساخت آنرا برای
 مردان ما آنکه گفته شد او را موطن مالک چون مالک احکام فقه کتابی مرتب ساخت و نام او موطنها و جامع دیگر نیز
 به تصانیف پرداخته پس گفته شد با امام مالک که خودش خود را و محنت انداخته بودی تصنیف این کتاب خلا مردان
 امثال آن ساختند فرمود و فرمود و انست که مستول نخواهد شد ازین تصانیف مگر آنچه بان و جلاله را در کرده باشد پس
 بعد ازانی نام و نشانی از این کتب شنید و شنید گوید در جاه انداخته شد آنها را مالک روزی از مطوف بن عبد الله
 که مردان چه میگویند در موطن گفت الناس ارجلان حجب موطنیه و حاکم مفسر ممدان در قسم اند
 بعضی دست ممانه کننده است در ثانی بعضی حد کننده آخر نمائند پس گفت مالک ان قد ثبتت غیره فی ما
 الله به اگر در از کرده شود و در حق تو محمد را چه دید آنچه ازاده کرده است خدا می آید با او آنچه که ابروی گفته جمیع آنچه
 موطا موجود است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین هر آری و مقصد و بسیت حدیث است سند از
 شمس حدیث و مرسل و دو صد و بسیت و دو موقوف شمس حدیث و بسیرده و از قول تابعین و دو صد و موقوف و پنج
 ابن حزم گفته شمار کرده ام آنچه در موطا است پس با فتم از سند بالصد و چند حدیث و سیصد و چند و سیصد و سیصد و
 باجماع این فقیر درین شرح حرص تمام نموده است بر آنکه مرتب سازد احادیث موطا بر ترتیب کتب فقه جانا که خواهی
 و سعدون را در موطا تصنیف است بنایه لطیف کلام خود را در موطا بان ختم کنم قصیده را قول من بروی الله
 و لیکتب و ویسلك سبیل الفقهاء فی طلب و میگویم کسی که روایت حدیث میکند می نویسد آنرا و میرود و در آن
 نقاست و طلب میکند اجتهاد را ان احببت ان تدعی لذلک الحق عالماً فلا تغد ما تحوی من العلم یثوب
 اگر خواهی که خوانده شود در نزدیکی خدا است که عالم پس بخازن کن از آنچه خدای آن شده است و نه منوره از علم احادیث و آثار را
 انک دارا کان بین بیوتها و یوضح و یقند و جبرئیل للمقرب و ایات که میکنی دار الهجرة را که در میان خانهای او رفت
 شامی آمد و وقت صبح می آمد جبرئیل مقرر مات رسول الله فیها و بعد و یسئله صحابه قَدْ تَأْتُوا بِرِغَاتٍ

١٥٠
 ودفعت واستقرت تلك
 فاقته وذلك المألمات
 والشواهد الماسنك
 واحاطة جوده الكلام
 بليغ وافر خلاف
 والجملة فلا يكون
 تحقيق الحق في هذا
 ذلك الا بالكتاب
 على من الكتاب
 هذا وقد شرح الله
 صدرى بالحق لله

۱

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در آن دارالبرج بود و بعد از آن حضرت علیه السلام صحاب انحضرت سبته او را بپوشید
 و فرق شمل العلم فی تابعیهم و کل امر متهم له فیه من ذهب و پرگنده کرده شد علیکم مجموع بود در میان تابعین
 و هر مردی را از تابعین در آن علم غریبی بود و خلاصه بالسبیل للناس مآلات و منه صحیح فی الحجج اجوب پس
 خالص است علم درین ایام مختلف بر آن امام مالک از علم و قسم پیدا شده بودند رست وقت دست سائیدن و
 برض غارش بنیاد شده و فایده تصحیح الروایه داده و تصحیحها فیه و له عجب و بی نظیر هرگز و عرض علم را امام
 بسبب آنکه بصحت حکم کرد و روایت را بصحت حکم کردن آن روایت در علم دای مجرب است و اولم یلم فی الموطا المن سهری
 بلیل عامه مادی این نیکو و اگر کسی شد و موطا برای کسی که وقت شیب و بر شکوری خود هرگز نستی که کجا میر
 قباد موطا مالک قبل فوت و فاما بعد ان فانت للحنی مطلب پس کتاب کن بروی موطا مالک پس از آنکه دست
 بنیادین نیست بعد موطا اگر دست نیامد برای حق مطلبی و دعه الموطا کل علم تریده فان الموطا الشیخ العلم الکلی
 بلکه بسبب شغل موطا هر یک خواسته از این هر آنکه موطا افت است و سایر علم سارده است موطا اصل طاب الفهرقه
 لطیب و ولم لا تطیب الفهرقه و الاصل طیب موطا اصل است در علم خوش شده است فروع علم احکام بحیث خوبی
 چراغ روشن شود و فروع حال آنکه اصل را روشن است و هو العلم عند الله بعد کتابه و فیه لسان الصدق باطن
 معرب و موطا همانست علم مقبول نزدیک خداست کتاب اند که قرآن عظیم است و در موطا زبان رستی با موطا قوی
 و تدریست لقد اعزبت انا دم بینا لها فلان لها فی العالمین مکتب بر آنکه طیار کردند اما موطا بسیار واضح
 و حسن احکام شرع پس غایت او در عالمها هیچ دروغ و زنده و فاما اصل الحجاز از قضا و عا بدان الموطا با الصریح
 از جمله بخوان اهل حجاز و فخر است که موطا در عراق درست داشت شده است و اعتبار آن شهر
 و زنده و من لم یکن کتب الموطا بلده فانک من التوفیق ذلت عینیت و دیگر که بنویشت موطا را در خانه خود
 پس آنجا خانه بیت مطلب رسیده از توفیق العجب از عدا فی حیویه و یقال یمن بعد المکتب العجب و اما
 میکنی از مالک بسبب آنکه بنده شد و در حیات او بنده قرار می نمود بعد از هر که عجب تر است چیزی الله عباد فی موطا
 با فضیل ما یجوزی البیب المهدیه جزا و خداست لی از جانب مالک او موطا او بهترین آنچه جزا و او میشود دانی
 از آنکه شده و لقد احسن التخلیص فی کل ماری و کذا فعل من یحبه الاله و بهیث بر آنکه نکند و بعضی کردن
 از خاک و در هر چه روایت کرد و همچنین است کار کسی که در نزد خدا و برسان می باشد لقد فاق اهل الحکم حیا و میتا و فاما
 الا مثالی للناس تضرع بر آنکه فانی شد بر اهل علم و در حالیکه زنده بود و در حالیکه زنده بود پس نزد رستنها با امام مالک

این موطا را
 بنویسند
 علی بن حاتم
 و آنست که
 به اسناد
 جامع العلماء
 از ملک من القاب
 العظیم
 من حقه
 فیه من
 من معرفه و از
 فی کتاب
 الشافعی و الزهیری

اجتهاد در علم و عمل

ادعاه الفئتان المظنات
الجموع وهم الذين لا معة
وهم المصنفين في ذلك
الفنون بالابدية وهم
الافاقه الامنة في انفس
للهيب عينا

ساده لوحان زمان

میشود و بیان مردمان هرگز نخواهند بدین علم و صفت کنند گویند مالک عصر خود است و عاقلان هم از تقوی و خشیت
و اذ کان یرضی فی الآله و یغضب فی فائقی نشد بر عالمان مگر تقوی خداست تالی و در سبب آنکه امر
میشود بر خدا و غضب که در هر خدا فلان سبب قله کل عارض و مبدیق ظلت عز الدیه تسکت پس هر
کتاب میدهد قبر او را بر باب بسیار جاری که است این شکهای او و نیزان و از ان شاخ و برگ کی نیست که بتقین
معلوم شد که طریق اجتهاد و وفقه بمعنی معروفه احکام شرعی از اولیه تفصیلیه امر و مسدود است الا ان یک وجه که موطا را بر
در صل مرسل آن و ماخذ اقوال صحابه تا بعین بشناسد و نظر مجتهدانه که تحدید مفهوم الفاظ و تطبیق دلائل و تبیین
و شرط و ادب و تخلص بقواعد کلیه جامع و موقوف علی احکام و تعمیم تخصیص احکام بحسب علل مانند آنست اختیار
و تعقیبات شافعی غیران در نظر دارد و بعد از آن چه کند بعلم احکام الهی بقیدین یا غالبی حاصل کند بدلائل
بر آن سائل تفصیل این محمل آنست که اجتهاد در هر عرض فرض با کفایت است و مراد از اجتهاد اینجا از اجتهاد مستقل است
مثل اجتهاد شافعی که در معرفت تعدیل و جرح رجال معرفت لغت و مثل آن محتاج بشخصه دیگر نبود و همچنین در اجتهاد
سبوق بارشاد کشتی بل معرفت احکام شرعی از اولیه تفصیلیه تقریر و ترتیب مجتهدانه اگر چه بارشاد صاحب ندیمی
بوده باشد و آنکه گفتیم اجتهاد در هر عرض فرض است بجهت آنست که مسائل کثیره الوقوع غیر محسوسند و معرفت احکام الهی
واجب انچه بسط و مردون شده است غیر کافی و در اینها اختلاف بسیار که بدون رجوع بادلصل اختلاف آن نتوان کرد و در
آن مجتهدین غالباً منقطع پس بغیر عرض بر قواعد اجتهاد را نیست نیاید و آنکه گفتیم که امر و طرق اجتهاد مسدود است
از جهت بسبب آنست که صرف احادیث جمیع احکام الکفایت نمیکند لابد است انداز صیغه تا بعین و حالا هیچ کتابی که
خدم باشد و نظر مجتهدانه در آن کرده چند طبقه بعد طبقه غیر موطا نیست این امر محتاج بدلیل نیست نزدیک سید کتب ماوره
که اصول شرح انداخته باشد و نظر مجتهدانه و تعلم علماء و ان دانسته باشد و ساده لوحان زمان که ازین جانب
معرض اند ما و صفت چهارمی در بین خود حکم کرده اند منید اند که کجا میروند کار و بار ایشان دیگر است و ایشان از فهم
امر و کلفه نتوان کرد خلق الله له و بجا کلام و بحال القصصه و توفیل و بحال لاجله این امور شوق و
موطا و لا شرح آن ثانیاً پیدا کرد و در شرح ترتیب توریب مسائل فقهیه بحسب ترتیب کتب فقه و ذکر آیات متعلقه
بهرباب شرح غریب ترجمه هر حدیثی و بیان اختلاف فقها در هر مسئله بوجود آمد و تحدید الفاظ و داده در نصوص و
استخراج علت هر حکمی تخلص بوسطه آن بقواعد کلیه جامع و موقوف علی تعقیبات شافعی و غیر آن که عوام من سراسر اجتهاد است که کرده شد
در صل مرسل و ماخذ اقوال صحابه تا بعین که از عوام من علوم محدثین است نیز ذکر کرده شد و اگر این زمان بعین این عوام من من
مستند

و از غنیمت شمارند گله نیست زیرا که از غنم من مجتهدین و غنم من محدثین هر دو معروض و متغافل اند و ملازم اینزال عدد
 لما جهل باید داشت که امام مالک بنای فقه بر حدیث نبی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده است که مندر باشد یا مریسل نقاة
 بعد از آن بر قضایای حضرت عمر و بعد از آن بر فتوی ابن عمر و عمل اول بعد از آن بر فتاوی سائر صحابه و فقههای مدینه که سعید
 بن اسیب عروه بن الزبیر و قاسم و سلیمان بن یسار و ابوسلمه و ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ابوبکر
 بن عمرو بن انحرم و عمر بن عبد العزیز اخیلقه و مانند ایشان است اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که رای
 ایشان موافق وحی و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند از رویای خود که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم بن خودند و بقیه خود را بعد از او اند و تعبیر آن علم بود و بر عمر و عیسی سلخ دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه السلام میشدند و قاعلاً ابن عمر پس بسبب آن اختیار نمود که اکابر صحابه باستقامت او و قوت
 او در آن باب بر سایر صحابه گواهی داده اند از جمله قول خدیفه لقد توکنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یو
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر بن عبد الله بن عمر هر آنکه گذاریم ختم حضرت راضی الله علیه و آله
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه نیست از جمله هیچکس الا تغییر کرد و از آن وضع که بران بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال یا
 بن انس قال ابن شهاب لا تقل عن رای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ستین سنه فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابه علی مکن
 رای ابن عمر پس بر آئینه وی اقامت کرد و بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شصت سال پس پوشیده نماز بر کوچری
 حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب او و عائشه رضی الله عنها گفت ما اذینا الذم للامر الا اول من عبد
 بن عمر بن عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان
 عمر خیر هذ الا مته بود ابن عمر بهترین این امت سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو هریره و ابوسعید و غیر ایشان را
 کافوا یرون انسلین جدا منهم علی الحال التي فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غیر ابن عمر
 این جماعه از صحابه میدیدند که نیست هیچکس از ایشان بر آنحال که مفارقت کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران غیر
 ابن عمر و جابر گفت اذا سکر ان تنظر فی الی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم یغیر اولم یبدلوا فانظروا الی عبد الله
 بن عمر ما منا احد الا و غیره و قییکه خویش وقت کند شمارا که برینید بسوی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن صحابه که تغیر
 تبدیل نکرده اند پس برینید بسوی عبد الله بن عمر نیست از ما هیچکس مگر که تغیر کرده و ابو جعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیثاً احداً ان لا ینزله ولا

صحیح صحیح و اینست
 مست الی الی الی الی
 فی معانیبه اللغه من
 شرح غریب و ضبط
 مشکلی و معانی
 الفقهیه من بیان
 علل الحکم و اقسامه
 و تالیف الحادیث عند
 الفریقین و نحو ذلک
 و لم یخوف لکن
 من خروج الحادیث
 اصحابه لا یبدل
 الا فی حقهم بسببه
 لان العلم انزل فرقا

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

وقد اقصى الحال في بعض
المراصد ان فوق البيت
قبايين فرعيت في
ذلك الشجر المتعارف
عند اهل وفي بعض
ان اذكر هذا في بعض
مدين فان كانا في بعض
فيها ولا تنسب اليها
في موضع قلت في بعض
الاخر قال مالك باسناد
كذا وكذا وقد استوعبت
احاديث الموطا وقال
في هذه النسبة وكان
من فراه من النسبة
كنا الا ان استباحا

و نسبتی اهل نقل مختلف اند بسیارترین صحابه است در روایت حدیث و اسانید صحیح که بسیار احادیث او را هم رسیده است دیگر نیز می باشد
در غیر بخندست حضرت حلیه علیه السلام رسید و از آن باز ملازم سعادت صحبت بود در سفر و حضر و نه چاه و هفت متوفی شد
و غیر این نیز گفته اند عمر او هشتاد و هشت سال رسید بن السیب قرشی مخزومی سیدان حبش است و جامع در فقه و حدیث
و زهد و عبادت و روح اعلم ناس بود بخندست ابی هریره و قضا یا می عمر سنه ثلث و تسعین متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن
بن عوف یکی از فقه های مدینه است و از ثقات و معقبات است سنه اربع و تسعین متوفی شد احوج نام وی عبد الرحمن
بر فرست ثقه ثبت است از جمله عظم در مدینه منوره اکثر روایه او از ابو هریره است سنه سبع عشره و مائه متوفی شد ابو الزناد
نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سنه ثلثین و مائه متوفی شد ابو صالح سنان نام او زکوان است
ثقه ثبت است جلبه کرد زینت را بکوفه ازین جهت زیات و سمان گویند سنه احدى و مائه متوفی شد سهیل بن ابی صالح
صدوق است و آخر عمر حفظ او متغیر شده بود از بیجهت بخاری نیز مقرون بغیر او یا معلق روایت می کند نسیمی مولی ابی
بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صدوق است سنه ثلثین و مائه انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است
سنه ثانی انتقال کرد از موالی بود نزد یک مقبره مدینه ساکن پیش از بیجهت مقبری گویند تعید بن ابی سعید از مشایخ
مدینه است و ثقات ایشان در آخر عمر اختلاط پیدا کرد و مائه قبل از اختلاط روایت کرده اند سنه ثلث و عشرين و مائه انتقال
نموده انس بن مالک با نقضاری از کثرین در روایت است دو ساله بود که سعادت خدمت آنحضرت علیه السلام و سلم
اختیار کرد و ده سال بر خدمت حقیر شد و نسبت ساله بود که واقعه مایکه آنجناب علیه الصلوٰه و السلام پیش آمد نمود
عنایات بسیار شده بود و دعاها و در حق وی مستجاب گشته در نود و نه سالگی متوفی شد و بسبب طول عمر قصار
تابعین نیز از وی روایت کردند احوج بن عبد الله بن ابی طلحه الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقدی
مالک تقدم علیه احدثا مالک بروی مقدم منکر و سچا پس را سنه اربع و ثلثین و مائه متوفی شد ربیع بن ابی الجهم
المخزومی بر ربیع الرازی یکی از فقه های مدینه است حوض در مسائل سلف و استنباط بر وی غالب بود
ازین جهت او را بر آنست نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تابعی کثیر الحدیث است
سنه ثمان و اربعین و مائه درگذشته قال الاصبغی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا لیسدین
عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن جهم الانصاری المسدنی الفاضل ثقه است
سنه خمس و ثلثین و مائه برقت ابو سعید الخدری سعد بن مالک الجذلی أحد در جمیع مشاهیر
نصرت علیه السلام و سلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کردند سنه ثلث و اربع و ستین

متوفی شد محمد بن یحیی بن عماره المازنی ثقة است بعد ثلثین و اتم برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصقه
الانصاری المازنی ثقة است از اهل مدینه مکه بن سعد الساعده در زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده سال بود
و هو اخو من المازنی فی المادینه سنه احدى و تسعين متوفی شد ابو حازم سلمه بن دینار ثقة عابد است از مکه بن سعد
روایت کند در خلافت منصور بن سفيان شد جابر بن عبد الله الانصاری السلمي ثقیین صحابی ابن صحابی در نوزده و غزو و چند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزیر المنکلی محمد بن مسلم بن
بفتح مازنه ثقاته و سکون دال جمله ضم امولی الاسدین صدوق است سنه ست و عشرين و اتم برفت از دنیا بسبب
در دست بخاری از وی روایت نکرد و علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ملقب است بن النعمان بن
سیادت و عبادت و فقاہت جمع کرده بود قال الزیری ما روایت قولینیا کم افضل منه سنه ثلث و تسعين برفت
از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقوشل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم همجو کرده بود از جابر و از پدر خود
روایت کند سنه ضمر و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است
امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین و اتم برفت از دنیا و تبت بن کیسان مولی قریش از ثقات
مدینه سنه سبع و عشرين و اتم برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل سنه ثلث و اتم برفت حسن بصری یکی از فقه و عباد
تابعین است و مناقب و شهر از ان است که احتیاج بیان در بسته باشد سنه ست و عشرين و اتم برفت از دنیا ابو بکر
بن ابی تمیمه کیسان السخنیانی بفتح السین المهمله بعد ما بمجمعه ثم ثمانه ثم ثمانیه و بعد الا لاف نون نسبت است بعلی بن
ثقة است از کبار فقه و عباد سنه احدى و ثلثین و اتم برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المهلب ثقات است
خمس و ثلثین و اتم برفت عبد الکرم بن ابی المخارق بضم سیم و بخار معجمه جزری الاصل نزیل مکه ثقة است سنه ست و عشرين
و اتم برفت محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الجنیفه عالم ثقة است عابد حسن پسران وی اند زهری ایشان را
قرین یکدیگر می نامد و عبد الله بن عبد الله بن عتب بن مسعود فقیه ثقة است از اهل مدینه کثیر الروایه از ابن عباس سنه اربع و
تسعين برفت عطاء بن یسار فاضل حقا صا عطا و عبادت است سنه اربع و تسعين برفت زید بن اسلم مولی عمر
ثقة است مالک و تعلیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و اتم برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زهره ثقة عابد است سلم
ابی النصر مولی عمر بن عبد الله القریشی ثقة ثبت است سنه سبع و عشرين و اتم برفت داود بن الحسین ثقة است
خمس و ثلثین و اتم برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عروه پرورش داد و در اتم برفت سنه سی و چند و اتم
برفت علقمه بن ابی علقمه طلال مولی عایشه ثقة است سنه سی و چند و اتم برفت زید الدعلی بکسر الدال جمله بعد از حقا

بروایه یحیی بن یحیی بن عماره
محمد بن ابی الطاهر بن یحیی
یحیی بن یحیی بن یحیی بن یحیی
الکندلسی و احمد بن محمد بن یحیی
یحیی بن یحیی بن یحیی بن یحیی
الشیخ محمد بن یحیی بن یحیی
ابو المالی بن یحیی بن یحیی
من اوله ابی یحیی بن یحیی
یحیی بن یحیی بن یحیی بن یحیی
الشیخ حسن بن علی بن یحیی

ثلثه است خمس وثلثین مائت برقت محمد بن عمر بن حنبله الی یصلین بینهما سکنه ثلثه است موسی بن عقبه بن ابی
 عیاش تجانیة وحبیه بن ابی الی الزبیر در معازمی امام است ثلثه است احمدی وابعین ومائت برقت واز طبقه شیخ عیسی بن سعید
 محمد بن ابراهیم بن الحارث الثقفی است ثلثه است واول بعض حدیث است که آن تنفرد است ثلثه عشرین ومائت برقت
 باید دانست که مستدلال بحديث حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه چند و چه در سل معترف حضرت عمر و عمل عبداللہ بن عمر
 اخذ بنیادی صحابہ تابعین مدینه خصوصاً که جمیع متفق شده باشند اصل مذکور است پس مالک باعتبار اصل خود صحابہ
 آن نیست که در سل اسنادی بیان کند یا متوفی عمر و عمل عبداللہ بن عمر را مخدومی بیان نماید لیکن چون موافقت جمیع
 محدثین که قایل بفرق اند در میان مسند و در سل منظور است می باید که اصل در سل بیان کنم بصناعت اعتبار و شواهد
 همچنین ماخذ اقوال صحابہ از آیات کتاب سنت یا قیاس بر منصوص کتاب سنت و این بصناعت تحریح استحصار متفق کتاب
 و سنت بالطافت ذهن حاصل شود و آنچه خدای تعالی فخر کند درین باب خواهم دید در شرح انشاء الله تعالی باید دانست که
 فرق است در میان محدث و مجتهد پس منصب محدث را وایت حدیث است و تمیز تحریف از غیر آن و شرح و تفسیر
 و لایزال عبارت که باعتبار لغت بوده باشد و معرفت بهما را رجال جرحاً و تعدیلاً و ضبطاً و تشکیکاً و حکم بصحت و ضعف
 و اعتبار و شواهد را دیدن و حکم باستفاضه یا غرابت کردن و بهر هم التسمیه نمودن و مانند آن و چون محدث اینجای
 پیرو و خلف و ضبط و اتفاق ترقی نمود و منصب مجتهد بقدر اید الظاف و آورده است که شتابه در آن واقع شود و تعیین
 رکن و شرط و ادب و تعیین مذکور یا واجب در صیغ و ادب برابر و تعیین که استیاء یا حرمت در صیغ و ادب بر من
 و حمله هر حکم علی لیل آن مطلق و تقیید حکم بر حسب آن و معرفت فیود اتفاق و احتراز می و دان و استخراج قاعده
 جامع و مانع نظیر آن اطلاق و تقیید و احتراز و اتفاق و بر آوردن اقوال مخرب و نقل کردن آن از بابی ببابی تفریق
 مسأله که واقع شوند بر احکام مذکور به درج فی العیون با قننا و آیات و قیاس التزام و مانند آن و اگر اول استخالف جمع
 شوند مفصل کند میان آنها بتطبیق و جمع یا نسخ یکی یا ترجیح یکی و چون عالم این امور را احاطه کرد و از اول حکام
 تا آخر آن بنظر مجتهدانه شرح فرمود و مجتهد مطلق شد و درین و فتوی او صحیح شد و تقلید از وی برخاست اگر چه درین
 صناعت اعتماد بر کسی داشته باشد و بشاگردی کسی یا متبع کتاب او حاصل نموده باشد و فقیر را این معنی بتبع ائم که مصنف
 شافعی است در دل سحرکت آمد و درین باب از شرح لیسنه نیز معونه تمام یافته شد و کتب فقه شافعیه نیز احاطه کردند
 بهر تقدیر هر چند ستادی ظاهر درین تفتیش منت بر من نهاده است اما این کتب باید غنایی در خاطر شاخ و برگ آورد
 ذلک تقدیر العزیز العلیه و چون این صناعات در زمان ما غرابت تمام دارد لابد است از آنکه در مبد و کلام آیات

و الشیخ عبداللہ بن سالم
 الکلی لا ینحی عن الشیخ علی
 الفروع جامعاً من لفظه فی المسائل
 الغریب ما جامع علی الشیخ
 فی کل المباحث
 ۱۹
 الشیخ احمد بن حنبل
 بقائه جمیع علی
 بساغه جمیع علی الشیخ
 عبداللہ بن محمد السبائی

بشرح آن که در شود با اتحاد این فاطمه پس بنامی آن چهار چیز است قیمت مثال و تجربه مفهوم و متبع دلائل شرعی است
 قیمت پس عبارت است از اخذ اعم از شیئی شامل او را و نظایر او را و نمودن آنچه مندرج اند در آن و نقصش بر فرق
 در میان شیئی بطریق و بر نظیر او و بر فرق و بقید می نهادن که اعم منزه جنس باشد و قیود منزه فصل و مثال عبارت
 از اختصاص جزئیاتی است که در استقامات لغت بر آن اطلاق کنند بقدر طاقت و تجربه مفهوم عبارت است از نقص
 لازم وجود و لازم عقل بوجوه آن ذهن نزد یک تعلق علم بآن باز آنهم را سرگردان و از اختصاص اطلاقات بر محاکم
 زدن و متبع دلائل شرعی به متبع حکم شرع است بوجوه حکم نزد یک تعیین قیود و در بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه
 کردن و بعد از جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بر آن حد اداره فرمودن مثال قیمت خروج از وطن کا می تفرج
 بسیار این میباشد و گاهی بیان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصد می و فرقی در تفرج و سفر نیست که
 تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهولت رجوع و این معنی در سفر نیست و در بیمان و سفر فرق عدم تعیین
 و تعیین آنست و مثال مثال جده تا مکه سفر است و عصفان تا مکه و ذات له نصیب تا مدینه سفر است و علی بن ابی القیس
 و مثال تجربه مفهوم خفایه است در راجل نه از ثوب بلکه از ادیم و مانند آن بودن فوق الکعبین یا الی الکر
 اثری نمی کند زیرا که محل فرض عقل جلیین است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال یا فوق و
 مثال متبع دلائل شرع متبع حج جمع است در میان عمر و حج در شهر حج لقوله تعالی فمن تعقب بالعمرة الى الحج و
 بودن ناسک اهل باق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب
 تعیین رکن و بشرط پس بنامی آن متبع نصوص و اشارات شرع است و استقرار مواضعیکه در شرع آن را
 تعیین می کنند و نفی از شروط آن و تجربه آن مفهوم که در ذهن گنجیده از آنچه بحسب عاده بآن لایق
 بوجه و دلائلی که میسر آید یا متبع نصوص و اشارات شرع پس مثال آن لا صلوة لمن لم یقبل بکعبته الکتاب
 و تحریکها التکبیر و تحمیلها التسلیع ارجع فصل فانک لم تقبل له قال اذا قمت الى الصلوة الخ لا تقبل صلوة
 احدکم حتی یتوضا و تحمیلها فانی ادخلتها طاهرین و اما استقرار پس آنست که از شارع و جمله شرع افراد و خصوصاً
 وجوب بر بند و از آنچه قدریکه متفق علیه است بر کشند و آنچه بحسب عاده بآن لایق شده است تمیز نمایند بدلیل آن مثلاً در آن
 آنحضرت صلعم شستن و شستنی نبود و علت می کند که این خارج است از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد و حکم
 خروج است از وطن آنحضرت صلعم نه به جهت کراهت گذارن و در ذی الحیفة و در کعبه و خصوصاً سیل اثری ندارد و مناجات حکم خروج است از وطن
 و نظیر آن تجربه و امور عرفیه آنست که در عریب می رود و در زمانه و در میان آنها می شنود پس می بیند که ما را است و ما را است

تجربه

[illegible][illegible]

عظمه
ویر شیر
سیف الزمانی الوصاف
سکه سحر از افغان علی بن ابی طالب
نار زمانه از زین العابدین
صف نرین منور قریح
مناجاة سجاد و سکینه
قصاید اصل با وجود
و بیعت در تبرک عظیمه
یعنی وصفی از ائمه
علامت علییه که است
زارت ۱۲

واجب نیست و قول حضرت رقصی و ابن عمر عبادت بن ابراهیم است که در واجب نیست و قائل در حال مقصد که تکمیل طاعت است
 باشد در یقین اتم یا در قار و حسن است پس منکره باشد یا داخل است در رکن ازار کان اسلام یا انشی از کبار نیست منکره
 باشد و اما اقوال منخرجه پس اثبات حکم است در نظیر مسئله مثلا چون دیدم که شارع تحریری را در توجیه لقیله معتبر داشته است
 قول منخرج از ان در باب اشتباه ادانی ما را طاهر یا غیر طاهر و شبهه ثیاب طاهره یا غیر طاهره و همچنین در جمیع شروط
 صلوة کشیده بردیم و تقریر نیست که مسئله دارد و شود که بعینه اثر او در اصول غریب خود یعنی یا بسم پس اگر نظیر آن مسئله
 مصرح یافتیم حکم آن منتجب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم در آن عموم درج نمودیم و بلازم است و مسافات امور مصرح در
 اگر فیم یا بایا و انتضا و نحو افهم که دریم فخر اشل فیم حرمت ضرب از لا نقل لجان و انتضا مانند آنکه عفت و بعد برین
 ملک الت میکند و صلیت بر طهرت و ایادالالت مفهوم و استثناء و غایه و خود و شرط و وصف است و این حسب
 زیاده از الت که تفصیل آن در عقیده گنجایش کند لیکن ما لا یدرک کل لا یترک کل و اگر مسئله فیم
 مقدمات اجتهاد و استنباط است که در خرم ما بوزر شرعیه بکار آید نه جدل در آنکه حکم شرع نیست بلکه علماء و دنیا و ابرار
 رواج باز را خود اختراع کردند و قال البیرونی صلی الله علیه و آله و سلم من احدث من احدثنا هذا ما لیس منه فهو رد
 باید دانست که این فقیر کتاب موطن را وایت کرده است از شیخ ابوطاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلعی سید عمر بن احمد
 ابن بنبت شیخ عبداللہ بن سالم البصری ثم الملکی بسطیع بعض و اجازة باقی بعد از ان بر شیخ و قد الله المخرج
 المولود المنشأ منه آن خواند و اینجا بر همین سناد و اخیر اکتفا می کند که مسلسل است بسطیع جمع و الله یقول الحق و الحق

الخبرنا عن والی بن عبد الله
 بن یحیی سماعا قال خبرنا
 والی بن یحیی بن یحیی
 البیرونی صلی الله علیه و آله
 عن امامنا و سماعا
 ۲۲
 الحق قال کتبنا
 الا ابو انا ثلثة من انک
 فغن زیاد بن عبد الرحمن
 عن الامام مالک بن انس
 رحمه الله نفسا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و علی فضل المعلوم فی جمیع الحالات و صلے الله علی خیر خلقه
 و آله و صحبه اجمعین اما بعد فبقول الفقیر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم
 الدهلوی طنا العزم نسبا عفی الله عنه و الحق بسلفه الصالحین اخبرنا اجمع ما فی الموطا و ایتیحی
 بن یحیی المصمودی الا بذاتنی رحمۃ الله تعالی و اسعده الشیخ محمد و قد الله الملکی الماکلی قراءة منی علیه من
 الی اخره بحق سماعه لجمیع علی شیخ الموم الملکی الشیخ حسن بن علی العجمی و الشیخ عبد الله بن سالم البصری
 الملکی قال قال اخبرنا الشیخ عیسی بن النضر سماعا من لفظ فی السیاح الحرم بقراءة لجمیع علی الشیخ سلطان احمد
 المراسی بقراءة لجمیع علی الشیخ احمد بن خلیل بقراءة لجمیع علی النضر العیسی بن النضر علی الشیخ عبد الله بن محمد

عن أبي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماع عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخوارجي
سماع عن أبي عبد الله محمد بن قريح مولى بن الطلاع سماع عن أبي الوليد يونس بن عبد الله بن مغيث
الصفا سماعاً عن أبي عيسى يحيى بن عبد الله سماعاً قال أخبرنا عم والدي عبد الله بن يحيى سماعاً قال
أخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصموي سماعاً عن إمام دار الهجرة مالك بن النضر سماعاً إلا أن أبا
ثلاثاً من آخره اعتكاف فغن زياً بن عبد الرحمن عن إمام مالك بن النضر رحمه الله تعالى

کتاب الصلوة

باب الصلوة الخمس احدا ركنا بلا سلام ولا يجزئ على المكلف من الصلوة شئ غير الخمس كذلك الصوم ولا يجزئ منه شئ غير رمضان وكذلك الزكوة نمازهای پنجگانه یکی از ارکان اسلام است و واجب می شود بر مکلف از قسم نماز چیزی بجز این پنج نماز و جمیع بجای ظهر است پس داخل باشد در نمازهای پنجگانه در پنجین روز که یکی از ارکان اسلام است و واجب می شود بر مکلف از قسم روزه چیزی غیر رمضان و پنجین زکوة مالک ^{ابن} عن عمه ابی سهیل بن مالک عن

انه سمع طلحة بن عبيد الله يقول جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد فاثار الراس ليعلم

دووی صوتہ ولا نفقہ ما یقول حتی دنی من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا هو یسأل عن الاسلام فقال رسول اللہ

صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال بل على غيرهن قال لا الا ان تطوع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل علي غير قال لا الا ان تطوع قال وذكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم

الزكاة فؤادها على غداة لا لا الا قطعها فانما الرجا وهو يقول والله لا ازيد على هذا ولا

انقص من فة || ساء | انصا | انا و سا افلا : صالحة

وہاں سے آئے اور ان کے ساتھ ایک اور شخص بھی تھا جس کا نام بھی یاد نہیں ہے۔

ہاں جب پریشان سرسید دیکھ کر کسی پیر ہونم کو ہمید دہائی سید پریمیہ بیعت مائیکہ کو دیکھا اور کہہ کر کہ

الندبیه و ہم پیش ما کا وہی سکون ہی کہ وہ دارالاسلام ہیں کہ وہ نور و روشن کنند کسی گندہ علیہ ہم ہی را کہ ان اہلکام ہیں

است در روز قیامت ای بار من واجب است بحج این حج نماز فرمودند نه نیت بر امیر شد که فعل حق گفت رسول

صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر ازار کاں اسلام روزہ کر قطن ماہ رمضان سہت لغت آیا بر من واجب سہت عیمر رمضان

فرموده لیکن ترا میرسد کہ عمل کنی گفت علیؑ ذکر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ را پس گفت آیا برین واجب است

عبارت این فرموده لکن ترا می رسد که فعل کنی گفت طلحه پس لبثت گردانید آن مرد و او میگفت قسم بخدا زیاد و نه کمم برین قدر

قلت في الحديث دليل على
صلوة الزور و صلوة العبد في يوم
وعليه الشافعي و اتفقوا ابو يوسف
محمل في الزور هو ظاهر كلامه
محمل في العبد جرحه قال

۲۴۸
اذا جئتم عيالكم فلا تولى
سنة وعند أبي حنيفة وجبان
وقوله افرا ان صدق معناه
ان لا يؤخذ

الفهرست

نیت در اصل قصد فعل است و هیچ عاملی بهیچ عمل بدون قصد نیت کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون امری
 شرع بتصریح ایجاب آن فرموده بلکه مراد اینست که نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که ریاء و شرک عاده در آن
 نباشد باز تنقیح این قول کنیم که عمل کردن برای خدا استغالی چیست البته مفید آن نیت که خدا استغالی را نفی
 شود بلکه تا جاهل شود قرب او بجهت امثال امر او یا بجهت تحصیل موعودی که خدا استغالی بران عمل مقرر فرموده است
 از درجات خسته و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدیث که لازم قرب است یا استقامت
 که مشروط است بآن مثل صلوة و طواف و مسح و مسح که لازم استغالی است یا ادای فرض که تقصیر
 استغالی امر است از اینجا باید دانست که نسبت بحضرت حق ضروری است بهر وجهی ازین وجود که باشد
 و اگر نیت کرد یکی ازین وجود و نیت کرد بآن تبرور صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است
 فیصله داده باشد در این قول **مسئله** حدیث نزد یک جمهور رساله ما بر عضو است بوجهی که تقاطر پیدا
 زیرا که بر تش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنندگان ما بر عضو و فرق در غسل و مسح با رساله ما است
 و در تش و غسل تقاطر و محیی داکت اند و غسل قید معتبر دانند و صناعة تجرید میفهمیم آنرا از غیم پیدا شد زیرا که
 و لکن که در غسلت الثوب میفهمد و عضو متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و غنیمه در غسل و الا با این سهولت
 و آسانی میسر نمی آید و در حدیث حضرت عائشه آمده است فافاض علی جلده الماء **مسئله** حدیث
 طولاً و این منابت شعر الرأس غالباً و اسفل الذقن و ما بین اذنین و عروضا و سبیش آنست که بر سر
 و وجه و اذنین و ماتحت انفهم هر یکی عضو است مابین غصن و دیگر اگر چه بر عضو ازین اعضا مشتمل
 بر اعضای بسیار و مطلقاً اگر لجه او خفیف است غسل بشیره فرض است و اگر کثیف است واجب شود
 غسل ظاهر لجه و حقن ابی بر سفت مابین معترض بین الاذن و الشعر خارج است از حد و چون قلت
 هو الظاهر فی صاحب الحیة الکشیفة وقت غالباً برای اخراج صلیح است و الله اعلم **مسئله**
 غسل بدین تا مر فقیهین فیه من است بامتنع که مرفقین داخل حکم غسل باشد و همچنین است حال
 در کسبین اجماع جمهور است و طاهر لفظ شایده آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد
 تفریح کردند که من است غسل بایقی **مسئله** اگر کسی گوید که یک دست و یک پا
 شستن من است و شستن دست و پا به دیگر واجب زیرا که مقتضای جمیع

قول شافعی قوی می نماید

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسامی مسح است بشروع اس یا شاعریه
مقتضی است یعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است مسح مصدر است صادق می آید بر هر طبعی که مسح
بر آن جاری است و مالک مسح تمام سر را فرض گرفته است و نظر بر شمار اس کرده و حقیقتا بقدر ثلاث اصابع یا ربع را
تقدیر کرده اند و ازین به قول قول شافعی قوی می نماید و در مسح بیده احتیاط نفهیدن احتیاج عارض شده است بر مالک
و قول خفیان در دخول است که ثلاث اصابع تقدیر است بر آنکه بکلیه بهیچ اصل شرعی ندارد و مقدم اس و لفظ ناصیه در
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده دلالت بر ربع را می کند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و حکایتی
آیت و بیان حدیث غیره آنرا در دخول است بعد از صدق خدا بحال بر آن بلکه مطلق است و عامه باطلاق خود یا خاص
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد و مسئله وظیفه جلیین غسل است مسح چنانکه شیعه میگویند
بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و در این
دخل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل جلیین آموختند و تابعین از صحابه و تابعین از تابعین از
تابعین و هكذا الى يومنا هذا و تشکیک در مثل این امور انکار ضروریست و در آیه و ادعوا جملکم بوضوء
خوانده اند در صورت نصب هرست و در صورت جرحی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم الیم
جرح نصب خوب است دیگر گفته اند که مسح فی کلام العرب یکون غسل و یکون مسحاً و فی مواهب الرحمن الوضوء
غسل شقوق و جلیه الجوی الماء علی ظاهر الداء قلب و بعدا قول مسئله ان کنتم جنبا فاطهروا ربوط
بما قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحه نماز را ازین آیه فهمیدند
مسئله داده جنب لاله بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و معتوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کرد و در جمیع
گفته اند که در قرب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از حیث جنب گفتند و غسل جنبه شریعه قدیمه است که مله
ابراهیمی بر آن جاری شده حال آنکه در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد
مسئله کسیکه تخم نشاند نیز در حکم جامع داخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قلام را خواهم که منع کنیم قید نوم مخدر
نیز اگر چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیه نوم علیه غسل را
نیز معقول است یعنی نه پیش شافعی خروج منی اعمده ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاده میکند و حدیثی مذکور
و فاروق در آنها چلیب پیشتر خواهد آمد و اگر منی از منخرج غیر مقادیر برآمد مثل صلب یا فیان تقریر کرده اند و وجوب غسل را
و نزدیک فقیر بعدی می نماید و این بحث و تنقیح اکل شرب و حمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند از

در قلع است بلکه اظهار آن می نماید که شارع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادر الوقوع را علت ناسخه و اگر
اصل تنقیح تکلیف کنیم این تقریرها را گنجایش تسلیم نیست مسئله اظهار مبالغه است در اظهارات و مراد از ان اساله آنست
بر جمیع بدن باجماع و جمعی متسک کرده اند بان در وجوب مضغه مستنشق و غسل و دن الوضوء و آن ضعیف است
زیرا که معنی مبالغه در استیجاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه مستنشق مسئله
و آن نکته مرضی او علی سفر متعلق است باقبل از حجی اراده نماز کنید و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحیح
تیمم مسئله نخست بیان اسباب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن گنیم مرضی مرضی جمیع مریض است مانند
جریم و جرحی و مرعین در عرف کسی است که مرضی که در عرف از ان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه و شره و
انشقاق رجل و مانند آن و مریض را نیز فقید تشخیص نتران کرد و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجوب ترخیص
مرضی ضرر است این احصا لغته می نمود مخصوص بجهت نیست پس در حد ضرر بحث افتاد شافعی گفتند مرضی بخلاف مریض است اما علی منفعة
و کذا بطور البراءة الشین الفاحش فی عضو ظاهر و حنفیان گفتند تیمم مریض خاف شده المرض البطلو البریهما کما یجوز ذمی الجدر و غایب
است که ضرر نیز جزا بر عرف است مسئله او علی سفر میفرماید در قصر صلوٰه و افطار صوم معتبر است ایاد تیمم شرط نیست غایب از احادیث آثار است
که ذکره بقصر تصویر تقریبی است بعد و جدان ما چنانکه ذکر سفر در مسئله این متون حکایت نیز میماند که فایده تیمم بعد از بارشمار است
بانکه عار حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بلد خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بآنکه عدم وجدان در
نادر الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک اسکان فکر مدخل است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما با سفر
یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با بودن خارج بلد امر است که علی بن ابی قرآن و سنت مفهوم نمیشود و چون
لازم شد که علت عدم وجدان ما باشد نذر و وقوع و کثرت و وقوع فرق نمیدهند چنانکه چون علت ربو انحقق شد هیچ گندم
نسبیه بوجهیکه گندم را زیاد از جوبگیر و آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جوب زیاده باشد و آن از حوادث
کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند و همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و افطار است حوادث قلیله الوقوع مثل سیر یک
میل در وقت شب در محله در فایده رفاهیه مانع علیه اولیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چه
نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری نذر و وقوع را در شرعیه علت و اسباب نزدیک شارع اثری است همانا محلی عدم
قضا می تیممی که در بد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافاً از این مساله و جاء احدکم من الغائط یا
بیان اسباب وجوب تیمم میفرماید نزدیک اراده صلوٰه و وجود اسباب عدول از وضوء و غسل به تیمم غایط زمین نرم است
و مراد اینجا قضا حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصیریم این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه و بریح طوی است باین دو باجماع است و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام فهمید شد که این چیز با سبب
 یا غسل بوده است و بضرورت عدول کرده شد به تمیم و خدا تعالی جمع کرد در میان موجب وضو و موجب غسل به ترتیب
 وضو و غسل پس محیی از غایب و آنچه محیی باوست ناقض وضو است و ناقض تمیم نیز بران اجماع منعقد شده است مسئله
 سوق کلام ظاهر شد که ارتقاء سبب ضروری که در شخص تمیم است قبل از ادای صلوٰه تجدید طهاره بوضو و غسل واجب میکند
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهدیه است مسئله اول استم السائر ملاست در اصل معنی درست است
 است با یکدیگر و استعمال غالب بر جماع دارد و از آن کنایه که در پیشوایان حضرت عمر و ابن مسعود و علی گردید بر دست بید
 بنوع جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس ناقض وضو و از نزد یک ایشان آیه از نیابت تمیم و غسل ساکت باشد پس سبب
 ایشان همین بود و بعد از ابن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالت نقض لمس و وضو ساکت باشد
 و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل و سبب این همان همین بود و ابن عمر و سببی دیگر داشت که بر نیابت تمیم از غسل و نقض
 از لمس مرأه بر دو قائل بود گو یا لمس اعم از جماع و مس داشته است پس خدا تعالی لمس را موجب تمیم ساخت تا معنی را اگر
 وضو جماع متحقق شود تا تمیم غسل نخواهد بود و اگر وضو لمس متحقق گردد تا تمیم وضو خواهد بود و این ترجیح دخول است
 بعدم صحت جمیع بین الحقیقه و المجاز و بین معنی المشترك و ممکن است که ابن عمر متکلم کرده باشد با ثار حضرت عمر و ابن
 مسعود در دست رسانیدن و بعد از عمر و بن العاص و عمار و عمران در نیابت غسل از تمیم و چون صحابه مختلف شدند و خدا
 احوال ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ باید کرد و از آن جهت باب ترجیح باید کشاد پس آنچه راجع مینماید
 ملاست بر جماع است زیرا که نیابت تمیم از غسل ثابت شد و از کلام مجتهد معینماید که اشاره کند بر نیابت از طهارت صحت
 و همان فرماید نیابت را از طهاره کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبله وضو و نقل
 کرده اند هر چند و اما گفتگو در آن کشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه یعنی افتد مسئله
 غلم تجد و اما ظاهر آنست که متعلق بضرست نیز که وجدان ما را بر من مانع تمیم نیست و محتمل که مراد عدم قدره باشد
 زیرا که وجدان مریض مانند لا وجدان است مسئله فقها را بر تأثیر عدم وجدان مایه در شخص تمیم و از تأثیر ضرر در
 مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ما را بسبب فقد آله استقا از دل و ورش یا عدم امکان حصول ما را از جهت عدم وسیع محل صحر
 است و تضرر بسبب حرکت بسوی ما یا استعمال آن ملحق است برض و همچنین مشغول بودن بواجب ضروری از عطش و غیر آن مسئله
 وجدان با مختلف است زیرا که ممکن می آید و معبر ایشان هیچ زمین نیست که آنجا آب یافته نمی شود نزدیک باشد یا دور اگر چه یک
 سر علیه باشد لکن عدم وجدان ما در عرف جای اطلاق کند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود زیرا که از آنجا

مسافران هر روز مقاصد میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله محرج تمام میسر آید یا قافله بخدا و فرستند
 میتوان گفت لم یجد ما و نازل تا جایکه اهل قافله از انجا آب می آرند و خارج بلد تا جایکه متعارف آب آوردن است از انجا
 و اجدها است و تخدید بیل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در غایت قلع است زیرا که تشریح جدید میشود مسئله
 در عرف اطلاق کرده میشود بر مطلق و اگر مولى عبد خود را گوید که احمل الی ما و ما مطلق متمثل میشود نه مقید مانند ما و در پس
 و مطلق و مقید سخن افتاد و شافعیان گفتند نه ما یقع علیه اسم المار بلا قید و التبعیر مستغنی عنه که عفران تغییر المانع اطلاق اسم
 المار لیس مطلق بخلاف التبعیر الیس الذی المانع اطلاق الاسم و بخلاف التبعیر مثل کث و طین و طحلب و حنفیان گفتند ما و انجا
 علی اوصاف خلقت کما لیسما و العیون و الابرار و البجار و الخذران و ان انتم بطول الملکث او تغییر ما لا ینفک عنه کما لیسما
 اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم انما غلبه فی التبعیر الغلبه فقیل غلبه الاجزاء بحیث لا یسیر و قیل اطلاق اللون لا ما
 حصن شجره و قول اول مبنی است بر جاده تنج لغته و نامکن باشد آنرا میتوان گذاشت مسئله اگر مطلق بنا لا یتم
 عدل تمیم اگر چه بنید یالین موجود باشد بعض قرآن زیرا که بنید ما نیست معنی که تقدیر کردیم مسئله از خواهی است مطلق
 میشود که عبارت آب شرط صحت وضو غسل است زیرا که فرمود و ان کنه جنبا فاطهرا فاضا غلبه لغت بغیر آنکه مجتهد باشد
 میگوید که عرض در وضو غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آبکی مخلوط باشد بنجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت
 آب شرط صحت وضو غسل مسئله ثالث بیان صفت تیمم میفرماید فتیحه صلی تیمم در اصل معنی قصد آمده است تعاقب اگر چه در
 اقد و تمیز کند و بعد از آن نیت نماید یا قلع بوی رسد بعد از آن دست با لکه صحیح نباشد و جمعی افزان فهم کرده اند و در حدیث
 در تیمم آن ضعیف است زیرا که نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صغیر طیب است
 نه از گردانیدن عمل بعد و قصد عمل از حال جدا نمیشود اخلاص باشد یا با و آن قصد امر ضروریست تکلیف شرع را با آن
 نیت پسین است لای خفا ظاهر است بلکه مستند و جوب نیت حدیث اما لا اعمال بالنیات و آیه و ما اعز و الا لیعبدا الله
 مخلصین له الدین است مسئله صغیر اطیبا صغیر و لغت تراب اگر گویند و آنچه درین تعبیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق مستعید
 بر زینج و نوره و سحابة خذف و قلع و حجر و طیب ظاهر اگر گویند پس شرط پیدا شد قصد وجود تراب یا برین طهاره آن
 مسئله فامسحوا بوجوهکم و ایدانیکم منه ظاهر آیه استیحاب وجه و یدین است الا آنچه شاق باشد مانند
 تحت حیتة الخفیة و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیرا که در کلام عرب چون کجا یا
 قبور در در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا که مسح کف است
 میکند و ظاهر اول است مسئله منته و لالت میکند بر نقل خبری از تراب باغضاب پس اگر نقل نکرد مثل آنکه

دست بسببیکه بر تراب نهند و بسببیکه بر او از جایز نبود مسئله آیه از ضرورت وضو بر تان ساکت است نقل تراب مسح باید خواه ضرورت باشد
 خواه ضرورت تان محلی گفته اند که از فم تجدید و سبق طلب مفهوم میگردد پس طلباء برای هر تمیمی لازم باشد و فیه نظر زیر که فم تجدید
 بر سبق غالبی است بعد از آن دلالت میکند خواه بطلب باشد خواه باخبار صدوق خواه بتوعی از اجتهاد و لازم است صحاح
 این غالبی است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تمیم طهارت ضرورت است یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است
 زیرا که ضرورت است بمعنی آنکه مشروطیت آن نزدیک فم است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مشروطیت در اباحت مصلو
 و غیر آن بشرح ستانف پس عامل تمیم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تفریعیانی که بر ضرورت
 تیمم کرده اند با بر ما محل بحث است مانند لا یتیم لفرص قبل وقت فعل و تیمم لكل فرض و یتوی استباحه المصلو
 لا یمس المحدث مسئله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتو نعمة علیکم این آیه
 اصل است در مسح بر جبهه و در دوایم که بر شقوق جل مالد مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند الحسب و در مسح
 سلس البول و الغلات الحج و السلام **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضو

عن سهیل بن ابی صهیم عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا توضاء العبد المسلم
 او المؤمن فصل صحت من وجهه کل خطیئة نظریها بعینه مع الماء او مع اخر قطر الماء او
 هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع اخر قطر الماء حتی ینتزع
 نقیما من الذنوب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مؤمن درین شک
 را و نیست پس بشوید بروی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و چشمهای خویش یعنی هر گناهی که
 حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حلیله بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگریم معنی این
 شک را و نیست پس چون بشوید و دست خود را بر آید از دو دست او هر گناهی که گرفته است او را و دست او یعنی حاصل
 است از گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه بر می آید این بنده مؤمن صافی شده از
 جمیع گناهان و در روایتی بفرموده است که فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتهها رجلاه مع الماء او مع اخر
 قطر الماء یعنی پس چون بشوید و دو پای خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است
 از شمس یا آب یا آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا استخاره است برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو
 نه آنکه خطای حقیقه جسمی است که با ب مخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظایر بسیار است نیز باید دانست
 که اکثر علما تخصیص کرده اند این خطایا را بصغائر بدلیل حدیث صحیح الصلوا الخسب الجمعة و الجمعة و رمضان الى رمضان

ما احتجب الکبار و این حدیث دومین وادیکلی آنکه ما احتجب الکبار را خارج باشد مخرج استثنای گویا میفرماید الا الکبار و دیگر آنکه
این فصل کسی است که اجتناب کبار کرد و باشد پس مرتکب کبیره در این فضل نیست آئینه آخر نزد دیکترست بآیت ان تحتفلوا
کباراً ماشهون عنه نکفر عنکم سبیلاً لکن الایة و این را مخصوص گفتن در باب مکفرات اقعدهت و تروی میل بر وجه
کرده است والله اعلم **باب یحب الوضوء من المذنب** واجب بشود وضو برآبدن پیشی **للصلاة**

قل
 يتحدوا قبل ان يزل الزلزال بالبراء
 المهلة قبل المعجزة البهيمية
 شبهة بما في الصفاء قال اكثر
 من احل
 اهل العلم انما يخرج من احل
 الفرجين شيئا
 است
 سئل ان ينقض به الظن
 فسر ان كان معتادا اذ رجيا
 معتادا لان معتادا او غير
 معتادا

فصل

تقیب از من البول

والبول لما قلنا بالبول

وعنه الكذا في العلم

وقال النبي صلى الله عليه

عليه وسلم في دفع الشر

عن القلب

الم

فصل

قال الشافعي في البول

الوضوء لا يؤمن به

مقتضيه وقال أبو حنيفة

وإنما قاعدا وقاشما

وسلجلا وضوءه

حتى ينام مضطجعا

او مستكئا

جلل عمره منتهى است كدره راي دخل غشوه مسئلة وديكر حكم غشي نفضح فرج است و مراد از نفضح استنجاء غسل است بدليل روايت ديكر
ذكره وقول عمر بن الخطاب في رجل انفرج قدره غشي بان رسيد به ودين طاهر است ليس انفرج فرج اوده شود و انفرج من غير استنجاء
والر بعض فكر اوده شود بعض اخر استنجاء لازم است مسئلة غسل في كبريت وجوب است ليس استنجاء بجزء من غشي مشروع
بالطريق استنجاء يا خارج بر حجاب و ده بلاد اقوي من ديكر فقير اول است واقضنا به بجزء من غشوا و اوده است ليس نفضح ان
كشامل لغشي دم استنجاء باشد دل اذن و فلق است **باب** ما يرد من الوضوء في ترك الوضوء من الكوفة بالاسم
خير ديكر روايت كرده شد از حضرت در ترك وضوء بسبب خروج و دي **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن مسعود
سبعة و دخل يسالة فقال اني لا جد الليل وانا اظلم فانصرف فقال له سعيد لو سال علي بن محمد عن ما انصرفت حجتا
صلى الله عليه وسلم عن سبعة و دخل يسالة فقال اني لا جد الليل وانا اظلم فانصرف فقال له سعيد لو سال علي بن محمد عن ما انصرفت حجتا
ميايم ترمي را در حاليكه نماز ينگد از م ليس ايا با و كرم از نماز يعني ايا ترك كنم نماز را و بوضوء مشغول شوم ليس خواب
سعيد بن السيب اين سائل را گفت اگر در آن شود و دي بران من باز كرم تا آنكه با خبر سايم نماز خود را **مالك**
عن الصلت بن زيد انه قال سالت سليمان بن يسار عن البطل احمد فقال انهم ما تحت ثوبك بالباء و الله عنه
صلت سوال كرم از سليمان بن يسار حكم ترمي كشي يايم آنرا ليس گفت بيشان براخي در زير جامه است ايا يعني بيشان
بر فرج خود ايا تغافل كن از آن ترمي ترمي كرم كرم بر ضي الله عنه خبره علماء بعد از خروج و دي يقينا رخصت ترك وضوء اوده
و ترك كرده اند با نكه وضوء منقصر ميشود از بول اجماعا و و دي نیز قطره البسه از بول و لغوي تاويل كرده است اين فرمود
حديث را كرم ادا است كه شك تا قطن وضوء است ليس اگر و سوسه بخاطرش رسد كه ترمي از سر ذكر برآمده است بان اتفاقا
نگذرد نماز خود را با خبر رسد و تغيير بدين طور از جهت سالعة است و از جهت منع شنبه سائل يا بالغ وجود **باب** حجب
الوضوء و على من نام مضطجعا لا على من نام قاعدا و اجبت وضوء بر سبب كرم جواب كرم كه بول اوده و و واجب است بر سبب
خواب كرم نشسته ناكث بسا و ان تعني هذه الآية يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الآية ان ذلك اذا قمتم مضطجعا
يعني النعم تفسير اين آية يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الخ اينست كه وجوب وضوء ثابت ميشود و فتيكه بر خيزيد از خواب و كرم
ميازد نوم را يعني مراد است كه نوم تا قطن وضوء است **مالك** عن زيد بن اسلم عن علي بن عمر بن الخطاب
قال اذا نام احدكم مضطجعا فليوضأ حضرت عمر رض الله عنه گفت چون خواب رود كسي از شما بر پهلوي خفته باشد
وضوء كند **مالك** عن نافع بن عمر بن نافع جالساً في مضطجعه و لا يتوضأ عبد الله بن عمر بن الخطاب يفرغ من شتمه باز نماز
وضوء ديكر و انما اين دو اثر هاديش مرفوعه است از بخبر حديث ال داود و سليمان و كرم الله عن نافع بن نافع جالساً في مضطجعه و لا يتوضأ

حلقه دبر را گویند و حدیث ابی داود و انما الوضوء علی من نام مضطجعا و فی اسناد ه ضعیف و حدیث مسلم و شافعی ابی داود
 کان اصحاب رسول الله علیه و آله یستنجون فی الماء حتی یخفوا روضهم ثم یصلون و لا یتوضئون ^{مسلم}
 چون علت نقص نوم زوال عقل است بدلیل الغیثان و کار السه پس غیر نوم مثل اغما و بکریز ناقص شد و نتیج مسک آنست که زوال
 عقل ناقص وضو است مسئله فتیح نوم قاعدا نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس یکمکه نریل باشد و در میان مقعد
 و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و نتیج نوم مضطجعا آنست که تمکین مقعد نباشد هر حال تمکین بود بجز ازین و ذکر مضطجعا تمکین
 و تصویر ستر خای عشاء و نزدیک اسجیفه رکع و ساجد بر وجه است حکم قاعدا در وضو و شکلی که بر زوال تمکین بقید حکم مضطجعا دارد
 و جمعی فتیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقربى ینما یدزیرا که حدیث فانه اذا مضطجعت سترت مضطجعا
 صحیح است در علیه استرخاء و چون الظاهر و اشهر در بیات نوم ستر یا مضطجعا و مستحلق است از بر روی که آوردند
 و حصر را بآن متوجر ساختند **باب** یحب الوضوء من مس الفرج واجب میشود وضو بسبب مس رسانیدن بفرج
مرآة عن عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن محمد بن حرم انه سهر عن ع بن الزبیر یقول دخلت علی مروان بن الحکم
 فقیل انما یکون منه الوضوء فقال مروان من مس الذکر الوضوء فقا حرمه ما علمت ذلک فقال مروان بن الحکم

مسلم

اخبرنی بسره بنت صفوان انها سمعت رسول الله علیه و آله یقول اذا مسوا احدکم ذکره فلیتوضأ عورة
 بن الزبیر گفت داخل شدم بر مروان بن الحکم پس بایکدیگر مذاکره کردیم در زوجیات وضو پس مروان گفت ما در مس فرج وضو
 واجب میشود عروه گفت من این را ندانم پس گفت مروان بن الحکم خبر و او را بر سر و بنیت مضطجعا که می شنید از
 رسول الله علیه و آله که میفرمود چون دست بر ساند یکی از شما بازگر خود پس باید که وضو کند **مرآة**
 البیهقیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال کنت امسک ^{لضعف}
 علی سعد بن ابی وقاص فاحتککت فقال سعد لک مسست ذکرک قال قلت لعمرو قال
 قسم فتوضأ فقلت فتوضأ شتم رجعت مصعب بسره سعد بن ابی وقاص گفت که من
 نگاه میداشتم مصحف را بر سعد بن ابی وقاص یعنی مصحف را بدست میگرفتم و در روی نظر
 می کردم تا در محل اشتباه بروی فتوح کشتم یعنی لقمه دهم پس وزین انما را خاریدیم بدن خود را پس
 گفت شاید تو دست رسانیده بازگر خود گفت مصعب گفتن آری گفتن بر خنجره و وضو کن پس بر ستم
 و وضو کردم پس باز آمد یعنی مصحف گرفتم **مرآة** عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یقول ایما مس
 احدکم ذکره فلیتوضأ می گفت عبد الله بن عمر چون دست رساند کسی از شما بازگر خود

پس باید که وضو کند **مالک** عن هشام بن عمره عن ابي انكان يقول من مسح خروقه فقد نجس عليه الوضوء
 میگفت عوده هر که دست رسانید بدگر خود پس واجب بر من وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر يغسل ثم يتوضأ فقلت يا ابا عبد الله ما يجزيك الغسل من الوضوء فقال بلوا
 احيانا اتمس ذكوى فالتوضأ گفت سالم بن عبدالله دیدم پدر خود عبدالله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو میکرد
 گفتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل سجایی وضو گفت آری میکند و لکن در بعض اوقات دست میرسانم در آنجا
 بدگر خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبدالله انه قال كنت مع عبدالله بن عمر في سفر
 فرأيت بعد ان طلعت الشمس توضأ ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت تصليها فقال ابو
 بعد ان توضأ ان الصلوة له بعد مصلية فوجدت ان التوضأ فتوضأت وعدت لصلوة
 گفت سالم بودم با پدر خود عبدالله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از آنکه آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت ما
 گفتم او را این نماز نیست که تو میگذاری آنرا گفت بر آنی من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بفرج خود باز
 کردم که باز وضو کنم پس حالا وضو کردم و عود کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعقیب کرده اند که
 جماعة مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بن مجاهد حسن بن علی روایت کرده اند رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن
 من في التوضأ قال بل هو الا بضعه من جديد كقروي سوال کرد از رسول الله صلى الله عليه وسلم از حکم کسی که دست رسانید
 خود یا وضو کند گفت نیست ذکر الا قطع از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با ما حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس
 حدیثه و ابودرداء و عمار و سعید بن المسیب حسن بصری که از من ذکر وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان و جواب ابو جری ازین
 تعقب با آنکه حدیث بسره متاخرست زیرا که ابوهریره از روایت کرده است و او متاخر الاستلام است طلق بن علی اول من
 هجرت بعد من است حضرت آمده بود در این فقیه را درین جواب نظر است اولاً بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مضمون
 میشود که قبل از آن حکمی از حضرت صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سال قائم شده بود و ال بر وجوب وضو نظیر
 اینست که حدیث طلق نامح حدیث دیگر است و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این است در لال صحیح باشد پس مثل این جابر
 میتوان کرد در باب ترک وضو و حاشاست النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو حاشاست النار روایت کرده است و بر آن
 عمل میکرد و حالا که قدم ابوهریره بعد واقعه خیبر بود و سعید بن النخاع روایت کرده که در راه خیبر حضرت صلی الله علیه وسلم ماست النار
 خودند و نماز گذاردند وضو نکردند پس می بایست که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و اینچنین نیست باتفاق و علی
 که بسیار بود که ابوهریره را از سائر صحابه قدا در روایت میکرد و هیچ از علما گفته اند میتوان بود که در حدیث مرفوع من کره ان یزول

قال الشافعي
 الوضوء من مسح الخروقة
 وشروطه ان يمسح
 الكف او يمسح
 لم يمسح
 الاصل في قوله
 خروقة من الخروقة
 لا ينقص الاحتياط
 صلى الله عليه وسلم
 هل هو الا بضعه منك

چنانچه استخراجه از غلط کسایت میشود غیر گوید میتوان بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص عام نیست بلکه میان مصلحت است پس جمعی از متذرعان صحابا آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین در عا که وضو شرعی کثیر الوقوع است پس بعید نماید اختلاف اصحابی صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمیع خبر صحت میل میکردند **باب الوضوء من قبله المرأة** و وجهها باب در بیان حکم وضو از قبله زن و دست رسانیدن مرد بزن

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن أبيه عبد الله بن عمر أنه كان يقول قبله الرجل امرأة وجهها بیده من الملامسة فمن قبل امرأته واجهها أبدا فعليه الوضوء عبد الله بن عمر می گفت که قبله کردن مرد زن خود را و مس کردن او را بدست خود از ملاسسته است یعنی در قول خدا تعالی اولامسته النساء داخل است پس هر که قبله کند زن خود را یا مس نماید او را بدست خود بر روی وضو واجب میشود **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من قبله

الرجل امرأة قد الوضوء عبد الله بن مسعود می گفت از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود **مالک** عن ابن شهاب

انه كان يقول من قبله الرجل امرأة الوضوء ابن شهاب می گفت که از قبله کردن مرد زن خود را وضو لازم میشود و عمر گفت که نه در مالک جمعی بخاری عروه عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل بعض نساء ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ قلت من هي الا انت فضحكت قبله که در رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد نماز و وضو نکرد و عروه گفت من نیست آن زن که تو پس عائشه بخندید و جواب دادند نزدی و غیر آن که آنها و این حدیث متصل نیست و تحقیق آنست که مشاهیر اختلاف درین مسئله اختلاف ایشانست در تفسیر قوله تعالی اولامسته النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بر نساء بغیر جماع و برین تفصیل لازم آمد که لمس ناقص وضو دارند و نزدیک ایشان آیه از نیابت تمیم غسل را سکت باشد پس ندیدیم ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد و بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت نقص لمس وضو را سکت باشد و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل پس ندیدیم ابن عباس همین بود و ابن عمر و عیسی ثالث پیشرفت که لمس نعمت از جماع و لمس پس خدا تعالی لمس را موجب تمیم ساخت بامعنی که اگر در صورت جماع تحقق گردد نایب غسل خواهد بود و اگر در صورت مس تحقق گردد نایب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بر نیابت تمیم از غسل و قائل بود بر نقص مس مرأة وضو را در آنچه در اینجا قول ابن عباس است که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملاسسته و مس از جماع کنایت آمده است و هشتم لال دیگران باین آیه ناهض خبر تمیم است افاجار الاحمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد قائل را ماخذ باید کرد تا رجحان بعضی بر بعضی ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله است ابن مسعود و ابن عمر و عیسی سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را در سائر مواضع و اینجا نیز اگر چه ضعیف باشد ترجیح

۴
قال الشافعي ينقض لمس الرجل المرأة وضوها
وقال ابو حنيفة لمس المرأة لا يوجب الوضوء ولا يتيمم
ابن حنبل في حديثه
صلى الله عليه وسلم
انه قبل ولم يتوضأ
وفي نظر بيان المراد
بالملاسة الجماع

از زمان و از آن وقت که سیلان کند از جسد و وضو کرد یعنی شود الا از حدیثی که برمی آید از ذکر مردی که از نوم مشرک گشت
است که کرده است محمد بن الحسن باین دو اثر بر دو مسئله یکی آنکه دم سائل یا قطن وضو است دیگر آنکه اگر کسی بغیر وضو دستش را
پیش آید در آن نماز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه که در دست در حساب ندارد و باقی آنکه در نماز وضو کند
رفت سخن نگویید و جواب داد و اندک مراد از وضو اینجا تنظیف است و غسل هم نه وضو شرعی دلیل برین تأویل آنکه صحیح باشد
از ابن عمر انه قال فین اجتمع لیس علیه الا غسل محاجبه گفت ابن عمر در باب کینکه حجامت نکردیت بروی واجب
شستن مواضع حجامت همچنین محفوظ از غصب سعید بن المسیب علم نقض وضو است و این فتوی که در حدیث
دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده پسند برای معالجی رعا ف زیر که شستن روی و اطراف با آب
رعا ف همچنین حدیث ابو در دا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فافطرو قوضا و دالت علیکنه بر وجوبه فی
وضو و زیر که آن برای معالجی بود و شستن روی و اطراف باز میدار و دفع میکند فضیلت را اما آن
دیگر لیس آمد و رفت نه بجهت انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده
از عبد الرحمن بن الجبیر روایت سابق را باین عبارت از رای سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب فی انفسه او
ثم یخرجها فیه شئ من دم فینسكه ثم یصلی و لا یؤصا یعنی در سالم بن عبد الله را که درخی آورد و انگشت خود را به بینی
باز برمی آورد آن در آن انگشت خیزی از خون بود پس میمالید با انگشت آن خون را پس نماز میکند او وضو نمیکند
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت بشبهه است
در روایت مشهوره است که سابقا که شست بخارج من الفم دم حتی یتغصب به الماء و این لفظ تأویل مذکور را قبول نمی کند
و الله اعلم و باجمعه چنان متبادر میشود که اگر چه مذاهب در موجبات وضو مذاهب حسن بصیرت و وضو از خارج من
اسمیلین و از نوم می کشند و از لمس هراة و مس فکر و فی در عاف می کشند و الله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا
الانرا دیگرست و مصلحت نفوس ایشان و مصلحت نفوس ایشان و دیگر و شایع هر دو علم افاده فرموده است و بر فتهای دیگر
با علم دیگر شنبه میگردد پس شریعت خیریت که در ملا را علی بر ایشان مکتوب شد ایشان از آن مکتوبه ساخواه و حب حرام باشد
مکروه و مکروه و مکروه آن چیزها است که در تهنید نفوس یا نفوس دخول داد لکن حکمیه است یا مقتضی آن نیست که بر ایشان
مکتوب گردد و در مثل این چیزها بعضی اصحاب بآن عمل میکردند بعضی عمل نمیکردند و بر همین اصل فرمود باید از دم مسئله شستن و لمس را در عاف می کشند
و الله اعلم باب ترك الوضوء المستهکة الکتابان ترک کردن وضو از چیزی که رسید آتش یعنی چیزی که آتش خفته شده است
صالح بن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله کتف شاة

(111)

(112)

(113)

ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خروجه من بيته فبازنماز گذارد و وضو نکرد و **مالك** عن يحيى بن سعيد عن
بن يسار مولى بنى حادثة عن سويد بن النعمان انه اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا بالجر
وهو ادى خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعصر ثم دعا بالاذن واداء فلم يؤت الا بالسويق فامره ففعل
فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلمنا ثم قام الى المغرب ففحص ومضمضنا ثم صلى ولم يتوضأ ثم رآه
بن النعمان بمراة نخعرت فبصلى الله عليه وسلم سال خبير عني در سايكه غزو خيبر واقعتا و فتيكه رسيدند بجهنبار و ان بنو
ازجا با متسلم نخيبر عني توابع خيبر پس فرود آمد بخيبرت صلى الله عليه وسلم پس گزارد نماز عصر را با طلب گرو تو شهر ارس
حاضر کرده نشد مگر سويق پس حکم فرمود بدیدست ساقن آن پس نناک کرده شد پس خورد و بخيبرت صلى الله عليه وسلم
خورد و بيم با باز برخاست بسوي نماز مغرب پس مضمضه کرد و بخيبرت صلى الله عليه وسلم مضمضه کردیم با باز نماز گذارد و وضو نکرد
و **مالك** عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرجي الطعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل
ثم توضأ ثم أتى بفعل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلبه
براي طعامي پس نزدیک گردانید و شد بخيبرت صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد و از ان طعام باز وضو نکرد
نماز گذارد و بعد از ان آورده شد پیش بخيبرت صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از ان طعام پس خورد و بعد از ان نماز گذارد
و وضو نکرد و **مالك** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله الايضاري يقول رايت
ابا بكر الصديق اكل لحما ثم صلى ولم يتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابو بكر الصديق را که خورد و گوشت را بعد از ان نماز

گذارد و وضو نکرد و **مالك** عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليم انها اخبراه عن محمد بن ابراهيم
بن الحارث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن المديرة انه لقى مع عمر بن الخطاب ثم صلى ولم يتوضأ ربيعة بن
عبد الله طعام شام عور و هملا و حضرت عمر بن الخطاب بعد از ان نماز گذارد و حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد و **مالك**
عن حمزة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزاً ولحماً ثم مضمض وعسل يديه
وضمح بها وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خورد و نان و گوشت باز مضمضه کرد و دشت و دست خود را
و مسح کرد بدو دست روی خود را بعد از ان نماز گذارد و وضو نکرد و **مالك** انه بلغه ان علي بن ابي طالب و عبد الله

بن عباس كانا لا يتوضآن مما مستا لنا حضرت علي بن ابي طالب و عبد الله بن عباس وضو نمی کردند و نماز خوردن
چیزیکه رسیده است آن آتش یعنی چیزی که آتش بخیه شده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله
عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلاة ثم يصيبها فاقدمته النار ايتوضأ قال رايت ابي يعقل ذلك

بن عباس كانا لا يتوضآن مما مستا لنا حضرت علي بن ابي طالب و عبد الله بن عباس وضو نمی کردند و نماز خوردن
چیزیکه رسیده است آن آتش یعنی چیزی که آتش بخیه شده است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله
عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلاة ثم يصيبها فاقدمته النار ايتوضأ قال رايت ابي يعقل ذلك

و فیصله و لا یتوصا بحی بن سعید سوال کرد عبد الله بن عامر را از حکم کسی که وضو کرد و باشد برای نماز بعد از آن پرسید
 بطحا میگوید سید است او را آتش یعنی تناول کرد طعام بخیر از آن وضو کند گفت دیدم پدر خود را که عامر بن رجیع باشد میگوید که
 و نماز بگذارد و وضو نکند **مالت** عن موسی بن عقبه عن عبد الرحمن بن زید لا تضاری ان انس بر مالک
 قادم من العراق فدخل علیه ابو طلحة و ابی بن کعب فبسط لهما طعاما قد مسه النادر فاكلوا منه فقام انس فوضوا
 فقال ابو طلحة و ابی بن کعب صا هذا يا انس اعراقه فقال انس لیت من اهل وقام ابو طلحة و ابی بن کعب یصلیا لم یتم
 انس بن مالک قد تم که از عراق پس داخل شدند بر وی برای ملاقات ابو طلحة و ابی بن کعب پس نزدیک ساخت باین عزیز نظام
 که رسید و بود آنرا آتش پس بر سره خور و نه پس خواست انس پس وضو کرد پس گفتند ابو طلحة و ابی بن کعب چیست این خصلت
 انس یا این خصلت عواقب است یعنی آتش آردی آنرا یعنی در شریعت خود نیست پس آیا آنرا از عراق آورده است پس گفت
 انس ای کاش بشکرم یک کار را و بر خاستند ابو طلحة و ابی بن کعب پس نماز گذارند و وضو نکردند باید دانست که ابو هریره و عمر بن
 عبد العزيز میگفتند وضو واجب میشود بخورن طعام میگوید که او را آتش بخیر باشد و مشک میگوید بخیر است حضرت صلی الله علیه و سلم توضا
 حاست آنرا و نه هیچ وجهی و تابعین خلاف اینست چنانکه امام مالک تفصیل بیان فرمود پس قطع مخالفت بین این دو
 یکی از دو وجه تواند بود یا نیست که حدیث توضا امام است النادر منسوخ باشد باین احادیث یا محمول باشد بر غسل و تنظیف که
 معنی لغوی وضو است و الله اعلم **باب** اخفاء الیجب منه الوضو **باب** در میان چیزی که واجب نمیشود وضو را شستن
مالت عن نافع ان عبد الله بن عمر خات ابنه السعيد بن زيد و محمد بن زید دخل المسجد فوضوا و لم یتوصا
 مترجم گوید در نسخه که پیش فقیر است از روایتی بن یحیی المصمودی خنک منسوخ است و در روایت محمد بن الحسن خطه و مکرر است
 خط قدیم طو کاف مشبه پیش یعنی روایت اول نیست که عبد الله بن عمر خنک که دیکه فرزند سعید بن زید را یعنی قریب
 خائیده در دامن طفل نومولده شده و بخت چیه تبر که برداشت او را یعنی در بر خود بعد از آن داخل شد پس نماز گذار
 و وضو نکرد و بر روایت دیگر آنست که عبد الله بن عمر حنوط مالید در بدن یک فرزند سعید بن زید و حنوط آن خوشبو را گویند که در بدن
 مرده استعمال میکنند یعنی سعید بن زید را فرزند می مرده بود عبد الله بن عمر حنوط در بدن او مالید بعد از آن نماز گذار
 و وضو نکرد و از روایت اول متفاومی شود که بر شستن طفل نومولده شده و دست رسانیدن با و موجب وضو و شستن
 دست نیست و از روایت دیگر مستفاد میشود که حنوط مالیدن در بدن مرده و برداشتن جنازه موجب وضو نیست و این
 مسأله جمعی خلاف داشته و جمهور بر عدم وجوب وضو گرفته اند و الله اعلم و این روایت ثانیه که خط باشد منسوخ است و در کتاب
باب یکنه الاستغناء بثلث اجماع کفایت میکند برای استنجاء **مالت** عن هشام بن عمار عن ابن
 ان

قلت
 عامة اهل العلم
 الوضوء ما مسه النادر
 منسوخ قال بعضهم
 على غسل اليد والقدم
 قال قتادة من غسل
 فیه قد نفضا الاضحية
 بغير الوضوء والاسم
 مكان احدى خبيرى
 طوفا بابل المدينة
 فذكرى بضم المثناة
 و نزلت يد الی الخنك
 اى من خنك الخنك
 استعمل قوام
 العراق خلا اهل
 المدينة
 قلت العجى
 واصلنا احدا بالکاف
 و فی رواية خطه
 لعنوا الخناس
 فی الجواز و علی
 تقدیر فعلیه عامه
 اهل العلم

بر وجهی که از خارج نشوند و بوی آن احساس نکنند و دستار بقدر و دلت ذراع یا زیاد و از آن و گشتن نزدیک خجل
 اللهم انی اعطی بک من الخبث والخبائث و نزدیک خروج غفرانکه معلوم شده باب یستقبلون استقبال الماء من غیر
 وجع مستحب استنجاء باب از غیر وجوب ماله عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یسئل عن الوضوء
 من الغائط فقال انما ذلک وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضوء سبب
 غایط یعنی سهتمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء باب وضوء زمان است ماله عن
 یحیی بن محمد بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اياه حدث انه سمع عی بن الخطاب یتوضأ بالماء وضوء
 لما تحت اذنه عجله ثم یسجد از عمر بن الخطاب که وضوء میکند عمر باب وضوء کردن برای آنچه زیر از او بود یعنی می
 ذکر در بر خود را قال عی سئل ماله عن غسل الفرج من البول والغائط هل جاء فیہ اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی
 کما نوا یتوضئون من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی مضمون کی سوال کرده شد ماله ان
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسید دست خبر من که بعض سلف می شست
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول مترجم گوید از برادرش اصل شد که استنجاء با چای کفایت میکند و سهتمال
 آب و شستن ذکر و در از آب زیاد تر است در نظافت تطهیر باب الفحی عن استقبال القبلة واستدبارها عند قضاء
 الحاجة واختلافهم فی ذلک و بیان خبری از و بر و شستن بجانب قبله و یا پشت بقصد کردن نزدیک ای حاجت
 بیان اختلاف علما درین باب ماله عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولى لال الشفاء
 وكان یقال للمولى ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبى صلی الله علیه وسلم وهو مبصر یقول والله
 ما ادری کیف اصنع بهذا الکوائیس قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا
 یستقبل القبلة ولا یستدل بها بفوجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری و او در آن وقت مبصر بود
 که میگفت قسم بخدا نمیدانم که چگونه کار کنم با این خلا جا ما و حال نیست که انحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است
 چون بروی کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبله و باید که پشت ندید بسوی قبله بخرج
 یعنی این خلا جا ما در مصر بوجهی نباشده بودند که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند و بقبله یا پشت بقبند بنشیند
 پس ابو ایوب میگفت نمیدانم که چه کار کنم درین خلا جا ما که یاس بیایم تحتیه کنیف یعنی جای ضرور و جمع که یاس
 و کز یاس بنون نیز همین منتهی دارد ماله عن نافع عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 ان یستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از آنکه روی بقبله بشویم وقت بول

قلنت
 معنى الوضوء ههنا
 الفصل في التطهیر
 وعليها عامة اهل العلم

٢١

قال العلامة الشيباني في الوضوء والغسل والعسل
 في الوضوء والغسل والعسل في الوضوء والغسل والعسل
 في الوضوء والغسل والعسل في الوضوء والغسل والعسل
 في الوضوء والغسل والعسل في الوضوء والغسل والعسل

باز شست و دوست خود را تا پنج دو و بار باز مسح کرد سر خود را بدو دست خود بجانب وی آورد و دوست خود را در بجانب
 کشید آنها را شروع کرد بمقدم سر خود یعنی نخست دوست را بر صد غنیمت بر ناصیه نهاد و بعد از آن بر دو دست خود را بر
 قفا خود بعد از آن باز آورد و هر دو را تا آنکه رسید بهمان جا که از آن جا شروع کرده بود بعد از آن شست و پامی خود را
 مترجم گوید ازین حدیث معلوم شد که غسل بین پیش از دخول کردن آن در طرف آب سنت است نزدیک خواب باشد یا
 و دو بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق
 و استنشاق سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور نکردیم و ظاهر پیش فقیر آن مینماید که چون استنشاق برای استنشاق
 است مطلوب اصلی همان است که تفکر کرده شد بذكر استنشاق و از استنشاق و اینجا ثلث گفته است پس متبادر است
 که غسل کردن میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرض گرفت و بعضی آنرا در همان غسل کرد و بعضی آنرا در بینی باز نیکو
 گرفت و هر دو چیز کرد و در غرض سوم همچنان این در بعضی روایات صریح آمده است باجمعه غسل و فصل هر دو دست است
 موردی از سنت است قال حمی سمعت مالکاً یقول فی الرجل یتیمض من غرته واحدة یا لابس بذلک ینی
 شنیدم از مالک که میگفت در باب شخصیکه مضمضه و استنشاق کند از یک غرضه که هیچ باک نیست و نیز معلوم شد که تشکیل
 غسل در کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز موردی است از سنت و نیز معلوم شد که صفت مسح و آنکه سنت
 است تعابیر سر است مسح و نیز معلوم شد که وظیفه غسلین غسل است مسح و در روایت بخوبی از طریق ابو مصعب مکرر است
 ان رجلاً سأل عبد الله بن زید المازنی و موجود عمر و ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی و اکثر روای
 موطن تحریر یعنی نسخه است که از سال عبد الله بن زید المازنی و موجود و زیر که این عبارت او میکند که عبد الله بن عمر و باشد لایزال
 و آن خلاف واقع است و گفته اند نام این سائل عماره بن ابی حسن المازنی است و او بعد عمر و است بمسئله تسمیه او را و متوجه
 لحدیث اصابع و اطالة غره و تحمیل الموالاة و گفتن بعد از وضو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و
 رسله و جعلت من التوابعین و اجمعین من المتطهرین اینها سنتهاست که در احادیث عمل او قائلان ثابت شده **باب** **النية**
 الوضوء والغسل واجب است نیت کردن در وضو و غسل قال الله تعالى وَمَا أَمْرٌ إِلَّا لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
 و در وی مالک پنهانده فی غیر روایه یحیی بن رسول الله صلعم قال انما الاعمال بالنيات **باب** یسن غسل الیدین قبل
 ادخالهما الا ناء سنت است شستن هر دو دست پیش از آنکه داخل کرده شود آنها را در طرف آب **باب** **الغسل**
 الزناد عن الا عوج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا استيقظ احدكم من نومته فليغسل
 قبل ان يدخلها في وضوء فان احداً لا يدركه الا بآبائه فليغسل يده فمروا رسول الله صلى الله عليه وسلم حين بیدار شود

المؤمنان تغتسل
 الشیخ الذی تقصد و
 تعلم انک ما موبه و ان
 نطلب موافقة الامم فیها
 تعبناک
 قال الذی اهل العلم غسل
 الیدین الی الکوعین ثلثاً
 فی ابتداء الوضوء سنة
 سواء قام من
 لایفهم یروى فی ثلاث
 حتی یغسلها بالوضوء
 قبل الغسل ولا یعلم
 بنیاسة که ولا یغسل

قلت قال الشافعي
ياخذن الماء بماء بديل
وهما عضوان بجياهما
وقال ابو حنيفة هما
من الرأس يسيمان
معه ١٢
قلت قلت قال اهل
العلم لا يجزي المستعمل
الجماعة والشافعي
معه ١٣
قلت قال الزاهد وقال
الشافعي الغرض اني
ما يطابق عليه اسم
المستعمل وقال ابو حنيفة
مسند ربع الرأس وقال
مالك مسند جميع
الرأس ١٦

الزوايا ١٢

فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ويل للاعقاب من النار عبد الرحمن بن ابی بکر دخل شد بر عا
 زو جی حضرت صلی الله علیه وسلم روز یکم برسد ابن ابی وقاص پس طلب کرد آب منو پس گفت حضرت عائشه او را ای
 عبد الرحمن سبایغ کن یعنی کامل کن خور ازیر که هر آینه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میفرمود و ای
 پاشنه را از آتش یعنی اگر کامل نکند غسل جلیین را و پاشنه خشک ماند آتش و وزخ حلول خواهد کرد و ترجم گوید باید دانست
 که سبایغ دو نوع است فرض سنت سبایغ فرض استیغاب موضع غسل است و سبایغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع
 شده بعضی بانقا از و نس بدک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی باطله مغزو و تحجیل بعضی به تشلیت الله علم **باب**
 المسح علی الخفین جائز است مسح بر موز یا هار **باب** عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد وهو من ولد المغيرة
 بن شعبه عن ابيه المغيرة بن شعبه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما ذهب لحاجة في غزوة تبوك قال للمغيرة قد
 معه ماء فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت عليه الماء فغسل وجهه ثم ذهب فخرج يديه من كحيتي فلم
 يستطع من صنيق كحيتي فخرجها من تحت الحبة فغسل يديه ومسح برأسه ومسح على الخفين وفي الحديث قصت
 مغيرة بن شعبه گوید که حضرت صلی الله علیه وسلم رفت برای حاجت خود بصبحه و غزوه تبوک گفت میفرمود پس می بردم
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس آمد آنحضرت بعد قضاء حاجت از خلا جاپس بر خیمه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس
 روی خود را پس شروع کرد که بر کند و دوست خود را از دستین جیره خود پس نتوانست بر آوردن آب پس آب استیغاب
 بر دست از زیر جیره یعنی دوست خود را بطرف سینه خود کشید و دو استین جیره از دست و اگر دست شست دوست خود را بر سر خود
 کرد و بر موزه خود مترجم گوید از این حدیث معلوم شد که اگر کسی آب بریزد در وقت وضو جایز است و اگر کسی آب بپاشد بر
 کسی بر دارد درست است و معلوم شد که در سفر و مانند آن جیره تنگ استین بر پوشد جایز است و نیز معلوم شد که مسح موزه مشروع
 و در وقت اجتماع شروط نائب غسل جلیین متیازند شد و این حدیث اجماعی از امام حدیث مثل نسائی و غیر آن روایت کرده اند
 از طریق صحاب هر یکی عن زهری و در روایت ایشان واقع شده عن عباد بن زیاد عن عروة بن المغيرة عن ابيه المغيرة بن
 شعبه وقال النسائي لم يذكر مالك عن عروة بن المغيرة وعلمنا گفته اند که درین حدیث یحیی بن یحیی را هم واقع شده زیرا که عباد
 بن زیاد و برادر عبد الله بن زیاد است و از ولد مغیره بن شعبه نیست مترجم گوید در اصل واقع شده بود عن عباد بن زیاد
 عروة وهو من ولد المغيرة بن شعبه عن ابيه این موافق روایت شافعی و مسلم است از ابن جریر بعد از آن لفظ عن عروة ساقط
 از نسخ بن یحیی و آن در سبب آنرا همین طریق مذکور روایت کرده یا آنکه امام مالک گاهی در سند خود میگفت عن ابن شهاب
 عن عباد بن زیاد عن المغيرة فتنها ظاهر کلام نسائی است و گاهی می گفت عن ابن شهاب عن ابن المغيرة بن شعبه عن
 كلام النسائي فتنها

فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ويل للاعقاب من النار عبد الرحمن بن ابی بکر دخل شد بر عا
 زو جی حضرت صلی الله علیه وسلم روز یکم برسد ابن ابی وقاص پس طلب کرد آب منو پس گفت حضرت عائشه او را ای
 عبد الرحمن سبایغ کن یعنی کامل کن خور ازیر که هر آینه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میفرمود و ای
 پاشنه را از آتش یعنی اگر کامل نکند غسل جلیین را و پاشنه خشک ماند آتش و وزخ حلول خواهد کرد و ترجم گوید باید دانست
 که سبایغ دو نوع است فرض سنت سبایغ فرض استیغاب موضع غسل است و سبایغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع
 شده بعضی بانقا از و نس بدک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی باطله مغزو و تحجیل بعضی به تشلیت الله علم **باب**
 المسح علی الخفین جائز است مسح بر موز یا هار **باب** عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد وهو من ولد المغيرة
 بن شعبه عن ابيه المغيرة بن شعبه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما ذهب لحاجة في غزوة تبوك قال للمغيرة قد
 معه ماء فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت عليه الماء فغسل وجهه ثم ذهب فخرج يديه من كحيتي فلم
 يستطع من صنيق كحيتي فخرجها من تحت الحبة فغسل يديه ومسح برأسه ومسح على الخفين وفي الحديث قصت
 مغيرة بن شعبه گوید که حضرت صلی الله علیه وسلم رفت برای حاجت خود بصبحه و غزوه تبوک گفت میفرمود پس می بردم
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس آمد آنحضرت بعد قضاء حاجت از خلا جاپس بر خیمه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس
 روی خود را پس شروع کرد که بر کند و دوست خود را از دستین جیره خود پس نتوانست بر آوردن آب پس آب استیغاب
 بر دست از زیر جیره یعنی دوست خود را بطرف سینه خود کشید و دو استین جیره از دست و اگر دست شست دوست خود را بر سر خود
 کرد و بر موزه خود مترجم گوید از این حدیث معلوم شد که اگر کسی آب بریزد در وقت وضو جایز است و اگر کسی آب بپاشد بر
 کسی بر دارد درست است و معلوم شد که در سفر و مانند آن جیره تنگ استین بر پوشد جایز است و نیز معلوم شد که مسح موزه مشروع
 و در وقت اجتماع شروط نائب غسل جلیین متیازند شد و این حدیث اجماعی از امام حدیث مثل نسائی و غیر آن روایت کرده اند
 از طریق صحاب هر یکی عن زهری و در روایت ایشان واقع شده عن عباد بن زیاد عن عروة بن المغيرة عن ابيه المغيرة بن
 شعبه وقال النسائي لم يذكر مالك عن عروة بن المغيرة وعلمنا گفته اند که درین حدیث یحیی بن یحیی را هم واقع شده زیرا که عباد
 بن زیاد و برادر عبد الله بن زیاد است و از ولد مغیره بن شعبه نیست مترجم گوید در اصل واقع شده بود عن عباد بن زیاد
 عروة وهو من ولد المغيرة بن شعبه عن ابيه این موافق روایت شافعی و مسلم است از ابن جریر بعد از آن لفظ عن عروة ساقط
 از نسخ بن یحیی و آن در سبب آنرا همین طریق مذکور روایت کرده یا آنکه امام مالک گاهی در سند خود میگفت عن ابن شهاب
 عن عباد بن زیاد عن المغيرة فتنها ظاهر کلام نسائی است و گاهی می گفت عن ابن شهاب عن ابن المغيرة بن شعبه عن
 كلام النسائي فتنها

كلام النسائي فتنها
 عن ابن شهاب
 عن ابن المغيرة بن شعبه عن
 ابيه كما نقل
 القاضى ايضا
 عن النجاشي
 عن النجاشي

چنانچه قاضی عیاض از بخاری نقل کرده است پس عیسی بن یحیی این هر دو را واحد الشتر عباد بن زیاد را از ولده نیز مقرر کرده
 و الله اعلم **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب في السوق ثم توفينا وعمل بهما ويدايد وصحح بواسطته
 الجازة ليصله عليه ما حين دخل المسجد ففتح على خفيه ثم صلى عليه ما نافع گفت که عبد الله بن عمر بل کرد در بازار باز
 وصور کرد و پشت روی خود را و دست خود را و سر خود را باز طلبید شد بسوی جازة تا نماز گذارد و بران وقتیکه
 بسجده پس سجده کرد و بر دوزخ و خود بعد از آن نماز گذارد و **مالك** عن سعيد بن عبد الرحمن بن قيس الاشجعي

انه قال رايته ان بن مالك اتى قباء فقال ثم اتى بوضئ فتوضأ فغسل وجهه ويدايد الى المرفقين ومسح برأسه
 على الخفين ثم جله المسجد فصلى سعيد بن عبد الرحمن گفت دیدم ان بن مالك که باید قیبا و قبا مسرعه مست از عوالی بدو
 پس بل کرد پس آورده شد پیش او آب وضو پس بنو کرد پس شست روی خود را و دست خود را تا آرنج مسح کرد و بر سر خود
 مسح کرد و بر دوزخ و بعد از آن باید بسجده پس نماز گذارد مسرعه حدیث سائر موضع فرض است که ممکن باشد تا پنج شش آن سائر
 در حاجات خود و نزدیک حط و تر حال و غیر آن از منسوبی که منع نفوذ آب نکند مانند پاشی تا به جامه و نبات و نیز بر موق و خفی یا با
 خفی دیگر پوشند و بپوش در قدم چند قسم است خف و نقل و جورب و جور موق و یکی لبر و دیگری سه تعالی می کنند پس نعل سائر
 تمام قدم نیست تا شش انگشت بقیاس این صفتی نفسی پیدا شد در حدیث و ستر ساق بالاسی شش انگشت لغو است زیرا که
 فرقیته نعل بران موضع پا نیست پس در حدیث سائر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم و انهای سائر ساق دلالت کند و جور
 از جامه و نبات و مانند آن میباشد و نفی آن جمعی است که نفوذ آب را منع نکند پس اختر از کریم از آن و جور موق خفی است که
 خف پوشند پس از آن نیز اختر از کریم و چون در افراد و اضافیکه در میان مسلمین شایع بوده است چه سلف و چه خلف نظر
 بر مکان شمی در آن صفت لازم یافتیم و چون مکان شمی متفاوت است بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعل می بینیم
 نعل ستر فیهین طاقت شمی نیست کرده و می کرده که اهل بدو میروند کجا پس قدریکه اهل رفاست از آن منفک هستند
 بنا کردیم پس این حدیث تر تب شد و خفی که از زند سازند و نعل او را بچرم کشیف گرفته باشند حکم خف دارد و **باب** ستر
 المسح علی الخفین ان یکون ادخل رجلیه فیها و اما طاهران شرط است در مسح کردن بر دوزخ و انگه داخل کند و مسح
 ی خود را و بران و حالا که هر دو پای بر طهارت هستند **مالك** عن نافع و عبد الله بن دینار انهما اخبراه ان عبد

الله
 عمر قدام الکوفه علی سعد بن ابی وقاص و هو ایضا فواء عبد الله بن عمر یسح علی الخفین فانکر ذلك علیه فقال
 بعد سل اباک اذا قدمت علیه فقدم عبد الله بن عمر فنهی ان یقال عمر عن ذلك حتی قدم سعد فقال اسألت
 الله
 فقال لا فاضا عبد الله بن عمر فقال عمر اذا دخلت رجلیک فی الخفین و اما طاهران فامسح علیهما فقال

قلت قال عامة
 اهل العلم المسح علی الخفین
 جائز بشرطه و فی الحدیث
 دلیل علی کراهة مسح
 و فی ان بن عمر دلیل علی
 ان المولاة لیس بملحاة
 رقیش مصغرة اخسره
 مع

باشند و در حق حقیم و در حق سافروست مگر باشد و نظیر آن تقدیر نماز حضرت بشکین و تقدیر نماز عثاست
 بشک شب و تقدیر صدقه لفظ است بین از نماز عید و بعد از عمل از حدیث توقیت تجاوز باید کرد و چه بود که توقیت است
 مختلف اند و در تقدیر نماز عید و صدقه و شافعی بخاند ابتداء حدیث از اول حدیث است که بعد از تسبیحین جاد شود و حمد
 و اسحق گفته اند که ابتداء نماز از اول سجده است و هر دو محتمل است و الله اعلم **باب** صدقه مسح علی الخفین بیان طریقی
 مسح بر بر دو موزه **مسألة** عن هشام بن عروة انه دای اباه عیبه علی الخفین قال وکان یزید اذا مسح علی الخفین علی الخفین
 لا یسبح بطونهاما مشام دید بر خود عروه و اگر مسح میکرد بر دو موزه گفت هشام که عروه زیاده و دیگر دو سجده موزه کرد
 بر آنکه مسح میکرد بر پشت پای مسح میکرد و جانب باین بابها **مسألة** انه قال ابن شهاب عن المسیح علی الخفین کیف
 فادخل ابن شهاب احد یدیه تحت الخف والاخری فوقه فمسح بها مالک سوال کرد و این شهاب از مسح بر دو موزه که
 چگونه است آن پس آورد و این شهاب یکی از دو دست زده خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو
 دست را بر هر دو موزه مسح و در وایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائز است و واسع مسأله جدید
 حضرت رضی عنی علی بن ابدعنه که لوکان الدین بالرای الخ ترجمه سید بر قول عروه را پس اختیار را میان است
 کفایت میکند مسامی مسح بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم آنرا قید اعلی پس با خود دست
 اتفاق مسلمین بر صحت اقتضای مسح بر اعلی دون الاصل **باب** اذا جاوز الختان الختان وجب الغسل انزل
 اولم یزول چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود و **مسألة** مالک
 عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب و عثمان ابن عفان و عائشة زوج ابی بنی صلی الله علیه
 و آله یقولون اذا لمس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشة زوج
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگفتند چون برسد موضع ختنه مرد موضع ختنه زن را آن کنایه است از او و
 سر و گرد و در قیج زن پس واجب غسل **مسألة** عن ابی بنی بنی صلی الله علیه و سلم عن ابی سلمة بن
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم ما یوجب الغسل
 فقالت هل تدرون ما مشاکت یا ای سلة مثل الفروخ سمع الدیکه تصخر فیصخر
 معها اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل ابوسلمه گفت سوال
 کردم از عائشه رضی الله عنهما چه چیز واجب میکند غسل را گفت ای سید را آن که
 صفت تو حیثیت امی ابوسلمه مثل تو باشند چو زه مرغ است که می شنود از خردس

قلبت

قال الشافعی مسح اعلی الخف فرض و مسح اسفله سنة و قال ابو حنیفة

لا یسبح الا اعلی

قلبت

علی هذا الاثر اهل العلم

من جامع امراته

فقیه المسئلة و غیر

الفصل علیها و ان لم یزول

والختان موضع القطع

من ذکر العلم و نواة

الجارية

که با یک میکند پس می نیز با یک میکند مراد آنست که او بسوخته وقت سوال با نفع نبود و محتاج تحقیق این مسئله را که مراد آن
 مراد آن استید که درین مسئله بحث میکنند و می نیز سوال کرد عاشر گفت چون تجاوز کند موضع خفته مراد از موضع خفته
 واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اباموسی الاشعری انی عاشره زوج

صلی الله علیه و آله فقال لهما قد شق علی اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی امر الی لا اعظم ان استعملت
 فقالت ما هو قلت سأتلوا عندک فلیسمع منه فقال الرجل یصیب اهل فی لیس ولا ینزل فقالت اذا جاء و لم یزل

فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسال عن هذا الخد البعد ابدا ابو موسی اشعری آمد نزدیک عاشر پس
 گفت او را هر آینه دشوار شده است برین اختلاف احوال حضرت صلی الله علیه و سلم در مسئله که امر عظیم میدانم یعنی چرا میکنند
 از آن که رو بروی تو گویم آنرا پس گفت عاشر چیست آن مسئله آنچه سائل پیش می آید از آن مادر خود پس سوال کن مراد آن
 پس گفت ابو موسی مرد میرسد برین خود باز آن سال میکند و آنرا میگوید پس گفت عاشر چون تجاوز کند موضع خفته مراد
 از موضع خفته زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال کنم از این مسئله میگوید ابدا از تو هرگز یعنی مرا پس میگوید

نماذ **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب عن عقیل بن اسیح عن ابن کعب ان ابا عبد الله انما یزید بن ثابت
 الا تصار عن الرجل یصلی لیس لیس ولا ینزل فقال زید یغتسل فقال العجمی ان ابی بن کعب کان لا یزید الغسل فقال زید

ابی بن کعب نه از من عن ذلك قبل ان ینتقی محمدا بن لید سوال کرد زید بن ثابت را از حکم در یکجا جمع کند با اهل خود پس
 آن سال نماید و آنرا میگوید پس گفت زید غسل بکند پس گفت او را محمدا بن لید ابی بن کعب غسل واجب نمیدید پس گفت
 زید هر آینه ابی بن کعب جمع کرد ازین مذاهب پیش از آنکه میرد **مالک** عن نافع ان عبد الله ابن عمر کان یصلی

اذا جاء و لم یزل الغسل فقال زید یغتسل فقال العجمی ان ابی بن کعب کان لا یزید الغسل فقال زید
 شود غسل مترجم گویند که در مذبح او زده ختان از ختان را بدخول حشفه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا در فرج آدمی باشد
 یا فرج بهیبه وصل این تنقیح است که ختان لفظ مصدر است لابد اینجا محل خفته مراد از خفته اند باز ذکر ختان بر حسب عاده
 پس جماع قبلت باز نیکه در اخفص نکرده اند همین حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر قصاص است
 با خروج منی است خفته را در آن دخل نیست پس آن کنایت است از حشفه و سیکه حشفه است و قطوع باشد قدر حشفه
 در حق وی حکم حشفه دارد و مثل آنچه تحریر نمودیم و مجاوزة کنایت از دخول است هم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون قاعده
 حشفه مقام انزال منی حقیقه است که انزال امر است خفی پس سبب اجماعی او نصب کردند حکم را بر آن ادا کردند و فرمودند
 یا لحنی کردند این قضای شهوت را با قضای شهوت نیکه در صورت انزال میباشد بهر تقدیر عارف لغت می شناسد که قبل و بعد

سأتلوا عندک
 اکثر اهل العلم من جماع
 امر یستحب الخشفة
 وجب الغسل علیها
 وان لم یزل
 التی ان موضع القطع
 ذکر الغلام و ذواته الجارية

وقتی باز در فرج پیوسته می یکنان است **مسئله** اگر گوئیم علت قضا و شهودت جماع است بر سبب که لو اوطت کرده باشند
 غسل واجب شود موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم و وجد البلبل غسل غیسل
 وقتیکه کسی محکم شود و در یاد تری از غسل بکند و بشوید جامه خود را **مالک** عن هشام بن عمر عنه عن ابیه عن
 بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمر بن العاص ان عمر بن الخطاب عرس
 ببعض الطريق قريبا من بعض المياه فاحتلم عمر فذكر ان يصبر فلم يجده مع الركبة فركب حتى اذا جاء الماء
 فغسل بغسل ما راى من ذلك الاختلاف حتى اسفر فقال له عمر بن العاص صبحت ومعا ثياب فلدع ثوبك بغسل فقال
 عمر بن الخطاب و اعجابك يا عمر بن العاص لئن كنت تجد ثيابا او كل الناس يجذ ثيابا والله لو فعلتها لكانت
 سنة بل غيسل ما رايت و انصحهم عالم ابي يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عمره و عمره عمر بن الخطاب و سمان جسي
 شمسواران که در جمله ایشان عمرو بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب آخر شب برای اشراحت نازل شد و بعضی
 طریق نزدیک بعضی آنها یعنی حوضها یا چشمه ها پس محکم شد عمر و نزدیک شده بود که بوقت صبح در آید پس نیافت سواران
 آید پس سوار شد تا آنکه رسید تا پس شروع کرد و شستن با خنجر دید از اثران احتلام تا آنکه بوقت روشن درآمد پس گفت
 او را عمرو بن العاص صبح کردی و با جامه های میگیرت پس بگذار جامه خود را تا شست شود پس گفت عمر ای عجب حال تو بود
 بن العاص اگر تو میبایستی جامه های آریا مردم میباید جامه ها و اندا اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدیم و آب بغیشت
 بر آنچه ندیدیم شتر جم که میدست است که بر مواضع شب آب افشانند و ازین حدیث مفهوم میشود که منی غسل است و هو الاصح
مسئله ما خذ ان حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلمه از احتلام سوال کرد و حضرت صلی الله علیه و سلم از
 مردن شبیه داده فتوی بوجوب غسل داد پس این حدیث با اقتضای دلالت میکند بر وجوب غسل نزدیک احتلام و احادیث
 مرفوعه بسیار را بنمائی است و در غسل ثوب حدیث عائشه که منی شست منی را از جامه حضرت صلی الله علیه و سلم غسل
 بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از خروج منی آید مثل بول مذی و این قیاس بالاولی است **مسئله** احتلام و یافتن منی
 تنقیح کرده اند بخروج منی از طریق متعارف یا غیر متعارف و نزدیک است فقیه بخروج منی از طریق متعارف با شهود نزدیک است
 و این قول انی اقوی است نزدیک این فقیر زیرا که روایه مقتضیات انزال و نوم لغوت بعدیث مرفوع که دلالت میکند
 بر آنکه اگر نیافت بل غسل لازم می آید اگر چه یاد دارد و چیزی و نوم نیز لغوت زیرا که سببیت آن یا شرطیه آن غسل
 معقول نیست پس باقی مانده از خروج منی بشهوده از طریق متعارف و بل لفظ عام است شامل بول مذی و مذی منی
 و مراد اینجا نیست الا منی زیرا که در کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و مراد از آن چیزی خاص باشد پس بل سابق که منی الذی

قلت
 علی هذا الاثر اهل العلم
 ان غسل الجنابة واجب
 الا من ياراد بالاحتلام
 في الفرج او يخرج من الماء
 من الرجل والمراة والمراة بالبلل
 النجاسات منى او لا او لا
 عند الاثر اهل العلم عليه
 الشافعي منى او لا او لا
 وناويل الغسل عند ائمة
 كان تطييفا و لا الا فضع
 مالم يرفقه شيئا وقال ابو
 حنيفة نجس لكن يطهر
 الثوب من يابس بالفرج

در این غسل مسئله نیز در بیان می بردی و دوی ضرر است پس صفات مسیره بر کجاست بقدر بیان کرد و شستن
شود می بچیدین لذت یافتن بخرج او را بوی عجبین اگر نمی رطبت باشد و بوی ریاض بوی اگر شک باشد و در دوی
و دقت و قوت و غصه نیست و در قوت تر است از دوی عجبین یافته نمیشود و دوی قطره است از بوی مسئله می آید
طاهر است نزد کاشانی بخیر است عجبین عن عارثه اینها کانت تحکمی عن ثوب بن رسول الله علیه وسلم ثم غصه
و محسوس است نزد کاشانی که در مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرق یا پس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت میکند و ثوب
نزدیک فیه قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب در بیرون است باین استقامت دلالت میکند بر نجاست و احوال
کانت تحکمی عجبین نزد کاشانی فیه تحکمی اینها غسل مثل قرص رحمت و حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث
شستن از غسل بطریق بشاوه را بر همان معنی حمل باید کرد و بعد علم مسئله فیه تحکمی که بقیدین در آن نجاست دم
نیست و شبهه است در احادیث بسیار ایدم و چاره نیست از قول استجاب آن و الله اعلم مسئله اقل غسل نیست
و رفع حدیث اکبر که موجب غسل شده است یا استباحه چیزیکه محتاج است به غسل مثل صلوٰه یا ادائیجه من
چنانکه در وضو گذشت و تقیم بدن با سایر آب شعر و بشیر می آید و رسانید و حقان مضمضه و استنشاق و غسل
فرض گفته اند و جواب از شد لال ایشان گذشت اما نیست پس باخذلان بخیر است نماز الاعمال بالنیات و اما تقیم
ماخوذ از لفظ غسل و از نظیر شعر میگوید که عریٰ نزدیک استحال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن جلیل از الاقرری باری
است که بریدن باشد و اول غسل از منی و طوبه فرج و غیر آن و تشدید معاطف مانند شکن بعل و شکم و دوک بدن و
قطعه مخلوط است که فرج داخل کند بعد غسل چنین مسئله سبب حدیث اکبر حرام میشود و قرآن می باشد ترمذی لا یغتر
و یحائض شیئا من القرآن و فی مسنده مقال که شواهد باب اذا نسى الجنه فصله و لم یغسل ان یدک فی الصلوٰه
استأنف او بعدھا اساجد لو بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذارد حال آنکه غسل نکرده است اگر
کرد و از شامی صلوٰه از سر نو ابتدا کند و اگر یاد کرد و بعد فراخ از آن اعاده نماید نماز را اگر بعد گذشتن وقت باشد من الی
عن ابن حنبل رحمه الله ان عطاء بن یسافعه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کبر فی صلوٰه من الصلوٰه فاشاء الیهم
بین ان امکتوا فذهب شعره و علی حلقه اثر الملوٰه رسول الله علیه وسلم یکبر گفت در نمازی از نماز ماند
از آن اشاره کرد و بوسی مقتدران بدست خود که بر جای خود ساکن بشید پس وقت بخانه بعد از آن رجوع کرد
و بر بدن او اثر آب بود و مترجم گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن حسن بر سبق حدیث و صلوٰه مینا کردن صلوٰه
بعد وضو و چنین بخاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مصرح است که بر حضرت صلعم

عجل بود و بخت آنرا فراموش کرده بود و بعد بیکدیگر زیاده آمد و در پسین جمع کردند بخانه مبارک و غسل نمودند و دستهای کردند
مالک عن هشام بن عروة عن ابنه عن زيد بن الصلت ان قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجحفة فظننا اذا
 قد احلهم وصلى ولم يغتسل فقال والله ما ازال الى الا وقد احللت وما شغرت و صليت ما اغتسلت قال قال
 و غسل ما ادى في توبه و نصحه ما لم يده و اذن و اقام ثم صلى بعد ان تقاع الصبح متحذرا من ان يغتسل بركم
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف و جرف موضعى است نزدیک بن مشرف پس نظر کرد و حقیرت عمر پس بناگاه مطلع
 کردی محکم شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت گفت قسم بخدا منی میم خود را نگریستم
 شده ام و در آنسته ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن اصبهت پس غسل کرد و شست آنچه دید و در جامه
 خود یعنی از منی و آب زرد بر آنچه نذر یعنی بر آنچه که از منی نذرید و اذن گفت و اقامت گفت بعد از اذن نماز گذارده بعد
 شدن گریختی اقباب باطلینان و آری که در بشمال و سبک **مالک** عن اسمعيل بن ابي حكيم عن سليمان بن يسار
 ان عمر بن الخطاب عند الى ارضنا بالجحفة و ادى في توبه احتلاما قال لقد ابتليت بالاحتلام منذ وليت
 الناس ف اغتسل و غسل ما ادى في توبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح
 بسوی زمین خود که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت منی مبتلا شدم باحتلام اذن زبان که مرا
 مشغول امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام چرب پدید آید و اگر
 سبب آن زیاد شود منی است با وجود رخاوة او و بعد از پس غسل کرد و شست آنچه دید و در جامه خود از اثر احتلام
 نماز گذارده بعد از آنکه بر اقباب **باب** احتلامی فی توبه احتلاما و لا يذكر شيئا يراه مما اذا يغتسل چون به بید
 در جامه خود اثر احتلام و یا در درون هیچ خاسکی دیده باشد چه کار کند قال يحيى قال مالک في رجل وجد في ثوبه
 احتلام و لا يدري متى كان و لا يذكر شيئا يراه في منامه قال لا يغتسل من الخ و مئة نامها فان كان
 قد صلى بعد ذلك النعم فليغسل ما كان صلى بعد ذلك النعم من اجل ان الرجل ربما احتلم و لا يدري شيئا
 ويرى لا يحتلم فاذا وجد في ثوبه ماء فعليه الغسل و ذلك ان عمر بن الخطاب لما كان صلى له
 نمة نامها و لم يجد ما كان قبله فقلت مالک **باب** شخصي كرايت في جامه خود اثر احتلام و نمیدانم که کی
 احتلام و یا در درون خیر یک دید اثر در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که حقیرت است بان خواب
 باید که عاده کند آنچه گذارده است بعد از من خواب نسبت آنکه مزدگانی محکم میشود و در خواب منی بید چندی و گاهی
 در خواب منی بید محکم میشود پس چون بیدار در جامه خود منی را لازم است بر روی غسل کردن و حکم نیست بدلیل آن که

قلنت
 و علی هذا اهل العلم
 في الجنب اذا صلى ناصيا
 بالمحرف موضع قريب
 من المدينة
 قلنت
 و عليه اهل العلم

له قلت
على هذا اهل العلم
٥٣

حضرت عمر عاده كروا في كذا روه بعد اخر خواب الى كذا خفته بود بان خواب عاده كروا بخبريش از خواب گذارو بود و با **اذا نأت**
الماء مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون به بندي زن ناست بخبر مي بيند و بايد غسل كند **مالك** عن ابن شهاب
عمره بن الزبير ان ام سلمة قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله المرأة ترى في المنام مثل ما ترى الرجل **الاجل**
فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلتغتسل فقالت لها عائشة ائت لك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها
رسول الله صلى الله عليه وسلم توتت بينك وبين ان يكون الشبهة ام سلمة التماس كروا بخبر بخبر حضرت صلى الله عليه وسلم
يا رسول الله بن من بيند در خواب ناست بخبر مي بيند و بايد غسل كند پس فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم او آري بايد غسل
بكنه پس گفت ام سلمه ان حضرت عائشه و لكنا شدم از تو يا اي بندي اين قسم خواب از من پس گفت ان حضرت صلى الله عليه وسلم اي عائشه بخبر
آكوده با دوست راست تو را اين كلمه بنميد است بر چهل سفره نه و عاي بدو الله علم دارو كجا ياست مشايه يعني مشايه كند
والده و ولد يعني شود و مگر از چهره وجود من در بدن فرأة و چون من در بدن فرأة موجود است مستبعا و حلال و همي ندارد و بعد
مالك عن هشام بن حروة عن ابي عبد الله بن ربيب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
انها قالت جاءني ام سلمة امرأة ابي طلحة الا انصار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان
لا يستخير من الخي هل على المرأة من غسل اذا هي احتلمت قال نعم اذا نأت الماء ام سلمة بن ابي طلحة انصار
يسوي ان حضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت يا رسول الله هر كسي خدا تعالى شرم ندارد و چون راست يا بندي زن غسل كند
و من خواب بندي فرمود آري و قتيكه بندي آب مني را شرم جو گويد از بخبريش معلوم شد كه اعتماد بر رويت آب هست بندي زن
خواب و در بخبريش اختلاف كرده اند جميع گفته اند هر آب كيه باشد و ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ماء و تحقيق بندي زن
كه از آب مني را راده كرده اند و ان حضرت صلى الله عليه وسلم بلفظ آب كنيه كرده اند از مني زيرا كه ميرج ذكر مني كرده و مستند **باب**
الغسل بجهت رضع بايد كرو غسل **مالك** عن هشام بن حروة عن ابي عبد الله بن ربيب بنت ابي سلمة ام المؤمنين ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان اذا اغتسل من الجنابة بكأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة يَدْخُلُ اَصَابِعُهُ فِي الْمَاءِ
فيغسل بها اصول شعرة ثم يصيب رأسه ثلاث غمرات بين يديه ثم يفيض الماء على جلده كله و رويت ان حضرت
عائشه رضي الله عنها ان حضرت صلى الله عليه وسلم چون غسل ميكرد از خاير شرويع ميكرد و بان كيهيت كه مني شستن در
خود را ناز و صوب ميكرد و چنانكه وضو مي كرد و براي نماز با وضو مي آورد و انگشتان خود را در آب پس داخل مياخت آنها را
بجمايي منوي خود بعد از ان مي برخيست بر سر خود و سر خود بدو دست خود و بعد از ان جاري مي كرد آب بر بدن خود و مني
مالك عن نافع ابن عبد الله بن عثمان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فافزع على يديه يعني غسلها ثم غسل قرو

ثم مضى ثم غسل وجهه ونضح في عيني ثم غسل يديه اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه غسل
 فافاض عليه الماء عبد الله بن عمر بن الخطاب ميكروا زجاجة شروخ سكر وبان كسيت كسيت بر دست راست خود
 آب پس می شست آنرا با می شست فرج خود را بعد از آن مضطرب میکرد و دستش را میزد و بعد از آن می شست بر سر
 خود و آب میزد بر سر و چشم خود را بعد از آن شست و دست راست خود را بعد از آن شست دست چپ خود را بعد از آن
 شست سر خود را با ز غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب **مالک** انه بلغه ان عائشة ام المؤمنين
 سئلت عن غسل المرأة من الجنابة فقالت لتغسل على راسها ثلاث حفات من الماء ولتغسل راسها ثلاث
 سوال کرده شد حضرت عائشة را از کیفیت غسل زن از جنابت پس گفت باید که دو دست خود را بر کرده و بر سر خود سه بار
 آب را با ز باید که بر هم کند و باله موی سر خود را بر دو دست خود و مترجم گوید از اینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو
 دست است قبل اذخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی کوفته باشد بر دو دست
 آب گرفته در میان پنج موی رسانی بعضی موی را بعضی باله بعد از آن جاری کند آب بر تمام بدن باستیعاب راس
 جاری کردن تمام سنت است باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جهنم است نیست بلکه با شستن دست تر شود
 باله و نضح نه در میان عمر است فقط دیگر آنکه نقض ضحاک یعنی باز کردن گیسو یا بافته در حق زنان ضروری نیست بلکه
 رسانیدن آب بر پنج موی کافیست دیگر آنکه شستن یا نه و بعضی روایات در شناسی وضو واقع شده است
 و در بعضی روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی است **باب** اذا اذ الجنب ان ينام او يطعم قبل الغسل استحباب الوضوء
 چون اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل استحباب است او را وضو کردن **مالک** عن عبد الله
 ابن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب جنازة من الليل
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأوا غسل ذكر كذا ثم ذكر كذا حضرت عمر بن الخطاب حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 میرسد او را جنابت در بعض اوقات شب یعنی در آن حالت غسل میسر نمیشود و الله اعلم پس گفت او را رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وضو میکند و بشوید و خود را بعد از آن بخواب **مالک** عن هشام بن عماره عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى
 الله عليه و آله انها كانت تقول اذا اصباحك كبر المرأة ان ينام قبل ان يغتسل فلا يذبح حتى يتوضأ وضوءه للصلاة
 حضرت عائشة رضی الله عنها میگوید چون برسد یکی از شما زن خود یعنی جماع کند بعد از آن خوابد که بخواب رود و پیش از آنکه
 غسل ناید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن نافع بن عبد الله بن
 كان اذا اذ ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ويديه الى المرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن

قلنت
 وهذا قول اكثر اهل
 العلم والوضوء في
 الفصل سنة

۵۵

قلنت
 وعلى هذا اهل العلم

برای تعیین دغدغه نیست زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت قصد از آن درن و تریب و غیر آن مختلف پس گاهی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سبب صاع غسل میکرد و گاهی بکثر از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی الله
 علیه و سلم بغسل بالصاع الى خمسة امدا و کان یؤضاً بالماء غسل میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیک صاع تا پنج بار وضو
 میکرد بیک صاع نزدیک اهل بنی نجر طل و ثلث و در ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع دیر یک طل
 و ثلث خواهد بود **باب ماء البحر طهر** آب دریای شور پاک کننده است **ما لک** عن صفوان ابن سلیمان عن سعید
 بن سلمه من الی بنی الاذرق عن الغيرة بن ابی برة وهو بنی عبد الدار انه اخبره انه سمع ابا هريرة يقول جاء
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله انما نرکب البحر فخلل معنا القليل من الماء فان توضأنا نأله
 أفنؤضاً من ماء البحر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطهر ماءه الحل میتة ابو هريرة گفت که ای محمد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله هر آینه ما سوار شویم بر دریا و بر میداریم با خود آب اندک پس اگر
 وضو کنیم آن تشنه مانیم پس آیا وضو کنیم یا دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است
 و طلال است مرده او یعنی ماهی را بی درج میتوان خود **باب المیاض** لا تقصد بوضو السباع و ذنوب الخنازیر
 التي لا تخلو عن نجاسة و منها نجس و آب حورن جانوران درنده و در آمدن پاها ایشان در آب که خالی است
 از نجاسات **ما لک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن الحادث التیمی عن یحیی بن عبد الوهیب بن
 حاطب ان عمر بن الخطاب خرج فی زکب فیهم عمر بن العاص حتى وود و هو ضا فقال عمر بن العاص لصاح
 الخوض یا صاحب الخوض هل تود حوضک السباع فقال له عمر بن الخطاب یا صاحب الخوض لا تخشونا
 فاننا نؤد علی السباع و تود علینا حضرت عمر بر آمد یعنی باراده سفر و جمعی از شتر سواران که در میان آن بودند
 عمر و بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمر و ابن العاص صاحب حوض را
 ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت آری
 عمر بن الخطاب ای صاحب حوض خبر ده ما را زیرا که هر آینه ما وارد حوض می شویم عقب
 درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر است مخلوق ما بالقطع و مانع طهاره نمیشود
 مترجم گوید معلوم است به یقین که حیاض حجاز غدی که بنی نجر یعنی باشد و نه عشر در عشر
 و نیز معلوم است که حفرة و سبور حوض منی گویند و نیز معلوم است که بوقوع سحابة
 که تغییر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قوائم سباع است پس حاصل شد

ما لک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن الحادث التیمی عن یحیی بن عبد الوهیب بن حاطب ان عمر بن الخطاب خرج فی زکب فیهم عمر بن العاص حتى وود و هو ضا فقال عمر بن العاص لصاح الخوض یا صاحب الخوض هل تود حوضک السباع فقال له عمر بن الخطاب یا صاحب الخوض لا تخشونا فاننا نؤد علی السباع و تود علینا حضرت عمر بر آمد یعنی باراده سفر و جمعی از شتر سواران که در میان آن بودند عمر و بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمر و ابن العاص صاحب حوض را ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت آری عمر بن الخطاب ای صاحب حوض خبر ده ما را زیرا که هر آینه ما وارد حوض می شویم عقب درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی امر است مخلوق ما بالقطع و مانع طهاره نمیشود مترجم گوید معلوم است به یقین که حیاض حجاز غدی که بنی نجر یعنی باشد و نه عشر در عشر و نیز معلوم است که حفرة و سبور حوض منی گویند و نیز معلوم است که بوقوع سحابة که تغییر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قوائم سباع است پس حاصل شد

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر منجیره احد اوصاف در آب کثیر آن آب نجس نمی گرداند و منتهی مالک است که آب کثیر نجاست
غیر منجیره احد اوصاف نجس نمی شود و خلاف ما قلیل لیکن تقدیر نگرده است کثیر را و از این آنچه مفهوم شود از این لفظ حوض نجاست
دو در حوضه و اما میگوید شافعی تقدیر کرده است بدو قله حدیث اولی الخ الما قلیتین لم یحل جنب لغوی گفته است
نقل کرده است شافعی از این جرج این حدیث را و در آن روایت گفته است بقلال حجر حجر فحقیقین نام دومی است گفت
جرج من دیده ام قلال حجر را یک قله از آن وسعت میکند و در قریه ریا و در قریه مجیزی بالای آن بعد از آن شافعی
کرده است پنج قریه یا آن او گفته اند پنج قریه یا نقد رطل میباشد مترجم گوید این تقدیر نیز تخمین است و هیچ میشود
زیر که قله کاهی کلان میباشد و گاهی خور و چنانچه این جرج تصحیح کرد و از شئی لازم نیست که نصف قریه اخذ کرده شود
مگر بنا بر احتیاط و قریه نیز متفاوت میباشد از این بر صدر رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس اصح اقوال همان قول
اول است و آن اشبه است بحد ارب سلف تقوین بجهایم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلیتین تقریب آن مفهوم
بازمان بتحدید زیر که هر چه درون قلیتین باشد در حد اوانی و حوضه داخل است و هر چه فوق قلیتین باشد چون
زمین معتدل الانخفاض بود عرض و جای میتوان گفت و جمعی بمالک نسبت کرده اند که فرق نداشت آب کثیر و آب
قلیل این خلاف قول مالک است در موطا قال (ح) یسئل مالک عن رجل غسل منیغ له ماء یغسل منه فانی فاضل
فی معرفه المار من برده قال مالک ان لم یکن اصحابا صالبا اذی خلا ارضی ذلک یغسل علیه فوال کرده شد مالک
از حکم مردی با جنابت که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را جنابت رسیده است پس غسل کرد
انگشت خود را در آب تا باز نشناخد گرمی آب از سردی آن آب گفت مالک اگر رسیده باشد با انگشت های او تا مالک
مفهومیم که این فعل نجس میکند آب بر ضرر این شخص پس مفهوم آن لم یکن اصحابه دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقتا رسیده
او رسیده باشد نجس کند بر ذی آب بی ادنی رساله ابن ابی زید و قلیل الما ریخیه قلیل النجاسته و لغوی گفته است
تقدیر کرده اند بعضی اصحاب الرأی مالک کثیر را که بوقوع نجاسته غیر مبرره نجس نشود با آنکه باشد در دره و این تحدید
که با صله از اصول شرع رجوع نمیکند و بعضی آخر تقدیر کرده اند با آنکه باشد غیر غلیظیم چه کسیکه جنبانیده شود و کجا است
و جنبش نیاید جانبی دیگر و این حد نهایت در جهالت است بجهت اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوه وضعت
و اند علم و تحقیق درین مسئله است که درین باب سه حدیث مروی شد یکی حدیث قلیتین که در مسله چنان ضلالت وارد
شده است اذاکان الما قلیتین لیس محل الخبث و اینیست مفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه ما درون قلیتین
محل خبث نمیدانیم دیگر حدیثی که در نیز بضاعه وارد شده است ان الما و طهور لا یجسی شیء و ان یجزم خود دلالت میکند

بر طهارت جمیع میاه اگر چه مورد آن فوق قلیتین است ایستیم حدیث لایسان فی الماء الدائم الذی لای یجری ثم یغتسل
و این حدیث دلالت میکند باقتضای بر آنکه ما را که غسل می شود ببول لایزال از غسل آن منع کرده اند و مفهوم مخالف
بر آنکه حکم ما را جاری خلاف حکم ما را که دست پس آنکه قول مشهور قائلست بآنکه ما را قلیل نجس مبی شود بوقوع نجاست
در وی تا وقتیکه متغیر نشده است بجهت عموم آن الماء بطور لایخوشه شئی و شافعی حدیث قلیتین پیش گرفته است بجهت
گفته که حدیث بر بضاعه مخالف حدیث قلیتین نیست زیرا که بر بضاعه ما را کثیر بود که وقوع این شبیه او را
متغیر مبی ساخت مگر جمیع گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص است
قلیتین با فوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بر آن دلالت میکند آنست که حکم ما را در قلیتین غیر حکم قلیتین است اگر چه
آن بخاست بکرامت یکی و عدم کرامت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر و ابو حنیفه ما را جاری را
خاصیتی می نهد که بخاسته نجس نجس نمی شود مگر جمیع گوید بنا بر فهم آن از حدیث ما را که بر آن است که عده نمی بین
بقرینه ثم یغتسل و نمی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو متعده بحث است بلکه حق آنست که عده ای از بی آدم و
استحقاق این است بسبب تخفیف الفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تخفیف حدیثی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این
شخص متغیر نگردد دیگران اقتدا کنند با و او را متغیر گرد و بغير تخفیف و بصحیقت نمی از مجموع بول غسل نیست بلکه از کل واحد
بدلیل حدیث ابی داود و لایسان احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیه من الجنایة و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت
مکدر بر آنست و او را در معرض نفرت طابع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب تحقیق بنمایند آنست که اینجا دو عده است هر دو متغیر
تغیر نجاسته و مخالطه نجاسته پس تغیر او را نجس محذور قطعاً و مخالطه مکروه و بسیار دیگر استندیده که بغير وضو رواه نمایند
مربک شدن آن آب قلیل با اختلاف کثیر و هو قول ابن حبان القلیل نجاسته مشهور مکروه و قلیل نجس یعنی ما را قلیل که مخلوط
باشد بنجاسته مشهور از سبب مالک آنست که مکروه است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلیتین و مفهوم
مخالف قول مالک بعموم حدیث آن الماء بطور راستی پیدا کردند و الله اعلم **باب** جواز الوضوء مع النساء و بیان جایز

۵۹

له قلیت
دعیه الکرامه اهل
العلم

بودن وضو با زنان **مسألة** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول ان كان الرجال النساء في زمان
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليتوضؤن جميعاً ابن عمر میگفت که هرگز آنکه بودند مردان و زنان در زمان آنحضرت صلی
علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صفحه وضو میکردند **باب** اذا خلست الخائض
الجنب ماء هل يجوز الغسل بذات چون منی شود زن حائض یا جنب با بی یعنی وضو کرد یا غسل نمود یا جایز است
در غسل کردن بان آب که باقی مانده باشد از وی **مسألة** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول لا بأس

قال به كذا
الظاهر قال الثاني
اذا شئت اذ

ربما يجنب
سبعا
بابه مكانا

الظاهر قال الثاني
اذا شئت اذ

ربما يجنب
سبعا
بابه مكانا

الظاهر قال الثاني
اذا شئت اذ

ربما يجنب
سبعا
بابه مكانا

الظاهر قال الثاني
اذا شئت اذ

ورمان او بنجاستي مترجم گوید شافعی غیر از او از فقهتای محدثین حمل کرده اند برگریه یوز و روباه و خراز زیر که گرم
حرام است و دهن او و پنجه او متنجس است پس چون این را در گریه اثری پیدا شد حکم سائر سباع و حمار نیز همان
باشد بخلاف سگ که نجاسته آن غلط است پس محمول نباشد برگریه و ابو حنیفه تخصیص کرده است چهاره سورا
بگریه و کلمه آنها من الطوافین علیکم و الطوافات بیان فارق دانسته زیرا که آن اشاره است بخرج در حفظ
از سوره و آن معنی در سائر سباع یافته نمی شود بالجمله نزدیک جمیع علما را این حکم مخصوص است بصورتیکه
نجاست بر دهن گریه ظاهر نباشد اگر نجاسته بر دهن گریه ظاهر دید و شود نجس است **باب سواد کلب**
نجس بغسل منه الا ناء سباعا پس خوردن گستا پاک است شسته شود از وی آوند را هفت بار مالت
عن ابی الزناد عن الاعرج بن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب في ناء
احدكم فليغسل سبع مرات **قلت** رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سگ آوند کسی از شما باید که
بشوید آوند هفت بار مترجم گوید شافعی و شیعین از طرق دیگر روایت کرده اند این حدیث را و در آن روایتی
است این کلمه اوله من اذا خرب من بالتراب تخبث من این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد
و خنک یعنی بعد آوده کردن خنک بشوید اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقهای محدثین اگر سگ ولع کند در
آوندی که در آن آب باشد یا نالغ دیگر آن چیز را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن
مکدر بخاک کرده و شافعی حمل کرده است فوک را بر سگ مجهول حمل نکرده اند زیرا که غریب خالطت و شستند
با کلاب پس شرح بهفت بار شستن فرمود از لعاب آن تا منع باشد ایشا از آن نزدیکی کلاب و این معنی
در خوک یافته نمی شود و الله اعلم مسئله تنقیح کرده و تلغ را بملاقات چیزی از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق
یا عضوی و از اعضا زیر اگر نم کلب طیب اعضا را و ست پس حال اعضا دیگر بطریق اولی مانند آن باشد
و معنی تلغ رسیدن لعاب است و عرق نیز مانند او است بول نجس از وی **باب کیف بغسل دم الحیض چگونگی**
شته شود خون حیض مالت عن هشام بن عروة عن ابيه عن فاطمة بنت المنذر بن الزبير عن اسماء
بنت ابی بكر الصديق انها قالت سألت امة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ادايت احدا ناء
اذا اصاب ثوبها الدم من الحيضة كيف تصنع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصاب ثوب احدكم من
الحيضة فلتقرصه بالماء لتصل فيه كسما بنت ابی بكر گفت سوال کرد زنی از حضرت صلعم پس گفت آیا باید
یکی از ما و قتی که برسد جامه او را خون از حیض چگونه کار کنند پس گفت حضرت صلعم و سلم چون برسد جامه

خفیه و بعد از غسله
ولا تغتسل به سائر الثياب
قلت
قال يحيى عن هشام بن
عروة عن ابيه عن فاطمة
بن عبد الله الصواب
اسقاط لفظ عن ابيه
القدر من ان يفيض
على موضع التماسه
بلا صبر و غیره غیر
جدا و دیگر معنی
نقل حاشیه به من
۱۱
الفصل في غسل النخس
ان العبد في غسل
نخسه في غسل
ليس بشرط فني الكلب
الحيض يجب نزول
جبهته و اثرها و اليه
الاشارة بالتوضيح
النفق هو ان يمشي
ذهابا و اذ يمشي
عنه في غير النخس
ان يغسل على

قال في الغاية
واما قال في الغاية
لان غالب النخس
يصل على ما

فقلت

فان استيقظ اذا صار
الفرق بين اربعين من
النجاسة المائية فبطل
عليها الماء حتى يغسلها

فهل توافيها في كل وقت
والا يكتفي بغيرها

في قوله تعالى
علي الماء ويطهر به
النجاسة ويغسل بها
ما طهر وجبت الماء حتى
يزول عنها النجاسة

كسي از شفا خون حیض باید که بدو انگشت بمشرد و ببالد آنرا بعد از آن آب زرد بروی بعد از آن نماز گذارد و در آنجا سه مرتبه گوید
یحیی بن یحیی را درین حدیث و هم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروة عن ابيه عن فاطمة و صواب استقاط النقط
ایست چنانچه عبد الله بن سلمه و غیر وی اکثر رواة موطا نقل کرده اند و الله اعلم باید دانست قرص وضوح اینجا اشاره است
بمعاجزه در دفع عین نجاست پس چون عین نجاست زایل شد جامه هر گشت و سه بار شستن شرط نیست نزدیکی هم بود
و در حکم حیض است جمیع نجاسات عینیة مثل دشت و بول و ضرره و مسکله اگر نجاستی عین باشد واجب است از آن عین او طعم فر
و هر چه پیشتر شود از آنکه سابق از لون و روح در همین است معنی قرص و دفع و لازم نیست سه تنه صابون و مانند آن
و اگر عین نباشد مانند بولی که خشک شده باشد پس بخنث آب بروی و اجتهاد در زوال آن کفایت میکند **باب تطهیر**

من البول بصحب ذنوب من الماء بول چون برسد بر زمین پاک میشود بر خنثی که لوازم آب **مالک** عن یحیی بن سعید

ان قال دخل اعراب المسجد فكشف عن فرجه ليدبول فصرح الناس به حتى علا الصوت فقال رسول الله صلى الله عليه
اتركوه فتركوه فقال امروهم رسول الله صلى الله عليه وسلم بذنوب من ماء فصب على ذلك المكان و اراد اعراب المسجد ان يمشوا
انرا خود را از فرج خود تا بول کنند پس آواز دادند و امر داد تا آنکه بلند شد و از پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارد
او را پس بگذشتند پس بول کرد و بعد از آن امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باوردن دلو پر آب پس ریختند بر آن مکان و هر گز
او را برای آن بگذشتند تا از قطع بول بوی ضرر نرسد و مواضع بسیار از مسجد خنثی کنند و از اینجا معلوم شد که اگر بول خنثی
بر زمین برسد تغییر آن بر خنثی آب است تا آنکه غالب آید بر بوی مثل غالب آمدن یکدلو بر بول یک شخص بعد از آن چه
نقل تراب یا بر آوردن عسکه بطرفی خارج ضرر نیست و از ابو قتاده و ابو حذیفه نقل کرده اند که زمین پاک میشود و نجاست
و آن منافی این حدیث نیست زیرا که تطهیر به هر دو صفت میتوان داشت و این حدیث مرسل است بخاری و یاقوتی آنرا اصل
از طریق یحیی بن سعید عن ابن المسیب عن ابی هريرة **باب يطهر الثوب من بول الصبي الذي لم يطعم بالنفخ**

پاک میشود جامه از بول طفلی که هنوز طعام نخورده است **باب دن مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة

زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت اني رسول الله صلى الله عليه وسلم بصبي قبل ان يطعم بالنفخ فلعن رسول الله
صلى الله عليه وسلم بملء فاتبعه اياه آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم طفلی را پس بول کرد و بر جامه آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس طلبید
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب پس تابع بول ساخت آن آب یعنی آب بروی ریخت **مالک** عن ابن شهاب

عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ام قیس بنت محصن انها انت باين لها صغير لم يأكل
الطعام الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره فقال على ثوبه فدعا رسول الله

صلى الله عليه وسلم

[illegible]

قلت في الملهج وطوبى
الشاعر المتيقن بما
يعقده ما يمتد
والمسألة وأثرها
وبول الجارية أغلظ
والمسألة فاجبه الى البراءة
قلت في الملهج وطوبى
الشاعر المتيقن بما
يعقده ما يمتد

و فيه نظر فلذا لما تفرغ عليه النبي كفته كخديث در نجاست خشك است که متعلق شود بوثوب بعد از اذان و نماز کرد
و فيه نظر زیرا که اکثر آنچه متعلق میشود بشی در مکان قدر نجاست طلب است و آن معلوم است از عاده بقطع آنچه
چیز که وجود آن بقطع معلوم است یا غالب است از عموم تاویل بعدی باشد که مسأله طین الشارع بطور بعد
نوعی از توسع است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند به معصوم خانه او لا باس به لکن عدول
کردن از مقتضای مقام پسند تطهیر بجزیه مطهر نجاست نمیتواند شد پس آنستند که معصوم است این
ابن است از اول باب سبب زوال التیمم در بیان سبب نازل شدن تیمم مالک عن عبد الله

بن القاسم عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعض
اسفار به حتى اذا كنا بالبيداء او بذات الجحش انقطع عقدي لي فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
على التماسه و اقام الناس معه و ليسوا على ماء و ليس معهم ماء فأتى الناس الى ابي بكر الصديق فقالوا
الا ترى ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلى الله عليه وسلم و بالناس و ليسوا على ماء و ليس
معه ماء قالت عائشة فجاء ابو بكر و رسول الله صلى الله عليه وسلم و وضع راسه على فخذي قد نام فقال
جسيت رسول الله صلى الله عليه وسلم و الناس و ليسوا على ماء و ليس معهم ماء قالت عائشة فما ينبغي
ابو بكر و جعل يلعن بيده في خاصتي فلا يسعني من الخلق الا مكان راس رسول الله صلى الله عليه وسلم

على فخذي فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبر على غير ماء فانزل الله تعالى آية التيمم فقال
اسيد بن الحضير ما هي باول بركتكم يا ال ابي بكر قالت فبعثنا البعير الذي كنت عليه فوجدنا العقدة
گفت عائشة مادر سلطانان که بیرون آمدیم همراه آنحضرت صلعم در بعض سفرها آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتمت تاویله
رسیدیم مبادیه که بنده انام دارد یا مبادیه که ذات الجحش نام دارد بکست گلو بندی ازان من پس درنگ کرد
آنحضرت صلعم برای جستن آن و درنگ کرد مردمان همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بنودند و آمده
بر آب و بنود همراه ایشان آب پس آمد مردمان بسوی ابو بکر صدیق پس گفتند ای منی بینی چیزی را که
بعل آورده باشد درنگ کنانید آنحضرت را و مردمان را و نیستند فرو داده بر آب و نیست همراه ایشان
آب گفت عائشه پس آمد ابو بکر صدیق حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاده بود سر مبارک خود را
بر ران من بخواب فنه پس گفت ابو بکر صدیق بند کرد می آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مردمان را
و نیستند فرو داده بر آب نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس عتاب کرد مرا ابو بکر و شروخ نمود

می بخانید دست خود را در تپه گاه من پس منع نمیکرد و از جفیدن مگر بودن سر مبارک آنحضرت صلعم بر آن من بخت
 آنحضرت صلعم علیه السلام تا وقتیکه صبح کرد و بر عین رب پس نازل ساخت خدا تعالی آیه تیمم را پس گفت امید بن خفیریت
 و اینجا در اول برکت شما ای اهل بیت ابو بکر یعنی از شما همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده اند و هست پس بر خیرانیم
 اشتری را که من سوار بودم بر آن پس یافتم گویم در زیر آن شتر **باب صفة التیمم** باب در بیان کیفیت تیمم حال
 عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان یلیم الی المرفقین تیمم میکرد و عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید
 و بکفین اکثران نمیکرد و قال یحیی و مسلم مالک کیف التیمم و این بدینچه فقال یضرب ضربة لوجه و ضربة لیدیه و مسح
 الی المرفقین گفت یحیی سوال کرد و شد تا مالک چگونه بپاشد تیمم و تا کجا رسانیده و شد و آنرا پس گفت باید که بر نه
 دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یک ضربه برای دست خود و مسح کند و دست را تا آرنج شمریم گوید و در
 تیمم اختلاف کرده اند چه هر گفته اند تیمم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آرنج و احمد و حاکم
 گفته اند که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و مسح
 کرده است احمد و حاکم و حاکم بن عمار بن یاسر که آنحضرت صلعم علیه السلام او را فرمود اندا یک نیک است افضرب بکفیه الارض
 ثم مسح بها وجهه و کفیه فزاین نیست که کفایت میکند تر این کار پس زرد و گفته خود زمین را بعد از آن مسح کرد و آن
 دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فضل ابن عکمال
 سنت است در تیمم و فعل آنحضرت صلعم علیه السلام اقل تیمم است چنانکه لفظ کیفیک بان ارشاد میکند پس چنان که
 اصل وضو یک یک بار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین مضمضه و استنشاق
 با و الحاق کردن است همچنان اصل تیمم یک ضربه مسح تا و بند دست و کمال آن دو ضربه مسح تا آرنج و آنچه
 جمیع اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تیمم کند کفین را بر روی مالک و اصابع را بر دو دست ثاب تر است غسل تیمم واقع نشود
 حکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله علم **باب اذا لم يجد الماء فی الموضع تیمم و صلی چون نیاید آب در موضع**
 تیمم کند و نماز گذارد و الله علم **باب اذا لم يجد الماء فی الموضع تیمم و صلی چون نیاید آب در موضع**
 صلی و غلبه افسوس بوجه و یدیه الی المرفقین ثم صلی باز آمد نافع و عبد الله بن عمر از موضعی که حرف نام دارد
 تا وقتیکه رسیدند بمرید یعنی جای نشستن شتران فرو داد عبد الله از دایره خویش قصد کرد زمین پاک را پس سجده
 بر روی خود و دست خود تا آرنج بعد از آن نماز گذارد و مستخرج گوید این اثر دلالت میکند که سفر شرط است تحت تیمم
 نیست بلکه اگر در حضر آب را نیابد تیمم کند بسبب بعد از شستن اگر چه یک میل نباشد و همین است در نهی بکافی

قل

و علیه التیمم و
 ابو حنیفه قال التیمم
 ضربان ضربة للوجه
 وضربة للیدین الی
 المرفقین
 قل
 و علیه اکثر العلماء
 فی الموضع تیمم
 قل

مختصر این الحاجب که مالک الحاضر بصحیح بخشی نوات الوقت علی المشهور ولا یجید یحیی تمیم کند متوطن تندرست که سیر سداز فوت
 شدن وقت بر قول مشهور اعاده نکند و توکیت از اقوال شافعی فی المنهاج یقضی التیمم لفقہ المارقال المحلی و علی المنهاج
 انسانی لا یقضی **باب التیمم** اذا وجد الماء لا یبعد الصلوة التي صليها بالتيمم تمیم کنند و چون بیا بآب اعاده نکند
 نماز را که گذارد دست بتیمم **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة ان رجلا سال سعيد بن المسيب عن الرجل
 الجنب يتيمم ثم يدرك الماء فقال سعيد اذا ادرك الماء فعلى الغسل لما يستقبل مردی سوال کرد سعيد بن المسيب
 از حکم شخصی با جنابت که تمیم میکند باز می آید آب را پس گفت سعيد چون بیا بآب ابروی غسل لازم است برای خیر یکمیش
 می آید یعنی نماز آید نه نماز گذشته مترجم گوید و صورتیکه در انسانی نماز آب یافت اختلاف کرده اند مالک شافعی گفته نماز را
 تمام کند و برای نماز آید وضو نکند و ابو حنیفه گفت که نماز را قطع کند وضو نماید و از سر نو نماز گذارد و این هم محتمل است
باب يتيمم كل صلوة تيمم کند برای هر نماز قال يحيى شئ مالک عن رجل يقيم لصلوة حضرت شخص حضرت صلوة احقر
 يتيمم لها ام يكفيه تيمم ذلك فقال بل يتيمم لكل صلوة لان عليه ان يبتغى للماء لكل صلوة فمن ابتغى الماء فلم يدر
 فانه يتيمم برسيده شد مالک از حکم شخصی که تمیم کرد برای نمازیکه حاضر شده بود باز حاضر شد نماز دیگر آیتیمم کند یا کفایت کند از اول نماز
 تمیم او پس گفت مالک بکراتیمم کند برای هر نماز زیرا که واجب بروی جستن آب برای هر نماز پس هر کس آب پس نیافت آنرا پس
 برآیند آیتیمم کند مترجم گوید اختلاف کرده اند درین باب شافعی گفت چون تمیم کرد برای نماز فرض پس برآیند بگذارد آن نماز را
 بآن تمیم و بگذارد بآن تمیم نوافل آیتیمم کند برای نماز دیگر از فرض تمیمی گیرد و ابو حنیفه گفت کفایت میکند او را همان تمیم و قتیکه
 محدث نشده یا قارند بر آب **باب** من تيمم فوجد ماء وهو في الصلوة لا يقطعها كيتيمم کرد پس یافت آب حالا که
 او در انشای نماز است باید که قطع نکند نماز را قال يحيى قال مالک في رجل تيمم حين لم يجد ماء فقام فكبر ودخل في الصلوة فظلم
 عليه انسان معه ماء قال لا يقطع صلوة بل يتيمم بالتيمم وليتوضأ لما يستقبل من الصلوة قال يحيى وقال ما
 قام الى الصلوة فلم يجد ماء فعل بما امره الله به من التيمم فقد اطاع الله عز وجل وليس الذي وجد الماء باطلم منه ولا
 انه صلوة لانها امر اجمع فكل عمل بما امره الله عز وجل به وانا العمل بما امر الله به من الوضوء في جدد الماء والتيمم
 لمن لم يجد الماء قبل ان يدخل في الصلوة گفت مالک در حق شخصی که تمیم کرد و قتیکه نیافت آب پس برخاست و بخیر گفت
 و داخل شد و نماز پس در انشای نماز ظاهر شد بروی آدمی که با وی آب است حکم کرد مالک که قطع نکند نماز خود را بلکه تمام کند آنرا آیتیمم
 وضو کند برای خیر یکمیش می آید از نماز را و گفت مالک کسیکه برخاست بار آورده نماز پس نیافت آب پس عمل کرد و بخیر یکم امر کرد و او
 خدایتی بآن آیتیمم کرد پس فرمان برداری کرد خدای عز وجل و نیت کسیکه یافت آب یا کمتر از وی و نه تمامتر از وی از روی

قلت وعليه ما
 أهل العلم من صلي التيمم
 فندم الماء في السجود لم يفر
 ثم قل علي استعمال الماء
 فان بعد الصلوة سواء كان
 سجداً أو ركناً سواء كان
 الوقت باقياً أو قارباً لكن
 لا يجزئ في الماء عنده
 التيمم وان التيمم عند العذر
 كالحدوث
 قلت
 قال الشافعي اذا تيمم
 فانه يصليها بذكر
 التيمم والوقوف في
 نيتهم من الفريض
 فيها آخر قال ابو حنيفة
 يفي به تبعه ذلك
 ما لم يجزئ او قتل
 على الماء

قلت
 قال الشافعي اذا
 وجد التيمم الماء
 في حال الصلوة
 ينبغي ان يبع
 خفية بستانه
 بالوضوء
 الزاكر

زیر آن که هر دو کس امر کرده است ندیده و هیچکس از آن عمل کرده باشد اگر مرد از آن امتناع نکند و زن بپذیرد و در وقت
است خدا تعالی آن را از وضو کردن مکرر می‌داند که یافت آب آلوده کردن برای کسی که نیافت آب پیمیش از آنکه در وضو نماز
باب الحائض تکلف صحن الصلوة و ليس عليها قضاءً حائضاً از نماز نماز و لازم نیست بر وقتضا کردن **مالک**
با سند از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و لم تتخاضة فاذا قبلت الحيضة فأتوكي الصلوة فاذا ذهب
قد هان على الدم عنك و صلى حضرت صلعم فرمود در حق مستحاضه پس چون پیش آید حیض یعنی در یک پیش از آن حیض
ترک کن نماز را پس وقتیکه بگذرد قدر مدت حیض پس شبوی خون را از خوش نماز گذار **باب الصفره و اللدنة**
اباه الحیض حیض زردی و کدورت در ایام حیض در حکم حیض است **مالک** عن خلقه عن امه مولاة عاشت لم تنه
انها قالت كان النساء يبعثن الى عائشة بالدابة تجتر فيها الكرسف في الصفره من دم الحيض يسالنها عن الصلوة
فتقول لهن لا قبلن حتى تزين القصره البيضا تريد بذلك الطهر من الحيضة زنان میفرستادند بسوی حضرت
عائشه درجه را در آن درجه پارچه جامه می بود در آن پارچه زردی از خون حیض میگرداند و از اجزای اداسی نماز درجه
حق است از خشک کردن آن خورشید و مثل آن در آن نگاه میدارند پس میگفت حضرت عائشه آن فرستندگان از اشتباه نمیکند
اداسی نماز را وقتیکه بر میبندند قصه غید را را دو میکردند و قصه پاک از حیض قصه که را گویند و آن کنایت است از سفید باده
پارچه که در فرج نگاه داشته باشد بی آمیزش خون و نجس گفته اند که قصه چیریت سفید که در وقت انقباض حیض از فرج زن
بر می آید و ظاهر از بی تکلام و جد اول است پس چون از فرج زن پارچه سفید خالص بر آید و آن با انقباض دم و صفرق باشد
حیض از منقطع میشود و ممکن است ندیده آنها که صفره و کدورت در ایام حیض ملحق بحیض است و اگر بعد از انقباض عادت ظاهر
شود جماع بر آنند که حیض نیست و بر قال احمد و ترددش فی حیض است بشرطیکه از پانزده روز تجاوز نکند و ابو حنیفه گفته که
نیست بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند **باب ترك الغطر الى الكرسف بالليل** نظر نمکدن زن حایض شب پارچه که
رج در ایام حیض میارند **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمته عن بنت نريد ابن ثابت انه بلغها ان النساء
يبرعن بالمصابير من جوف الليل ينظرن الى الطهر في كانت تعيد في ذلك عليهن و تقول ما كان النساء يصنعن
فذا خبر سعيد بن قيس بن زيد بن ثابت ان كذا سباني سكتة في راحها و در وسط شب می بیند بسوی هر دو و دختر زید بن ثابت
عیش که در این کار از ایشان و میگفت زنان میگردانند این کار را مترجم گوید با حقیق طوطی معلوم کردن ابتدای وقت طهر
حیض غرض شرعی متعلق است که اگر قبل از طلوع صبح ظاهر شده است نماز عشا بر او واجب شود و معجزه در زمان آنحضرت
صلی الله علیه و سلم انقدر تعمق نمودند بر آنکه در آخر حیض کاسی طهر می بیند و یک ساعت بعد از آن رجوع می کند و آن حیض است

بسم الله الرحمن الرحيم

كانت السماوات ينظرون
والارض تنظرون
والجبال تنظرون
والبحر تنظرون
والنمل تنظرون
والحيوان تنظرون
والانسان تنظرون
والنمل تنظرون
والحيوان تنظرون
والانسان تنظرون
والنمل تنظرون
والحيوان تنظرون
والانسان تنظرون

[illegible]

تا آنکه جاهل شود و از این غالب که دم منقطع شد و باز عود نخواهد کرد و از آن وقت حکم طهر کرده میشود چنانکه در مسند از ابن
 انتقال میکند بصحبه تدبیرا و بنامی در جواب صوم نیست الا برطن غالب بر قنقه صوم که حاصل شده است و الله اعلم
 که عیب از آنچه که در آن مختلف میکردند چیزی را که لازم نبود برایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تخص طهر میکردند و قنقه براسی
 بر خیزند مترجم گوید قنقه زیرا که تخص طهر در شب باتفاق لازم است تا عشا از وقت خود او تا نماز اگر در وقت آن طهر بقیان
 معلوم کنند بلکه در عیادت که در میاد شب اینقدر تخص ضرورت نیست بلکه آخر شب قدریکه وسعت غسل و نماز داشته باشد
 نیز کافی میکند و این از لفظ خوف الليل بر ظاهر است یا آنکه منظور و تخص حال رنگ بود تا اگر ردی یا که در وقت باشد
 طری نیست پس عیب حقیقه متعلق بانعامی صفره و در وقت است نه تخص و تحمیل و اینصفت و در حدیث حضرت عائشه
 واقع شده اخرج الدارمی عن عمره قالت كانت عائشه تنهني ان اركب في الحميم فتقول انه قد يكون البصره والكره
 یا آنکه قصار نماز عشا در میصورت نزد وی لازم نبود از حیث عیب نمود و هو قول سید بن جبیر بالفعل نه عیب ابو
 آنست که قصار نماز عشا بر وی لازم است اگر در آخر وقت طاهر شد و نزدیکش فسخی قضای منسوب و عشا هر دو و الله اعلم
 باب ما ترویج الحاصل فیمن خونی که حامله می بیند و حکم حیض است **قال** انه بلغنا ان عائشه زوجة النبي صلى الله عليه وسلم
 قالت في المرأة الحامل ترى الدم انها قد حاضت العلقاء خبر سید مالک که حضرت عائشه فرمود در باب آن حال که می بیند خون
 بعد از آنکه از زنی بازماند از نماز **قال** انه سأل ابن شهاب عن المرأة الحائض ترى الدم قال تكف عن الصلوة مالک سوال کرد
 ابن شهاب از آن حال که می بیند خون را گفت بازماند از نماز **قال** مالک و ذلك الا من عذنا گفت مالک همین است
 حکم مسلم و مقرر نزد یکا یعنی نزد یکا بل بدین مترجم گوید نزد یکا ابو حنیفه آنچه خاطر می بیند تا حاضر است منع نمیکند نماز را
 و نه روزه را زیرا که در شرح حیض علامت براره رحم از حمل مقرر کرده اند و آن متعنه تنافی است میان حیض و حمل جواب
 میگویم تنافی مسلم است اما تنافی دو قسم میباشد تنافی غالباً و تنافی دائماً و اینجا تنافی غالب متحقق است و آن علامت آن
 کفایت میکند **باب** المستحاضة تطبل و تصوم و تتوضأ لكل صلوة مستحاضة نماز گذارد و روزه دارد و وضو کند بجا
 بر نماز **قال** عن نافع عن سليمان بن يسار عن ام سلمة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان اجمعة كانت تقرأ
 الماء في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستفتت لها ام سلمة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال للنظر الى عهد اللبيا والا يام
 كانت تحيض من الشهر قبل ان يصيبها الدم صابها فلتترك الصلوة قدر ذلك من الشهر فاذا حلت ذلك
 فلتغتسل فلتستشفق بتوب ثم لتغسل رجلي خورن روان کرده میشد از وی در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و مسلم پس طلب فتوی نمود بر اسے و سے ام سلمه از آن حضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود حضرت

صلى الله عليه وسلم باید که بر بند شمار آن شبهه آورد و زنا که حایض میشد در آن از هر ماهی پیش از آنکه برسد و از آنجا رسید
یعنی پیش از آنکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر سه ماه مدت از راه و چون پس گذارد آن مدت از این
که غسل کند بعد از آن بر فرج خود بنزد و یا بر چهره بعد از آن نماز گذارد و **ها الک** عن هشام بن عروة عن ابی عنی عائشة **تاج**
النبی صلى الله عليه وسلم انها قالت قالت ابی حنیس یا رسول الله انی لا اظهر افاذح الصلوة فخال
لها رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ذلک عرق و لیسیت بالحیضة فاذا اقبلت الحیضة فأتی الصلوة فاذا ذهاب
قد رها فاغسل الدم عنک و صلیت فاطمة بنت ابی حنیس یا رسول الله برآیة من پاکه حیثوم پس آیا ترک کنم
نماز پس فرمود و او را آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** خبر این نیست که این مردان شان خون رگیت و نیست حیض پس
چون پیش از حیض یعنی مدتی که پیش از آن حیض پیشتر ترک کن نماز را پس بقیه که بگذرد مدتی که حیض پس نشو و غوث
از خویش و نماز کن خطابی گفته است که معنی عرق آنست که علقی است حاصل شده از شکاف شدن رگها و نیست حیض
ترجم گوید تحقیق آنست که استحاضه و حیض هر دو از یک محل است لکن حیض موافق عادت مناسبت و بر طریقه که خدا
برای بندگان خود جلیت ساخته است و استحاضه خلاف عادت است حاصل شده از زمان بر طوب و فساد و عیدم پس
کنایت کرده شد از فساد و عید تصدیق عروق **ها الک** عن هشام بن عروة عن ابی عنی زینب بنت ابی سلمة
انها ذات زینب بنت جحش التي كانت تحت عبد الرحمن بن عوف وكانت تستحاض و كانت تغتسل و تقصیر
زینب دختر ابی سلمه گفت من دریم زینب بنت جحش را که بود در نکاح عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضه بود پس غسل میکرد
و نماز میکرد و ترجمه گوید قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث و هم است و زینب بنت
جحش بیچاره در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نکاح عبد الرحمن بود ام حبیبیه بنت جحش خواهر زینب است
و در احادیث دیگر ذکر کرده شد حمه بنت جحش مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت **صلى الله عليه وسلم** پس بعض گفته
که ام حبیبیه حمه بود و بر من استحاضه مبتلا شده بودند و الله اعلم **ها الک** عن هشام بن عروة عن ابی عنی قال
لیس علی المستحاضة الا ان یغتسل غسل واحد ثم تنوضا بعد ذلک کل صلوۃ گفت عروه نیست بر مستحاضه
غسل کند یکبار بعد از آن وضو کند برای هر نماز **ها الک** عن سفيان بن عيينه عن ابی بکر ان القعقاع بن حکیم و
زید بن اسلم و سلاه الی سعید بن المسیب یسأله کیف یغتسل المستحاضة قال یتشبه
المستحاضة من طهر الی طهر و تنوض من کل صلوۃ فان غلبها الدم استنشرت
قعقاع و زید بن اسلم هر دو فرستادند سفيان را بسوی سعید بن المسیب تا سوال کند و او را چگونه
باید که غسل کند

فقال مستحاضة
استنفاها بالثلثة
والفأمان تشد ثوبها
فرجها و قوله زینب بنت
جحش و هم و الصلابة
استقامت زینب و التي كانت
عبد الرحمن و هم حبیبة
او ام حبیب بنت جحش
قال ابی حنیفة المستحاضة
تله الی عادتها و اعتبار
بالتی هی فیها
الشیخ الفاضل انه احتج
عليه و سلم فان الله
اسود کفوز و هو معنی
قوله صلى الله عليه و آله
و سلم فاذا اقبلت
الحیضة فانزلت الصلوة
واحدة و اما ما یحدث
اسم سلة القنصل الی حدیث
لا یلم و الی حدیث
بنی که این حدیث
كانت لها عادة و یتمیز
بأنها لم یتمیز
بالعادة

غسل کند مستحاضه پس گفت معید بن السید غسل کند مستحاضه از یک طهر تا طهر دیگر وضو کند برای هر نماز پس اگر غائب شود
 بروی خون بر بند و بر فرج خود پارچه را بر برای احتیاط از نملوث ثوب و مکان و سایر بدن **قال** مالک لا یغسلها عندنا
 ان المستحاضة اذا حصلت ان تزوجها ان یصیبها و كذلك التفساء اذا بلغت اقصى ما یسک النساء الدم فاما
 رات الدم من بعد ذلك فانه یصیبها زوجها وانما هی بمنزلة المستحاضة گفت مالک اگر یک مقرر است نزدیکی باشد
 مستحاضه وقتی که نماز گذارد میرسد زوجه او را که جماع کند با او و همچنین زن صاحب نفاس وقتی که رسد آخره قی که بخوابد و میباید
 زمان خون را بگوید آخره تیکه از زمان صاحب نفاس بخوابد پس اگر بیدار شود ازین پس جماع کند با او و اگر
 جز این نیست که وی مانند مستحاضه است **مسئله** ظاهر مذکور است که مستحاضه را از حیض بدرجه میتوان شناخت
 عادت دوم تمیز لون اما عادت پس دلیل حدیث ام سلمه تسطر خدر الايام واللیالی و اما یزید لوطیله **صلی الله علیه وسلم** فانه لم
 یسیر عرف ولفظها اذا قبلت الحقیقة فانه کما یصلو هر دو احتمال است پس اگر زن را عادت و تمیز مرد و متحقق باشد تمیز
 است در اعتبار و الارادت الی العادة و ابو حنیفه میگوید که بهتر تقدیر مستحاضه را بعبادت رد باید کرد و او را علم **مسئله** شافعی
 استقرار کرده است که اقل سن حیض زرسال است و اقل یقه او یک شبانه روز و اگر او بانه روزه باشد روز و اقل طهر هر شبانه
 و حیض بانه روز و شب و اینهمه استقرار شافعی است و پس قوی درین باب یافته نمی شود **والصلوة المستحاضة**
 تا آنچه که زائل میکند صغائر را که در میان اینها باشند **مالک** عن هشام بن عمر انه قال سمعت رسول الله **صلی الله علیه وسلم** یقول ما من
 عفا ان عثمان بن عفان جلس علی المقاعد فجاءه المودن فاذا فی الصلوة لعصر فداها فمواضاته **قال** الله لا
 حد تنکح حدینا کولاً انه فی کتاب الله عز وجل ما حد تنکحوه **ثم** قال سمعت رسول الله **صلی الله علیه وسلم** یقول ما من
 امرأتین متافحستین وضعتا ین فی الصلوة الا غفله ما بین و بین الصلوة الا حرمی حتی یصلیها **قال** یحیی **قال** مالک
 اراه برید هذه الاية اقم الصلوة طریقی النهار و زلفا من الليل ان الحسنات ینذهن السیئات ذلک ذکره
 للذکر بن عثمان بن عفان نشست بر مقاعد آن نام موضعیت که مردم آنجا می نشستند پس آمد پیش او و مودن پس
 خبردار کرد او را بنابر عصر پس طلب کرد حضرت عثمان آب این صکر و بعد از آن گفت البتة خواهم گفت باشما سخن را که
 نه آن بود که مضمون وی در کتاب خداست ایست باشما نمی گفتم از بعد از آن گفت شنیدم از حضرت **صلی الله علیه وسلم**
 میفرمود نیست هیچ شخصیکه وضو کند پس نیک کند وضو خود را بعد از آن بخواند نماز را مگر مرزیده شود برای او آنچه در میان
 این شخص در میان نماز دیگر باشد تا وقتی که او کند آنرا گفت مالک گمان میکنم که حضرت عثمان اراده میکرد این آیه **لا یلزم**
 الصلوة طریقی النهار الا یعنی بر پا دار نماز را هر روز و طریقت روز و ساعات از شب بر آید نیکباید و میکنند بدیها را این بنده

ما قلت للامام
 السیئات الصغائر
 یعنی لغیر
 ان یجتنبها
 کما یستحب
 عند تنکح
 سبائکم

پس پذیرند گانه یعنی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند الا این حدیث را روایت نمی کردیم
 تا کسی انکار حدیث نکند مسئله واجب نمی شود نماز مگر بر سلمان بالغ قائل غیر حائض و نفاس پس اگر کافی مسلمان شد
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحاب و تابعین و علم جابر که مسلمان شد
 او را تکلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و مرد تر و در کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب ایام حضرت ابو بکر صدیق
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بقضا منقول نشد و الله اعلم و حدیث الاسلام بحیث قبل
 است مرتد را و اگر عصبی بالغ شد یا مجنون یا مغنی علیه پیش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است
 پذیر باشد یا جده یا وصی امر کردن اطفال اچون بهیفت سالگی برستند نماز و تعلیم آن و چون بدیه سالگی رسند زدن
 بر ترک آن بحدیث ابی داود و ترمذی هر دو العصبی لصلوة اذا بلغ سبع سنین و اخر بویه علیها اذا بلغ عشر سنین **باب**
 نزول جبریل علیه السلام و تعیین اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه وسلم **باب** در بیان فرو آمدن جبریل علیه السلام
 و معین ساختن اوقات نماز را بر امی آنحضرت صلی الله علیه وسلم **باب** عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز
 اخر الصلوة یوما فدخل علیه عمر بن الزبیر فاخبره ان المغيرة بن شعبه اخر الصلوة یوما و هو بالکوفة قد
 علیه ابو مسعود کلا نصرا فقال ما هذا یا مغيرة الیس قد علمت ان جبریل نزل ففصل فی صلوة رسول الله صلی الله
 علیه وسلم فصل فی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم فصل فی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم فصل فی صلوة رسول الله صلی الله
 علیه وسلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اعلم ما تحدث به یا عروة و ان جبریل هو الذي اقام لرسوله
 صلی الله علیه وسلم وقت الصلوة قال عروة كذلك کان بشیر بن ابی مسعود کلا نصرا فحدث عن ابیه ابن
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس در آمد بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس اخل شد بروی ابو مسعود و انصارت پس گفت خبیث ای مغیره آیا ند
 که جبریل علیه السلام فرمود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی همراه جبریل بعد از آن
 گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول
 صلی الله علیه وسلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد ترا یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر
 عبد العزیز تا مل کن چه چیز را خبر میدهی ای عروه آیا جبریل همون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز گفت
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا اجتماع مذکور نموده اند

له قلت
 هذا حدیث مختصر
 عن ابن عباس
 و جابر و غیرهما
 دیه بیحه الکلام
 علی ناخذ المص

١١
 اجنبى
 فيما بين ذلك وقت
 الى الفسق واذ ليس
 كما من الملوك
 اذ صلو عنه
 الوعد للبلدان
 وكم هو في

64

و بهین متوجه شود بخارج بر این خبر و چون مقصود و عروقه تذکره آن حدیث بود و تمام ذکر نکرد و جهت شهرت آن در غرض
باب الاوقات التي يستحب فيها أداء الصلوات الخمس و می و اثل اوقاتها باب در بیان اوقاتیکه تحبب است
در آن اداسی نماز را ترجیح ده آن ادا اثل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس الى
الليل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا و مودعاً من عز وجل بریاد نماز را بر وقت زوال آفتاب مستحب
و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را بر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شود
مترجم گوید معنی الی عشق اللیل است که از وقت میل آفتاب از نیمه روز غایب و وقت خالی نیست پس نماز حکما مستحب
از دلوک تا غایت و مراد از قرآن الفجر سوره طویل خواندن است در نماز فجر صلا اللیل عن نافع بن عبد الله بن عمر
يقول دلوك الشمس ميلها عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب
صلا اللیل عن داود بن الحصين قال سجدان عبد الله بن عباس كان يقول دلوك الشمس اذا غاب الفجر و عشق اللیل
اجتماع اللیل و طلعت عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که بازگرد سایه عشق لیل بهم آمدن است
باطلت فروعها اللیل عن نافع بن عبد الله بن عمر ان عبد الله بن الخطاب كتب الى النخاع ان اقم امرکم عند الصلوة
فمن حفظها و حافظ علیها حفظ دينه و من ضيعها ففقد لها اسرارها اضميم فخر كتب ان صلوا الظلمة اذا كان الفجر
ذاعا الى ان يكون ظل احدكم مثله و العصر و الشمس حرقعه بصفاء نقية قد رما يسير الراكب فرسخين او ثلثة قبل
الشمس المغرب اذا غابت الشمس العشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل فمن نام فلا نامت عينه فمن نام فلا نامت
عينه فمن نام فلا نامت عينه و الصبح و البجر بادية مستبکة حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوی عاتلان خود که هرگز
هم ترین کارهای شما نزدیک من نماز است پس هر که بخوابد نماز را در محافقه کرده بروی بخوابد داشت من خود را و هر که ضایع کرد
نماز را پس می خیزد اگر غیر نماز است ضایع کننده تر باشد بعد از آن نوشت که بگذارید نماز ظهر را وقتی که باشد سایه قدر یکدست یعنی
سایه آدوی قدر یکدست او تا آنکه باشد سایه یکی از شما مانند قامت او و بگذارید نماز عصر را حال آنکه آفتاب بلند باشد سفید غنی
افتد که سیر کند شتر سوار و در فرسخ باشد فرسخ پیش از غروب آفتاب بگذارید نماز مغرب را چون غروب کند آفتاب بگذارید نماز عشاء را
وقتی که غایب شود و شفق تا سیرم حصه شب پس هر که بخوابد و رو یعنی پیش از نماز عشاء پس آرام مباد چشم او را پس هر که بخوابد و
آرام مباد چشم او را پس هر که بخوابد و پیش از عشاء آرام مباد چشم او را و بگذارید نماز صبح را حال آنکه ستارها ظاهر باشند در جم جمیده
وقت الی مالک الشفق الحمره التي فی المغرب فاذا ذهب الحمره فقد وجبت صلوة العشاء و حجت من وقت المغرب گفت
مالک مراد از شفق خمریت که در موضع غروب آفتاب میباشد پس چون رفت سرخی لازم شد نماز عشاء و برآمدی از وقت مغرب مالک

عن محمد بن سنان عن مالك عن ابنه ان عمر بن الخطاب كتب الى ابو موسى الاشعري ان صل الظهر اذا راعت الشمس
العصر والشمس بجنا نقتل قبل ان تدخل اصفرة والمغرب اذا غابت الشمس واخبر العشاء ما لم تنقصر وصل العصر العجى
بادية مشككة واقوا فيما بين طولتين من المفضل عمر بن الخطاب نوشت بموسى ابو موسى اشعري كه گنگار نماز ظهر را
وقتي كه ميل كند آفتاب از وسط آسمان ونگذار نماز عصر را حال آنكه آفتاب بنغيدي غبار باشد پيش از آنكه در آيد موسى بن موسى كه گنگار
مغرب وقتيكه فرو رود آفتاب تاخير كن عشا را تا وقتيكه بخواب نرفته ونگذار نماز صبح را حال آنكه ستارها ظاهر شوند در میان بلكه بگردد
و بخوان در نماز صبح و سورة در آخر فصل يعني سيع آخرين قرآن مالك عن زيد بن زياد عن عبد الله بن داود عن
ام سلمة روى النبي صلى الله عليه وسلم انه سأل ابا هريرة عن وقت الصلوة فقال ابو هريرة انا اخبرك بصل الظهر اذا
طلعت مثل ذلك والعصر اذا كان طلعت مثل ذلك والمغرب اذا غابت الشمس والعشاء ما ينيت ما بين ثلث
وصل العصر يعني غلس عن عبد بن رافع سوال كرد ابو هريره از وقت نماز پس گفت ابو هريره من خبر دهم ترا بنگذار نماز
ظهر را وقتيكه باشد سایه توانست قامت تو بگذار نماز عصر را وقتيكه باشد سایه تو توانست قامت تو بگذار نماز مغرب را وقتيكه
فرو رود آفتاب بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سیدم حصه شب ونگذار نماز صبح را وقتيكه غلس غلس غلس غلس
يعني سياهي آخر شب است و طهارت زوكرات اين بنده ضعیف است كه مراد ابو هريره از صل قامت مجمع في زوال وسایه بگردد
حساب اهل نماز در ایام شتافى زوال قریب چهار پنج قدم خواهد بود بعد از آن چیزی تا خیر باید برای امتداد نماز پس بگردد
خواهد بود و همچنین وقت متحب نماز عصر فی زوال وسایه آدمی قریب مثلین خواهد بود و مالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن
عبد الرحمن عن عائشة روى النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي العشاء فليت في النساء
منسلفات عمر و طعن ما يفرق من الغلس برأيه حضرت صلعم ميگذار نماز صبح را پس بگوشتند زمان يعني زمين نماز
عرو در سجده بخار راى خود و شانه ميگذارند از آن بسبب سايه شب مالك عن يحيى بن سعيد عن ابي سلمة السمان عن ابي هريرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو علموا ما في تحجير الاستبوا اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا كه بايد باشند فضيلت را كه در نماز
وقت با حجة برای بگردد البته از يك گيريشي ميگردد بسوى آن مالك عن ابن شهاب قال عروة و لقد حدثني عمار
ذو جرح النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي العشاء و الشمس في حجبها قبل ان تظلم زوايرت
حضرت عائشة كه حضرت صلعم عليه و آله و سلم ميگذار نماز عصر را حال آنكه هنوز آفتاب در چاه و يوازي حضرت عمار
ميسود قبل از آنكه بالا رود و بر ديوار مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن السن بن مالك انه
قال كنا يصلي العشاء ثم يخرج الاثنان الى سبي عوف فيجدانهم يصلون العشاء

فكلمة منسوبة
قدالة منسوبة
مناها منسوبة
محيطة بآيات
هذا الزمان
الملك ياكوس
تجديد

گفت انس بن مالک میگذازدیم نماز عصر بعد از اذان بر می آمد کسی از مابوسی محمد بنی عمر بن عوف پس بیایست ایشان را نماز
 میگذاردند آن محله قریب میل است از مسجد حضرت مسلم **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کنا نضبط
 العصر فینذهب الی قباء فیا تمیم والشمس یرتفعه گفت انس بن مالک میگذاردیم نماز عصر بعد از اذان میرفتند
 از مابوسی محله قبایس میرسید ایشان و هنوز آفتاب بلند میبود **مالک** عن عبد الله بن سهیل بن مالک عن ابیہ انہ
 قال کنت ادعی طنفسه لعقیل بن ابی طالب یوم الجمعة نظرہ الی جدار المسجد الفریق فاذا غشی الطنفسه کلہا ظل الجدار
 خرج عمر بن الخطاب فصلى الجمعة قال ثم ترحل بعد صلوة الجمعة فقیل قایلہ الضحی مالک بن ابی عامر جذا ما م مالک گفت
 میدیدم بوسه بخود العبرن یکذراع اذان عقیل بن ابی طالب روز جمعه انداخته میشد متصل دیوار مسجد کطرف غربت پس وقتیکه
 می پرسید آن بوریالہمہ آنرا سایه دیوار بر می آمد عمر بن الخطاب پس میگذارد نماز جمعه گفت مالک بن ابی عامر بعد از اذان
 باز می گشتم پس از نماز جمعه پس قیلو لیکر ویم بجای قیلو لکرمیش از نیزه میباشد **مالک** عن عمر بن یحیی المازنی عن
 ابن ابی سلیط ان عثمان بن عفان صلی الجمعة بالمدينة وصل العصر بطل عثمان بن عفان گذارد نماز جمعه بآنروز و گذارد
 نماز عصر در جائیکه مل نام دارد قال یحیی قال مالک و بینہما اثنتان وعشرون میلًا قال مالک ذلك للنجار وسمی النجار
 وگفت مالک در بیان مدینه و قریه بیت و دو میل است گفت مالک این صورتہ بسبب آنست که گذاردن جمعه و سرعتہ سیر بوده است
 مترجم گوید در نیاب دوم منطبق اول بیان او ایل قات و آنچه درین آثار مذکور شد همیشه معنی است و همان است مذکور است
 و امام محمد علی قولہما الفتوی عند الحنفیة و ابو حنیفہ در روایت مشہورہ مخالفت اینها کرده در اول وقت عصر و آنرا از بلوغ سایه
 بمقدار دو چندان آنچہ مقرر ساخته در اول وقت عشا و آنرا بعد غیبتہ شفق انبغی مقرر کرده و ثانی بیان اوقات مستحب پس
 مستحب دیکر جمہور فقہامی محدثین تعجیل صلوات است در اوائل اوقات آن الا آنچه بعد ازین میاید و متعنی تعجیل آنست کہ در
 اوائل وقت استعدا و نماز کند و بعد از استعدا در بیان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود ان صلح
 انجوم بادیہ مشبکہ و ابو ہریرہ گفت وصل الصبح بعیش و حضرت عائشہ گفت فینصرف الیہا و تسلفات بمرطین بالیفرن
 من الغلس و اینہ منطبق است بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا النظر اذا کان الفی ذراعا و در روایت دیگر
 صل النظر اذا زاعت الشمس و این ہر دو منطبق است بر یک حد زیر اگر زوال شمس در وسط سما مجز بودن فی یک فراع کما پیش ظاهر
 منی شود و ابو ہریرہ گفت صل النظر اذا کان ظلمک و این نیز نزدیک است باول آن زیرا کہ فنی زوال فی او می چون ہر دو
 بشل آدمی سدہ صیف حد ابر او خواهد بود بنسبت اہل مدینہ و در شتایمیانہ نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت
 عمر گفت وصل العصر الشمس صیارقۃ قدر ما یسیر الکرہ و تخین او ثلاثہ قبل غروب الشمس و حضرت عائشہ گفت کان یصلی

ساعت
 استنباط
 بعض استنباط
 ای ظہر
 السجود
 والاعمال
 والاعمال
 عند زوال الشمس
 هذا الیاء
 اوائل الاوقات
 واذکر من ذلك
 الفتن عند جماعة
 ابو حنیفہ فی اول وقت العصر
 فقال هو بعد ان یبلغ
 ظل کل شیء مشکبہ و اول
 وقت العشاء قال هو
 بعد ان یغیب الشفق
 الا بقی و الثانی بیان
 الاوقات المستحبہ
 الاوقات تعجیل
 قال الشافعی تعجیل
 الصلوات فی اول وقتها
 افضل الا العشاء ووقتہ
 المستحب عند ابی ثابث
 الدلیل و الاظهر فی
 شدة الحر و یجب
 و یجب فی کل شیء
 و یجب فی کل شیء
 و یجب فی کل شیء
 و یجب فی کل شیء

و یجب فی کل شیء
 و یجب فی کل شیء
 و یجب فی کل شیء
 و یجب فی کل شیء

العصر الشمس حجتها قبل ان تطلع و من گفت که نصفه العصر ثم يربى الله اليك قبار فيا تهم الشمس نفقة و ابو هريره گفت اذا
 كان ظلك مثلك يا نبيه قريبا نذبا يكديك منطبق اندر نماز گذاردن و فيكده سايه گري غير في زوال از يك شل نيايد شود تا برسد
 بشل ثاني بلكه نذكي از شل ثاني هم زياده تر گذرد و مضائقه نيست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت و المغرب اذا غربت الشمس و ابو هريره
 نيز مانند اين گفت و در وقت غشا حضرت عمر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل و در روايت ديگر گفت و آخر العشاء ايامكم
 و اين نيز موافق است باول زياره وقت نوم غالباً پيش از ثلث ليل ميايد و در روايت ديگر فرمود و العشاء اذا غاب الشفق
 و ابو هريره گفت ما بينك وبين ثلث الليل پس وقت تحب عشاء متدست از اول خوب شفق احمر تا سيوم حصه شب باب
 استجواب الا براد بالظهور في ايام الصيف در بيان استحباب داخل كردن ظهر را در وقت سردی و ايام تابستان **قال**
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان شدة الحر من فيح جهنم فاذا اشتد الحر
 فابروا عن الصلوة و قال شكتب الناد الى ربها فقالت يارب اكل بعضه بعضا فاذن لها بنفسين في كل عام فافترس
 في الشتاء و نفس في الصيف رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر آينه سخنة گرمي از انتشار گرمي دوزخ است پس چون
 سخت شود گرمي پس در وقت سردی داخل شويد تا خيره كرده نماز را فرمود و حضرت صلى الله عليه وسلم اظهار ملال كردن و نشنيدن
 پروردگار خود پس گفت اي پروردگار من بخود و بعض من اجنبه مرا پس اذن داد خدا مني كي تشربا به بر آوردن دوزخ
 هر سال يكدم در زمستان و يكدم در تابستان **قال** عن عبد الله بن زيد مولى الاشود بن سفيان عن ابى
 بن عبد الرحمن و عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابى هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اشتد
 فابروا عن الصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم و ذكر ان الناد استكت الى ربها فاذا نزلها في كل عام بنفسين
 في الشتاء و نفس في الصيف رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون سخت شود گرمي پس داخل شويد در وقت سردی
 گذشته از اداي نماز پس هر آينه سخنة گرمي از انتشار گرمي دوزخ است و ذكر كرد حضرت صلى الله عليه وسلم كه اظهار ملال نمودن و نشنيدن
 بجناب پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال بدو يكدم در زمستان و يكدم در تابستان مسئله
 تخصيص كرده اند ابرار را ببلهار و جماعة مسجد كرازا جبار و در قصد كند و اصح نزد يك فقير عزم است و حديث شكواني رسول الله
 عليه وسلم ان الصلوة في كل يوم خمس مرات و ان من لم يركبها لم يركبها و ان من لم يركبها لم يركبها و ان من لم يركبها لم يركبها
 و ان قريبا يك شل ميايد بان معني كه چون از نماز فارغ شود عنقریب بيه يك مثل گردد سواي في زوال پس تحب تا خير نظر
 تا آخر وقت در ايام شدة گرمي و در حديث ابن مسعود و در شدة كان قد وصله رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصيف ثلثة
 اقدام الى خمسة اقدام و في الشتاء خمسة اقدام الى سبعة اقدام اخرجه ابو داود و النسائي و شيخ ابن عربي و فيس گفته كه مراد از اين

لا قلت
 قال الثاني يدربها
 اذا كان امام مسجد
 الناس من يغيب قال
 احمد بن محمد بن باقر
 الصيف مطلقا قال
 البغوي هو الاشبه
 بالامتناع

بعد از طرح سایه رکوع است و در صورت مضمون این حدیث متوافق است که ذکر کردیم **باب** او را و قال الله
باب در بیان انشادن آخر وقت نماز مالک عن زید بن اسلم عن عطائه بن يسار انه قال جاء رجل الى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقال عن وقت صلوة لم يصح قال فسكت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا كان من الغد صلى
 حين طلوع الفجر صلى الصلوة من الغد بعد ان استقر ثم قال ابن السائل عن وقت صلوة فقال لها اذا اذيا رسول الله
 ما بين طلوع وقت و بعد من حين يا بنحضرت صلى الله عليه وسلم پس سوال کرد از وقت نماز صحیح گفت اوی پس خاموش شد
 از جوابی بنحضرت صلى الله عليه وسلم تا وقتیکه درآمد در در گنبد و گذارد نماز فجر را و وقتیکه طلوع شد صبح صادق بعد از آن گذارد
 نماز فجر را و بعد از آن که داخل شد در وقت بخوشی بعد از آن فرمود کجاست سوال گنبد از وقت نماز پس گفت
 من اینم یا رسول الله فرمود در میان این دو حالت وقت است **مالک** عن ابی الزناد عن ابي الحسن عن ابی هريرة عن ابي
 الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اشتد الحر فابدأ عن الصلوة فان يشد الحر من فيم حينئذ رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود چون سخت شود گرمی داخل شوید در وقت سبزی تغافل کرده از نماز پس هر آنکه بخن گرمی باز نشاند و فرخ **مالک**
 عن نافع كتب عن ابی عماله صلوا الظهر اذا كان الفجر ذابعا الى ان يكون ظل احدكم مثله فوشيت حضرت عمر بسوی
 خود بگذارد نماز ظهر را چون باشد سایه بقدر یک دست تا آنکه میشود سایه یکی از شما برابر قامت او **مالک** عن ذبیعة
 عبد الرحمن عن القاسم بن محمد انه قال ما ادرکت الناس الا وهم يصلون الظهر لعشي قاسم بن محمد گفت ادر که
 مردان را ادر میخالت که اینان نیکه از نماز ظهر را در وقت عشی و عشی در عرف نزدیک مثل اگرین **مالک** عن
 السیاد بن عبد الرحمن انه قال دخلنا على ابن مالک بعد الظهر فقام يصلي العشاء فلما فرغ من صلوة ذكرنا
 تعجيل الصلوة او ذكرها فقال لم نعت رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك صلوة المنا فقین تلك صلوة المنا
 تلك صلوة المنا فقین مجلس احدهم حتى اذا انقضت الشمس كانت بين قولي الشيطان او على قولي الشيطان
 قائم فقرا ربنا لا یدک الله فیها الا قلیلا علما بن عبد الرحمن گفت داخل شدیم بر این بن مالک بعد از اذان فجر
 پس برخاست انصرا میگذازد نماز عصر را پس وقتیکه فارغ شد از نماز خود ذکر کردیم شتابی نماز را یا و ذکر کرد پس
 شنیدم از بنحضرت صلى الله عليه وسلم که میفرمود اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان اینست نماز منافقان حق
 یکی از ایشان باید وقتیکه نزد خدا حق و بیاید در میان دو شاخ شیطان یا گشت برآمد بر شاخ شیطان برخاست پس
 بوی که نزدیک بار یاد میکرد خدا تعالی ادرین برکات مکراند که **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیسان عن ابن عمر عن الخطاب کتاب
 ابی موسی الا استمع ان صل العصر والشمس مبيضا فقیته قد زمانا لیسیر الراكب تلك فواسم وان صل العشاء

ما بينك وبين تلك الليل فان آخرت فالى شطر الليل ولا تكن من الغفلة من عمر من الخطاب نوشت بسوى الموسى استمر
 که بگذارد نماز عصر را حالا که آفتاب سفید بل غبار باشد انقدر که سپید کند شتر سوار سه فرسخ یعنی پیش از غروب یک نوشت که بگذارد
 نماز عشاء را در میان خود و در میان سیوم حد از شب پس اگر تاخیر کنی تا نیم شب میباش از غافلان مترجم گوید
 ابتدای وقت ظهر الی شمس است از وسط آسمان و آخر وقت او نیست که باشد سایه هر چیزی بلند قامت آنچیز سوار فنی زوال
 و بر همین منطبق است ابر او فقط عشی از اینجا وقت عصر داخل شود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تا
 از آن حالت حرام است و از علامت نماز آنست که از نزدیک ضرورتی نیاید و اول وقت مغرب غروب آفتاب است
 و آخر آن غروب شفق است و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی است و آنچه ما تحت ذکر کردیم آنست
 همان است از روی دلیل اول وقت عشا غروب شفق است و شفق نزدیک مالک شافعی و ابو یوسف و محمد مفسر است بحجرت
 و نزد یک ابو حنیفه مفسر است بر سماعی که بعد از حمره ظاهر میشود و ما آخرین اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی
 داده اند و آخر وقت احتیاطی نصف الليل است و لکن ما طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم آنست که در حکم قضا مانند عصر بعد
 ضحی و اول وقت صبح طلوع صبح صادق است و آخر وقت آن اسفار تمام که بعد از آن طلوع شمس باشد بل فصل
 و الله اعلم باب بکرة النوم قبل العشاء والحدیث بعدها کرده است خواب پیش از خوابیدن پیش از خوابیدن عشا و سخن گفتن بعد
 خواندن عشاء ما الت ان یخذه ان سعید بن المسیب کان یقول بکرة النوم قبل العشاء والحدیث بعدها
 سعید بن المسیب میگفت بکرة است خواب پیش از نماز عشا و سخن گفتن بعد از نماز عشاء ما الت ان یخذه ان
 النبى صلى الله علیه و آله کانت ترسل الى بعض اهلها بعد العتمة فقول لا ترجعن الكتاب حضرت عائشة آدم میفرستاد
 بسوی بعضی قبیل از عشا میگفت ای راحت نمیدیدید بوسه گان را یعنی فرشتگان را که نامه اعمال می نویسند یا
 من ادرك ركعة من الصبح فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر فقد ادرك العصر وقد لك سائر الصلوات و غیر
 التأخیر تغییر ضریوة الى هذا الحد بر که دریافت یک رکعت از نماز صبح بر آنست و دریافت نماز صبح را یعنی نماز او ادا
 نه قضا و بر که دریافت یک رکعت از نماز عصر بر آنست دریافت نماز عصر را و همچنین سائر نمازهاست و حرام است تاخیر نماز
 تا آنجا غیر ضرورت ما الت عن زید بن اسلم عن عطاء بن يسار عن سفيان بن سعيد وعن الاحمرج کلهم یحدث عن ابي هريرة
 ان رسول الله صلى الله علیه و آله قال من ادرك ركعة من الصبح قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح ومن ادرك ركعة من العصر
 ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر فمرو رسول الله صلى الله علیه و آله بکرة دریافت یک رکعت از نماز صبح پیش از آنکه بر آفتاب بر آید و وی ادراک
 کرده است نماز صبح را یعنی ادا کرده است آنرا نه قضا و بر که دریافت یک رکعت از نماز عصر پیش از آنکه مشرور و آفتاب

۴۱

قلت

قال الشافعي أخر وقت الصلوة
 يكون ظل كل شيء مثله
 وأخر وقت النحر العصر
 ان يكون ظل كل شيء مثليه
 وقيل ان فضل الشمس
 وأخر وقت الضحى وقت غروب
 الشمس في المغرب
 فقول الذي صححه
 ان آخر وقت الضحى غروب
 الشمس في المغرب
 للعشاء وقت الليل قبل
 فقل ولا يفوت وقتها
 حتى يصعد قضاها ما لم
 يبلغ الغنم الصبح لا يفسد
 وفي العود في ريب
 قلنت وعليه
 الكراهل العلم

هرگز نمی دریافت نماز عصر یعنی ادا کرده است **مالک** عن ابن شهاب عن ابن سیرین عن عبد الرحمن بن ابی هريرة
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرموا بنخست صلا الله عليه وسلم هرگز دریافت
 یک رکعت از نماز هرگز نمی دریافت نماز یعنی تمام نماز را بطریق **مالک** عن ثامنه عن عبد الله بن عثمان بن رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قال الذي تقوته صلوة العصر كانا وتوا هله وماله فرموا رسول الله صلى الله عليه وسلم کسیکه فوت شود از وی نماز عصر گویند
 نهیب کرده شد اهل بی مال می یعنی اعمال صاحب وی جوی شوند و ازین سبب او را ضرری لاحق میشود مثل ضرر نهیب اهل مال
 و حدیث دیگر آمده جوی عمده و نماز فوت است بهیئت که سابقا مذکور شد در حدیث حتی اذا اصغرت الشمس یعنی فوت شد از وقت
 اختیار و آیین تفسیر در روایت او را می درین حدیث مصحح واقع شده و قال غید فلو اتها ان تدخل الشمس صفرة اخرجه ابو داود و بعضی
 تاویل کردند این حدیث را و گفته اند لاحق میشود شخصی چون معانه بکند ثواب کسیکه ادا کرده است نماز عصر را از اندوه و غصه نجات
 کسی که نهیب کرده باشد اهل بی مال می او این تاویل بنیایه بعد است و تحقیق آنست که این مسئله فرج مسئله احباب است و احادیث صحیح
 روایات کثیره دلالت بر آن میکند فلا حاجة الى التاویل **مالک** عن يحيى بن سعيدان عن عمر بن الخطاب انصر من
 العصر فلقى جلالا يشهد العصر فقال لحبسك عن صلوة العصر فذكركم الرجل عذرا فقال له عمر طفت فخرت
 بازگشت از نماز عصر یعنی خارج شد از آن و بجا نماند بازگشت پس ملاقات کرد با شخصی که حاضر نشده بود در نماز عصر گفت چه خبر کرد
 ترا از نماز عصر پس اگر در شخص پیش حضرت عمر حدیثی پس فرمود او را حضرت عمر ناقص کردی اعمال خود را **مالک** عن
 بن سعيد ان كان يقول ان المصل للصلوة و اقامته و قتها و لما فاتته من وقتها اعظم و افضل من اهل و ماله
 یعنی بن سعید میگفت هرگز نماز گذارنده گاهی میگذارد نماز را حال آنکه فوت نشده است از وی وقت آن نماز و هرگز آنچه
 فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر بود و از اهل اذمال و متهم گوید هر یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد
 و باقی خارج وقت او را حکم اداست و قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است جمعی
 تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زایل شد و از وقت مقدار یک کعبه باقی مانده است او را لازم میشود آن نماز را
 آنکه پیش از آن بخواند یا بالغ شد صبی یا ظاهر شد حایض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر یکبار اتمام از وقت نیست
 لازم میشود قضاء آن نماز نزدیک تفریع درین تفریع نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب اقامت و وجوب قضا تسفیر
 بر وجوب ادا و این بار رکعات اخیر قضا است که شارع تفسیر و تفصلا در حکم ادا ساخته است و تابع خبری که در وقت گذشته
 نموده باقی نماز سوال آن آنست که چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخصیص خبر و عصر را باین مرتبه چنانچه در اکثر روایات
 واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص دو سبب است اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند و مصلحت

له قلتر
 عند الشافعي من صلى
 ركعة في وقتها لم يزل
 خارج الوقت لا يكون
 كمن صلى الكل فانه يخرج
 وقال ابو حنيفة من صلى
 في صلوة المصطفية
 و قال ابو داود على ان
 المدة لا تخرج من
 و قد بقي من الوقت
 ركعة يلزمه تلك
 الصلوة و عليه ان
 اهل العلم

نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فرود و بقیین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در صورت بیان نمیفرمود
گمان فوت بقیین می آنجا مید بخلاف اواخر اوقات نماز نای دیگر که انتهای آن باین وضع و ظلم معلوم میشود دوم آنکه در
احادیث صحیحیه نمی آید شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در صورت بیان نمیفرمود گمان میشد که سبب
دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد و الله اعلم **باب** حجم العصرین والعشائین لمن بدعذرباب در بیان
جمع کردن در میان ظهر وعصر صحیح کردن در میان مغرب وعشاء در حق کسیکه او را عذری هست **مالك** عنه
بن عباس انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهور والعصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا وخرجني
ولا سفي قال يحيى وقال مالك ذلك في محل نماز گذاردن حضرت صلى الله عليه وسلم ظهر وعصر را یکجا و مغرب وعشاء را یکجا
حالتیکه خودی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این جمع بود در هر هنگام باران تترجم گوید جمه و علماء محدثین
بجواز جمع بین الصلواتین قایل شده اند در سفر و جمعه و در طریقه و حجت بصری و عطا و احمد و حجت در ضعیف نیز در خصوص
بلکه در غایه المشیبه مذکور است هر عذری که مثل مرض باشد در شدت و جرح ملحق است بمرض در جواز جمع و بقوی از محمد
سیرین نقل کرده اند کان لایری باسا بالجمع بین الصلواتین اذا كانت حاجه او شیء الم یجبه عماده و بقوی این حدیث را
روایت کرده است از طریق دیگر از جمعه مسلم و غیر آن و زیاده کرده است و در آن روایت قال ابو الزبیر نقلت لسعيد بن جهم
فعله قال سالت عبدا لمد بن عباس کما سالتنی فقال لان لا یخرج احد من امتی بعد از آن بخبری گفته است که این حدیث
دالالت میکند بر جواز جمع بغیر عذر زیرا که تصریح کرده است که عذر جواز نیست که جرح نباشد و باین قول قایل شده اند جمیع قلیل
محدثین اکثر علماء آن رفته اند که جمع بغیر عذر جایز نیست انتهی و مختار نیز در یکا غیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز
بغیر عذر و الله اعلم و علماء و روایل این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال مظهر ذکر کرده مکن روایت مسلم من غیره و روای
آنرا برهم میکند و ظاهر نیز در یکا این بنده ضعیف است که ابن عباس حکایتی فعل آنحضرت علیه السلام کرده و در غرض
تبوک و معنی لفظی غیر خوف و لا سفر است که ابن ماجه ذکر کرده و فی السفر من غیر آن یحیى شیء و لا یطله عدو و مراد از سفر حالت
سیر است و از غیر سفر حالت نزول اطمینان و بعضی روایه این حدیث لفظ بالمدينة را زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثمانیا
جسما رسبیا و این تصرفات همه محمول بر دهم است که از منفی سفر بر فراست پس روایه بالغنه کرده و در آن تحقیق دهم خود
پرداخت و بهین علت جمه و علماء از عمل باین حدیث تقاعد کرده اند با وجود آنکه روایه این حدیث همه ثقات اند و قول
ابن عباس لان لا یخرج احد من امتی هرگز دالالت بر نفی عذر ندارد زیرا که نفی جرح تجویز جمع دالالت اولی تحقیق می شود
و لازم نیست که جمیع اقسام جرح و جزئیات آن منفی شود اگر در حالت نزول نصحت جمع ننماید و اند حالت سیر را مخصوص

جمع کردن در میان ظُهر و عصر صحیح کردن در میان مغرب و عشاء در حق کسی که او را عذری هست **مالک** عبد الله بن عمار

بن عباس، انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في الظهر والعصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا في غير حوائج

ولا أسفها قال يحيى وقال فالك ذلك في مظهرنا زكواً نختصرت صلي الله عليه وسلم ظهر وعصر راكعاً ومغرباً عشاء راكعاً

حالتیکه حرفی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این جمیع بود و در سرنگام باران سترجم گوید چه بود و علما محمد تین دادند

بجرا جمع بین الصلواتین قایل شده اند در سفر و جمیع در مطر نیز و حسن بصری و عطاء و احمد و حقیق در ضیاع نیز در حدیث

بلکہ در عایت المیتہ نہ گورست ہر عدد بر یکہ مسل مرض باشد در سمدہ و حرج محقق است ہر ص در جوار مجع و لہوئی از عہد

[illegible]

فَوَدَّ اسلَاطِمُ عَرَبِيَّ مُسَدِّدًا لِّدَعْوَاهُ لِيُغْنِيَ عَنْهُ اَلْمَالُ وَاَلْبَنُونَ ۝۱۱۱۰ ۝۱۱۱۱ ۝۱۱۱۲ ۝۱۱۱۳ ۝۱۱۱۴ ۝۱۱۱۵ ۝۱۱۱۶ ۝۱۱۱۷ ۝۱۱۱۸ ۝۱۱۱۹ ۝۱۱۲۰ ۝۱۱۲۱ ۝۱۱۲۲ ۝۱۱۲۳ ۝۱۱۲۴ ۝۱۱۲۵ ۝۱۱۲۶ ۝۱۱۲۷ ۝۱۱۲۸ ۝۱۱۲۹ ۝۱۱۳۰ ۝۱۱۳۱ ۝۱۱۳۲ ۝۱۱۳۳ ۝۱۱۳۴ ۝۱۱۳۵ ۝۱۱۳۶ ۝۱۱۳۷ ۝۱۱۳۸ ۝۱۱۳۹ ۝۱۱۴۰ ۝۱۱۴۱ ۝۱۱۴۲ ۝۱۱۴۳ ۝۱۱۴۴ ۝۱۱۴۵ ۝۱۱۴۶ ۝۱۱۴۷ ۝۱۱۴۸ ۝۱۱۴۹ ۝۱۱۵۰ ۝۱۱۵۱ ۝۱۱۵۲ ۝۱۱۵۳ ۝۱۱۵۴ ۝۱۱۵۵ ۝۱۱۵۶ ۝۱۱۵۷ ۝۱۱۵۸ ۝۱۱۵۹ ۝۱۱۶۰ ۝۱۱۶۱ ۝۱۱۶۲ ۝۱۱۶۳ ۝۱۱۶۴ ۝۱۱۶۵ ۝۱۱۶۶ ۝۱۱۶۷ ۝۱۱۶۸ ۝۱۱۶۹ ۝۱۱۷۰ ۝۱۱۷۱ ۝۱۱۷۲ ۝۱۱۷۳ ۝۱۱۷۴ ۝۱۱۷۵ ۝۱۱۷۶ ۝۱۱۷۷ ۝۱۱۷۸ ۝۱۱۷۹ ۝۱۱۸۰ ۝۱۱۸۱ ۝۱۱۸۲ ۝۱۱۸۳ ۝۱۱۸۴ ۝۱۱۸۵ ۝۱۱۸۶ ۝۱۱۸۷ ۝۱۱۸۸ ۝۱۱۸۹ ۝۱۱۹۰ ۝۱۱۹۱ ۝۱۱۹۲ ۝۱۱۹۳ ۝۱۱۹۴ ۝۱۱۹۵ ۝۱۱۹۶ ۝۱۱۹۷ ۝۱۱۹۸ ۝۱۱۹۹ ۝۱۲۰۰ ۝۱۲۰۱ ۝۱۲۰۲ ۝۱۲۰۳ ۝۱۲۰۴ ۝۱۲۰۵ ۝۱۲۰۶ ۝۱۲۰۷ ۝۱۲۰۸ ۝۱۲۰۹ ۝۱۲۱۰ ۝۱۲۱۱ ۝۱۲۱۲ ۝۱۲۱۳ ۝۱۲۱۴ ۝۱۲۱۵ ۝۱۲۱۶ ۝۱۲۱۷ ۝۱۲۱۸ ۝۱۲۱۹ ۝۱۲۲۰ ۝۱۲۲۱ ۝۱۲۲۲ ۝۱۲۲۳ ۝۱۲۲۴ ۝۱۲۲۵ ۝۱۲۲۶ ۝۱۲۲۷ ۝۱۲۲۸ ۝۱۲۲۹ ۝۱۲۳۰ ۝۱۲۳۱ ۝۱۲۳۲ ۝۱۲۳۳ ۝۱۲۳۴ ۝۱۲۳۵ ۝۱۲۳۶ ۝۱۲۳۷ ۝۱۲۳۸ ۝۱۲۳۹ ۝۱۲۴۰ ۝۱۲۴۱ ۝۱۲۴۲ ۝۱۲۴۳ ۝۱۲۴۴ ۝۱۲۴۵ ۝۱۲۴۶ ۝۱۲۴۷ ۝۱۲۴۸ ۝۱۲۴۹ ۝۱۲۵۰ ۝۱۲۵۱ ۝۱۲۵۲ ۝۱۲۵۳ ۝۱۲۵۴ ۝۱۲۵۵ ۝۱۲۵۶ ۝۱۲۵۷ ۝۱۲۵۸ ۝۱۲۵۹ ۝۱۲۶۰ ۝۱۲۶۱ ۝۱۲۶۲ ۝۱۲۶۳ ۝۱۲۶۴ ۝۱۲۶۵ ۝۱۲۶۶ ۝۱۲۶۷ ۝۱۲۶۸ ۝۱۲۶۹ ۝۱۲۷۰ ۝۱۲۷۱ ۝۱۲۷۲ ۝۱۲۷۳ ۝۱۲۷۴ ۝۱۲۷۵ ۝۱۲۷۶ ۝۱۲۷۷ ۝۱۲۷۸ ۝۱۲۷۹ ۝۱۲۸۰ ۝۱۲۸۱ ۝۱۲۸۲ ۝۱۲۸۳ ۝۱۲۸۴ ۝۱۲۸۵ ۝۱۲۸۶ ۝۱۲۸۷ ۝۱۲۸۸ ۝۱۲۸۹ ۝۱۲۹۰ ۝۱۲۹۱ ۝۱۲۹۲ ۝۱۲۹۳ ۝۱۲۹۴ ۝۱۲۹۵ ۝۱۲۹۶ ۝۱۲۹۷ ۝۱۲۹۸ ۝۱۲۹۹ ۝۱۳۰۰ ۝۱۳۰۱ ۝۱۳۰۲ ۝۱۳۰۳ ۝۱۳۰۴ ۝۱۳۰۵ ۝۱۳۰۶ ۝۱۳۰۷ ۝۱۳۰۸ ۝۱۳۰۹ ۝۱۳۱۰ ۝۱۳۱۱ ۝۱۳۱۲ ۝۱۳۱۳ ۝۱۳۱۴ ۝۱۳۱۵ ۝۱۳۱۶ ۝۱۳۱۷ ۝۱۳۱۸ ۝۱۳۱۹ ۝۱۳۲۰ ۝۱۳۲۱ ۝۱۳۲۲ ۝۱۳۲۳ ۝۱۳۲۴ ۝۱۳۲۵ ۝۱۳۲۶ ۝۱۳۲۷ ۝۱۳۲۸ ۝۱۳۲۹ ۝۱۳۳۰ ۝۱۳۳۱ ۝۱۳۳۲ ۝۱۳۳۳ ۝۱۳۳۴ ۝۱۳۳۵ ۝۱۳۳۶ ۝۱۳۳۷ ۝۱۳۳۸ ۝۱۳۳۹ ۝۱۳۴۰ ۝۱۳۴۱ ۝۱۳۴۲ ۝۱۳۴۳ ۝۱۳۴۴ ۝۱۳۴۵ ۝۱۳۴۶ ۝۱۳۴۷ ۝۱۳۴۸ ۝۱۳۴۹ ۝۱۳۵۰ ۝۱۳۵۱ ۝۱۳۵۲ ۝۱۳۵۳ ۝۱۳۵۴ ۝۱۳۵۵ ۝۱۳۵۶ ۝۱۳۵۷ ۝۱۳۵۸ ۝۱۳۵۹ ۝۱۳۶۰ ۝۱۳۶۱ ۝۱۳۶۲ ۝۱۳۶۳ ۝۱۳۶۴ ۝۱۳۶۵ ۝۱۳۶۶ ۝۱۳۶۷ ۝۱۳۶۸ ۝۱۳۶۹ ۝۱۳۷۰ ۝۱۳۷۱ ۝۱۳۷۲ ۝۱۳۷۳ ۝۱۳۷۴ ۝۱۳۷۵ ۝۱۳۷۶ ۝۱۳۷۷ ۝۱۳۷۸ ۝۱۳۷۹ ۝۱۳۸۰ ۝۱۳۸۱ ۝۱۳۸۲ ۝۱۳۸۳ ۝۱۳۸۴ ۝۱۳۸۵ ۝۱۳۸۶ ۝۱۳۸۷ ۝۱۳۸۸ ۝۱۳۸۹ ۝۱۳۹۰ ۝۱۳۹۱ ۝۱۳۹۲ ۝۱۳۹۳ ۝۱۳۹۴ ۝۱۳۹۵ ۝۱۳۹۶ ۝۱۳۹۷ ۝۱۳۹۸ ۝۱۳۹۹ ۝۱۴۰۰ ۝۱۴۰۱ ۝۱۴۰۲ ۝۱۴۰۳ ۝۱۴۰۴ ۝۱۴۰۵ ۝۱۴۰۶ ۝۱۴۰۷ ۝۱۴۰۸ ۝۱۴۰۹ ۝۱۴۱۰ ۝۱۴۱۱ ۝۱۴۱۲ ۝۱۴۱۳ ۝۱۴۱۴ ۝۱۴۱۵ ۝۱۴۱۶ ۝۱۴۱۷ ۝۱۴۱۸ ۝۱۴۱۹ ۝۱۴۲۰ ۝۱۴۲۱ ۝۱۴۲۲ ۝۱۴۲۳ ۝۱۴۲۴ ۝۱۴۲۵ ۝۱۴۲۶ ۝۱۴۲۷ ۝۱۴۲۸ ۝۱۴۲۹ ۝۱۴۳۰ ۝۱۴۳۱ ۝۱۴۳۲ ۝۱۴۳۳ ۝۱۴۳۴ ۝۱۴۳۵ ۝۱۴۳۶ ۝۱۴۳۷ ۝۱۴۳۸ ۝۱۴۳۹ ۝۱۴۴۰ ۝۱۴۴۱ ۝۱۴۴۲ ۝۱۴۴۳ ۝۱۴۴۴ ۝۱۴۴۵ ۝۱۴۴۶ ۝۱۴۴۷ ۝۱۴۴۸ ۝۱۴۴۹ ۝۱۴۵۰ ۝۱۴۵۱ ۝۱۴۵۲ ۝۱۴۵۳ ۝۱۴۵۴ ۝۱۴۵۵ ۝۱۴۵۶ ۝۱۴۵۷ ۝۱۴۵۸ ۝۱۴۵۹ ۝۱۴۶۰ ۝۱۴۶۱ ۝۱۴۶۲ ۝۱۴۶۳ ۝۱۴۶۴ ۝۱۴۶۵ ۝۱۴۶۶ ۝۱۴۶۷ ۝۱۴۶۸ ۝۱۴۶۹ ۝۱۴۷۰ ۝۱۴۷۱ ۝۱۴۷۲ ۝۱۴۷۳ ۝۱۴۷۴ ۝۱۴۷۵ ۝۱۴۷۶ ۝۱۴۷

دلالیت ممکن در حوزہ جمیع غیر ضرر زہرہ اگر تضرع کرد و دست که علامت از امانت که حر حر ناشد و ما من تو اقرار شدہ اند و جمیع قلیل

محدثین اکثر علما ان رفته اند که جمیع بغیر عذر حاضر نیست انست و مختار نزد کس فقیه حوازم جمع است وقت عذر و عدم حوازم

بغیر عذر والہ علم و در تادول این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال سطر ذکر کرده لیکن روایت مسلم من غیر شرط

آنرا برنهم میکند و اظهار می‌دارد که این بنده ضعیف آنست که ابن عباس حکایتی فعل آنحضرت علیه السلام کرده در غزوہ

تبوک ومعنی لفظ فی غیر خوف ولا سفر آنست که ابن ماجه ذکر کرده و فی السفر من غیر ان یعبد شیء ولا یطیله عدو و مراد از سفر حج است

سیرت و از غیر سفر حالت نزول اطمینان و بعضی روایات این حدیث لفظ بالمدينة را زیاد کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثمانیه

جسٹیا و سبھاؤ این تصرفات ہمہ محمول بروہم است کہ از نفی سفر برخواست پس روایت بالغنے کرد و دوران تحقیق بروہم خود

پرداخت و بهترین علت جمهور علما از عمل باین حدیث تقدیر کرده اند با وجود آنکه روایة این حدیث همه ثقات اند و قول

ابن عباس لان لا يخرج احد من الملة هرگز دلالت بر نفی عذر ندارد و زیرا که نفی جمیع تجویز جمیع دلالت اول متحقق می

ولازم بیست که جمیع اسامی حرج و جزییات آن مسفی شود اگر در حالت نزول برصفت جمیع نماید و در حالت سیر بر مخصوص

قل ذهبوا إلى العلم ما لي
أن أبعثهم من غير العلم
وأنخص الشافعي والمطيني
أن يحكم بين الصلوتين
إذا كان المظفر في بلد عند
الفتح منها وتوصل إلى
البرقيين أن يحكم أخاه
بعض الشافعية وتوصل
بعض المالكية هذا الحديث
في تأويل هذا الحديث كان في
الملك الذي كان في
مصر يريد من سفره كل
عن غير سفره كل
وكان في سفره كل
عبد الله بن عبد الله بن
فناء النجارية ما
وسلم في التبريد
الجمع وقوله في غير
ولا سفره ما بينه
ابن ماجه قال قال
من غير أن يعمل في السفر
لا يظله عدواي أراد
بالسفر حالة السير
وأما من قال قال
بالمدينة فذلك حديث
وسبعاً جميعاً
الهمزة

١٤٥
خطات و مهم كون
و رايي ظاهر
و رايي فني
و رايي فني و فني

در وقت نماز
در وقت وضو
در وقت غسل
در وقت طه

این نیت میکردند نیز صورت کجایش داشت لکن فی الجمله حرجی بهم موجود بود چون رخصت جمیع اوقات سفر و غیره
کردند حرج بجای نازل شد و الله علم مترجم گوید تفریح کرده اند جمعی بر جواز جمیع در وقت ضرورت که اگر در احوال بود و از آخر وقت
قدر احرام لازم میشود بدی ظهر و عصر مرد و همچنین اگر در احوال که در قبل طلوع صبح صادق قدر احرام لازم میشود و بر نماز
و عشا زیرا که وقت این مرد و نمازی است در حالت جذر و فیه نظر زیرا که هر نماز را وقتی معین ساخته اند که وجوب آن
و اگر می شود در بعضی حالات قضا را بخیر داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل او شمرده اند و چون این در بعضی اوقات
که اثم از دفع کرده اند وجوب قضا و جی ندارد و الله علم باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد
فایل شده از نمازی باید که بگذارد آنرا و قتی که بیدار و آنرا احوال عی ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله
صلی الله علیه و آله جن قتل من خیبر اسحقی اذا کان من آخر اللیل عرس و قال لیلال اکلا لنا الصبر و نام
رسول الله صلی الله علیه و آله و کلا بلال ما قد له قیاسه نذالی راحلت و هو مقابل الفجر فخلعت عینا
فلم یستقیظ رسول الله صلی الله علیه و آله و کلا بلال و لا حد من الرکی حتی یخروهم الشمس فنزع رسول الله صلی
صلی الله علیه و آله فقال یا بلال یا رسول الله اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک فقال رسول الله صلی الله
صلی الله علیه و آله و افضت ارجلکم اقتادوا شیئا ثم امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاقام الصلوة فصلی
رسول الله صلی الله علیه و آله الصبح ثم قال حین قضی الصلوة من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها فان
یقول فی کتابه اقم الصلوة لذكری ایحدیث مرسل است سلم و ابو داود و ابن ماجه و
گفته اند از طریق ابن و سب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله
صلی الله علیه و آله و سلم که در آخر وقت شب راه رفت تا وقتیکه داخل شد در آخر شب نزل فرمود آخر شب ای است
و گفته بلال الخنهبانی کن برای ما نماز صبح او خواب رفت آنحضرت و خواب قدر اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و گاه سبانی کرد بلال را مانیکه مقدر شده بود برای او یعنی مدتی که خدا متعالی خواسته بود بعد از آن بکشد که در شب
نزد او روی خود کرده بود بسوی فجر پس غلبه بر روی و چشم یعنی خواب آمد بوجهی که هر چند خواست که چشم
مورد او کند نتوانست پس بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر سواران تا آنکه اقتا
عنو را قیاس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت چیست این امی بلال پس گفت بلال
یا رسول الله در گرفت مرا آنچو در گرفت ترا یعنی خواب برد مرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار کشته
بر پیشتر آن خود را پس بر خیزانید نزد شتران خود را و چهار کشته برودند مسافتی از راه بعد از آن فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بلال ایں اقامت نماز گفت پس گذارد بایشان حضرت صلے الله علیه وسلم نماز صبح بعد از آن منو
وقتی که تمام کرد نماز را هر که فراموش کند نماز را پس باید که بگذارد آنرا و وقتی که بپای آورد آنرا زیرا که هر آینه خدا تعالی میفرماید
در کتاب خود بر پا دار نماز را و وقت یاد کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز میاید و تو آید که خدا تعالی مرا بنماز فرموده است
و من نماز نگذازده ام و ما فوق وقت نماز را بگذارد مترجم گوید همین است مذہب فقہاء و کسیکه نماز را بعد از تقویت کند حکم او برنا
و نایم قیاس کرده اند و علماء را در بخیر حدیث اشکال نیست زیرا که در حدیث صحیح واقع شده و این عینی تمامان و لایانیا
قلبی بعضی علماء جواب داده اند بآنکه حضرت را صلے الله علیه وسلم دو حالت بود گاهی قلب بهم موافقت در نوم می کرد
و گاهی نه و حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری و این واقع احاطت اول مصداقت کرد و وفیه نظر زیرا که حالت اول
هرگز از احادیث و آثار ثابت نمی شود و سنا و آن بجز در احتمالی که مخالف عموماً خصوص موسم نقیصه در مرتبه خاتمه علی جها
المسلوۃ و الحقیقه باشد بجا نیست شنیع است و بعضی دیگر جواب داده اند که قلب اذراک نمیکند مگر وجدانیات را یا حسیات را
که متعلق بنفس آدمی است مثل حدث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر که متعلق بحشمت است و موقوف بر تقلید حدیث از این
خارج است نوم عین خود مضمون صحیح حدیث است اگر گویی هر چند قلب مرئیات را بدون الفتح عین ادراک تواند کرد
لکن گذشتن زمان در آنرا البته می شناسد گوئیم که این امر لازم نیست بایقظان که او را در امور مهمه هو واقع میشود
پس جایز است که مبراجات مصلحت تشریع قضا سهوی را بر خاطر مبارک آنجناب الفاکر ده بشماید یا قلب مبارک مشغول تفکر
در آیات الله مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد بعضی جواب داده اند که این وقت مستثنی بعد از سایر اوقات المصلوۃ تعذر
و منوالا وجه و الله اعلم باب هل یكون للغش حکم اللقما یا هست بهیوشی احکم خواب مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر
علیه قذھب عقلم یقین المصلوۃ قال مالک و ذلک فیما نودی و الله اعلم ان الوقت ذهب فلم یمن افاق و هو وقت
فانه یصلی بهیوش کمرده شد عبدالله بن عمر یقین عقل او پس قضا نکرد نماز گفت مالک این نکردن قضا
در آنچه مینماید ما را و الله اعلم بسبب آنست که وقت رفته بود و اما کسیکه بهیوشی باشد و در وقت پس هر آینه وی نماز گذارد
مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه حل غشی قلیل بر نوم و عدم حمل بر دو محتمل است وجه تشبیه خود را هر است و وجه فرق
آنست که تکلیفات شرعی بر عقل است و اگرست ناخوشی علیه عقل نیست پس وجوب مصلوۃ نباشد و شرع قضا نمی نامد و موقوف
بخلاف قیاس پس خاص باشد بمورد و این عمر عدم حمل را اختیار کرده و الله اعلم مذہب شافعی آنست که اگر اغما
مرض یا امری سیاح واقع شود با قطع میکند آنچه در محل اغما از دست رفته است از نماز تا و اگر
اینست تناول مسکر بهیوش رسد قضا لازم است و مذہب ابو حنیفہ آنست که مدت اغما اگر بروز

۵۱
قلبت
قال الشافعی ان اغمی
علیه موقوف سبیل
سقط عنه ما کان
فی حال اغما من
المصلوۃ و ان اغمی
علیه بشئ یختم فی
وقال ابو حنیفہ ان
ما کان الا غما و یوایلیه
فما ذلک فتی
وان شاع علی ذلک فتی
یقین و لم یفرق بین
الاسباب

و شب که یاکم ازین باشد و نماز است اگر زیاد از شب بود باشد لازم نیست و در سبب فرقی نکرد و دانست علم لایق
 الصلوة الوسطی آنکه می نماز وسطی کدام نماز است قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات الصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین
 فرمود خدا تعالی محافظت کنید بر نماز و تخصیص محافظت کنید بر نماز میان دو رستاده شعیب برای خدا عا کسان یا قرآن خزان
صالح عن زید بن اسلم عن قعقاع بن حکیم عن ابی یونس مولى عائشة ام المؤمنین انه قال امرت بنی عائشة ان
 یأمنوا صحناً فوالله اذ بلغت هذا الاية فاذا حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین فلما بلغتها اذنتها فاملت علی حافظوا
 علی الصلوات والصلوة الوسطی و صلوة العصر وقوموا لله قانتین ثم قالت قتها ما منی رسول الله صلی علیه و آله و سلم ان یؤدس گنت که فرمود حضرت عائ
 بنویم بر او مصحف را بعد از آن گفت چون بر می آید پس خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت
 کردم در این املا کرد بر من باین طور حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت
 شنیدم این آیه را از حضرت صلعم **صالح** عن زید بن اسلم عن عمرو بن رافع انه قال کنت اکتب مصحفاً لمحضبة
 ام المؤمنین فقالت اذ بلغت هذه الاية فاذا حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین
 فلما بلغتها اذنتها فاملت علی حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و صلوة العصر وقوموا لله قانتین ثم
 ابن رافع را گفت می نوشتم مصحف برای حضرت ام المؤمنین پس فرمود چون بر می آید خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات
 والصلوة الوسطی الایه پس چون رسیدم باین آیه خبردار کردم او را پس املا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة
 الوسطی و صلوة العصر وقوموا لله قانتین **صالح** عن داود بن حصین عن ابن یزید المصنفی انه قال سمعت
 ابن ثابت یقول الصلوة الوسطی صلوة الظهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز ظهر است **صالح** انه بلغه
 ابن ابی طالب عبد الله بن عباس کانا یقولان الصلوة الوسطی صلوة العصر خبر رسید باینکه حضرت علی بن ابی طالب
 و عبد الله بن عباس میگفتند که صلوة وسطی صلوة صبح است ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوا
 علیهم در نماز وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدای عزوجل میفرماید وقوموا لله قانتین وقوت طول قیام
 یا قدرت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن لقوله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و السبب انک این وقت
 متوسط است میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر است زیرا که در میان روز و اکرده شود و جمعی گفته اند نماز عصر است
 و بحدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند و حدیث حضرت عائشة معارض است زیرا که عطف دلالت میکند بر مخالفت و آنچه
 حضرت عائشة و حفصه املا کرده اند حرفی بود از حرف قرآن در حضرت حاصل شده است در قرائت و جمیع احرف و قبضه برین
 گفته است که نماز صبح است زیرا که بحسب ادر وسط و نماز عصر است بحسب این سلف و وسطی گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

اختلاف فی الصلوة
 الوسطی
 قاله فی الصلوة
 و قبل الفجر قبل الظهر

زیر که وسط است در میان دو نماز یک قصر کرده میشود **باب فضل صلوة الفجر والعصر** باب در بیان فضیلت نماز صبح و عصر
 قال الله تعالى سجدوا لله بالغشة ولا يكادون تسبیح كومي باستائش پروردگار خود را بیگاه و بچاه مرا خواندن نماز است قال
 الله تعالى وقرا الفجران قرآن الفجر كان مشهودا ولازم گیر خواندن قرآن فجر را هرگز نمی خواندن قرآن فجر را حاضر بشنود و شنیدگان
 و مراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر است زیرا که قرارت طویل در آن مسنون است **مالک** عن ابی الزناد عن الاخر
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار ويجتمعون في صلوة
 العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو اعلم بهم كيف تركتم عبادا فيقولون تركناهم وهم يصلون
 واثبتناهم وهم يصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود از پی یکدیگر می آیند یک جمیع از فرشتگان در شب یک جمیع در روز
 و باهم جمیع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکند ایشان را
 خداستعالی و او بداناتر است باحوال بندگان خود و چگونه گذرانستید بندگان مرا پس میگویند گذرانستیم ایشان را در آن حال که نماز
 میکردند و آمدیم با ایشان در آن حال که نماز میکردند **باب الاذان** باب در بیان شروع شدن اذان ها
 عن جابر بن سعيده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اراد ان يتخذ خشبتين يضرب بهما الحجر الناس للصلوة
 فأمرى عبد الله بن زيد الاقصاء فتم من بني الحارث بن الخزرج خشبتين في النوم فقال ان هاتين الخشبين هما ريدي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقيل لا تؤذنون للصلوة فأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم حين استيقظ فذكركم ذلك فأمر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بالاذان گفت يحيى بن سعيد که خواسته بود حضرت صلی الله علیه وسلم که باز دو دروچوب که زده شود این هر دو را
 یعنی آواز کرده شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمیع شوند مردان برای نماز پس نمودند عبد الله بن زيد را که از قبیلہ انصاری
 بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزرج بود که قبیلہ خردست از میان انصار و دروچوب در خواب پس گفت این دو دروچوب را
 با نچرا زده کرده است رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفته شد اورا یعنی فرشته گفت ای اذان میگوید نماز پس عبد الله بن
 زيد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن خواب را پس فرمود
 آنحضرت صلعم باذان بشنوم گوید اذان واقامت باجماع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند
 بر ترک اذان واقامت سلطان را بیدار کند که آن جماعه قتال کند و در حدیث صحیح آمده که آن افغان قوا لم یکن یخیرهم حتی
 یصبح فینظرون سمع اذاننا کف عنهم و ان لم یکن یسمع افغان علیهم و اگر شخصی بغیر اذان واقامت نماز گذارد او عاده برود و اگر
 نزدیک جمیع علماء و مذہب عطا بن یسار و مجاهد بن جبر است که اگر واقامت را فراموش کند عاده نماز لازم نیست و الله اعلم
باب فضل الاذان باب در بیان فضیلت اذان **مالک** عن ابی الزناد عن الاخر عن ابی هريرة ان رسول الله

قلست
الكر اهل العلم على
افراد الاقامة على
كلما قد قام الصلوة
فانها اشبه بالشافعي
قال بالتبصير في
الاذان ما يقرب من
وقال ابو حنيفة
لا يصح في الاذان
ولا اقامة متنجس
متنجس
قلست
عليه السلام

صلی الله علیه و سلم قال اذا نوى الصلوة ادبر الشيطان له ضراط حتى لا يسمع النداء فاذا اذن النداء قبل ان يركع
ثوب بالصلاة ادبر حتى اذا اتمته التشويب اجل حتى يحيط بين المني ونفسه يقول لا ذكر كذا واذا ذكر كذا لما لم يكن يذكر
حتى ينظر الرجل ان يركع صلى الله عليه وسلم فرمود چون بانگ گفته شود برای نماز پشت منبر
شیطان در آن حال که او را ضراط است تا آنکه نشنود بانگ نماز را پس چون تمام کرده میشود بانگ نماز را مستوجب میشود
سوی صلی الله علیه و سلم تا چون اقامت گفته شود باز پشت داده بگیرد تا چون آخر کرده شود اقامت را پس می آید تا آنکه بجا
میشود در میان مرد و نفس او می آید یعنی این مرد با نفس خود مقرر کرده بود که حدیث نفس را وجود ندهد شیطان در میان
نفس او می آید تا آنکه در او را بر هر نیکی و بدی شیطان فلان کار را یاد کن دشمنان کار را یاد کن در حق کاری که
منی خدایت که یاد آن کن تا آنکه بشنود مرد باین حالت که منیدا نذیر رکعت گذارد و دست مرا لالت عن سببی
ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال لو يعلم الناس ما في النداء
والصف الاول ثم يجيئنا الا ان يستمعوا عينا لا سمعوا لكانوا يدعوا ربهم فاستجبوا فاعلموا انهم صافون فاستجبوا
نماز و صف اول است بعد از آن رخت کنند بآن رنما قه نمایند در آن و نیاید بطریق مفصل کردن مناقشه الا آنکه
نمذ بر بانگ نماز و صف اول البته قرعه میزدند بآن باب صفة الاذان فلا قامة در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت
بر مالک عن حماد بن ساهيل بن مالك عن ابيه انه قال لا تعرف شيئا مما ادرت عليه الناس الا النداء بالصلاة
مالک بن ابی عامر جدا نام مالک گفت منی شناسم چیزی از آن چیزی که یا قیوم بر آن مردان را که بانگ نماز یعنی در هر چیزی تهاون تغیر
یافت است الا اذان که در زمان مالک بن ابی عامر بچنان سلوب میگفتند که در زمان صحابه بود و قال یحیی بن سالم تنبیه النداء والاقامة
فقال لم یسلف فی النداء والاقامة الا ما ادرکت الناس علیه فاما الاقامة فانتشروا ذلك الذکر یقول علیه اهل العلم ببناء
سوال کرده شد مالک از دو دو با لاتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسید است بین در باب اذان و اقامت چیزی دیگر
مردمان را بر آن اما اقامت پس بر آئینه وی دو دو بار گفته می شود و منی است آنچه همیشه بودند بروی اهل علم فشرع ما ترجمه گوید صلی
عنه و رضاه اهل حرمین و اهل شام و مدین و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک بار باید گفت الا لفظ قد قامت
که منی نرود بار گفته اند و در حدیث از ابو محمد در آورده است به تشبیه اقامت و آنچه محمول فاندان او بود تا زمان امام شافعی فرما
اقامت است و الله اعلم و اما اذان پس بعضی احادیث دلالت میکند بر ترجیح و بعضی بر غیر ترجیح و تحقیق نزوی که بنده نیست که
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کما شاف کاف و لاند مالک تعرض ترجیح و غیر آن نشد باب استحب
افعال الصلوة خبر من انتم فرماد و الله اعلم و خبر در بیان تشبیه کلمه الصلوة خبر من انتم در اذان صحیح و مالک انه بلغ ان

جاء عن ابن الخطاب يؤذنه لصلاة الصبح فوجدناه ثانيا فقال للصلاة خير من النوم يا امير المؤمنين فامع غملا
 في نداء الجهر بغير سبيل بالمالك مؤذون آمد بن عمر بن الخطاب جبردار ميگردا ورا براسي نماز صبح پس يا خست اورا بخواب نه
 گفت نماز بهتر است از خواب اي امير المؤمنين پس مكر كرد اورا حضرت عمر كه داخل كنند اين كعبه را و اذان صبح مترجم گويد
 رضی الله عنه وارضاه كه مستحب است در بانگ صبح زياده الصلوة خير من النوم دو بار و امام مالك بندي اي اين كار را حضرت
 عمر ذكر كرده است و در حديث ابى محمد و نه آمده است كه حضرت صلى الله عليه وسلم فرمودند فان كان صلوة الصبح قلت
 خير من النوم الصلوة خير من النوم واحتمال دارد كه مؤذن عمر ترك كرد و باشد اين كعبه را در نفس اذان و بعد از اذان
 پس حضرت عمر مكر كرد با و خال اين كعبه در نفس اذان تا بر وجه سبست و ادا شود و باب من صلى في بيته جماعة فكذلك
 كسبه نماز گذارد و در خانه خود با جماعت كفايت ميكند اورا اقامت قال يحيى سئل مالك عن قوم حضوا طردوا اذان
 مكتوبة فارادوا ان يقيموا و لا يذوقوا قال مالك ذلك جهنم و ما يجب النداء في مساجد الجماعات
 يجمع فيها الصلوة سوال كرده شد مالك است از حكم جماعت حاضرين كه اراده گذارند نماز فريضة دارند بجماعت يعني در خانه
 پس استند كه اقامت گويند و اذان نگويند گفت مالك آن اقامت كفايت كنده است از ايشان و جز اين نيست كه در
 اذان گفتن در مسجد با جماعات كه بجماعت گذارند شود و اذان مساجد نماز مترجم گويد چنين است نذر سبب خفيفه و ظاهر
 نذر سبب اخي است كه اذان و اقامت هر دو براي وي مسنون است باب فضل نذر الصلوة بالا اذان باب در فضيلة
 بلند كردن آواز در اذان مالك عن عبد الرحمن بن عبد الله بن سعيد بن جهمي عن ابى بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ابى بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 فاذا كنت بالصلاة فارفع صوتك بالنداء فانه لا يسمعهم مدى صوت المؤذن جن ولا انس
 ولا شيء الا يشهد له يوم القيمة قال ابو سعيد اني سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ابو سعيد خدري گفت عبدالله را هر آينه من مي بينم ترا كه دوست ميداري بر منم گوشت من را و چرا
 پس چون باشي ميان ربه خود يا سخوامي خود پس با انگه هي بنماز پس بلند كن آواز خود را با انگه كه
 هر آينه مني شنود تا آخر سافت آواز مؤذن پس چن و نه آدمي و نه پسيج چيزي كه گواهي دهد بر اي مؤذن
 روز قيامت گفت ابو سعيد شنيدم اين را از انحضرت صلى الله عليه وسلم مترجم گويد جمهور اهل علم مستحب است
 بلند كردن آواز را با انگه شافعي گفته مگر در مسجد يكبار بجماعت خوانده باشند و احوال بار و ديگر جماعت
 ميكنند سفرين است افوان كن آواز بلند كنند باب يستحب ان يقول السلام مثل ما يقول المؤذن مستحب است

۲۱

قلنا

وعليه ابو خنيفة

وظاهر من هب

الشافعي انه يسن له

الاذان ولا قامته

سواء

قلنا

وعليه اهل العلم

يستحبون رفع

الصوت بالا اذان

ما امكنه ما لم يجهله

قال الشافعي لا يجزئ

رفعته فيه جماعة

صفر و جمادى الاولى و الثاني و الثالث و الرابع و الخامس و السادس و السابع و الثامن و التاسع و العاشر و الحادي عشر و الثاني عشر

که گوید بشنودند اذان مانند آنچه میگوید و چون مالک

الله علیه السلام قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بشنودند بانگ اذان
گویند مانند آنچه میگوید و چون مؤذن قد قامت گوید راسخ را باید که اقامه بدهد و اذانها گوید چنانچه در حدیث مرفوع آمده است
الا بالله العلی اعظم بگوید و چون مؤذن قد قامت گوید راسخ را باید که اقامه بدهد و اذانها گوید چنانچه در حدیث مرفوع آمده است

یستحب الدعاء عقیب الاذان مستحب و ما کردن بخیر دنیا و آخرت بعد از اذان مالک
ابن سعید الساجی انتقال ساعتان تفتحه لهما ابواب السماء و قل داع تودع علی دعوت حضرت النبی و الصلاة و السلام
و فی سبیل الله سهل بن سعد گفت دو ساعت است که گشاده کرده میشود در آن دو ساعت دروازه های آسمان و کرم دعا کنند و
که در کرده شود دعای او بخواهد بگشاید و در صف بجا آورد راه خدا تبرک کند و در صفی الدعوه وارضاه و بعضی احادیث تغییر علی لغو دعا
و در شده اللهم رب هذه الدعوة التامة الزبابة الناذین للصبح فی وقت السحر و در بیان گفتن اذان برای نماز صبح در وقت

قال یحیی و قال مالک لم یزل الصبح ینادی لصاحبها فاما خیرها من الصلوات فانالم یزها ینادی لها الا بعد ان یحل وقتها
گفت مالک همیشه نماز صبح بانگ کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و اما غیر صبح از نمازهای پس برائیه مانند عیم که بانگ گفته میشود
برای آن که بعد از آن که در آید وقت او ترجمه گوید رضی الله عنه و ارضاه مذکور شد یعنی همین است و آن وصیقه میگوید معتبر نیست بانگ
پیش از طلوع فجر و باب یتحب للسافر ان یؤذن من غیر توكید و لا اقامه الا کلام من الاذان مستحب است مسافر را که اذان
از غیر تاکید یعنی سنت مکرر نیست اما مستحب است که در هر مرتبه سه مرتبه بگوید یا اذان مالک

عن ناظره ان عبد الله بن
كان لا یزید علی الاقامه فی السفر الا فی الصبح فاند كان ینادی فیها و یقیر و كان یقول انما الاذان للامام الذی
پیچیده آنکه آنکه عبد الله بن عمر زیاده نمیکرد و اقامه در سفر مگر در نماز صبح پس برائیه او را میگرد و در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت
اذان لازم است برای امام که جمع میشوند پیش او و در میان مالک
عن هشام بن عروة ان اباه قال له اذا كنت فی سفر
فان شئت ان تؤذن و تقیم فاضل ان شئت فاقم و لا تؤذن عوده گفت هشام چون در سفر باشی اگر خواهی که اذان
بگویی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان مگو ترجمه گوید همین است مذکور شد یعنی گفته ترک الاذان
فی السفر اخف منه فی الحضر زیرا که در شرح سفر را خالصیتی نهاده اند که تخفیف عبادات میکند چنانچه در اباحه و قصر فطر و سقوط سنن
تأثیر کرده و باب یتحب للمفرد فی الفلاة ان یؤذن من غیر توكید مستحب است منفرد در بیابان که اذان بگوید

نیت مالک باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا كنت فی غمك ساو بادیتك فاذا نیت بالصلوة
فادفع صوتك بالنداء ابوسعید بخبر گفت و قتی که باشی تو در راه که سفر کن خود را یاد بیاور و خود پس اذان بگوید برای نماز

سعه قلنت
قال اهل العلم الا
فی السجده یؤذن فیقول
لا حول ولا قوة الا
بالله
سعه قلنت
وعليه الشافعي
٨٦
وقال ابو حنيفة
لا یجوز ان یؤذن
قبل طلوع الفجر
سعه قلنت وعليه
اهل العلم قال الشافعي
تؤذن الاذان فی السفر
منه فی الخصصه

كن اواز خود را مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان کان یقول من صلی بارض فلاة صلی عن یمنیه عن
 شامک ملک فان اذن واقام الصلوة صلی وراه ملائکة امثال الجبال سعید بن المسیب میگفت هر که نماز گذارد و زمین صحرا
 نماز گذارد و جانب دست راست او یک فرشته و جانب دست چپ او یک فرشته پس اگر اذان گوید و اقامت کند نماز گذارد پس
 از فرشتگان جماعت بسیار مانند کوهها باب فی الاقامت للفائت باب در بیان اقامت گفتن بر نماز فوت شده
 مالک عن زید بن اسلم فی قصه التقریس و امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بکلا ان ینادی بالصلاة و یقیم
 مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب فی قصه التقریس ثم امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بالافاقام الصلوة ثم
 گذشت و در روایت زید بن اسلم شاک و شده است که آنحضرت بلال را باذان فرمودند یا اقامت و در روایت سعید بن
 ذکر اقامت آمده است بخیر شاک یا اقامت موقت ترست و اذان نیز در حق فائتة بدعت نیست الله اعلم مسلمة ابو
 محمد اهل قائل است تا آنکه اذان و اقامت هر دو بر می نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی باب وجوب
 استقبال الکعبة فی الصلوة باب در بیان فرضیه بر آوردن بجانب کعبه نماز قال الله تعالی قد توحی قلبک فجهت فی الصلوة
 فَلتَوَلِّیْنِکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّیْهَا وَحِثُّ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوهَکُمْ شَطْرَ الْمَشْرِقِ عِندَ رَآئِیْنِیْ عِندَ
 روی تراد و جانب آسمان یعنی متوجه نزول جبرئیل استقبال قبله پس البته متوجه خود هم ساخت ترا قبله که رضامند شوی
 پس متوجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که بشی دای مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد حرام مترجم گوید
 قبله حتی را گویند که در نماز روی بآن جهت باید کرد و در اول آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدین شرف و نزول
 فرمود و توجه بجانب بیت المقدس مینمود و آرزو میکرد که کعبه قدسی باشد پس خدا تعالی تناسی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
 و آیه فرستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا که باشند در شهر یا در بیابانها یا در دریا یا باید که در نماز رو
 بمسجد الحرام کنند مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال بینما الناس یقبلون فی صلوة العید اذ جاء
 ان فی فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد انزل علیه الیللة قرآن و قد امر ان یتقبل الکعبة فاستقبلوها و کان
 وجههم الی الشام فاستندوا الی الکعبة عبد الله بن عمر گفت در آن وقت که مردمان در مسجد قیام بودند در نماز صبح ناگهان آمد
 بایشان آینه پس گفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد بروی شب آیتی از قرآن و هر آینه امر کرده است آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که رو کعبه کنند پس شمار و کعبه کنید و بود و ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس باز گشتند رو کعبه آنرا
 مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب انه قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ان قدم المذینة ستة
 عشر شهرا نحو بیت المقدس ثم حولت القبلة قبل بدین شهر این نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که شش
 عشر

له قلت
 هو القول الجدید
 للشافعی
 قلت
 القول الجدید للشافعی
 ان یقیم بها ولا یؤذن
 قال ابو حنیفة یؤذن یم
 هو القول القدید
 للشافعی
 قلت
 القبلة هی الجهة التي
 یشرط استقبالها
 فی الصلوة قلت انزل
 فلتوکلینک قیلة رضاه
 کان استقبال الکعبة
 شرطاً فی الحدیث
 دلیل علی حکم النسخ
 لا یزاله الا انسان
 قبل بدین الی الذل
 و هذا من صلی
 الوجه بوجه
 قرآن له یؤذن
 الخطا و قوله
 یقیم و هو قول
 الکذاهل العلم
 و احد قول الشافعی

نقل سید ابو برداد بر ما مالک با سند ان رسول الله صلى الله عليه كان يصلي على راحلته في السفر حيث ما توجهت
 ان حضرت صلى الله عليه وسلم نماز میگذارد بر شتر سوار می نمود در شتر بر طرفیکه توبه میگردد این آن شتر حضرت صلعم ما مالک با سند
 عن ابن عمر قال فان كان خوقا هو اشد من ذلك جعلوا جالا قیاما على اقداسهم او كما نامستقبل القبلة او غير
 ابن عمر گفت پس اگر خوف زیاد تر ازین باشد بگذارد بر پاد و روزه و ایستاده بر پای خود یا سوار در و بقبله شود یا غیر و بقبله شد
 باب فضل الصلوة في المسجد الحرام ومسجد النبى صلى الله عليه باب بيان فضيلت ومزية ثواب نماز مسجد كعبه و غير
 ما مالک عن زيد بن ديار وعبد الله بن ابي عبد الله عن ابي عبد الله الا غير عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه
 قال صلوة في مسجد هذا خير من الف صلوة فيما سواه الا المسجد الحرام رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود يك نماز در مسجد
 بهتر از هزار نماز است در جای دیگر سواي آن باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از غیر مسجد حرام و مسجد حرام یا بهتر است از هر
 یا سواست با وى ما مالک عن جندب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابي هريرة عن ابي سعيد الخدري عن رسول الله
 صلى الله عليه قال ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة ومنبري على حوضي رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
 میان خانه من و منبر من است مرغزاری است از مرغزار ما بهتر است و منبر من است یا سواست
 عبد الله بن ابي بكر عن عباد بن ثمام عن عبد الله بن زيد المازني ان رسول الله صلى الله عليه قال ما بين بيتي ومنبري
 روضة من رياض الجنة فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم مسافتی که میان خانه من و میان منبر من است مرغزاری است
 از مرغزار ما می بهتر است شرح هم گوید رضی الله عنه وارضاه که این سیاق احادیث دیگر نیز آمده است الجنة تحت ظل
 الشجرة ما تدا الميرض على حذاف الجنة و مراد از ان سیاق آنست که هر که الزام کند عبادت و نیکی را برسد بهشت
 بچون کوشد و غیر آن از کتاب الله انما یاکلون فی بطونهم نادرا باب تشد الرجال الا الى ثلثة مساجد است نشود و نادرا
 بر پشت شتر ان یعنی سفر کرده نشود و گریه بر کسی ما مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن
 الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال لقيت بصرة بن ابي بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت من الطور
 فقال لو ادر كنت قبل ان يخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول لا تقبل المطي الا الى ثلثة مساجد
 الى المسجد الحرام والى المسجد هذا والى مسجد ايليا وبيت المقدس يشك گفت ابو هريرة ملاقات کردم با بصرة بن ابي
 عفار بے پس گفت مرا از کج آمدی گفتسم از طور گفت اگر در می نیستم ترا بیش از ان که
 بر آئی بسو می آن میسر د نمی آن میسو می آن یعنی ترا نمی گذارستم که
 بیرون بے آمدی میسر دم از ان حضرت

۹۱
 قامت رعدی کانه
 اهل العلم
 قلست
 فین سفی هذا الی
 ان الصلوة فی دار الحرم
 والکوفیه یؤدی الی
 روضة من ریاض الجنة
 ومن ثم العبادۃ عند
 المنبر یسقی من الحوض
 وقيل معناه ان ما بین
 منبره و بیته حد
 روضة من ریاض
 الجنة
 عدل احد البیت ان
 یکن شرا الذخا ل
 غیره المعنی القربة
 و تقوی الخان منهل
 عنه و العمل الصالح
 الصالحان اهل الباطنیة
 یقبله من اخلاص
 یفطر من ابراهیم
 و لعل الله

اعلم
 نقل سید ابو برداد
 و لعل الله

الا ان يريد الرجوع يرون نيايه حتى يخرج من المسجد بعد اذانان مكررتين كما روي في الحديث **مالك** انه بلغه ان
 سعيد بن المسيب قال يقال لا يخرج احد من المسجد بعد النداء الا احد يريد الرجوع اليه الا منافق سعيد بن المسيب
 كرهته يشربون من برائيد كسي ان مسجد بعد اذانان مكررتين فماذا لو لم يكن حواشي باشد باز رجوع کردن یعنی برای تهیه وضو و استنجاء
 برآید و میخواهد که رجوع کند مسجد **باب** استنجاء ان يمسح بر رجليه عند دخول المسجد **باب** استحباب ان يمسح بر رجليه عند
 كذا روي في الحديث واصل شود در مسجد **مالك** عن حاصر بن عبد الله بن الزبير عن عمرو بن سليم الزرقاني عن ابي قتادة
 الا ان يراهي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا دخل احدكم المسجد فليركم ركعتين قبل ان يجلس
 صلى الله عليه وسلم فرمود چون داخل شود یکی از شما مسجد را باید که بگذارد دو رکعت پیش از آنکه بنشیند **مالك** عن
 ابي النضر مولى عمر بن عبد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه قال لم اجد احدا من اصحابك اذا دخل المسجد يجلس قبل
 ان يركم قال ابو النضر يعني بذلك عمر بن عبد الله ويعني ذلك عليه ان يجلس اذا دخل المسجد قبل ان يركم
 قال يحيى قال مالك وذلك حسن وليس بواجب ابو سلمة كرهت ان يركم صاحب رجليه عند دخوله المسجد
 پیش از آنکه نماز گذارد و گفت ابو النضر را و می داشت باین اشارت عمر بن عبد الله را و عیبی که در این را روی که نمی شنید
 رقتیکه داخل میشود مسجد پیش از آنکه نماز گذارد و گفت مالک این مستحب است و واجب نیست **باب** كراهية البس
 والشراء والخط والشعر مما في معناه في المسجد **باب** در مسجد بپوشیدن لباسهای گوناگون و خرید و فروش و کلام بیهوده و شعر خواندن و آنچه
 حکم است در مسجد **مالك** انه بلغه ان عطاء بن يسار كان اذا اقر عليه بعض من يبيع فليسجد دعاه فباله ما
 وما تريد فان اخبره انه يريد ان يبيع قال عليك بسوق الدنيا فانها ههنا سوق الاخرة عطاء بن يسار روي بن
 صنفست که چون میگذاشت بروی بعضی آنکه بزم میکنند در مسجد میطلبید او را پس سوال میکرد از چیزی که باو نیست از چیزی که
 میخواهد پس اگر خبر میداد او را که وی میخواهد این چیز را بفروشد عطا میگفت لازم گیر بازار دنیا را پس خبر این نیست که این
 بازار آخرت است **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب في رجة في ناحية المسجد تسمى البطحاء وقال من كان يبيع
 ان يخطأ او يمشي مشوا ويوفهم صوته فليخرج الى هذه الرجة الشرا رفع بصوت الاثا و رفع بصوت بالشر عمر بن
 الخطاب بنا کرد جای فراخ بی سقف در گوشه مسجد نامیده میشد او را بطحاء گفت هر که خواسته باشد که کلام لا یعنی گوید یا آواز بلند
 خواند شعر را یا بلند کند آواز خود را باید که برآید بسوی این رجه **باب** كراهية النزاق في المسجد و نحو القبلة **باب** كراهية
 آبن بن انداختن در مسجد بجانب قبله **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم في حلال القبلة رجها قاطعاً او حفاطاً او خامة فحله رسول الله صلى الله عليه وسلم

قلنت
 عليه اهل العلم
 في الحديث انه من غلب
 مسجد اذان من نية
 كراهية ان يخرج
 يصلي الا اذا كان ينظم
 به جماعة
 قلنت
 عليه اهل العلم
 هو من هم على الاستنجاء
 قلنت
 عليه اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم دید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب من را یا آب منی را یا بطنی را که از سینه برآمده بود
پس مکات کرد آنرا باب کراهة دخول المسجد لمن اكل الثور باب در که است در داخل شدن مسجد کسی که سیر خورده و
ما المالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب
مساجدنا يؤذي بنا بريرة النخعي رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزد یک مسجد
ایضا خورده و او را بر سوی سید بخوی گفته است که جمعی اهل قوم را از آن عذر ترک جماعت گفته اند و بحقیقت این رسول
داشتن نیست بلکه زجر است او را که از آنکه ناول کند ثوم را در دوقی که مسجد میاید رفت باب اجازة النائم في المسجد
اذ لم يؤذ المضطرب وجاز الاستلقاء واصحاب احمد على رواية اخرى اذ لم يخش ان يكشف العورة باب
بناز بودن خواب در مسجد و قتی که ایستاده بنماز کنندگان را و در خست در و کشیدن در حایکه نهاده باشد یکپای
بر پای دیگر و قتی که سر را از پیشان عورت ما المالک عن ابن شهاب عن عباد بن عقيم عن عمه ابنة دامي
رسول الله صلى الله عليه وسلم استلقيا في المسجد واصحاب احمد و جليله على الاخرى عم عباد و زيد ان حضرت راضية
وسلم که در کشید و بر دوش است خود در مسجد نهاده یکی از دو پای خود بر پای دیگر ما المالک عن ابن شهاب عن
سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان كانا يقعان ذلك عمر بن الخطاب عثمان بن عفان میکرد
این کار را یعنی استلقا در مسجد باین صفت که میگذراشتند یکپای را بر پای دیگر مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه از تنی
معام شد که استلقا و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست
و در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهی کرد از برداشتن یکپای بر پای دیگر و علما در وجه تطبیق گفته اند
که عوب از غیر سابق می پوشید پس در برداشتن یکپای بر پای دیگر خوف انکشاف عورت باشد و این منع کرده
پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد تا آنکه از رواسع باشد یا سر و پیل پوشیده باشد هیچ یاک نیست و الله اعلم باب
لا تمنع النساء من المساجد اذ لم يكن خوف فلتة تمنع کرده شود زنان را از دخول در مساجد و قتی که نباشد بیم فتنه
ما المالک انه بلغه عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنعن اماء الله مساجد الله
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع نکنید کنیزکان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد ما المالک عن
بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت لو اذلت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدثت النساء من المسجد كما تمنعت بناء بنی اسرائيل قال يحيى
بن سعيد فقلت لعمره انتم النساء بنی اسرائيل المسجد قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود اگر در می یافتند

آنحضرت صلی الله علیه وسلم خصلتی را که پیدا کرده اند از زمان یعنی بیاباکی و بی احتیاطی را البته منع میفرمودند ایشان
از دخول در مسجد چنانکه منع کرده و شد زنان بنی اسرائیل را گفت هیچکس نمیگفت عمره را یا منع کرده و شده بودند زنان بنی اسرائیل
از دخول در مسجد گفت آری مالک بن یحیی بن سعید عن عائله بنت زید بن عمرو بن قیقل امرأة عمر بن الخطاب انما
كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فيسكت فتقول والله لا تخرجني الا ان تمنعني فلا يمنعني ما كان في ذلك
بن الخطاب طلبا فذكره و از عمر بن الخطاب تا برآید بسوی مسجد پس خاموش میشد پس میگفت عاتکه تمنع من ان اخرج
وقتيك تمنع منك پس منع نمیکرد حضرت عمر را و مترجم گوید علما انکروند و داشته اند زنان جوان را که در مسجد حاضر شوند
و متمسک ایشان حدیث حضرت عائشه است و حضرت داده اند که عبود در حجر و مغرب و حشا برآید و بعضی در جمیع اوقات
رخصت داده اند و الله علم باب التي تريد المسجد الا تفسد طيبا باب در بیان آنکه زنی که اراده دخول مسجد کند لازم است
بروی که احتمال خوشبوی ننماید مالک ابن بلعه عن بسر بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا شمت
احدا يكن صلوة العشاء فلا تمسن طيبا فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه اراده کند یکی از شما ای مسلمات
که حاضر شود نماز عشاء را پس باید که احتمال نکند خوشبوی را باب استقبال آنحضرت از مساجد البیت باب در بیان استقبال
بنا ساختن مسجد در خانه مالک عن ابن شهاب عن حماد بن بسيد الانصاري عن عتبان بن مالك كان يومئذ
وهو اعمى فانه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم انها تكون الظلمة والمظلمة المسيل وانما جل فيض البصر ففضل يا رسول
الله في بيتي مكانا اتخذه فصل قال فجاءه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اين تحب ان اصلي فاشارة الى مكان من البيت
فصل في رسول الله صلى الله عليه وسلم عتبان بن مالك است میگرد و قوم خود را دانا بنیاد شده بودند و سرانجام اینجای سالت ما
صلى الله عليه وسلم عرض نمود که برآئید قضا نیست که می باشد تاریکی شب تا ران و سیل و من مردی حاکم که ما و فضا است
پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگیرم آن مکان را بجای نماز گفت عتبان پس تشهد ایف آورد و حضرت
صلى الله عليه وسلم پس فرمود که با دست میداری که نماز گذارم پس اشاره کرد و عتبان برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم
بکافی از خانه پس نماز گذار و در وی آنحضرت صلى الله عليه وسلم مترجم گوید مسجد البیت است و مسجد دار دیگر
و بر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماعت مسجد
حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز مسجد نیست یحیی بن یحیی درین حدیث و هم کرده
بجای حمود بن الربیع الانصاري حمود بن بسيد گفت والله علم مالک عن هشام بن عمره عن ابيه ان
رسول الله صلى الله عليه قال اقبلوا من صلواتي فبنيتم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بکنید بعض

2

فکر سید سید

امام الشافعي رحمه الله

البيانات الشخصية

والله اعلم
والله اعلم
والله اعلم

14/5/19

۱۱/۱۱/۱۱
۱۱/۱۱/۱۱

کتابخانه

من الرأى
والمناظر
والجبال

۱۴

التوب الواحد باب در جزا نماز گذاردن در یک طایفه **مالک** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة أن
 سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في ثوب واحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أو كلكم ثوبان ^{سأله}
 سؤال فمروا أن حضرت صلى الله عليه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم یا بدست هر کسی شما دو
 است یعنی هر کسی دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز در دو جامه لازم باشد حرج خود را بگوید **مالک** عن هشام بن عمرو عن
 أبيه عن عمر بن أبي سلمة أنه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في ثوب واحد مشتتاً في بيت أم سلمة و
 طاف به علي عاتقته عمر بن أبي سلمة ویدر رسول الله صلى الله عليه وسلم که نماز میگذارد در یک جامه مشتتال کرده آنرا در خانه
 ام سلمه نهاده هر دو طرف آن ثوب را بر دو منکب خود مشتتال استیجا است که بجانب چادر از زیر بغل راست برآورد و بر منکب
 اندازد و جانب دیگر از بغل چپ برآورد و بر منکب است اندازد **مالک** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب أنه
 قال سئل أبو هريرة هل يصلي الرجل في ثوب واحد فقال نعم فقيل له هل تفعل أنت ذلك فقال نعم ^{فقال}
 في ثوب واحد واثبت ثيابي الحسنة المشحبة سوال کرده شد ابو هریره را یا نماز گذارد و در یک جامه گفت آری پس گفته شد
 آیا تو میکنی این طور گفت آری هر آینه من نماز میگذارم در یک جامه هر آینه جامه من نهاده میباشد بر سه پایه **مالک** أنه
 بلغه انه جابر بن عبد الله كان يصلي في الثوب الواحد جابره نماز میگذارد در یک جامه **مالک** عن دبیعة بن الحسین
 ان محمد بن عمرو بن حزم كان يصلي في القميص الواحد محمد بن عمرو بن حزم نماز میگذارد در یک پیرمین **باب كيف يصلي في الثوب**
 الواحد چگونه نماز گذارد در یک طایفه **مالک** انه بلغه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من لم يجد
 ثوبين فليصلي في ثوب واحد ملتصقاً به فان كان الثوب قصيراً فليثب عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نیابد دو جامه
 پس باید که نماز گذارد در یک طایفه متصل شده بان یعنی جانبی را از زیر بغل راست برآورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر
 بغل چپ برآورده بر کتف راست اندازد و این اتر بر سر است از مشتتال جامه اگر گلو گره زند و دو دست در میان جامه
 پس اگر چادر بردارد کشف عورت لازم آید اگر نه بردارد و دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس
 بند آنرا **باب اقل ما يجوز للمرأة ان تصلي فيه اقل ثيابي** که جائز است زن را نماز گذاردن در آن **مالک** عن
 محمد بن زيد بن قنفذ عن امه انها سألت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ماذا انصلي فيه المرأة من الثياب
 فقالت تصلي في الخمار والدارع السائبه اذا غيبت ظهرها فمروا قد غيبتا محمد بن زيد سوال کرد ام سلمه اچو چیز است
 نماز گذاردن در کون از قسم جامه پس گفت نماز گذارد و در دامن و کمره کامل و قنیه پس شد ریشیت قد جهای خود را **مالک**
 انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تصلي في الدرع والعمامة نماز میگذارد و در دامن و عمامه

قلنت المشجب
 على تقصير و سما
 تقصير طایفه الثياب
 قلنت
 ان لم يجد الخمار ولا شئ
 به ففانصلي طرفیه
 على عاتقیه

قلتم انتم العلم على
 انفسكم فان تنقض جميع
 بدوكم في الصلوة والركون وفيها
 ان كان ظهر قدامها
 عكسها فافصلوها
 جائزة قال في الحاشية
 هو الا حقا في التسايف
 اذا الكسوف شيء مما
 سوى الوجه واليد
 فليها الا حادثة قال
 خفيفا والكشف في
 ربيع العصور اذا حادثة فليها
 قلتم انتم العلم على
 انفسكم فان تنقض جميع
 بدوكم في الصلوة والركون وفيها
 ان كان ظهر قدامها
 عكسها فافصلوها
 جائزة قال في الحاشية
 هو الا حقا في التسايف
 اذا الكسوف شيء مما
 سوى الوجه واليد
 فليها الا حادثة قال
 خفيفا والكشف في
 ربيع العصور اذا حادثة فليها

خصمه شامیه لها علم ثم اعطاها اباجهم واخذ من ابوجهم انجاشیه لک فقال یا رسول الله فم قال فی نظرات الی
 علمها فی الصلوة رسول الله علیه وسلم یوشید خمیضه شامیه که اورا علم بود بعد از آن داوان خمیضه بانی جهنم گرفت
 عرض آن از ابی جهنم انجاشیه را از آن او پس گفت ابوجهم یا رسول الله چرا زد کردی خمیضه اختیار فرمودی انجاشیه را
 بر آئینه من نظر کردم بسوی علم این خمیضه در نماز انجاشیه جامه الیت ساد و مضرب بانجاشان یا مینج نام شهریت مترجم گو
 از حدیث معلوم شد که نماز مقدار حالتی و در جامه مسکاتی گذاردن که ظن اشتغال بآن و غفلت از ارکان نماز
 غالب باشد مکروه است و در حدیث شریفین واقع شده که حضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذاردند در جامه ابریشمی بعد از آن
 از آن رخ کردند و فرمودند لا یبلغ فی التفتیق فی العلم باب احتیاط اتحاد السقوة للمصلی فی الصلوة و نحوها من غیوه
 باب در احتیاط ستره گرفتن کسیکه نماز میکند در صحرا و مانند آن یعنی در جائیکه گذر مردمان میباشد هالک الله بلدان
 عبد الله بن عمر کان یشتد بر خلعتہ اذا صلی عبد الله بن عمر ستره میکرد و ستر سوارای خود را و فیکه نماز میکند از هالک
 عن شیبام ابن عمره ان اباه کان یصل فی الصلوة الی غیوه سقوة عوده نماز میکند در صحرا بسوی غیر ستره مترجم گوید
 در احادیث دیگر کرده اند با قاضی ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود و این امر نیاز به احتیاط است زیرا که عرض
 بن الزبیر بن عوف ستره در صحرا نماز گذاردن و نیز از احادیث معلوم شده که محتاج است نزدیک بودن در ستره بوضوئیکه در میان مصلی
 و ستره قدر سجد باشد تا بر مردم نیکی شود و نیز معلوم شد که ستره که از نو خوره حل کفایت نمیکند و علما را تقدیر کرده اند نو خوره حل
 با نکه در طول مقدار یک است باشد در عرض مقدار یک نیست زیرا که آنچه کیم ازین است از در ظاهر پیشتر و در محصل غرض نیکی
 و ظاهر است که خط کشیدن یا عصاره کشیدن را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسر ستره متعالی قدر نو خوره
 الرجل الفقیس منیذرون و این دلیل صریح است بر آنکه غیر ذی کفایت نمیکند و الله اعلم باب النهی عن الی و ردین یدعی المصلی
 والاخذ بالآداب باب در منع از گذشتن پیش روی نماز گذارنده و امر دفع کردن گذارنده در آشنای نماز هالک عن ابی
 مؤمن عن ابن عبید الله عن کس بن سعید ان زید بن خالد الجهمی او سئل عن رجل یصل فی الصلوة یسأل الله ما اذا هم من رسول الله
 علیه و آله و آله و سلم قال یسأل الله علیه و آله و سلم ما اذا هم من رسول الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و آله و سلم ان یقف از عین خیر الامین ان یسأل الله علیه و آله و سلم ما اذا هم من رسول الله علیه و آله و سلم
 زید بن خالد جهمی فرستاد بسیر بن سجد را بسوی ابی جهنم سوال میکرد و از وی چیزی شنیده است از حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم که در پیش روی نماز گذارنده پس گفت ابوجهم که فرمود رسول علیه السلام اگر بداند گذارنده پیش روی نماز
 که چه و بال است بر او نهی هر آینه میباید ایستادن او چهل دوره بهتر برای او از آنکه بگذرد و پیش روی او

قلنا فی الخصیصه ثلث من
 شتر و صوفی و علم و نجاشی
 کسب الی اکسای انجاشی
 منسوب الی مسجید
 مدینه و هی کسیره
 الباء قلنا
 و علیها اهل العامة
 قلنا فی العالم
 قال النعمانی النقی اهل
 العالم علی کراهه المومنین
 بن بیدی الصل فین
 فعل للمصلی و دفعه
 و یزید فی اول الامر علی الباع
 فان یوم یوم یوم
 البلاد من القاطنه فان
 لیکن بین یدیه ستره
 فلیس له دفع المار

گفت در نظر من این چیز در گشت یا هر چه در این سال **مالک** حسن زید بن اسلم بن خطاب بن یسار بن کعب الاحبار قال کتب
 المازنین بکمال المصیلة ما اذا علیه لکان ان یخلف به خیر الیه من ان یسار بن یدیه کعب احبار یسکفت اگر بماند گذرند از پیش روی
 گذرند که چه دال است بروی بر آید می بود و رفتن زمین با او برادر از آنکه بگذر و پیش روی او **مالک** حسن زید بن اسلم
 حسن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا کان احدکم یصلی فلا یدع
 احدا ان یمر بهن یدیه و لیدر بهما استطاع فان ابی فلیقل قاله فانما هو شیطان رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و قتی که
 میگذرد یکی از شما میگذرد هیچکس که بگذر و پیش روی او نباید که دفع کند او را یعنی بشماره یا به تسبیح پس اگر با کسی بماند گذرند
 باید که خشک کند با او پس خیرین نیست که او شیطان است **مالک** انه بلغنا ان عبد الله بن عمر کان یکره ان یمر بهن یدیه
 النساء و هن یصلین مکره یدیه است عبد الله بن عمر که بگذر و پیش روی زنان در آن حال که ایشان نماز میگذرند **مالک**
 عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یمر بهن یدیه احد ولا یدع احدا ان یمر بهن یدیه عبد الله بن عمر می گذشت پیش روی
 هیچکس یعنی نماز گذارند و نمیکردند کسی را که بگذر و پیش روی او میفرمود که بگوید ایل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی صلی
 مکره است و اگر کسی بگذر و صلی بر سر کسی بشماره و خفیضه دفع کند و در اصل امر بر اشاره و تسبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرند و با
 و بلیغ ظاهر شود پس این را میسرند که عطف نماید بر زمین است و از آن مقام و ظاهر است که حقیقت قبل مراد نیست و آنکه عطف است
 که صلی در مسجد نماز میگذارد و یا در پیش ستره و این گذرند و میخواهد که در میان صلی و ستره بگذرد و اگر در پیش ستره نباشد این را
 ممانعت و دفع گذرند و میسرند زیرا که تقصیر از جانب صلی است بر تقدیر ازین احوال و مستفاد شد که عمل میسر است نماز
 و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عطف عمل کثیر نیست **باب** الخوض فی المروءین یدعی الصنف اذا اقبلت
باب در بیان رخصت پیش روی رختن صنف و قتی که نهاده کرده شد نماز **مالک** عن ابن شهاب عن عبید الله بن
 عبد الله بن عقیب بن مسطح عن عبد الله بن عباس انه قال قبلت واکب علی آتانه وانا یومئذ قد ناهضت لا اخلد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لئلا یصلی الناس عتی قیامه بین یدیه بعض الصنف فزکلت فارسلت لآتانه تو قم و دخلت علیه
 فلم ینکذک حتی اجد عبد الله بن عباس گفت پیش آدم یعنی بجنود حضرت صلی الله علیه و سلم سوار شده براده خری و من آن
 نزدیک شده بودم با قدام یعنی بپوش و رسول صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد و با مردان و منی پس گشتم از پیش روی بعضی
 پس فروادم و بگذر شستم و او خرا که چرا میگرد و داخل شدم و صنف پس نماز نکرد و بر من هیچکس **مالک** انه بلغنا ان
 بن ابی وقاص کان یمر بهن یدیه بعض الصنف و الصنف قائم قال یحیی قال مالک وانا اذا رخی قلت و اسع اذا اقبلت
 و بعد ان خیر الامام و لم یجد المرء مدخلا الی المسجد الا بین الصنف و سعد بن ابی وقاص میگذشت پیش روی بعضی صنف

قلت قال یحیی
 اتفق أهل الشام علی
 کراهیة الخوض فی یدیه
 الصنف من قبل غلظت
 ۸
 بضعه فادریب فی ذلک
 الاصل علی الدفء فان
 ابی و جبر عطف وهو
 المراد من القائله
 فان لم یکن بین یدیه
 ستره فلیس له دفع
 الیها

حال آنکه نماز هتاده شده بود گفت مالک من می بینم این را جایز و قبیح که بر پا کرده شود نماز و بعد از آنکه بگوید یا ام یوم یا یوم
 راه داخل شدن در مسجد در میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة هر دو شیئی می شکند نماز اگر دشمن چیزی پیش روی
 خواهد گشت بخواد زن حاضر **مالک** اند بلغان علی بن ابیطالب قال لا یقطع شیء الصلوة مما ین یمن
 علی بن ابیطالب گفت نمی شکند نماز از چیزی از آنچه گذرد از پیش روی نماز گذارنده **مالک** عن ابن شهاب عن سالم
 بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شیء مما ین یمن **عبد الله بن عمر** میگفت نمی شکند نماز
 هیچ چیز از آنچه میگذرد پیش روی نماز گذارنده مترجم گوید اجماع مجتهدین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و در سبب
 اس بن ابی حمزہ است آن بود که گذشتن زن و غیره ازین حایض گذشتن رگ خصوصاً گسیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را
 لکن احادیث صحیحہ دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشة از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت صلی الله علیه
 و در میان قبله می بود در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خراسی پیش صفوف گذشت
 و هیچکس نماز نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ الله علم **باب** وجوب طهارة بدن المصلی
 و ثوبه و کل ملوثة باب و در فضیله پاک داشتن بدن نماز گذارنده و جامه او و جای نماز او قال الله تعالی و ینابذ فظما
 و الذر و فاهج و جامه های خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک با سند او قال رسول الله صلی الله علیه
 اذا احسب ثوب احدکم من الخیضة فلتغسله بالاء ثم یغسل فیه ترجمه بالا گذشت مترجم گوید و باید
 بپار خود دهالت بکند نیز آنکه پاکی جامه مقدمه نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذارد
 و غسل مبارک می نجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلق نداشتند خبری که او بر آن حال مطلع است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الحال غسل خود را بر نداشتند و نماز را تمام فرمودند و ازینجا نیز معلوم شد که طهارة فعل مصی و جامه و بدن
 واجب است و درین باب دلیل صریحی یافته نمی شود و بعضی آیات دعوات الکتاب باید کرد و احمد و حاکم گفته اند که اگر کسی
 گذارد و در جامه او نعل او نجاست بود و او ندانست اعاده نماز بر وی لازم نیست اگر چه اکثر از قدر در هم باشد پس
 قصد اطلاع دادن خبری نجاست نعل این قول قوی است الله علم **باب** من به جرح سائل یفتقر له ما یعلق
 بجسده و ثوبه من ذلك الوجه کسیکه او را زخمی روان باشد غصوست او را آنچه متعلق میشود بدن او و جامه و از آن خیم
مالک عن هشام بن عمار عن ابیہ ان المسود بن عفره من اخبره انه دخل رجل علی عمر بن الخطاب رضی الله
 من الدیلة التي طعن فیها فایقظهم لصلوة لعلهم فقال عمر نعم و لاحظ في الاسلحة من ترك الصلوة فضیله عمر
 یثعبد دما و یکاد مردی بر عمر بن الخطاب در آن شب که زخم رسانیده شد او را پس بیدار کرد عمر را برای نماز صبح پس گفت

قلت
 وعلیه اهل العلم
 قلت
 قوله ثم فصل فی بیان
 علان الصلوة قبل
 انشائه النجاسة
 كانت جائزة وعلیه
 اهل العلم فی الجملة
 قلت
 وعلیه اهل العلم
 ای سال و الشهور من
 مذ هب الشافعی الامام
 والقبح و وضع الفصد
 و الجملة انکال و هما
 بدوم سیلان غالباً
 کاستیاً یجب غسله
 کل فی بیضة و هو ان
 الضمیر قبله و هو ان
 لعن البلی و فی
 العالمین

وکان بحال
 یخس الخیر
 ثانیاً فی الصلوة
 جازاً ان یغسل
 و لا فایز

رضی الله عنه آنچه از دلائل معلوم میشود آنست که اضافت بخدا متعالی در نیت و قصد تقرب باین عمل فرض است تا از عادت
 و ریاء و شکرکاری نیاز واقع شود و تعیین این عمل مانند آنکه طهر است یا عصر است فرض است یا نفل است چهار رکعت است یا دو
 رکعت لازم نیست بدلیل آنکه بعضی صحاب نیت احدی از اینها را می نمودند و بعد از استسقاء از آن حضرت
 علیه السلام تعیین کردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقریر فرمودند و عمر و مجاهد و بسیاری از علمای سنت است
 این نیت مترد و بدو در میان فرضیت و نفییت و بعضی صحاب نیت حج کردند و نیت نشدند که صفة حج چیست بلکه آنرا
 از فضل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلقی نمودند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلوة و الله اعلم خلافاً للمنهاج فی قوله
 فان صلی فرضاً وجب قصد فعله و تعیینه و الاصح وجوب نیت الفرضیه دون الاضافه الی الله تعالی فعل نیت قلب است
 و نطق عدم نطق بآن یک است **باب عجب تکبیرة الا فتیحة** فرضیت تکبیر ابتدائی نماز قال الله تعالی
 و ربت کبری بروردگار خود را یاد کن یا الله اکبر و معنی تکبیر در عرف شرع الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه و سلم
 تحریرها التکبیر خبری از نماز که غیر نماز را بر صلی حرام میکند و شرح در نماز بآن واقع میشود تکبیر است و فی حدیث الزهراء
 العسوی فی صلاته قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا قمت الی الصلوة فاصبغ الوضوء ثم استقبل القبلة فکبر حیث یرزق
 نماز پس کامل کن وضو را و در وضو بگردان پس تکبیر بگو قال مالک فی الذم علی النفسه فنبی تکبیرة الا فتیحة انه
 يستأنف صلوة او قال فی الامام یسنی تکبیرة الا فتیحة حتی ینفوخ من صلوة قال ارجحان یصلون بعد
 من کان خلفه الصلوة و ان کان من خلفه قد کبر و اقام بعد و ان کانت مالک در باب تخفیف نماز که از بزرگوار
 خود یعنی منفرد بودن پس و اقامت را که در کوفی استیفاء کند نماز خود را و گفت مالک باب ما یکبر و اقامت کند
 تکبیرة الافتتاح را تا آنکه فارغ شود از نماز خود و گفت من بینم که اقامه و کن اقامه و اقامه که استیفاء تا آنکه پس نشیبت او بودند
 نماز را و اگر آنکه پس نشیبت او بودند تکبیر گفته بودند نیز اقامه و گفت من بینم که اقامه و کن اقامه و اقامه که استیفاء تا آنکه پس نشیبت او بودند
 پس تخفیر باینکه الله اکبر حضرت میکنند زیرا که اسم تکبیر در عرف آنرا متناول است بخلاف الله اکبر که در عرف آنرا تکبیر
 و تخفیر تجویز کرده اند که اگر کسی الله اکبر را بگوید یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا خدا می بزرگ تر گفت کفایت میکند یا
 بحسب القیام علی القادر و فی بعضه و در بعض القیام فیها لمن لا یقدر فرض است قیام بر سیکه قوه قیام دارد
 در فرضیه و رخصت داده شد نسبتین در حق آنکه قدرت بر قیام نماز را قال الله تعالی و قوموا لله
 قانتین یا سید بر سر خدا قرائه کنان و یا گوینان **منا لای** یعنی هشام بن عمرو
 عن ابي عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت صلی رسول الله صلی الله

قال الله اعظم
 و علیه آله و اهل العلم
 انه لا بد من التکبیر
 و قال ابو حنیفة ان
 قال الله اعظم
 اعظم او الله اعظم
 اجزاء

لا تجلس في
الغرفة جالساً قائماً
وعليه اهل العلم
عليه السلام

عليه وهو شك فاصطحاب الحديث نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه حضرت صلعم بیابان نبی نماز گذارد
صالح عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرساً فصرع عند خبش شدة ما

فصل صلوة من الصلوات وهو قاعداً الحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم سوار شد بر سبی پس افتاد از بالا ای
آن سب پس خراشیده شد جانب راست از بدن مبارک آنحضرت صلعم پس نماز گذارد و نمازی از نماز او داشت بود مسئله
قیام مقبض قنار نظیر انتصاب فخذ و ساق است و آن را صورت های بسیار میتوان شد و حکم در آن صورتها اتباع عرف است
پس اگر آنکه بجانب پیش یا خلف بر چه یک در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا مسئله عجز از قیام متحقق میشود بطریق
شاید و دشمنای صلوة یا بعد از آن چنانکه می بینیم که در بعضی از آن عصاره بر هر دو کمر حواس می رسد و یا از
مرض یا در آن سرد و سفینه و مانند آن مسئله اگر از قیام عاجز شود و نشست گذارد و خواهد بر صفت جلوسه خواه مرید و اگر نشستن
نتواند بر جنب خود نماز گذارد و روی القبلة کند و بر پهلو می ایست خفتن بهتر است از پهلو می چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند
بر نشستن خود غلط زد و دایم بجانب قبله کند **باب** میجوذن یقعد القادر فی النافلة جایز است نشستن در نماز نافله
کسی که قوه بر قیام دارد **صالح** عن ابن شهاب عن السائب بن یزید عن الطلح بن ابی وداقة السجدة عن

زوجه النبی صلی الله علیه و آله انها قالت ما دایت رسول الله صلی الله علیه و آله فی سجدة قاعداً قطع حتی کان قبل وفاته
بعام فکان یصل فی سجدة قاعداً و یقل بالسورة فیرتکها حتی تکون اطول من اطول منهنها گفت حضرت حفصه فریدم
آنحضرت را صلعم علیه سلم در نماز نفل نشسته هرگز تا آنکه شد پیش از وفات خود یکسال پس نمازی گذارد و نفل خود نشسته و بخواب
سجده ای بر تن میکرد و آنرا تا آنکه دراز تر میشد از سجده کرد و از سجده مسئله اقوی آنست که بر پهلو خفته نیز نفل میتوان گذارد با وجود قدرت
بر قیام و تقوی بعد پیشین من صلعم قائماً من نفل من صلعم قاعداً نصف اجر قائم و من صلعم قائماً نصف اجر القاعد
بنام مقبض است **باب** میجوذن فی النافلة ان یصل جالساً فاذا بقی من القراءة شیء قلیل قام و قرا ثم رکع جایز است
در نماز نفل که نشسته بگزارد پس چون باقی ماند از قراة اندک چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **صالح** عن

هشام بن عروة عن ابیہ عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها اخبرت سلم نزل رسول الله صلی الله علیه و آله یصل صلوة
قاعداً قطع حتی اسن فکان یقعد قاعداً حتی اذا ادا ان یرکع قام فقرأ نحو من ثلثین اولاً و یعلن ثم رکع ثم حضرت عائشة
مرویت که نذیر رسول الله صلی الله علیه وسلم گنارده باشد نماز شب نشسته هیچگاه تا آنکه عمرش پس بخواند در حال پیرمی نشسته
تا چون میخواست رکوع ای ایستاد پس بخواند قریب سی آیه یا چهل آیه باز رکوع میکرد **صالح** عن عبد الله بن یزید
ابی النضر مولى عن ابن عبید الله عن ابی سلیة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله

كان يصلي جالساً فقرو وهو جالس فاذا بقى من قرأته قد صا يكون ثلثين اواربعين آية قام فقرأ وهو قائم ثم ركب
 وسجد ثم صنع فركعة الثانية مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگزارد و نشسته پس بخواند قرأه و نشسته پس
 ميگزارد قرأه و اقدر يكه باشد سي آية يا حي يا قيوم ايستاد پس قرأه ميگردد و بعد از آن ركوع ميگردد و سجده ميگردد و بعد از آن
 كرد در ركعت دوم مانند آن **باب فضلي القائل على القاعد في النافلة** باب در بيان فضيلت كسي كه استاده بخواند نماز
 بر كسي كه نشسته گذارد **مالك** عن اسمعيل بن محمد بن سعد بن ابى وقاص عن مولى العيص بن العاص او لعبد الله
 بن عمر بن العاص عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلى الله عليه وسلم هو قاعد مثل نصف
 صلى الله عليه وسلم هو قائل رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو نماز يكى از شما كه نشسته گذارد مانند نصف نماز استاده ها
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمر بن العاص انه قال لما قدمنا المدينة نالنا وباء من و حكمها شديد فخرج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سبعتهم قعوداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمر بن العاص گفت برنگا سكه آدميم با مدينه رسيد ما را و بار
 از پي مدينه پس برآمد آنحضرت از خانه مبارك خود بر مردمان و ايشان نماز ميگزارد و در نقل خود نشسته پس فرمود
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نماز نشسته مانند نيم نماز استاده است يعنى در ثواب **باب جواز القعود في النافلة**
 محبتاً او معتبراً يا ب در جواز نشسته گذاردن نماز نقل به حديث احتجاباً يا جازراً **مالك** انه بلغه ان
 عروة الزبير و سعيد بن المسيب كانا يصليان النافلة و هما محتبتان عروة بن الزبير و سعيد بن المسيب كه از دنيا
 نقل را در حاليكه ايشان محتبى بودند احتجاباً است كه بر سرين بنشينند و هر دو ساق استاده دارد و چادر را بر پشت ساقين
 بر بندد و پا و دست را بجاي چادر بندد و **باب يستحب دفع اليد من حذو المنكبين عند الافتتاح** و اگر
 و القيام منه مستحب است بر پشت تن دو دست را بر دو شش نهاده يك دست را بر ساق و يك دست را بر ران و وقت قيام نماز
مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا
 افتتح الصلوة دفع يديه حذو منكبيه و اذا رفع راسه من الركوع دفعهما كما كان ذلك ايضا و قال سمع الله
 حمداً و نبلاً لك الحمد و كان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتى كه شروع مى كرد
 نماز را بر مي داشت و دست خود را بر او بر مى داشت و وقتيكه بر مي داشت سر خود را از ركوع بر مي داشت
 و دست خود را نيز همچنين و ميگفت سمع الله لمن حمده و نبلاً لك الحمد يعنى شنيد خداستگانه كسى كه سر را
 گفت او را اى پروردگار ما تراست ستايش و منى كرد و رفع يدين را در سجود **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر

قلنا قائل
 عليه اهل العلم
 قلنا
 ١٠٣
 قال اى اصحاب
 الدعاء هو الحق
 وقيل الله
 قلنا الاجتهاد
 ضم الساق الى البطن
 ثوب او باليد
 هذا جائز عند اهل العلم
 واختار ان يجلس
 جلسة الشهد في
 الصلوة

قلت
سقط في رواية يحيى بن
يحيى ومجاة لعظم
والداهم وهي غايبة
عند الآخرين من رواية
المؤلف وعند سائر
أصحاب الزهري
وبه قال أكثر أهل
العلم لأنه مرفوع عنه
عند الأئمة وحسن
المرجع
قلت
والله في رواية الشافعي
أهل العلم وأهل السمع
وضعها فوق السمع
والوضع في حقها

كان اذا افتتح الصلوة رفع يديه خذ ومثليته واذا فرغ واستب من الركوع رفعهما دون ذلك عبد الله بن عمرو
شروع میکرد نماز را بر می داشت و دو دست خود را برابر دوش خود و وقتی که بر می داشت سر خود را از رکوع بر می داشت
و دو دست را فرو تراز می کشید **مسألة** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بر می داشت و دو دست خود را فوراً نشانی نماز تترجم گوید که در روا
یحيى بن يحيى لفظ واذا ركع ساقط است واكثر رواة موطا ذكره انما زاد بهين است فوجب ما لك اكثر اهل علم و بعضي
و غير ذي از طرق دیگر رفع يدين چهار جا ذکر کرده اند این سه موضع که مذکور شد و وقتی که قیام میکند از دو رکعت یعنی
بنویز نکند ثالثه و ما لك شافعي این چهارم را ذکر نکرده اند زیرا که بنا کرده اند بر حدیث ابن شهاب از سالم در
حدیث ذکر رابع نیست و اختلاف کرده اند در منتهای رفع يدين در بعضی احادیث الى المنكبین و در بعضی حتی
یحمای اذین و در بعضی حتی یبلغ بها فروج اذین و شافعی جمع میکرد در میان روایات با آنکه بر می داشت بوجهی که
ظهر کفین محاذی منکبین میشد و اطراف انما مل محاذی اذین زیرا که در حدیث اهل بن حجر آمده است حتی کانت
بجبال منکبیه حاداً و ابا بها میانه بآب **مسألة** ان یضم یسینه علی شمال فی القیام سنت است که نه دست
خود را بر دست چپ در حالت قیام **مسألة** عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدي قال كان النبا
يوسف ان يضم الرجل اليمين على ذراع اليسر في الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا انه يفي ذلك
مرويت از سهل بن سعد الساعدي که بر دامن را بر کرده میشد با آنکه نه دست راست را بر ساعد چپ نما
گفت ابو حازم می دانم مگر آنکه سهل بن سعد رفع میکرد و اسجد بیدش یعنی با خضرت صلى الله عليه وسلم **مسألة**
عن عبد الكويع بن ابی الحارث البصري انه قال من كلام النبي اذا لم تستحي فافعل ما شئت وضع
اليدين احداهما على الاخرى في الصلوة يجمع اليدين على اليسر و تعجل العظماء الاستبراء بالسجود عبد الكريم
از کلام نبوة است این کلمه چون حیاء داری بکن بر چه خواهی و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه چون حیاء از آدمی منقوض شد
مانع بر خاست پس میتواند بر چه خواهد بکند زیرا که اجعل در تقوی و در حیاست و معنی دیگر آنکه در کار که مستوجب حیا
از خالق و مخلوق نیست هیچ باک نیست و الله علم و مضمون کلمه دیگر نهادن دو دست است یعنی در حال نماز با این
سینه و کمر یا بر کمر علی اختلاف المذنبین یکی را از دو دست بردست دیگر نه دست راست را بر چپ مضمون کلمه دیگر
تعجل انظار است و درنگ کردن بطعام سحر و یا یام صبح تترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که جمیع علماء ابو صبح
علی الیسری قائل اند باز اختلاف کردند شافعی فوق ثانی می نهند و ابو حنیفه زیر ناف و اینها واسع و جایز است **مسألة**

قلت في دعاءه لا تقسم على
حدثك على ما اتى وجبت
وجهي الخ وروى خيفة
اللعنة لثمة سببك
اللهم بجلك الخ وقال
هالك لا يقول شيئا من
ذلك ومعنى قوله على
انه ليس بسنة لا مرة
واشار البغوي وغيره
الى ان الاختلاف في ذكر
الصلوة من دعا يوتق
وذكر في الدعاء والسجود
يا عبد الشهيدين
لا تفر من الاختلاف
المباح فذكر كل واحد
بمنه وليس احد
تكره احدا للآخر
قلت كما ذكرها اهل العلم
قالوا انك لا تفتن
تكونا معنى قوله
قلت اهل العلم

يقول عنكم
الفتنة التي تبار
بكونه

عنه قال قلت
قال الشيخ رحمه الله
فان قيل كلامه
بما قال ابو حنيفة
بين ان يقرأ فاسما
وقال الشافعي فالحق
ففي حديثي في الصلاة
والجواب في الصلاة
سنة

١٠٤
صلى الله عليه وسلم
اتفق اهل العلم على ان
يقرأ على كل صلاة
ببسم الله الرحمن الرحيم
بما رواه ابو حنيفة
عن ابن عمر عن النبي
صلى الله عليه وسلم

واجب كونه وتكرار واجب ففقد في عظمه ما رواه ابيات الا انك تارة تقرأ في حق فاسم مني بشود اني قائل است بأكمله ثم القى
فاسمهم بشود مسطره جميعي كقوله انك وجوب سورة فاتحه بغير بشود بسوى وجوب رعاية مخارج وتشديدات وحركات حروف
زيرة اذ وجوب فتح شامل است اينه را صحيح است تا وقتيكه بشناخته شود که فلان کلمه بخواند درست است بحديث ابی داود که
ان حضرت صلعم بر آمدند بسجدة انجا اعرابی و عربی شيخ کبير همه قرآن میخواندند حضرت صلعم علیه السلام فرمودند الحمد لله قرآن همه
والاسته شمس القلوب يا احمد واستبجان تو ميک تجويد قراة کنند بقصد دنيا فرمودند و تيسر جاناب نشد و است که حضرت
صلعم علیه السلام صحابه صلب مخارج و غير آن کرده باشند با وجود دخول عجمين و اعراب اسلام مسطره کلمه کلمه از فاتحه اگر
بدانکه بر چيک در عرف آنرا قراة فاتحه نگویند نماز درست نشود و فصلی که اسم قراة را نقلی کند ضرر نرساند و چنین تکلیف
اگر بر چيک باشد که اسم قراة و کل فاتحه را نقلی کن قاض قراة اوست بخلاف آنکه نقلی نکند مسطره اگر فاتحه نیندازد که گویند قاض
که خدا بدستين سبع آیات يا صبح انواع از دو کتبی نوی ندارد و باب لا يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم اذا قمت
الصلاة فخوان بسم الله الرحمن الرحيم را وقتیکه شروع کن نماز را **قال** عن حميد الطويل عن انس بن مالك
قال قمت وداء ابی بکیر و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان معي اقد کردم با ایشان پس بپا ایشان نمیخواندند بسم الله الرحمن الرحيم
پس نشسته ابی بکیر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان معي اقد کردم با ایشان پس بپا ایشان نمیخواندند بسم الله الرحمن الرحيم
وقتیکه شروع میکردند نماز را مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه ظاهر ازین حدیث است که نمیخواندند بسم الله الرحمن الرحيم
غیب امام مالک جمعی تاویل کرده اند با آنکه بخوانند بوجهیکه مسجع میشود پس لا لک کند بر نقلی خبر نه بر نقلی قراة مطهره و قد
بسم و علی از قول حضرت صلعم علیه السلام نیافه هست که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیة و در پیش شافعی خواندن بسم الله
فرض است زیرا که اجز و فاتحه است و بر بسم الله و صلاة چهار حسنت است و در پیش ابو حنيفة مسنون است خواندن آن بطریق
اتفاق بر جهت و سر و داء علم و اجمع النبی عن منارعة الامام فی القراة باب و صرح از سنن حضرت امام در خواندن قراة
یعنی قدیمی انبای که با امام قراة قرآن کند **قال** عن ابن شهاب عن ابن ابي عمير عن ابن عمر عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان من صلاة جعفره باب القراة فقال هل قراء معي منكم احد ان اراه ان رجل نعم ان ايا رسول الله فقال
او رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اقول ما لي انازع القرآن فانتمي الناس عن القراة سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
بسم الله و رسول الله صلى الله عليه وسلم حين سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم مرويت از ابو هريرة که
رسول الله صلى الله عليه وسلم بازگشت از نمازی که چهار کرده بود در آن بقراة پس فرمود ایا خوانده است با من کسی از شما
اگر گفت مروی از من خوانده ام یا رسول الله پس فرمود ان حضرت صلعم علیه السلام بر آینه من میگویم چیست که

نزع کرده میشود با من در قنوت یعنی تشویش میدیدم در نماز بسبب اینند قنوت خود پس باز مانند مردمان از قرآن خواندن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز یکدیگر و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن بقراءة و تکیه شنیدند این را

آنحضرت صلعم **باب** اختلف السلف في القراءة وخلف الامام على احوال ثالوثها اندك خلف فيها استيفيد استجابا بدون ما بجهت تبيين اختلاف کرده اند صحابه و تابعین و قنوت مقتدی پس پشت امام بر احوال تسویم کن احوال بخواند پس پشت امام در نماز یکدیگر خوانده است در دو طریق استجاب بطریق واجب بخلاف نماز یکدیگر در دست قنوت در آن **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان اذا سئل هل يقرأ أحد خلف الامام قال اذا صلح احدهم خلف

الامام فحسبه قراءة الامام واذا صلح وحده فليقرأ قال وكان عبد الله بن عمر لا يقرأ خلف الامام عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد او را اینجا نمی پس پشت امام جواب میگفت که چون نماز گذار کسی از شما پس پشت امام کفایت کند و هست او را بخواند امام و چون نماز گذار و تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام

مالک عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن زهرة يقول قلت يا ابا هريرة اني احيانا اكون وراء الامام قال فخير ذراعى ثم قال اقرأ يا فاسيك يا فاسيك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال الله تعالى قسمت الصلاة بيني وبين عبدك نصفها لي ونصفها لعبك ولعبت ما سأل ابواساب گفت که گفتم ای ابو هریره هرگز من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه پس گرفت ساعد و العبدان گفت بخوان آنرا و نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا خیر تو آنرا نشنود پس هرگز من از آنحضرت صلعم که میفرمود که فرمود خدا تعالی قسمت کردم نماز در میان خود و در میان بنده خود و حصص نیمه آن مرا و نیمه آن بنده مراست و بنده مراست آنچه سوال کرد یعنی هرگز که از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا شسته است میان من و میان بنده من ابو هریره از تسبیح آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوره فاتحه را نماز فرمود که فاتحه بکن لازم است که در هیچ حال سابقه نمی شود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کردند باین سوات جواب آهسته شد که این سوال جواب در نماز ضرور نیست **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه كان يقرأ خلف الامام في الاية فیه الا حاهم بالقرآن

عروه بخواند قنوت پس پشت امام در نماز یکدیگر و امام در آن بقراءة **مالک** عن يحيى بن سعيد وعن ربيعة بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد كان يقرأ خلف الامام في الاية فیه الا حاهم بالقرآن قاسم بن محمد قنوت بخواند پس پشت امام در نماز یکدیگر بخواند امام در آن نماز **مالک** عن يزيد بن رومان ان نافع بن جبير بن مطعم كان يقرأ خلف الامام في الاية فیه الا حاهم بالقرآن نافع بن جبير قنوت بخواند پس پشت امام در نماز یکدیگر و امام

قال الشافعي القنوت خلف الامام واجبة
سواء صلح مع الامام او
استغنى فان امكنه
ان يقرأ في سكتات
الامام فيجدوا لافتراق
معه وقال مالک بن نويرة
فيما سئل في الاية فیه الا حاهم بالقرآن
لا يقرأ خلف الامام في الاية
فانه لا يقرأ خلفه فان قرأه
كان فاسكاً

ما لك عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله سمع عبد الله بن عامر بن ربيعة يقول جليلا وراء عمر بن الخطاب الصبر
فقر فيها بسورة يوسف والجم قراءة بطيئة قال فقلت اذا القد كان يقوم حين يطلم الغجر فقال اجل عرو
از عبد الله بن عامر بن ربيعة كذا سمعت ابا عبد الله بن عامر بن ربيعة عن ابي عبد الله بن عامر بن ربيعة عن ابي عبد الله بن عامر بن ربيعة
وسورة خواندن بدرنگ است يعني بتريل وقوف گفت عرويس گفت قسم بخدا چون اينقدر بخواند البته سها و شسته
باشد وقتيكه طلوع ميكنه جميع صدوق پس گفت آري **ما لك** عن يحيى بن سعيد و ربيعة بن العبد الرحمن القام
بن محمد بن القرافصة بن عمير الخفص قال ما اخذت سورة يوسف الا من قوامه عثمان بن عفان اياها في الصبر من كثرة
ما كان يردد ها فرانسف گفت ياد نگرفتم سورة يوسف را مگر از خواندن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح بسبب كثرة تكرار
آن **ما لك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقرأ في الصبر بالسور الاول من المفضل في كل ركعة بام القرآن وسورة
عبد الله بن عمر بخواند در نماز صبح و حال سفره سورة نخستين از مفضل يعني سورة قاف والذاريات وطور انما كان در هر روز
ميخواند سورة فاتحه و يك سورة متروك كذا يد رضى الله عنه ما ضاه قدير سفر احترامى نيست بلكه اتفاق است زيرا كه عبد الله
بن عمر تا وقتيكه در دينه و كماله بود حاضر ميشد در جماعات فاتحه اميكروا بانه اتفاق امامت كردن در سفر مى افتاد و در بعضى **ما لك**
باسناذه ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري صلى الله عليه واله النجوى بآية شيتبكة واقرأ فيها السورتين
طويلتين من المفضل حضرت عمر فرشت بجانب ابراهيم شمرى كه بگذر نماز صبح را در آن حال كه سقار نماز ظاهر و در نماز صبح
و بخوان در آن دو سورة در از مفضل **باب** يقرء في المشرق والعشاء وكذا في اول الظهر والصلى من المفضل
طويلة او قصيرة بحسب ما يتيسر بخواند در دو ركعت اول از نماز مغرب و عشاء و در دو ركعت اول از ظهر و عصر از مفضل
سورة در آن دو سورة كونا موافق آنچه مير آيد **ما لك** عن ابن شهاب عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابي عبد الله قال سمعت
صلى الله عليه وآله يقرأ بالطريق المشرق جبير بن مطعم گفت شنيدم حضرت را صلى الله عليه وسلم كه خواند سورة طور و كان في المغرب
ما لك عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت
الحارث سمعته وهو يقرأ بالرسالات عرفا قالت ليا بنى لقد ذكرته فقرأت ذلك بهذه السورة انها الاخرى
من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها في المغرب ام الفضل شنيد عبد الله بن عباس كه ميخواند
سورة الرسالات پس گفت اى پسر كه من پرايسته ياد دارم و مرا بخواند آن خدايى كه
كه و بى آنجه تراستى است كه شنيدم آن را از رسول الله صلى الله عليه وسلم
ميخواند آن را در مغرب **ما لك** عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن

قلنا
 قال ابو عبد الله
 عندهم و اساق في هذا
 و لا حسن
 انتهى على القوم
 اذا نقل عن غير
 طولى القوافى ان يقرأ
 بطول المفضل على
 بطول صريح و عليه
 حديثه عن قوله
 ان القوافى العلم قوله
 كان يقرأ في الصلاة
 في السفر ان يقرأ
 ١٠٩
 السفر اتفاق في ذلك
 كان
 يقرأ في الصلاة
 اذا كان مقيما فافهم
 نافع ذلك منه
 في السفر

قد اقبل المديونين
 الصديقين والفقيرين
 والعصر والشاء
 والمغرب تضاروا وقال
 العيسوي الترتين ديوي
 عن احوال النبي صلى الله
 عليه وسلم والمبايعين
 انهم قروا بالكد من هذا
 واقول ان لامر عندهم
 واسعا في الشاغل في التور
 نحو الطور والبرس
 لا اكره ذلك بل اتمني
 في قلم في
 السالكين في الشفق
 في الفجر في الفاتحة
 ويكون الزيادة على ذلك وفيه
 في نوري في السنين
 في نوري كل

ثابت انصار عن البراء بن عازب انه قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء فقرا فيها بالتين والكرتين
برابر بن عازب گفت گذاردم همراه حضرت صلی الله علیه وسلم نماز عشاء را پس خواند روی سوره و التین و الزیتون ترجمه گوید
متحدی باشد از جبهه علمای مقیم میخواند و در رکعت اول و سطر او ساطآن و در عصر و مغرب و قضای
و فصل یک سبج است از سبج قرآن که صحابه احراب خود را بران سبج عبادند و آنرا از سوره حجرات یا قاف تا آخر
قرآن قرار داده و طول آن از قاف تا بروج است و او ساطآن از بروج تا سوره زلزله و قضای آن تا آخر و بعد علم
باب جواز قراءة المسوقة في الثالثة والرابعة وجواز قراءة آية اواخر السورة في الركعة وجواز الجمع بين
السجودين في السجدة واحدة واما ان اکثر عن النبی صلی الله علیه و آله خلاف ذلك باب وجاز بودن خواندن سوره در یک
سجده و چهارم وجاز خواندن آیه و کثرت از سوره در یک رکعت و جواز جمع کردن در دو سوره و چند سوره در یک رکعت اگر چه اکثر عن حضرت
صلی الله علیه وسلم خلاف این بود یعنی در ثالثه و رابعه میخوانند و کثرت از سوره میخوانند و دو سوره یا سه سوره جمع میکنند و در
عن ابی حمید مولى سليمان بن عبد الملك عن عباد بن نسي عن قيس بن الحارث عن ابی عبد الله الصنهاجی انه قال
قدمت المدينة فخلافة ابی بكر الصديق رضي الله عنه فضلمت وراؤه المضرب فقرا في الركعتين الاوليين
بأمر القرآن وسورة سوبه فصلا المفصل ثم قام في الثالثة فنوت من حتى ان ثيابي لتكاد ان تمس ثيابي فصعدت
قرأ بأمر القرآن وبهذا الآية ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هبت لنا من لدن سورة انك انت الوهاب ابو عبد الله
صنهاجی گفت داخل شدم بخدمه پسرین در خلافت ابوبکر الصديق رضی الله عنه پس گذاردم پس پشت او نماز مغرب را پس خواند
در دو رکعت نخستین سوره فاتحه و یک سوره از سوره های کوتاه مفصل بعد از آن استاده در رکعت سیوم پس فرمود یک
شدم با و تا آنکه جاها من فرود یک بود که برسد جاها او پس شنیدم او را که میخواند سوره فاتحه و این آیه ربنا لا تزغ
قلوبنا الآية **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا صلى وحده يقرأ في الايام جميعا او كل ركعة يأم القرآن
يؤمن من القرآن وكان يقرأ أحيانا بسورتين والثلاث في الركعة الواحدة من صلوة الفريضة ويقرا في الركعتين المنفردتين
لذلك باقر القرآن وسورة سوبه عبد الله بن عمر حين يقرأها من نمازاتها میخواند در چهار رکعت هر آن در هر رکعتی سوره فاتحه
و سورتی از قرآن و در بعض اوقات میخواند دو سوره و سه سوره در یک رکعت از نماز فريضة و میخواند در دو رکعت اول از نماز مغرب
و پنجین سوره فاتحه و یک سوره **باب قد تجهر الامام في صلوة باب در تعیین مقدار بلند خواندن امام در نماز خود**
مالک عن عمه ابی سهيل بن مالك عن ابیہ انه قال كنا نسمع قوله عمي في الخطاب عند ادراي جهيم بالبلد
مالک بن ابی عامر گفت که ما می شنیدیم قرآن را در خطبای نزد یک خانه ابی جهیم ایستاده در زمین مفروش سنگ

وقد اذبحه لعل يمان
فوق حاجته
الاسم فقل
اسماء وفيه
نظر البلاد
موضع عبود
بالمدية

ترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که جماعت بسیار می بود امام راضی باینکه تمام جماعت را بشنوند اگر تواند یا کس پس التکبیر فی کل حفص و دفع سنت است الله اگر گفتن در هر بیت کردن و بلند کردن سر ص **الله** عن ابن شهر آشوب عن حماد بن

بن علی بن ابیطاهر ان قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسیر فی الصحراء کما یخفف فی ودفن فلم یزل ثلاث صلوات حتی لقی الله عز وجل از امام زین العابدین رضی الله عنه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله تسبیح میگفت در نماز هرگاه سفر فرمودی و هرگاه سیر بالا میکرد پس همیشه این بود نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله تا آنکه ملاقات کرد با قاضی خضر جل یعنی وفات یافت یعنی در انتقال از قیام بر کعبه و از قومه مسجد و از مسجد حبله و از حبله مسجد و از کعبه میگفتند مترجم گوید الا انت قال از بر کعبه سابق از حدیث ابن عمر گذشت که در آنجا سمع الله لمن حمده زینا و کماله میگفتند فتدبرها اللهم عن ابن شهاب

[illegible]

مسکروما للرب عن ابی نعیم و هب بن کثیر من جابر بن عبد الله انه كان يحرم التكبير في الصلوة قال فكان
يا هرثان ان تكبر كلما اخذت منها و رفعنا ابو نعیم و رایت میکن که جابر بن عبد الله تسليم مسکروما و انما انما تکبیر گفتن در نماز گفت
بن کثیران پس امر مسکروما را که تکبیر گوئیم هرگاه سرفرو کنیم و سر بالا کنیم متحرک گوید رضی الله عنه و از نماز که اتفاق کرد
آنکه برین تکبیر از آن بیت و دو تکبیر است و در چهار رکعت و همه آنها سجدت است اما تکبیر اولی که آن فرض است و سجدت
نماز بدون آن با صحت بحسب الاطینا فی الركوع و السجود فرض است اطمینان و در کبر و سجود و نماز الرب عن

یحیی بن سعید عن یحیی بن عمار عن ابی انیساء عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال سأتون فی الشارب السائر
والزانی وذلک قبل ان یُنزل فیهم قالوا الله ورسوله اعلم قال من فواحش وفیہ من یعقوبه واسوه السقۃ الذی سیرت
صلواتہ قالوا کیف یسیر صلوٰتہ یا رسول الله قال لا یتیم رکوعہا ولا سجودہا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوٰتہ
خطاب نمود چه چیزی می بینید در حق نوح شده خبر در حق دزد و زنا کننده و این سوال پیش از آن بود که نازل کرد بشود
در حق ایشان خبر و در صحابه عرض نمودند که خدا بر رسول و انام است فرمود این اعمال گناه کبیره است و درین اعمال عتبت
است و بدترین دزدی که هست که دزدی میکند نماز خود را گفته چگونه دزدی میکند نماز خود را یا رسول الله و توبه

عند أصحاب
من الطائفة خارج
واجبة ولكن لا تقدر
بعد الكرم واليا
بين المجدين
فالتمثيل بالسوقة
عند الشافعي
للخيار وعنده
أي خيفة من على
المشهور للكرامية

منتهى العباد
 كراهية قراءة القرآن
 في الركوع والسجود
 السجدة والاعان
 الركوع والسجدة
 عند الاكل والشرب
 في قنوت
 في قنوت
 ان الامام يقتصر على
 سماع الله من سجدة
 والامام يقتصر على
 ١٢
 على بركات السجدة
 وقال الشافعي في سجدة
 بينهما سواء
 على قنوت ذهب
 ابو حنيفة الى انه لا يثبت
 في شيء من الفرائض
 يثبت في الترتيب
 السنة ومعنى الحائض
 عند ان كان لا يثبت
 في شيء من الصلوة
 في سجدة وذهب
 الى ان لا يثبت
 في سجدة وذهب
 الى ان لا يثبت
 في سجدة وذهب

تمام يكسب ركوع ادا وسجود ادا مسكلة اقل ركوع اخن است بوجهي که دو کف دست بدو کبه برسد و این جهت
 آنست که وضع بدن علی الرکبتین مسنون شد و بران عمل جاری گشت پس افراد رکوع همراه نخواستند باین صفت
 و بجهت آنکه آنچه قریب قیام باشد وی بقیام شبیه است و اقل اطمینان آنست که متفصل شود برض راس از هوی
 بزمانی خلیل باشد و اکمال رکوع آنست که پشت و گردن هموار دارد و ساقین را نصب کند و دو کبه ابد و دست خود
 گیرد و اصابع را متفرق سازد و نزدیک هوی نکمیر گوید و رفع بدن کند و ذکر می ادا ذکا را نوره مانند سبحان الی اعظم
 و سبحان الله مجده بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود آنست که قصد نکند بهوی غیر آن را مثلا از خوف چیزی
 رکوع کند یا بسجده افتد و درین مسئله بحث است مسکله اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا ترک
 اطمینان ننمود در رکوع و سجود یا در قنومه و جلوسه نزدیک شافعی نماز خاص شد و صحاب ابو حنیفه مختلف اند بخاک
 آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قنومه و جلوسه سنت و هو ایچیم در آیه و مشهور در فتاوی آنکه اطمینان
 در رکوع و سجود واجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و شستن بدن اسجد تین و الله اعلم باب النحر
 قنوة القرآن فی الركوع باب در منع مصلی از خواندن قرآن در رکوع و حالک عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله
 بن حنین عن ابی عن علی بن ابي طالب ان رسول الله صلی الله علیه و آله عن قراءة القرآن فی الركوع مختصی
 منع فرمود مختصرت صلی الله علیه و آله سلم از خواندن قرآن در رکوع یا آب یستحب للام ان یقول اذا فرغ راسه من الركوع
 سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین است امام را بگوید و فیکم بر میدارد و سر خود از رکوع سمع الله لمن حمده
 و یستحب است متعبدی را که بگوید اللهم ربنا اکف الحمد و مالک عن سحی مولى ابی بک بن عبد الرحمن عن ابی صالح السما
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال اذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا الحمد لله ربنا مالک الحمد
 فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود و فیکم گفت امام سمع
 الله لمن حمده پس بگوید اللهم ربنا اکف الحمد زیرا که مالک آنست هر که موافق افتاد و سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شود
 آنچه پیش از آن گذشت از گناهان او و مترجم گوید که نزدیک امام عظم اقتصار کند امام بر سمع الله لمن حمده و مقتدی
 بر ربنا اکف الحمد امام شافعی بگوید که امام و مقتدی هر دو صحیح کنند سمع الله لمن حمده و ربنا اکف الحمد و مسکله و گفته اند در قنوت
 لابد است از قیام و اطمینان و اگر سر را از ترس آوازی بولان که بر دارد کفایت نکند و در اینجا بحث است چنانکه گذشت
 باب قول القنوت فی صلوة الفجر و غیرها باب در بیان ترک قنوت در نماز فجر و غیره مالک عن نافع عن عبد الله
 بن عمر کان لا یقنوت فی شيء من الصلوة صحبه الامم عمر قنوت یخوفا و یخوفا و یخوفا از نماز یعنی نه در فجر و نه در غیر آن مترجم گوید ابو حنیفه

گفتی

و الله اعلم بالصواب
 فی هذا الباب
 و الله اعلم بالصواب

گفت قنوت بخواند و چیزی از نمازهای فریضه بخواند و در تمام سال مستحبی حدیث نزدیکی محمول بر همین است و در وقت
خواندن قنوت در نماز مجزئ است و در آن سائر فرائض قنوت در وتر نیست نزدیکی مگر در نصف آخر از رمضان
و محل قنوت در نماز صبح نزدیکی معنی بعد از رکوع است و عمرو بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک روایت
روایت آمده و نزدیکی شافعی در قنوت چهار باید کرد و حدیث ابو هریره و معتزلیان تأمین گویند و حدیث ابن عباس در قنوت
و در تفسیر اختلاف علماء است مذاهب عبد الله بن مسعود دوام قنوت است و در وتر و همین است مختار سفیان ثوری ابن
المبارک و اکثر حنفیه و جامعان آن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذاهب مالک و شافعی
و اقوی درین باب مذاهب احمد و شافعی است که اگر نماز از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصه و در سائر فضله
عامه مستحب است و قنوت و وتر در آخر نصف رمضان است و در تمام سال مستحب است علم باب یضم کینه
علی ایضاً یضم علیه الوجه فی السجده چنانچه ما سن الکین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بر آن روی خود را
در حال سجده و بر آن اگر دامن برود و کف را از هر دو دستین مالک عن ناظر ان عبدالله بن عمر کان اذا سجد وضع
کفیه علی الذی یضم علیه وجهه قال ناظر و لقد رأیت فی یوم شدید البرد و انه یضع کفیه من تحت برنس لجمعه
یضمها علی الخشباء عبد الله بن عمر وقتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بر آن روی خود را
ناظر و بر آئینه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن
تا بنهد از زیر سنگ زیرها مالک عن ناظر ان عبدالله بن عمر کان یقول من وضع جبهته بالارض من فلیضم کفیه علی
الذی یضم علیه جبهته ثم اذا وضع فلیضعها فان الیدین یسجدان كما یسجد الوجه عبد الله بن عمر می گفت هر که
پیشانی خود را بر زمین پسندد که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بر آن پیشانی خود را بعد از آن چون بر دارد پیشانی را باید
بر دارد دو کف را زیر آن هرگز نباید دو دست سجده میکند چنانکه سجده میکند روی مسلمة حدیثه وضع هفت استخوان است
بر زمین جبهه و یدین و رکتین و اطراف قد من حدیث شیخین امرت ان اسجد علی سبعة ارباع و لا یخرب
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجده ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا بد است
از ارتفاع اسافل برای عالی و این قید از لفظ سجده خمیده میشود و الا ان یطرح باشد نه سجده و الکمال است که کعبه گوید
بغیر رفع یدین و سخت رکتین بر زمین بنهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه و انف را و ذکر می از او کار را فوراً
بگوید و باید که دو دست را نزدیک منگبین بنهد و احداً خود بجانب قبله نشاند و قنوت برین کند
میان رکتین را بطرف راست خود و بر فقیهین را از جنبین جدا دارد مسلمة علماء و متفق اند

۱۱
ذهبت اصل العالم
ان وضع وجهه فی
السجده واجب با وضع
الیدین و الرکتین
و القنوت واجب
و الشافعی اختلف فی
مذاهب ابو حنیفه
۱۱
سنه و طه و القنوت
علی ان کشف الیدین
لین یواجب

قلت عليه
قال اهل العلم انه
يسن ان يزفوا العدة
ويجوز ان يزفوا
قلت
والله الفتاة على
كرامه وموقاة
وهو هو ان يضع
اليك عاتقه
م
ويقول مستوفيا
ان طمعت وان
غيب طمعت وان
السنة ان يجلس
جلسة التمشيد الاول
الاشكالية المرض

بر درجی مضاعف و مجرب و ما بهمانند دوست و در انوار و دو قدم نزدیک شانی واجب است و نزدیک بوضیفه و ضعیف است
سنت است و نیز متفق اند بر آنکه کشف هر دوست و بر آوردن آنها از استیناء و هر نسبت **باب** الریاض

يستطعم السجود اوماً براسه اياماً مريض فتشكك تواند سجده كردن ايا يكبند بسر خود ايا كردن مالك عن انا

ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا لم يستطع للريض الجود او ما براسه لم يدرم يرغم الى جهنمه شيئا عبد الله

میگفت و میگوید اینجای سجده کردن باید که ایستاده هر دو پایا گردان و سیردار و بسوی پای پیاپی خود پیشروی کنید حتی حال آید

مردان بهتر باشند اگر کوع و سحر در دو کند سحر و جادو را که اضعف باشد از رکوع و **اصف السحر** در زمان کیفیت سحر

عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان عن عمه اسع بن حبان عن حبيب الله بن عمر انه قال قال

من الذين يصلون على اواركهم قال قل لا ادري والله قال مالك يعني الذي يجي لا يرتفع عن الارض

هو که اهل حق بآلاء حق عبد الله بن عمر گفت: و اسحق ابن جابر: اشاید تو از انجماع هستی که نماز میگذاری از بند بر سر نهایی خود

اینست که میگوید که هم مجاهد است مالک مراد میباشند ابن عمر میگوید که مجاهد میگوید و بدین معنی سودا در زمین سجده و میلاد در محال

فيلس بن السعد تبن كحلانة الصلوة ولا يجلس على صدره من قبل مسلا بضره فترشدن درسان دوسمچرماند

ما زود نشیند بر قدم دو قدم خود مالک عن صدق بن یسار عن المغيرة بن حکم انه راى عبد الله بن ع

سجدتين في الصلوة على صمد وقدميه فلما انصرف ذكر الله تعالى فقال انها ليست بسنة الصلوة وانما افضل

من اجل ايندا شستکه بغیر و بن حکم دید غیاث الدین عمر را که بر جمع میکرد در میان دو مسجد در نماز بر مقدم و دو قدم خود پس از قضا

زانت از نمازگر در دست پیش این مسئله پس گفت هرگاه این جلوسیت سنت نماز و جرایبیت که میگویم از

بجای این که به یک سکه معیار در میان جدیدین بسکن بر چسبند و قدیمین سر دیان بن عمر مکر و دست مکر دیان بن عمر

باب صفۃ المجلس فی الصلوٰۃ بیان طریق نشین

عن عبد الرحمن بن قاسم عن عبيد الله بن عبد الله بن عمر بن الخطاب أنه كان يرى عبد الله

عن عمر بن الخطاب قال ففعلت وانا يومئذ حديث السن فبها في عبد الله بن عمر قال انما

صلوة أن شغيب جبار اليمنى وتبنى رجاك اليسر قلت له فانك تفعل ذلك فقال إن رجلى لا تحمل

3

قلت وعليه
 اهل العلم
 قلت بوجه
 قال اهل العلم انه
 ليس ان يرفع يديه
 ويصلي على الارض
 قلت
 اكثر الفقهاء على
 كراهية هذا فعاء
 وهو هذا ان يرفع
 اليدين على عقبه
 قلت
 وفيه مستوفى
 غيب مطهر وان
 السفة ان يجلس
 جلسة الشهد الاول
 السكة المذهب

برجوب منع جبهة وسجودا ما نهان و دوست و در زمانه و دو قدم نزديك شافعي واجب از يك ابو حنيفة وضع يدين
 سنت است و غير متفق اند بر آنكه كشف بر و دوست و بر آوردن آنها از آستين ضرورت است **باب** الموضع اذ لم
 يستطع السجود او ما براسه ايماء مريض و قتيبة تواند سجده كردن ايا يكند بسجود ايا كره في مالک عن نافع
 ان عبد الله بن عمر كان يقول اذ لم يستطع للمريض السجود او ما براسه ايماء ولم يرفع الي جهنم شيئا عبد الله بن عمر
 ميگفت و قتيبة نذر اند بيا سجده كردن بايد كه ايا يكند بسجود ايا كردن و سر دارد و بسوی پيشاني خود خيزي يعني خاک ايا چيز
 تا بران جبهه رساند مسلكه مريضيكه اشاره ركوع ميگند او را مي بايد كه بخاوي كذبة القدام ركبتين و اگر بخاوي موضع سجود
 گرداند بهتر باشد و اگر ركوع و سجود برود كه سجود مي بايد كه اخضع باشد از ركوع **باب** صفة السجود و بيان كيفية سجود
مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان عن حماد بن اسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه قال لا
 من الذين يصلون على اذ الكبر قال قلت لادري والله قال مالك يعني الذي يسجد لا يرفع عن الارض ليعلم
 و هو لا حق بالا و عن عبد الله بن عمر گفت واسع ابن حبان اشديد تو از انجا كه هستي كه نماز ميگذازي اند بر سر پيهاي خود
 واسع گفتم نيد انم قسم بخدا گفتم مالك مراد سيد داشت ابن عمر كسي كه سجده ميگند و بلند نمي شود از زمين سجده ميگند و در انجا كه او
 متصل است بر زمين بر ترجم گويد رضی الله عنه وارضاه سنت است كه بر دارد بر سر پيهاي خود او اعتماد كند بر زمين **باب**
 يجلس بين السجدين و مجلس الصلوة ولا يجلس على صلا و قدامه لا يضره ردة بشين در بيان و وسعي باشد
 نماز و نشين بر مقدم و دو قدم خود **مالك** عن صدق بن يسار عن المغيرة بن حكيم انه راى عبد الله بن عمر
 في سجدتين في الصلوة على صلا و قدامه فلما انصرف ذكر له فقال انها ليست بسنة الصلوة و انما افضل
 من اجل هذا شئكم غير بن حكم و يد عبد الله بن عمر را كه رجوع ميكرد در ميان دو سجده و نماز بر مقدم و دو قدم خود بر قتيبة
 بازگشت از نماز ذكر كرده شديش او اين مسلك پس گفت هر كه اين مجلسيت سنت نماز و جز اين نيت كه ميگنم اين
 بسبب آنكه بيارم مسلكه افعار در ميان سجدتين يعني نشستن بر صلا و قدامين نزديك ابن عمر مكره است نزديك عبد الله
 بن عباس سنت و عمل الله اربعه بر اول ست و اهل ميان درين جلسه فرض است لکن سنت است كه قومه و جلسه اطول كنند
 جلسه استراحت و ترك آن هر دو حديث آمده است و هر دو صحيح است **باب** صفة الجلوس في الصلوة بيان طريق
 و نماز **مالك** عن عبد الرحمن بن قاسم عن عبيد الله بن عبد الله بن عمر انه اخبره انه كان يرى عبد الله
 بن عمر يتكلم في الصلوة اذ جلس قال ففعلت وانا يومئذ حديث السنن فيها اني عبد الله بن عمر قال انما
 الصلوة ان تعصب جلك اليمنى وتنتهي رجلك اليسرى فقلت له فانك تفعل ذلك فقال ان رجلك لا تخلد

بن عمر كان يشهد فيقول بسم التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي محمد صلى الله عليه وبركاته السلام عليا
 وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله الله يقول هذا في الركعتين الاولى
 ويدعو اذا قضى تشهدا بآياله فاذا جلس في آخر صلاته تشهد كذلك ايضا الا انه يقدم التشهد ثم يدعو بآياله
 فاذا قضى تشهدا واراد ان يسلم قال السلام على النبي محمد صلى الله عليه وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم عن يمينه فريد على الامام فان سلم عليه احد عن يساره ودخل عليه عبد الله بن عمر تشهدا بخواتم
 كيف بسم الله التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي محمد صلى الله عليه وبركاته السلام عليا
 وقتيكه تمام ميكرو تشهد خود را پس وقتيكه می نشست در آخر نماز خود تشهد میخواند همچنین نیز اگر آنکه مقدم میکرد و فقط تشهد را
 بعد از آن دعا میکرد با آنچه بخاطر او می رسید پس چون تمام میکرد تشهد خود را و میخواست که سلام دهد میگفت السلام علی
 ورحمة الله وبركاته الحمد لله التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي محمد صلى الله عليه وبركاته السلام عليا
 کسی از جانب چپ او روی میکرد و بر وی یعنی جواب سلام میدادها التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي محمد صلى الله عليه وبركاته السلام عليا
 روجه النبي صلى الله عليه وآله كانت تقول اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته
 السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة میگفت وقتيكه تشهد میخواند التحيات لله
 ما التحيات عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة روجه النبي صلى الله عليه وآله كانت تقول
 اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
 ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 السلام عليكم حضرت عائشة وقتيكه تشهد میخواند میگفت التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي محمد صلى الله عليه وبركاته السلام عليا
 واختلاف الله واختلافهم ودرین اختلاف هم دلیل قوی بهم نمیرسد پس باید گفت که هر صفتی که خواند موی
 سنت است و عامل بخیر مسئله شافعی الفاظ مترادف را حذف کرده اقل تشهد گفته است و همچنین قریب
 بقاعده تنقیح مناط والله اعلم **باب** الاشارة بالسجدة في الشهادتين **باب** در بیان صفات اشاره یا گشت مسجود
 و تشهد ما التحيات عن مسلم بن الحجاج عن علي بن عبد الرحمن المعافى انه قال راى عبد الله بن
 عمر انا اعبت بالحضباء في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اضنع كما كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يصنع ففعلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

لا قلت انما
 الوجود تشهد في ركعتين
 والشافعي تشهدان

عباس بن النضر
 عن ابي خنيس
 عن ابي خنيس
 عن ابي خنيس

اذ اجلس في الصلوة وضع كفه اليمنى على فخذه اليمنى وقبض اصابع كلها واسأربا صبعه التي على الايمان
 ووضع كفه اليسرى على فخذه اليسرى وقال هكذا كان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت ویدر عبد الله بن عمر
 ومن بازي ميگردم لبناك زيار نماز پس رفتی که باز گشتم منع کرد و را گفت بکن چنانکه میگردی و حضرت صلی الله علیه
 گفتیم چگونه می کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چون می نشست در نماز می نهاد و گفت راست خود بران راست
 و بنزدیک و انگشتان خود را همه آن و اشاره میگردان آن انگشت خود که نزدیک با هم است و می نهاد و گفت چپا
 بران چپ خود و گفت ابن عمر اینچنین کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ما لك** عن عبد الله بن دينار انه قال
 رآني عبد الله بن عمر انا ادعوا واشير باصبعين اصبع من كل يد فنهاني **مسئله** مختار بن زكريا شافعي است
 که همه اصابع را جمع کند و بسوی اشاره نماید چنانکه ابن عمر نقل کرد و موضع اشاره قول ابی است محمد بن مسلم رحمه الله
 آنکه غرض از اشاره توحید است تا قول داخل معاضد یکدیگر واقع شود **باب** حقه الصلوة على النبي صلى
 عليه وآله **باب** و کیفیت درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ما لك** عن عبد الله بن أبي بكر بن محمد
 بن عمرو بن حزم عن أبيه عن عمرو بن سلمة الزرقاني انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله
 كيف نصلّي عليك فقال قلنا اللهم صل على محمد واذواجه وذريته كما جيليت على ابراهيم وبارك على محمد
 واذواجه وذريته كما باركت على ابراهيم انك حميد مجيد صحاب گفتند یا رسول الله چگونه درود فرستیم بر تو
 پس فرمود بگوید اللهم صل على محمد و آل محمد **ما لك** عن نعيم بن عبد الله الحجري عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه
 اخبره عن ابي مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن عباد فقال له بشيروني سعد
 امرنا الله ان نصلّي عليك يا رسول الله فكيف نصلّي عليك قال فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حتى تخليتنا انه لم ينال ثم قال قلنا اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد
 و آل محمد كما باركت على ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاري گفت
 تشریف آورد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش ما در مجلس سعد بن عباد قدوس گفت اورا بشیر بن
 امر فرموده است یا را خداستعالی بآنکه درود فرستیم بر تو یا رسول الله پس چگونه درود فرستیم بر تو
 پس سکوت کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه آرزو کردیم ما که این سائل کا شکی سوال نمیکرد از آنحضرت صلعم
 بعد از آن فرمود بگوید اللهم صل على محمد و آل محمد و السلام بهمان صفت است که دانسته اید **مسئله** هم بر اهل علم خوانند که صلوة
 گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستحب است در تشهد اخیر غیر واجب بسوی همین معنی دلالت میکند لفظ

این فاش است
 آن اهل العلم علی شکی نیست
 الاشارة بالمسبحة
 این بی غرض از آنکه
 و بی غرض از آنکه
 وهو الصلوة من ذهب
 این خفیه ذکر شده
 فی الوقت
 علی قل است
 اهل العلم علی الصلوة
 فی النبی صلی الله علیه و
 سلم
 صحیح است و از انکه
 الاشارة غیر واجبه
 و الاشارة لاجبة
 علم و دانسته و بار
 التشهد و ان التشهد
 الاول و الاشارة
 الشافعی صحه الی وجه
 فی التشهد الاخر فان
 ایضاً لفظ صلوة
 و مستحب یا فی التشهد
 الاول

[illegible]

20

وتم نشيد شستن خشتين فراموش کرده باید که در آخر نماز سجده کند و سجده پیش از سلام مالاک عن ابن شهاب

الاخرج عن عبد الله بن جحينة انه قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وكتبتين ثم قام فلم يجلس فقام الناس معه

فلما قضى صلوته ونظروا تسليما كبر ثم سجد سجدتين وهو جالس قبل التسليم ثم سلم عبد الله بن جحينة

گذازد برای یابغی امامت کرد و در نماز برای رسول الله صلى الله عليه وسلم دو رکعت پس سجدت پس سجدت پس سجدت

مردمان همراه او پیش قنیه تمام کرد و نماز خود را منتظرش یک سلام گفتن و او را بگرفت بعد از آن سجده کرد و سجده را نشسته

پیش از سلام بعد از آن سلام داد مالاک عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن هرم عن عبد الله بن جحينة انه

قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر فقام في ثنتين ولم يجلس فيهما فلما قضى صلوته سجد سجدتين

ثم سلم بعد ذلك عبد الله بن جحينة گفت که گذازد برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز ظهر را پس سجدت و دو رکعت

و نه نشست در آن دو رکعت پس سجدت و مردمان همراه او پس قنیه تمام کرد و نماز خود را سجده کرد و سجده باز سلام داد

ازین مسئله ازین حدیث علیه ترک قنیه اولی یا تشهد او سجده سهو را خفیه شد و اما ترک تشهد فقط پس سجدت

است که قنیه مشروع نشده است مگر برای تشهد پس ترک وی احق است بعلیه و شافعی ترک قنوت و صلوته علی النبی هم

در قنیه اولی مانند ترک قنیه اولی و تشهد او ساخته اند و چون نزدیک قنوت سنت قائم نیست و بخین در و در قنیه او

مسکون نیست این مسئله بر قاعده ما راست نباشد باب من قام فی اربعه سجدات و صلیه خامسه سجد سجدتین بعد التسليم

که باید در چهار رکعت و گذازد رکعت پنجم را خواه بعد از قنیه آخره یا بغیر آن فراموش کرده باید که سجده کند و سجده بعد از سلام فی جاک

اشخین عن ابن مسعود قال یحیی قال مالاک فین سجد فی صلوته فقام بعد ان تمامه الا ربع فقل ثم رکع فلما دفع داسه من رکوعه

انه قد ان اتم انه رجعت فجلس لا یسجد ولو سجد سجد سجدتین لم ار ان یسجد الا خمس ثم اذا قضى صلوته فلیسجد

سجدتین وهو جالس بعد التسليم گفت مالاک باشخصیکه فراموش کرد در نماز خود پس سجدت بعد تمام کردن خود چهار رکعت را پس سجدت کرد

باز رکوع کرد پس قنیه برداشت سر خود را از رکوع خود یاد آورد که وی تمام کرده بود نماز را باید که این شخص جوع کند پس نشید و سجده کند

در بی ضرورت سجده کرده باشد یکی از دو سجده وی بنیم که سجده دیگری بعد از آن چون تمام کرد نماز خود را باید که سجده کند و سجده او

نشسته باشد بعد سلام دادن مسئله تنقیح کرده اند این را بر زیاده رکعتی خافوق آن در نماز سهو پس در بی ضرورت زیاده را

بکان لم یکن یکن و نظم صلوته را تمام نماید و سجده سهو کند باب من شک فی صلوته هل صلی ثلثا او اربعاً فلیصل رکعة اخرى ثم یسجد

سجدتین قبل التسليم هر که شک کند در نماز خود که آیا گذارده است سه رکعت یا چهار رکعت پس باید که مقرر کند او را سه رکعت و باید که بگوید

رکعت دیگر را بعد از آن باید که سجده کند و سجده پیش از سلام مالاک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن یحیی بن اوس

الم یسجد و تشهد ثم یسجد
للمسجد و قبل الخامسة
بالسجدة و قبل الخامسة
قد فی الرابعة ثم قام
لوسلم عاد إلى القعدة
للمسجد الخامسة
الم یسجد للمسجد
وسلم و یسجد للمسجد
قد فی الخامسة ثم قنیه
فیهم الیما رکعة اخرى
لنکون طوعا فان فیهم
وقطع الصلوة لم یسجد
القضاء لا یسجد
فلما وجد الشافعی فی
ایة حالة ذکر الخامسة
قد فی الزمان و داعی
ترتیب الصلوة مما قبل
الزبان ثم یسجد للمسجد
فی نفس الركعة خذ
الركوع و السجود و یسجد
عن من هب الخفیه
ابن یقال فی حالیه
حکایه حال فیله
قام بعد الصلوة
و لم یسجد للمسجد
لینان خذ
و لیسجد

عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان احسبكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان فليس يحسب ولا يدري كرمه فاذ احسب ذلك احدكم
فليسجد سجدة تين وهو جالس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمى برأيه يميني اوشما وقتيكة يميني ايسرته ورجلي يميني ايسرته
الشيطان يميني ايسرته شتيه يميني ايسرته تا انك تبتعد عنه كرجل كذا ورجل كذا ورجل كذا ورجل كذا ورجل كذا ورجل كذا
ووجهه ورجلته باشد **سؤال** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شئت اذ شئت
في صلوة فلا يدركك صلوة ثلثا اماربعا فليصل ركعة وليسجد سجدة تين وهو جالس قبل التسليم فان كانت الركعة
القول خامسة شفعها بها تين السجدة تين وان كانت رابعة فالسجدة تان ترخيتم للشيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمى
وقت يميني ايسرته كذا يميني ايسرته كذا يميني ايسرته كذا يميني ايسرته كذا يميني ايسرته كذا يميني ايسرته كذا يميني ايسرته كذا
يكركت ويكره بايد که سجده کند و دو سجده وادشسته است پیش از سلام پس اگر باشد برکتی که گذارده آنرا رکعة پنجم شفعها بها
آنرا باين دو سجده و اگر باشد رکعة چهارم پس دو سجده و خاك آلوده کردن است روی شيطان را **سؤال** عن عمر بن
بن زيد عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا شئت احسبك في صلوة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة
سني من صلوة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة
پس بايد که قصد کند چیزی را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس بايد که بگذارد آنرا بعد از آن سجده کند و دو
سجده وادشسته باشد **سؤال** عن عفيف بن عمر والسهمي عن عطاء بن يسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن
العاص كذا لاجل عبد الله بن عمر في صلوة فلا يدري كرمه فاذ احسب ذلك احدكم فليس يحسب ولا يدري كرمه فاذ احسب ذلك احدكم
سجدة تين وهو جالس عطاء بن يسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر وبن العاص وکسيما عابرا از شخصي که شک میکنند که
خود پس نمیداند که سه رکعت گذارده است يا چهار رکعت پس هر دو گفتند بايد که بگذارد رکعة ديگر بعد از آن سجده کند و دو
وادشسته باشد **سؤال** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا شئت عن النسيان في الصلوة قال ليتوخأ احدكم
الذي يظن انه سني من صلوة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة فليصلي ركعة
يحي از شما چیزی را که گمان میکند که وی فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد آنرا و **سؤال** انه بلغه ان رجلا
سال القاسم بن محمد فقال اني اهم في صلوتي فيكثر ذلك علي فقال القاسم امضي في صلواتك فانه لن يذهب
حق تصروف وانت تقول ما احدثت صلوتي شخنة سوال کردم قاسم بن محمد را پس گفت هر آينه من شك ميکنم در نماز
پس چرا ياريد باشد اين شك من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس هر آينه حال اميت كه نخواهد رفت شك تو تا آنکه
بازگوي و ترسيگوي که من تمام کرده ام نماز خود را **سؤال** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اني لاني انا

التي هي على
الضيق وهو
كان شاك في
ركعة أو ركعتين
وعلى الخفية
ان كان ذلك
اول من شهي
يستقبل الصلوة
وان كان فري
له أكثر من
على كبريته
مسجد

الحديث في صلوات
احكامكم في صلوات
فلينظر الصواب وقال
اجعل بطرح الشك اما
ياخذوا في الاما اليه
فان اختاروا وان اختار
قول السلام وان بعدد
الزاني يجب بعده
قلنا
كن اقال جوي بن جوي
ولا في العاص بن عاصم
١٢٣
والصواب بن ربيع
١٢٤
انقذوا على ان العمد
السيدة لا يطل الصلوة
في العالمكية تان
هل صبا او زوا
على فاقه لم تقصد
صلوة وان حذيتا
يكلفني فله ضد
وفي المهاج الكثرة
بالعرف فالحظ تان
والضرة

المجلس الثالث
الغرفة الأولى
الغرفة الثانية

آزی اگر در برداشتن چیزی که بکلفت آنرا بردارد و نماز است و در سباج مذکور است که کثرت عمل بعرف معلوم میشود و یکد و کام یکد
 ضرب قلیل است و ثلث در حد کثرت داخل میشود و همچنین جستن خلاف عاده عمل کثیر است و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشت
 در تسبیح یا خاریدن بدن قلیل است و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلة است که تامل کرده شود در افعال مختصرت صلوات الله علیه
 در نه زمانه حمل امامه و غمز عاشره و فتح باب حجره و نزول از منبر و صعود بران پس اینجا عقل حکم کند که کثرت است از ان افعال
 باید از آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاد از ان باشد در حکم اکثر بود و آنچه گفته اند که قلة و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر
 افعال مختصرت صلوات الله علیه سلم نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلة و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مخفف است و در هر چیزی
 پس قابل معیار نیست نباشد **باب** اذا سلم على المصلي لا يرد كلاما بل يشي بدينه و قتيكه سلام کرده شود بر صلی جواب سلامند
 بسخن گفتن بلکه اشاره کند بدست خود **صالح** عن ناظم ان عبد الله بن عمر بن الخطاب وهو يصلي قسما عليه فود الرجل كذا
 فوجر اليه عبد الله بن عمر فقال لا اذا سلم احدكم وهو يصلي فلا يتكلم ولا يشي بدينه عبد الله بن عمر مگذاشت بر مردی او نماز بخواند
 پس سلام کرد و بر او پس جواب سلام داد و نماز بسخن گفتن یعنی بزبان گفت و عليمك سلام پس باز گشت بسوی او عبد الله بن عمر
 پس گفت چون سلام داد و شود بر یکی از شما و نماز میگذارد پس باید که سخن نگویید و باید که اشاره کند بدست خود و ترجم گوید
 عبد الله بن عمر با عاده نماز را میزد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگویید و همچنین مختصرت صلعم معاویه بن الحکم بن عیسی
 از آنکه سخن نگویید و امر با عاده نماز فقر بود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر ویلی از دلائل شرعی که دلالت کند بر وجوب عاده
 نماز از کلام و آنچه هست و دلالت میکند بر منع کلام فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بر
 تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه مراد این شخص تلاوت باشد نه تعلیم و اگر بر امام خود فتح کرد پس صحیح است که نماز فاسد نشود
 بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نقل خواه بعد قراره یا بخور به صلوته فتح کرده باشد یا قبل از ان و در سباج مذکور است که
 اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد میشود و مثلاً شخصی کلمه یا یحیی خدا الکتاب بقوة بر زبان راند
 و قصد قراة قرآن نماید چه باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش حلال میشود و اگر بدست
 اشاره کند در دهان یا غم غم یا غیره و نیز غیره جایز است و الله اعلم **باب** اذا ناب شیء مما یقتضی تنبیه الامام علیه
 علیه السلام الرجال و لیفتی النساء چون پیدا شود چیزی از جنس آنچه اقتضا نماید خبردار ساختن امام یا غیر امام باید که سجان الله
 گویند مردان و باید که دستهای نند زنان **صالح** عن ابی حارث بن دینار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ذهب الى عمر بن عوف لیصله بدينه و حانت لصلوة فجاء المؤذن الى ابی بکر الصديق فقال
 اقل بالناص فاقیم فقال نعم فاصلى ابو بکر فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس فی الصلوة فخلص

من قلة
 انما الفتاوى
 لا يرد السلام
 بينه
 فاد بالفتاوى
 ١٢٢
 بطلت صلواته
 ابو حنيفة لا يبع العمام
 ولا يشي بدينه

وقت في الصنف فضيق الناس وكان ابو بكر لا يلتفت في صلواته على اكثر الناس من التصفيق التفت من احي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امكث مكانك فخر يدي فحمد الله
 على ما امر به رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ثم استأخر حتى استوى في الصنف وتقدم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فصلى ثم انصرف فقال يا ابا بكر ما منعك ان تثبت اذا امرت فقال ابو بكر ما كان لابن
 ابي جحافة ان يصلي ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لي نأيتكم اكثر من التصفيق
 من نأيتكم في صلواته فليسبح فانه اذا سبح التفت اليه وانما التصفيق للنساء رسول الله صلى الله عليه وسلم فتم
 بسوى قبيلة بنى عمرو بن عوف تاصلى فرمايد ميان ايشان در وقت نماز ورايد پس آمدن موزان بسوى ابو بكر بصديق
 پس گفت ايا نماز سبگذايى بامردمان پس اقامت گويم يعنى ايا امانت ميكني پس گفت ابو بكر آري پس نماز شروع
 ابو بكر بصديق پس آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم مردمان در ميان نماز بودند پس صف رفتار شگافه برآمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 تا آنكه استاد در صف اول پس دستك زد مردمان و حضرت ابو بكر التفت بى نمود و در نماز خود پس چون بسيا
 كرد مردمان دستك زن التفت فرمود ابو بكر بصديق پس يد آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس اشاره فرمود آنحضرت بسوى
 حضرت ابو بكر كه درنگ كن در جاي خود پس بر پشت حضرت ابو بكر دست خود را پس حمد گفت خداستعالى را
 به چيزيكه امر فرمود و او را بان آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اين كار يعنى بر تشريف استغناء به خدا گفت بجز از ان
 تا آنكه بزرگوار مردمان در صف ديش رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس نماز گذارد و بعد از ان باز گشت
 بمردمان يعنى بعد از تقضاي نماز پس فرمود اى ابو بكر چه چيز منع كردت از آنچه ثابت باشي در مكان خود و چيكه
 امر كردم ترا پس گفت حضرت ابو بكر آن مرتبه نبود اين ابى قحاذ را كه نماز گذارد پس روى آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 پس فرمود رسول صلى الله عليه وسلم چيست مرا كه ديدم شما را در اين حالت كه بسيار كرديد دستك زن را هر كه پيش آمد او را
 چيزى در نماز و پس بايد كه تسبيح گويد پس هر آنچه حال ايت كه وقتيكه تسبيح گويد آدمى التفت كرده شود سبى
 و جز اين نيست كه دستك زن مرزبان را حاصل است مترجم گويد از اينجا معلوم ميشود كه اگر شخصى در بعض نماز خود
 امام باشد و در بعض آخر مقتدى جايز است و غير معلوم شده كه جائز است مفارقت امامى و اقتدا با امام و غير در انجا
 نماز را زيجا دانسته شد كه اگر ذكرى بقصد تهنيم غيرى بوده باشد مفارقت نيست و تصفيق نيز مفسد صلوة
 و در حكم دست اشاره مفهومة و گفته اند كه تصفيق بغير دست راست بر پشت دست چپ بايد كرد و الا نماز تباه شود
 و اين مسئلة پيش فقير صحيح نيست زيرا كه در حديث فليصنفق الناس و واقع شد و تعيين سهية تصفيق نكرده اند

در اين حديث بيان
 كين في بعض صلواته
 امام و بعضا ما
 و جواز الصلوة امامين
 و في هذا الحديث بيان
 ان يجهل الله اذا حدثت
 نعمة في الصلوة و جواز
 بآشارة المفهم بيان
 ١٢٥
 التصفيق فقال فقام و جاز
 ان بان كراهه تعالى في الصلوة
 و في القرآن و في معنى
 التبادر و التاكيد و معنى
 مع ذلك اعلام شخص
 آخر و كذا المعنى كذا في ذلك

قلت

في التعليل لا رخصة
فانما هو في الجملة
عامة لكل الاربعة
بالليل والليل حاصف
الليل وكن الوجوه
التي يدعى على الصلوة
خاصة كمن في الصلاة
وسقط الجماعة بالانفراد
حتى لا ينجس الموضع

والمتقدم الى ان قال
الصلوة انما تسقط بالبط
والطين والبرد الشديد
والخلة الشديدة

من قلت

الفتن بالذات المعجزة
المنشأة المنفعة

است بوجهي كشعار اسلام ظاهر شود مثلا در قرية صغيرة ويجا و در قرية و چند جازير كه خدا متقالي فرمود واقبلوا الصلوة
ومعنى اقامت ترويج آن و اظهار زهدت و ضبط كرده اند بخدمت صلي الله عليه وسلم ترويج و اظهار را با قاسته جماعت
و در حديث ابى داود آمده و امن ثلثة في قرية او بدو لا تقام عنهم بصلوة الا يستجود عليهم الشيطان اى غلبه در حق
هر كسى سنت نموده كه ترك آن بى عذر مستحق ملامت ميسازد و حضور مساجد نيز سنت نموده پس اگر در خانه جماعت نماز كند
برجى كه مشهور گردد و مرض بالكفاير داشت و استحقاق ملامت بر ترك عمارت مساجد باقى ماند و چون اين حديث بظاهر خود
دالات بر فرضيتة جماعت دارد علماء در توحيد آن اختلاف كرده اند و مى توان گفت كه كلمه لقد سمعت النهر و دالات بر ترك ترك
جماعت نيكند زيرا كه آدمى قصد غير ما يكتف بحجت بصلوة بعد از ان معارضى ظاهر ميشود آن مصلحت را بر هم نيزند
ميتوان گفت كه متخلفان از جماعت در ان زمانه غير از منافقان ديگرى نبود و ترك جماعت علامت نفاق بود پس
اين قصيد ببار نفاق بود **باب** الرخصة في ترك الجماعة عند المظهر باب در رخصت ترك كردن جماعت نزد يك بار

صالح عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يوم المذون اذا كانت ليلة نازحة ذات مطر يقول الا صلوا في الرجال ثم قال ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان يوم المذون اذا كانت ليلة نازحة ذات مطر يقول الا صلوا في الرجال عبد الله بن عمر بن الخطاب
براي نماز در شبى كه صاحب سري و باد پيس گفت دانا و گاه پشيد بگذاريد نماز را در خانه بعد از ان گفت نه زايه رسول الله صلى الله
عليه وسلم نموده و راتيكه ميخوابد شب سرد و صاحب باران كه بگويد الا صلوا اللهم يعني بگذاريد نماز را در خانه و در مساجد
نذكر است كه رخصت در ترك جماعت بهيج حال نيست بلكه بجهت عذر عام مثل باران يا باد تند وقت شب و بچنين گلي لاي
يا عذر خاص مثل مرض و در عالمگيري گفته كه جماعت ساقط ميشود با عذر خاص بجز بر رخصت معتد و امثال آنها واجب
و بچنين ساقط ميشود و باران و گل لاي و بر سردى شديد و ناريكي شديد **باب** فضل الصلوة في الجماعة **باب** في
فضيلة نماز كند اردن و در جماعت **صالح** عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز كند اردن و در جماعت زياده است يعني از
ثواب بر نماز يك تنها كند اردن و شود بر بيت و سخت مرتبه **صالح** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة احدكم وحده بخمسة وعشرين جزءا رسول
الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز كند اردن و در جماعت زياده تر است از نماز يكي از شما كه تنها كند اردن و پنج خبر **باب**
فضل حضور الجماعة في العتمة والصبح **باب** در بيان فضيلت حاضر شدن در نماز عشاء و نماز فجر **صالح** عن عبد الله بن
بن حرملة الا سئل عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بيننا وبين المنافقين نهمة

العتاة

بنابر آنکه در نهایت توبه کس درین وقت یا پیش از آن باندگی بازار قیام کند و هیچ و شکر و میان آید پس چون وقت
اشتغال اکثر ناس بود تا کمال کرد و شد در اختیار اول وقت و حضور جماعت و بعد علم مسلمة چون افراد جماعت را که در میان
مسلمین واقع میشود و بیشتر کنیم چه صفت آن لازم می آید پس از آنجا که جماعت مسلمین در ارکان صلوة و این صفت
نفسیه است قطعاً بجهت حدیث انما جعل الامام لیؤتم به الخ و از آنجا که اتحاد و مکان عرفاً و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفوف
و انتقال آنها بعید از قریب می آید و در حیلولة حدیث آن قریب بعید میگردد و اندر مسجد یک مکان است و فعلاً اگر عرف
مسافت قلیله شمارد اتحاد و مکان متحقق شد و لکن گویا اصل التزام این صفت ضروری بودن علم است بافتقالات
امام تا متابعت تواند کرد و بوجهیکه نزد یک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمة و مفروط و صیحه مانع از سماع آواز احوال امام
در یاد یا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجا که آنست که زنان امامت مردان نمی کنند
و هیچ جانی نقل یافته نشد که کرده باشند بلکه لزوم شر آنها و تاخیر اینها از شرع مفهوم شد و آن لالت میکند بر امتناع
امامت اینها بخلاف امامت صبیان که در حدیث عمر و بن سلمة سلمی آمده و همچنین اقتداء بقتدی در شرع دانسته
نشده است و از آنجا که نیست اقتداء است زیرا که موافقت بی قصد اقتداء اقلی شود و آیا موافقت در صفت حدیث
از فرضیه و نفسیه ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و بعد از آن امامت
قوم خود میکرد پس معاذ در اصلوة ثانیة نفل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتداء کسیکه منفرد نماز گذارده باشد یا امام
اگر جماعت در یاد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه آنحضرت عمر که در
نماز قصر بخواند و بعد از آن میگذشت یا اهل مکة انما اصلو تکم فاما قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی
اینجا سقوط موافقت در قضا و اداء سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که اگر استنباط
آن دو صفت سقوط اینها بطریق اولی فهمیده میشود و آیا تخلف امام و ماموم فیضل امام در اداء شرط صلوة و ارکان
ضروریست یا نه آنحضرت مسلم در رمضان اخیر قاعد بودند و قوم هستند و در حدیث آمده است که آنحضرت صلوات مسیح کردند
بر خفین حال آنکه امامت قوم وظیفه آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم ولابد در قوم جمعی که غیر غسل گفته و حلیین بودند و از آنجا
اقتداء متضمنی میباشیم و قاعد مضطرب فهمیده شد و جمعی صحه اقتداء بر سلیم صاحب سلس البول را نیز استنباط کرده اند و اگر
قاری باقی که سوره فاتحه بوجهها نمیتواند خواند اقتداء کرد و قول قدیم شافعی آنست که اگر ماموم فاتحه خوانده است در
است زیرا که اتمی معذور است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بحسب ارکانها و شروطها تمام کرده است پس
باید اگر مقتدی متوضی خلف ماسخ خلف مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی میباشد

واین بین باتوان است که در صورت اقتدا شافعی بخنفی که مس فرج خود کرده است قومی حکم بصحت مساده است بخلاف اقتدا
 شافعی که فسخ کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر مجتهدیکه با جهتها و خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده
 تا در کمال گناشته ضروری و همچنان قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقص بخند پس دانسته شد که شافعی حکم میکند که بطلان
 نماز خنفی در حق خنفی پیش است پیدا کرد باقتدار متوسنی بستمیم و اگر معلومات ضروری خود رجوع نمایم لابد صحابه و تابعین
 و علم جواد را بکار از نو نقص و ضرر و صلوٰه یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدیگری مستغنی شدند پس جزم باید
 بصحت اقتدای شافعی بخنفی که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بجا فریاض یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که
 بتلاعب تناقض است در نیت و اگر نمیداند و بعد نماز و است اگر اظهار بود و تقصیر در تقیض با و منسوب شود و مثل کفر
 معلول امری عاده کند زیرا که در حکم و استین است و لهذا انداختن احکام مشهوره شرع معذرتی شود بخلاف حکام خفیه
 و اگر امر خفی است مثل جنابت و حدث و نجاسته خفیه در ثوب یا و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد و عاده کرد
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم عاده خواه فاحته خوانده باشد خواه زیرا که خواندن فاحته با امام در صحابه
 شایع نبود و گویا اقتدر مغفرت چنانچه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فاحته مغفرت شد بمسئله نصحت نیست در ترک
 جماعت مگر بجهت عذر می رسد تا بگوید که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیکه مطهره و ذات بر و در هیچ عذر است بخند
 شیخین که بخندت جسد علیه سلم و مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الا صلوا فی الرجال از قول ابن عباس معلوم شد
 که قید لید ضروری الرایه نیست پس حکم روز پنجشنبه است و جوع شدید بجا ریش شیخین از حضرت العشاء و اقیمت العشاء
 فایده ما بالعشاء و علة آن تضرر به جوع و توقان نفس لطعام است پس مخصوص باشد شدت جوع و توقان نفس و عطف
 و حکم است و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه قومی از قومی و دافعت اجنبین بخند شیخین موطا
 ذی ایجه که بیه بخند شیخین من اکل من هذه الشجرة الممنه فلا یقر بن مسجدنا مسلمة حدیث مسلم دلالت میکند که
 اقرار حق است با ما است از علم بسنته بعد از آنکه هر دو و یا مجوز به صلوٰه میتوانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرا
 قرآن تحصیل مینویس قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقرار است از فقها که ستوین در فقه است و درین توجیه نظر است
 زیرا که اعلم بالسنته را مرتبه نهاده اند بعد از اقرار پس معلوم شد که گاهی در قراة مساوی می بودند و در علم بالسنته متفا
 پس تقدیم اقرار بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقرار است و نمویس و کوی و والی در محام لایه
 خود احق است از اقرار و افقه **باب** یجب اتباع الامام فی جمیع الحالات و نسخ قول صل الله علیه و اذا صلی حاکما
 فصلکوا جلوسا واجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صلی جالساً فاصلو جلوساً

ممالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دكب فرسا فصرعه عند فتح مكة
 فصله صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه ففتح اخلا الصوف قال انما جعل الامام ليؤتم به
 فاذا صلى قائما فصلوا قائما واذا ركع فاركعوا واذا دفع فادفعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقلوا
 ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا احبهم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم سوار شد بر سپی پس بقیما وازان اسپا پس خراشیده شد جانب راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 گذارد نمازی از نمازها و او نشسته بود و گذاردیم و پس پشت بخضرت صلیم نشسته پس وقتیکه بازگشت از نماز
 فرمود جز این نیست که مقرر کرده شد دست امام برای آنکه اقتدا کرده شود و باد پس وقتیکه نماز گذارد و امام ستم
 نماز گذارد شما نیز ستماده و وقتیکه رکوع کند رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه گوید سمع الله
 لمن حمد و بگوید ربنا لك الحمد و وقتیکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته همه یکجا صالک عن هشام
 عروة عن ابیه عن عائشة زوج ابی بنی صلی الله علیه وسلم انها قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو شاك
 فصله جالسا و صلی و راءه قوم قیاما فاشاء الیهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام لیؤتم به فاذا
 رکع فاركعوا و اذا دفع فادفعوا و اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا حضرت عائشة گفت که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 و او بیمار بود پس نماز گذارد و او نشسته بود و نماز گذاردند قوم ستماده شد پس اشاره فرمود و بسوی ایشان که
 بنشینید پس وقتیکه بازگشت فرمود جز این نیست که مقرر کرده شد امام برای آنکه اقتدا کرده شود و بسوی پس وقتیکه
 رکوع کند رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارد نشسته ممالك
 عن هشام بن عروة عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج فی حوضه فاتی المسجد فوجد ابابکر وهو قائم یصلی
 بالناس فاستأخر ابو بکر فاشاء الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان کما انت تجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الی جنب ابی بکر و کان ابو بکر یصلی بصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم و کان الناس یصلون بصلوة ابی بکر
 رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد از خانه خود در بیماری خود پس آمد مسجد پس یافت ابو بکر را و او ایستاده بود نماز می
 بامردمان پس فرود آمد ابو بکر پس اشارت فرمود و بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که باش همان طور که
 هستی پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک پهلوی ابو بکر و ابو بکر نماز میگذارد و نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم یعنی اقتدا نمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردمان نماز میگذاردند و نماز ابو بکر یعنی ابو بکر بخیر
 می شنیدند مردمان انجومی گفته است از اینجا معلوم میشود که جایز است اقتدا بدو امام یکی بعد دیگری بآن معنی

له قلت
 هو کذا عند
 الجهم و راءه یجیر
 اتباع الامام فی جمیع
 الحالات و قوله اذا
 صلی جالسا فصلوا
 جلوسا منسوخ و معنی
 جلوسا انما یصلون
 کان الناس یصلون
 بصلوة ابی بکر علی
 انه کان مأمورا
 بخلقه

اقتدا

اقتدا کند با امامی بعد از ان مفارقت کند از روی واقدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لاحق شدن امامی بعلوم واقدا
 کردن با امام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود و بابت از فعل ماموم از ابتدای فعل امام
 و متقدم شود و ابتدای فعل ماموم بر فراخ امام از ان پس اگر متاخر نشد کند ضرر نمیکند الا در تکبیر احرام زیرا که هنوز
 امام در نماز داخل نشد که نیت اقتدا کند با و اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از است قطع اقتدای منی شود و اگر تخلف
 کثیر منی عذر کرده است تلاعب بصلوة معتقد شد پس نماز باطل میشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا
 قطع کند و منقرض شود و در نماز خود **باب** الی عن ان یرفع راسه قبل الامام و یخفض بای در بیان بنی از آنکه
 سر خود را بردارد پیش از برداشتن امام سر خود را یا بپشت کند پیش از بپشت کردن امام **مالک** عن محمد بن
 عمر بن علقمة عن جلیله بن عبد الله السعدي عن ابی هريرة انه قال الذی یرفع راسه و یخفضه قبل الامام فانما ناسی
 بید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر میدارد سر خود را و فرو می آورد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست
 که موی پیشانی او بدست شیطان است قال مالک فین سبی یرفع راسه قبل الامام فی رکوعه و یسجد ان
 فی ذلک ان یسجد رکعا و ساجدا و لا ینتظر الامام و ذلک خطا من فعله لان رسول الله صلی الله علیه
 قال انما جعل الامام لیتوکل به فلا تختلفوا علیه و قال ابو هريرة الذی یرفع راسه و یخفضه قبل الامام فانما
 ناسی بید شیطان گفت مالک در حق شخصیکه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت
 در صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از هر که بکند از آنکه رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیتوکل به و ابو هریره گفت آنکه بر دارد سر خود را و فرو می آورد آنرا پیش از امام پس حجت
 که موی پیشانی او بدست شیطان است مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در صورتیست بر قول منصور و وارثی شود بر
 زیاده کنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده مسئله
 اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطا قلیل پس ظاهر نزد یک فقیر نقطه
 اقتداست نه بطلان صلوته و فی المنهاج و لو تقدم بغل کر رکوع او سجود انکان بر کنین بطلت و فیه نظر زیرا که
 مفارقت امام جایز است و عذر انما لغت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب** علی الامام ان یخفض فی الصلوته لازم است بر امام که سبک کند و نماز
 یعنی قیام و رکوع و سجود **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخف فان فیهم الضعیف و السقیم و الکبیر

قاضی
 قاضی اهل العلم علی
 هذا الفعل منه
 صلوة و غیره
 بایزونه بان یعود
 الی السجدة فی الکلیة
 از امامی بپشت
 فی رکوعه و سجده
 قبل الامام بپشت
 بود و لا یصلی
 رکوعین و سجودین

قلندر

عقود عامه اهل العلم قال الخوارزمي المحل بنو لا يستوفى الاكمل المستحب النفع من طول الفصل

والمساواة في التمايز لا يزيد على التمايز

المستحب في الاستحقاق على القوم ولكن يخفف بعد ان يكون على التمام

ولا استحقاق

سلك قلندر وهذا قول عامه اهل العلم

واذا حصل له ذلك لنفسه فليطوّل ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو وجوب نماز گذاردن یکی از شما با مردمان یعنی امام پس باید که بسبب کنایه قیام در کعبه و سجود بسیار دراز نکند زیرا که هرگز آئینه در میان ایشان ناکوالتی هست و بسیارست میرکامان سال هست و چون نماز گذارد و بر خود یعنی تنهایی بسبب که دراز نکند بر قدر که خواهد مسلم یعنی تحقیق دارا رکات و اباحت و انبیا با ذکر مسنوز متوسطه و طویل و قراة سورة الزم فصل و در معنی منفرد است جماعت مخصوصین که تطویل نهی شده **باب ثقیف** للمومن الواحد علی بن اکیام و اهل ثنائ خفقه بايست که مقتدری بجا نباشد امام و دو کتب است او رسه مقتدری و چهار در حکم و کس که پس است امام صنف کند **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهجرة فوجدته يسبح فقلت ورائه فذقوني حتى جعلته خذاه عن عيينه فلما جاء رفاء تاخرت مصفنا ورائه عبد الله بن عتبة گفت و دخل شدم بر عمر بن الخطاب است نيز و پس فتم و اگر نقل میگردد پس است او پس نیک ساخت بر انا آنکه استاده کرد و برابر بر خود بجا نباشد خود پس و قیام که در رفا پس فتم پس صنف بسبب پس است او **مالک** عن نافع انه قال قلت ورائه عبد الله بن عمر في صلوة من الصلوة ليس احد غيري فخالف عبد الله بن عمر به فجلسته خذاه عن عيينه فنافع گفت استادم پس است او پس است او در نمازی از نماز او نبود با او پیش از من پس دراز کرد عبد الله بن عمر پس است خود دست خود را پس اندام برابر بر خود جاب خود مسلمة انذا اثن من فعل ان حضرت صلى الله عليه وسلم در قصد اقتدار جابر و لحوق صف و اشاره فزون حضرت صلى الله عليه وسلم این هر دو را با یکدیگر سازشوند و راه مسلمة عادة مسلمین طبقه بعد طبقه است که امام بر امام مقدم نشود پس و می جی با یا ساخر و تفکر ده شد که هیچ یک از مقتدین در عهد حضرت صلعم و خلفای راشدین بر امام مقدم شد و باشد پس ترک تقدم ایا صفت نفسیه جماعت است یا نه و اگر مقدم شود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح بود قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست استیصال صلی در الامام یا صلی خلف الامام در جاب اقتدار بنابر شیوع اینست است و التزام آن زیرا که تقدیم ازین الفاظ مفهوم میشود محذوف است بدلیل قیام مقتدری و احادیث بنابر امام و بسا سنو میگردد که شایع میشود و در افروشی همه ایشان یافته میشود لیکن دلیل عقلی بر حذف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است و ترک آن نماز باطل میگردد و فیه نظر زیرا که بطالان اقتدا اگر نماز باطل ساختن می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز باطل گردانید می و در حدیث شیخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با ابو بکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با حضرت صلعم **باب التأكيد في تسوية الصفوف** باب در بیان تاکید هموار ساختن صفها **مالک** عن نافع عن عمر بن الخطاب كان يامر بتسوية الصفوف فاذا جاءه فاختبره ان قد استوت لغير عمر بن الخطاب امر ميسر و درست کردن و هموار

ساختن صفها پس چنانکه می آمدند عزیزان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند او را که صف برابر و هموار شد تکبیر میگفت **مالک**
 عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالك بن ابی عامر ان عثمان بن عفان كان يقول في خطبته قل ما يدع
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعدوا الصفوف وحاذوا بالملك فان اعتدال الصفوف من تمام
 الصلوة ثم لا يكبح حتى ياتي رجال قد وكلهم ببتوية الصفوف فيخبرون ان قد استوت فيكبر شخص حضرت
 عثمان من غير مورد و خطبه خود کم بود که بگزارد این وقتیکه خطبه بخواند و قیامت او شود نماز پس هموار سازید صفها را در برابر
 کنید گفتند پس برائیه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردانی که
 گماشته بود ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند او را که صفها برابر شدند پس تکبیر میگفت **مالک** حتی
 ابی سهیل بن مالک عن ابيه انه قال كنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اكلمه في ان يفرض في فله
 اذل كلمة وهو يسوي الحشباء بنعليه حتى جاءه رجال تذا كان وكلهم ببتوية الصفوف فاجتوب ان الصفوف قد
 استوت فقال لي ستوفي الصفف ثم كبر مالک ابن ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس تنها نماز جا
 من سخن میگفتم با او در آنکه مقرر کند سالیانه برای من پس سخن میگفتم با او و هموار میکرد و سنگی نیزه را بدو فعل غ و تا آنکه می آمد
 جماعه که گماشته بود ایشان را هموار ساختن صفوف پس خبر دادند او را که صفها برابر شدند پس گفت مرا برابر شود و صف بعد از آن
 تکبیر میگفت با لب فضل الصفف الاول در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمیعی ابی بکر بن
 عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس في النداء والصف
 الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضل را که در
 اول صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قرعه زنند البتة قرعه میزنند **باب الجنب**
 يصلى بالقوم وهو ناس باب در بیان آنکه جنبی است که قوم را حال آنکه او فراموش کند دست جنب است **مالک**
 عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان عمر بن الخطاب صلى بالناس الصبح ثم غدا الى ارضه بالجنب فوجد ثوبه
 احتلاما فقال انما اصبنا الودك لانك العرق فاعتسل غسل الاحتلام من ثوبه وعاد لصلاته حضرت عمر نماز صبح
 گذار و با مردم یازدفت بسوی زمین خود که در جرف بود پس یافت در جامه خود اثر احتلام را پس گفت برائیه ما چون رسیدیم
 پیشه تناول کردیم پیوه که اخته را نرم شدند رگها یعنی سبب احتلام تناول دو کست پس غسل کرد و شست اثر احتلام
 از جامه خود و باز گشت نماز یعنی قصا کرد و تشرع گوید رضی الله عنه از قرعه حضرت عمر معلوم شد که اگر قوم اقتدا کردند شخصی
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود او را و عاده صلوته بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر امر نکرد قوم را با عاده صلوته و ذکر کرد

قلت فهو قول
 اهل العالم بتسوية الصفوف
 سنة
 هو قول اهل العلم
 قلت
 وفي بعض طرقها هذا
 الحديث عند عبد الملك
 نقله صاحب تاريخ طبرستان
 احمد بن حنبل
 من ذهب الشافعيان
 هو كلامه واما ابن حنبل
 محمد بن جعفر صاحب القوم
 فصول القوم صحیحة
 علی الامام ان يعيد
 من ذهب الفقهاء
 انه يعيد ويعيدون

که قوم اعاده نموده اند و همین است مذکور شد فحی نزد خفیه اعاده نماز در صورت واجب ابراهیم و بر قوم نیز باب یکده اما
 ولذا لانا مکر و هت امانت کسیکه ولد الزنا باشد ما لک عن یحیی بن سعیدان رجلا کان یؤثم الناس بالحق فاد
 الیه عن بن عبد الغزیز فنهاه قال ما لک و اما نهاه لانه کان لا یعرف الیوم برأیه شخصی امانت میکرد مردمان او را و او
 محقق پس آدم فرستاد و یوسی او عمر بن عبد الغزیز پس منع کرد او را از امانت گفت مالک غیر ازین نیست که باز دا
 او را از امانت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدر او مسکه با خذ هجی بن عبد الغزیز از امانت این شخص حدیث صحیح این منکم
 منقرین است زیرا که در صورت منفرد لازم می آید باب اذا صلی وحده ثم ادرك مع الامام اعاد الصلوة
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یاد بنماز را همراه امام اعاده کند نماز را ما لک عن زید بن
 عن رجل من بنی الدیل یقال له یسر بن محجن عن ابیه محجن انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فاذا بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی ثم رجع و محجن جالس فی مجلسه فقال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما منعک ان تقنل مع الناس الست برجل مسلم فقال بلی یا رسول الله و لکنی قد صلیت
 فی اهلی فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اجئت فصلی مع الناس و ان کنت قد صلیت محجن بود در
 با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس استاده آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذارد و بعد از آن
 بازگشت و محجن نشسته بود در مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد تو را از آنکه نماز
 گذاری همراه مردمان ای نیستی مرد مسلمان پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیائی یعنی در مسجد پس نماز بگذارد با مردمان اگر چه نماز گذارد با
 ما لک عن عقیف بن عمر السهمی عن رجل من بنی اسد انه سأل ابا ایوب الانصاری فقال انی اصلي و یسبته
 ثم اتی المسجد فاجد الامام یصل فاصلي معه فقال ابو ایوب نعم صل معه فان من صنع ذلك فان له سهم جمع
 او مثل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذاردم و ام در خانه
 بعد از آن می آیم بسجده پس میایم امام را که نماز میکند از وایا نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز
 بگذارد همراه او زیرا که هر که بکند اینکار پس هر آینه او را نصیب جماعت است یا گفت مانند نصیب جماعت اما لک عن
 ناظر ان رجلا سال عبدا لله بن عمر فقال انی اصلي فی بلی ثم ادرك الصلوة مع الامام افاصلی معه فقال
 عبدا لله بن عمر نعم فقال الرجل ایتهما اجل صلوة فقال له ابن عمر و ذلك لایک انما ذلك ان الله یصل ایتهما شاء ثم قال
 عبدا لله بن عمر ایسبب گفت هر آینه من نماز میکنم در خانه خود بعد از آن می آیم نماز را با امام ایانماز گذارم

لا قلت
 امامه و ولد الزنا حجت
 ۱۳۶
 انما نصیب جماعت است

همراه او پس گفت او را عبد الله بن عمر از پس گفت آنروز که امام یک اذان دو بگر دانم نماز خود یعنی فرض کدام
 باشد و نقل کدام پس گفت او را این عمر را این مقرر کردن مفوض بسوی شت غیر ازین نیست که اینجی مفوض بخدا
 میگردد و هر کدام را اذان دو که خواهد مالک عن یحیی بن سعید بن زبیر سال سعید بن السیب فقال انی اصلى فی بیتی
 ثم اتي المسجد فاجعل الامام یصلی افاضه فقال سعید بن السیب نعم فقال الرجل فاینها اجل صلوتی فقال له
 سعید و انت تجعلها انما ذلک الی الله مردی سوال کرد سعید بن السیب پس گفت هر آینه من نماز میگذارم و خانه خود
 بعد اذان می آیم مسجد پس میا بم امام را که نماز میگذارد و یا نماز گذارم با او پس گفت او را سعید بن السیب آری بگذار
 پس گفت آن مرد پس کدام یک از اذان دو را بگر دانم نماز خود پس گفت او را سعید بن السیب ای تو میکنی آنرا جز این
 نیست که این امر مفوض است بسوی خدا مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یقول من صلی المغرب اذا صلی فی
 ادو که سامع الامام فلا یقل عبد الله بن عمر میگوید هر که گذارد و باشد نماز مغرب یا نماز فجر بعد اذان در میدان
 با امام باید که اعاده نکند قال یحیی قال مالک ولا اری باس ان یصلی مع الامام من کان قد صلی فی بیتی الا صلوة المغرب
 فانه اذا اعادها كانت شفعاً گفت مالک سنی بیستم هیچ باکی در آنکه نماز گذارد و با امام یک نماز گذارد و باشد در خانه خود
 مگر نماز مغرب زیرا که هر آینه اگر این شخص اعاده کند مغرب اشفع خواهد بود یعنی گفته است قول الکثر اهل علم انست که اگر
 تنها نماز گذارد و باشد بعد اذان او را که جماعت را بگذارد و آن نماز را با جماعت هر نماز یک باشد از نمازهای پنجگانه بزرگ
 است قول حسن بصری و زهری و هبیین قایل اند شافعی و احمد و سحنی فقیر که مدعوم حدیث دلیل ایشان است و مرتج
 مذ سبب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب اشفع می شود و دخول است یا آنکه مغرب یکی است ازین دو نماز لا علی التعیین
 نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نقل سه رکعت و این مقتضی نیست در صورت عدم تعیین و الله اعلم مسئله اگر
 در جماعت نماز گذارد و بعد اذان جماعت دیگر دریافت یا استحباب است او را اعاده و درین باب آمده است مسئله
 می باید که این نماز دیگر را به نیت فرض ادا کند زیرا که سلف اختلاف کرده اند و آنکه کدام یک ازین دو نماز فرض واقع
 میشود جمعی فتوایین بحجاب الهی نموده و گفته اند که کمالی استیحال استیهاشار و جمیع گفتند اول از فرض واقع شود
 و در مسئله سبب آن فارغ گشت پس ثانیاً منینت اند شد الا نقل درین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول از فرض
 واقع شده باشد و متوفی فای معنی که اگر نمازی اکمل از وی در وقت واقع نشود این نماز فرض است و الا این نماز فرض باشد
 و آن نقل پس بر هر تقدیر خلاف مقصود نمیشود و در آن صورت که نماز ثانیاً بر منینت نماز اول گذارد و باشد و اگر نیست
 نقلیه کرده است محل اختلاف منینت اند شد باب لا یصلی الی الامام فاذا رکعت صلاؤه و ما فانه انما یستتاب نه در

قلنت
 عند الشافعی فافعلی
 الصلوة و حل شتم
 ادک جماعت یصلیها
 مهم ای صلوة
 کانت من الصلوات
 الخمس لحین التزمین
 قال صلی الله علیه
 و سلم بعد صلوة
 الصبح رجائین لم
 یصلیها معه اذا
 الحادیث و قال ابو حنیفة
 لا یعبید الصبح و
 العصر و المغرب

[illegible][illegible]

قال ابو حنيفة في قوله
 في الصلوة خاصة و
 فانما من اجل ذلك
 العذر من اجل ذلك
 اليه ركنه من الصلوة
 فقد جبت عليه ذلك
 الصلوة وهو من غير
 ان يخففه و قد قال
 في المشافعي قال في
 الحاجة ان كل ركعة
 وهو وجه الشافعية
 وقال ابو حنيفة لو ادرك
 التشهد كان من سجدة
 الحاجة ^{١٢} على
 قلت اتفقوا
 على جواز القصص
 وانما لم يفسروا
 في قوله تعالى وازادتم
 من فليس عليكم

في الاصحاح السهر
 جناح انزلت في
 مقبل الخوف اتفقا في
 الخوف وقبل السفر اتفقا في
 المراء من القصر والدياء في
 الركوع والسبح فذهب
 الى اول جماعات من
 المفسر بن ولي الثاني
 يشيد بن ابن حمدا
 ويدل عليه بناء قوله
 تعالى اذا كنت فيهم
 على يد القصر من
 غدير الخوف ثانيا
 ثم ذهب الى ان
 ان القصر لا يكون
 الا في شأنا
 وان شاء القصر
 افضل

ذكر خوف كنف وجهه وفسرين بان رفته اند كه نزول آية در سفر است و قيد خوف اتفاق است باب الركعتان في الصلوات
 غير قصود وركعة در سفر تمام است قصریت یعنی وظیفه سفر دو ركة است و بس آنكه اختيار است در گذاردن چهار ركة
 و دو ركة **مالك** عن صلح بن كيسان عن عمرو بن الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت وضعت
 الصلوة ركعتين في الحضر والسفر فاوت صلوة السفر زيدا في صلوة الحضر حضرت عائشة فرمود كه فرض گردانیده شد
 نماز دو ركة در حضر و سفر پس بر جای خود گذاشته شد نماز سفر را و زیاده کرده شد نماز حضر را ترجمه کنید رضی الله عنه
 حضرت عمر و حضرت علی و عبدالله بن عمر و مجھے از تابعین بان رفته اند كه قصر در سفر واجب است و مالك نیز بان رفته است
 ترجمه کنید ازین حدیث لازم می آید كه چهار ركة گذاردن ظهر مثلا جائز نباشد بلكه مسكان دارد كه دو ركة وظیفه سفر بود
 از غیر قصر و مجھ از چهار ركة نیز مودی از فرض باشد چنانكه چون مسافر بمقیم اقتدا كند نماز چهار ركاتی میگرد و دو الله عزم
 گوید ازین امر معلوم میشود كه قصر سركتیه فاقصر و انیت بلكه در اول دو ركة میخوانند و آن در سفر باقی مانده است
 و در حضر منسوخ شد بلكه وظیفه مسافر قصر است با این حدیث و بغیر منسوخ حضرت صلح الله علیه وسلم و جمیع صحابه و اگر تمام
 مسی است بجهة مخالفت سنت و ایا باین اسارة نماز او صحیح است یا نه ظاهر آنست كه صحیح باشد باثر عبدالله بن مسعود
 كه در سبب قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان تمام میگرد و میگفت اختلاف شر و از جهة فحوا می خصوص چنانكه بعضی
 كه استعمال آب از ضرر رسید هر مامور است به تیمم و اگر وضو كند روا باشد زیرا كه عدد دل به تیمم از جهة شققت است برو
 و همچنین اگر بروی نیت فحاض واجب شود و می نادر چهار سال بطیب نفس خود بدرد روا باشد **باب المسألة التي اذا**
المسألة التي اذا قصر و بیان مسألتیكه چون قصد كند مسافر از احلال میشود او قصر **مالك** عن نافع بن عبد الله
 بن عمار كان يسافر الى خيبر فيقصر الصلوة عبدالله بن عمر سفر ميكرد بسوی خيبر پس قصر ميكرد و نماز را **مالك** عن ابن
 شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه دكب الى ريم فقصر الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك
 عن ابن اربعة بريرة عبد الله بن عمر سوار ميشد بسوی ريم پس قصر ميكرد و نماز را در آن وقتن خود گفت مالك و اين مسأله
 چهار برید است **مالك** عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر ركب الى ذات نصاب فقصر
 الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النصاب والمدينة اربعة بريرة عبد الله بن عمر
 سوار ميشد بسوی ذات نصاب پس قصر كرد و نماز را در آن وقتن خود گفت مالك میان ذات نصاب و مدینه چهار برید
 است **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما بين مكة والطائف وفي مثل ما بين مكة
 وعسفان وفي مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة بريرة و قال يحيى و قال مالك

قل
 مناه عند الحنفية
 انه لا يكون فرض
 المسافر غير ركعتين
 وان صلى بها ولم
 يقبل التشهد بطلت
 صلواته وان قعد
 الله السجدة والاخران
 نقله عبد الشافية
 ان المسافر اذا قصر في
 السفر فلا يس عليه ما
 ذكره اذا صام فيها
 بخلاف الصوم فانه
 بعيد ما افطر اذا
 صام فيها فان
 صلى برجل كان
 كل ذلك فضا و ذلك
 كما ان الفرض في
 حج الرقيق التيمم
 وان توفوا بالجماعة

۲۰

قال أبو حنيفة في مسنده
ثلاثة أيام في الصلاة
على اليوم إلى الليل
فأولئك في كل يوم خمس
والثلاثة في كل يوم خمس
مسألة وقال الثوري
سبعة عشر في صلاة
بني في كل يوم خمس
مسألة وقال الثوري
سبعة عشر في صلاة
بني في كل يوم خمس
مسألة وقال الثوري
سبعة عشر في صلاة
بني في كل يوم خمس

مسیر
من قبل
قال العلماء اذا جاز
من المصنف

[illegible]

و تمام کند تا آنکه داخل شود اهل خانه های یزیدیانزد یک شود و خانه های یزیدیان که گاهی که از دیه محبوب بشود و در عرف و عادت مردم
 است که آنان مواضع برآیند و در مواضع مجتمع شوند چنانکه مراکتب و ادب مراعی سهام مسئله ابتدای سفر کی متحقق شود و پیش
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الادرا قاست بشرط آنکه اگر آن جادالات حال که نیت اشتلاشی بیکدیگر دارند و چون
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب گنای و فتح قلعه ایشان که در نیصورت نیست فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 قصد حج داشتند و سبب سفر آمده که در دو مجهد آنها از طهر چهار رکعت گذارند و بچنان پس مسافر از زی سفر میفرماید و نیت
 زیرا که آن نیز از آمده کردن سبب سفر است و حین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخرج از محل اقامت و همچنین
 متحقق میشود بخرج از سور قریه اگر در آن عمارت باشد و اگر باشد بخرج از عمارت و فی الکساج فلان کان و در او یعنی
 عماره اشتراط مجاز و تهانی الاصح قلت الاصح لا بشرط و درین تعلیم اخیر بشرط است زیرا که آن سور بیشتر و یو را که با هم بدین محل
 همچنین کلام در انتهایی سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده میکند و اقامت بلد بوصول بدان بلد می باشد
باب لما اذا اتجهت مكث اربع ليال اتم الصلوة مسافر چون عزیمت کند اقامت چهار شب در کجای تمام کند نماز را **لک**
 عن عطاء الخراسانی انه سمع سعيد بن المسيب يقول من اتجهت اقامت اربع ليال وهو مسافر اتم الصلوة سعيد بن المسيب
 هرگز عزیمت نماید اقامت چهار شب او مسافر است تمام کند نماز را قال عطاء الخراسانی قال لا بد لك ان تحب ما سمعت الخ گفت مالک این درست
 اقوال است که شنیدیم آنرا نزد یک من مسئله لیست چند قسم میباشد اقامت و مکث سیر و مکث دیگر که اقامت است و در مکث
 پس مکث نیز آنست که مسافر بر تر و در پیش می آید از مکث ایله و بعضی یوم یا یوم و بعضی لیلین و گاهی مکث را از آن
 باشد مثل مکث دو روز و سه روز و در سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه در منی اکثر یوم و یوم و یوم و یوم و یوم
 عشر و اکثر یوم ثلث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر نمیخورد و در حدیث شریف
 آمده است که یقیم لها جریه و قضاء لک ثلثا از اینجا بطریق محو معلوم میشود که اقامت زیاد از ثلث را در احکام شرعی اثری
 هست پس سعید بن المسيب مکث را بر لیال گفت و شافعی اقامت را بعد ایام کو اهل احمد بر نیت نماز فرود آورده و نیت
 مکث اینقدر نیز شرط است بحديث ابن عمر کرمی آید و نیت مکث در موضع مجین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 داخل شدند بیکه بنا بر حج و در اول چهار روز ششم یومی منی بر آمدند و پنجم در عرفات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت
 قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین بشرط نمودی می بایست که نماز اقامت میگذاردند و بوجوب نظر خود را در وتر
 انداخت و گفت چون مکث یوم یومین هم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام و در تقدیر ایت شرعی شهر است و با احکام که
 شی در آن حکم تمام داده اند پس بر کنیت اقامت یا نه در روز یا نه بر آن در شهری یا در دیه و در دهم است و الا حکم سفر

قلنت قال الشافعي
 لو نوى اقامة السفر
 اربعة ايام لم يضره
 لو صلى في المنهج
 ولا يجيب منها بوجوب
 دخوله في وجهه على
 الصحيح وقال ابو حنيفة
 لا يزال على حكم السفر
 حتى يبيت في اقامة
 في بلد أو قرية خاصة
 عشر يوما

[illegible]

باقی است و شرط دیگر هم هست و آن صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر در صحرائیست اقامت یا نرسد به روزه
محقق شود سفر مشقطع نگردد بآب المسافر اذا لم یحضر مکتا قصو الصلوة مسافر چون غرض نکردن اقامت را قصر کند
در نماز مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله ان عبد الله بن عمر کان یقول اصل صلوة المسافر ما لم یجهر مکتبا
وان حبسني ذلت اثنتي عشرة ليلة خمد الله بن عمر مكيفت میگذارد نماز مسافر تا وقتی که قصد اقامت کرده ام اگر چه
بزرگندم از آن مکث دوازده شب مالک عن ناظران ابن عمر قام بمكة عشر لیل فیصلی الصلوة الا ان یصلیها
منع الا حار فیصلیها بالصلوة عبد الله بن عمر قامت کرد بمکه ده شب وقصر میکرد نماز را اگر آنکه بگذارد نماز را همراه امام
پس میگذارد بقدر نماز او مترجم گوید اکثر علما متفق اند بر آنکه چون مسافر اینست اقامت نباشد و اتفاق در وضعی
درنگ کند حکم مسافری زایل نگردد گویا آخر عمر عمر منبر شود شافعی را دو قول است یکی موافق جمهور بود دیگر مختار بعضی آن
است که در حضوره زیاده مکث بر چهار روز تمام لازم است گویا عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد واجب
در حدیث آمده که قصر رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن ثینه عشر و ثمانیه عشر يوما از بار صورت خود
در حرب فردوسی آورد والله اعلم باب صلاة المسافر خلف المقيم والمقیم خلف المسافر بیان کیفیت نماز مسافر پس چیستیم
ونماز مقیم پس پشت مسافر مالک عن ناظران عبد الله بن عمر كان یصلی وراء الامام یعنی اول نماز ادا میفعل
صلی دکعتین عبد الله بن عمر میگذازد و نماز پس پشت امام و یعنی چهار رکعت پس وقتی که میگذارد برای خود یعنی تنها میگذارد
در رکعه مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب کان اذا قدم مكة - صلی بهم - دکعتین
ثم یقول یا اهل مكة اتوا صلوا تکفانا فاقیم نفس عمر بن الخطاب چون قدم می آورد بمکه نماز میگذارد و همراه اهل مکة دو رکعت
بعد از آن میفرمود ای اهل مکة تمام کنید نماز خود را بر سر کعبه ما قوم مسافر هستیم مالک عن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر بن الخطاب
ذات الاسلام علی عمر بن الخطاب ان حضرت عمر نیز همین قصد النقل کرد و مالک عن ابن شهاب عن صفوان بن عبد الله
بن صفوان انه قال جاء عبد الله بن عمر ابو عبد الله بن صفوان فضله لنا رکعتین ثم اضیفت فقمتا فانما عبد الله
بن عمر عیادت میکرد عبد الله بن صفوان را پس نماز گذارد و برای ما دو رکعت بعد از آن باز رکعت پس است و ایم با پس تمام کردیم
اهل علم متفق اند بر آنکه هر یک مسافر و مقیم را جائز است که اقناعی بگیرد پس اگر مقیم سبأ افتاد کند مقیم باید که برخیزد و تمام
نماید اگر مسافر مقیم افتاد نماید تمام بروی لازم شود بجهت موافقت امام مسلک گفته اند که اگر یک خطا افتاد به تیمم واقع شود و تمام
تمام لازم می آید تغییر گوید درین نظر است بحدیث من ادرك رکعة فقد ارکب الصلوة وسبک القداء و نماز مسجد بلکه ظاهر آن میباشد
اگر یک رکعت بالا مانده است تمام کند و الا قصر باب قضاء فائتة السفر بیان قصار فائتة سفر قال مالک من ادرك

وقد نصر رسول الله صلى
 الله عليه وسلم عالم الفقه
 بمراتب هو ان سدة فقه
 الثمانية عشر اياما وانه
 قول الخرواني رحمه
 الله **قل**
 هو قول ابن العبدان القيم
 والمسافر يوم القدر
 كل واحد منهما اصحابه
 فان اتحدى القيم بالمسافر
 فقام المقيم فأتى نفسه
 وان اتحدى المسافر بالمقيم
 فله ان يقيم لمواقفة صاحبه

وهو في سفر فاحتر الصلوة ساهياً أو ناسياً حتى قدم إلى أهله انه ان كان قد قدم على أهله وهو في الوقت فانه يصلي
المقيم وان قدم وقد ذهب الوقت فليصل صلوة المسألة انه انما يقضيه مثل الذي كان عليه قال سالت وهذا
الذي ادركت عليه الناس واهل العلم ببلدنا گفت مالک هر که دریافت وقت را و حال آنکه او در سفر است پس تا آخر کرد
نماز را سهو یا بفراموشی تا آنکه داخل شد بسوی اهل خود حال آنکه اگر قدم کرد و بر اهل خود حال آنکه او در وقت است
پس بگذارد و نماز را مقيم و اگر قدم کرد و بهر آئینه برآمد وقت پس باید که بگذارد نماز مسافر زیرا که غیر ازین نیست که او قضا
مانند آنچه لازم بود بروی گفت مالک و این امر است که اگر کسی در دم من بر آن مردمان را و علم را در شهر خود مترجم گوید
اکثر علماء بان رفته اند که اگر فائده سفر را در اقامت قضا کند قصر نماید و اگر فائده اقامت را در سفر قضا کند اتمام نماید
و یک قول شافعی آنست که اگر فائده سفر را در سفر قضا کند قصر نماید و الا در جمیع صور اتمام کند و هو الاظهر عند اصحابه
باب جواز التنفل فی السفر بیان جایز بودن نماز نفل در سفر **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه لم يكن يصلي مع
صلوة الفريضة في السفر شيئاً قبلها ولا بعد ها الا جوف الليل فانه كان يصلي على الارض وعلى الحلة حيث ما توجهت
عبد الله بن عمر نماز نمیکند و همراه نماز فرض در سفر چیزی یعنی سنن روا تب را نیز پیش ایشان و نه پس از آن مگر در وسط
پس هر آئینه وی نماز نمیکند اگر گاهی بر زمین و گاهی بر شتر خود هر جایی که متوجه میکرد و آئینه شتر او را **مالک** قال
بلغني عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يرى ابنه عبيد الله بن عبد الله يتنفل في السفر فلا ينكر ذلك عليه
عبد الله بن عمر میدید پس خود عبيد الله را که نفل میگذاشت و در سفر پس انکار نمیکرد بروی **مالک** انه يلجئ
ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبير وابو بكر بن عبد الرحمن كانوا يتنفلون في السفر فاسم هذا محمد عروه بن الزبير
و ابو بكر بن عبد الرحمن میگذاشتند نفل را در سفر قال يحيى وسئل مالک عن النافلة في السفر فقال لا بأس بذلك
بالليل والنهار وقد بلغني ان بعض اهل العلم كان يفعل ذلك سوال کرده شد مالک از گذاردن نفل در سفر
پس گفت باک نیست بگذارد آنرا در شب و در روز هر آئینه خبر رسیده است بمن که بعضی اهل علم میکردند آنرا
مترجم گوید اکثر اهل علم اختیار کرده اند تنفل را برای مسافر و در عالمگیری مذکور است که در سنن قصر نیست
و بعضی علماء تجویز کرده اند مسافر را که ترک سنن کند و محتار آنست که در حالت خوف و استعجال ترک کند
و در حالت امن و قرار بجا آورد **باب جواز التنفل على الدابة في السفر** حيث ما توجهت به بیان گذارد
نفل بر پشت سوار می در سفر هر جانب که متوجه گشت آن را به **مسلم** را **مالک** عن
بن يحيى الماذني عن ابي الحبيب سعيده بن يسار عن عبد الله بن عمر انه

۲۱
قلت
ما ذكره ابن ابي ان فانت
في السفر فاقام فصلان
فانت في الحضر
انتم وهو قول الشافعي
والقول الاظهر عند
اصحابه لو قضى فائنه
السفر في السفر قضى
في سائر الصور لا بقصر
قلت
في سائر الصور لا بقصر
في السفر في السفر
لا قصر في السن وبعض
جوز في السفر في السن
باني بها في حال الخوف
والقرار لا من

قلت التواكل
العلم على جانبيه
فالسفر متوجه الى
الطريق ويخرج من منزل
لا بد من الفريضة وتكادهم
على ان السفر الطويل
والقصير سوي قال
مالك لا يجوز الا في سفر
يقصر في الصلوة في
الملكيتي وليس في
عندنا بين ان يقصر
الصلوة مستقبل القبلة
وبين ان يقصرها
القبيل قالوا كلهم على
انه يجوز في السفر
والاحلة قال مالك في
الاحل

قال رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم على حمار وهو متوجه الى خيبر عبد الله بن عمر گفت دیدم رسول الله صلوات الله
نماز میگذارد و او سوار بود بر دراز گوش او متوجه بجانب خيبر بود و مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلته في السفر حيث ما توجهت به قال عبد الله بن دينار وكان عبد الله بن عمر
ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز میگذارد بر شتر سوار می شود در سفر بر جانبی که متوجه میگردد و انیدان شتر بخشرت صلوات الله
عبد الله بن دينار و عبد الله بن عمر میگردان کار را مالك عن يحيى بن سعيد انه قال رايته ابن عمر بن مالك في السفر
وهو يصلي على حمار وهو متوجه الى خيبر القبلة يركب ويصعد اياما من غير ان يضع وجهه على شيء يحيى بن سعيد گفت دیدم
ابن عمر بن مالك استیفر و او نماز میگذارد بر دراز گوش او متوجه بود بطرف غیر قبله رکوع و سجود میکرد و بطریق ایما بنیة آنکه بنزد رکوع
خود را بر چیزی متوجه کند و او نماز بر راحله جائز است در سفر طویل و قصیر هر دو نزد یک است یعنی خاص است بطویل و نزدیک
و بقوی گفته است باید که افتتاح نماز روی لقبه کند اگر آسان باشد و ایما سجود و فرو و ترمایدا را ایما رکوع و او را سعی باشی
بر تمام راجع باشد و شسته است نماز با ایما مسافر باشد یا غیر مسافر و همچنین سوار و قتیقه بر آید از شهر خود برای بعض حاجات باید
که ابو حنیفه گفته است که مسافر در کشتی فحار است در قیام و مقود و فی التدرک علی شرط الشیخین عن ابن عمر عن النبی صلی الله
کیف اصلي في السفينة قال صلى قائما الا ان تخاف الفرق مسك طول سفر آید و تفضل بر دایه شرط است یا نه در قول است
عادم اشتراط زیرا که در فعل تسبیح آمده است و لهذا قار بر قیام قاضا و مضطحا میتواند خواند مسك استقبال قبله اگر سهیل باشد
در ابتدا می تحریر است و در سائر صلوة فی مسك باشی ابر را کب قیاس کرده اند و در خصت تفضل داده اند مسك اکثر علمای تجرید
کرده اند که در زمین و در بر بر دایه در پیش خضیه جائز نیست باب المسافر یجمع بین الظهور العصر والمغرب والعشاء
مسافر صحیح کند در میان ظهر و عصر و همچنین در میان مغرب و عشاء مالك عن داود بن الحصين عن الاعمش ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الظهور والعصر في سفره الى تبوك رسول الله صلى الله عليه وسلم جمع میکرد در میان ظهر و عصر در سفر
خود سبوی تبوک مالك عن ابی الزبير المكي عن ابی الطفیل عامر بن واثلة ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول الله
صلى الله عليه وسلم عام تبوك فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجمع بين الظهور والعصر والمغرب والعشاء قال فاخرا الصلوة
فخرجهم فصلی الظهر والعصر ثم دخل ثم خرجهم فصلی المغرب والعشاء جميعا الحديث فخرجهم معاذ بن جبل خبر داد که صحابا
بر آمدند باخترت صلوات الله علیه و سلم سال خرد تبوک پس خضرت صلوات الله علیه و سلم جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میان مغرب
و عشاء و گفتند تاخیر کرد نماز را در زمی بعد از ان از خانه بر آمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر همه یکجا بعد از ان در داخل شد باز بر آمد
پس گذارد نماز مغرب و عشاء همه یکجا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اذا حجّل به السيد محمد بن المغرب العشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم چون شتابان میگردد و او را راه رفتن یعنی مقتضی آن شد که بگوید
 جمع میکرد و در میان مغرب و عشاء **هالك** انه باخذه عن علي بن الحسين انه كان يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا اراد ان يصير يوم جمع بين الظهر والعصر واذا اراد ان يصير ليلة جمع بين المغرب والعشاء مرويت از امامين
 که آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه میخواستند که سیر کنند در روز خود جمع میکردند در میان ظهر و عصر و وقتیکه میخواستند که سیر
 در شب خود جمع میکردند میان مغرب و عشاء **هالك** عن ابن شهاب انه سأل سالم بن عبد الله هل يجتمع بين الظهر والعشاء
 السفر فقال نعم لا بأس بذلك لم تزل صلى الله عليه وسلم بعرفة ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبد الله را یا جمع کرده شود در میان
 ظهر و عصر در سفر پس گفت آری هیچ باک نیست درین جمع آیات منی بسوی نماز مردمان در عرفات **هالك** عن محمد بن
 انه قال لسالم بن عبد الله ما اشد ما رايته اباك اخرا المغرب في السفر فقال سالم عن ابى عبد الله عن ابي بصير
 فصل المغرب بالعقيق يعني بن سیر گفت سالم را چه قدر است که آن زیاده تر تاخیر باشد از آنچه که دیدی پدر خود را که تاخیر کرده
 باشد مغرباً در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و ما در ذات الحیش بودیم پس گذارد نماز مغرب و عتیم مسئله تقدیم
 حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول یا آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت
 زیرا که این صورت جمع است و حقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید است که تخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض
 احادیث جمع تقدیم آمده و آن صحیح است در جمع و نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه جمع پیدا شد و آنکه از بعض
 صحابه صوری روایت کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که تسهیل که سبب ترخیص است در چند صورت میتوان بود و جملاً خطه
 خصت متنوع می شود پس این نیز خصت است آن نیز خصت و لفظ جمع دلالت میکند بر موالات عرفا و قد عرفنا بجهة التمسك
 فصل سیر از اضطرر کنید هر دو در بعض حدیث آمده که بین اهل بیت و اصحاب و انما اهل و وضع احمال آنها کرده اند و موالات از استقرار
 افراد و مجامع مستغنی میشود حتی ترک رواتب متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و تقضای نماز بعد از قضای وقت
 دیگر است و جمع دیگر و لهذا هم قضای جمع مستعمل نشده پس فارق می باید و آن فارق بجز نیست ترخیص جمع نمیتواند بود پس
 این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیست لازم است و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت
 اول تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرار افراد مستنبط است و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر جمع
 و آن غیر جمع است پس شرعاً و عتیه آن محتاج بدلیل باشد و لیس فلیس پس این شرط مشروعیته جمع پیدا شد و آیا شرط مشروعیته
 آن سفر طول است یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها را در اینجا اقوال است و آنچه برین بنده ظاهر میشود آنست که سفر طول
 محل خصت است سایر باشد یا نازل بعد از آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را منع کرده است ساخته اوارده

له قلت
 از اهل العلم عیون
 الجمع في السفر بين الظهر
 والعصر بين المغرب
 والعشاء في وقت احدهما
 وقالت الحنفية لا يجزئ
 ومعنى الحاشية عندهم
 ان يؤخر احدا الصلوتين
 الى اخر وقتها ويجعل
 الاخرى في اول وقتها
 فيحصل الجمع صوراً
 ما رواه ذلك عن علي
 وسعد بن ابى قاص
 واما الجمع للحاج فمستحب
 عليه

فصل
 در خبر کثرت
 و جواز الجمع
 فی المطر و غیره
 من بینهم ان یکون
 الطیر قاتلاً و غیره
 افتتاح الاولی و
 حالة الفراغ من
 الی ان یقیم الثانیة و قائل
 التفتیه لا یجوز

خصیت بر آن فرموده است بغیر ملاحظه وجود قلب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها که
 در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر حدیث عبد الله بن عباس که صلوات الله علیه و آله و سلم
 الظهر والعصر ثمانیا جمیعاً و قید ضرورت لاحق شد و باجماع جمهور امت و لهذا جمیع فی المطر و فی المرض مشروع شد
 و ایا جمیع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تأیید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه
 لغز مون آنحضرت صلوات الله علیه و سلم و صحابه و تابعین و علم جرایل که را از اقتدا با امام مسافر که جمیع می کند دلیل
 جمیع مقیمین بعلت حج میتوان شد **باب الجمع بین الصلواتین فی المطر** بیان جواز جمع در میان دو نماز نسبت
 مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر کان اذا جمع الامراء بین المغرب والعشاء فی المطر جمع معهم عبد الله بن عمر
 و قتیبه جمع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمیع می کردند با ایشان مسئله ماخذ این
 مسئله از حدیث مرفوع بر روایت ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورت مسئله قیام علت رخصت که مطر است
 در ابتدای نماز دوم ضروری است زیرا که تقدیم آن بروقت مقرر خود جایز نیست الا بعلت باران و اقوی
 است بصورتیکه متضمن جریح باشد پس بجای آنکه در مسجد یک از خانه های دور باشد مخصوص است **باب صلاة**
الخوف بیان کیفیت نماز خوف قال الله ^{تعالى} فان خفتهم فاجلأ أو کلباً یا فاذا أمنتم فاذا کروا الله كما علمکم ما لم تکنوا
 تعلمون پس اگر ترسیدید یعنی از عدو و مانند آن پس روان بر پاهای خود نماز گذارید یا شواره پس چون
 ایمن شوید پس بایستد خدا را چنانکه آموخته است شمارا آنچه نمیدانستید قال الله تعالی و اذا ضربتم فی الارض
 فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتن ان یفتکم الذین کفروا ان الکفرین کانوا لکم عدوا و مبیناً
 و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیأخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من و انکم
 ولتات طائفة اخری لعل یدخلوا فلیصلوا معک و لیأخذوا حذرهم و اسلحتهم سفر کنید در زمین پس نیست
 بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنکه در بلا افکنند
 شمارا کافران هر آینه کافران شمارا دشمنان آشکارا ند و قتیکه باشی تو ای پیغمبر میان ایشان پس قائم کن
 برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاحها خود را پس و قتیکه
 سجده کنند باید که باشند آن جماعه دیگر پیش روی ایشان و باید که بیایند آن طائفة دیگر پس نماز گذارید
 همراه تو و باید که بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپر و زره و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید ضعیف
 در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمهور فقهاء است که نماز سفر دیگر است و آنرا خوف مشروط است

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرار داد ایشان یکی از دو وجه تواند بود یا این است
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و قصر اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایامیتوان کرد و این وجه اقوی است
 نزدیک من و اوفق است بسایق آیه که در خوف واقع است باتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت اعتماد بر قید
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً این صورت در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر نخواهد
 یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و همین
 میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی ابن امیه سوال کرد
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصر و امن الصلوة ان خلفه ان یفتکک الذین کفر و افرموده است و مردان
 امین شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و فقیر میگید این استدلال بدخول است زیرا که ما میگوئیم معنی
 جواب آنست که قصر مسافر شرع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی همین است توجیه قول ابن عمر که گفت
 و الله علم و آیه و هم منطبق میشد و بر چند وجه یکی آنکه امام بگذار و تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر بروی عدد بایستند
 بعد از آن دیگر باز تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد بایستند و این نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع بر و آیه
 جابر بن عبد الله دیگر آنکه امام با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کتبه دوم استاده شود پس این طائفه دانشای قیام امام
 رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد و شوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام در بایند و چون امام تشهد
 مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و سوره امام سلام دهند و آن نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع بر و آیه صحیح
 بن خوات عن جابر این حدیثها و دیگر هم میتوان بود و بعد علم و قید از آنست فیه هم محل سلاح و حذر اتفاقی است باجماع و قال الله تعالی فان
 فرجاله او رکبان فاذا امنتم فاذا ذکوا الله كما علمکم ما لم تکلوا تعین پس اگر ترسید از دشمن پس نماز گذارید روان بر بابها
 خود یا سواره یعنی بر هر صفت که میسر یاید استقبال قبله یا نه و بجا رکوع و سجود ایما کنید و الله علم پس چون امین شد باید نماز خدا تعالی
 چنانکه آموخته است شما آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرود آورده است درین آیه دلیل بر آنکه در حال مسابقه نماز را
 میشود و همین است ندیشا نعمی نزدیک بوجیفه در حال مسابقه و مشی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقت مکان توقف
 بحديث خدیق ماله عن یزید بن رومان عن صالح بن خوات ^{صلی الله علیه و آله} مع رسول الله صلی الله علیه و آله يوم ذات الرقاع ^{صلوة}
 الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة و جاءه العدو و فصلی بالتی معه رکعة ثم ثبت قائماً

۱۴۹

[illegible]

آنرا خطب میگویند اما در رکعت پس صفت لغتیه اوست بی شبهه اما وقت ظهر پس شرط جمعه است زیرا که بسیار پیش از آنکه
وقت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جمعه و درین سلسله اتفاق است مرحومه یا جمهور آن ظاهر شد
اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه عید و تشبیه نسبت یهود و احوال رضای بران دلالت مینماید بی شبهه در اکثر
اوقات جماعت عظیمه می بود و لهذا میفرموده از ابن مسعود نقل میکند از صلی الله علیه و سلم صحیح بالمدینه و کانا اربعین رجلا
و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب و علم خرابشتر
میبودند از اربعین بیدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در اتفاق جمعه یا ز امام شافعی میگوید ضرورت
در غیر نظر زیرا که حدیث الفضا من دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از آن است که در اول نماز نیز
نموده و از دو بیت پس انشائی صفا اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در مصورت شافعیه بسیار
کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که الفضا من بر اکثر امتاع بوده است
و لهذا خدا تعالی فرموده از او تجارت اوله و الا لایه و لهذا هیچ و شرادرین وقت ممنوع شد و آن فضل طویل است و فضا
خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فضل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر است
که در وی هیچ اگر دون اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریبها یا شهر پس شرط جمعه
بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم در مدینه و جمعه می بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل مدینه بودند ایشان را جمعه میفرمودند
و سفر اگر حرم میفرمود در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتوانستند در حق اهل مدینه ملتزم باشند الا بودن ایشان در صحرا
و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل مدینه را بر رجوع پیش از وقت جمعه و عمل منظم مسلمین که در مدینه و جمعه نیستند در بر
و زو اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قلعه متوطنان پس بر جمعی که
بر اجتماع ایشان اسم قریه توانی طلاق نمود جمعه واجب است صد کس شهادت یا زیاده و در بعضی احادیث اقل آنجا که
مرد عاقل بالغ حرام و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند و نشان آن تحقق جماعت عظیمه است
در صورت تعدد جمعا میسر نمی باشد یا تبرک با قدامی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای کرام و حرص بر اجتماع و غلظ
ایشان و صنعت نفسیه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر منشاء اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قرا
باشد آنجا تعداد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر متر بود و منشاء آن امر است بتقدم والی در محل
ولایت خود پس محسوس باشد بجنس و والی و بطریق انتخاب باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظائر سلسله و اثر
حضرت علی که این الامم الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل لایه خود است اما خطب پس قرآن عظیم فاسح و الی ذکر الله

ما من في الدنيا من يجلبه
 على مسلم الا امرأة
 صبي او يهلك في رواية
 زيادة او في
 على ما يمتدح
 ولا سيما في امره
 احببوا وان صلحوا
 منهم احد اسقط الفرض
 وعلى ان امره
 او مضاف الى
 الدين
 في خلافة السيد

والصبي المبالي في الامم
اذ انتم العبد بفدوه وفيه
ايضا لا اجماع على صدور
بمختص في ترك الياحه
وفي الدالك بين المطر
الشرايين لا خفاء
السلطان الخاطاه
مسند ١٢

2

یوسف که سنت نظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل شد **باب** استیجاب ان یلبس من احسن الثیاب **الحقیقة**
ست که پوشد از بهترین جامه برای جمیع **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه
وآله اهل احد که لو اتخذ ثوبین لجمعه سوی ثوبی مهنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فزود چه زیان است بر کسی

لكن مسترنا

44

اگر میباید دو جامه برای جمعه خود بخرد و جامه خانگی که در محنت و کار پیشتر مسکمه چون سنت غسل لبس احسن نیاید
 تطبیق جمعه احتیاج ناسمجید بودن جمعه است لابد آن آداب متعددی هستند بسوی عیدین **باب** استحباب التطیب و
 التسویح الجمعة تطیب است خوشبو مالیدن و سواک کردن برای جمعه صلاک عز ابن شهاب عن ابن السباق ان رسول
 صلا الله علیه قال فجمعة من الجمعة يا مشرك المسلمين هذا يوم جلد الله عبدا فاعثسوا ومن كان عنده طيب فلا يصبر
 ان عیس منه وعلیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در جمعه از جبهه که می گزیده مسلمانان هر آینه امر
 روزیت که گردانید و از خدا متعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر نیکند او را آنکه مالده از آن خوشبو
 و لازم گیرید شما سواک کردن را صلاک عن نافع ان جلد الله بن عمر کان لا یریح الا الجمعة الا ادهن و تطیب الا
 ان یکون حماما عبد الله بن عمر نیرفت بسوی جمعه مگر آنکه روغن می مالید و استعمال خوشبو میکرد مگر آنکه محرم باشد **باب**
 فضل التلبیکو يوم الجمعة و بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمعه صلاک عن سفيان بن عيينه عن ابی بکر بن عبد الله
 عن ابی صاهر النخعي عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح
 في الساعة الاولى فکان اقرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فکان اقرب بقرة ومن راح في الساعة الثالثة فکان اقرب
 كبشا و من راح في الساعة الرابعة فکان اقرب دجاجة و من راح في الساعة الخامسة فکان اقرب ببيضة فاذا خرج
 الامام حضرت المثلثة یسقطون الذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که غسل کند و در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود و در
 نخستین بس گوید که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گوید که قربان کرده است یک گاو را و هر که برود
 در ساعت سیوم گوید که قربان کرده است گوسفند شاخدار را و هر که برود در ساعت چهارم گوید که قربان کرده است گاو یا
 و هر که برود در ساعت پنجم گوید که قربان کرده است یک بیضه پس و قتیکه بر می آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند
 فرشتگان می شنوند بندگان را ترجمه گوید علما بحث دارند که مراد از ساعت در اینجا چیست و از دهم روز است یا پنجم
 بر تقدیر اول وقت تبکیر از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهر پیش فقیر و جهلانی است و الله اعلم
باب التسبیح يوم الجمعة بیان سعی روز جمعه قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا اليه
 ذکرا لله و ذروا البیت ذلک خیر لکم ان کنتم تعلمون ای مسلمانان و قتیکه با نیک نماز داده شود روز جمعه پس سعی کنید
 بسوی یاد کردن خدا متعالی یعنی بخندید نماز و بگذارید خرید و فروخت را این بهتر است مرشدا اگر میدانید صلاک
 ان سالی بن شهاب عن قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا اليه ذکرا لله فقها
 ابن شهاب کان عمر بن الخطاب یقرءها اذا نودى للصلاة فامضوا اليه ذکرا لله صلاک الکرار بن شهاب

قلنت
 هو قول اهل العلم
 قلنت
 هو قول اهل العلم
 ان هذه الساعات
 ساعات لطيفة بعد
 الزوال لا الساعة
 التي لا يدركها صاحب
 الليل والنهار

در زمان

عمر بن الخطاب نماز میگذازد و روز جمعه تا آنکه بر می آمد حضرت عمر بن قتیبه بر آمد عمر نشست بر منبر اذان گفتند مؤذن
 گفت نعلبه می نشینیم سخن گویند بایکدیگر پس قتیبه خاموش نشدند مؤذن وحی است و عمر که خطبه خواند خاموش نشد
 پس سخن نمی گفت از اینجایی قال ابن شهاب فخر بنی الامام یقطع الصلوة و کلامه یقطع الکلام گفت ابن شهاب
 پس بر آمدن امام قطع میکند نماز و کلام امام قطع میکند کلام را **مالک** اند سال ابن شهاب عن الکلام يوم
 الجمعة اذا نزل الامام عن المنبر قبل ان یکبر قال ابن شهاب لا بان بدلك مالک سوال کرد این شهاب از سخن
 گفتن روز جمعه و قتیبه فرو و آید امام از منبر پیش از آنکه تکبیر گوید گفت ابن شهاب هیچ باک نیست **مالک** عن
 ابی النضر حو لی عمر بن عبید الله عن مالک بن ابی حاتم ان عثمان بن عفان کان یقول فی خطبه قل ما یدع ذلك
 اذا خطب اذا قام الامام یخطب یوم الجمعة فاستمحو الہ والنضو فان المنصب الذي لا یتیمع من الخط مثل
 المنصب السامع عثمان بن عفان سی گفت و خطبه خود کم بود که ترک کن این را و قتیبه خطبه میگفت چون بایست امام
 که خطبه خواند روز جمعه پس گوش نهید او را و خاموش باشید زیرا که هرگز خطبه خاموش نشود و را که نمی شنود از ثواب مثل
 آنست که خاموش نشوند و شنوند و را باشد الحیث مختصر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر ای احلین
 یخجلان و الامام یخطب یوم الجمعة فخصبهما ان اقصتا عبد الله بن عمر وید و شخص را که بایکدیگر سخن میگفتند و
 حال آنکه امام خطبه بخواند روز جمعه پس سنگریزه انداخت بنوی ایشان که خاموش شو **مالک** اند بلذات
 رجل اعطس یوم الجمعة و الامام یخطب فشمته رجل الى جنبه فقال عن ذلك سعید بن المسیب فنهاه عن
 ذلك وقال لا یخجل خبر رسید مالک مردی عطسه کرد و در جمعه حال آنکه امام خطبه بخواند پس بر حرکت گفت او را
 شخصیکه بر پهلوی او بود پس سوال کرد از من مسئله سعید بن المسیب پس منی کرد او را از نیکیارو گفت او را که دیگر من
 مسئله انصات سنت نموده است در قول جدید شافعی و کلام مکرره که گفته شد و اگر حاجه ضروری پیش آید مانند آنکه
 اعمی در جابه می افتد که راه مرتفع میگردد و فرضیه است در قول قدیم و اگر شخص در اثنا خطبه سخن کند باید که انکار یا بگوید
 کند از سخن چنانکه این عمر کرد و در رد سلام و تثبیت طمس اشنا خطبه اختلاف است بعضی از علماء حضرت داده اند و بعضی
 کرده و رشته و الله علم **باب القراءة فی صلوة الجمعة** در بیان قرائتی که با ثور است از حضرت صلی علیه وسلم
 در نماز جمعه **مالک** عن حمزة بن سعید المازنی عن عبد الله بن عبد الله بن حنبل بن مسعود ان رجلا
 بن قیس سأل النعمان بن بشیر ما اذا کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی اثر سبوة
 الجمعة قال کان یقرأ هل اتک حدیث العاشية ضحاک بن قیس سوال کرد نعمان بن بشیر را چه چیز است

اقلت
 قال ابن الحاجب
 فی الاولی الجمعه و فی
 الثانية هل اتک او
 سیراسم و المناقون
 وقال المحلی عن ابو حنبل
 کان رسول الله صلی
 الله علیه وسلم یقرأ
 الجمعة و المناقون
 فی وقت و سیراسم و
 العاشية فی وقت
 کما فی صحیح مسلم
 ۱۵۹
 و عند الخفیه تبارک
 ان یؤتی شیئا من
 القرآن انشی من الصلوة
 و تفسیر هذا الکلام
 انه اذا لم یجوز غیره
 رای قراءه غیره
 مکروهه فاذا اقر
 البس اذ یقرأه
 صلی الله علیه وسلم فلا
 یقرب غیره و ینبغی ان
 یقل الجاهل و ان یتلوا

که میخواند آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بعد سوره جمعه گفت میخواند بل اشک صدیق ثانی شرح گوید درین
 ماکیه شافیه مستحب است قنوت سوره جمعه منافعون و همچنین قنوت سحر و غشیه و خفیه توقیت بعض قرآن
 بجهن صلوآت مکروهه داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کراهت در صورتی است
 که بغیر آن نماز جایز ندارد یا قنوت بغیر آن مکروهه شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکاً بقنوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 التزام کند هیچ باک نیست لکن می باید که گاه گاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جا بجا آن صلوآت شمارند و الله اعلم
باب من ادرك ركعة من صلاة الجمعة فليصل اليها اخوي هر که دریابد از نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک
 هر که در رکعت دیگر مالک عن ابن شهاب انه كان يقول من ادرك من صلاة الجمعة ركعة فليصل اليها ركعة
 اخوي ابن شهاب میگفت هر که دریابد از نماز جمعه یک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب
 وهي سنة گفت مالک گفت ابن شهاب همین است سنت قال الحنفی قال مالک وعلی مالک ادركت اهل العلم ببلدنا
 ذلك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرك من الصلوة ركعة فقد ادرك الصلوة گفت مالک این
 قولی فتم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که دریابد از نماز یک رکعت پس
 وی دریافته است نماز را بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله دریافته از جمعه وی ادراک کرده است جمعه پس چون
 امام سلام دید ضم کند با او رکعت دیگر با و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او یک رکعت و دخل نشد در نماز یک رکعت
 سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد آن چهار رکعت زیرا که وی ظهر است و
 همین است مذکور است لکن ثوری و شافعی تبرعاً گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلاة الجمعة
 ركعة فقد ادرك الصلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخوي و از مضمون این حدیث دانسته شد که
 اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را ندیده یافته است پس نماز او کند استینا فا و بنا و نزدیک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت
 دو رکعت گذارد و نماز جمعه او ریافت **باب** فضل يوم الجمعة والنساء التي ترجيها و مناظرة ابي هريرة و كعب
 الاحبار و عبد الله بن سلام فی تعیین باب در بیان فضیله روز جمعه و فضل ساعتیکه امیر داشته میشود بر کثرت
 در روز جمعه و مناظرة ابو هريرة و كعب احبار و عبد الله بن سلام و تعیین آن ساعت **مالک** عن ابي الزناد
 عن الامام عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال في يوم الجمعة فقال فيه ساعة لا يوافقها عبد مسلم
 وهو قائم يصلي سال الله شيئا الا اعطاه اياه و اشار رسول الله صلی الله علیه وسلم بيده يقللها رسول
 الله صلی الله علیه وسلم فكرهه و روز جمعه پس گفت در آن روز ساعتیست که درین میاید آنرا نبوده مسلمان حال آنکه او استیلا

عليه التنازل العلم
 انما ان ادرك ركعة
 كاملة اضاف اليها
 ركعة اخوي و قد
 جمعة دون ذلك
 140
 ركعة صلوات الربا
 وقال ابو حنيفة ان
 ادرك الاجام في التثنية
 صلى ركعتين

باشد نماز میکند و سوال کند از خدا تعالی چیزی مگر که میداند و از آن چیز و اشاره نمود و حضرت صلعم بابت مبارک خود بیان قلت ان
 میفرمود معاليك عن يزيد بن عبد الله بن الهادي عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال قال
 الى الطائي فلقيت كعب الاحبار فجلست معه فحدثني عن التوراة وحدثته عن النبي صلى الله عليه وسلم ان كان فيما حدثته ان قلت
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه اهبط وفيه نيب عليه وفيه مات وفيه
 تقوم الساعة واما من دابة الا وهي مصيصة يوم الجمعة من حين تصير حتى تظلم الشمس شفقا من الساعة الا الجن والانس وفيه ساء
 لا يصاد فيها عبد مسلم وهو يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه قال كعب لك في كل سنة يوم فقدت بل في كل جمعة
 فقرأ كعب التوراة فقال صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو هريرة فلقيت بصرة بن ابي بصرة الغفاري فقال من
 اين فقلت من الطائي فقال لو ادركت لك قبل ان يخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تغفلن
 الا الى ثلثة شئ الى المسجد الحرام والى مسجدك هذا والى مسجد يلى اوبيت المقدس قال ابو هريرة ثم لقيت عبد الله بن سلام
 فحدثته فجلست معه كعب الاحبار وما حدثته في يوم الجمعة فقلت قال كعب ذلك في كل سنة يوم فقال عبد الله بن سلام
 كذب كعب فقلت ثم قرأ كعب التوراة فقال بل هو في كل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق كعب ثم قال
 عبد الله بن سلام فقد علمت آية الساعة هي قال ابو هريرة فقلت له اخبرني بها ولا تضيق فقال عبد الله
 بن سلام هي اخر ساعة في يوم الجمعة قال ابو هريرة فقلت وكيف تكون هي اخر الساعة فقال
 الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصاد فيها عبد مسلم وهو يصلي وتلك الساعة
 لا يصلي فيها فقال عبد الله بن سلام لم يقل رسول الله صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا
 ينتظر فيه الصلوة فهو في الصلوة حتى يصلي قال فقلت بل قال فهو في ذلك ابو هريرة گفت برائتم
 بسوئی گوید طور پس ملاقات کردم با کعب اخبار پس شستم همراه پس حدیث نقل کرد پیش من از تورات
 و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلى الله عليه وسلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او
 آنکه گفتیم فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بهترین روز یک طلوع کرده است در آن آفتاب روز جمعه
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه نهد و آورده شد بر زمین و در روز جمعه مهر باقی کرده
 بروی بعد از عتاب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد بر خاست قیامت و نیست
 هیچ جنبنده مگر وی گوش نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح می کند تا وقتیکه بر می آید آفتاب
 از ترس قیامت مگر جن و آدمی در جمعه ساعتی است که نمی یابد آنرا بنده مسلمان حال آنکه او نماز میکند و

روایات
 قال المحلی یکتب من الثانی
 یوم الجمعة
 ۱۶۱
 یصادف ساعة
 الهجرت ۱۲

علیه السلام
 بنی قبل الظهر عند
 الشروق بعد ركعتين
 ركعتين مسلم عن
 عائشة زوجة النبي
 تصلي ركعتين في صلاة
 الفجر
 والجمعة قتال الشافعي
 ما كان وقت الصلاة
 من صلاة الفجر

سوال میکند از خدا استغاثی چیزی میگردد و او را آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یکروز است پس ششم بگوید
 هر جمعه است پس خواند کعب تدریس را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه و سلم گفت ابوهریره در این ملاقات کرد و هم
 بن ابی بصیر و غفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم از حضور پس گفت اگر می یافتی ترا پیش آنرا که بر می آمدی بسوی طوری که گویی است
 شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آمده کرده نشود و شتران را اگر بسوی مسجد بسوی مسجد حرام و مسجد مسجدین که اینست و بسوی ایلیا که مسجد
 بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از آن ملاقات کردم با عبد الله بن سلام پس آن که کردم پیش او صلوة مجلس خود با کعب احبار و آنچه حد
 روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفت در شامی سخن که گفت کعب احبار محل این ساعت موجود در هر سال یکروز است
 گفت عبد الله بن سلام دروغ گفت کعب پس گفت بعد از آن خواند کعب تدریس را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است پس گفت عبد
 بن سلام راست گفت کعب بعد از آن گفت عبد الله بن سلام آنستین من میدانم کدام ساعت است آن گفت ابوهریره پس گفتم او را خبر
 باین ساعت و کل مکن پس گفت عبد الله بن سلام آن ساعت آخر ساعت است از روز جمعه گفت ابوهریره پس گفتم و چگونه باشد آن
 ساعت موجود آخر ساعتی در روز جمعه و بر آنست فرمود دست حضرت صلعم کنی باید آن ساعت را هیچ بنده مسلمان حال نمک و زهره را
 بگوید که اجابت دعای او کرد و شود و این ساعت که نوشتن آن میدی نماز کرده و نشود در آن پس گفت عبد الله بن سلام آیا نفرموده است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که بنشیند بجای که انتظار میکند در آن مجلس نماز را پس او را نماز است تا آنکه بگذارد و آنرا گفت ابوهریره
 آری فرمود گفت پس مرا همین است **باب** التواقل الطیل و بایها قبل الفرائض و بعدا در میان نماز تا زانوا فیه که تخطی اند
 پیش از فرائض بعد فرائض **مسائل** عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصلی قبل الظهر ركعتین
 بعدا ركعتین و بعد المغرب ركعتین فی بئته و بعد صلوة العشاء ركعتین و كان لا یصلی بعد الفجر حتی یستغفر فیکرم
 ركعتین رسول الله صلی الله علیه و سلم میگذارد پیش از ظهر دو رکعت و بعد از ظهر دو رکعت و بعد مغرب دو رکعت و در خانه خود و بعد از
 عشاء دو رکعت و نماز میگذارد و بعد جمعه تا آنکه باز میگشت بخانه پس میگذارد دو رکعت **مسئله** اکثر علماء قایل اند بسببیه چهار رکعت
 پیش از نماز ظهر و تمسک ایشان حدیث حضرت عائشه است که مسلم آنرا ذکر کرده و در منهاج دو رکعت را تصحیح کرده و در مالیه جمعه
 اختلاف است در پیش شافعه دو رکعت است نزد یک ابو حنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح است **باب**
 استحباب رکعتی الفجر تخفیفها **باب** در سنت بودن دو رکعت که متصل نماز فجر باشد و سبک کردن آن **مسائل** عن نافع عن
 عبد الله بن عمر ان رجلا من اهل البصرة قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا سکت المؤذن عن الاذان
 لصلوة العصر صلی ركعتین خفیفین قبل ان یقام لصلوة حضرت حفصه خبر و عبد الله بن عمر که رسول صلی الله علیه و سلم وقتی که
 خاموش میشد مؤذن از اذان نماز صبح میگذارد دو رکعت پیش از آنکه استاده کرده و بشد نماز **مسائل** عن عیسی بن سعید ان عائشة

63:

لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير مائة مرة كانت له عند عشر قباب وكنيت له مائة
حسنة وحميت عنه مائة سيئة وكانت له حوزا من الشيطان يومه ذلك حتى عيسى لم يات احدا بافضل
مما جاء به الا احد على اكثر من ذلك ابو هريرة وكنيت له مائة مرة صلى الله عليه وسلم هر که بگوید لا اله الا الله و
لا شريك له هر روزی صد بار باشد او را این کلمات برابر ده برده که آزاد کند و نوشته شود برای او صد
و محو کرده شود از وی صد سینه و باشد این کلمات بنیاد او را از شر شیطان در آن روز بخواهد داخل شود در
دنیا و بیکس عملی را که بهتر باشد از آنچه این شخص آرد و دست روز حشر را کسی که عمل کرده باشد زیاد تر از این
صد بار **مالک** عن سمی عن ابی بکر عن ابی صالح التمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من قال سبحن الله وبحمده في يوم مائة مرة حطت خطاياه وان كانت مثل زبد البحر رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود هر که بگوید سبحان الله و بحمده در هر روزی صد بار در کرده شود از وی خطایهای او اگر چه این خطاها با
مانند کف دریا **باب استقباب صلوة الضحی** در بیان متحب بودن نماز ضحی **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن
الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انهما قالت ما رایت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
سجدة الضحی قط وانی لا سمعها وان کان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدع الجعل بالشیء وهو یحب ان
یعمل به خشية ان یعمل به الناس فیقرضن علیه ثم حضرت عائشة گفت ندیدم آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم که
گذارد و باشد نافه ضحی هیچگاه و هر آینه من میگذازم آنرا و هر آینه حال غیبت که آنحضرت صلعم ترک میکرد و عمل بخیر حال
روی درست میداشت عمل کردن بآن بسبب ترس آنکه بگنجد آنرا مردمان پس فرض گردانید و شود بر ایشان **مالک**
عن زید بن اسلم عن عائشة ام المؤمنين انها كانت تقصه الضحی ثمانی رکعات ثم تقول لو نشأت لی ابواهی ما ترکتهن
حضرت عائشه میگذازد و نماز ضحی شصت رکعة بعد از آن می گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نکنم آنرا
مالک عن موسى بن ميسرة عن ابي هريرة مولى عقيل بن ابي طالب ان ام هانئ بنت ابي طالب اخبرته ان رسول
صلى الله عليه وسلم عام الفتح ثمانی رکعات ملتقفا فی ثوب واحد خبر و آدم ثمانی بنت ابي طالب ابو هريرة را که رسول الله صلى
عليه وسلم گذارد و سال غزوه فتح مکه شصت رکعة در سجیده در یک جامه **مالک** عن ابی النضر مولى عمر ابن عبید الله ان اباه
مولى عقيل بن ابي طالب اخبره انه سمع ام هانئ بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفتح فوجدته
يفتسل وفاطمة ابنته تستمره بثوب قالت فسلمت فقال من هذه فقلت ام هانئ بنت ابي طالب فقال مرحبا بام هانئ فلما فرغت
غسله قام فصلى ثمانی رکعات ملتقفا فی ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله علم ابن عمي انه قاتل رجلا اجرة فلان

١٠

بسم الله الرحمن الرحيم

حضر

وہابیہ

رسول اللہ ﷺ

Goals
New

بسم الله الرحمن الرحيم

5/20/20

مجلس

24

عن
بشار بن
السنن

4

هبة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجتمعنا من اجرت يامها وذلك صحيح بانى كعت رقتهم بسوى رسول الله
صلى الله عليه وسلم سال فتر مكره ليرى فتم اراد كغسل ميكرو و فاعلم و خسر و حضرت صلى الله عليه وسلم بروده كرده بود بروى بجا كعت
ام بانى پس سلام كردم پس فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم كيت اين پس گفتنم ام بانى و دختر ابى طالب پس فرمود چا
ام بانى را پس قتيكه فارغ شد داخل خود بايتا و پس نماز گذارده شست ركعت در چيده بيك جامه بعد از ان با كشت
پس گفتنم يا رسول الله كعت پس را و زين كسل ابن ابى طالب است كه مى خواهد كشت مرد ديكم من امان داوم او را فلان
پسر پيره فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ما امان داديم كسى كه تو امان دادى اى ام بانى اين واقعه متحقق شد
وقت ضحكى مسكه اقل ان دور كعت سجد بش كل سلامى الحمد و در احاديث صحيحه زياده از شست مذكوريت سببى
بنا و صنعت و دوازده نيز نقل كرده و وقت ان از ارتقاع در روشن شدن صورا قباب است تا استوار و تا خيره
ان تا گرم شدن آفتاب فضل است و تطبيق در بيان حديث عائشه و احاديث ديگر است كه حضرت عائشه فمى دتا
از خود كرده و نفعى صلوة بالكلية پس مى ايد ان حضرت صلى الله عليه وسلم ميگزارده باشد صبحى و در بعضى اوقات در سجده علم
باب الا فضل فى نافله الليل و الله امان ان يكون جنبى منبى بهتر است نافله شب و روز را نكه باشد و در ركعت مال ك
ان بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل و الله امان ان يكون جنبى منبى خبر رسيده است مال ك كه حضرت
ميفرمود نماز شب و روز يعنى نافله و در ركعت است سلام و در آن هر دو ركعت قال يحيى قال مال ك و هو الامام محمد بن مالك
و همين است امر مقرر نزد يك و همين است مذهب شافعى و نزد يك ابو حنيفه چهار چارچاه فضل است در ملو ين و صاحبين
در روز مذهب ابو حنيفه اختيار كرده اند و در شب موافق شافعى رفته باب الا فضل للمنافلة ان تكون فى البيوت
بهر تر راى نماز نافله است كه گذارده شود در رجاها مال ك عن ابى القصى مولى عمر بن عبد الله عن لير بن يحيى
ان زيد بن ثابت قال افضل لصلوات صلواتك فى بيوتك الا الصلوة المكتوبة زير بن ثابت گفت كه بهترين نماز را شما
نمازيت است كه در خانه هاى خود بگزاريد گر نماز فرضا مقرر هم كيد رضى الله عنه زير بن ثابت كه انجكم براى خوف و اجابة رايست
بگزارد هر جا كه خواهد زير كه مقرر است كه ان حضرت صلى الله عليه وسلم ميگزارد و نوافل را گاهى در مسجد و گاهى در خانه باب جواز الجماعة
فى النافله جائز است گذاردن نماز نفل بجماعة مال ك عن اسحاق بن عبد الله بن ابراهيم عن ابن بن مالك ان رجلا
مليكة دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام فاكل منه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فمما فدا صلى الله
قال ابن نميت الى حصير لنا قد اسحق من طول ما لبس فضخمة بما عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم و صففته انا و اليتيم و داءه و العجى ما من وراثنا فضله لنا ركعتين ثم انصرف مليكة

143

2

١٠٠

4

1/2

فجيرة الخط

1.0

جدو الش بن النكاح موت منو و حضرت راضی علیہ السلام برای طعامی پس تناول فرمود از ان طعام بعد از ان فرمود و حضرت صلعم
 با یمنیه انما زکاءم من شایعنی امامت کتم برای شما انس گفت پس بر قاسم بسوی بوری ای از ان ماکس یا شده بود و بسویت
 استمال پس نشانیم بر او اب ایس است و حضرت صلعم وصف بستم من و یتیم ک نام طفلی بود و پشت و حضرت و آن پیرزن پشت
 پس بگذار و حضرت صلعم بر او رکعت بعد از ان باز گشت مسئله ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم شد و هست که نماز
 بجاعت خواندن مکروه نیست آری التزام مثل التزام آن در فرض عیدین و رکعت بدعت است و نزدیک شافعی تطبیح دوم
 است یک قسم آنست که جامع در ان مسنون باشد مثل عیدین و تراویح و استسقاء و کسوف و دیگر آنکه جماعت در ان مسنون
 مثل تراویح اگر این قسم اخیر اجماعی باشد بگذارند نزدیک ایشان مکروه نیست و در پیش حنفیه در او داخل مکروه است
 چون بر سبیل تداعی و اجتماع باشد و اگر جمیع قلیل بلا اذان و اقامت در نماز مسجد بگذارند لا باس **باب صلاة الوتر**
 و لیست بداجبة نماز وتر سنت است و واجب نیست **هـ** **باب** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن ابن
 حبان بن رجاء عن یحیی بن کثیر عن یحیی بن محمد بن یحیی بن کثیر عن یحیی بن محمد بن یحیی بن کثیر عن یحیی بن محمد بن یحیی بن کثیر
 الی حباد بن الصبا فاعترضته له و هو را یحیی الی المسجد فخرجت بالکتاب قال ابو محمد سمعت رسول
 صلی الله علیه و آله یقول **صلوا** کتب من الله شیخ علی العباد فمن جاء بهن لم یضیم منهن شیئا استخفا فاحققن **ک**
 عند الله عهد ان یدخل الجنة من لم یأت بوجن فلیس لعن الله عهد ان شاء عند به و ان شاء اذ دخل الجنة
 شخصی از بنی کثیر گفته میشد او را یحیی بن شید از مروی در شام که گفت ابو محمد بود میگفت هرگز نیند و تر واجب گفت
 پس قسم بسوی عباد و بن صامت پس پیش بروی آندم او را و میرفت بسوی مسجد پس خبر دادم او را با یحیی گفت ابو محمد
 گفت عباد و در رخ گفت ابو محمد شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود پنج نماز است که نوشته است آنها را خدا
 بر بندگان پس هر که عمل آورد آنها را ضایع نکرد از آنها چیزی را از جهت سبک انداختن حق آن باشد او را نزدیک خداست
 عهدی که داخل کند او را و بر پشت و هر که عمل نیاورد آنرا پس نیست او را نزدیک خداست خدای تعالی عهدی اگر خواهد عذاب کند
 و اگر خواهد رحل کند او را و بر پشت **هـ** **باب** ان یبلغ ان رجلا سأل عبد الله بن عمر عن الوتر و اوجبه هو فقال عبد
 بن عمر قد اوترو رسول الله صلی الله علیه و آله و اوترو المسلمون قال فخیل الزبیل یروو علی عبد الله بن عمر یقول قد اوترو
 رسول الله صلی الله علیه و آله و اوترو المسلمون شخصی سوال کرد عبد الله بن عمر را و تر واجب است پس گفت عبد الله بن
 عمر نیند و تر گذارد و دست حضرت صلعم و و تر گذارد و اند مسلمانان پس شریح کرد آن مرد که سوال نمید و عبد الله بن
 عبد الله بن عمر میگفت هرگز نیند و تر گذارد و دست رسول الله صلی الله علیه و آله و تر گذارد و اند مسلمانان مترجم گوید و تر گذارد

من قلت
 مذهب العلماء ان
 الوتر سنة لا با
 حنفية خاصة
 ۱۴۴
 فانه واجب على الصائم
 عند

مذبح جمهور علماء ائمت است که در سنت است که نزدیکی ابوحنیفه واجب است خاص در یک و در و لیل و درین باب حدیث صحیح است
 الا ان بعد از دو رکعت صلوٰۃ ہی خیر یکم من عمر انعم ولا بد است که در یک از جنس من نیز صلیت باشد تحقیق الحقیقه الزیاده و چون چهار رکعت
 از اثبات فرضیه صراحت جواب او از احادیث آنست که چون این نماز تابع عشا است و صلوٰۃ خمس داخل شد و بعد اعظم
باب جواز الوتر علی البدن فی الشفص باب در جایز بودن و تر بر جانود در حال شفص **الحاکم** عن ابی بکر بن عمر بن
 سعید بن یسار انه قال کنت مع عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سئلت فیما اخذت الصبح فزلت فاوترت
 ثم ادركت فقال لعبد الله بن عمر انک کنت فقدت الخشیت الصبح فزلت فاوترت فقال عبد الله بن عمر
 فی رسول الله اسوق حنفة فقلت بلی والله قال فان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یوتر علی البجای سعید
 بن یسار گفت پس بفرم همراه عبد الله بن عمر در راه که گفت من بعد از این وقتیکه ترسیدم از طلوع صبح فرود آمدم از دایه پس ترس گفتم
 بعد از آن دریا فقم عبد الله بن عمر را پس گفت مرا عبد الله بن عمر کجا بودی گفت من ترسیدم از طلوع صبح پس فرود آمدم از دایه
 و در گذار دم پس گفت عبد الله بن عمر ایست ترا بخضرت صلعم اقتدا در یک پس گفتم آری هست چشم خدا گفت هر آینه رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذارد و بر شتر شتر گم گوید اکثر علمای اربعین حدیث و تر بر دایه تجویز کرده اند و امام عظم و صاحبین تجویز
 میکنند خلا لکن نزدیکی صاحبین و تر برهم از جمله من است **باب** الوتر ان یصله متقی متقی بشر یصله و لکن توتر که
 با قد صلیه صحت و تر نیست که بگذارد و دو رکعت بعد از آن بگذارد دیگر که تا دو رکعت و آنرا این یک رکعت نماز را که گذارد است
 عن نافع و عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه و آله عن صلاة اللیل فقال رسول الله صلی
 الله علیه و آله صلاة اللیل متقی متقی فاذا خشي احداکم الصبح صلی رکعة واحدة و توتر که ما قد صلی شخصی سوال کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
 در نماز شب پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله نماز شب دو رکعت است پس وقتیکه ترسیدی از شما از طلوع صبح بگذارد و یک رکعت دیگر تا دو رکعت گردان
 رسی او نمازی را که گذارد است شتر گم گوید رضی الله عنه نزدیک جمهور اهل حدیث و تر در اصل نام رکعت اخیر است و او منبر را
 نیز میگردد و پس از آن که گذارد و یک رکعت و تر گذارد و شاید و اگر گذارد و میثاید و اگر گفت رکعت یا پنج رکعت یا سه رکعت گذارد و میثاید
 تر و تر را سیزده قرار داد و او فی کمال نزدیکی ایشان سه رکعت است و نزدیک حنفیه و تر سه رکعت است لایزید و لا نقص
باب جواز الفصل بین الشفص والوتر والوصل بینهما جایز است بعد از آن دو رکعت در دو گانه از دو رکعت جمع کردن در آن دو گانه و تر
الحاکم عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یصل بین الرکعتین والركعة فی الوتر حتی یصل ببعض خلقة عبد الله بن عمر سلام
 میان دو رکعت و یک رکعت در نماز و تر تا آنکه منبر شود و بعضی کار را بخود **الحاکم** عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کان
 یصل صلاة المغرب و تر صلاة الفجر عبد الله بن عمر می گفت که نماز مغرب و تر نماز را در روز است از نماز فجر که منبر شود و تر نماز

ف

فلم يزل
به قال كشمه
وقال أبو حنيفة و
لما طاب

وقال ابو
صاحبه لا يصلح
الكتابة مع انسة
مكنا

الدائمة
عند صاحبها
وقم في أصلنا عن أبي
سواب

عن أبي بكر بن
عبد بن عبد
وقم في
١٤٦

فوق قول الكفا
قلتم

الحمد لله الذي
الذي زكاه والكنه
الحمد لله الذي

عشرة واثنان
عشرة واثنان
عشرة واثنان

فضل وعبد الحفيظ

نقص

سورة نماز مغرب میباشد و این است مذکور شافعی و نزدیکی خفیه فصل جاز نیست باب جاز الوتر بر کعبه واحدة من غیر
شفیع قبلها و در میان جاز گذاردن و تر یک کعبه از غیر شفیع پیش از آن مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص
کان یوتر بعد العتمة الواحدة سعد بن ابی وقاص تر میگذازد و بعد عشا یک کعبه قال مالک و لیس علی هذا العمل عند
ولکن اذ فی الوتر قلت گفت مالک نیست عمل بر پنج بیت نزدیک با و لکن ادنی و تر سر رکعت است و شفیع و یک تر تر
اگر یک کعبه گذارد نزدیک شافعی ملاکه امیه جاز است و نزدیک مالک مکروه است و نزدیک ابو حنیفه اصلا جاز نیست
باب جواز نقص الوتر بان یشفعها بر کعبه اخری در جواز نقص و تر یا کعبه شفیع که فاند از بعضی کعبه دیگر مالک عن
انه قال كنت مع عبد الله بن عمر بطريق مكة واليهاء معتمدة فحدثني عبد الله بصحة فادى الواحدة ثم انكثف الخيم
فواى ان عليه ليلا فشفع الواحدة ثم صلي بعد ذلك ركعتين ركعتين فلما اقبلت الصبح اوترى واحدة گفت شافعی که
بودم همراه عبد الله بن عمر در راه مکة و اسمان صاحبنا بر بود پس تر رسید عبد الله از طلوع صبح پس تر گذارد و یک کعبه
بعد از آن زایل شد ابر پس انست عبد الله که باقی مانده است بروی شب پس آن یک کعبه را دو گانه ساخت بصبح
رکعت دیگر بعد از آن گذارد و دو رکعت پس وقتیکه تر رسید از صبح و تر گذارد و یک کعبه تر چهارم گوید رضی الله عنه بر این
مذهب شافعی و صحیح نیست بر قول جعفیة ففی العالمی کیریه لا يجوز بدون نیت الوتر باب جاز الوتر اول السبل
واخره جاز است گذاردن و تراول شیت آخر شب مالک عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه قال كان
ابو بكر الصديق اذا اراد ان ياتي فراشه او تزود كان عمر بن الخطاب يوتر اخر الليل قال سعيد بن المسيب
انا فاذا اجثت فراشي اوترت گفت سعيد بن المسيب که حضرت ابو بکر وقتیکه میخوابست که باید بر سر خود می
برای خواب تر میگذازد و حضرت عمر و تر میگذازد و آخر شب گفت سعيد بن المسيب یا من پس چون می آیم بر فراش خود و تر
میگذارم مالک انه بلغه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول من خشي ان ينام حتى يصير فليوتر قبل ان ينام
و من دخی از استیظنا آخر الليل فليوتر و نه حضرت عائشة میفرمود که تر بیدار از آنکه بخوابد صبح دخل شود باید که تر گذارد
پیش از خوابیدن و هر که توقع دارد که بیدار شود آخر شب پس باید که تاخیر کند و تر باب الوتر بعد طلوع الصبح باب جواز گذاردن
و تر بعد طلوع صبح صادق مالک عن عبد الكريم بن ابی الحارث البصری عن سعيد بن جبیر ان عبد الله بن عباس قد
استيقظ فقال لخادمه انظر ما صنع الناس وهو يومئذ قد ذهب بصره فذهب الخادم ثم رجع فقال قد انصرفت الناس
من الصبح فقام عبد الله فادى ثم صلي الصبح سعيد بن جبیر گفت هرگز عبد الله بن عباس بخوابفت بعد از آن بیدار شد
پس گفت خادم خود را پسین که چه کردند و ان ابن عباس در آنوقت رفته بود بنیادی او پس رفت خادم بعد از آن باز برگشت آنرا

ما قلت
ان اردت الركعة جاز
عند الشافعي لا يجوز
و لكن عند مالك و
يجوز عند الجعفية
ما قلت
عليه الشافعي لا يجوز
عند مالك و لا يجوز
عند الجعفية
ما قلت
ففي العالمين كيريه
لا يجوز بدون نية الوتر
ما قلت
و على هذا أهل العلم

باگفته مردمان از نماز صبح پس السیما و عبد الله بن عباس پس تر کر و بعد از آن گذارد نماز صبح را حال آنکه
 ان عبد الله بن عباس و عبادۃ بن الصامت و القاسم بن محمد و عبد الله بن حاکم قدا و تروا بعد الفجر خبر رسید امام را
 که عبد الله بن عباس و عباد بن صامت و قاسم بن محمد عبد الله بن عامر گذارد و تروا بعد الفجر خبر حال آنکه
 هشام بن عروۃ عن ابیه ان عبد الله بن مسعود قال ما ابالی لو اقيمت صلوۃ الفجر و انا و تو عبد الله بن مسعود
 برادرانم اگر گفته شود بکبر نماز صبح و من و تر میگذارم حال آنکه عن یحیی بن سعید انه قال کان عبادۃ بن الصامت
 یوم قوما فخرج یوما الی الفجر فاقام المؤذن صلوۃ الصبح فاستمع عبد الله بن مسعود و تروا بعد الفجر خبر رسید امام را
 است میگرد و همی را پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گشت مؤذن برای نماز صبح پس
 کردار را عبادۃ تا آنکه و تر گذارد و بعد از آن گذارد با ایشان نماز صبح را حال آنکه عن عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت
 عبد الله بن عامر بن صعصعه یقول فی لا و تروا و انا اسمع الا قامتا و بعد الفجر یشک عبد الرحمن ای ذلك قال عبد
 بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن عامر را که میگفت هر آینه و تر میگذارم و من شنوم اقامت یا گفت هر آینه من تر میگذارم
 بعد فخر شک کرد عبد الرحمن که ام یک ازین دو نفر گفت حال آنکه عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع ابا عبد الله بن
 یقول فی لا و تروا بعد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنید از پدر خود قاسم بن محمد که میگفت هر آینه و تر میگذارم بعد فخر
 مالک و انما یرو بعد الفجر من نام عن الوتر و لا یفیه لاحد ان یقعد ذلك حتی یضم و تروا بعد الفجر گفت مالک غیر ازین
 که بگذارد و تر را بعد فخر هر که بخوابد از نماز و تر نمی آید کسی که بقصد تاخیر کند و تر را تا بنهد و تر خود را بعد فخر هر که
 رضی الله عنه معنی این آنرازد یک شافعی است که و تر سنت موقت است و نیت است قضاء آن و قنیه فوت شود و بجز
 آنکه واجب است و واجب میشود و قضا ترک آن و لازم است رعایت ترتیب در میان و تر و نماز و قنیه و تر یک مالک آنکه
 این وقت یعنی طالع فجر ضرورت برای و تر و قضا نیست و فی مختصر ابن الحاجب آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و تر
 الی صلوۃ الفجر یعنی آخر وقت و تر تا طلوع فجر است و وقت ضروری و تر تا نماز فجر و الله اعلم باب کیف کان صلوۃ
 النبیه صلی الله علیه و آله بیان کیفیت نماز نبوی آنحضرت صلعم که در شب میگذاردند حال آنکه عن ابن شهاب عن عروۃ بن
 عن عائشۃ زوجۃ النبیه صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل من اللیل احد عشر رکعة یوتر منها بواحدة
 فاذا فرغ اضطجع علی شقه الا یمین حضرت عائشۃ نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذاردند در شب یازده
 رکعت و و تر میفرمودند از آن یازده یک رکعت پس وقتی فارغ میشدند دراز میکشیدند بر پهلوئی راست خود را
 عن هشام بن عروۃ عن ابیه عن عائشۃ ام المؤمنین انما قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم

ام قلم

مفتی محمد رفیع
رحمۃ اللہ علیہ

الناس في قضاءها اذا ما
نزلت انوار

وعند أبي شقيقه

149

وین الوقیفہ

لکھنؤ، ۱۰ دسمبر

في محضر ابن الحاج

طالع الفجر والبرق

الحق في صلاة الفجر

رسول الله صلى الله عليه وسلم شنید وصف زنی را که نماز میگذارد و در شب پس فرمود کیت آن زن پس گفته شد بخبر حضرت
 صلی الله علیه وسلم این زن حولا دختر توفیق است بخواب میبرد و در شب پس ناخوش نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تا بیک
 شناخته شد ناخوشی در قیافه آنحضرت مسلم بعد از آن فرمود هرگز خدا متعالی نول نمی شود تا آنکه شما مایل نمی شوید
 یعنی ترک نمیکند آنرا تا اگر نزد یک طلال ایشان پس طلاق طلال بر طریق مشکاکه است اختیار کنید از اعمال آنقدر که
 بان طاقت باشد **ما لا** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله
 صلى الله عليه قال اذا نكح احدكم وهو في الصلاة فلا يرد حتى يذهب عنه النوم فان احداكم اذا صلى
 ناهي لا يدري لعله يذهب ليستغفر في نفسه **عائشة** حضرت عائشة روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
 بیکه آید یکی از شما حال آنکه او در نماز است باید که بخسپد تا آنکه بر دوازوی خواب بریزد که هر آینه یکی از شما وقتیکه نماز کند
 را و در پی بیکه است نمیداند شاید که قصد کند استغفار را پس هشام به خود را یعنی بسبب غلبه خواب نیز نمیکند در میان
 طاعت و غیر آن پس بحقیقه طاعت کجا رسد **باب** احب العمل ما دام عليه صاحب دو دست ترین عمل آنست که در آن
 کند بر آن صاحب آن **ما لا** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان
 احب العمل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي يلدوم عليه **عائشة** حضرت عائشة فرمود که بود و دسترین عمل نزد یک
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه مداومت کند بروی صاحب **باب** من غلب عليه النوم عن خرب حكيم قال قال
 بروی خواب غلبه از خرب خود **ما لا** عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن جبلة عن رجل عنده رضى انه اخبره ان عائشة
 زوجة النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من امرء تكون له صلاة بليل يغلب عليه النوم
 الا كتب الله له اجر صلاته وكان نوم عليه صدق حضرت عائشة خبر را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیست هیچ شخصی که او را نماز
 مقرر باشد در شب غالب آید بروی در آن نماز خواب مگر که متوکل بر خدا متعالی برای او ثواب نماز او باشد خواب او بر او صدق
باب من فاتته خربة من الليل فليقرأه في النهار كسبك فوت شد خرب از شب پس باید که بخواند آنرا در روز **ما لا**
 عن داود بن الحصين عن الاعرج عن عبد الرحمن بن عبد القادر ان عمر بن الخطاب قال من فاتته خربة من الليل فليقرأها في النهار
 صلوة الظهر فان لم يفته او كان قد حضرته غير فرمود شخصی که فوت شد از روی وظيفه او که مقرر کرده بود بر خود در شب پس بخواند آنرا
 وقتیکه ازل شود خواب تا نماز ظهر پس هرگز فوت نشود و آن حریب یا که او را که از آنرا مسلم در هیچ مذکور است و نوافات نفل الموقت
 نذب قصاره **باب** بدعيام ليك وضوءا وريان قصه ابتدا مشروع شدن شب بخیرى در شب **ما لا** عن ابن شهاب
 عن ابي سبله بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرغب قيام ربه من خيلان يامو بعضه

قلش
 هوذا العلماء
 قلش
 ١٤٢
 في التمام لوفات النفل
 الوقت نذب قضاء

عنه - يعني ان نزل
الليل ارض كرم الصوف والملك
مؤمنون انهم يخص
جاءه افضل الوتر يكون
العمل به كالحب ان يكون
عنه فخره كالحب النور
بمنزل الزينة افضل من
بالحب من كماله افضل
ان فعل الصوف من
بالفخر من كماله افضل
فانما علمه عظمه ان
فانما علمه عظمه ان
له قلعة
هو سنة مكرمة عند
اهل العالم وبين
في الساعة ١٢

لا تقله
 مؤمنة مؤمنة عند
 أهل العالم وبين
 جنة الساعة ١٢

پس مدبر ساخت اور حضرت عائشه و شب خیزی میکرد و بخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و ترجمه گوید این بنا

سنت مومنه است نزد یک علمار و مسنون است در وی جماعت **باب** القیام بالحدیث عشره رکنه مع طول القیامه و زیاده

شب خیزی رمضان بیا زده رکنه بادرزی قراره **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمه بن عبدالرحمن

بن عوف انه قال عاتشه زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت صلوٰۃ رسول الله صلی الله علیه و آله فی رمضان فقلت ما کان

رسول الله صلی الله علیه و آله یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احد عشر رکنه یصلی اربعاً فلا تسال عن حسنهن و طولهن

ثم یصلی اربعاً فلا تسال عن حسنهن و طولهن ثم یصلی ثلثاً قالت عائشه فقلت یا رسول الله اننا مقل ان توتر

فقال یا عائشه ان عیني تنامان ولا ینام قلبی ابرس لم یکن عبد الرحمن یسأل کما حضرت عائشه را که چگونه بود نماز حضرت

در رمضان پس عائشه گفت حضرت صلی الله علیه و سلم زیاده نمیکرد در رمضان و نه در غیر رمضان بیا زده رکنه میگذاشت چهار

رکعت پس پرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت چهار رکعت پس پرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت

سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله آیا بخواب میرود پیش از آنکه وتر بگذارد پس فرمود ای عائشه بر آنکه در خواب

بخواب میرود و دل من بخواب نبرد **مالک** عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید انه قال امر عمر بن الخطاب ابی

که یقیم الدادی ان یقوا الناس باحد عشر رکنه و کان القادی یقر بالثلاثین حتی کنا نعتمد علی العصه من طول القیام

ما کنا ننصرف الا فی فتره الفجر سائب بن یزید گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب یتیم داری که قیام کلیل کنند

برای مردمان بیا زده رکعت و بخواند قاری سنین را یعنی سوره های که بعد از صد آیه بودند هر سورتی در رکعتی تا آنکه مکیده

میکردیم بر عصا سبب طول قیام و باز میگوشتیم مگر در اوائل فجر **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی

یقول کنا ننصرف فی رمضان فنستعمل الخدم بالطعام و حفاة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت

باید میگوشتیم در رمضان یعنی بعد از نماز پیش تنای میکردیم خادمان را در آوردن طعام از بیم طوع فجر **باب** القیام

فی رمضان ثلاث و عشرین رکنه مع طول القیامه **باب** در بیان شب خیزی در رمضان به بیت و سه رکعت بادرزی قراره

مالک عن یزید بن رومان انه قال کان الناس یقومون فی زمان عمر بن الخطاب فی رمضان ثلاث و عشرین

رکنه مردمان قیام کلیل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان به بیت و سه رکعت **مالک** عن داود بن حصین انه

سمع الاصحیح یقول ما د رکت الناس الا و هم یلعنون الکفره فی رمضان قال و کان القادی یقر بسبعه البقره و غیره

رکنه ناد اقام بها فی الثانی عشره رکنه دای الناس انه قد خفف داود بن حصین شنید اصحیح را که میگفت او را که گفتم و در

له قلتر
مدراج بن احمد
عشره رکنه و عشرین
له قلتر
م
صوم النبی و غیره
والخفیه و عشرین
رکنه تراویح و ثلاث
و ثلث و ثلثین
هكذا قال البخاری
السنن

ترک کند آن سنت متروک شد و سبتهای دیگر از وی صحیح شدند و بر اینها ما جرح خواهد شد و راوی بگیرد آنکه مجموع این خبر را یکسان
 است که آن حضرت صیبه اند و علیه سلم بران موافقت میفرمودند پس هر که چیزی از آن ترک کرد آن سنت فوت شد و شایسته شافعی
 اول در مساجد کسوف و عکسها و غیر آن و میل مالک است بجهت برای ثانی است پس بر قول شافعی نماز گذاردن
 جداست که مشروع شد و برای شکر دای رمضان و مقاصد دیگر مانند آن و جماعت در آن مشروع شد بجهت ظهور
 اسلام و دالی مقدم شد بجهت مشروعیت تقدم او در محل ولایت خود و در مصر و قری جماعت عید میباشند و در بدو وزیر
 مقصد ازین ظهور شجر اسلام است و آن بدون جماعت عظیمه میسر نمی آید و جماعت عظیمه در بدو ممکن نیست و تکبیرات
 بجهت شکر ادای رمضان کجا قال غومن قائل و تکبیر و الله علی ما بدیکم و خطبه مشروع شد بجهت پند دادن مسلمانان و تعلیم
 سنن عید پس هر یکی سنتی دیگر است اگر یکی اگر و دیگر سبب ترک نمود بران معمول اجز خواهد یافت پس اگر جماعت نیفت
 تنها نماز گذاردن تا فضیله نماز او بیاید و اگر تکبیرات فوت شد احاده لازم نیست و نه تلافی آن سجده سهو و وقت عید
 شدن آفتاب است تا استقوا و فی المنهاج و وقتها بین طلوع الشمس و الیها و فی نظر زیر که ماخذ وقت عمل ستم حضرت
 و خلفا و مسلمین است و آن بعد از ارتفاع بوده است محلی در عیاب گفته است و قیل لا یدخل قتها الا با ارتفاع الفیصل عن
 وقت الکراهیه و وقوع با آنها ذات سبب بنده ضعیف گوید این مصداق است زیرا که ذات سبب بودن آن موقوفست بر وقت
 بودن آن و وقتیکه از طلوع آفتاب باشد و هنوز در تفتیش بهانیم **باب** یا کل یوم الفطر قبل ان یغدا و الی المصلی
 چیزی روزی فطر پیش از آنکه برود بعد گاه **مسالك** عن هشام بن عماره عن ابیه انه کان یاکل یوم الفطر قبل ان یغدا
 عرو و یخیر و روزی فطر پیش از آنکه برود بعد گاه **مسالك** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه اخبره ان الناس کانوا یفطرون
 بالاکل یوم الفطر قبل الغدا این شهر با خبر و سعید بن مسیب که هر آینه مردمان را فرموده میشد که بخورند روز فطر پیش از
 بر آمدن قال مالک اری ذلک علی الناس فی الاصحی گفت مالک که منی میبینم این امر را لازم بر مردمان در عید اضحی **باب**
 الفطر فی المصلی یوم العید بیان وقت بر آمدن بسوی مصلی روز عید **مسالك** انه بلغه ان سعید بن المسیب کان یغدا
 المصلی بعد ان یصل الصبح قبل طلوع الشمس سعید بن المسیب میفرست بسوی مصلی بعد از آنکه نماز صبح بگذارد و پیش از طلوع
 آفتاب قال مالک مضیت السنة التی لا اختلاف فیها عندنا فی وقت الفطر الاصحی ان الامام نجیح بن منته قدما
 مصلاه و قد حلت الصلوة گفت مالک که گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزدیک در وقت عید فطر و بعد از آن
 که امام بر آید از خانه خود آنقدر بجا که برسد بعد گاه خود حالا آنکه حلال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شد و بعد از آن
 مترجم گوید رضی الله عنه وقت عید نزدیک جمیع علما از وقتیکه حلال شود نماز تا وقت زوال است و مذمتش فمی است که بجا
 است

را بنزد مردان تا بگیرند جامی خود و حاضر شود و امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد و در عید ضحی تاخیر کند و در فطر اندک
نزدیک ضحی بهتر است تعجیل در ضحی تاخیر و در فطر بآب کلام نداء و لا اقامة فی العیدین اذان و اقامت نیست در هر دو عید
مالک اند ستم غیر واحد من علمائهم بقول لم یکن فی الفطر الا ضحی نداء و لا اقامة منذ زمان رسول الله صلی الله علیه
و سلم الی الیوم قال مالک و ذلک السنة التي لا اختلاف فیها عندنا امام مالک شنید از جمعی کشید از علمای اهل مدینه که از مالک پرسید
سبقتند بنور نماز فطر ضحی اذان و تراقامت از ابتدای زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا امروز گفت مالک و همین است
در خلاف نیست در آن نزدیکی **باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین** نماز پیش از خطبه است در هر دو عید **مالک** عجا بن
نهان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یصله یوم الفطر یوم الاضحی قبل الخطبة آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذاشت در روز
در روز ضحی پیش از خطبه **مالک** اند بلغند ان ابابکر و عمر بن الخطاب کانایفعلان ذلک خبر رسید بمالک که حضرت
ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذاشتند پیش از خطبه **مالک** سخنان شهاب بن ابوعبید
سوی بن ازهر بن قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب فصلی ثم انصرف فخطب للناس فقال ان هذین ینسب ما ینسب رسول الله صلی الله علیه
عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم و الاخر یوما تا کلون فیمن نسککم قال ابو عبیدة ثم شهد العید مع عثمان بن عفان
فجاء فصلی ثم انصرف فخطب فقال انه قد اجتمع لکم فی یومکم هذین عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الحق فلیتصل
ومن احب ان یرجع فقد اذنت له قال ابو عبیدة ثم شهد العید مع علی بن ابی طالب عثمان مصحوف به ثم انصرف فخطب ابو عبیدة
گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد از اذان باز گشت پس خطبه خواند مردمان را پس گفت هر آینه
دو روزند که منی کرده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روز گرفتن در آن روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز یک بخورید
گوشت و بجهای خود را گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعد همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن
باز گشت پس خطبه خواند و گفت هر آینه حال اینست که جمیع شده اند برای شما و من روز دو عید یعنی جمیع عید پس یک
دوست دارم و از اهل عوال یعنی اهل بیهای متصل بدینند که انتظار کن جمیع اگر انتظار کنی آنرا و هر که خواهد که رجوع کند
پس اذن وادم اورا گفت ابو عبیدة بعد از آن حاضر شدم بعد همراه علی بن ابی طالب حضرت عثمان امیر حاضر
کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد بعد از اذان باز گشت پس خطبه خواند **باب یکبار فی الاولی سبعا و فی الثانیة**
خمس قبل القیة اسد کبیر در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار پیش از
قداره **مالک** عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اضحی و الفطر
مع ابو عبیدة فکبر فی الکعة الاولی سبع تکبیرات قبل القیة و فی الاخری

ما قلنت
قل اهل العلم
ما قلنت
قل اهل العلم

قلش
الكلش الفل احسن
عند العلماء وان
كان الوجوه لا يكره
والله يوفق الصالحين
انظر الى الشارح الذين
ويستحبون عند السلف
من امراد التقيية
ان لا يحسن قولهم في قوله
۱۸۳
في العشي فافترقوا
راسه واخذوا من الخلفاء
وشوا به خلافا
لابي حنيفة

فعلت ثم حمل الى عبدالله بن عمر فخلق راسه حين ذبحه الكلب وكان مريضاً لم يشهد العيد مع المسلمين قال نافع وكان عبدالله
بن عمر يقول ليس حلاق الراس بل اوجب علي من فحى وقد فعله عبدالله بن عمر عبد الله بن عمر قرباني كركيبا وروريزه كفت نافع
يس امر كركم را كركيد كنم براي او كوسفندي تر شاخدار بعد از ان ذبح كنم او را روز صبح در نمازگاه مسلمانان كفت نافع
كردم همچنان بعد از ان برداشته شد بسوی عبا عبدالله بن عمر پس ترشيد سر خود را وقتيكه ذبح كرده شد كوسفند و بود عبدالله بن عمر
مريض حاضر نشد و عید پهلانان كفت نافع كعبه عبدالله بن عمر كفت نيست حلق كردن موسى سواجب بر هر كه قرباني كن
بر آينه كردن از عبا عبدالله بن عمر ترجم ميگوييد رضی الله عنه كوسفند زير بهتر است نزديك علماء اگر چه قضی هم كمر و نيست و ذبح در
بهتر است براي اظهار شاعر دين و مستحب است نزدن فحی براي كسيكه ميخواهد قرباني كردن را كه حلق سر كند و نافع نكیر و در عشره
ذی الحجه پس وقتيكه ذبح قرباني فخلق كنند سر خود را و كير نافع را و برود خود را خلافاً لابي حنيفة باب انتقام النهی عن
اكل لحوم الضحايا بعد ثلثة ايام در بيان منع شدن حكم نهی از خوردن گوشت قربانها بعد سه روز **ممالك** عن ابی الیاد
الملك عن جابر بن عبد الله السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن اكل لحوم الضحايا ايام ثلثة ايام ثم قال بعد ذلك كلوا
وتزودوا وادخروا جابر بن عبد الله رواه كركم نخضر صلعم منع فرمود از خوردن گوشت قربانی بعد سه روز بعد از ان فرمود
بخورید و توشه گیرید و ذخیره نمایید **ممالك** عن عبد الله بن ابی بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الله بن واقدان رضي
صلى الله عليه وسلم نهى عن اكل لحوم الضحايا ايام ثلثة ايام قال عبد الله بن ابی بكر فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فقال
سمعت عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم تقول ذف ناس من اهل البادية حضرة الاضحية في رمضان النبي صلى الله عليه وسلم
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذخروا الثلاث وقصدوا بما بقى قالت فلما كان اجد لك قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم
لقد كان الناس ينتفعون بضحاياهم ويحسون منها الودك ويتخذون منها الاسقية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
وما ذاك او كما قال قالوا يا رسول الله نهيت عن الاضحية بعد ثلاث فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نهيتكم من
اجل الدابة التي دفت عليكم حضرة الاضحية فكلوا وقصدوا واذخروا يعني بالدابة قوم مساكين قد هموا بالدابة
عبد الله بن ابی بكر از عبد الله بن واقدان روايت كرد كه رسول الله صلعم نهی فرمود از خوردن گوشت قربانها بعد گذشتن سه روز
عبد الله بن ابی بكر پس كردم اين را پس عمر بن عبد الرحمن پس كفت عمرو راست كفت عيين عبد الله بن واقدان كفت عمرو
از حضرت عائشة رضي الله عنها كه كفت بر اسوال آمد كه گروي از اهل بادية نزديك و زعيد صبحي در زمان نخضر صلعم عبدالله عليه وسلم
پس فرمود و نخضر صلعم ذخيره كنيد براي سه شب حد و بديد آنچه باقي ماند همچنان رسيد و وقتي بعد از ان كشته شد يا رسول
الله بر آينه مردان نفع مي يافتند بقرانها خود ميگذاشتند از دوي پيا و ميافتنند از دوي شكها را فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم

وحيث اين سوال گفتند يا رسول الله منع فرمودی از گوشت قربانیها بعد از روز یعنی از ذبحه آن پس فرمودم حضرت صلعم
خير از اين نيست كه هي كرم شما را از جبهه جماعتی كه سوال آمدند بر شما زديك عيشه پس بخوريد و صدقه دهيد و ذخيره نهيد
ميدشت بداد قوم مساكين را كه آمدند بخانه **مالك** عن ربيع بن ابى عبد الرحمن عن ابى سعيد الخدري ان قد روى من
فقد علم الياء هل لها فقال انظروا ان يكون هذا من لحم الاضاحي فقالوا هي من افعال ابو سعيد الم يكن رسول الله صلى الله
نهي عنها قالوا قد كان من رسول الله صلى الله عليه وآله ما بعد ان امر فخرج ابو سعيد فسال عن ذلك فاجابوا ان رسول
صلى الله عليه وآله قال نهيتكم عن لحوم الاضاحي بعد ثلاث فكلوا وانصدقوا وادخروا ونهيتكم عن الانتباذ فالتبذوا وكل
مسكوحا ومنهيتكم عن زيادة القبور فودوها ولا تقولوا هيجوا يعني لا تقولوا سق ربيع بن ابى عبد الرحمن يروي
كه ابو سعيد خدرى آمد از سفرى پس پيش او نهادند ايل خانه او گوشت گفت احتيا وكند در آنكه باشد اين گوشت قربانيها
گفته از همان قسم است پس گفت ابو سعيد ايا هي نفرموده بود رسول الله صلعم از وي گفته بر آينه نوده است از آنحضرت صلعم
بعد غيبت تو امرى پس اين خانه برآمد ابو سعيد پس پرسيد از اين ماجرا پس خبر داد و شد كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
هي كرده بودم شما را از گوشت قربانيها بعد از شب پس بخوريد و صدقه دهيد و ذخيره كند و هي كرده بودم از انداختن نهيد
پس مينداييد نهيز را و هر ستي از نه حرام است و هي كرده بودم از زياده قبور پس بيارت بكند آنرا و گويد هجر يعني كلام بد
صفتة صلوة النبي صلى الله عليه وآله عند الكسوف در بيان كيفيت نماز آنحضرت صلعم نزد يك گرفته شدن آفتاب **مالك** عن هشام
بن عمار عن ابيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت خسفت الشمس عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت
صلى الله عليه وآله بالناس فقام فاطال القيام ثم قام فاطال الركوع ثم قام فاطال القيام وهو دون القيام الاول ثم
فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول ثم رفع فبسط ثم فعل في الركعة الاخيرة مثل ذلك ثم انصرف وقد بكت الشمس
الناس فحمد الله واشفي عليه ثم قال ان الشمس والقمر ايتان من ايات الله لا يخسفان لموت احد ولا لحية فاذ رايتما
ذلك فادعوا الله وكبروا واتصدقا ثم قال يا امة محمد والله ما من احد الا يخوف من الله ان ينزلني عبدا ويزين لي امته يا امة
محمد الله لو تعلمون ما اعلم لعلكم تفلحوا ولعلكم تذكرون حضرت عائشة گفت كه گرفته شد آفتاب در زمان آنحضرت صلعم
پس نماز گزار و آنحضرت صلعم با مردمان پس قيام كرد پس دراز كرد قيام بعد از ان ركوع كرد پس دراز كرد ركوع
بعد از ان قيام كرد پس از ركوع قيام را و او كم بود از قيام اول بعد از ان ركوع كرد پس دراز كرد ركوع را و او كم بود از ركوع اول
بعد از ان سر برداشت از ركوع پس سجده كرد بعد از ان كرد و ركعة و هم مانند اين بعد از ان باز گشت حالانكه روشن شده بود
آفتاب پس خطبه خواند براي مردمان پس حيد گفت خدا را و ثنا گفت بگو بعد فرمود هر كسيه آفتاب ماه و دو شب از شما

والعلم عليه صلوات

العلم جزو الصفح

ان ياكل من اضميته

بعل ثلث اللات

السيرة السبليل

الجلول منها الودك

بالجبر اى يذبحون

العلم ١٨

العلم ١٨

خداستغالی گرفته یعنی شومند از جهت موت کسی و نداشتن جهت حیات کسی پس قتیکه به بیدار شدن گرفته شدن را پس خاکیند یا کیند
یا کیند و او صدقه به بیدار شدن فرمود ای است محمد قسم بخدا که نیست هیچکس غیر تر از خدا برین گناه که زنا کند
بند و او یاز ناکند کثیر که او ای است محمد قسم بخدا اگر بداند آنچه میدانم من هر آینه میخندد یا ندک و هر آینه میگریست
صالح عفرید بن المسلم عن عطاء بن یساع عن عبد الله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم والناس معه قياما طويلا قال بخوا من سورة البقرة قال ثم ركع ركوعا طويلا ثم رفع فقام قياما طويلا
وهودون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قياما طويلا وهودون القيام
الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهودون الركوع الاول ثم رفع فقام قياما طويلا وهودون القيام الاول ثم ركع ركوعا
طويلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم اصراف وقد تجلبت الشمس فقال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله
لا يحسفان لموت احد ولا لحيوته فاذا رايت ذلك فاذكروا الله قالوا يا رسول الله دأيناك تناولت شيئا في
مقامك هذا ثم دأيناك تكلمت فقال اني رايت الجنة فتناولت منها عناقا ولو اخذته لاكلته منه
ما بقيت الدنيا ورايت النار فلم ادرى كم منظر قطا قطع ورايت الكواكب والنساء قالوا يا رسول الله
ليقرن قيل ليقرن بالله قال ليقرن العشير ويقرن الاكسفا الواحشت الى احد من الدهر كله ثم رأت منك
شيئا قالت ما رايت منك خيرا قط عبد الله بن عباس سميت كروكركه شدا فاقابا بپس نماز گذار و شجرت صلی
علیه وسلم فرمودان همراه او پس قیام کرد قیام دراز نزد یک بسوره بقره بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز بعد از آن قیام کرد
قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجده کرد
پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
از آن قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن
سجده کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس فرمود هر آینه آفتاب و ماه و دوازده اذان را نشاها
خداستغالی گرفته نمیشود از موت کسی و نداشتن جهت حیات کسی پس قتیکه به بیدار شدن گرفته شدن را پس خاکیند یا کیند
یا رسول الله یدیم ترا که دست انداختی بخیر در نیامده خود باز یدیم که عقب عقب باگشتی پس فرمود هر آینه یدیم من بهشت را پس
بزم بطرف خورشید انگوری اذان را اگر میگردم من هر آینه میخوردید از آن تا آنکه باقی میانند دنیا و یدیم من آیین و دوزخ پس یدیم ما
امروز جای سخت هولناک یدیم اکثر اهل آن زمان را گفتند چه جهت یا رسول الله فرمود کفران مینمایند گفتند یا کافر میخندند بخلاف
کفران میکنند شوهران را و کفری و زنند احسان اگر شکوکاری کنی بسوگنی از اینها تمام عمر بعد از آن می بیند از تو چیزی میشود

له قلت
انفتوا عن صلوة
الکسوف سنة ثم
اختلفوا في كيفية
فقال الثاني يصلي
مکنتین فکل رکعة يصلي
قیاما و رکوعا
وقال ابو حنيفة يصلي
رکعتین کما اثر الصلوات

طبیعت خود میگوید ندیدم از تو هیچ خبری و نمیکنی اصلاً ترجمه گوید رضی الله عنه که سابق اشارتی گذشته که در مثل اینها هم از او
 میشود که آنکه هر فعلی که هستی مستقی است پس اگر تکی که نیست دیگر را جزو عبادت شد و دیگر آنکه هر خصوصیات جمع شده دست است
 در آن بعضی و در بعضی دیگر سنت نیست تا آنکه هر خصوصیت یا آرد مثل جمعه که یک فرض است و در آن و در خصوصیت
 چند آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرمودند و خلفاء مسلمین هم چرا و میل شافعی برای اول است و فرق در میان
 و عید کسوف آنست که صلوة جمعه فرض شد بصریح حدیث آنرا در لغت موضوع که بنویس با استعالات اهل شرع رجوع کردیم
 و خصوصیات لازمه اگر کن اول ختم بخلاف نماز عیدین و کسوف که استننان هر فعلی از خصوصیت یا بنهجن ایما بنهجن حضرت
 صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس اقربا آنست که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسی که در رکعت کسوف اشکال نماز صحیح گوید که اگر
 و خطبه اند اصل فاذا را از تیمم ذکر فصل و با کما رسته است و هر که دو رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمالی است
 نمود و هم او فی جمل کرد و همچنین است کلام در نماز مستحباتها نمازهای مستحبات مختلف دارد شده اند با جمله اکل در نماز
 و قیام اول اطلو یل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از نیمی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر
 و همچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و بایه یا بیکم کند و در بعضی روایات
 سجدهات نیز آنرا و بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر در خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین
 بیان کند که آفات یا به دو آیت اند از آیات خدا متعالی و تر خیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتقاد کند و ظاهر است
 که هر که در خوف و کسوف هر دو سجده تسبیحین عن عائشه انه صلی الله علیه و سلم هر فی صلوة الخوف بقرآن و بهر قیاس
 بر عیدین بجا می آید آن پنج سجده عظیمه شان خطبه یا حدیث ترمذی عن سمرة لا تسلم صلوات من جهة كثرة الخوف
 و لهذا لفظ استمر بالقرآن اولم یخبر بکفایت بلکه عدم سماح خود بیان کرد و اما جمیع شافعیه در میان هر دو حدیث با کمال سرافرازی
 قریب و هر دو کسوف شمس و قمر را با کمال ظاهر از حدیث حضرت عائشه است که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایت
 مستحضره در آن باب از حضرت عائشه منقول است و در استحال خوف بر شمس غیر قلیل است باب صفة صلوة الیوم صلی الله
 و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم در استسقاء مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن خرم انه سمع عبدا
 بن تعیم یقول سمعت عبد الله بن زید لما انزل یقول خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقی و حول رداءه حیثما استقبل
 القبلة عبد الله بن زید ما زلی گفت که برآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استسقا کرد و برگردانید چادر خود را و وقتیکه رو به قبله
 قال یحیی و سئل مالک عن صلوة الاستسقاء که هر فقاهل رکعتان و لکن یبذل الامام بالصلوة قبل الخطبة فیصله و کتین
 فی خطبة قائم و یدعو و یستقبل القبلة و یحول ردائه حیثما یستقبل القبلة و یجهر فی الرکعتین بالقراءة و اذا حول الامام ردائه

عليه الشارة
فيلسوف
وحي كصولة
احيد بن بكير
والاخي نسوي
نسوي تكبير
بوقاص اخ النور
نفسا سوي
تكملة في التيام
في خطيب
خطيب بن بول
الرجاء وقال
ابو حنيفة
ابو يحيى
عند الاستقام
من يدعو

قلت الخ

جعل الذي على يمينه على شماله والذي على شماله على يمينه ويحول الناس اذ ديتهم اذ حول الامام رضاءه وليستقبلون
وهم قدام سوال کرده شد مالک از نماز استقامت چند رکعت است آن پس گفت دو رکعت است و لكن ابتدا کند امام نماز پیش از
پس بگذارد دو رکعت بعد از آن خطبه بخواند ایستاده و دعا کند و روی بقبله آورد و بلند بخواند در هر دو رکعت قرآن و قنیه بگوید
امام چار خود را بنهد چیزی را که بر دست راست اوست بر دست چپ و چیزی را که بر دست چپ اوست بر دست راست یعنی اگر
بر قمار یا مینوچه بگرداند و بگردانند مردمان چار در می خود را و قنیه بگرداند امام چار خود را و روی بقبله آزند و حالانکه ایشان نشسته
مترجم گوید رضی الله عنه همین است مذہب شافعی این نماز مانند نماز عیسی است نزد وی تکبیر گوید در ادل رکعت هفت بار سوره
تکبیر احرام و در رکعت دوم پنجبار سوره تکبیر قیام بعد از آن بخواند و خطبه و بگرداند و او را و نزد ابو حنیفه نماز گذارد و نشود وقت
استقامت بلکه دعا باید کرد مسئله اکمل دست استقامت که سه روز و روز گیرند و توبه کنند و وجه خیر از صدقه و صلعه بجا آرند
بعد از آن روز چهارم بصبح از دهن روز گرفته و با هم خانگی پوشید و بحدیث ترمذی از ابن عباس انگاه دو رکعت نماز گذارد
مانند عید بعد از آن و خطبه خوانند و دستفرا بسیار گویند و تحویل رد اکنت امام و ماموم همه و صورت تحویل در سنن ابی داود
وارد شده تحول رد را و فخل عطا فی الامین علی عاتقه الایسر جعل عطا فی الایسر علی عاتقه الامین و رواه دیگر از ابی داود و آمده
علیه خمیسه سودا را و افرا دان یاخذ باسفلها یجعلها علما فلما ثقلت علیه فذولها علی عاتقه و ازین روایت استصحاب تکبیر نیز می آید

وَالْعِلْمُ بَابُ الدَّعَاءِ عِنْدَ الْأَسْتِغْنَاءِ فِي بَيَانِ دَعَائِكَ وَرَقَّتْ سَهْمًا تَحْتَ خَوَانِدِنْ أَنْ مَالِكٌ عَنِ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ

عن عمر بن شعيب بن رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا استيق قال اللهم اسق عبادك وبهيمتك النهر رحمة تبارك
بلدك المليت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحقك حجتنا اميرك دامن دعائنا ونوعد اللهم اسق النهر يعني امي بار خذ يا آب بدو بنك
خود او جانوزان خود او پراگنده کن رحمت خود او در نده ساز شهر رده خود او **باب** انزل القرآن على سبعه احواف فخر او

قُرْآنٌ ثَمَرُهُ نَفِيسٌ عِبَارَةٌ مَا لَمْ يَنْحَلْ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْزَيْدِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيهِ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ

يقول سمعت هشام بن حكيم بن خزام يقرأ سورة الفرقان على غير ما أقرأها وكان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي أقرأها فكانت

ان اعجل عليه نصر امره حتى انصرف ثم لبته برداءه فوجدت به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله اني سمعت

يقر سورة الفرقان على غير ما أقرأ فيها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قرأوا القرآن للقرآن التي سمعتم بها

رسول الله صلى الله عليه وسلم هكذا أنزلت ثم قال لي أو أفقرت ها فقال هكذا أنزلت ان هذا القرآن أنزل على سبعين حرف

فارقوا مندها تيسر من الخطاب اذ كانت شديداً بهام بن حكيم بن خزام را که میخواند سوره فرقان به غیر قرأتیکه میخواندم من را

رسول الله صلى الله عليه وسلم يهون بوجود علم من دزان سوره پس نزد يك بودم كه شتاب كنم بروى بعد از ان مهلت دادم و در

[illegible]

فقال الرجل اجبتك في اجابة اتى زيد بن ثابت فقال له كيف ترى في قراءة القرآن في سبعه فقال زيد حسن ولان اقرا ه في نصف شهر واوعشرين ارجل وسئل عن ذلك قال فاني استمكت قال زيد كذا تدبره واقفه عليه حتى اتم عشرين زيدا ثبات پس گفت اورا چگونه حکم نمائی در قراة قرآن در سفت شب پس گفت زید بن ثابت نیک است و هر آینه آنکه بخوانم آنرا در نیم ماه یا در سبت شب درست تر است نزدیک من و سوال کلین بر آنچه سبب است این گفت پس هر آینه منزلت میکنم تر گفت زید برای آنکه تدبیر کنم و او را وقت شوم بروی باب سجدة القرآن سنة و ليس بواجب سجدة قرآن واجب نیست هر آنکه عن هشام بن عروة عن ابي ان عمر بن الخطاب قرأ سجدة وهو على المنبر يوم الجمعة فقرأ

فبیعد وسجد الناس معه ثم قرأ ها یوم الجمعة الاخری قتیلاً الناس للعبود فقال عمر لعلی و سلکم ان الله املیکتها
علینا الا ان نشاء فلم یسجد ومنبعهم ان یسجدوا ثم من الخطاب خواند آیه سجده و او بر منبر بود روز جمعیه پس
پس سجده کرد و سجده کرد و مردمان با او بعد از آن خواند آن آیه را و روزه بود دیگر پس آمده شدند مردمان بر سجده
پس گفت عمر سجد میکنم بر آیه شکی ندارم و پسید هر آینه خداست تعالی فرص نکرده است سجده تلاوة بر ما مگر آنکه ما نخواهیم
پس سجده نکنیم و منع کرد ایشان را از آنکه سجده کنند مترجم گوید رضی الله عنه که شروط صلوٰة شروط سجده تلاوة و سجده
شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد بنماز بعضی علماء تشبیه او دادند آنرا بنماز در طریق ادا نیز پس تکبیر حرام و تکبیر
انتقال از قیام به سجده و رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه داده اند او را بسجده نماز پس تکبیر حرام سلام
نفرموده اند و محله سجده تلاوة مسنون است قاری و مستمع را و متاکد میشود بسجده قاری بآب لایسجد الا طلاله سجده

نکته دیگر اینست و سئوال مالت عن قراة سجدة واثماته حایض تسمم هل لها ان تسجد قال مالت لا یسجد الرجل والمرأة الا وهما طاهران ^{۴۴} سئوال کرده شد امام مالک از شخصی که خواند آیه سجده را و زنی حایض می شنود آیا لازم است بر آن زن که سجده کند گفت اما سجده نکرد و زن زین مکرر آنکه مرد در خطا بر شهنه بآب الایات التي یوشم سجود فیها و اذا قواها فلی یسجد فیها باب در بیان آیاتی که نقل کرده میشود سجود آن و وقتی که بخواند آیه سجده را در نماز سجده کند در آن نماز مالت عن

عبدالله بن يزيد مولى الاسدي بن سفيان عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان اباه هيرة قرا لهم اذا السماء انشقت فنبذ فيها فلما
انصرفوا خبرهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فيهما ابو هريره وعائذ بنى مرداس يعني در نماز سورة اذا السماء انشقت فنبذ
در آن پس وقتیکه بازگشت از نماز خبر داد ایشان را که هر آینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده کرده بود در آن مالک عن ثاقف هو
عبدالله بن عمران رجل من اهل مصر اخبره ان عمر بن الخطاب قرا سورة الحج فنبذ فيها بسجدة تين ثم قال ان
هذه السورة فضلت بسجدة تين مروى الزايل مصر خبرنا وانا فع ركه عمر بن الخطاب فخانده سورة حجر ليس سجده كور

قلت
من هب الشافعي بنحو
القرآن سنة وقال
الوحيفة واجب
قلت
من هب الشافعي
والوحيفة ابنه
١١
يشترط ليجوز التلاوة
في استقبال والماء
سبحان لصلوة

ووجد بعد ازان فرمود که این سوره افضل داده شده است بدو سجده **مالک** عن عبد الله بن دينار انه قال رايت
 عبد الله بن عمر سجد في سورة الحج سجدتين عبد الله بن دينار گفت دیدم عبد الله بن عمر را که سجد کرد در سوره حج دو سجده
مالک عن ابن شهاب عن الاعرج ان عمر بن الخطاب قرا والحج اذا هو في سجدة فيها ثمة قام فقرأ بسورة اخرى عمر بن الخطاب
 خواند سوره الحج را و بعد از آن دو سجده کرد و آن بعد از آن برخاست پس بخواند سوره ديگر ترجمه گوید رضی الله عنه همگی آن
 سجده پانزده اند حديث ابی داود عن عمرو بن العاص و در سوره حج و یک در اعراف و یک در مد و یک در غل و یک در بني النضير
 و یک در یمن و یک در فرقان و یک در رمل و یک الم تشریل السجده و یک در صا و یک در حم و یک در یمن و یک در شفت
 و یک در اقرار پس مالک سجدات مفصل الشمره اند و گوید اما مالک آنست که استجاب سجدات مفصل منکر نیست و اینست
 عاظم السجده احدی عشره و نمیتواند بود که خود حديث اشقت نقل کند و مطلق سجداتی قبل نباشد و شافیه سجد صا در سجده
 شکر قرار داده اند پس در غیر صلوة مستحبست و در صلوة حرام سجدت نسائی سجدتا قوتبه و سجدتا شکر او فیه نظر زیرا که
 ظاهر نیست که مفصل ازین سجده اقتدا بحضرت داود و شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد و خفیه سجد دوم حج را استقامت کرده
 و حديث ابی داود عن عمرو بن العاص و فی الحج سجدتان حجت بر ایشان **باب خمس مناعتیکه لصلوة فیها**
بج پنج ساعت است که مکروه است گذاردن نماز در آن **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساع عن عبد الله بن مسعود
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الشمس تطلع و معها قرن الشيطان فاذا ارتفعت فارقتها اذا استوت قاریا
 فاذا زالت فارقتها اذا دنت للغروب قاریا فاذا غربت فارقتها و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن الصلوة
 فی تلك الساعة رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر آینه آفتاب طلوع میکند و درین حال که با او بلند می شود شیطان است
 پس وقتی که بلند شد جدا میشود شیطان از وی بعد از آن چون در میان آسمان میرسد آفتاب بوی نزدیک میشود شیطان
 پس چون فرو آمد آفتاب جدا می شود از وی پس وقتی که آفتاب نزدیک میشود و غروب نزدیک میشود و بوی شیطان
 پس وقتی که فرو رفت جدا میشود از وی و بهی که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز درین ساعت های گناهانه **مالک**
 عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال كان رسول الله صلی الله علیه و آله يقول اذا بدا حاجب الشمس فاحروا الصلوة
 حتى تبتدروا اذا غاب حاجب الشمس فاحروا الصلوة حتى تغيب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون پدید شود
 یک گوشه آفتاب پس موقوف کنید نماز تا آنکه نیک بر آید و چون غایب شود یک گوشه آفتاب پس موقوف
 کنید نماز تا آنکه غایب شود **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یستحب من احدکم فیصله عند طلوع الشمس ولا عند غروبها

قلت
 سجدة القرآن اربعة
 عشر سجدة اثنان العلماء
 احدها سجدة صا
 عند الخفیه و السجدة
 الثانية من الحج
 الشافعية قال الشافعي
 سجدة صا سجدة شکر
 ليس من عزائم السجدة
 ولا يسجد لها في الصلوة
 وقال احمد هي خمسة
 عشر

وابتداء کند بر وضع وضو و میان من و بعد از آن صحیح است این عظیمه استعمال سدر کند و سایر بدن و صفت استعمال سدر است
 که در حق سدر در ظرفی صغیر پاک مخلوط کنند و او را با لند و لند را زان بشویند و در غنچه آغشته قلیل کافور مخلوط سازند بحیثیت آب
 مسکله و عطیه مستمده در میان سلفین است که مردان و مردان غسل دهند و زنان از زنان و هر که قادر باشد بر غسل حق است
 و هیچ دلیلی از سنت بر تقیید حق با غسل ثابت نشد و درین قصه آنحضرت صلی الله علیه و سلم انصاریات را غسل فرموده حال آنکه
 زنان تقیید حق بودند و اقرب آنحضرت را اهل بیت غسل دادند و آنکه زن مرده را نه عیند و غسل نهد اگر چه خوف فتنه
 نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب متردد نسبت احوال است بر نسبت اموات و دلیل میطلبد و لیس فلیس اگر قیاس کند بر احوال
 قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت صلعم را و قبر فرو داده و فرو داد و درون ناچار لمس میکند و اسماء بنت عمار
 غسل داد و ابو بکر صدیق را و آنحضرت صلعم فرمودند حضرت عائشه را و الوصیه قبل غسلت که گفت که او ابن ماجه را **باب**
 الغسل علی من غسل المیت و یحییون تغسل المرأة زوجها و اجبا فی شوقه غسل بر کسیکه غسل داده باشد میت را و جاریست
 که غسل پدر زن زوجه خود را **باب** عن عبد الله بن ابی بکر ان اسماء بنت عمار تغسل المرأة الی بکر الصديق غسلت
 ابابکر الصديق حين توفي ثم خرجت فسالته من حضرها من المهاجرين فقالت اني صائمة وان هذا يوم شديد الوباء
 فهل أحل لي من غسل فقال لا اسماء بنت عمار ووجه ابو بکر صدیق رضی الله عنه غسل داد حضرت ابو بکر صدیق را و قتیقه کوفت
 بعد از آن برآمد از خانه پس سوال کرد جماعه را که حاضر او بودند از مهاجرین پس گفت هر آینه من روزه دارم و هر آینه
 امروز روزی بجايت سروست پس ایا بر من واجبست غسل گفتند نیست ترجمه گوید رضی الله عنه که اتفاق دارند
 و شافعیه بر آنکه واجب نیست بر کسیکه غسل دهد میت را و نزد شافعی غسل سنت است و بهترین جانب اشاره می نماید
 تصویر مسکله با تنها صائمه الزهرا و اتفاق کردند بر آن که جاریست غسل دادن زن شهید خود را و مختلف اند و آنکه شهید
 زن خود را حنفیه آنرا جاریست و از آنکه کسی نباشد بغیر زوج پس باید که تمکین نماید از نزدیک شافعیه جاریست لما رو
 من غسل علی فاطمه رضی الله عنها و قوله صلی الله علیه و سلم لعائشة ان مت قبله لغسلتک و گفتک **باب** اذا ماتت
 المرأة و لیس معها نساء و لا ذواتهم یمسحون و قتیقه میر و زنی نیستند با وی زنانه و نه صاحب محرمی تمکین نمایند
 میشود و **باب** انهم اهل العلم یقولون اذا ماتت المرأة و لیس معها نساء یغسلنها و لا من ذوی المحارم
 می دلت منها و لا ذوی بی ذلک **باب** عیسی بن جهمها و کفیهما من الصعید قال ما لک و اذا هلك الرجل و ی
 معه احد الا نساء یمسحون ایضا امام مالک شنید اهل علم را که می گفتند و قتیقه میر و زنی و نباشد با وی زنی آنکه
 او را از محرمان یکی که تمسح شود غسل او را و نه شوهری که متولی غسل او شود تمکین نمایند خواه شد مسح کرده شود و زوجه او را

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

عقبت

ما لك عن هشام بن عمار عن اسماء بنت ابى بكر انها قالت لاهلها اجعلوا لى اذاميت ثم حطوا ولا تدنوا على كفنه حطاطا ولا تقبوا
 بنا اذ اسما زنت الى بكرو وصيبت كروا اهل خورده بنحوه بنحوه كذا ما همى مراينى كفن را وقتيكه بمرم بعد از ان خورده ماليد وديدن
 وپاشيد بركفن من خورده را وازلى من بهر ياد تشل و ترجم گويد ضى الله عنه تحب بنحوه كفن بكونه بيش اگر كفن بكونه
 تخفيف و تخفيف است كه بقطن خورده پشند و منافذيت را از منخرين و اذنين و عيين و العينين بآن مسدود كند و مكرده
 بهر جازيه برون تشل **باب** افضل ان عيشى الناس امام الجنازة بهتر است كه برون مردمان بيش بيش جازيه **ما لك**
 عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله و اباء بكر الصديق و عمر كانوا يمشون امام الجنازة و الخلفاء هكلم جزاء عبد الله
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر الصديق و عمر بن الخطاب بغير قند بيش بيش جازيه و خليفه هاى يكه بچين و عبد الله بن عمر
ما لك عن محمد بن المنكدر عن ديبعة بن عبد الله بن الهادي انه اخبره انه رأى عمر بن الخطاب يقدم الناس الى الجنازة و جازيه
 زينب بنت جحش ربيعة بن عمر بن الخطاب كبريش بيش مردمان ميرفت بيش جازيه و جازيه زينب بنت جحش **ما لك** عن هشام
 بن عمار انه قال ما رايت الى قطعى فى جنازة الا امامها قال ثم رايتى بالقيوم فجلست حتى عمو و عليه هشام كفت نديم بدخود
 كرفت باشد و جازيه مگر بيش بيش او كفت بعد از ان مى آمد بيقع ريس نشست تا آنكه مردمان ميگذاشتند بروى **ما لك**
 عن ابن شهاب انه قال المشى خلف الجنازة من خطباء السنة ابن شهاب كفت رقت بيش جازيه و رقت كرون راه ست است
 بترجم گويد برين ست شافى و خفيه مشى و عقب جازيه فضل كفته اندا سوار ريس اتفاق كرفت و جازيه و عقب جازيه
باب حمل الجنازة الى الدفن در بيان برداشتن جازيه را بر سوي مدينه مطليه **ما لك** عن غير واحد من شيوخ به ان سعد
 ابى وقاص و سعيد بن زيد بن عمر بن نفيل توفيا بالحق و حملوا الى المدينة و دفنوا بها امام الكبر روايت كرد از غير واحد
 يعنى از جماعه از آنها كه اعتماد را بر صحت روايت آنها كه سعد بن ابى وقاص سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل فوات يافتند در او
 حقيق و برده اشته نشند بديوى مدينه و دفن كرده شدند آنجا مسئله حرام ست نقل ميت بسوى شهر ديگر و قيل مكره الا
 ان يكون يقرب مكة او المدينة او بيت المقدس شافعى حله اين محل شرف مكان دانسته و حكم را مطر و ساخته در مكره و بيت المقدس
 بجهت احاديثى كه در فضل آنها وارده **باب** شيعه القيام للجنازة و در بيان مسوخ شدن قيام براى جازيه **ما لك**
 عن يحيى بن سعيد عن واقد بن سعد بن معاذ عن نافع بن جبير بن مطعم عن مسعود بن الحكم عن علي بن ابي طالب
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقوم في الجنازة ثم جلس بعد ان حضرت على بن ابي طالب
 مرويت كه حضرت صلى الله عليه وسلم مى استندند براى جازيه تا باز نشست بعد از ان **باب** يسبح
 بالجنازة من غير خديبة و لا از عليه شتاب ميرد جازيه را بغير پوييد پوييد رفتن و بغير جنبش دادن

قلنت
 عليه الشافعى ذهب
 النفية الى المشى
 خلفها افضل من الركب
 قلنت
 و عليه كل من اهل العلم
 قال الشافعى ذهب الى ان
 نافع بن زيد بن عمرو بن نفيل
 الجنازة فقد موها

قلنت
 عليه اهل العلم
 قلنت في
 المسكينين يتردوا واضعة
 الجنازة على الارض
 عند القبر فادباس
 بالجوس والنايك
 ثلث ان يوضع في ثياب
 الرجال ولا فضل ان
 لا يلبس ثيابهم عليه
 قلنت رجا اهل
 العلم كان ذلك في
 علم الجاهلية
 قلنت فاسند
 اهل العلم على الطهارة
 سائر الشئ فقالوا
 بشرط صلوة الجنائز
 الطهارة الحكيمة للقبنة
 واستقبال القبلة وتوتر
 العروة كسائر الصلوة
 الا انها خفيفة قال خير
 الولي كان محبب
 لوط الياء فانه
 الصلوة جارية

مسألة عن ثامر ان ابا بصير قال سرعوا بجنازةكم فانما هو خير تقدرونه اليه او شتر تضعوني عن رقابكم ابو بصير
 گفت شتاب برید جنازه ای خود را پس غیر ازین نیست که مال میت جای نیک است که می برد و از بسوی آن یاست
 شتر است کمی نهید او را از گردنهای خود **باب** لا یجلس احدی حتی توضع الجنازة عن اعناق الرجال تشید کسی آنکه
 نهاده شود جنازه از گردن مردان **مسألة** عن ابی بکر بن عثمان بن سهل بن حنیف انه سمع ابا امامة بن سهل بن
 حنیف یقول کنا نشهد الجنائز فی المجلس اخر الناس حتی یؤذنی ابو امامة بن سهل بن حنیف گفت که حاضر شدیم
 جنازه را پس منی نشست اخر جماعه از مردان تا آنکه اذن داده میشد ایشان را **باب** لا یقتبع الجنائز بناذاری
 جنازه برده نشود و شش **مسألة** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة انه نهی ان یقتبع بعد فی تمیاد
 ابو بصیر منع کرد از آنکه از بی میت برده شود بعد موت او شش قال یحیی سهدت ما لکنا یکره ذلک گفت یحیی شنیدم از آنکه
 مکروه میداشت این را **باب** لا یصل علی الجنائز الا طاهرا نماز گذارد بر جنازه مگر طاهر یعنی با وضو **مسألة** عن
 ابی عبد الله بن عثمان یقول لا یصل الرجل علی الجنائز الا وهو طاهر حجه ابد بن عمر سگفت نماز گذارد مرد و نجس
 مگر در آن حال که او طاهر باشد مترجم گوید یعنی انداخته نماز در شرطیه طهاره عموم حدیث لا تقبل الله صلوة احدکم الا
 بعمل مترجمین است و بر وضو قیاس باید کرد سائر شروط را مانند شحرة و استقبال قبله و طهاره ثوب **باب**
 الامام و یصنف الناس خلفه و یکبرون اذ ینعم تکبیرات و لوعلى القبرا والغائب پیش هستند انام و صفة زنده مرغان
 پس پشت او و الله اکبر گویند چهار بار تکبیر گفتن اگر چه بر قبر میت باشد یا بر میت **مسألة** عن ابن شهاب
 عن امامة بن سهل بن حنیف انه اخبره ان مسکینة تعرضت فاجاب رسول الله صلی الله علیه و آله غیر ضما قال
 وکان رسول الله صلی الله علیه و آله یبغی المسکین ویسال عنهم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اقامات
 فاذا نزل بها فخرج بجنازتها لیل فکرها ان یوقظوا رسول الله صلی الله علیه و آله اصبر رسول الله صلی الله علیه و آله
 اخبار بالذی کان من شأنها فقال لم امرکم ان تقذون فی بها فقال یا رسول الله که هبنا ان نخرجک لیل دونو
 فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله حتی صنف بالناس حلی قبراها و کبر اربع تکبیرات ابو امامة خبر داد ابن شهاب که از کسی
 بیمار شد پس خبر داده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بمن او بود عادت شریف آنحضرت صلعم که عیادت میفرمود و فقیران را
 و هفتصد سنیه از احوال ایشان پس فرمود آنحضرت صلعم و فتیکه بمیرد آن مسکین خبر بگفتید مرا پس برآورده شد جنازه او
 شبانهگاه پس ناپسند داشتند که خبردار کنند در آنوقت آنحضرت را صلی الله علیه و آله سلم پس فتیکه در صبح داخل شد آنحضرت صلعم
 خبر داده شد و آنچه واقع شد از حال و پس فرمود ایا امر نگوده بودم شما که خبردار نمیداد بموت و گفتند یا رسول الله ناپسند داشتیم

2

تکبیر شما لک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه انه قال اباهریة کیف تصلی علی الجنائز فقال
ابوهریة انما الصلوة انما یتبعها من اهلها فاذا وضعت کبرت بحمد الله وصلیت علی نبیه ثم اقول اللهم
عبدک وابن عبدک وابن امتک کان شیهدا ان لا اله الا انت وان محمد عبدک ورسولک وانت اعلم
اللهم ان کان محمدا فزدد فی احسانه وان کان مسیئا فزدد فی سبئه اللهم لا تحزننا بحزن ولا تفرقنا بعد
ابو سعید مقبری سوال کرد از ابوهریره که چگونه نماز کنید اری بر بخانه گفت ابوهریره خدا قسم که من خبر هر متر را عقبت بخانه هر متر
از خانه او پس فیکه نهاده میشود یعنی بر زمین الله اکبر میگویم وحمد میگویم خدا را عزوجل در دو میفرستم بر پیغمبر بعد از آن
اللهم عبدک ابن عبدک الخ ترجمه این دعا اینست که بار خدا یا بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو گواهی میداد که شهادت
مگر تو تنها گواهی میداد که محمد بنده است و پیغمبر تو و تو داناتری بحال ادا که شکیو کار برود پس باید که کن و شکیو کاری او

[illegible]

عبدالمجيد بن عبدالحق

قلت في العالمين ثلاث ساجدة لا تجوز فيها صلوة الجنازة اذا طلعت الشمس حتى تغرب من ثلثها رجلان من بني اسرائيل وثلثها من بني نوح وثلثها من بني آدم

يا ايست كذا كنيد بر جنازة خود الحال يا ايست كذا كنيد بر جنازة خود اقبال مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر قال يصلي جنازة بعد العصر وبعد الصبح اذا مضى وقتها او قتها ما عدا من عمر كفت نماز كذا رده شود بر جنازه بعد نماز عصر وبعد نماز صبح و قتيك كذا رده شود و آنها را در وقت نماز آنها مسلمة اخذ قول ابن عمر بن مسعود حديث مسلمة عن عقبة بن عامر قال ساعتهما نارسوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لصلوة فيمن وان تقبوا فيمن موتانا اجماع منعقدش بر آنكه نفس من درين اوقات مكره نيست پس جاره نيست اذ اكمله ثلثي بقبر فصلة صلو الجنازة باشد زير كه نماز زيديك من ميبود باز دو وقت ديگر راقياس نكرد برين ستر كه اين سه اقوي اند و قياس ضعيف بر قومي درست نيابد **باب يصلي على الجنازة في المسجد نماز كذا رده شود بر جنازه** و رسيه مالك عن ابى النضر مولى عمر بن عبد الله عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها امرت ان يصلي عليها بسعد بن ابى وقاص في المسجد حين مات ابلد عوله فانكروا ذلك الناس عليها باقالت عائشة ما اسهرهم ما نسي الناس ما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بن بيهضاء الا في المسجد حضرت عائشة مرفود كه بيزند بر دى جنازه سعد بن ابى وقاص در مسجد و قتيك مبردا دعا كنند براى او پس بخار كردن مردمان بر دى اين را پس گفت حضرت عائشة چه شتاب است كه امر كردند و ان نگذار رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز بر سهيل بن بيهضاء مگر در مسجد مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر انه قال صلى على بن الحنفية في المسجد عبد الله بن عمر كفت نماز كذا رده شود بر عمر بن الخطاب مسجد قهرم كويد اختلاف كردند و كذا رده نماز بر جنازه در مسجد شافعية بجا از ان قائل اند و ابو حنيفة گفته لا يصلي عليها في المسجد **باب ان اجتمعت جنازة الرجل والنساء جعل الرجال حمايلى الامام** اگر جمع شوند جنازه مردان و زنان يكجا گردانيد نشود مردان متصل با امام مالك اند بلغة ان عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر با بهر يك كانوا يصليون على الجنازة بالمدنية الرجال والنساء يصحبا والرجال حمايلى الامام والنساء حمايلى القبلة عثمان بن عفان و عبد الله بن عمر و ابو هريرة ميگزارند نماز بر جنازه را مى مردان و زنان پس ميان خنود مردان را متصل با امام و زنان را متصل بقبر **باب اللحد احيى من الشق** نوحى درست تر است از شق مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال كان بالمدينة رجلان احدهما يلد الاخر يلد فقا لهما ايهما جلد اذ لا يحل عمل فجاء الذى يلد فجلد لرسول الله صلى الله عليه وسلم عوده كفت كه بودند در شخص در مدینه كه ي از ايشان لحد ميكافت و ديگر سى لحد معني كافت پس صحابه مشورت كردند و گفتند هر كه از اين دو شخص بيايد نخستين بكند كار خود پس آمد آنكه لحد مى كند و پس لحد كرد و بر اسه رسول الله صلى الله عليه وسلم **باب دفن اثنين في قبر جائز است** دفن كردن دو كس در يك قبر قال مالك لا باس ان يدفن الرجلان في الثلاثة في قبر واحد من صندوق و يجعل الاكبوسا يلى القبلة

قلت في الوقت واحد جنازة
جنازة اول مكانت قبل وقت
زنيب حضرت قبل وقت
الكرامة وعند الشافعية
تكدر الصلوة في هذه
الافاقات الا صلوة
لسبب كفاية فيمن
او فضل او صلوة جنازة
قلت وعليه الشافعية وقال
ابو حنيفة لا يصلي
في الجنازة
قلت وعليه اهل العلم
قلت وعليه اهل العلم
قلت هو قول اهل العلم
انه يجوز عند الضرورة

في الكفر
 ودفعت الصلوة
 ونبذت الزنايب ونبذت
 الامم الضالة
 ونبذت هذا الحديث مع
 قوله تعالى ولا تفرقوا
 بيني وبين الله ورسوله
 ونبذت قول عائشة
 على ما ذهب اليه السلف
 اجمعين كما في اصولنا
 بالبناء عليهم ونبذنا
 عليه نقول اننا لا نقول
 لا في الولاية ولا في
 نبذنا القسم لا في
 في قولنا لا في
 ١٩٨
 عن النبي صلى الله عليه
 وسلم ما كان من الله
 عين بين بان يسبهم الله
 تلك الكلمات فينا وانا
 فما اخلوا ولا بما عهدوا
 لكن كانت اللة تعذبهم
 تلك الكلمات ولله اعلم

توبت من ذنوبی

فقد تم التوقيع على هذا القرار في

مجلس شورای اسلامی
علی مراد

من مذهب اليه الشافعي
الذي كان يروي

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

عليه و آله و سلم
الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على عظمته وجلاله
وآياته وقدرته

بدينب القسم لا ينكر
غيره

غیرمسلک اور ہندو
۱۵۸

۱۹۸

عن ابی جریج بن زید بن جریج

عن أبي بصير
بشير ما بيني وبين محمد بن
أبيان يسيرهم الله

بیتین بیان بیست و یک
عین بین بیان بیست و یک
الذین فیما بین و ابدا
نحو

تلك الكلمات فينبغي
انواعها على ما يلي

فَمَا اخْلَنَ وَالْإِيمَانُ
أَنْتَ الْقَاتِلُ الْمُتَعَدِّ بِبِ
عَلَيْهِمُ

فما
لكن كانت القصة
كلمات ولما علم

تلك الكلمات وال

10

1

2

خبر داد که وی شنید حضرت عائشة را که میگفت و ذکر کرده شد پیش از آنکه عبد الله بن عمر میگوید که سبب را غدا بکر کرده شد و سبب گریستن
 پس گفت عائشه بیا من خود را تعالی عبد الرحمن آگاه شویم بر آئینه او دروغ نگفته است بقصد لکن فراموش کرده است یا خطای خود
 غیر از این نیست که رسول الله علیه السلام گشت بر پیوسته به حال آنکه میگفتند بر وی اهل بی پس فرمود بر آئینه ایشان میگفتند
 و روز غدا بکرده شود و در باب صدقه الاحیاء عن الموت تنفعهم صدقه دادن زندگان برای مردگان نفع میدهد
مالک عن هشام بن عمر عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم اني اقبلت
 نفسي ما وادها لو تكلمت لقد قت افا تصدق عنما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم مدي گفت بخبر حضرت صلى الله عليه وسلم را
 بر آئینه نادین ناگهان قبض کرده شد روح او و گمان میکنم او را که اگر کلام میکرد و صدقه دادن میفرمود یا صدقه میداد به هم زنجیر
 پس فرمود بخبر حضرت صلى الله عليه وسلم را می **باب** دعاء الاحیاء الموت تنفعهم وعاء زندگان برای مردگان فائده
 این نیز **مالک** عن یحیی بن سعید بن سعید بن المسیب كان يقول الرجل ليزعم بدعاء ولده من بعد وقال بديعه
 نحو السماء فوضها سعيد ابن المسیب میگفت بر آئینه مرد بگذرد آئینه میشود درجه او بدعا او و او پس از مردن او و او را
 سعید بن المسیب بدست خود بسوی آسمان پس بلند کرد آنها را **باب** استحباب زیاده القبور وانتساح النجسها
 در بیان استحباب بودن زیاده مقبره و شوی شدن بی آن **مالک** باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 لم يترككم عن زیاده القبور فودوها ولا تقولوا فيها عین لا تقولوا اسقوا حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود بی کرده بودم شما
 از زیارت قبر پس یارت قبر را بکنید و نگویید کلام پیوده مراد میداشت از هر کلام بد **باب** ما يقول الاثر جبر
 بگوید زیارت کننده **مالک** باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم وارقوم من
 و ان شاء الله بكم لا حقون حضرت صلى الله عليه وسلم بر آمد بسوی مقبره یعنی بقیع پس گفت سلام عليكم الخ ترجمه آن
 اینست که سلامتی باد بر شما ای اهل دار گرده مومنان و بر آئینه ما که خدا خود هسته است بشما پیوسته گانیم **باب** جرم
 القبور مساجد حرام است ساقطن قبر مساجد **مالک** باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجعل قبری
 و ثنای عبد الله اشتد غضب الله علی قوم اعتدوا قبور انبیاء هم مساجد حضرت صلعم فرمود بار خدا یا مگردان قبر مراست که بر
 کرده شود و شدید با غضب خدا تعالی بر تو سبزه گرفتند قبر را می سیاه بران خود را مساجد **باب** القبر علی القبور و التوا
 عليها در بیان شستن بر قبور و تکیه دادن بر آن **مالک** انه بلغنا عن علی بن ابيطال البکان یؤسدا القبور و یصطحف
 علی ابن ابيطال تکیه میکرد بر گور را و دراز میکشید بر گور را **مالک** انه انما یمنی عن القبر علی القبور فیما نوحی لنا هب
 مالک غیر از این نیست که بی کرده شد از شستن بر گور را در اینجا می بینم برای تصفای حاجت **باب** تحريم النبی حرام
 است

قلت
 اهل العلم
 قلت
 ردیه اهل العلم
 قلت
 فی النجاسه وینس
 زیارة القبور للرجال
 وکذا للنساء وبقیل
 ترجمه قبیل اهل العلم
 قلت
 قلت
 ۱۹۹
 اهل العلم فی المناسک و
 لا یصلی علی قبر رسول
 بحال قال الحلی وکان
 قد مر فی من الانبیاء
 قلت
 بحکم مسلم ان یخص
 احداکم علی حجره فجزی
 قد یخصی شخص الیه
 جایزه من ان یخص علی
 فیما قال النبی وکذا
 من اهل العلم الجالس
 علی القبر فانه الخیر
 ورضی قوم من المؤمنین
 علی وعلو الخیر

وینس
 فی النجاسه وینس
 زیارة القبور للرجال
 وکذا للنساء وبقیل
 ترجمه قبیل اهل العلم
 قلت
 قلت
 ۱۹۹
 اهل العلم فی المناسک و
 لا یصلی علی قبر رسول
 بحال قال الحلی وکان
 قد مر فی من الانبیاء
 قلت
 بحکم مسلم ان یخص
 احداکم علی حجره فجزی
 قد یخصی شخص الیه
 جایزه من ان یخص علی
 فیما قال النبی وکذا
 من اهل العلم الجالس
 علی القبر فانه الخیر
 ورضی قوم من المؤمنین
 علی وعلو الخیر

و لا يحسن الذين يتخلون بالتمتع من فضلهم ولا يحسن سيطون ما يتخلون به يوم القيمة والله يدرك السوء والارض والسموات
خياره بايد كه مكان نكستد تا نكند بخل كنند با بچه عطا كردن است خداست مال ايشان را زود فسخ خود اين بخل ايشان را بخرش بايد كه بستاند
ايشان زوديك است كه بشكلك طرف بر شاييد و شود ايشان را بخر بخل كرده اند بآن را زود قايست يعني آن مال الصلوات ما و كردن
ايشان اندازند و خدا تراست پس كذا داشته اهل اسنان از زمين و خدا با بچه ميكنند و اناست **حالا** الله عن عبدالله بن دينا عن ابى
صالح السمان عن ابيه هرة انه كان يقول من كان عند مال لم يزد ذكوة مثله من ان يقم القية شيئا اقل من ذكوة له زبيبة ان يطلب حتى
يقول انا اكثر من ابره بره و ميگفت هر كه باشد زوديك مال كه زكوة آن ادا ميكند مصدر كرده و شود و برامى او زود قايست آن مال را
ماری كه موی سر او بسبب باری سهم زائل شده است و او را و دو حال است اشكال از موی سر مجرید این شخص را تا آنكه دست یا بد بر روی
ميگيرد من گنج تو ام **حالا** الله عن عبدالله بن دينا انه قال سمعت عبدالله بن عمر هريال عن الكثر ما هو قال هو قال
الذي لا تودى منه الزكوة بعد من الدنيا كمنه شئ من بعد الله بن عمر را و اشكال كه سوال كه و ميشود از كس كه چيست كس كه بدي
آيت و عید بران دار و شده پس گفت آن كس را مالي است كه ادا كرده باشد از موی زكوة يعني مراد از ولا يفتقونها في سبيل الله كذا
ست و دو عید بران گنج است كه زكوة از موی ادا كنند و ترجمه گوید یعنی انداختن كه اتفاق كرده و انداختن زكوة از كس كه سرش مني
و لا يفتقونها نه مانده نه از آن قدر كه وجوب كرده اند و سه در زكوة از موی بخل است كه منع زكوة مفروضه نماید و باب قتال
منع الزكوة باب در جهنم كرون با كس كه نمیدهد زكوة **حالا** الله ان بلغه ان ابا بكر الصديق قال لو متحتي حقا حقا لجا هدم
خبر رسيد امام مالك كه حضرت ابو بکر صديق فرمود كه اگر ندیدم و ايك سوز برنگردن پامی شتر خاك كنم تا ايشان برامی جهان
رسن قال ما فات الامر عندنا ان كل من منع فريضة من شرايين الله فلا يستطع المسلم ان اخذها منه كان حقا عليهم جهاده
حتى يلقوا بها **حالا** الله ان بلغه ان ابا بكر الصديق قال لو متحتي حقا حقا لجا هدم خبر رسيد امام مالك كه حضرت ابو بکر صديق فرمود كه اگر ندیدم و ايك سوز برنگردن پامی شتر خاك كنم تا ايشان برامی جهان
رسن قال ما فات الامر عندنا ان كل من منع فريضة من شرايين الله فلا يستطع المسلم ان اخذها منه كان حقا عليهم جهاده حتى يلقوا بها
در ال او پس تراست من انان اگر فتن آن از موی واجب باشد بر ايشان جهاد او تا آنكه بگيرد از آن از موی مسئله زكوة
و نصيه حكيم است كه از موی جهاد كرده و شود با كسيكه منع نماید و نه زكوة را واجب انما الزكوة بديان اقسام زكوة
حالا الله ان بلغه ان عمر بن عبد العزيز كتب الى عماله على دمشق في الصدقة انما الصدقة في الحر والعمى والمأنة
خبر رسيد با كس كه عمر بن عبد العزيز فرستاد بر روی عاملان خود كه گماشته شده بودند بر دمشق در باب صدقه مضمون كنند
آنكه غير از اين نيست كه زكوة واجب ميشود در زراعت و نقد كه عبارت از زكوة فقره و باشد و مواعی ترجمه گوید هر چه است
اتفاق علماء كه زكوة اموال برتر قسم است و زكوة تجارات گرفته ميشود و مگر حساب بيت است اما حقه فطر پس آن را زكوة
و با وجه القدر ان لا تجب اقل منه الزكوة و در بيان مقدار چيزی كه واجب ميشود و موی زكوة از مال يعني بيان

[illegible]

غفر له
لأبيه
وكتب في الكتابين
هو فرقة بركة
من قتل

کیفیت
۵۲
ماندگار
ماہل

العلم

والتجاسر ايضا فوضوا

القسط في صدقة

فی مال ذلک حتى یحول علیه الحول بعد اربع سنین و اگر بگفت واجب میشود در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال مال
 عن محمد بن حلقه تمویلی الزبیری عن القاسم بن محمد ان ابا بکر الصدیق لم یکن یلحق من مال ذکوة حتى یحول علیه الحول از قاض
 بن محمد روایت که ابو بکر صدیق میگرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یک سال **باب** کتاب عمر رضی الله عنه فیه
 بیان مضمون کتاب عمر رضی الله عنه که در باب زکوة نوشته است **مالک** انه قرأ کتاب عمر بن الخطاب فی الصدقة قال فی
 قبه مالک خوان کتاب عمر بن الخطاب در صدقه گفت پس یافتم در وی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب الصدقة و در هر
 من الاصل فدیها الغنوی فی کل خمسة و فیما فوق ذلک الى خمس و ثلاثین بنت مخاض فان لم یکن بنت مخاض فان
 لبون ذکر و فیما فوق ذلک الى خمس و اربعین ابنة لبون و فیما فوق ذلک الى ستین حقة طروقة لم یحل و فیما فوق ذلک
 الى خمس و سبعین جذعة و فیما فوق ذلک الى تسعین بنت لبون و فیما فوق ذلک الى عشرین مائة حقتان طروقتا لم یحل
 فما زاد علی ذلک من الاصل ففی کل اربعین بنت لبون و فی کل خمسین حقة و فی سائمة الغنم اذا بلغت اربعین الى عشرین
 و مائة شاة و فیما فوق ذلک الى مائین شاتان و فیما فوق ذلک الى ثلثمائة ثلاث شياه فما زاد علی ذلک ففی کل مائة
 شاة و لا یخرج فی الصدقة نیس ولا همزة ولا ذات عوار ولا ماشاء المصد و لا یخرج بین من فوق و لا یتفرق بین حقة و
 الصدقة و ما کان من خلیطین فانما یترا جعاً بالسویة و فی الرقة اذا بلغت خمس اواق و ربع العشر یعنی ایت مکتوبه قدره
 و چهار رس از شران و آنچه کم از بیت و چهار باشد جنس شاة واجب میشود باین حساب که در هر پنج اس یک شاة است و آنچه زیاده
 از بیت و چهار باشد تا سی و پنج بنت مخاض واجب میشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس لبون که زنت بجای او باید اگر
 و آنچه زیاده از سی و پنج باشد تا چهل و پنج بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از چهل و پنج باشد تا شصت حقه واجب میشود
 که قابل شراب نر باشد و در آنچه زیاده از شصت باشد تا مئتا و پنج جذعه واجب میشود و در آنچه زیاده از مئتا و پنج باشد تا دو
 بنت لبون واجب شود و در آنچه زیاده از دو باشد تا صد و بیت راس حقه واجب میشود که قابل شراب نر باشد پس آنچه زیاده بر صد و
 باشد از شران پس واجب آن باین حساب که در هر چهل اس بنت لبون است و در هر پنجاه اس حقه است یعنی بر هر ده اس قابل
 باید که از بنت لبون حقه و از حقه بنت لبون و در هر چنده در زمین از قسم غنم و قتی که برسد به چهل اس تا صد و بیت راس یک شاة
 و در زیاده از آن تا دو صد و شاة و در زیاده از آن تا صد و شاة است و در آنچه زیاده باشد از صد و شاة تا یک صد و
 یک شاة باید گرفت و برادر و شود و زکوة فعلی سه و او هر یک کلان سال او نه و صاع عیوب اگر آنکه خواهد صد کرد یعنی مال خلیفه بر قیاس
 در میان تفریق تفریق گردانیده نشود در میان محبته و بیت پس از زبان قیود و زکوة میگیرد میشود از دو خلیفه پس هر ازیه ایشان میکنند
 باید که در میان خویش برابری و در فقر و قتی که برسد بر پنجاه و قیود هر صد از هر صد مال یعنی خلیفه مال
 عن حمید بن قیس

فقلت
 و علی اهل العلم
 وهو مخصوص اتفاقا
 بالریح والشم اذا ارادوا
 على صواب فان حوّلها
 حل الاصل و یزکوة
 الزرع فانما یحب عند
 المصاد و ظاهر الحدیث
 ان المستقادی الثناء
 العمل لا یضیع بهم نصیب
 من جنسه و علی الشافعی
 و قال ابو حنیفة
 فی انشاء الخطاب
 الحول و علی الشافعی
 و قال ابو حنیفة
 اذا کان الخطاب
 كاملا فی طرف الحول
 فنقصا نه فیما بین
 ذلک لا یسقط الزکوة

که سال اول در تهنیت از وقت تمام نصاب باید بشمارد و بخلاف آنچه منضم شود بمجموع بشمار یا ارب یا یک سال اول حساب باید کرد
و باید و معنی نصاب صحیح کرده شود یا نه و قول است شش شش ماه مالک سی بقوله بوده است و بعد از آن در اس دیگر خرید سی
چون سال گذرد و زکوة سی لازم شود نه زکوة چهل چون شش ماه دیگر گذشته ایازین در اس سرج منه برآورد و باید و نظر
بنسب سال نه برآورد و نظر بآنکه اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه زیاده از نصاب بحساب او زکوة برآورد و اگر یک است از حلی
زائل شود و با خود کند و همچنین اگر از نصابه انشای حول کم شود حساب از وقت ملک ثانی و تمام نصاب ثانی باید گرفت بشرط
دیگر نسوم است که در کلامی میگوید اگر کسی اگر کلامی که باشد آنرا سال کند گویند یا معلوف و دو وجه آمده است و ظاهر نزدیکی فقیه
روایه معنی انبات است اگر انبات کرده باشد نیز سرج اشیاء میشود و اگر کرده باشند به کلامی میگوید و در سرج سوم و در سرج چهارم است و نظر
دری سال که منضم در اصل بقدرت سی آن و گوید و اصل تصریح بان نوشته نه بر آنکه اصل در سرج البتة سال میبود و بخلاف منضم که بعضی آن
و از این معلوف میبود پس اگر در اکثر سال معلوف میزد بر زکوة واجب نیست و اگر خلف میداد مقدار یک یا دو آن ضرر بر ایمان نمی شود و
اوقات دیگر در سرج دیگر زکوة واجب است بآب استند بالحق و لا یا علی الجذعة و الفیة شمار یکند بر خلاف دیگر و زکوة اگر چه

وهو قول الشاعر
والساقية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقوقي قلمستان
 حقوق الحامایان
 یونس خیر السامی
 حقوقي قلمستان
 حقوق القیام
 ۱۴۰۱

مرویست از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق و قتیبه میداد و مردمان را خطا می‌آید ایشان سوال می‌نمودند که اگر کسی مال را از خود ببرد
 در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست بگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر انکار کردی تسلیم نمودی او را
 عطا او و نگرفتی از آن چیزی **مالک** عن عمر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال كنت اذا
 عثمان بن عفان اقبض عطا می سأل الخهل عندك من مال وجبت فيه الزکوة قال فان قلت نعم اخذ من عطاشی
 ذلك للمال وان قلت لا دفع الی عطاشی قد امره گفت وقتیکه می‌آیدم پیش عثمان بن عفان تا قبض کنم عطاشی خود را
 سوال میکرد مرا آیا هست نزد یک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قد امر پس اگر بگفتم آری میگرفت عطا
 و اگر لا میگفتم میداد عطاشی **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الاخطیة الزکوة معاوية بن ابي سفيان
 ابن شهاب گفت اول کسیکه زکوة گرفت از عطاشی یعنی از سالیانها یا یا سالیانها که از بیت المال بر می‌آید معاویه بن ابی سفيان
 بود یعنی گرفت زکوة از سالیانها و یا سالیانها در وقتیکه کسی داده شود بدعت است و سنت است که بعد انقضای حواله است
 صاحب مال باید گرفت و الیه ذهب الشافعی بنده ضعیف گوید که گرفتن حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از
 عطاشی بجهت آن بود که نزد او بابا سوال مالی بود که بر وی حوالان حل شده بود و باب **لا ذکوة فی الحکلة** زکوة واجبست
 در زیور **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله كانت تلقي بها ثيابها
 يتأخی فی حجرها لهن الحلی فلا تخرج من حلیهن الزکوة حضرت عائشة متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که در حواله
 بقیه می‌نزد در بر و درش حضرت عائشة ایشان را زیور می‌پوشید پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع بن
 عبد الله بن عمر كان یجلب بناة و جواریه الذهب فلا یخرج من حلیهن الزکوة عبد الله بن عمر زیور می‌پوشید دختران خود را
 و کینه زن خود را از زیور پس بر بنی آورد و از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر كان یجلب بناة و جواریه الذهب فلا یخرج من حلیهن الزکوة
 اللبس فان علیه فی الزکوة فی کل عام یوزن فیوزن ربع عشرة اهل ان یفقه من وزن عشرين دینار عینا و ما
 درهم فان نقص من ذلك فلیس فی زکوة و انما تكون الزکوة اذا كان انما یسک الخیر للیس فیما التبر و الحلی المسکولة
 یرید اهل صلاحه و لیس فانما هو انما التناع الذی یکون عند اهل فلیس علی اهل فی زکوة قال **مالک** ایس
 اللثام و لا فی المسک و لا فی الصند زکوة گفت مالک کسیکه باشد پیش او زخیر مسکوک یا زیور را در زینت که نفی زکوة
 نشود بآن از جهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر آئینه لازمست بر وی زکوة در آن مال در هر سال وزن کرده شود
 پس گفته شود چهارم خصی از دهم حصه آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت وینار خالص از دهم حصه و دهم پس اگر کم
 از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و جز این نیست که زکوة لازمست وقتیکه بندگان را برای غیر پوشیدن اما نه زخیر مسکوک

قلتم قال الشافعی فی
 ابن شهاب ان العطاء
 فائدة ولا زکوة فی
 حتی یجلب علیه الحلی
 ذکر قوله البیہقی فی
 سننه اقول فانما اخذ
 ابو بکر عثمان من
 العطاء لما اخذ منهم
 حاکم ۲۰
 من الفتوة لمحال
 علیه الی و ما
 قلتم قال **مالک** شافعی
 فی ظاهر قوله خصی یا یجلب
 و اما الخط و لا وانی و
 کالسور و الخمال للرجل
 تنقیه فی الزکوة فالحال
 و عند الخفیة تنقیه فی
 اذا كانت من ذهب
 فضة و درن النساء
 ۱۱۵

بر روی که زکوة آن برادر و شریک گوید یعنی الله عنه در اینجا قول مشهور است وین منع میکند وجوب زکوة را مطلقا و منع میکند مطلقا
 وضع میکند و مال طین یعنی نقد و عرض و منع میکند و مال طاهر یعنی انشید و زرع منظور اول قیاس منع وین است و این طاهر
 حج و منظور ثانی اطلاق مخصوص دارد و برای زکوة است و منظور ثالث آنست که اموال طاهره حقیقه نمودار و اموال طین
 بدون تصرف در آن نمودار و مطالبه اهل دین از آن مانع میشود **باب** من استحق مال او کان مال ضما دا کیت یزکی
 بر کسی استحقاقی شده یا باشد مال او غایب باشد چگونه زکوة برادر **مسائل** عن محمد بن علقمة مولى الزبير انه سأل القاسم
 بن محمد عن مكاتب له قاطع بمال عظيم هل عليه فيه زكوة فقال القاسم ان ابا بكر الصديق لم يكن ياخذ من مال زكوة
 حتى يحول عليه الحول محمد بن علقمة سأل كذا قاسم بن محمد را از حکم مکاتبی از آن خود که مقرر کرد با مال عظیم یا بروی دولت
 زکوة هست پس گفت قاسم بر آئینه ابو بکر صدیق نیگرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه مگذرد بروی کیال **مسائل** عن ایوب بن
 تمیمه السخنی ان عمر بن عبد العزيز كتب مال قبضة بعض الولاة ظما یا مبرده الى اهله و اتخذ زكوة لما مضى من
 السنين فترقب بعد ذلك بكتاب لا تؤخذ منه الا زكوة واحدة فانه كان ضما اعمربن اعمر بن ناسه نوشت در باب
 مالیکه قبض کرده بود و بعضی جا که آن بطریق ظلم میگردید و بر آن مال با مالک و نوشت که گرفته شود زکوة او از آنچه گذشت از
 بعد از آن عتب او فرستاد و گفت و دیگر گرفته نشود و از دیگرین زکوة زیرا که او ضما بود و ترجم گوید یعنی الله عنه که در صورت و رعیت زکوة
 لازم میشود و در صورت مکاتبی که مال عظیم قاطع کرده باشد زکوة لازم نمیشود پس در صورت فارقی پیدا میاید که زکوة
 حکم بر آن دارد باشد و آن فرق نزدیک است و تعیین است پس مال مکاتب مستقر نیست بحکم که عجز او ظاهر شود پس
 نصاب سائمه را حد اقل زنی ساخت اگر تعیین آن سوائم نمود بود رعیت است پس زکوة لازم شود و اگر تعیین نکرد مال کتا
 بیه رعیت و ضما آنست که وصول با و متعذر باشد مثل مال مضمون ضما لعمرو و درین صورت سه قول مشهور است
 واجب میشود برای جمیع احوال گذشته لیکن دادن آن واجب نیست تا آنکه عوگ گذشت چون اگر جمیع احوال مبرده واجب میشود
 و واجب میشود نزدیک یافتن زکوة یکسال فقط چنانکه ظاهر اثر عمر بن عبد العزيز است منظور اول ظاهر شدن مالک است بعد از
 یافتن و منظور ثانی تعطل نماه اوست و منظور ثالث خوف احوال است اگر برای همه احوال مبرده و اگر دین دار و این
 دین باشد رعیت یا غیر مستقر مانند مال کتابت زکوة لازم نمیشود و اگر نقد است در قول قدیم لازم نمیشود و در قول جدید
 اگر مبرجل باشد یا حال باشد و متعذر باشد اخذ او بجهت اعسار یا وجود مانند مضمون است و اگر حال باشد و متعذر است
 اخذ او بجهت رعیت است **باب** زکوة احوال التماق در زکوة مالها رسد اگر می **مسائل** عن یحیی بن
 عن ذریق بن حبان و کان ذریق علی جواز مضی فی زمان الولید و سلیمان و عمر بن عبد المنذر

قلت
 علل الثاني مثله
 الثاني بانها غايه
 وللعبد استقلالها
 شاء وظهر في قوله في
 الدين المال على ما
 وقع ان فيه الزكوة
 بالفعل وفي الضمار
 الدين الموعود والتعذر
 لظن بان يجب فيه
 اذا وجد الاحوال كلها
 وقال لا تشترط كونه
 ٢٠٩
 قول اول مثل قول
 عمر بن عبد العزيز
 وعند أبي حنيفة
 لا يجب في الضمار
 ويجب في الدين
 اذا اصلت عن
 الايام الماضية

فقد كان عمر بن عبد العزيز كتب اليه ان انظر من ترك من المسلمين فخذ من ماله ما ظهر من اموالهم ما يديرون به من التجارات من كل اربعين دينارا ديارا فما نقص فحسب ذلك حتى تبلغ عشرين دينارا فان نقصت دينارا فقد حاكم ولا تأخذ منها شيئا من عربك من اهل الذمة فخذ ما يديرون به من التجارات من كل عشرين دينارا ديارا فما نقص فحسب ذلك حتى تبلغ عشرين دينارا فان نقصت ثلث دينارا فخذ ما ولا تأخذ منها شيئا واكتب لهم بما تأخذ منهم كتابا الى مثل من الحول زريق نائل بود بربرگزاده مصر ودهان وليد وديمان و عمر بن العزيز پس فرمود که عمر بن عبد العزيز نوشت بسوی او که نائل کنی هر که را بگذر در توانی پس بگیر از آنچه حاضر باشد از اموال ایشان از آنچه دیگر دارند از تجارات از هر چهل دینار که بیست دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب تا آنکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص باشد از بیست دینار یک سیوم حصه دینار پس بگذارد و اگر از وی چیزی دیگر بگذرد بر توانی پس بگیر از آنچه دیگر دارند از تجارات از هر بیست دینار دینار پس آنچه ناقص باشد بگیر حساب آن تا آنکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص باشد از ده دینار سیوم حصه دینار پس بگذارد و اگر از آن چیزی دیگر پس برانی ایشان آنچه گرفته از ایشان نائل آن از سال ترجمه گوید رضی الله عنه اصل درین باب حدیث ابو داود است عن سمرقان و رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يامرنا ان نخرج الصداقة من الذي نقد البيع وعمل مستمر مسلمين از زمان حضرت عمر رضی الله عنه که عاملان کار بر آنها می نشانند و زکوة میگرداند و شرط زکوة تجارت قیمت مضاب است از ذهب یا فضة و گذشتن یکل چنانکه در نقد مذکور شد ظاهر پیش بنده است که مضاب تمام حول شرط است زیرا که حال مال تجارت در حادثه بطو نیست و حال او از حال نقد مستنبط است پس مبادید که بدوی حمل کنند و اگر جزوی قلیل از زمانی قلیل کم شود از آن در عرف کم نمی شمارند چه در نقد و چه در تجارت و اگر شش مالاک مضاب نقد بود بعد از آن بآن نقد مال تجارت خرید کرد و جمیع کند بر دور در حول چنانکه صحیح کند نقد و مال تجارت را در مضایب بیک که هر دو از یک جنس اند و زکوة آنها بر یک اسلوب است بخلاف آنکه شش مالاک مضاب سوا هم بود بعد از آن مال تجارت خرید نمود چون مفهوم لفظ تجارت رجوع کنیم دانسته میشود که گرفتن مال است مباد و نه بشرای مانند آن بر نیت بیع و نه در رجوع زیرا که کسیکه بطریق ارش مال حاصل کرد یا بطریق هبه از آن تجارت میگوید و قنید و دیگر است و تجارت دیگر و فرق آن این بود و بنیت تجارت است و قنید بغیر نیت حاصل میشود و عرض تجارت بحیث نیت قنید برای قنید می شود و نیز از سفر و اقامت و ظاهر آنست که بیع محلی اصل مال است و همچنین اولاد حیوان که برای تجارت خرید کرده است بقیاس آنچه در سوا هم گفته شد و لابد است از تقویم و نگاشتی حال مختلف میشود باختلاف نفود یکد آن قیمت کند و ظاهر است که غالب نقد بلد را اعتبار کنند و در صورت اشادی نفود غیر است و در صورتها اخذ بانفع الفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خرید کردن نیت بخار و یک سال گذرد و آن مال نقد شده است از آن نقد هر چه باشد بحیاب آن زکوة بر آورد و الا قیمت کند بجا نفود و بلد را

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

١٠
 العشر فصا بعشر
 دنانير وقال أبو خزيمة
 يؤخذ منه نصف
 العشر فصا بعشر
 المسلمون وتقال
 وفي الأثر وتقال
 قوم لا يؤدى إلى الجحيم
 باسمهم وتقال باسم
 الصدقة فلا سلام
 جابهم إذا رجع إليك
 ما خلف من الأبلتين
 من خمس من الأبلتين
 ومن عشرتين
 دنياه

فان

من خمس من الألبان
ومن عشرين ديناراً
دياراً لما نزل المائتين
منزلة خيبرية مختصة
محصلة لها وظاهره
أنه يعجن في كل سنة
سور يابان السلطنة
بجها أوكا وعليه
الشاشي في سنة

فان نقصت ثلث دينار فهو موقوف في كل وقت ودين في كل دور واجب التمسك بالثمن في كل دور واما في كل دور واما في كل دور واما في كل دور
 فموقوف بثلث دينار واما في كل دور واما في كل دور واما في كل دور واما في كل دور واما في كل دور واما في كل دور واما في كل دور
 تجارت سواهم باشند ظاهر است که مخیر باشد در ادای زکوة بحساب سواهم و بحساب تجارت **باب** لا ذکوة الا فیما کسب بخی
 شرع مع نیة التجارة واجب نیست زکوة مگر در مالی که کسب کرده است بقیمت شرعی با نیة سوداگری قال مالک السنة عند
 التی لا اختلاف فیها انه لا یجب علی الراءث ذکوة فی مال وورثة فی دین و لا عین و لا دار و لا عبد و لا ولید حتی یحل
 علی عین ما باع من ذلک او اقبضه الحول من یوم باع او قبضه گفت مالک سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک نیست
 که واجب نیست بر وارث زکوة در مالیکه وارث شد آنرا از در دین و زنده در عین و زنده در حولی و زنده در غلام و زنده در کنیز آنکه
 بگذرد بر قیمت آنچه که فروخت از آن مال و بدست آورد و یکسال از روزیکه فروخت یا قبض کرد **باب** یعتبر بالنضا
 فی اخ الحول معتبرت نضاب مال و آخر سال قال مالک فی رجل کان له عشرة دنانیر فاختار فیها حال علیها الحول
 و قد بلغت عشرین دیناراً ان یزکیها مائة و لا ینتظر بها ان یحول علیها الحول من یوم بلغت ما یجب فیها الزکوة
 لان الحول حال علیها و هو عند عشرة دنانیر فیکون لا ذکوة فیها حتی یحول الحول من یوم زکیته گفت مالک در حق مردی
 باشد او داده دینار پس تجارت کرد در آن پس گذشت بروی یکسال و هرگز نرسید بر بیست دینار پس از زکوة آن
 برآورد و در همان وقت و انتظر نکند آن که بگذرد بروی سال از روزیکه رسید بقدریکه واجب است بر او زکوة زیرا که گذشت
 یکسال بر او و حال آنکه زکوة او دینار بوده بلکه اعتبار نضاب و با آخر سال است بعد از آن نیت واجب آن دنانیر دادن زکوة
 تا آنکه بگذرد سال از روزیکه زکوة آن داده شد **باب** قد اخرجت فیما اخرجت الا حق در بیان مقدار صدقه و چیزی که
 برآورد عین مالک عن الثقة عنده عن سلیمان بن لیث عن یونس بن سعید ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فیما
 السماء و العین و العسل العشر ما یستی بالضم نصف العشر رسول صلعم فموجود در آنچه سیراب کرده است آنرا باریان یا چشمها را
 عین سیراب شیش خورم حدیث است و در آنچه سیراب کرده است آنرا باریان و ششیران و گاو و ان بیستم حدیث قال مالک و الست عندنا
 فی الجوی التي یدخرها الناس و یا کونها ان یؤخذ مما سقت السماء من ذلک و الیوش و مکان بعل العشر ما یستی بالضم
 ففی نصف العشر ابلیم ذلک ختمه او سبق بالصباح الاول صلح النبي صلی الله علیه و آله و ما زاد علیه ختمه او سبق ففی
 الزکوة بحسب ذلک گفت مالک حکم مقدر و مسلم نزدیک است در وانهائی که خویش میکنند آن را بعد از آن و مسجد زکوة اگر گرفته شود
 و آنچه سیراب کرده است آن را باریان یا چشمها و آنچه باشد زمین سیراب بخود و هم حدیث است و آنچه سیراب کرده شد
 دادن پس واجب است در آن بیستم حصه و فقیه برسد بدین و سبق بصباح نخستین که بطلع آن حضرت صلی الله علیه و آله سلم

[illegible]

20

150 27 66

علی

۵۲ فصل الثانی

هو الحاکم صاحب الامر

هو النصاب

ان قال ابو جهم

الحمد لله

يعتبر الصبي
إن يكن

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

تفصیلی

نصاب

46
24
11

111

۱۸۷۱

مجلس القضاء الاعلى

مستطاب

لا يحسن

12

100

100

10

100

2

[illegible]

و نیز که زیاده از پنج سست است پس دوی زکوة بحساب است **باب الحبوب التي تجب فيها الزكوة وما لا تجب فيه** و در باب
آن را نهانکه واجب است در آن زکوة دادن و آنچه واجب نیست زکوة در وی قال مالک السنة التي لا اختلاف فيها
عندنا والذي سمعت من اهل العلم انه ليس بشئ من الفواكه كلها صدقة الرومان والفرسك والتين وما استنبأ
وما لا يشبهه اذا كان من الفواكه قال لا في التقصيد لا في البقول كلها صدقة **دلائل** دلالتی اثنا عشر اذ اصبحت صدقة حتى
يحول على اثنا عشر المحول من يوم بيعها و يقبض صاحبها منها قال مالک والحبوب التي فيها الزكوة الحنطة والشعير
والذرة واللغن والاسره والعدس والجلبان واللوبياء والجلجلان وما استنبأ ذلك من الحبوب التي تصير طعنا
فالزكوة تؤخذ منها كلها بعد ان تحصد تصدير حبا قال والناس مصدقون في ذلك و يقبل منهم في ذلك ما دفعوا
كنت مالک سنتی که اختلاف نیست در آن نزدیک ما در آنچه شنیدم از اهل علم اینست که واجب نیست در چیزی از میوه یا همه انواع
آن هیچ زکوة انا روشنا و آنچه ماند آن باشد و آنچه ماند آن نباشد و قتی که از قسم فواکه باشد گفت مالک نیست
در سبب و در در تمامه انواع آن زکوة و در پیشنها ی آن و قتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک از آن بزرگ
فروخته است آنرا و قبض کن و صاحب آن آن ثمن او گفت مالک آن را نهانیکه در وی زکوة واجب میشود گندم و جو و جو بر سینه
و جاری و از آن و برنج و عدس و ماش و لوبیا و سمسلم است و آنچه مشبه آن باشد از نهان که طعام میشود پس زکوة گرفته می شود
از نهان بعد از آنکه در دود و دانه خالص گردد و گفت مالک مردمان را باور داشته شود در آن مال قبول کرده شود
از ایشان آنچه دادند **باب تخرص التخيل والکرم** اذا طاب شهرها لا الزوج خرض کرده شود و خرا و او را کور
و قتی که قابل خوردن میشود میوه آن و خرض کرده نشود زراعتها را قال مالک الامر المحبته عليه عندنا ان التخيل تخرص
على اهلها و شهرها في رؤسها اذا طاب وحل بيعه و تؤخذ منه صدقة شهر عند الجدا فان اصاب التمر التمر الحيا
بعد ان تخرص على اهلها و قبل ان تجدد فاحاطت الجاهية بالتمر كله فليس عليهم صدقة فان بقى من التمر شئ يبيع
خمسة اوسق فضاء الصاع المسبب صلى الله عليه وسلم اخذ منه ذكوة و ليس عليهم فيما اصاب
الجاهية ذكوة قال مالک و كذلك العمل في الكرم و ما ايضا ^{است} گفت مالک امریکه اجماع واقع شده بر آن نزدیک است
که خرا یا خرض کرده شود بر صاحب آن حالانکه میوه آن هنوز بالای درختان است و قتی که قابل خوردن شود و خرا
گردد و رفتن آن و گرفته شود زکوة آن تر در وقت چیدن پس اگر رسید آن ثمر را آفتی بعد خرض کردن بر صاحب
پیش از آنکه گرفته شود از درختان پس احاطه کرد آفت بآن ثمر تمام آنرا پس نیست بر ایشان واجب زکوة
پس اگر باقی ماند از مرقدری که می زنند بر پنج سست یا زیاده بصلع انحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته می شود

[illegible]

انرا بقدر زکوة آن را و نیست بر صاحب شمار در چیزی که رسید یافت زکوة داد و گفت مالک همچنین است حکم در انگوشت
 متبرک که یدر صنی البدعنه که در حدیث ذکر ترموز سبب آمده و در فواکه اتفاق علما زکوة واجب نیست پس میان فواکه و این
 چیزها فارق می باید و امریکه جامع این چیزهاست بوجهی که از فواکه متماز باشد نسبت که در شتی که فواکه فوت میشود و یک است
 و در حدیث حاکم ذکر خطه و شیخ آمده است و اتفاق علما حاصل شد بر آنکه در قوایل قضیه کوة نیست پس فارق در میان
 قبیلین نیست الا حبس متقات مدخر مسلم صاع اهل مدینه بنجر ظل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد
 و سی هم است و در نیم چنانکه سابقا گفتیم حجاب یا راسته داشته و ربع داشته است و مجموع ماشهای ظل چهار صد و سیست
 و در نیم بالا میشود و آن سی بیست و یکگیری است و در نیم ماشه بالا که قریب پنجم حصه می باشد هر بیست و چهارده ماشه صاع
 و در نیم سیر عالمگیری است و یازده میله بالا و در سی یکصد و شصت و یک سیر است که حجاب این دیار چهار من و یک میشود
 و پنج و سیست من و پنجاه سیر عالمگیری باشد مسلم و چون بنای حساب کیل بموزون بنجر تقریباً است منی آید این پنجاه
 است نه تعیین و از معرفت تخداید بالقطع یا حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و نه
 قدره العلماء بالوزن استظهار و قال فی الروضة یختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و الحصى و غیرهما
 و الصواب قاله الدر می ان الاعتماد علی الکیل بصاع مغایر بالصاع الذی کان یخرج به فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و من لم یجد وجب علیه اخراج قدر متیقن از لا ینقص منه و علی هذا فالنقدیر بحسب ابطال ثلث تقریباً مسلم قدر بضایع
 کرده می شود در حال ترموز سبب اگر ترموز سبب میشود و الا فعال رطب و عنبه اگر زیتون را نیز بگوئیم حال نیت اعتبار کرده
 شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه نقد را بسوا تم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده نشود
 چنانکه صنان و مغز و بنجی و عوایب با هم ضم کرده میشود و هر چه در یک باشد با هم ضم کرده شود اگر چه جدا و یکی بعد دیگری
 می باشد مسلم در آنچه بباران سیراب شده باشد یا بسبیل قنات و غدا و ارض سیراب باشد عشر واجب و در آنچه بنجر
 باد و لای یا آبی که او را خرید کرده است سیراب شده باشد نصف عشر پس اگر بهر دو نوع بتاوی سیراب کرده باشد ربع
 عشر واجب شود و غالب مغلوب بهمین حساب باید آورد زیرا که شرع تعین کرده واجب در حالتین و از اینجا حال مرکب
 مستنبط میشود باب توخذ الزکوة من الزروع و الخیل عند الحصاد و لا ینظر بها الی الحول گرفته شود زکوة از زر و اجتهاد
 در درختان خرما و قوت در و در و انظار کرده نشود تا یک قال مالک فی قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده ان ذلک الزکوة
 والله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده که مراد ازین حق
 زکوة است گفت مالک و شنیدم از کسی که میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و از رضایه واجب میشود و اگر

له فقلت
 هو قول اهل العلم
 ۲۱۳

فصل فی

عند أهل العلم وأما الفضل

عند الشافعي
إذا لم يكن

بر وقت کے لئے

الحمد لله الذي جعل في

من المندوبين

مریت از سلیمان بن یسار که بر آئینه اهل شام گفتند ابو عبیده و بن الجراح را که بگیر از گله سپان ما و بزرگوار ما زکوٰۃ را پس قبول نکرد ابو عبیده بعد از آن نوشت بجانب عمر بن الخطاب پس قبول نکرد حضرت عمر بعد از آن سخن گفتند ابو عبیده نیز پس نوشت حضرت عمر بن شریک حضرت عمر در جواب او که اگر خواهند این را پس بگیر از ایشان یعنی بطریق سحاب و باز گردان بر ایشان وقت بدیده علما مان ایشان را یعنی علانی که تصدق بکنند و در بیت المال رسانند گفت مالک معنی قول حضرت عمر را و علمیم اینست که میگوید در بکن بر فقرا ایشان **مرأی الله** عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن حزم انه قال جاءه کتاب من عند عمر بن عبد الرحمن الی ابی بکر وهو معی الا یاخذ من الفضل ولا من الخلیل صدقة عبد الله بن ابی بکر گفت آمد مکتوبی از پیش عمر بن العزیز بسوی ابوبکر بن عمرو و او در می بود و این مضمون را که گیر از شهید و نه از گله سپان هیچ زکوٰۃ تبرع کنم رضی الله عنه که لازم نیست زکوٰۃ در بردا اگر برای تجارت نباشند و اما سبب شهید پس زکوٰۃ نیست در آن هر دو بزرگوار شافعی فقیه برای تجارت نباشند و گرفته میشود زکوٰۃ از گله سپان نزد ابو حنیفه و تا دلیل حدیث نزدیک او نیست و فقیه سبب بر آنرا باشد لازم نیست اما فقیه برای نسل نباشد پس لازم است در وی زکوٰۃ نزد ابو حنیفه و نیز زکوٰۃ لازم بر غسل نرود و فقیه باشد در زمین حشر و بعد علم **باب زکوٰۃ الوکاز در بیان زکوٰۃ رکاز مهالک** عن ابن شهاب عن بن المبیذ عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابو هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فی الوکاز الخمس **مسئله** صلی الله علیه وسلم فرمود در رکاز پنجم حصه است **قال مالک** الا هو الذی لا یختلف فیہ عندنا و الذی سمعت اهل العلم یقولون ان الوکاز اما هو دفن یوجد من دفن الجاهلیة و اما ریطیل بئال و لم یختلف فیہ بفقہ و لا کبیر عمل و لا مؤنة فاما ما طلبت و یختلف فیہ کبیر عمل فاصید صرة و اخطی صرة فلیس برکاز **گفت مالک** حکمی که اختلاف نیست در آن نزدیک است و آنچه شنیدم از اهل علم که میگویند اینست که رکاز زایل فون است که یافته شود از نه نهایی جاهلیت که طلب کرده و نیش و مال و کشیدنی شود در آن مؤنة خرج را و نه زیاد عمل اما آنچه طلب کرده شود بمال کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار یافته باز دیگر پس آن رکاز نیست مخرج گوید رضی الله عنه اختلاف دارند علما در تفسیر رکاز از اهل اقوال شافعی موافق تفسیر مالک و ابو حنیفه گفته است که معدن هم رکاز است و یک فصل شافعی موافق این مذہب است و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابو حنیفه میگوید مصرف آن مصرف خمس فی است و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوٰۃ است یعنی خدا ثمانیه که در آیه الما الصدقات للفقراء و المکوزین دارند و مراد از رکاز در اهل اقوال شافعی فقہی که در جاهلیت دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیاید اگر مالک او معلوم باشد از آن او را بدیود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در نکاح رکاز شرط نیست که در خرابه یا در زمین کسی

تركوه اذا
 والما اذا كان المسلم
 ففقيه كركوة عند قوله
 توخبا من العسل
 كان في من الشرا
 قال مجيب بن جوي
 سليمان بن يسار عن
 علي بن مالك رايث
 الزاويهم والصلابة
 كما عند سائر
 المعطاة
 هو اظهر قول الشافعي
 في تفسير الكاسا
 له قول ان المرد
 من الكازا ومرد
 الكازا وعليه حقيقة
 والمرد بالكازا على
 اخص اقول الشافعي
 هو الذي الجاهل
 من القتل والما
 فان عام ما كان
 الا فقطه وانما
 يحكمه الواجب
 فيه الكركوة اذا
 نزلت او ملك

مصرف مصر
وعند اي حبيفة
الذكية عند
حسن الزكاه
فقطه وعصر
ارفي مصر
في حارة
اجراءه

عقبات

6.6.2

ان صفتہ

ॐ

١٥٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله

۱۰

على النقيض التفتت

بسم الله الرحمن الرحيم

١٠٠

۱۰۰

پیش نامہ

وهم حصه وانتظار کرد و حتی شود در آن گذشتن سال ابواب کراهیه اشتراء الصدقه در بیان مکروه بودن خرید نمود
اینچه خود صدق داده باشد **صالح** عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو یقول

على فرس عتيق في سبيل الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اصنعه فاردت ان اشتريه وطلعت انة

بایع برخص قال فسالت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تشتراه وان اعطاك بدوهم

واحد فان الجائد في صدقة كالحلب يعرج في فتية عمر بن الخطاب گفت سوار كردم شخصی را بر اسبی سیل

دراز راه خداست و آن حصص که اسب سرد یک اور وقت مصالح کرده بود آن اسب پس قصد کرد و مکه حرمه

صلى الله عليه وسلم في مكة آية الله في الدنيا اسكنه الله الفردوس في الجنة في الدنيا والآخرة

عَوْدِ كُنْزِهِ وَذَرَقِي خَوْصِ مِرَالِكِ عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَضَّادِ حَمَلٌ عَلَى فَوْسٍ وَفَسِيلِ اللَّهِ

فأمر أن يبتاعه فقال عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا يبتعوا ولا يقد في صدقاتك عمن

خطاب سوار کرد و بہر آبی در راہ خدا متعالی پس خواست کہ خرید کند آنرا پس سوائی کزد و ازین مسئلہ حضرت صلوات

پس فرمود انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خرید کن اور اوعود کن در صدقہ خود باب ذکوة الفطر فریضة

و علی من تجب لهم مکیلتها و ما جنبها من زکوٰۃ فطر فرض است و بر کدام شخص واجب میشود وجه قدر است یا نه

عن نافع عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: فوض ذلوة العظم من

[illegible]

عن الزهري عن زيد بن اسلم عن عمار بن عبد الله بن سعد بن أبي السرح الوائلي عن أبيه عن أسعده الجاهلي عن يحيى

تَنَاخَجْهُ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَحَامٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ أَقِطٍ أَوْ صَاعًا مِنْ بَلْبَلٍ

ذات بصاع النبي صلى الله عليه وآله أبو سعيد خدری گفت برخی آوردیم زکوة فطر را یکبصاع از طعام یعنی از گندم یا

زجر یا کیصاع از خرما یا کیصاع از قردت یا کیصاع از موز و این پیمانہ بصلع انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

ما لا يتنازع ان عبد الله بن عمر كان لا يخرج في نكوة الفطر الا القرامصة واحدة فانه اخذ

شعیر اعبدا اللہ بن عمر برہنی اور دوزخ کو فطر مکہ خرم الا یکبار پس ہر آئینہ برآورد و خور مالک عن نامہ

عبدالله بن عمر كان يخرج زكاة الفطر عن خديجة بنت الذین بوادی القرى وبجندل بن عبد الله بن عمر بن مفلح وأور زكاة فطر

FI.

2578

جنتی ساہو

موقوفہ

من المبرور

الحجب من

11/11/11

١٠٠

العراق

لے

جی

وقال

مجلس

الرجوع

12

مصادره از الزکوة
ثلاثة الف درهم
عشر الف درهم
ماله و اجرة
فقير عنه موفدا
عند ان يجزى
منها الف درهم
وهذا ان الصدقة
اوكله فاصلا
تلم و هو السكين
في الجاهل و السكين
وهو عند السكين
من له مال و حصة
يعتق منه موفدا
ولا يجزى منه موفدا
الى حصة من مال
يقوله فقير
المستأجرة فقيرة
لما يرى ان يترك القابل
لله ثلث ما يملكه كان
فقير او غنيا و عليه اصل
الف درهم و الثلثة ثلثه
فما ان من اهل المدينة
صانعة و زوجه و بنت
تتوفى باعطاء الثلثة
غيره فيمضون من الزكوة
وقال ابو جعفر في الزكوة
نقله اهل العلم
هم اهل البيت و اهل
البيت و اهل البيت
عند الفقهاء من الزكوة
٢١٨

غدا ان خود کرد و دادی قری و خیر بود یعنی زراعت میکردند برای او سترجم گوید رضی الله عنه در اول وقت و وجوب زکوة فطر سه قول
آمد به است اول شب عید و طلوع صبح عید و مرد و میا و فرقه خلاف ظاهر می شود در تشخیص شب عید بعد از تولد شد و صحیح است که
پیش از نماز عید برآورد و اگر آنجا عید برآورد نیز جایز است و تاخیر از روز عید حرام است و اگر تاخیر کند قضاء لازم شود و از لحاظ
المسلمین ظاهر است که بر کافران هم عید است و زبر مسلمان از عوض کافر و در فطر نصایب خیر آن شرط نکرده اند پس هر کس که قادر باشد
لازم میشود بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود و خیال خود یعنی یا بدتر از خدا متعالی میسر یابد لا یكلف الله نفسا الا وسعها و در
صاع پنج چیز مصرع شد طعام که مفسر است بگندم بقرینه مقابل او شیر و شبنم و زربیب باق و پنج چیز است از قوت
است و ظاهر است که اگر قوت او و قوت بلد او باشد مثلا محضر است و در میان جمیع اقوات چهار چیز است و در حدیث باب تعجیل زکوة
الفطر بیان شده است بر آوردن زکوة فطر **ما لک** یعنی نافع بن عبد الله بن عثمان بیعت بزکوة الفطر الى الذی یخرج

قبل الفطر یومین اولثثة عبد الله بن عمر سیف ستاد زکوة فطر السوی شخصی که جمع کرده میشد نزد یک یا پیش از عید فطر بدو
یا سه روز **ما لک** اندای اهل العلم استحبون ان یخرجوا زکوة الفطر اذا طلع الفجر من یوم الفطر قبل ان یتبدل الاصل
امام مالک بدای علم را که درست میداشتند که بر آوردن زکوة فطر را وقتیکه طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه برود نماز
سترجم گوید تعجیل زکوة فطر حکم یومین اولثثة ایام است از اول رمضان تا آخر آن **باب** مصادف الزکوة و بیان
مواضعی که زکوة را آنجا صرف باید کرد و قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء و المساکین و العلمین علیهم اؤلوفه قالوا

وفی الرقاب و فی سبیل الله و ابن السبیل فو بیعة من الله و الله علیه حکم خبر این نیست که صدقه را بر
فقیر است و بی مالگان و عاملان بر صدقات و آنرا که دل ایشان را الفت داده میشود و در باب بر دنا و برای توفد را
دور از خدا متعالی و بر مسافران فرض کرده شد از جانب خدا متعالی و خدا تعالی و آنرا با حکمت است سترجم گوید رضی الله عنه
که خدا متعالی صدقات را مخصوص گردانید بهشت صنف صنف اول فقر است که مال ندارند و کسب میکنند یا کسب میکنند
و دفع حاجت نمی شود و نزدیک به دفع حاجت میرسد و صنف دوم مساکین اند که مال دارند و کسب میکنند اما باال و کسب نمی
ایشان حاصل نمی شود و صنف سیوم عاملان است بر صدق که امام ایشان را بر قریات یا قبایل میفرستد پس بر حسب اجتهاد و امام
ایشان را باید و حساب کنندگان و پیادگان که تحصیل کنند و عامل که حکم او کار کنند و نگاربانان بیت المال و صنف کنندگان
بر فقر و غیره درین صنف داخل اند صنف چهارم مؤلفه القلوب است و ایشان دو قسم اند قسمی از مسلمانان است که نیت ایشان
در اسلام ضعیف است پس بر آن وضع شر ایشان ایشا را میدهند و نزدیک فقیر جمعی از مسلمانان که بر در میمانند و نشو
قافله میگردانند اگر دست ام بایان میرساند ایشان را نیز از ضعیف اسلام میباید شد و نیت ایشان قوی است لکن با عجز ایشان اسلام بر آن

من لا یجوز منه موفدا
ولا یجوز منه موفدا
الى حصة من مال
يقوله فقير
المستأجرة فقيرة
لما يرى ان يترك القابل
لله ثلث ما يملكه كان
فقير او غنيا و عليه اصل
الف درهم و الثلثة ثلثه
فما ان من اهل المدينة
صانعة و زوجه و بنت
تتوفى باعطاء الثلثة
غيره فيمضون من الزكوة
وقال ابو جعفر في الزكوة
نقله اهل العلم
هم اهل البيت و اهل
البيت و اهل البيت
عند الفقهاء من الزكوة
٢١٨
من لا یجوز منه موفدا
ولا یجوز منه موفدا
الى حصة من مال
يقوله فقير
المستأجرة فقيرة
لما يرى ان يترك القابل
لله ثلث ما يملكه كان
فقير او غنيا و عليه اصل
الف درهم و الثلثة ثلثه
فما ان من اهل المدينة
صانعة و زوجه و بنت
تتوفى باعطاء الثلثة
غيره فيمضون من الزكوة
وقال ابو جعفر في الزكوة
نقله اهل العلم
هم اهل البيت و اهل
البيت و اهل البيت
عند الفقهاء من الزكوة
٢١٨

خاتمه
السنة و الثلثة
الاصناف
الاولى العلمیة

بسم الله الرحمن الرحيم

ایشان مطلوب است یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان را عهد نگذار آن ناحیه مغلوب و منکوب شوند یا از مانع زکوة زکوة میتوان کرد
 زیرا که ایشان را در آن ناحیه شوکتی باشد و رعایای آن ناحیه از مصلحت ایشان خروج نمی توانند و قسمی از کافران است که شراری
 بر مسلمانان متوقع است پس دفع شر ایشان گفتن چنانچه بعضی سرکشان از کفار در دیار مباح الحفاة می ستانند یا قبایل کفار
 گفته ایشان می شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شافعیه اختیار کرده اند ایشان را
 از خمس سهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید داد و قبیله نظیر آنکه مسلمانان گاهی در ناحیه هستند که جهاد و راجوب
 ایشان را میسر نیست و فنی ایشان را بدست نمی آید و از سرکشان کفار که در دار الاسلام هستند ضرر بایشان میرسد و در
 بیت المال ایشان را بخر صدقات مالی نیست پس حکمت شرع تقاضا میکند که این قسم علاجی باشد صنف پنجم قایم است
 مسکات بان پس ایشان را قدریکه از رزق خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که غلامان را خرید کرده آزاد باید کرد
 فقیر گوید فکایک اسیر باشد در دست کفار میسر است و الله علم صنف ششم فارمین است و ایشان دو قسم است
 برای قرص گرفته اند یا غرامت دم برایشان لازم شده است و از روی آن عاجز اند و تمیکه قرص برای دفع غارت جنگی
 در میان قبایل بسبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین بایشان داده شود اگر چه اغبیا باشند
 صنف هفتم فی سبیل الله و در از ایشان غزاة اند پس آنچه از سلاح و نفقه و کسوة و سهپ کفایت کند بایشان باید داد و صنف
 هشتم انبای سبیل است یعنی مسافران پس هر که سفر مباح خواهد قدر ضرورتی او می باید داد و مسلمة خدا تعالی فرمود للفقراء
 الذين اخصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود که اگر مانع از کتابت قدر حاجت فرض بالکفایه باشد مانند جهاد و تسلی
 شرعی و تعلیم آن استحقاق سهم فقر از منیع نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که او را فنی رسیده باشد
 تا آنکه خدا و عیش در پاد و دست او عیش هر یکی دیگر است از اینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بر
 نالایق استحقاق را بر نیند. **باب لا تحل الصدقة لآل محمد صلی الله علیه و سلم** حلال نیست بعد از آل محمد صلی الله علیه و سلم
صالح اند بلغة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تحل الصدقة لآل محمد ما حلی سائله الناس سوال فعلی که در
 فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلی الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة هر که بران است مترجم گوید حلال نیست صدقه
 از بنای عیال و قبایل انصاف بنو مطاب مشهم و اختلاف دارند در موالی آل محمد صلی الله علیه و سلم بعضی منع مینمایند بعضی جایز دارند
باب لا تحل الصدقة لغنی که لغنی حلال نیست و او غنی را اگر چه بکسر **صالح** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تحل الصدقة لغنی که لغنی لغنی که از فی سبیل الله او عیال علیها او عیال او و
 اشتراها بالمال او رجل له جاد مسکین فتصدیق علی المسکین فاهک المسکین لغنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود

لا تحل الصدقة لغنی
 ما حلی سائله الناس سوال فعلی که در
 فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلی الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة هر که بران است مترجم گوید حلال نیست صدقه
 از بنای عیال و قبایل انصاف بنو مطاب مشهم و اختلاف دارند در موالی آل محمد صلی الله علیه و سلم بعضی منع مینمایند بعضی جایز دارند
باب لا تحل الصدقة لغنی که لغنی حلال نیست و او غنی را اگر چه بکسر **صالح** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا تحل الصدقة لغنی که لغنی لغنی که از فی سبیل الله او عیال علیها او عیال او و
 اشتراها بالمال او رجل له جاد مسکین فتصدیق علی المسکین فاهک المسکین لغنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود

قل
 حبيب الاستيعاب
 الاصناف الغريبة
 ان كان هنالك عامل
 ولا فاستيعاب
 السبعة والخمسة
 التسعة والاربعين
 في احوال الصنف
 وفضل في حقيقته
 صفته اكل في صنف
 واحد او شخص واحد
 يجوز

حلال نیت صدقه بیج تو انگر را اگر سنجی اس مرغازی در راه خداستحالی یا عامل بر صدقات یا قرضدار را یا مردیکه خبر بد کرد
 قرضدار مال خود را یا مردیکه او را بمسایرت میکند پس صدقه داده شد مکین پس مکین بدیدار و بان غنی که بمسایر اوست یا گفت
 بصرف الصدقات الیه هم چگونه صرف کرده شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الا امر عندنا فی قسم الصدقات
 ان ذلك لا یكون الا على وجه الاجتهاد من الوالی فای الا صنف کانت فی الحاجة والحد او نود ذلك
 بقدر ما یرى الی وحی ان یتیقن ذلك الی الصنف الاخر بعد عام او عامین او اعوام فیوثر اهل الحاجة والحد حیث
 ما کان ذلك وعلی هذا ادركت من ارضی من اهل العلم گفت را که حکمی که مقرر و سلم الثبوت است نزدیک و قسمت صدقات
 که این قسمت نبی باشد مگر بر وجه اجتهاد از والی پس هر که را کم صنفی که در ان احتیاج باشد و کثرت باشد زیاده و در ان
 یا بقدر که صلاح میند والی و شاید که منتقل شود این زیادت دادن بسوی صنف دیگر بعدیکه یا دو سال یا چند سال پس باید
 زیادت و بد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را هر جا که این خصلت باشد یعنی در هر صنفی که باشد و بر همین قول فایضیم کسی که
 پسند میکند از اهل علم مترجم گوید و جب است نزد شافعی استیعاب اصناف هشتگانه اگر باشد آنجا عالمی والا بر صنف
 صرف باید کرد و واجب نیست برابر کردن قسمت در میان جمیع اصناف نه در میان احاد صنف و نزد ابو حنیفه جایز است
 صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک شخص باب النبی عن السوال من یقدر علی الکسب غنیه و غنیه در بیان منق
 سوال هر کسی که قادر است بر کسب یا تر و او باشد بقدر یک قیه مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه ان رسول الله صلی
 علیه و آله استعمل رجلا من بنی عبد المطلب علی الصدقة فلما اقدم سأل ابا عبد الله عن الصدقة فقضی رسول الله صلی الله علیه
 حتی عرفت الغضبة فوجه و کان مما یعرف به الغضبة فوجه ان تخم عیناه ثم قال ان الرجل لیستلن ما لا یصلح له الا ان فان
 منتهی کوهت المنع وان اعطیت اعطیت ما لا یصلح له ولا لقال الرجل یا رسول الله لا سألک منها شیئا ایدیا
 رسول الله صلی الله علیه و آله فاحسن خیر مردی را از بنی عبد المطلب بر زکوة پس گفتیکه آمدن مرد سوال کرد از حضرت صلعم حضرتان از مال
 پس ششم گرفت حضرت صلعم تا آنکه شناخته شد آنرا ششم در و کرمبارک حضرت صلعم علیه و سلم و از جمله آنچه شناخته شد و ششم از آن
 در روی مبارک وی صلعم علیه و سلم آن بود که سرخ میشدند چشمان مبارک او بعد از ان فرمود هر آینه مرد سوال
 مرا آنچه لایق نیست مرا که بدیم و نه او را که بگیرد پس اگر بدیم او را مکره میدارم ندان و اگر بدیم داده بشم او را
 خیریکه لایق نیست مرا و نه او را پس گفت آنمزد یا رسول الله سوال کنم از تو چیزی از زکوة هیچگاه مالک عن ابی النبی
 عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الذی نفسیه بیده لان یاخذ احدا کعبه فینحط علی
 ظهره خیر من ان یاتی رجلا اعطاه الله من فضله فیسأله اعطاه او منعه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که شکی

نفس من در دست اوست آنکه بگوید یکی از شمار من خود را پس همه یار و بر شریعت خود بهتر است از آنکه با پیش کسی داد و
 داد خدا تعالی از فضل خود پس سوال کند و را بدید یا منع کند او را هالک عن زید بن اسمعيل عن عطاء بن يسار عن رجل
 من بني اسد انه قال نزلت انا واهله ببيقيع الغر قد فقال لي اهلنا اذهب الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلنا اننا
 ناكله وجعلوا يدركون من حاجتهم فذهبت الي رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجدته عنده رجلا يسأله ورسول الله صلى
 عليه وسلم يقول لا اجدها اعطيت فتولى الرجل وهو مضطرب هو يقول لعمر انك لتخط من شئت فقال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ان ليضربك الا اجدها اعطيت من سال منكم وله اوقية او عده لها فقد سال الحافا قال الاسد فقلت لقيت ذلك
 خيرا من اوقية قال مالك الا اوقية ادعون درهما قال فرجت ولم اسأله فقلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بشعير وزبيب فقم لنا بينه حتى اغنانا الله مردی از قبيله بنی اسد گفت که نازل شد من اهل من در بقیع
 غرق پس گفت اهل من بر پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کن و را چیزی برای ما تا بخوریم آنرا و
 کردند ذکر کردن حاجت خود تا پس رفتم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس یافتیم نزدیک او مردی را که سوال کرد
 او را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود منی یا چیزی را که بدیم ترا پس بروگر دانید آنرا و خلاصه ششم گرفته بود
 و او میگفت قسم بزندگانی من هر آینه تو میدهی هر که را میخواهی پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه من تو ششم
 بزمین از جبهه آنکه بزمین یا چیزی که بدیم او را کسیکه سوال کند از شما و او راست بگوید و اوقیه یعنی مالک یک اوقیه باشد
 پس بر آینه سوال کرد و سوال الحاف یعنی الحاح که ممنوع است گفت اسد ناچه شیر دار نا بهتر است از اوقیه یعنی در آن
 گذرانید گفت پس باز ششم سوال نکرد پس آورده شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن شیعیان و زبیب پس ششم
 برای ما از آن تا آنکه بی نیاز گردانید ما را خدا تعالی باب ثواب الصدق در بیان ثواب صدق مالک عن یحیی بن
 عن ابی الجبابر سعید بن یسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من تصدق بصدقة من كسبها ولا يقبل الله الا طيبا
 كان انما يصعبها في ذلك الرحمن يريها له كما يري احدكم فلو اوفضيله حتى يكون مثل الجبل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 کسیکه تصدق کند بصدقه که حاصل شده باشد از کسب حلال قبول نمیکند خدا تعالی مگر حلال را غیر ازین
 که گویا نهادن صدقه را در دست رحمن جل جلاله می پرورد و او را چنانچه می پرورد یکی از شما بجهت یا بچشم
 خود تا آنکه بشود مانند کوهی کتاب الصیقا قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا ان كذب عليكم الصيحا كما كذب
 على الذين من قبلكم لعلكم تتقون يا ايها معذورات فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام
 آخر وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خير له وان تصوموا

خبر که آن کس که تعلیم شهره بخداوندی ازل فی القرآن هکذا الناس میان از فرقان من متهم منکم که
 فلیصیه ومن کان ریضا اذ علی سفر فخذ من ایام انحرید الله بکرم المیسر لا یزید بکرم العسر لتکمل العدة ولتکبر الله
 ما هدیکم ولعلکم تشکرونه واذیاسا لک عبادی عنی فانی قریبا حید حیدرة اللامع اذا دعان فلیستجیبوا ویلبوا
 العله یرشدون ۵ اجل که لیلۃ الصیبا الوقت الی نساء که هین لباس لکم وانتہ لباس لهن علم الله انکم
 کذبتن انون انفسکم فنی علیکم وعفا عنکم قالان بایشرفهن وانتم علی ما کتب الله لکم وکلوا واشربوا احسن
 یتین لکم لخطا الا یضین من الخطا الاسق من الفجر تراشوا الصیبا الی اللیل ولا تباشرفهن وانتم عکفون
 فی المساجد لتکلت حد وذلله فلا تقربوها کذلک یتین الله ایتیه للناس لعظم یعقون
 ای سلیمانان فرض کرده شد بر شمار روزه داشتین چنانچه فرض کرده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی
 اهل کتاب تا بود که شما بر سیر گاری کنید فرض کرده شد بر شمار روزه داشتین در روز بار بار شده یعنی روز بار بار که
 پس بر که باشد از شما بسیار یا سا فر افکار کرد پس واجب است بر وی بعد در روز بار که افکار کرده است از روز بار دیگر و بر آنانکه
 یعنی توانستند روزه داشتین فدییه است که عبادت از طعام یک یک سکن است و این ترجمه بر آن است که لا تقربوها
 یا و بر آنانکه میتوانستند روزه داشتین و روزه نمیدارند فدییه است که عبادت از طعام یک یک سکن است و این ترجمه بر آن است
 که لا تقربوها باشد پس وجوب اول آیه در شرح فان کو طاعت مدو نه ندارد و نازل شده است و حکم است و بر وجه ثانی منسوخ است
 و اول اسلام اختیار بود و روزه داشتین و فدییه دادن بعد از آن منسوخ شد بآیه فقیه شریف منکم الشیخ سیرجم گوید همین
 از سلف منقول است و خلق خاطر از هر دو نمیرد زیرا که حذف لا جایز در آن جاست که معنی مشتبه نشود و اینجا منسوخ شده می شود
 و لهذا جمیع عظیم از سلف قائل شده اند بوجه ثانی و فرود آوردن آیه تا بهیضی یا وجود ایا لفظ گو یا بر هم کردن تفسیر آیه است
 است از زمانی قرآن بر نیخیزد و آنانکه قائل بسخ شده اند زیاده از فهم آید و عمل مستمر مسلمین باشد ایشان نیست و وجوب آن
 درین صورت اگر چه از صحابی منقول شود و محل نظر است زیرا که اگر اجتهاد است پس چوبی دیگر بر خاطر این فقیر بخند که خلق از آن
 برخاست و الله اعلم یعنی و واجب است فدییه نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدییه طعام یک یک سکن یعنی فراخور یک سکن
 با اهل او باشد بر آنانکه طاعت دادن آن فدییه دارد پس مراد صدقه لهم نظر است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد
 و مملوک خود می باید داد و تسبیح و بغیر بجهت است که انبای آدمی تا یک سال نعمتی است عظیم عوض آن اشباع یک سکن است
 با عیال او پس اختصرت صلح تقدیر فرموده اند از آنیک صاع از قوت بلد یا نیم صاع اگر گندم و یک صاع از شراب و جو و غنای
 قبل از ذکر بجهت است که مرجع مقدم است مرتبه چنانکه فی داره زید و ضرب غلام عمر و دیگر ضمیمه بجهت است که سبب معنی کرده اند

زیرا که فدیة میان طعام مسکین است کما قال الله تعالی وان لکم فی الہدایا للعبادة تسفیکم عافی بطریق برکات بطریق
طاعت کبکد عمل خیر الیعنی زیادہ از قدر واجب در فدیہ پس این عمل بہتر است برای او و روزہ داشتن بہتر است برای
اگر میدانید کہ بہتر است پس باز نمایند از روزہ داشتن انیظاکم محبت بہتر است کہ روزہ داشتن شاق است بر نفس پس خداستالی فرمود کہ خود
خود را نظر باید کرد و از لذت و تنعم نظر مباد پوشیدہ رمضان است کہ نازل کردہ شد و کو توان در حالیکہ می راہ نمایند بہتر است
و در حالیکہ میات دفع است نازل شد بر کبرایت و فرق در حق طایر است کہ منہ شرف ماین باید کہ روزہ و از او بر کاید باز فیس واجب است
مدر روزہ اما کہ افطار کردہ است از روزہ دیگر یعنی ماہ دیگر و این کلمہ کہ از نیست بکہ اعادہ آن برای دفع توہم نسخ است
بمعن من شہد بخود انہ خداستالی در حق شما آسانی و میخواہد در حق شما دشواری یعنی در شریعت آسانی کردہ است و لهذا
مريض و مسافر جائز داشتہ و میخواہد کہ کاملی کند شمار را یعنی امر شریعت است کہ کامل کنید شمار روزہ فائدتہ در قضا و میخواہد
باشد کہ بگوید کہ فیروزہ خدا را شکر بر آنکہ ہدایت کرد شمار یعنی امر کرد و بگفتہ کہ بر روزہ در شمار و غیر آن بعد اتمام است و اما
کہ شکر کنید و وقتیکہ سپرسند ترانیدگان من از احوال من پس مضمون این کلمہ برسان کہ ہر آنکہ من نزدیکم قبول میکنم دعا
و دعا کنندہ و وقتیکہ دعا کند مرا پس باید کہ قبول کنند ایشان گفتہ مرا و باید کہ ایمان آرند عن تا بود کہ ایشان راہ باشد
و این امر در اصل معنی مراد بہر است بقول اول تعالی یرید الله بکمال الیسر یعنی امر میکند شمار را با کمال عدلہ در قضا و بیکسیر
بدعا و پذیرفتن احکام الہی و الله علم فضل باجنبی نیست در سخت صوم حلال کردہ شد برای شما شب روزه با متصل شد
سوی زمان خود یعنی جمیع زنان زنان لباس اندہ برای شما یعنی سبب سخت شما اندہ شما بمنزل لباس یا یعنی سبب
برای ایشان و خدا شہد کہ شما خیانت نسکوید و در حق خویش یعنی معصیت میکردید بر جمیع پس ہر بانی کرد و شما عفو نمودن شما
اکنون جماع کنید بایشان طلب کنید آنچه نوشته است خدا است برای شما یعنی طلب کنید و بخورید بر شہد تا آنکہ ظاہر شود بر شما
رشته سفید و ممتاز شدہ از رشته سیاہ رشته سفید عبارت از خیر صادق است تشبیہ دادہ است خدا التماسی ادا صلح
صادق را بر رشته سفید و آنچه بالایی آن باشد از سیاہی بر رشته سیاہ بعد از آن تمام کنید اما کہ را تا داخل شدن
شب یعنی عروبا قیام جماع نکنید بازمان حالانکہ شما متکلف باشید در مسجد یا مباشرت متکلف و اکل و شرب جماع
و صوم حدائی مقرر کردہ خداست یعنی مہیات اوست پس نزدیک شود با شما بچین بیان میکند خداستالی نشانہا
خود را برای مردمان تا بود کہ بر سبب کار شوند مترجم گوید درین آیات خداستالی جمع کردہ است جمیع عظیم از حکام مردم و میخواہد
کہ بارہ از آن ذکر کنیم پس کلمہ کتب علیکم تعینام دلالت میکند بر فرضیتہ صوم چنانکہ کتب سائر قرآن نیز بر وجوب
میکند و این کلمہ فرض است بر فرضیتہ و صوم در اصل لغت اسما کہ است و در شرح اسما کہ از اکل و شرب جماع است از استقامت

واذا سألنا
 فضلا باجني فان المعنى
 لتكلموا الدعج وتكلموا الله
 وتذرعوه فقول الكلام من
 سننه تاكيدا او نظرا
 للسامع وفيه دلالات
 ان صياحه رمضان فريضة
 فقله تة الى تنبيه الصور
 في اصل اللغة الامساك
 ويؤخذ من هذه الايات
 انه في الشرع امساك
 الاكل والشرع والجماع
 من الغير والتجسس وجها
 التبعة فلو كان من حديث
 ثمة الاموال بالنيات فيجوز
 ان الرزق والسافر
 فقل ان ثم نقصان
 في ما افعل وشيئا على
 انهم انما ان صرة
 ففريضة ويؤخذ
 من هادوقها من كذا
 ان اكثر التبيين هو
 في انقضاء رمضان
 الا على فريضة
 فيكون من

فجر صادق تا غروب آفتاب بنیت قربته و غیر نیت در آیه فالان باشر و هن و ابغما ما کتب الله لکم تسبیح مبشیر
ونیت قربته تا خود است از حدیث انما الاعمال بالنیات و از آیه وما امر و الا لیعبد و الله مخلصین له الدین
و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحساب عرب که منزل قرآن ببلایه ایشان است از رویت بلال است تا نیت بلال
و اگر بعضی باشد یا مسافر و در اخص است که افطار کند و شمار خاست از حد و رمضان روزه گیرد و معتبر در قصاص است نماز
در طول قصر و در وقت فطر فرض است بر هر کس طاقه ادای آن دارد و حضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بقدر چنانکه
بیاید و آنرا تکبیر در عید فطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه ایست عامه اگر گفت تکبیر گویند در رکعت اول
و پنج و ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند در هر رکعت میتواند شد و در کتب ما رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است
و شریعت احتکاف یکی از قربات مشروع است و جماع حرام است بر معتکف و علت آن بودن اوست در مسجد پس حرام باشد
در مسجد اگر چه بغیر اعتکاف باشد و الله علم مسئله یکی از ارکان صوم نیت است بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق
اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را گفتی شی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت در اینجا قصد فعل باشد از
آن یا قصد قربت بخداست یا قصد قربت اگر چه قصد حله غایه است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود
بتفسیر حضرت صلی الله علیه و سلم من کانت هجرة الی الله الحدیث یا قصد فعل قربت هر دو حدیث حج که صحیح است مبهم کردند
و آنحضرت صلعم جایزه داشتند استقاط احتمالی اول و ثالث میکند ظاهرا نیت که قصد فعل امر حلی است شارع متوجه آن نشد بلکه مراد
فرضیه اخلاص است و آن با صافه فعل باشد بخداست یا از جهة امتثال امر یا قصد قربت با و یا فاعل از عقاب و تحمیل ثواب
و الله علم و هر روز طاعتی جداست و لهذا گاهی میباح میشود و فطر بعضی ایام و واجب میشود صوم بعضی آخر پس نیت هر روز
واجب است و تلبیث نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن بادل جز صوم یا ایقاع آن در خبری خاص
از لیل و نند نصف اخر یا ثلث اخر از شب یا اساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادة مستمره مردم است نوم عند اول خبر
و نوم آخر شب و مستراط این چیز با حرج عظیم است و از صاحب شرع یعنی بآن ظاهر نشد با وجود شده حاجت و کما
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر است از شارع بر آن عادة مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم
صحیح نباشد و اگر نیت صوم لازم باشد و تردد در فرضیه دارد ظاهر شد که رمضان است باینکه گفتیم ظاهر است که فرد
از رمضان واقع شود و تخری یوم الشک بصوم بجهت رمضان نقل باشد یا فرض باشد منتهی است بحدیث ترمذی عن عمار
من صام یوم الشک فقد عصى ابا القاسم صلی الله علیه و علیه منتهی آنست که این تعقیق است در دین و اگر لیله تعیین از رمضان
نیت کند و میداند که اگر نیت شد بلال تعیین و ظاهر کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیت پس انقدر شک مغفوب باشد

ضرورت در کربن دیگر اسماک است از جماع و اکل شرب نبض و آن چنانکه گذشت و لاحق کرده شد بر سنت چنانکه روایت خواهد کرد
 اسماک از استقار و تنقیح کرده اند اکل شرب ابوصول العین من الخارج الی البسی جو فاسن طریق منفذ مفتوح و قبل الی بوت
 فی تحیل الغذاء و وصول هوا بحلق و بوی مشکب ملغ غیر منفطرت زیرا که عین نیست و طلاء کردن دوا بر سر شکم و پاشیدن
 آب بر سر و مالیدن من و کشیدن سر بر در چشم غیر منفطرت زیرا که از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول
 تقطیر دوا در گوش و حیل منفطرت نیز بر تانی و ملغ رقیق که داخل غم است یا بر زبان است از وی جدا نشده اگر چه زبان را
 بر آورده باشد و منفطرت نیز که شارب غم را در شکم داخل اعتبار کرده است و غم و شرب دار و شرب خل و شرب میوه و شرب شراب
 حکم فرمود که وصول طوبت بحلق منفذ نیست تا وقتیکه ملغ نکند و مراد از غم قدریست که چون شفتین را بهم آرد بوجهی که
 الی تحلف می باشد و بدو نشود پس اگر رقیق را بدون از آن حد آرد و باز فرود بر دوزخ طل شود بخلاف بر آوردن زبان
 با آنچه بر دلیست از طوبت و رقیق که ملغ در دوزخ را نمی شکند زیرا که از حد آن خود تجاوز نکرده است و اگر در دوزخ جزوی از
 طعام باقی ماند و در شمای روزه همراه رقیق فرود رفت اگر از تنیز او عاجز است ضرر نمیکند زیرا که الحلق بر رقیق است و در اصل
 او و سنت ازین عام تخصیص کرده است خوردن و نوشیدن بر بنیان در حدیث شریف آمده من شتی هو صیام فاکل او شرب
 فلیتم صومه فانما اطعم الله و سقاها و ای جماع بمنزله اکل است درین باب یا نه ظاهر است که بمنزله است و ای سابق آب است
 منفذ متین شارب و غیره بمنزله آب است که بمنزله است اگر ما بانه کرده است اگر ما بانه کرده است و شکر نیز که قصد فطیر منبر عینه
 بوجهیکه غالباً منبر میشود و وصول عین بمنزله حد است و ما بانه صائم در منفذ در حدیث منسوخ است و است و ای اگر کسی گناه بدوزخ
 طعام خورد و روزه اش می شکند یا نه ظاهر است که نمی شکند زیرا که عدم تاثیر چیزی که در آن اگر آید کند و در مواضع بسیار دیده شده
 از کفر و طلاق و غیر آن و معنی جماع و دخول سر و ذکر است در فرج و استمناء مبشرت در حکم است نه بفکر و نظر شهوت که در حق حرام
 است و بدین تنقیح است که در قرآن لفظ اکل شرب را در حد معلوم شد که اعتدال دوزخ را نمی شکند و جامع دوزخیان
 این دو بوجهی که مخالف اعتدال باشد و وصول عین است بچون از راه منفذ مفتوح و تقطیر در ریه یا بجا است بلکه از جماع و وصول
 عین است از راه حلق و دوا پاشیدن از زخم یا تقطیر در حیل البتة اکل شرب نتوان گفت و فی صحیح البخاری قال
 لا بأس بالسهو للصائم ان لم یصل الحلقه لیکن در سقوط و حصول حلق اکثر است و بغیر اختیار میرسد بخلاف غم که بغیر اختیار
 از جنبه احتیاط منع است و قصد برای او همچنین قصد محمول است بر شرب از جهت وصول اما و معده که مقصد شرب است
 بمنزله استمناء از جماع و غیر این دو سبب را بر اکل شرب حمل کردن تحلف شد بدست و اند علم و شرط ادای صوم اسلام
 و قتل است و لذا از حیض نفاس با اسلام بجهت آنکه صوم طاعت است و طاعت کافر حرام میشود و نفاس آن را عقل پس از جهت آنکه

قلین
طعم اللحم ويطبخه بسیر
الجموع و معنی کونه
اطیب عند الله
رضاء الله تعالى به
و معنی خوار و عاجز
به اختصاص کثرت
و التعمیم

۲۲۴

قلین
قوله صُفِّلَ الشَّيْطَانُ
والتخفيف ای شللت
بلا غلظ

بدون قصد و تیر مطیع است یعنی آید پس بخون از روزه نیست اگر چه اساک کند و استیجاب روز و قصد علم صوم خود البته ضروری است
از جهت ثبوت نوم در روزه و یا قصد علم یک خطه ضروری است یا نه در نوم مستغرق نه از عجمی متغرق تر درست احتیاطاً بقصد از روزه
سبب و در حدیث وارد شده و فاضل از حصن الاصلیین و الاصلیین از اینجا معلوم میشود که در بحالت صوم و صلوة صحیح نیست و شرط
در جوب آن عقل و بلوغ است اگر چه جالبین نفسا باشد یا مریض و مسافر و ایشان قضاء کنند و بر کافر چون مسلمان شود قضا لازم نیست
بحديث الاسلام تحت قبله آری و جوب برای نماز میشود در عقاب کثرت **باب فضل الصوم و فضیلت روزه و ماه رمضان**
الزاد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال والذي نفسي بيده يختلف في الصيام اطيب عند الله

ريح المسك انما ايدى رشفه و طحا و شربا من اجله فالصيام الى وانا اجزى بكل حسنة بعشر مثاها الى سبعائة ضعف
الا الصيام فحق وانا اجزى به از ابو هريره مر و است که رسول الله صلى الله عليه و سلم فرموده و تم بکمی نفس من در دست قدرت
اوست بر آنکه بوی مان روزه و از خوشتر است نزد یک خداست و از بوی مشک ایضا میگوید غیر از این نیست که مسک از روزه
خود یعنی جماع را و طعام خوردن و شراب خوردن برای من پس روزه برای من است و من جزا بدم از العوض صوم هر حسنة داده
بد و چند آن تا مقصد چند که روزه پس آن برای من است و من جزا بدم بعوض و **باب فضل شهر رمضان** در بیان فضیلت
ماه رمضان **صالح** عن عبد الله بن مسهل بن مالك عن ابي هريرة انه قال اذا دخل رمضان فتحت ابواب الجنة

و غلقت ابواب النار و صُفِّلَ الشَّيْطَانُ ابو هريره گفته وقتیکه در آید رمضان کشاده کرده میشود و در از نایمی بهشت
بسته میگردد و در از نایمی و در نخیله کرده میشوند شیطانان **باب يجب الصوم و الفطر بروية الهلاك فان غم كماله**
فد صاموا و افطروا واجب است گرفتن روزه بدیدن هلال افطار نیز پس اگر نهان شود ناه تمام کنند سی روزه از شعبان
بعد از آن روز گیرند یا از رمضان بعد از آن افطار کنند **صالح** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله

عليه السلام قال لا تصوم من احدى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدروا له رسول الله صلى الله عليه و آله
عليه السلام فذكر في رمضان ليس فرمود روزه گیرید تا آنکه ببینید ماه را و روزه کشاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر
پنهان کرده شود از شما پس اندازه کنید برای او و مراد از اندازه کردن آنست که کسی روز از شعبان تمام کند و بعد از آن
رمضان اعتبار کند و ماه عید اگر مخوم شود سی روزه تمام کند بعد از آن عید را اعتبار کند و در روایت دیگر صحیح وارد شده
فامكروا ثلثين **صالح** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال الشهر شهر عظم
فلا تصوم من احدى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدروا له رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود ماه را
احیان میست و در روز نشود پس روزه گیرید یا ببینید ماه را و روزه کشاید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر نهان کرده شود از شما

من التبييت
الركن الكفارات
نصف الهامة
في الفوق الثا
البرخية كيك
قبل الزوال ف
ويجوز القوا
للفوق التبييت
الشامع ليشترك
فانختلفوا قال
فيقول الى صا
علاء فاقول له
فيقول اخذك
الله عليه

[illegible]

عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال إن بلالاً ينادي بليل تكلموا واشربوا حتى تينادى بالصلوة
رسول الله صلى الله عليه وآله فرموا برأيه بلال اذان ميگوید در شب یعنی قبل از صبح صبا و قیام بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید ابن ام مکتوم
مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال إن بلالاً ينادي بليل تكلموا واشربوا حتى
ينادي ابن ام مکتوم قال وكان ابن ام مکتوم رجلاً أعرجاً ينادي حتى يقال له أصبغت أصبغت رسول الله صلى الله عليه وآله سلم فرمود
برای بلال اذان میگوید در شب پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید ابن ام مکتوم گفت ابن شهاب بود ابن ام مکتوم مرد نابینا
اذان نمیگفت تا آنکه گفته میشد او را در صبح و قبل از غروب میگوید رضی الله عنه یعنی نه ما خورست از آنکه حتی تبیین کلم الخیط و
تبیین کلم آن نیست که این شخص بعینه بداند بلکه بوجهی متحقق گردد بر آن که بنی آدم را در آن اشتباه نباشد اگر چه کسی که بصیرت
ندارد و یا اعمال حس در روی او افتد نمی بیند مسئله اگر چه طالع شود و در میان شخصی طعام است پس آنرا میزداختند و آنرا
در جعبه است پس ذکر را ترخ کرد و بوجهی که مقدار تبیین صبح اساک نمود و روزه وی درست است باب یستحب تعجیل الفطر تا
الصبحی و استحباب شتاب کردن افطار یعنی بخورد و غروب آفتاب و مؤخر کردن خوردن طعام سحر را مالک عن ابی حازم بن
دینار عن سهل بن سعد الساعدي أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرمود که مردمان همیشه بخیر خواهند بود و امام که تعجیل کند فطر را مالک عن عبد الرحمن بن حرملة قال
عن سعيد بن المسيب أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود همیشه مردمان بخیر خواهند بود و امام که شتاب کند فطر را مالک عن عبد الكريم بن ابی
المخارق من كلامه النبوة تعجیل الفطر الا مستیناً و یا السحور و شخص عبد الكريم بن ابی المخارق روایت کرد که در این مضمون
طعام نبوة است شتاب فطر را کردن و تاخیر کردن طعام سحر را مالک عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن أن
عن ابن الخطاب عثمان بن عفان كانا يصليان المغرب حين ينظران الى الليل الاسود قبل ان يفطرا ثم يفطران
بعد الصلوة وذلك في رمضان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان میگزاردند نماز مغرب و وقتیکه نظر میکردند سبوی
شب سیاه پیش از آنکه افطار کنند باز افطار میکردند بعد از نماز و این واقعه در رمضان بود باب يصوم صوم من صبح
جنباً صحیح است روزه کسی که بصبح درآمد حال آنکه وی با جنبه است غسل نکرده است مالک عن شعیب بن ابی بکر بن
عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن عائشة و ام سلمة زوجی النبی صلی الله علیه و آله انهما قالتا ان كان رسول
صلى الله عليه يصوم جنباً من جماع غیر احتلام ثم يصوم حضرت عائشة و ام سلمة راضی میگفتند که برای آنکه حضرت
جمع در می آمد و در آن حال که با جنبه است بود بسبب جماع نه بسبب احتلام بعد از آن روزه میگرفت یعنی روزه را صحیح

[illegible]

4

قلبت عليه أهل العلم

ميدانست مالک عن عبد الله بن سعيد عن أبي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة وام سلمة زوجتي النبي صلى الله عليه وآله انهما قالتا كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصبر جنبنا من جملهم خيرا احتلام ثم يصوم حضرت عائشة وام سلمة رضی الله عنهما یقفن ان حضرت صلی الله علیه وسلم یصوم در می آمد در انحال که با جابت بود بسجده نه بسبب احتلام بعد از آن روز دیگر گفت مالک عن عبد الله بن عبد الرحمن بن محمد الا قصدا عن ابی یونس حماد بن عمار عن ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وآله هو واقف على الباب انا اسمع يا رسول الله اني اصبر جنبنا وانا اريد الصيام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وانا اصبر جنبنا وانا اريد الصيام فاعشش واصوم فقال له الرجل يا رسول الله انك لست مثلنا قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر ففعلت رسول الله صلى الله عليه وآله وقال صلى الله عليه وآله اني ارجو ان اكون اخشاكم لله واعلمكم بما افقه حضرت عائشة فرمود که شخصی گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بودم و در روزی که می شنیدم یا رسول الله هر آینه من بصیغ در می آیم حال آنکه من با جانتیم و من اراده صوم دارم پس فرمود او را رسول الله صوم من بصیغ در می آیم و حال آنکه من با جانتیم و من اراده صوم دارم پس غسل میکنم و روز دیگر من پس گفتم او را آن شخص یا رسول الله هر آینه تو نیستی مانند ما هر آینه امر زید و همت ترا خدا تعالی آنچه پیش ازین گذشت از گناه تو و آنچه مؤخر شد پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود و الله هر آینه من امید میدارم که با شما ترسند و ترسند شما از خدا و دانایان شما باخیزد که بر سر کمر از آن مالک عن حماد بن عبد الرحمن بن ابی یونس بن هشام انه سمع ابا بكر بن عبد الرحمن يقول كنت انا والى عند مروان بن الحكم وهو مايل المدينة فذكر له ان ابا بكر يقول من اصبر جنبنا افطر لك اليوم فقال مروان اقممت عليك يا عبد الرحمن لقد هبنا الى اهل المؤمنين عائشة وام سلمة فلتسا لهما من ذلك فذهب عبد الرحمن وذهب معه حتى خلنا على عائشة فسلم عليها يا عبد الرحمن فقال يا اهل المؤمنين اننا كنا عند مروان بن الحكم فذكر له ان ابا هريرة يقول من اصبر جنبنا افطر لك اليوم قالت عائشة ليس كما قال ابو هريرة يا عبد الرحمن ان ترغب عما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصنع قال عبد الرحمن لا والله قالت عائشة فاشهد على رسول الله صلى الله عليه وآله انه كان يصبر جنبنا من جملهم خيرا احتلام ثم يصوم ذلك اليوم قال قلت فخرجنا حتى خلنا على ام سلمة فسا لهما من ذلك فقالت مثل ما قالت عائشة قال فخرجنا حتى جنبنا مروان بن الحكم فذكر له عبد الرحمن ما قال فقال مروان اقممت عليك يا ابا محمد لتركن دابتي فانها يا ابا بكر فلتد هبنا الى ابو هريرة فانه ما رضى بالعقيق فلتد هبنا بدلك فرك عبد الرحمن وركبت معه حتى اتينا ابا هريرة ففقدت من عبد الرحمن ما ذكر له ذلك فقال لا علم لي بذلك انما اخبرني عن ابي بكر بن عبد الرحمن كنت اكره ان يروى عن ابي بكر بن عبد الرحمن

که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مردان قسم میدهم ترا ای بن عبد الرحمن که بروی بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را از این مسئله پس گفت عبد الرحمن و منتم من نیز همراه او تا آنکه در آمدیم بر حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین هر آینه ما بودیم نزد یک مردان پس ذکر کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید که هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه آنچه میگوید گفت است ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میگوید رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن اعراض نمیکنم بجز آن قسمی که گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح در می آید و او با جنابت بود و بسبب جماع نه از احکام بعد از آن روزه میگیرد آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه داخل شدیم بر ام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را از این مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم مردان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مردان قسم میدهم ترا ای ابابکر که سوار بشوی بر جانور من پس هر آینه ستاده است بر دروازه پس برو بسوی ابوهریره پس هر آینه او در زمین خود است در دادی عقیقت پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شد من همراه او تا آنکه آمدیم نزد یک ابوهریره پس سخن گفت با او عبد الرحمن سختی بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم تحقیق نیست در این مسئله

غیر از این نیست که خبر داده و فراموش شده **باب** اختلفوا فی القبلة للصائم و لا قبح فی ان ترکها اولی الامر اذاد بیان الجواز اذا کان التخص اختلاف کرده اند سلف در قبله صائم و اقوی آنست که ترک قبله بهتر است مگر در حق کسی که اراده کرد میان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا انکار کرد و حمل بر خط را چنانکه سائل کرد در قصه کمی آید عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رجلا قبل امراته وهو صائم فی رمضان فوجده من ذلک و قد کانت یلکفاد امراته لتسأل من ذلک فدخلت علی امر سلة زوج النبی صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلک لها فاخبرت لها امر سلة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل وهو صائم فوجت و اخبرت زوجها فزاده ذلک ثم اقال لتسأل رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء ثم رجعت امراته الی امر سلة فوجت عند رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء الا امراته فاخبرته امر سلة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا اخبرتها انی افضل ذلک فقالت قد اخبرتها فذهبت الی زوجها فاخبرته فزاده ذلک ثم اقال لتسأل رسول الله صلی الله علیه و سلم رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء فخصیت رسول الله صلی الله علیه و سلم وقال والله الی لا یتفکر الله و اعلم که بحد و دهر مردی بوسه کردن خود را لا نکند و صائم بود در رمضان پس هرگز نشاید بسبب بوسه دادن

سخت پس فرستادن خود را سوال کند برای آزارین خسته پس آمد برام سلمه و ذکر کرد و این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه زن
 که آنحضرت صلعم بوسه میکند حال آنکه او روزه دار میباشد پس بازگشت آن زن پس خبر داد و شوهر خود را پس باده کرد و این خبر
 حق آن مرد اندوه را گفت غصه تمام مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد
 آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت چیست این زن ایس خبر داد ام سلمه
 آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم ای خبر ندادی او را که من یکم اینکار را ایس گفت ام سلمه هرگز خبر
 داده بودم او ایس گفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او ایس زیاده کرد و این ماجرا در حق او نعم و ندمه را و گفت نیست مایمانند
 آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس شگفتی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فرمودم بجای که هرگز
 من متقی تر و پرهیزگار ترم از شما و دانایترین شما ام با حکام خدا تعالی **مسئله** عن هشام بن عروة عن ابیه عن
 عائشة ام المؤمنین انها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل بعض ازواجه و هو صائم ثم یفکح عرو
 روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هر آنکه حال این بود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میکرد و بعضی زنان خود را او صائم
 بعد از این عائشه میخندید **مسئله** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمرو بن نفیل امرأة عمر بن الخطاب کان
 یقبل رأس عمر بن الخطاب و هو صائم فلاینهاها عائكة زوج عمر بن الخطاب بوسه میکرد و سر عمر بن الخطاب را او صائم
 پس منع میکرد و او را **مسئله** عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها کان عبد الله
 زوج ابی النضر صلی الله علیه و سلم یقبل علیها زوجها هنالك و هو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق و هو صائم
 فقالت عائشة ما یمنع ان تدنا من اهلک فقبلها و تلاعبها فقال قبلها و اذنا صائم قالت نعم عائشة بنت
 طلحة بود نزد یک حضرت عائشه جد رقیه رضی الله عنهما پس را خن شد بروی شوهر وی آنجا و او عبد الله بن عبد الرحمن بن
 ابی بکر الصديق بود و او روزه دار بود پس گفت او را حضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزد یک شوی بزن خود پس
 بوسه کنی او را و با یکدیگر محبت کنی با او پس گفت عید الله یا بوسه کنم او را و من صائم شدم گفت حضرت عائشه آری کن
مسئله عن زید بن اسلم ان اباه یق و سعد بن ابی وقاص کان یأخذ بقبضه و یقبله للصلاة البصریه و یسأل
 و قاص یسأل میرا روزه بوسه کردن را بصائم **مسئله** ان یبلغ ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا
 ذکر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یقبل و هو صائم یقول و ایکم ام لک لنفسی من رسول الله صلی الله علیه
 حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد و این را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد و حال آنکه او صائم میبود میگفت عفت
 حارث و که ام ایس شما قادر تر هستید بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم **مسئله** عن هشام بن عروة قال

۳۳۳

بن الزبير له ان القبله للعصاة ثم تدعو الى خير فقلت عروه بن الزبير نريد من بوسه او حق روزه دار که خوانده باشد بخير خبري مالك
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسا ان عبد الله بن عباس سئل عن القبلة للصائم فقال رخص فيها للشجر وكوهها للشاب عبد الله
 بن عباس سأل كروه شدا من قبلة صائم بين خضت وادبير را و كروه و داشت آنرا براسي جوان مالك عن نافع ان عبد الله بن
 عمر كان ينهي عن القبلة والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر بن مكرم واز قبله و مباشرت در حق صائم باب اختلاف في الحجامة
 للصائم والا قوی انها لا تكمل الا لمن خشي الضعف اختلاف كروه در خون كشانیدن صائم و قوی اقوال است که كروه
 مگر در حق کسی که ترسد از ضعف مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يحججه وهو صائم قال فترك ذلك
 بعد فكان اذا صام لم يحججه حتى يفيض جده من عمره من ميكشانه و او صائم میبود باز ترك کرد آنرا بعد از آن پس گفت که
 روزه میگرفت خون منی كشانید تا آنكه افطار كنند مالك عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر كانا
 يحججان وهما صائمان ابن شهاب رايت كرو سعد ابن ابی وقاص وعبد الله بن عمر بر دو خون ميكشاندند حال آنكه ایشان
 میبودند مالك عن هشام بن عمر وعنه ابیة كان يحججه وهو صائم فقال لا يفيض قال وما دایته احججه قطا لا هو
 صائم عروه خون ميكشاند و او صائم بودی بعد از آن افطار كنید و گفت هشام و ندیدم او را که خون كشانید و باشد
 هیچگاه مگر آنكه صائم بوقال مالك بكرة الحجامة للصائم الاحتیة من ان یضعف ولو لا ذلك لم تكوه ولو ان رجلا
 احججه في رمضان ثم سلم من ان یفطر امره بالقتضاء لذلك اليوم الذي استحججه فيه گفت مالك
 مگر و نیست خجامت صائم را مگر بسبب ترس از آنكه ضعیف شود و اگر این باشد مگر و نیست و اگر مردی خون كشانید
 در رمضان بعد از آن سلامت ماند از آنكه افطار كند منی بسیم بروی نقصان و امر كنیم او را بقضاء آن روزه که خون
 است در وی باب اختلاف في صوم المسافر و افطار ایها افضل والا قوی ان الصوم افضل لمن لا یجهد الصوم
 الا لمن اراد بیان الجواز و كوه الترخص اختلاف كروه سلف و صوم مسافر و افطار او که كم یا ازین بهتر است قوی من
 اقوال است که صوم بهتر است در حق کسی که در مشقت نه بیند از او را صوم و فطر صوم بهتر است کسی که مشقت رساند او را
 مگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد و قبول خضت را مالك عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد بن عتبة بن مسعود
 عن عبد بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و سلم خرج الى مكة مع الفتح و في رمضان فصاحته بليغ الكدريد ثم فطرنا فطرو الناس
 و كانوا يأخذون بالاحداث فما لاحداث من امر رسول الله صلى الله عليه و سلم عبد الله بن عباس و است که رسول الله صلى الله
 بسوی که سال فطر در ماه رمضان پس روزه گرفت تا آنكه رسید مكه بعد از آن فطر بخود پس افطار کرد مردمان همراه او
 و عمل میکردند صحابى حکم جدید پس اینها نیز تازه تر از آن بود از حکام حضرت صله الله علیه و سلم مالك عن سمی

له وعليه أهل العلم
 في الأوزار و كوه
 القبلة لمن خشي
 الضعف و كوه
 الحجامة للصائم
 الاحتیة من ان یضعف
 ولو لا ذلك لم تكوه
 ولو ان رجلا
 احججه في رمضان
 ثم سلم من ان یفطر
 امره بالقتضاء
 لذلك اليوم الذي
 استحججه فيه مالك
 مگر و نیست خجامت
 صائم را مگر بسبب
 ترس از آنكه ضعیف
 شود و اگر این باشد
 مگر و نیست و اگر
 مردی خون كشانید
 در رمضان بعد از
 آن سلامت ماند از
 آنكه افطار كند منی
 بسیم بروی نقصان
 و امر كنیم او را
 بقضاء آن روزه که
 خون است در وی
 باب اختلاف في
 صوم المسافر و
 افطار ایها افضل
 والا قوی ان الصوم
 افضل لمن لا یجهد
 الصوم الا لمن اراد
 بیان الجواز و كوه
 الترخص اختلاف
 كروه سلف و صوم
 مسافر و افطار او
 که كم یا ازین
 بهتر است قوی من
 اقوال است که صوم
 بهتر است در حق
 کسی که در مشقت
 نه بیند از او را
 صوم و فطر صوم
 بهتر است کسی که
 مشقت رساند او را
 مگر کسی که قصد
 کند بیان جواز یا
 ناپسند دارد و قبول
 خضت را مالك عن
 ابن شهاب عن عبد
 الله بن عبد بن
 عتبة بن مسعود
 عن عبد بن عباس
 ان رسول الله صلى
 الله عليه و سلم
 خرج الى مكة مع
 الفتح و في رمضان
 فصاحته بليغ الكدريد
 ثم فطرنا فطرو
 الناس و كانوا
 يأخذون بالاحداث
 فما لاحداث من امر
 رسول الله صلى الله
 عليه و سلم عبد الله
 بن عباس و است که
 رسول الله صلى الله
 بسوی که سال فطر
 در ماه رمضان
 پس روزه گرفت تا
 آنكه رسید مكه
 بعد از آن فطر
 بخود پس افطار
 کرد مردمان
 همراه او و عمل
 میکردند صحابى
 حکم جدید پس
 اینها نیز تازه
 تر از آن بود از
 حکام حضرت صله
 الله علیه و سلم
 مالك عن سمی

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض صحابہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 امر الناس فسموه عام الفطر قالوا فقالوا لا عدوكم وصار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ابو بکر قال الذی حدثتني
 لقد رايت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بالفتح يصلي راسا لواء من العطش ومن الحرج ثم قيل لرسول الله صلی اللہ علیہ وسلم
 ان طائفة من الناس قد ساء ما حين صحت قال فلما كان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بالكديد دعا بقدح فشر فبأظف
 الناس ابو بکر بن عبد الرحمن روايت کرد از بعض اصحاب رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ہر آئینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مردمان در سفر خود
 سال فتح مکہ با فطر و فرمود قوت حاصل کنید برای قال دشمن خود و روزہ گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابو بکر بن عبد
 گفت کی کہ این حدیث من رسانید ہر آئینہ دیدم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در عرج کہ میرنجیت بر سر خود آب البسبب می یافت
 بسبب گرخی پس گفتہ شد پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ طائفہ از مردمان روزہ گرفتند و قتیکہ تور روزہ گرفت گفت راوی پس قتیکہ
 رسید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بید طلب کرد و پالہ را پس آب خورد پس فطر کرد و مردمان مالک عن حمید انطلق بل عن النبی ج
 انه قال سافرنا مع رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم في رمضان فلم يعيب الصائم على المفطر ولا المفطر على الصائم الا ان كان
 سفر کریم یا ہجرہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در رمضان پس عیب نکرد روزہ دار بر افطار کنندہ و نہ افطار کنندہ ہر روزہ دار یا
 عن هشام بن عمار عن ابيه ان سمع ابن عمر قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم يا رسول الله اني سجل اصوم افاضوا
 فقال له رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ان شئت فقم وان شئت فافطر حمزة بن عمر قسلی گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا رسول
 ہر آئینہ من مردی ام کہ روزہ میدارم پس یا روزہ دارم در سفر پس فرمود او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگر خواہی روزہ
 دار خواہی افطار کن مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزہ نمیگرفت در سفر
 مالک عن هشام بن عمار عن ابيه انه كان يسافر في رمضان ونساء فومعه فيصوم عتق ونفطر نحن فلا يا موالا الصيام
 ہشام بن عمرو گفت کہ مسافر و مخیر عروہ در رمضان و مسافر میگردیم یا ہجرہ او پس روزہ میگرفت عروہ و افطار میکردیم یا ہجرہ
 میکرد از روزہ ہشتن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلد اول يومه يستحب له الصيام و قتیکہ بخوابد کہ داخل شود شہر خود
 در اول روز سنت ہو کہ بہت اوزار روزہ ہشتن آن روز مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر في رمضان
 فعلم انه داخل المدينة من اول يومه دخل وهو صائم ثم عمر بن الخطاب قتی در سفر میبود در ماه رمضان پس میدانت
 داخل خوابد شد در بدیت اول روز خود و غسل می شد جالانکہ روزہ دار سے بود قال مالک
 من كان في سفر في رمضان فعلم انه داخل على اهله من اول يومه و طلع له
 الفجر قبل ان يدخل دخل وهو صائم قال يحيى قال مالک و اذا اراد ان يخرج في رمضان و طلع له

قل من أجل أني أرى ما ترون
بين يديكم من العلم قد فرغ من التطبيق
قال الثاني يا أبا عبد الله
العلم قد فرغ من التطبيق
الذي على الصلوة
ليس من الدين الصلوة
الصلوة قوله حيث
بأنه إن ناسا صاموا
فقال أولئك العصاة
فوجه ذلك أن أولئك
قل من أجل أني أرى ما ترون
بين يديكم من العلم قد فرغ من التطبيق
قال الثاني يا أبا عبد الله
العلم قد فرغ من التطبيق
الذي على الصلوة
ليس من الدين الصلوة
الصلوة قوله حيث
بأنه إن ناسا صاموا
فقال أولئك العصاة
فوجه ذلك أن أولئك
قل من أجل أني أرى ما ترون
بين يديكم من العلم قد فرغ من التطبيق
قال الثاني يا أبا عبد الله
العلم قد فرغ من التطبيق
الذي على الصلوة
ليس من الدين الصلوة
الصلوة قوله حيث
بأنه إن ناسا صاموا
فقال أولئك العصاة
فوجه ذلك أن أولئك

[illegible]

203-

فصل فی
وهو قول اکثر اهل
العدل والاعمال
ولا يجب التتابع في
القضاء والتجب

بی در پی یا جدا جدا و قوی اقرار است که بی در پی قصداً در آن تهرست و دوسرست و جدا جدا کردن کفایت کند سه است
مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان افطر من عرض اوقى سفر عاب الله من غير مكنت
 روز و دارد و رمضان را بی در پی کسیکه افطار کرد و از سبب مرض یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس
 و با هم هر چه اختلافی قضاء و رمضان فقال احدهما يفرق بينه وقال الاخر لا يفرق بينه لا اذ في ايها قال يفرق بينه و
 ايها قال لا يفرق بينه ابن شهاب روایت کرد که عبد الله بن عباس ابو هريره اختلاف کردند و قضاء و رمضان گفت یکی از
 ایشان که تفریق کند و میان آن گفت دیگری تفریق نکند و میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک از ایشان
 گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن
 يسال عن قضاء رمضان فقال سعيد بن اليفوق قضاء و رمضان وان يؤاخر سعيد بن المسيب ال كرويه و او از
 قضاء و رمضان پس گفت سعيد بن المسيب دوست تر نزدیک من است که تفریق نکند قضاء و رمضان را و آنکه بی در پی کند
 قال يحيى سمعت مالكا يقول فين فرق قضاء و رمضان فليس عليه اعادة وذلك جهر سمعته واحب لك ان يتا
 مالک می گفت در باب شخصیکه جدا جدا کرد قضاء و رمضان را پس نیست بروی اعادة و این تفریق کفایت کند و دست او را
 و دوست ترین وجوده و نماز و یک من است که بی در پی کند آنرا **باب** من اصتا اهل في قضاء و هو صا قضا و كفر
 جماع کند این خرد در رمضان و حال آنکه او صائم است قصداً که و كفارة در **مالک** عن ابن شهاب عن حميد بن
 عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريره ان رجلا افطر في رمضان فافره رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يكفر بعتق رقبة
 او صيا شهرين متتابعين او اطعم استين مسكينا فقال لا اجد فاقى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعتق رقبة فقال
 خذ هذا فقصه قد به فقال يا رسول الله ما اخذوا مني فخصمك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت انيابا ثم قال
 مروى افطار کرد و در رمضان پس امر کرد و او را رسول الله صلى الله عليه وسلم که كفارة بربا زاد کردن یک برده یا برده دشتن
 و رواه بی در پی یا طعام خورائیدن شخصت مسکین پس گفت انرو منی یا هم پس آورد و پیش حضرت صلى الله عليه وسلم
 زبیل خرباليس فرمود بگير اين را و تصدق کن آنرا پس گفت يا رسول الله ميت يحبس محتاج تراز من زبيل حضرت
 صلى الله عليه وسلم تا آنکه ظاهر شد دندان و از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن فرمود بخور اين **مالک** عن عطاء
 الله التماري عن سعيد بن المسيب قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم في قضاء و يقول هلك
 بعد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذاك قال اصببت اهلي وانا صائم في رمضان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
 هل استطيع ان تعق رقبة قال لا قال فهل استطيع ان تهكمن بدينه قال لا قال فاحل في رسول الله صلى الله عليه وسلم

بهار بود و نه بر کسی که فعلی که مفسر نیست از وی بوقوع آمد و او احتیاط کرد که مفسر است بعد از آن بنا بر آن قطار جماع کردن
 بر کسی که زن کند یا در حال سفر زیر اگر اتم در حضورت چپه بختی زن است نه چپه تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
 نتوان کرد زیرا که جماع محض است و لهذا در احتیاط اکل شرب جایزه داشتند جماع را و نه غیر ادای رمضان ابرادای
 رمضان و نه خطا و حمل را بر تعرض صوم بعد از مسئله درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب کفاره بر زن پس فحاشی است
 که مقتصر باشد بر وی و بر زن وی واجب نباشد و بجهت آنکه سکوت بنا بر امکان معرفه حکم است از حکم مرد چنانکه حدیث
 بر مرد واجب میشود و حمل بر مرد واجب میشود و ظاهر آنست که اگر در روز تعرض صوم کرد و جماع دو کفاره لازم آید
 و تا اخل کفارات امر است که از شرع نفی بر آن دلالت میکند و یا قصاصیوم افساد لازم است همراه کفاره ظاهر آنست
 که لازم است مسئله درین حدیث و احتمال است یکی آنکه کفاره مستقر شد در روز و او بجهت قتیکه قادر شود بر یکی
 ازین امور واجب شود و دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقه فطر سکوت آنحضرت علیه السلام مؤذنانی است
باب بیصوم فی الکفای **تجتنابا** روزه دارد در کفارات بی در پی **مالک** عن حمید بن قیس المکی انه اخذ فی قال
 کنت مع مجاهد وهو یطوف باللبیت فجاءه انبان فساله عن صیام ایام الکفای امتنا بعباد و یقطعها قال
 فقلت له نعم یقطعها ان شاء قال مجاهد لا یقطعها فان قراءه الی بن کعب ثلثة ایام متتابعه حمید بن قیس گفت
 بودم همراه مجاهد و او طواف میگردید و بن کعب پیش آمد پیش اوادی پس سوال کرد از وی از روزه گرفتن روزها کفاره یا
 بی در پی باشد یا قطع کند آنها را از یکدیگر گفت حمید پس گفتیم آری قطع میکند آنرا اگر خواهر گفت مجاهد قطع نکند آن را
 زیرا که در قراءه الی بن کعب مدو است ثلثة ایام متتابعه یعنی سه روز بی در پی قال یحیی قال سالک و احب الی
 ان یكون ما سئلی الله فی القرآن ان یصام متابعاً گفت مالک درست تر نزدیک من است که باشد آنچه خدا تعالی فرموده
 در قرآن که روزه گرفته شود بی در پی **باب من وجب علیه التتابع** فرض له عرض او حیض بنی علی ما احکامه کسیکه وجوب
 بر وی بی در پی گرفتن روزه مثل کفاره قتل یا ظهار و غیر آن پس پیش آمد از امر منی یا حیض بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و قال
 یحیی صنعت ما لکما یقول احسن ما صنعت فیمین وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی قتل خطا و تظاھر فرض له فرض
 بعلیه و یقطع علیه صیامه اذ اصغر من حوضه و قوی علی صیام فلیس له ان یتخیر ذلک و هو یبغی علی ما قد مضی من صیامه
 و کذلک المرأة التي تحب علیها الصیام فی قتل النفس اذا احضت بین ظهري صیامها انها اذا طهرت لا توتر الصیام
 و هو یبغی علی ما قد صامت و لیس لاحد وجب صیام شهرین متتابعین و کتاب الله ان یفطر الا من عذر
 مرض او حیضه و لیس له ان یساقط فی فطر قال مالک و هذا احسن ما صنعت الی فی ذلک

قلنا
 و علی اهل العلم و الشیخ
 فی صوم کفارة العین
 قولنا احدهما کما
 قال مجاهد
 قلنا
 عند الشافعی یزید
 الشافعی یزید یزید
 عند زحیر الاستیفاء
 لا یحیی و لا یقطع
 سفیرینا قد فی
 عند الرض و قولان
 یزید یزید
 الشافعی

قلنا ان الله سبحانه وتعالى
 ان يبادر الى
 الاما الواجب
 لا يقطع من
 قول اهل العلم
 قلنا ان الله سبحانه وتعالى
 ان يبادر الى
 الاما الواجب
 لا يقطع من
 قول اهل العلم

پیش از روزة افضل مالک انه بلغه عن عبيد المسديك شغل على جل نذر صيام شهر هل ان يتطوع فاستقيد بالذوق قبل ان يطوع سوال کرده
 سيد بن اسيد از حال شخصی که نذر کرده گرفتن کجای ایامی رسد او که روزه نفل گیرد پس گفت سيد بن اسيد
 بنذر پیش از روزه نفل قال مالک بلغني عن سليمان بن يسار انه قال
باب هل يصوم احد عن احد ايا روزه گیرد کسی عوض دیگری مالک انبليخه ان عبدالله بن عثمان قال
 هل يصوم احد عن احد ولا يصلي احد عن احد ولا يصوم احد عن احد ولا يصلي احد عن احد
 سوال کرده ميشد ايا روزه گیرد کسی عوض کسی میگفت نماز گزارد کسی عوض کسی روزه گزارد کسی
 کسی مترجم گوید اين را تعقب کرده اند بحديث بخاری عن عائشة من مات وعليه صوم صام عنه وليه فقيل لگويد که ممکن است
 جمع در میان حديث و اثر ليس گوئيم که معنی قول ابن عمر لا يصوم احد الن اهنت که کسی عوض کسی روزه نذر در حال حیات
 آن معنی که در بعضی شيخ فانی غلام خود را پس خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد تا با صوم از وی بسبک گرداند و آنکه
 حج که در حال ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا میتوان آورد و الله اعلم مسئله در باب تخفیکه میرد بروی واجب و بصوم
 دو حديث آمده است حديث شيخین من مات وعليه صوم صام عنه وليه حديث ترمذی وابن ماجه من مات وعليه صيام
 فليطعم عنه مكان كل يوم هذا شافعي در قول قديم بر حديث اول عمل کرده است و در حديث بر حديث ثانی زیر که شبیه
 بنظر است و فقیر گوید در مثل اینصورت تعارض نیست تا یکی از خدا کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهر دو ممکن است چنانکه در نظر
 ما و ما بکفارات تخفیر و چند خصلت واقع شد پس گوئيم برات فمديت جعل بشود و یکی از دو چیز صوم ولی و فدية طعام
 و جمع کردن میان هر دو محتمل نمیشد زیرا که هر یکی مشعر است کفایت مسئله تخصیص کرده اند و ابوبکر که بعد از آن
 از قضا نفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حديث نهی نیست از نکلن بلکه عام است پس بر عموم باید گذاشت مسئله و اگر
 اختیار کند صوم را پس ولی عبارت از قریب است بر قریبی که باقی رطبا بر انت که اگر اجنبی تبرع کند نیز جائز باشد مانند
 دین میت و همچنین اگر ولی اجنبی را بفرماید اجرت یا بدون اجرت و اگر طعام اختیار کند پس یکمده بدیه قیاسا علی نظر اکثر
باب التینه الفاتی یطعم یطعم عن کل يوم مثلاً بر نذر ان اطعمه و طعام دهد عوض هر روز یک ک که عبارت
 از ربع صاع است مالک انه بلغه ان النس بن مالك كبوحنى كان لا يقدر على الصيام فكان يفتد انت الن
 بر رشت تا آنکه توانای نداشت بر روزه گرفتن پس خرید میزد و قال مالک ولا ارجي ذلك و اجبا و احب الى الفقهاء
 ان كان قويا على الصيام فاما ان يطعم مكان كل يوم مثلاً يلد رسول الله صلى الله عليه و آله من بين ثم ان اطعمه
 واجب در سترست نزدیکی من آنکه بگذارد از بعضی اطعام را اگر باشد قادر بروی پس یکمده فقیر و غیر ازین نیست که طعام

من ترك كل
 يوم من طعام والقد
 يصوم عنه وليه و قد
 النوى قال الحنفى
 يجوز له الصوم عنه
 يجوز له طعام تأويل
 يجوز له الصوم عنه
 قول ابن عمر على القدر
 لا يصوم ولا يصلي
 متى وعنده ان خيفة
 يطعم كل يوم
 تأويل قوله صلى الله عليه
 وسلم صام عنه وليه
 على قوله صام عنه وليه
 وليه من كان مكان
 الصوم صام عنه
 قال ابو حنيفة يفتد
 و يطعم و حتى ياكل يوم
 لا لفظه و الشافعي
 قولان اطلق هاهنا
 من ان كان على الصيام
 ندبا ما شاء و اصل
 لا خلاف في اختياره و
 فقهاء لا يفتد
 ذكرنا

[illegible]

لأقضاء
وأما قضيتي
فإنه كان
لهذا الحكم
والثاني أن خاف على
نفسها فقضت
بذلك
إطعام وإن خافت على
الطفل قضت ولحمته
وهو لا خلاف
قلت
وطيبة أهل العلم إن
ذلك جائزة ولا شيء
عليه في ذلك ١٣

وهو قوي على حيدانه حتى جاء رمضان اخذ فانه يطعم مكان كل يوم مسكنا مسكنا من حطة وعليه مع ذلك القضاء فاقم من
 جميع ما كنت امره واجبت بروي قضاء رمضان پس قضاكم وادركوا وتوانا است بر روزه گرفتن تا آنكه آمد رمضان ويكس بر آينه
 وري طعام كند بجای بر روز يك مسكين يك مازگندم و بروي لازم است قضا با وجوب طعام مالک اند بلغذ عن سعيد بن
 مثل ذلك جرحه رسيد با مالک سعيد بن جبير ما نذا اين بقوي گفته است هر كه تاخير كند قضا بغير عذر تا آنكه داخل شده ماه رمضان
 از سال آينده لازم ميشود و بگو قضا بغير رمضان و لازم ميشود بروي طعام دادن بحجاب بر روز يك مسكين از يك اهل علم
 و بدين قائل اند هر ي و مالک ثوري و شافعي و احمد و حنفي و ابو حنيفه گفته قضا كند و بروي خدي لازم نيست مسكنا قضا
 اثر قاسم بن محمد و سعيد بن جبير حديث دارقطني و بيهقي است عن ابی البريرة بهين مضمون ليكن رفع او ضعيف است و روف
 صحيح و كذا مصلحه و بشر و غيره ان دفع توقيف قضا است سنه بعد سنه و اگر رمضان ثالث نيز داخل شده و هنوز قضا نكرده
 انظر انت كه مكر شود باب يتاكد تنزيه لصوص من الوضو والشقه والغيبه لازم است باك كردن روزه و انكار
 شهوت و سب غيبه مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريره ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال الصياحه
 فاذا كان احدكم صائما فلا يفت ولا يجهل فان امره شاتما و قاله فليقل الى صائم الى صائم رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود روزه
 است يعني از دوسو نه شيطان پس قتيكه باشد يكي از شمار روزه و ارس كلام شهوت نكند و بخلق نكند پس اگر بروي سب كند
 با و با جنگ كند با و پس بگويد هر آينه من روزه دارم هر آينه من روزه دارم باب لا يكره السواك للصائم و لو
 بعد الزوال مكره نيست سواك كردن روزه و اگر چه بعد زوال آفتاب كند مالک اند سمع اهل العلم لا يكره
 السواك للصائم في رمضان في ساعه من ساعات النهار لا في اوله ولا في اخره قال ولم اسمع احدا
 اهل العلم يكره ذلك ولا يفتحه حنه مالك شنيه اهل علم را كره و مكره است سواك كردن برای روزه و اگر چه
 و بر سب ساعت از ساعات نهار نه در اول او و نه در آخره و گفت مالك بشنيه م همچاس را از اهل علم
 مكره و دار و آن را يابني كند از ان مستهجم گويد بهين است قتل ابو حنيفه و اكشده علما و شافعي مكره
 ميدارد سواك كردن هر صائم را بعد زوال از حبه خوف از الله بوي دين صائم كه محبوب است نزد يك شخص
 و الله علم باب من استقاء في الصوم فغلبه القضاء لا من ذرعه القهي كيما يقصد كذا في روزه
 واجبت بروي قضا و واجب نيست بر كيما غالب آمد بروي ق مالک عن نافع عن عبد الله بن
 انه كان يقول من استقاء وهو صائم فغلبه القضاء ومن ذرعه القهي فليس عليه القضاء عبد الله بن عمر
 سبغت كيما يقصد قى ميكنه و او روزه دار است پس واجب است بروي قضا و هر كه غالب آمد بروي قى نيست

قلت و قال ابو حنيفه
 تقضى ولا فدية عليه
 قلت و عليه اهل العلم ان
 ذلك من الصلوات
 ولا يفصل صومه
 قلت و عليه اكثر العلماء
 و في العالمين ان اذا افاء
 اول مستقاه من روزه
 او روزه عاد بنفسه
 او اعدا اخره فلا يض
 على الاض لا في كراهه
 ولا استقاء في نيت
 ملا الفهم في المناج
 و الصلوات انه لا يفتن
 انه لم يرجع شي ثالي
 بوجه بطل و عليه
 القهي فلا يباس
 ١٢

سك فلتست
فانما "حسد الله و
سفاد من حبيبكم
العدو الذي ان الصالحه اذا
في اوشاب ناسيا
نفسه في الفضل هو
فرض كان ارفق لاد
قال ما للشدائي في التفتي
دون الفرق"

PPV

لازم بودی قضا را بر جمیع کس نفع کرده اند پس باید که صاحب سبب از بعد از غیر ایشان و ایام افسا و استغفار و مسموم را از جهت عین است
پس فاسد کند اگر چه نقیص باشد که چیزی بخورف رجوع نکند دست یا از جهت آنکه مظنه رجوع است پس اگر نقیص شد که چیزی رجوع نکند
فاسد نشود و حققت نزد یک فقیر آنست که استغفار و تبرک را نوم است که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته و با اینکه اذیت نیست عفو فرمود
است و با اینکه با اختیار حکم بپس انداخته و نه دست چنانکه نوم را مظنه خروج رجوع گردانید لکن چون شارع خود نصیب فرمود
حکمی نمیچاید باشد و اثر بر غلظت خود پس حق آنست که وی مفسد است از جهت مظنه رجوع لیکن اگر نقیص باشد که هیچ چیز رجوع نکند
نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علی که شارع نصیب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر متروکه که مهلا خارج دارد

باب من اكل او شرب في الصوم ناسيا حكمه كم كفي خود يا شاميد در روز و ببيان قال عبيد سمعت ما الحكماء يقول من اكل

او شرب فی رمضان ناسیا او ساهیا او ماکان من صیاً واجبی قضاء یرم مکانه و سمعت ما لکما یقول من اکل و شرب ناسیا او ساهیا فی صیاً تطوع فلا ینقض علیه قضاء و لیتربی به الذی اکل فیہ او شرب هو متطوع و علی من اصنا

امو یقطعه صیبا و هو متطوع قضاء اذا كان انما افطر من عذر غير متعد للعظم لا ارى عليه قضاء صلوة نافله اذا
قطعه من حدث لا يستطيع حبسه مما يحتاج فيه الى الوضوء كغسل يميني شيندم مالک اگر میگفت هر که خورد یا آشامید
به نسیان یا بسبب دور رمضان یا در روزه دیگر که فرض است بروی مثل نذر و كفارة پس بروی واجبیت قضاء روز دیگر
این روز و نیز شیندم مالک اگر میگفت هر که خورد یا آشامید به نسیان یا بسبب دور روز نفل پس نیست بجز قضاء و تمام کند
روزه آن روز را که خورد یا آشامید بروی و او روز نفل داشت نیست بر کسیکه رسید او را چیزی که تبا و کند روزه او را
و حال آنکه او روز نفل داشت قضاء آن روزه و قتی که افطار کرده باشد بسبب عذر نه آنکه بقصد افطار کرده باشد و نه بی عذر
گذرانده قضاء بر نفل چون بشکند او را بسبب حدیثیکه نمیتواند بنده کردن آن از آنچه محتاج میشود در وی بسوی صوم مستخرج گوید
لعقب کرده اند این مذہب است بحديث مسلم که اذا نسى احدكم فاكل او شرب فليتم صومه فانما اطعم الله تعالى وسقاه دلنا والكرام
علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا بشامد به نسیان روزه او تبا و نشود بخود فرض باشد خواه نفل مالک نفل تخصیص کرده
والله اعلم **باب** يستحب صوم عاشوراء مستحب است گرفتن روزه روز عاشورا مالک عن هشام بن عمار

عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان يوم عاشوراء يوما تصوم فيه قريش في الجاهلية

وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم في الجاهلية فلما أقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة صا و امر الناس
بصيا فلما فرض رمضان كان هو الفريضة وتترك يوم عاشوراء فمن شاء صام ومن شاء تركه حضرت عائشة
فرموا به يوم عاشوراء روزه يكبر روزه ميگر قنن آنرا فريش در جاهلية و آنحضرت صلعم نیز روزه ميگر قنن آنرا در جاهلية

و فقیکه قدم فرمود انحضرت صلعم بمهرین روز ه گرفت آنرا و امر کرد بر دمان بر روزه داشتن آن پس فقیکه فرص گردانید و
میزنان فرص همان شد و ترک کرده شد روزه عاشورا پس ترک خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک کند آنرا هالک

الحق قلت

عليه اهل العلم
 وفي الاموال
 الوصال
 صلى الله عليه وسلم
 وروى في قوله
 بشرى
 معنى الوصال
 الاكل والشرب
 الى الله تعالى
 صوم
 لا يقصد القربى
 من
 بنيت الصوم
 على قلته
 في التخييل
 يحسن الله عليه وسلم
 صلى الله عليه وسلم
 لا يصوم الله
 بالضعف
 وجمع المتأني
 فقال صوم
 العبد
 بن خاف
 حق وصحبت
 العالمين
 ان يصوم
 كل واحد
 منكم

عبد الله بن عمرو بن العاص خبروا ان ابو هريرة رآه داخل شد برید خود عمرو بن العاص پس بایست او را که میخورد
 گفت عبد الله پس خواند مرا یعنی برای خوردن پس گفتم او هر آینه من روزه دارم پس گفت ایادین ایام روزه داری
 که نهی فرمود و حضرت صلعم از روزه گرفتن در آن دامن فرمود ما را با فطار کردن در آن گفت ما که آن ایام تشریف بود
 مسئله اگر شخصی نذر کرد که روزه گیرد و یا این نذر منعقد میشود نظر بایاقه فاتیبه یا زیر الکحل صحیح نبود و حکم شرع
 و در قول است و اول مختار ضعیف است و ثانی مرضی مشافیه و در صورت انعقاد قضا باید کرد و اگر روزه گرفت روزه او در
 اگر چه اثر شد مسئله متمتع چون هدی نیافت و قبل از ایام تشریق روزه نگرفت ایادین ایام روزه گیرد و اختلاف است
 نزدیک ابو حنیفه روزه گیر و هدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جایز است باین عذر و لا تفتقران
 کامله پسین والاظهر هو الاول **باب فی الوصال** باب در منع گرفتن روزه طی **مسئله** جن ناه عن عبد الله
 بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الوصال فقالوا یا رسول الله فانك تواصل فقال اني لست كهيئتكم
 اني اطعم واسق رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از گرفتن روزه طی پس گفت صحابه یا رسول الله هر آینه تو وصال
 میکنی پس فرمود هر آینه من نیستم مانند شما هر آینه مرا طعام خورانیده میشود و آب نوشانیده میشود یعنی از عالم غیب است
 عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال یا کم والوصال قالوا فانك تواصل یا رسول الله قال
 اني لست كهيئتكم اني ابيت بطيخة ربي وكسيتني رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و در داری خود را از وصال یعنی روزه طی صحابه گفتند
 هر آینه تو وصال میکنی یا رسول الله فرمود هر آینه من نیستم مانند شما هر آینه من شب میگذرانم در احوال که طعام میخورم و در داری که
 و آب می نوشانم و در داری که مسئله ظاهر است که در حقیقت وصال غایت تقرب با غل است پس اگر اتفاق چیزی بخورد و این
 واصل نباشد همچنین نیت روزه گرفتن فرد نیز داخل است پس اگر بدون این نیت ترک اکل و شرب کرد واصل نباشد مسئله
 وصال ایل میشود بیک قطره آب یا یک لقمه طعام زیرا که بحقیقت در صوم است فی غیر وقت و آنچه مبطل صوم است مبطل آن نیز باشد الله اعلم
باب صوم الدهر در بیان روزه گرفتن تمام سال **مسئله** ان الله سمع اهل العلم يقولون لا باس بصيام الدهر اذا افطر الا بالاص
 التي نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن صيامها وهي ایام منی و يوم الفطر الا فيهما بلغنا ذلك احب ما سمعت الى وفي ذلك
 ما لك شئنا ان اهل علم که میگفتند پس اگر نیت بر روزه در وقتیکه افطار نماید آن روز را اگر نهی فرموده است حضرت صلعم از روزه گرفتن اینها
 و آن ایام تشریق و روزه عید فطر و روزه عید صبحی است در آنچه رسید با و نیت دوست ترین آنچه شنیدیم نزد من در میان ترجمه گوید که
 قول مالک بحديث شيخين ان حضرت صلعم از صوم و هدی میفرمود و از الضعف و قوت حقوق معلل نموده امام شافعی جمع کرده است در آن
 مختلفه و درین باب تا نکه صوم و هر جمیع است برای کسی که خوف ضرر داشته باشد یا قوت حق همان بر دستحب است بر آن غیر آن
 عذر

ان يصوم
 العالمين
 ان يصوم
 كل واحد
 منكم

ويستحب ١٠ ولا القضاء الى الموت
تطوعاً لم يجبه في تمام
في صلوة او صوم
فكان الشك في البدل
وهو في الاصل غير
الاصل

حج واجب است و قضا نفل نماز روز و روزه لازم نیست اگر قطع کند یا بخورد ثواب بعضی نپایماند و اگر بجزا قطع کند ثواب بعضی نپایماند
 کیفیت کان البقی صلی الله علیه وسلم یصوم تطوعاً جلوسه میگرفت حضرت صلعم روز نفل **مالک** عن ابی النضر مولى
 عمر بن عبد الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله قالت کان رسول الله صلی الله
 علیه و آله یصوم حتی نقول لا یفطر ثم یفطر حتی نقول لا یصوم و ما رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله استكمل حیاً من شهر
 الا رمضان و ما رأیت فی شهر الا صیاماً منه فی شعبان حضرت عائشة فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله روز و
 میگرفت تا آنکه میگفتیم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم روزه نخواهد گرفت و ندیدیم که حضرت صلعم کامل کرده باشد
 روزه یکماه هیچگاه مگر رمضان و ندیدیم حضرت صلعم در هیچ ماه که زیاده گرفته باشد روزه و از خود در شعبان **باب**
 الشک یاب در حکم روزه شک یعنی روز آخر شعبان که بسبب ابراهیم و انوشیروان است **مالک** اندمعه اهل العلم یقولون
 ان یصام الیوم الذی یشتک فی من شعبان اذ انوی به حیاً رمضان و یرون ان علی من صام من غیر روية صحاباً
 الثبت انه من رمضان ان علیه قضاءه و لا یرون بصحاً منوطاً باساقال مالک و هذا الامر عندنا و الذی اذ دللت
 اهل العلم ببلدنا مالک شنید از اهل علم که نهی میکردند از آنکه روزه گرفته شود روز یکشنبه شکست قعی میشود و در آن از روزهای شعبان
 و تقبیه نیست کرد که وی از رمضان باشد و می بیند بر هر که روزه گیرد یوم شکست از غیر دیدن ماه بعد از آن آنکه گواه کردی
 از رمضان است واجب است قضا آن روز بر وی و نمی بینند بر روزه گرفتن آن بطریق نفل هیچ باکی گفت مالک که همین
 امر مسلم نزد یک حکمی یا فقیهیم بران اهل علم را در شهر خود قیوی گفته است که اکثر اهل علم گفته اند که روز دیگر در روز شکست نیست رمضان
 و همین در فقیهانی از اربعه و جمیع میگوید که نیست نفل کند جایز است و شب فعی از آن فرموده داشته نگذارد و داشته باشد و این
 موافق عادت اوقات پیچیده حدیث ترمذی از عمار بن یاسر من صام یوم الذی یشتک فقیه بعضی ابان القاسم فقیه میگوید که اگر
 احتیاطاً رمضان روزه بگیرد البته نیست رمضانیت خواهد بود یا شک متصور نمیشود که برای احتیاطاً رمضان کسی روزه
 گیرد بدون شک مسلم یوم الشک یوم ثلثین است از شعبان اگر مردمان خبر رویه او فاش کنند و لازم نشود از جهت فقیه
 چسبی بودن او و اگر خبر فاش نشد یوم الشک نیست و محض احتیاط غیم یوم الشک نیست شود و نه بانجا اهل هیچ که اهل آن
 و روزه درجه و روزه است و الله علم **باب** استحبنا اعتکاف العشر الا و اخر من رمضان طلباً لليلة القدر **باب**
 استحبنا اعتکاف و هر روز آخر از رمضان بجهت طلب شکر **مالک** عن یزید بن عبد الله بن الحارث عن محمد بن
 ابرهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله یختلف العشر الوسط من رمضان فاعتکف عاماً حتی اذا کان لیلۃ احد عشر من و هی الیلۃ

لیلۃ القدر
 و علیها اهل العلم
 قالوا
 صیوم عام من صام
 الیوم الذی یشتک فی
 فقد عصى ابان القاسم
 فاختلفوا فی معناه
 و عند اکثر اهل العلم
 لا یصوم یوم الذی یشتک
 رمضان و ان صام من
 شعبان تطوعاً جایز و قال
 الشافعی لا یجوز لان
 یذوق صوماً کان یصومه
 ۲۲
 و فی بعض النسخ لا یجوز
 عن القاسم و قال ابو
 حنیفة یجوز

التي يخرج فيها من صبيحتها من اعتكافه قال من اعتكف معه فليعتكف العشر الا واخر وقد اريت هذا الليلة
 ثمانية عشر يوما وقد رايتني اسجد من صبيحتها في ماء وطين فالتسوا في العشر الا واخر والتسوا في كل وتروا قال
 ابو سعيد فامطرت السماء ثلاث ليلية وكان المسجد على عديش فوق المسجد قال ابو سعيد فابصرت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله في المسجد وانا في الماء والطين من صبيحة ليلة احدى وعشرين من شهر رمضان
 اعتكاف في مكة وعشرة مائة من رمضان ليس اعتكاف كروي كما تافتيك شديت ويكم وان شبي بوزك برعي ابد وروى
 وقت صبح آن از اعتكاف خود فرمود هر كه اعتكاف كرد دست باسن بايد كه اعتكاف كند عشرة اخيره را در هر رايه ديم
 اين شب يا اين شب قدر را در خواب بعد از ان فراموش گردايند شد از خاطر من و هر رايه ديم خود را درين خواب
 در بختال كه سجد ميكنم صبح او را بگل پس طلب كنيد از او عشرة اخيره و طلب كنيد از او هر شب طاق گفت ابو سعيد
 پس بارانيد آسمان همان شب يعني شبي كه بعد از شروع اعتكاف عشرة اخيره آمد و بود مسجد بنا كردند بهر رايه ديم
 مسجد گفت ابو سعيد پس بديد و چشم من رسول الله صلى الله عليه وآله كه باز گشت از نماز خير جليل مبارك و يعني مبارك
 انحضرت صلعم اثر آب گل بود و صبح شب بعيت ويكم مقدار محد لادست از ان شخص آيات اعتكاف و مفسدات و مسايا
 پس حقيقت اعتكاف درنگ نمودن است در مسجد قدر يكه از درنگ توان گفت بدست اكن اما درنگ كردن پس از
 از استعمال اهل شرع لفظ اعتكاف ابرين حقيقت يقال عكف واعتكف اسي قام و مكث پس محجود و در مسجد بنابر اعتكاف
 نباشد اما قيد مسجد در شرعي پس از جهة التزام اهل شرع است مسجد را در اعتكافات خوئين از جهة آنكه استحب اهل
 بسبب مرابطه است در مسجد و از جهة آنكه خدا تعالي ميفرمايد و انتم عاكفون في المساجد امانيت پس بعد از نماز و امان
 بالنيات وفيه نظر زير كه لبث در مسجد و قسم است قسمي است كه او را اعتكاف گويند و قسمي است كه از ان بظان نماز و امانيت
 مني نامند پس فرق در دو قسم بعدي مي بايد كرد و نيت اعتكاف صلاحية فرق ندارد زيرا كه مصادره لازم مي آيد پس
 از مكث طويل كه مصليان القدر نيكند مثل كير و زواله علم و در اعتكاف دوراي ظاهر شود چنانكه در صلوة بعيد گفته شد
 سيل شافعي آنست كه اعتكاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از جهة منته مرابطه است الا آنكه خروج براي حاجت
 اعتكاف عشرة اخيره و مثلاً ساخته از جهت ضرورت و بجهة آنكه گويانسته است در اول نيت پس اگر نيت مطلق اعتكاف كرد
 تا وقتيكه از مسجد نبرآمد دست براعتكاف خود است و چون از مسجد بركايد براي حاجت ضروريه يا غير آن اعتكاف در
 تمام شد و اگر باز اعتكاف خواهد نيت جديد مي بايد كرد و اين معني است بران را كه نافع نسبت كرديم پس ضرورت در
 مة متناهيست مطلق اعتكاف و براي ديگر در اينجا نظر است بلكه ظاهر آنست كه اگر نيت عود دارد و براي حاجت

برآید بر اعتکاف خود است همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروری مخالفت ندارد و قاطع این
 میشود اندر بود الا خروج بر نیت نقص اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متناهی کرده باشد مثل
 عشره و غیره رمضان ادای مانوی میشود و غنچه بگشاید این مدت و خروج برای حاجت ضروری که مستثنی است از خروج
 برای غیر آن اگر در اول نیت تصریح مستثنای آن کرده است پس بایز است و اگر تصریح نکرده است جایز نیست و ای قاطع آن
 اعتکاف است یا قاطع آن نیست بغیر نیت قطع یا قاطع است و صورت طول مدت خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه
 اورا جایز است و مشروط به نیت است و از آن روی که بنا فی نیت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض نیت است
 میگوید از جهت آنکه کاستنی است پس آنچه مستثنا و تصریح کرده باشد اولی است بعد از نقص و بر برای دیگر ظاهر عدم
 مشروط به نیت است و تفریق گوید محل اختلاف بین الامین است اگر مطلق اعتکاف بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است
 مستحق میشود در صورت مستثنا و غیر آن و اظهار در آن ای شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که حضرت صلی الله علیه و سلم
 در عشره و غیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع جاهل میشوند و مستثنا و مانند آن و اظهار در آن صورت نیت
 ذوالی حنیفه است و شرط مختلف اسلام و عقل و نقایز حقیق و نفاس جنابت اما اسلام و عقل پس زیرا که روی طاعت است
 و طاعت بدل اسلام عقل صحیح نباشد مگر آنکه اخباری طاری گرد و طریای آن ضرر نیند به مانند نوم و انقار و حیض
 پس آنچه آنکه ایشان ممنوع اند از مکث در مسجد پس تقریب معصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود و آنکه سجده بر آید و نیت
 صحیح بخوابد شد اعتکاف و اگر جنابت طاری شود و مبادرت کند بخروج و اعتکاف آن مانند سایر حاجت ضروری است و حرام است بر
 جماع کردن در مسجد و بر آن آن قال الله تعالی ولا تباشروهن و انتم عاکفون و الله اعلم بقول الله تعالی و انتم عاکفون
 و انتم عاکفون است اگر چه از مسجد بیرون آید و حاجت ضروری بر آید و است مباشرت بر روی حرام باشد و مباشرت و جماع مانند لمس
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف بر نیافا ناقض غیبت مانند جماع حدائث بر بنیان و یا با صوم شش
 اعتکاف است یا نه در قول آمده است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند معتکف را تطییب ترنمین زیرا که آنهمه در معنی ترجل است حضرت
 از حضرت صلیم ترجل و در حالت اعتکاف ذکر کرده اند **باب** اختلاف فی لیلۃ هجری و الاقوامه انما لیلۃ فی ابواب العشره الا
 تقدم و تناخر قول ابی سعید بن ابی لیلۃ احدی و عشرین اختفا کرده اند و شبی که وی امید دارد ترنمین شبهاست اتوی
 که آن شبی است از شبهای طاق و عشره و غیره گاهی پیش میشود و گاهی پس گذشت قول ابی سعید غندی که آن شب شبیست
 است مآلک عن ابی النضر مولى عن بنی سعید الله ان عبد الله بن انیس الجعفی قال لرسول الله صلی الله علیه و سلم انی رجل
 شاسع الله انزل لی لیلۃ انزل لهما فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم انزل لی لیلۃ ثلث و عشرین من رمضان

انه بلغه ان سعيد بن المسيك يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فقد اخذ بحظ منها ^{عليه} سعيد بن المسيك كذا في
درنا عشا از شجره پس بر آينه حاصل كرد خود و از ان شب ^{عليه} علم باب المعتكف رجل راسه و يفعل ما يشاء في
ولا يخرج لعيادة المريض و شهوة جنابة و لا يخرج الا لحاجة الانسان منحت شايكه سر خود را بكند هر چه خواهد و سجد
و نه بر آيد از مسجد بركايدن بيار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه بر آيد مگر براي حاجت انسان ^{عليه} مالك
عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمة بنت عبد الرحمن عن عائشة زهره البني صلى الله عليه و آله انها قالت كان
رسول الله صلى الله عليه و آله اذا اعتكف يد في التي راسه فارجله و كان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت
عائشة گفت كه آنحضرت صلعم چون اعتكاف ميكرد و نزد يك ميگر و انديمن سر مبارك خود را پس شانه مينومم او را و داخل
در خانه مگر براي حاجت انسان ^{عليه} مالك عن ابن شهاب عن عمة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت
لا تسال عن المريض الا وهى تمشي لا تقف حضرت عائشة وقتي كه اعتكاف ميكرد و مني پرسيد مريض را مگر در اثناء آنكه ميرفت
و اتاوه نميشد قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حلجة و لا يخرج لها و لا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان
و لو كان خادجا لحاجة احد كان الحق ما يخرج اليه عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و اتباعها گفت مالک نيايد معتكف
بسوي بويج حاجت و نه بر آيد بسوي بويج حاجتي و اعانت نكند بويج پس مگر آنكه بر آيد براي حاجت انسان و اگر معتكف را جنازه
بودي بر آمدن براي كسي بر آينه سزاوارتر بود بر آنكه بر آيد بسوي آن عيادة بيار و جنازه و اتباع جنازه قال يحيى
مالك و لا يكون المعتكف حتى يجتنب ما يجتنب المعتكف من عيادة المريض و الصلوة على الجنائز و دخول البيت
الا لحاجة الانسان گفت مالک مني شود معتكف صاحب اعتكاف تا آنكه باز ماند از آنچه باز ميمايد معتكف از عيادة مريض و از
نماز بر جنازه و داخل شدن بخانه مگر براي حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف فيه
الا ان يكون خبائه في رجة من رحاب المسجد قال مالك و لم اسمع ان المعتكف يضطرب ببناء بيت فيه الا في المسجد
او في رجة من رحاب المسجد و ما يدل على انه لا يبيت الا في المسجد قول عائشة رحمها الله تعالى كان رسول الله صلى
عليه و آله اذا اعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان گفت مالک شب نگذارند معتكف مگر در مسجد مگر اعتكاف كرد است
در ان مگر آنكه باشد خيمه او در رجة از جهه مسجد گفت مالک نشنيدم كه معتكف بزند خيمه كه شب بگذرانند و ان مگر در مسجد يا در رجة
از جهه مسجد و آنچه دلالت ميكند بر آنكه شب نگذارند مگر در مسجد قول عائشة رضي الله عنها كه كان رسول الله صلى الله عليه و آله
اذا اعتكف الخ قال يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يذهب لحاجة
الا انسان في البيت آنحضرت صلعم ميرفت براي حاجت انسان در خانه هاي مني در ايام اعتكاف ^{عليه} مالك انذ سال ابن

[illegible]

شراب عن الزمیل یکتف حل یدخل لمأجدة تحت سقف فقال نعم لا بأس بذلك مالک سوال کرد این شبهه ای از مکرم در یک اعتکاف
گذازد داخل شود برای حاجت خود زیر سقف گفت آری هیچ باک نیست در آن مترجم گوید هر که اتباع حضرت علیه السلام قصد
کرده باشد در اعتکاف او را لا بدست اجتناب از آنچه حضرت صلعم اجتناب میفرمودند از آن و اگر مطلق مکث در مسجد نیست
است آن سخن دیگر است ظاهر اینست که خروج برای نماز و جمعه نیز حاکم ضروری است و گاه شستن است و مشروع است بجهت عموم
قول الله تعالى اذا ندمي للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الي ذكر الله باب يحرم على المتكف مباشرة المودة حرام است
بر متکف مباشرت زن قال الله تعالى ولا تباشروهن وانتم عاكفون في المساجد فرمود خدا تعالی مباشرت نکنید با زنان
شما متکف باشید در مسجد مترجم گوید همین است قول ابن علم باب يجوز الاعتكاف في كل مسجد جائز است اعتکاف
در هر مسجد ساجد ثلثه وغيره آن مسجد جامع وغيره آن قال يحيى قال مالک الا هو عندنا الله لا اختلاف فيه ان لا
الاختلاف في كل مسجد جميع فيه ولا اداه كونه الاعتكاف في المساجد التي لا تجتمع فيها الا كراهية ان يخرج المتكف
من مسجد الله اعتكف فيه الجمعة اودعها فان كان سجدا لا يجتمع فيه الجمعة ولا يحجب على صاحبها ايتان الجمعة
في مسجد سواه فاني لا اري لها بالاعتكاف فيه لان الله تبارك وتعالى قال وانتم عاكفون في المساجد فم الله جلنا
كجها ولم يخص شيئا منها قال مالک فمن هنا جازله ان يعتكف في المساجد التي لا تجتمع فيها الجمعة اذا كان
لا يحجب عليه ان يخرج منه الى المسجد الذي تجتمع فيه الجمعة گفت مالک حکمی که مسلم است نزد یکایک آن حکمایا نیست در آن اعتکاف
اینست که مکروه نیست اعتکاف در هر مسجد یک جمعه خوانده میشود در وی دینی بنیم که مکروه داشته شد اعتکاف در آن مسجد اگر چه
خوانده نمیشود در آن مگر برای ناپسند داشتن آنکه بر آید متکف از مسجد خود که اعتکاف کرده است و آن بسوی مسجد یا ترک کند
بس اگر باشد مسجد یک خوانده نمیشود و در آن واجب نیست بر صاحب اعتکاف آن جمعه در مسجد غیر این مسجد پس هر آینه بنی
بر هیچ باک با اعتکاف در اینجا نیز که خدا تعالی فرموده است وانتم عاكفون في المساجد پس عام گذاشت خدا تعالی مساجد هر آن
و خاص نکرد چیزی از آن گفت مالک پس از اینجا است که جایز است متکف را که اعتکاف کند در آن مساجد خوانده نمیشود و اینجا
جمعه و قنیه واجب نمیشود و بروی که بر آید از این مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود اینجا جمعه یا بقوی گفته که خروج برای جمعه واجب
بر متکف در غیر مسجد جامع جایز نیست او را ترک آن و اختلاف کرده اند در طلبان اعتکاف او پس سفیان ثوری و ابو حنيفة
گفته اند که اعتکاف بطل می شود و چنانچه بطل نمیشود بخروج وی قصدا و حاجت انسانی و مالک شافعی گفته است که بطل
باب لا اعتكاف الا بصيا عتكاف درست نیست مگر بدو روزه مالک ان بلغه ان القاسم بن محمد و نافع امو الى عبد الله
بن عمر قال لا اعتكاف الا بصيا يقول الله تعالى و لنا به كوا و اشر باحتي تبين ان الخط الا بصر من الخط الا سواد من الفجر فتمتوا

[illegible]

[illegible]

الصيا الى الليل ولا تنبأ شرفهن وانتم عطفنا في الدنيا فانما ذكر الله الاعتكاف مع بعضا امام مالك اخبر سعيد بن قاسم بن محمد
وانفع مولى عبد الله بن عمر فيعتكف في ركعتين فيستحب ان يقرأ في كل ركعة الحمد والبراءة في ركعتين
وذكر في ركعة استحب الاعتكاف في ركعة قال مالك وعنه ذلك الا من عذرا لا الاعتكاف الا بصيا الغت مالك
بربعين بيت حكمه نريد انما الاعتكاف نيت مكر بارورة مترجم كويد درين مسئله و قول مشهور است شرط الصوم و اعتكاف
و عدم اشتراط ان وحل اختلاف هما است که سابقا بان اشاره رفت باب يدخل قبل غروب الشمس من الليلة التي
يريد اعتكافها داخل شود و معتكف پیش از غروب با آفتاب از شبی که اعتكاف آن قصد میکند قال مالك يدخل المعتكف
المكان الذي يحیی به ان يعتكف فيه قبل غروب الشمس من الليلة التي يريد ان يعتكف فيها حتى يستقبل باعتكاف اول الليلة
التي يريد ان يعتكف فيها گفت مالك داخل شود و معتكف در مکانیکه میخواهد که اعتكاف کند در آن پیش از غروب با آفتاب از شبی که
میکند اعتكافه او را تا آنکه استقبال نماید با اعتكاف خود اول شبی که اراده کند اعتكاف در آن باب السنة ان لا یجوز
المعتكف الى بیتة حتى یشهد العید مع المسلمین سنت ان که رجوع نکند معتكف بخانه خود تا آنکه حاضر شود بنهار و عید
با مسلمانان یحیی عن زیاد عن مالك عن سبی مولى ابی بکر ان ابابکر بن عبد الرحمن اعتكف فكان یذهب للحجبة
تحت سقفة فی حجره معتكفة فی داخله بن الولید ثم لا یجوز حتى یشهد العید مع المسلمین ابو بکر بن عبد الرحمن
اعتكاف کر پس میرفت برای حاجت خود نیز خانه سقف دار از چادر دیواری که دروازه داشت بسته از سرای خالد بن لید بعد از
از غمی گشت تا آنکه حاضر شد بعد مسلمانان محیی عن زیاد عن مالك انه رای بعض اهل العلم اذا اعتكف العشر الاخر من رمضان
لا یرجعون الى اهلیم حتى یشهدوا انظر مع المسلمین مالك ید بعض اهل علم را وقتیکه اعتكاف میکردند عشره و اخر رمضان
باز می گشتند بسوی الخانه خود تا آنکه حاضر شد زید بن طر با مسلمانان قال مالك وبلغنی ذلك عن اهل الفضل الذین مضی قال
مالك وهذا احسن صفة التي فی ذلك الوقت مالك اخبر سعيد و ابن طو را ز اهل فضل که گشتند مالك این دوست تر بن
است که شنیدیم از انس بن مالک درین مسئله مترجم گوید اجماع ما است بر آنکه لیلة العید و اعتكاف عشره و اخره داخل میشود و قول ابو بکر
بن عبد الرحمن محمول بر آنست که احیا لیلة العید صحیح است و بودن در مسجد بهیئة اعتكاف ضرر ندارد و صحیح است برای احیا و العلم ما
تضراء الاعتكاف اذا فات فی رمضان باید در میان تضراء اعتكاف و چونکه فوت شود در رمضان محیی عن زیاد عن مالك عن ابن
عن عمر بن عبد الرحمن ان رسول الله صلى الله علیه و سلم اذا كان یعتكف فلما انصرف الى المكان الذي اراد ان یعتكف فيه
اخذت خباء عائشة و جاء حفصة و جاء زینب فلما راها سال عنها فقيل له هذا جاء عائشة و حفصة و زینب فقال
رسول الله صلى الله علیه و سلم انکم تقولون بهن فمر انصرف فلم یعتكف حتى اعتكف عشرا من شوال

قله
عليه اجماع الامامة
قالوا لا يجوز
تكملة تكبير جهر
وقالوا لا يجوز الحلف بالقاضا
انما هو الزاد واللاحقة
وامن الطلاق بقرعة
الحج ١١

٢٥٢

رسول الله صلى الله عليه وسلم اراده اعتكاف فرمود پس قتيبة که از گشت بسوی مکانی که خواسته بود اعتکاف را در وی یافت خیمه را از خود
حضرت عاتقه و خیمه حضرت خدیجه حضرت زینب پس قتیبة دید این خیمه را پرسید از آن پس گفته شد آن حضرت را صلوات الله علیه
که این خیمه خدیجه حضرت زینب است پس فرمود آن حضرت صلوات الله علیه بر این خیمه که گمان میکنند درین زنان یعنی ظاهر است که
نیت اعتکاف ندارند بلکه بریاد و منافست قصد کرده اند بعد از آن باز گشت و اعتکاف نمود پس قتیبة که گشت رمضان
فرمود یک عشره از شوال

باب الحج به بیت حرم علی من استطاع الیه سبیلا حج خانه که بعد فرض است بر هر که توانائی توبه بآن دارد و قال الله تعالی اول بیت وضع للناس للذی سبکة مبادا کا و

هذه للعلمین ۵ فیه آیت بدینت مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا ۵ و من کفر فان الله غنی عن العلمین ۵ هر آینه نخستین خانه که عبادتگاه مقرر کرده شده است برای آن
آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و راهنمای صنف عالم را در آن خانه نشانیهای ظاهر است از آنجمله
ایستادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر وی استاده و دو پای او در آن سنگ فرو رفت و تا امروزه
او بر آن سنگ ظاهر است و هر که در آید بآن خانه امین باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم کسیکه در آید بجوای آن خانه از
حرم و الله علم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه که واجب بر هر که توانائی دارد بر قصد آن خانه با اجتناب از
راه یعنی سرانجام نراند و راحله داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیه حج پس هر آینه خدا تعالی بی نیاز است از احسان
عالم مقدر منته ترجم گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعاً و لا بد است از شناختن شروط صحته و وجوب آن
پس ضبط شدن اعمال کافر معلوم است از اینجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع القامع عن ثلثة از اینجا
دانسته میشود که بلوغ و عقل شرط تکلیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم در حق صبی فرمودند
که او را حج هست و حامل او بر حج ثواب می یابد و ظاهر آنست که او غیر ممیز بود پس ممیز را بطریق اولی حج صحیح باشد و مجنون
در حکم صبی غیر ممیز است و در قرآن عظیم آمده من استطاع الیه سبیلا پس دانسته شد که استطاعت راه شرط وجوب حج است
و در حدیث موطا آمده که کسیکه طاقت سفر ندارد بسبب کبر او را چه بنیابته میشود ازین دلائل نزدیک فقیه محض شد که صحته حج
دیگرست و وجوب حج دیگر باز صحه حج مباشرت دیگرست و همچنین وجوب حج بر نیابت دیگرست و مباشرت دیگر پس شرط
صحته مطلقاً اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیله دارد در دنیا از وی مطالبه
نمیکند و در آخرت تبرک آنها نخواهد بود و از صبی غیر ممیز بجز نیابت متصور نیست زیرا که نیت بر تمیز موقوف است
و بغیر نیت هیچ عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحه مباشرة اسلام و قیصر است و در حدیثیه یحیی آمده است ایما صبی حج ثمر

بلغ فلیحجه آخری ایما عیاجی ثم یحقق فلیحجه آخری قال النووی سناد حیه ازینجا دانسته شد که شرط وقوع از حجه الاسلام تکلیف و حریت است پس حج فقیر از حجه الاسلام واقع میشود مانند نصی که طاقه و غنوداشت و ضو کرد و شرط وجوب حج اسلام تکلیف و حریت و استطاعت است باز استطاعت مباشرة و غیره استطاعت نیابت دیگر و استطاعت راه رفتن بچند چیز حاصل میشود بعضی صفات در حال معتبر است و بعضی در راه از آن جمله قوه ثبوت بر راحله است بغیر مشقة شدید و زیر اگر چه سائمه قدر ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وجوب مباشرة بر نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی اشوب چون قائم بیا بدو این فقیر را درین مسأله نظر است زیرا که خدا تعالی میفرماید لیس علی الاشی حرج الایة و این آیه اگر چه در جهاد است در حج نیز متک آن توان نمود و بجامع سفر و از آن جمله یافتن زاد و راحله است ذابا و یا با زیر آنحضرت تفسیر فرمودند استطاعت سبیل از زاد و راحله و در عرف کسیکه طاقه ندارد از حجه صنف بدن یا اعوان زاد و راحله میتواند لا استطاع و معتبر در زاد و راحله است که فاضل از حرج ضروری باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض است و هیچ کس و بعد که بآن محتاج باشد ضرورت نیست و کسیکه در میان می و دکه حد سفر نیست و قوه مشی دارد در راحله در حق او شرط نیست زیرا که عرف آنرا استطاعت میسر و از آن جمله امن طریق است از قطع طریق و سیاع و نایا یافتن طعام و آب در موضعی مسافران حمل میکنند آب را از آن مواضع و نایا یافتن علف در مراحل در حق زن و بچه و زوج یا محرمی که همراه باشد از حجه اینی آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیث یحیی بن از مسافره زنیکه زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی اینی خوف فتنه فهمید است و جهات از سنو ثقات را بجای محرم ساخته است و استطاعت نیابت بهال و وجود کسیکه با حجه مثل بچ و ر و یا وجود ولد و بدل طاقه او در حج میباشد زیرا که در حدیث موطن آمده است که ولد را فرمودند فاحج عنه و کسیکه مال جهه دارد مانند آنست یا اقوی از آن زیرا که هملا در منصور است نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح است بحديث مسلم عن بریدة ان امرأة قالت يا رسول الله ان امي ماتت ولم تحج فاحج عنها قال حج عنها و ظاهر است که تذکره واجب احب است اگر طاقه باشد پس کسیکه میرود و در ذمه او حج باشد و مال دارد احجاج از وی واجب و ذکر آن را حج خواهد آمد **باب فضل الحج و العمرة** در بیان فضیلت حج و عمره **باب** عن سمی حویلی ابی بکر بن عبد الوهید عن ابی صالم السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال العمرة الى العمرة كفارة لما بينهما و الحج للمبدء و الی الخیر و الا الجنة رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود عمره و دیگر كفارة است آن گنایان را که در میان این هر دو بوده است و حج مبرور است آنرا جزا و اگر بهشت حج مبرور آنست که مخلوط نباشد با آن چیزی از گناه **باب** من اراد الحج فليحج في شهر المحرم و لیتق الله و الفسوق و المحال هر که بخواد حج گذاردن پس باید که احرام بندد در ماه هارح و اجتناب نماید از جماع و دواعی آن و از معصیته و از

مخالفات
الحج المبرور و المأثم
ثقی من المأثم
۲۵۵

مکابره کردن قال الله تعالى الحجر اشهر تعلیمات فین فرض فیهما الحجر فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج واما
من خیر یعلم الله ویزود واما خیر الزاد التقوی واثبات وقت حج ما بهای واثبت شده است یعنی شوا
وذا یقصد ودر روز از پنجشنبه پس هر که لازم کند بر خود حج در آن ماهها یعنی احرام بندد برای حج پس نیست جماع ودر واهی
و نیست معصیت و نیست مکابره کردن و در باب حج و هر چه بکنید از نیکی رسید اندازد خدا و از او بهره و خیر گریز آید بهترین فوائد
زاد و بهره بیشتر است از سوال سمرق و ضیانت و تبر سید از سن ای خدا و ندان خرد قال مالک قال الله تبارک و تعالی فلا رفث
ولا فسوق ولا جدال فی الحج قال فالرفث اصابة النساء والله علم قال الله تعالى احل لكم لیلۃ الصیاء الوضوء فی النساء
الایة قال والفسوق الذبح للاثصاب الله علم قال الله تعالى وفسقا اهل لغیا لله به قال والجدال فی الحج انما
کانت تقف عند المشعر الحرام بالمرثقة بقرح وکانت العرب غیرهم یقفون بعرفة فکانوا یجئوا لونه یقول هؤلاء
یعنی اصوب یقول هؤلاء یحیی اصوب فقال الله تعالی کل امت جعلنا منکم کاهن یا سکوه فلا یبذل عندک فی الاکس
واحد الى دیک انک لعلک تستقیم فهذا الجدال فی الحج فیما نزعی والله علم گفت مالک فرمود خدا تعالی ظلم
ولا فسوق ولا جدال فی الحج پس رفت رسیدنت بزنان چنانکه مدلول این آیه است اصل تکلم لیلۃ الصیاء الوضوء الى النساء
و فسوق فرج کردن برای بانق چنانکه مدلول این آیه است او فسقا اهل لغیا لله به و جدال در باب حج ایست که قریش می شان
نزدیک مشعر حرام در نزد لفظ یجیل فرج و عرب غیر قریش می ستادند بعرضه پس با یکدیگر جدال میکردند اینجا چه میگفتند و از
تبریم و اینجا چه میگفتند و از یاب تبریم پس خدا تعالی فرمود لکل امت جعلنا منکم کاهن یا سکوه الا یهبط جدال در حج و آنچه
نموده میشود با بغوی گفته اکثر علما قائل اند بتوقیت احرام با مشهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها بگذارد حرام حج خواهد بود
و ابو حنیفه گفته که موقت نیست باین ماهها مگر جم گوید رضی الله عنه که ازین آیت توقیت حج با مشهر معلوم می شود معلوم
که وقف عرفات جز در روز عرفه صحیح نیست نه قبل از آن و نه بعد از آن پس مراد توقیت احرام خواهد بود و من فرض فیهما
اوست پس احرام حج پیش از آن منعقد نمی شود و اگر کسی احرام حج پیش از آن کرد عمره کند زیرا که خواهد آمد که در صورت
وقت حج عمره لازم می آید مسئله وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که کمی تمتع نکند باب موافقت کاهن
در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها را برای احرام مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال یهل اهل المدينة من ذی الحلیفة و اهل الشام من الحقیقة و یهل اهل نجد من
قون قال عبد الله بن عمر بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال و یهل اهل الیمین من یلم
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفه و احرام بندند اهل الشام از حقیقه

اهل العلم و الله اذا
عمل فیما من اهل العلم
من خلافه و سعی قبل
الشهر الذی یلحق
و هی سؤال و فقه الفقه
۲۵۶
و نسمن ذی الحلیفة
یختلفوا فی الاحرام فقلنا
الشافعیان لعموم قولها
لا یقبل حجاً و یکون
عمره قال ابو حنیفه
فیمنع احرامه بالحج

و احرام کنند اهل بخارا قرن گفت عبد الله بن عمر و خبر رسید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احرام کنند اهل من از یلملم
 مالک عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل المدينة ان يهتلى من تحت
 و اهل الشام من الحقة و اهل نجد من قوت قال عبد الله بن عمر اما هؤلاء الثلاثة فلهما من رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم و اخبرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال يهتلى اهل اليمن من يلملم حكم فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ان
 که احرام کنند از ذی الحلیفه و اهل شام را که احرام کنند از حجة و اهل بخارا که احرام کنند از قرن گفت عبد الله بن عمر اما این
 پس شنیدم آنها را از رسول الله صلی الله علیه و سلم و خبر داده شد مرا که آنحضرت صلعم فرمود که احرام کنند اهل من از یلملم مالک
 عن نافع ان عبد الله بن عمر اهل من الفراه عبد الله بن عمر احرام کرد و از فرج و فرج موضعى است متصل دریا مابین کوفه
 محمد بن الحسن گفته است که اهل مدینه را در میقات پیش می آید ذی الحلیفه و حجة و اهل مدینه را رخصت است که احرام از حجة کنند
 فقیر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد که این عمر برای حاجتی بفرج رفته باشد و از اینجا غم حج یا عمره بخاطرش رسید
 و هم از اینجا احرام کردند برای آنکه و راهی او حجة است و همین است ظاهر زیرا که فرج در وسط راه نیست پس آنجا رفتن از راه
 حاجتی خواهد بود و الله اعلم مالک عن الثقة عنده ان عبد الله بن عمر اهل من ایلیاء عبد الله بن عمر احرام کرد و از ایلایا یعنی
 شهرت المقدس بغوی گفته است که توفیت با نیت است که حاج و مقصد البیزار احرام ازین مواضع نباید گذشت نه آنکه بشیر
 از آن احرام نکند و همین است نه سبب چه فقیر گوید الا آنکه احرام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از میقات بوده است پس آن
 فضل باشد مالک ان یبلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل من الجعیرة بقره رسول الله صلی الله علیه و سلم احرام کرد و از
 جعیرة برای عمره و آن نزدیک بقرن است و محاذی او مالک با سناد و عن عائشة قالت فلما قضينا الحج ارسلني
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مع عبد الرحمن بن ابی بکر الى التنعيم فاعتمرته حضرت عائشة فرمود پس وقتیکه بجای آوردیم
 حج را فرستاد مرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه عبد الرحمن بن ابی بکر بسوی تنعيم پس بجای آورد عمره را یعنی از تنعيم
 احرام عمره بستم قال مالک و انما يهل اهل مكة بالحج اذا كانوا بها و من كان مقيما بمكة من غير اهلها من جوف مكة
 لا يخرج من الحرم و مثل مالک عن رجل من اهل مكة هل يهل من جوف مكة لبعرة فقال بل يخرج الى الحل فيحرم منها
 قال مالک لما العزم من التنعيم فانه من شاء ان يخرج من الحرم فله حرم فان ذلك جهرى عنه ان شاء الله و
 الفضل ان يهل من الليقات الذی وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو ابعد من التنعيم مالک گفت مالک
 جز این نیست که احرام کنند اهل مکه براسن حج و وقتیکه بشوند در آن و کسیکه باشد
 مقیم مکه از غنیمت ساکنان مکه احرام کنند از عین مکه نه برآید از حرم

۹۱
 و علیه اهل العلم
 فائدة التاقيت المنع
 عن تاخير الاحرام
 فانه جائز الحائز و حقا
 المكي الميعة و مكة و النعم
 الحسن في العالمين
 و التعميم افضل و في
 التعميم افضل بقاء
 التعميم في مكة
 ۲۵
 من اهل البيت
 ان لا يهل عند الحقة
 ميقات ذی الحلیفه
 و الحقة و الحقة
 و الاخر و احرام الى
 الميقات الثاني ذكرك
 محمد في المطا و محكم
 ايضا و عبد الله ان
 يدخل مكة لا يصل
 الى الحرم و معناه عند
 الشافعية انه يصل
 له ان ينسك
 بعد واصل الى
 الحرم

و سوال کرد به شد مالک از حکم شخصی از این که آیا احرام کند از اندرون که برای عمره پس گفت مالک بگوید باید بسوی حل بیاورد و اگر احرام
 گفت مالک از عمره از تنجیم پس حال انیت کیسه خواهد که بر آید از حرم بعد از آن احرام کند پس هر آنکه آن کفایت کند دست از وی
 انشاء الله تعالی و لکن بهتر آنست که احرام کند از میقاتیکه معین فرمود دست بخضرت صلعم و آن دور تر است از تنجیم و تنجیم
 رضی الله عنه که در حدیث شریفین آمده است عن ابن عباس قال قلت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل المدینه ذابحینه و لا
 اشام الحجه و لا اهل نجد قرنا و لا اهل المین یلمیم و قال بن ابرهیم و لمن اتی علیهم من غیر بنی منن الوداح و العمره فمن کان من
 ذلک فمن حیث انشأ حتی اهل مکة من مکة ازینجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه بکعبه باشد خواهد موطن بکعبه
 خواهد افتاد که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکة است و اما غیر یکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شد و دست ذابحینه است
 و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب جحفه است و میقات متوجه از تهامة یلمیم است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داود
 و نسائی روایت کرده اند عن عائشه ان النبي صلعم وقت لاهل العراق ذات عرق و کسیکه بامدین میقات و مکة ساکن باشد میقات
 او مکن است و ازین حدیث مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج مکانی که در میان مکة و میقات باشد و آمد
 و از آنجا اول انیت حج بجا آورد از همان جا احرام بندد زیرا که در مضمون همین کان دون ذلک فمن حیث انشأ و دخل است
 مانند افتاقی متیم بکعبه در احرام از نفس مکة و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات
 احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریفین آمده است که آنحضرت صلعم حضرت عائشه را بعد قضای حج
 بتبعیم فرستاد و نشان دادند که از ورا می آید احرام کند و تنجیم اقرب اطراف حل است بکعبه و در آن حال وقت تنگ بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم می توانست شد آنحضرت صلعم در چنان وقتی تکلیف خروج بکعبه
 حل نمیدادند مسئله فائده توفیق باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از مراقبت احرام
 جائز باشد لکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و خلفا از ذمی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات فضل باشد و فضل است
 که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بزرگوار اگر از میقات بگذرد لازم است عفو قبل از طلوع
 بر آن که در وقت تنگ است یا از عود مانعی است یا هر آنست که دم لازم شود و بقول ابن عباس بن اسی من انک شایا
 او ترک فیه بق و اما مسئله اگر برایی گذشت که گذر بر میقاتی نذر در نزدیک محاذات میقات میباید که احرام بندد و اگر محاذات
 کرد و در میقات احتیاط آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد متوجه لازم نیست زیرا که عمل بر خصلت شرع نموده
 است **باب** حلی رسول الله صلی الله علیه و آله بسجده ذی الحلیفه و کتین فلما استوت به و احلته اهل کذا و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله در سجده ذی الحلیفه دو رکعت پس قیام را است شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و آنحضرت کبکانت مالک

عن شام بن عمار عن أبيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي في مسجد ذي الحليفة ركعتين فاذا استوت به جللة
اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم ميكانا ردوسجي ذوالحليفة دور كثره لسن قتيكه راست ویش را باخضرت حیدر المدعیہ سلم شتر او
میگفت **ما لك** عن موسى بن عقبة عن سالم بن عبد الله انه سمع اباہ يقول بیداء كره هذا التي تكلن بون على رسول
صلى الله وسلم فيما بآ اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم الا من عند المسجد يعني مسجد ذي الحليفة سالم بن عبد الله بن
ازيد بن عمرو بن عبد الله بن عمر كره ميگفت اين بیداء شاست كه برست ميكنند بر خضرت صلعم در ان احرام مكر و خضرت حیدر المدعیہ سلم
كرا از زركا سجي يعني مسجد ذي الحليفة **ما لك** عن سعيد بن ابی سعيد المقبري عن عبيد بن الجراح عن ابن عمر قال
واما الاللال فاني لم ارد رسول الله صلى الله عليه وسلم الا حتى تنبعث به داخلته فخصه عبد الله بن عمر ميگفت برائيه
غيره خضرت صلعم كره لبك گفته باش تا آنكه بر ميخاست باخضرت صلعم شتر او **ما لك** عن نافع بن عبد الله بن عمر كا
يصلي في مسجد ذي الحليفة ثم يخرج فيركب فاذا استوت به داخلته احرم عبد الله بن عمر نماز ميگذا ردوسجي ذوالحليفة
بعد از ان برمي آمد و سجي پس او شيد پس قتيكه راست مي استاد باو شتر او احرام ميكرد يعني لبك ميگفت **ما لك**
بلغه ان عبد الملك بن مروان اهل من عند مسجد ذي الحليفة حين استوت به داخلته وان ابان بن عثمان اشبا
عليه بذلك خبر سديد بالاك عبد الملك بن مروان لبك گفت از زركا سجي ذي الحليفة وقتي كه راست شد باو شتر او خبر
سديد بالاك كه ابان بن عثمان مشوره داد او را بر بنعل مترجم كه پد رضى المدعيه مختلف شدند احاديث را بته داي الاللال
و صح اقوال قبل ابن عمر است كه كره شود و ترندي راويت كرده است عن ابن عباس انه صلى الله عليه وسلم اهل بالبحر حنين
من ركعتيه **باب صفة التلبية** و صفت لبك گفتن **ما لك** عن نافع عن عبد الله بن عثمان بلبية رسول الله صلى
عليه وسلم لبك اللهم لبنيك لبنيك لا شريك لك لبنيك ان الحمد والنعمة لك والمليك لا شريك لك قال كان
عبد الله بن عمر يزيد فيها لبنيك لبنيك وسعديك والخير بيديك لبنيك والوعاء اليك والعقل
تلبية رسول الله صلى الله عليه وسلم هي لبنيك لبنيك الخ ترجمه لبك اغيثت كه تو جبر من اولاد و ثانيا بسوي تست يا محبت من اولاد
و ثانيا برامی تست يا اجا بر من اولاد و ثانيا برامی تست يا اخلاص من اولاد و ثانيا برامی تست برائيه سايش و نعمت
تست و بادشاهي تراست نيست هیچ شرکاي او عبد الله بن عمر زياده ميكرد و تلبية اين كلمات را لبك لبك لبك
و سعديك الخ يعني خدمت ميكنم ترا و اولاد و ثانيا و خير بد و دست تست و توقع بسوي تست و عمل برامی تست مترجم گويد
رضي الله عنه لا بد است از نيت شك بجديث انما الاعمال بالنيات و تعين احد النكسين لازم نيست زيرا كه در حديث
شيخين آمده است كه اخضرت صلعم تغير او و نديت را پس بر نيت احل النكسين آن شك لازم نمي شود پس

١٠٠

عن ابن عباس
رضي الله عنه

اهل الحجة والبرهان والعدل
مفتية قال الشيخ والعلامة
اهل العلم

علی رضا تندر
نہجوں احاطہ مضیق
م

الصلوة ثم يجده

من مكانه اذا فرغ
انتهى وفهم من قال

الحمد لله الذي جعلنا من أمة
الصلوة والصلوة والصلوة

بہر احسنہ فی المناجیح
مؤلف

اینست به ساحت
ادب و حد

ماشیا و قول
طریقہ

وفي العلم الكبير في رتبة
الصفين الصلوة

او بعد ما استقر

في جبر الصلوة والتبليغ

و علیہ علیہ

النبي صلى الله عليه وسلم

فعلية دم - وطن من ترك - خضفت لرجلة - تركط وقال ابو
ترطط - ولا تترطط - التليخه - قال الشاعر
ون من تركط - الله عليه - بليخه

۱۰۰

غسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند و قول آمده و ظاهر است که غسلی که برای تطهیر قطع
 را میگوید که هر چه باشد تیمم عوض او نمیشود و باید بابت تیمم یا خدش من حیثه و شاد به عند الاحرام مستحب است که بگوید ازین
 خود و برت خود نزدیک حرام مالک اند بلغة ان سالم بن عبدالله کان اذا اراد ان یحرم دعا بالجماعین فقصر
 شاد به و اخذ من حیثه قبل ان یرکب و قبل ان یهل حمی ما سالم بن عبدالله قتی که اراده احرام میکرد و میطلبید مقرر
 پس قطع میکرد و برت خود را و کم میکرد و حیة خود را پیش از آنکه سوار شود و پیش از آنکه لیک گوید احرام بسته مالک
 نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا افطر من رمضان و هو یرید الحج لم یأخذ من راسه و لا من حیثه شیئا حتی یصل قال
 مالک و لیس ذلک علی الناس عبدالله بن عمر و قتی که روزی میگذارد بعد از رمضان و او اراده حج میداشت نمیسترو
 از سر خود و کم نمی کرد و از ریش خود چیزی نماند که چنانکه گفت مالک این لازم نیست بر مردان مترجم گوید رضی الله عنه مستحب
 که اراده شود برای احرام بجلت عانة و نت البوطه و قص شارب و تعلیم اظهار و در حلق راس و قول در میان بگوید که نزدیک
 فقیر تفصیل است کسیکه معتاد است بجلت راس طلق کند تا زیاده موی سر او را کلفت ندید و کسیکه معتاد باشد بوی سر
 از ابتدای شوال که اول شهر جماد است موی نخا بدارد تا نزدیک حل از احرام شاعر حج ظاهر شود باب الجمائن و النفاء
 تغسل و تلبی حائض خداوند نفاس غسل کند و لیک گوید مالک عن عبد الرحمن بن قاسم عن ابیه عن اسماء بنت
 انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبیداء فذکوز ذلک ابو بکر رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها فلتنغسل ثم لا یقلل
 من محمد و ایت که در آن اسماء بنت عمیس که اسامه بناد محمد بن ابی بکر را در موضعی که بیداشته بود بر تنه چارمیل از بدن
 پس ذکر کرد و این اقمه را ابو بکر صدیق پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ام کن
 او را که غسل کند بعد از آن لیک گوید مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اسماء بنت
 ولدت محمد بن ابی بکر بذی الحلیفة فامرها ابو بکر ان تغسل ثم یقل اسماء بنت عمیس بناد محمد بن ابی بکر بگوید
 ذی الحلیفة پس امر کرد او را آنحضرت ابو بکر صدیق که غسل کند بعد از آن لیک گوید مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اسماء بنت
 بعرفة او بالمر دلقه او بر حی الجمار و یستحب بین یصفا و المروة و هو غیر طاهر فقال کل امرئ تصنعها الجمائن
 من امر الحج فالرجل یصنع و هو غیر طاهر ثم لا یكون علیه شیء ذلک و الفضل ان یكون الرجل فی ذلک کلامه
 طاهر و لا یبغی له ان یتعمد ذلک سوال کرده شد از مالک آیا و توف کند کسی بعرفه یا بعد از آن یا رمی بجا کند یا سحر در میان
 صفا و مرو کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک هر امری که میکند از آن حائض از کار حج پس مرد بکند آنرا حال آنکه او غیر طاهر
 است بعد از آن نیست لازم بروی چیزی یعنی گناه نیست درین امر و بهتر است که باشد مرد در همه این احوال با طهارت و سزاوار است

قلست

قال الجمالی یستحب

ان ینا قصب الا حرام

بما ان العانة و تفسف

الابطوطه و قص شارب

و تعلیم اظهار و در حلق

ان یقیم هذه الامور

على الغسل و فی الجمائن

مثل حلق و حلق الراس

من اعتاده من الرجال

و فی فقه و فی الجمائن

القصان

قلست

و علیه اهل العلم

کثیرین اهل بیت هین کا گفت مالک شرعاً حرام است که باشد نزدیک پنج فرس از بن حجیم گویند یعنی اندک کلام حضرت عمر را و چون
 میتوان بود یکی آنکه از حدیث اعرابی عموم این معلوم کرده باشند و بران عمل نمود و حدیث حضرت عائشة چون ظاهر است
 لازم آنکه از حدیث آن زیرا که مسین است و اول مبهم و دومی در حجة الوداع بود و اول در حنین و دیگر آنکه قصه ایشان زیاده است
 باشد نشود و مردان اقتدار این جمیع کنند پس واقع شوند در منی و حنظل و آنکه خود تصریح کرد در باب ثیاب بصلب ثیاب است
 بوجهی که بجای مسند و الله اعلم مسئله شافعی اختیار کرد و استحبای تطیب بدن و ثوب نزدیک احرام بهین حدیث جواد
 و ادو اند از حدیث اعرابی آنکه امر فرمودون آنحضرت صلعم او لبیل صفره از حنظل حرمت تصفیح بر عفران و خلوق است
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله و استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این است
 آن است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال کند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود و بالیس المتاسکات
 عرق صفره و وجه مفرد و قران و عتقه عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمره تنها و حج تنها و جمع کردن در میان حج
 و عمره و تمتع یعنی افاقی عمره کند در شهر حرج و حلال شود و در مکه ماند تا آنکه حج نیز گذارد و مالک عن ابی الاسود محمد

بن عبد الرحمن بن نوفل و کان یقیما فی حرج و دابن الزبیر عن عرق ابن الزبیر عن عائشة ذوج النبی صلی الله علیه و سلم

انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فقام من اهل بجرة و من امن اهل بجرة و من امن

اهل بالیج و اهل ناسول الله صلی الله علیه و سلم بالیج فاما من اهل بجرة فخل و اما من اهل بجرة او جمع الحج و العمرة فلم یجلاوا حتی
 کان فی الفح حضرت عائشة گفت برآمدیم با همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس آن کسی بود که احرام کرد بعمرة
 و کسی از ما بود که احرام کرد حج و عمره یعنی قران کرد و از آن کسی بود که احرام کرد حج و احرام کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج
 پس آن کسی که احرام عمره کرد پس حلال شد یعنی وقتیکه فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرد در حج تنها یا جمع
 حج و عمره را پس حلال نشدند تا آنکه شار روز نحر مالک عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار بن سب

الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرجت الی الحج فمن اصحابه من اهل بجر و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل
 فاما من اهل بجر او جمع الحج و العمرة فلم یجلاوا و اما من کان اهل بجرة فخل رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد سال
 حجة الوداع بسوی حج پس از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرد حج و از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود که
 جمیع کرد حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس آن کسی که احرام حج کرد جمیع کرد میان حج و عمره پس
 حلال نشد و آن کسی که احرام عمره کرده بود از ایشان پس حلال شد مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم اعتمر ثلثا حرام الحدیث و عام القضاة و عام الحج انما خبر سیر بالک آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره کرد

طالع

لا قسرت
 عليه
 من
 العلف
 من
 الخبط
 الذي
 في
 الماء
 من
 السقا
 لابل
 واليد
 بالقدح
 الفخري
 من
 الجوار
 بمنزلة
 الغلام
 من
 الناس
 والافني
 كبر
 الخبط
 بفتح
 تين
 ما
 يقع
 على
 الامس
 من
 من
 الخبط
 وهو
 من
 الشجر
 بالعصا
 ليتبين
 ان
 وقاها
 قل
 عليه
 اهل
 العلم

سال حبيب بن سال مضيه سال جبرانه مالک عن جعفر بن محمد عن ابيه ان المقداد بن الاسود دخل على علي بن ابي طالب
 بالسبيا وهو ينجح بكوات له دقيقا وخبطا فقال له هذا عثمان بن عفان ينهني ان يقر بيني وبينك والعمرة فخرج علي
 وعلى يديه ازاله دقيقا وخبطا فان اقره لائق والخبط على ذراعيه حتى دخل على عثمان بن عفان فقال انت تنهني عن
 يقر بيني وبينك والعمرة فقال عثمان ذلك راسي فخرج علي مغضبا وهو يقول ليبيك اللهم ليبيك الحججة وعمره معا
 بن الاسود دخل شد بر علي بن ابي طالب محلي كرا راسقيا گویند واختلف سدا وشره ان جوان را زان خود با در برگ
 درختان پس گفت او را اینست عثمان بن عفان منع میکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برآمد حضرت علی برادر
 بی اثر ارد در برگ درختان بود گفت راوی پس فراموش میکنم اثر برگ درختان وارو را بر برد دست او تا آنکه داخل شد
 بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع میکنی از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان نیست می
 پس برآمد حضرت علی در ششم آمده را و میگفت لیبيك اللهم ليبيك الحججة وعمره معا مالک عن ابن شهاب عن محمد بن
 عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب ان حدثه انه سمع سعد بن ابی وقاص والصالح بن قیس عام حج
 معاوية بن ابی سفیان وهما يذكران التمتع بالعمرة الى الحج فقال الصالح بن قيس لا يصنع ذلك الا من حمل امر الله
 قال سعد بن قيس ما قلت يا بن اخي فقال الصالح فان عمر بن الخطاب قد نهى عن ذلك قال سعد قد صنعها رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وصنعها معه محمد بن عبد الله شئنا سعد بن ابی وقاص والصالح بن قيس سألوه حج كرو معا وبن
 ابی سفیان وایشان ذكره فيكون ذلك متعرا بعمره تا آمدن حج پس گفت صخاك بن قيس يمينك اين را مگر چگونه
 حکم خداست قال پس گفت سعد بدختر است که گفتی ای پسر برادر من پس گفت صخاك بن قيس هر آینه عمر بن
 الخطاب منع می کرد ازین کار گفت سعد هر آینه کرد این را رسول الله صلى الله عليه وسلم و کردیم ما آنرا همراه او باب
 الفصل بينهما در بیان فصل در میان حج و عمره مالک عن نافع عن عبد الله بن عبد الله ان
 بن الخطاب قال فصلوا ما بين حجتكم وعمرتكم فان ذلك اتم لحي احدكم والله ليعتم
 في غير الله الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل کنید میان حج خود و عمره خود پس هر آینه این تمام کننده تر است حج یکی را
 از شما و تمام کننده تر است عمره را مراد این بود که عمره در غیر شهر حج بجای آورد یعنی متعه نکند در شهر حج مالک عن
 علقمة بن ابی حلقة عن امره ان عياشة كانت تقف بعد الحج من مكة فذی الحج ثم نكثت ذلك فكان
 تخرج قبل هلال المحرم حتى تاتي الحجة فتقبر بها حتى تومي الهلال فاذا رأت الهلال اهلته بعمره فخص
 حضرت عائشة عمره و میگردید حج از مکة در زمی الحج بعد از ان ترک کرد آنرا پس بر می آید پیش از هلال محرم تا آنکه

می آید بخند پس گویند و اینجا تا آنکه بنشیند لاله ای پس متفکیر دید لاله ای احرام میکرد و بعد باب
 اول الفرائد یا افراد فضل است یا مستعربا قرآن ما لاله ای عن صدقة بن يسار المكي ان رجلا من اهل اليمن جاء الى عبد الله بن
 عمر فوقف فصرخ يا ابا عبد الرحمن اني قدمت بجمعة مفخرة فقال لعبد الله بن عمر لو كنت معك وسيتكلم في
 ان تقر فقال اليها في قد كان ذلك فقال عبد الله بن عمر خذ ما تظاثر من راسك ما هدي فقالت امرأة من اهل
 ما هدي يا ابا عبد الرحمن قال هدي فقال ما هدي فقال عبد الله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الي
 ان اصوم مردى از اهل بن امد ميس عبد الله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سر خود را پس گفت يا ابا عبد الرحمن هرگز
 آمد دام برای عمر و تنها پس گفت عبد الله بن عمر او که اگر من می بودم با تو سووال میکردی مرا میفرمودم ترا بقرآن پس
 آن بمنی هرگز متحقق شد قرآن پس گفت عبد الله بن عمر بگیر آنچه پریشان شد دست از موسی سر تو و بدی ذبح کن پس
 گفت زنی از اهل عراق چیست بدی او یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کند بدی خود را پس گفت آن زن چیست بدی او
 گفت عبد الله بن عمر اگر نایم مگر آنکه ذبح کنم یک بزنی آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روز دهم ما لاله ای عن صدقة
 بن يسار عن عبد الله بن عمر انه قال قال لاله لان اعتمر قبل الحج واهد احبا الى من اذ اعتمر عبد الله بن عمر فاحبته عبد الله بن عمر
 گفت قسم بخدا اینک عمر گویم پیش از حج رهدی ذبح کنم یعنی منته کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج و بدی حبه
 ترجم گوید همین است نه سبب خفیه که قرآن مطلقا افضل است و متع فضل است از افراد و نزدیکش فنی فضل سنا که
 از اد است و بعد از آن متع و نشا این اختلاف اختلاف ایشانست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم شامی
 ترجمه داده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مفروض بود و الله اعلم باب شتر ط دم القتم در بیان
 شتر ط دم متع قال الله تعالی فاذا امنتم فمن عنتم بالصمت الى الحج فما استيسر من الحج فليحج فليحج
 ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا جئتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضروا المسجد الحرام و التعلق الله
 واعلم ان الله شديد العقاب پس متفکیر امین شد یعنی احصار بعد و نباشد پس کسیکه بر و نشا و بمشوعات
 احرام از بنا و طیب لباس سبب فراخ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجبست بروی آنچه آسان باشد
 از قرآنی پس هر که نیا بد قرآنی را پس واجبست بروی روزی که فتن سه روز در وقت حج در و زده
 هر فتن نیست روز و فتنیکه رجوع کنی بد وطن خود این یک مبه کاطه است اینک کم کسی است که نباشند که آن
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و تر رسید از خداوند و بدانید که خدا سخت است عقوبت
 ما لاله عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه كان يقول من اعتمر في شهر الحج

سأله فقلت عليه
عليه ابراهيمية
في الوفاة القات
افضل مطلقا والتميم
افضل من الاولاد
قال الشافعي افضلها
الاولاد وبعد التميم
وفي قول التميم افضل
ومشأنا في اختلاف
في انسك النبي صلى الله
عليه وسلم وراجح الشافعي
٢١٥
في الظاهر فليبه ان كان
مفردا

140

مفتی محمد رفیع الرحمن

[illegible]

اوست مسك كافر و بار الود و ايمان مقتنه و دشمن غير مقتنه نیز ممنوع است بحديث المحرم اشعث اخبر و قول عمر اشان اننا
 يا تون شعثا و انتم مدمنون و غسل بدن و سر اگرچه بخیل باشد ممنوع نیست چنانکه خواهد آمد دیگر حلق اس بآیه و لا تخلقوا
 رؤسکم حتی یبلغ الهمدی محله و با حیاب خدا در حلق و موجب اول آنچه بروی نام حلق توان اطلاق نمود و در حکم اوست قطع ظفر
 و بقیه شعر و دیگر حجج و دواعی آن بجهت قول خدا متحکم فمن فرض فیهن الحج فلا ذن و لا فسق لیکن بجایع عمدان فاستند
 و لازم میشود بدین معنی در مسکی که شروع کرده است و تصانیف ناکه خواهد آمد و بر مفاخذ و قبایع نفسیه واجب میشود و دوم و
 خاص دیگر و دیگر اصصیا و حیدر تری لقوله تعالی و حرم علیکم صید البر ما دمتم حوما و آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد
 و دیگر نجح و الخ و تفصیل این منوعات در ابواب آیند مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهمدی کیف یفعل و قتیله و ان
 کند بدی آنچه کار کند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت لرسول الله صلى الله عليه
 ما شأن الناس جلوا لم یحلل انت من عقرات فقال لفي لبدت و اسى و قللت هدی فلاحل حتی اخر حضرت حفصة گفت خست
 صلی الله علیه وسلم چه حال است مردان که حلال شدند و حلال نشدی توان عمره خود پس فرمود و حضرت صلعم بر آئینه بصحن
 جمع کردم موی سر خود را و قلاوه بتم قربانی خود پس حلال شوم تا آنکه بخیر کنم **باب** کیف یطوف للمتمتع و القادر
 چگونه طواف کند متمتع و قارن **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة و طواف الذين اهلوا بالعمرة **باب**
 و بین الصفا و المروة ثم حلوا ثم طافوا طوافي فاما أخر بعد ان رجعا من منى فحجم و اما الذين كانوا اهلوا بالعمرة او جمعوا الحج و العمرة
 فان طافوا طوافي واحد اختصر حضرت عائشة گفت پس طواف کردند تا آنکه احرام عمره بپوشد و نذیر بخانه کعبه میان صفا و مروه و بعد از آن
 حل شدند بعد از آن طواف کردند و دیگر بعد از آن که رجوع کردند از منی برای حج خود و اما تا آنکه احرام کردند نذیر یا جمع کردند حج و عمره را پس این
 که طواف کردند یکبار **باب** المتمتع یقرئ التروية بیان حال متمتع که عمره کند در روز ترویبه **مالک** عن نافع عن عبد الله
 بن ابی بکر ان عمرة بنت عبد الرحمن یقال لها رقیة اخبرت انها خرجت مع عمرة بنت عبد الرحمن الى مكة قالت قد
 عمرة مكة يوم التروية و انما معها طواف بالبيت بین الصفا و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت امك معتمرة فقلت
 لا قالت فالتسبیح فی التستة حتی جئت به فخذت من قرون داسها فلما كان یوم النحر ذبحت شاة و قدیم و لا یجوز
 بنت عبد الرحمن خبر داد که بر آئینه وی همراه عمره برآمد پس در داخل شد عمره و در مکه روز ترویبه و من همراه او بود پس طواف کرد
 خانه کعبه و میان صفا و مروه بعد از آن داخل شد در صفة مسجد پس گفت ای ابنت مقرر من پس گفت منی گفت جبت و جگر
 بیار از برای من پس جستم تا آنکه آمدم از پس گفت از قربنها سر خود یعنی موی را پس قتیله شد روز نحر فخرج کرد و نذیر **باب**
 ما استیسر من الهدی و در بیان آنچه میسر شود از قربانی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابيه ان علي بن ابي طالب كان یقول

قلت
 علیه ابو خنیفة ان من
 متمتع بسوق الهمدی فانه
 یاتی باعمال العمرة و یجوز
 منها حتی یجمع بین الحج
 و قال الشافعی ان كان
 ساق الهمدی یباح له
 قطع ما قبله من الحج
 الفارغ من اعمال العمرة
 بنذرة من لم یسقی و ما
 فعله النبی صلی الله علیه
 و سلم استحباب و سنة
 قلت
 و علیه الشافعی ان القارن
 یجوز له طواف واحد
 و قال ابو خنیفة یطوفون
 الوقوف عن الصفا قبل
 و الثاني بعد من
 الحج
 قلت
 هو ان من عند اهل
 العلم

(۷۶)

عن قول النبي صلى الله عليه وسلم لا ينجي من النار الا من لم يكن له من الدنيا حظ الا من لم يكن له من الدنيا حظ الا من لم يكن له من الدنيا حظ

[illegible]

انما خبرته ان زیاد بن مسیان كتب الى عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان عبد الله بن عباس قال من اهدى هذا الحرم
عليه ما يخرج على الحجر حتى ينحصر اليه وقد اجتمعت بهدني فاكثرت الى باهره او فرجني صلتا الهدى قالت عمره فقالت عا
ليكن قال ابن عباس انا فقلت قلنا هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم
بعث بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فم يخرج على رسول الله صلى الله عليه وسلم فم يخرج على رسول الله صلى الله عليه وسلم فم يخرج على رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابو سفيان نامه نوشت بسوی حضرت عائشه رضی الله عنها که عبد الله بن عباس گفته است هر که بفرستد قربانی را حرام میشود
بروی آنچه حرام میشود بر حج کننده تا آنکه بخورده شود قربانی را در هرگز فرستاده ام من قربانی را پس بنویس بسوی من حکم خود
یا بنفرامی صحت قربانی را گفت عمره پس فرمود حضرت عائشه نسبت حکم چنانکه گفت ابن عباس فتم من قلا داره قربانی رسول الله
صلی الله علیه وسلم بدو دست خود بعد از ان بست آن قلا داره را حضرت صلعم بدست خود برگردن قربانی بعد از ان نوشت
آنها را حضرت صلعم همراه پدر من پس حرام نشد بر حضرت صلعم چیزی که حلال کرده بود او را خدا تعالی برای او تائید
نمود و شد قربانی ماله عن یحیی بن سعید انه قال سالت عمره بنت عبد الرحمن عن الذی یبعث بهدیہ و یقیم هل
یحیی علیه شیء فاجبتنی انما سجدت عائشة تقول لا یحرم الا من اهل الذی یحیی بن سعید سوال کرد عمره بنت عبد الرحمن را
از حکم کسیکه بفرستد قربانی خود و سکونت کند در وطن یا حرام میشود بروی چیزی پس خبر داد مرا که وی شنیده است از حضرت
عائشه که میگفت محرم نمی شود مگر آنکه احرام کرد و لیک گفت ماله عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث
القیسی عن ربيعة بن عبد الله بن الهذیر انه رای رجلا یحرم ابا الحارث فقال الناس عنه فقالوا امر بهدیہ ان یقلد فلان
تجد قال ربيعة فلقیت عبد الله بن الزبیر فذاکرت ذلک له فقال بدعة و رب الکعبة ربيعة بن عبد الله و دیدم مردی بر سر
در عراق پس سوال کرد مردمان را از حال او پس گفتند امر کرده است هدی خود را قلا داره بسته شود پس بر همین معنی خبر
شده گفت بر همین ملاقات کردم عبد الله بن الزبیر را پس فرمودم این ماجرا پیش او پس گفت بدعت است قسم بخدا می گوی
باب ادخال العمرة على الحج و ادخال الحج على العمرة بیان حکم داخل کردن عمره بر حج و داخل کردن حج بر عمره ماله
سمم بعض اهل العلم یقولون من اهل یحرم فیه ان یصل بعد بجمه فلیس له ذلک قال ماله ذلک الذی انکرت
عبد اهل العلم یقولون انما لک شئ بعض اهل علم را که میگفتند کسیکه احرام کرد بر حج تنها بعد از ان ظاهر شد او را که احرام کند
ازین عمره پس جائز نیست او را این کار گفت ماله همین است آنچه دریا فتم بران اهل علم را در شهر خود ماله
سمم بعض اهل العلم یقولون من اهل بجمه فیه ان یصل بجمه فلیس له ذلک قال ماله بجمه فلیس له ذلک الذی انکرت
وقد صنم ذلک عبد الله بن عمر بن الخطاب قال ان صددت عن البيت صنفا کما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم التفت

۱۵

ملفوظات مولانا

الحسين بن علي

فبما في شهر الحج
وقبله

سید محمد علی

واضاف
الشيخ الحسين
المريني

تم اضافہ کیا

انما الحزم بالجملة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٥٠

فی الحقیقه فقلان اسرارها الا واحد اشهد انی قد اوجبت الحج مع العرة امام مالک شیخنا بعض من علم انک میقتضی سیکله احرام
 بعمر بعد از آن ظاهر شد و اگر احرام کند بر ای چهره او عمر و پس این جایز است و او را وقتیکه طواف نکرده باشد و بجا نکرده میان صفه او
 و بر آئینه کرد این کار را بعد از عمر بن عمرو وقتیکه گفت اگر باز داشته خواهد شد و از خانه که بعد از عمر هم کرد و چنانکه کردیم همراه حضرت صلعم
 پس این عمر اتفاقات کرد و بسوی ما را از خود پس گفت نیست حال حج و عمر و دیگر یکی گویا میکنم شما را بر آن نه من لازم کردم بر خود
 حج را با عمر خال مالک و قد اهل احیای رسول الله صلی الله علیه و آله حجة الوداع بالعره ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من كان مع هذا فليصل بالحج مع العرة فلا يحل حتى يحل منهما جميعا گفت مالک بر آئینه احرام کردند و بجا نخواست صلعم علیه
 سال حجة الوداع بعمر بعد از آن فرمود حضرت صلعم سیکله باشد همراه او بدی پس باید که احرام کند بجا با عمر و باز حلال نشود تا آنکه
 حلال شود از هر دو بعد آن **باب** لا یلبس المحرم قمیصا ولا عمامة ولا سراويل ولا خفافا ولا برسا ولا حصی بن عرقان
 او و رس و كذلك لا یجوز له استعمال کل طیب یوشد احرام کند و کر و کر و دستار و زنجاره و زنجاره و زنجاره و زنجاره و زنجاره و زنجاره
 البت پوشش متصل با او باشد و زنجاره اگر رنگا کرد و باشد زنجاره و یا اسپر که همچنین جایز نیست و استعمال هر چیزی
مالک عن نافع عن عبد الله بن عثمان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و آله ما یلبس المحرم من الثیاب فقال رسول الله
 صلی الله علیه و آله لا تلبسوا القمص ولا العمامة ولا السراويل ولا البرانس ولا الخفاف الا احدا لا یجد غلیظا یلبس
 خفین و لیقطعها اسفل من الکعبین ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه الزعفران ولا الورس مردی سوال کرد حضرت
 صلی الله علیه و آله سلم را چه پوشد محرم از جامها پس فرمود حضرت صلعم می پوشید که تها و دستار و زنجاره و زنجاره و زنجاره و زنجاره
 الاشجیکه نیافت و او را پوش ای می پوشد و موزه را قطع کند آنرا یا پائین تر از شست انگب می پوشید از جامها چیز کبره
 باشد بوی عفران و اسپر که **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عثمان قال انی سول الله صلی الله علیه و آله
 ان یلبس المحرم ثوبا مصبوغا زعفران او و رس و قال من لم یجد غلیظا فلیلبس خفین و لیقطعها اسفل من الکعبین
 بن عمر گفت که منع فرمود حضرت صلعم از جام پوشد محرم جامه نگین کرده شده زعفران یا اسپر که فرمود هر که نیابد و زنجاره
 پس باید که پوشد و موزه را قطع کند آنرا یا پائین تر از شست انگب مترجم گوید بر همین است اتفاق جمهور علماء که جایز نیست محرم
 پوشیدن سر بجزیر کیه آنرا سترگو نیز مثل عمامه و قلنسوه و جایز نیست پوشیدن جامه که دوخته باشند بر بدن انسان
 کتره و از زنجاره و موزه و جامه زنجاره بدین محرم و شامی مخصوص شده است چیزی که از خوشبو بدین
 احرام در جامه بدن مایده باشد و باقی ماند بعد از احرام بحدیث حضرت عائشه که گفت اگر دور کرد و بجا نخواست و خوشبو مایده را دور
 از بدن خود آن طیب باز احرام آن جایز نیست و گفتند اگر کرد و چیزی از این چیز یا بعد از یا بغیر از پس بروی لازم است

فاجابهم بقوله في الحديث
 ثم يخرج من الطوفان
 فانرا ولا يجوز كسبه
 في الجبل قال الحق
 جوده التقدير
 على كل
 ولي باهل العلم انه
 لا يجد العجز من ارب
 بابعاد سائر امكنة
 ولفسفة لا من الخليل
 على الانسان كالمص
 والاربعين والنفذ ولا
 يجوز استعمال الضبيب
 في آفة
 عند الشافعي وروى عنه
 في رواية ابنه في الاستغسل
 في موضع الحديث عاشره
 وقد قلنا

قلنا قلت
 عليه السلام في
 ثوب السنة والخصر
 ليس بلبس محرم
 الاكل والعمرة
 بعينيه قد جبر
 يجب فيه الفدية
 قلنا قلت
 قلنا السنة والخصر
 عن ابن عمر
 قال ليس المنطقة المحرم
 فاك جاز عند العامة
 قلنا قلت
 يجوز للرجل المحرم ستر
 الوجه عند الشافعي
 لا يجوز عند ابو حنيفة

چنانچه می آید در باب حاق باب الثياب المصغرة بیان حکم جامه های رنگین کرده شده بعضی هه ما مالک عن هشام
 بن عروة عن ابیہ عن اسماء بنت ابی بکر انها كانت تلبس المصغرات المشبعة و هي مائة ليس فيها زعفران است
 ابو بكر بن يوسف جابها مصغرة نيك سرخ را و او محرمه بود و موردان جامه های زعفران ما مالک عن نافع انه سأل
 مولى عمر بن الخطاب محمد بن عبد الله بن عمران عن الخطاب رضى على طلحة بن عبيد الله ثوبا مصغرا وهو محرم فقال
 ما هذا الثوب المصغر يا طلحة فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو مدر فقال عمر انك انما الوهط ائمة يقتدى بك الناس فلو ان
 رجلا جاهد راي هذا الثوب فقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا
 ايها الرعط شيئا من هذا الثياب المصبغة اسلم مولى عمر بن الخطاب ميگفت با عبد الله بن عمر که عمر بن الخطاب و يد
 طلحه جامه رنگین را و محرم بود پس گفت حضرت عمر حبست اين جامه رنگین اى طلحه گفت طلحه اى امير المؤمنين جز اين نيست
 او ثياب سته پس فرمود حضرت عمر هر آينه شما اى جماعه پشوا يا نيكه اقد اسكتنذ شهادت دمان پس اگر مردى جاہل به بلند
 اين جامه الكويد طلحه ميوشد جامه های رنگین در احرام پس سوپشيد ايجامه خيرى از اين جامه های رنگین مترجم گويد
 ماين ست نذهب شافعى بغيرى گفته که مصغر خوشبونت در بين ست قول اكثر علماء و ابو حنيفة گويد که مصغر خوش
 و حبيت فدير و ادون درونى و الله علم باب المنطقة للمحرم بيان حکم کمر بند محرم ما مالک عن نافع ان عبد الله بن
 عمر كان يكره لبس المنطقة للمحرم عبد الله بن عمر مكرهه ميداشت پوشيدن كمر بند براى محرم ما مالک عن يحيى بن سعيد
 انه سمع سعيد بن المسيب يقول في المنطقة يلبسها المحرم تحت ثيابه انه لا بأس بذلك اذا جعل في طرفيه احماسا
 يعقد بعضها الى بعض سعيد بن المسيب در باب منطقه که پوشد آنرا محرم زير جامه ها خود که پيچ باک نيست و دان وقتى که
 در دو طرف او دو ايلها که بربند و بعض را بعض قال مالک و هذا احب ما سمعت الى في ذلك گفت مالک اين درست
 اقوالى ست نزد يك من که شنيدم آنرا در ثياب باب اختلاف الوجه للمحرم اختلاف کردند در پوشيدن روى
 محرم را ما مالک عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال اخبرني القرافصة بن عمار الحنفى انه راي عثمان
 بن عفان بالهجرة يغطي وجهه وهو محرم فوافقه و يد حضرت عثمان را در عرج که ميپوشيد روى خود را و او محرم بود
 ما مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول ما فوق الذقن من اللباس فلا يحرم المحرم عبد الله بن عمر گفت
 آنچه بالاتر از رنخ ست از جمله سرست پس بايد که پوشد آنرا محرم مترجم گويد شافعى تجوز کرده که مرد محرم روى خود را
 پوشد و ابو حنيفة ميل کرده ست تجريم آن و الله علم باب لا تنقب المرأة المحممة ولا تلبس قفازين
 زن محرمه نقاب پوشد و نه قفازين را ما مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول لا تنقب

المنة الحقة ولا تلبس الفقار بن عبد الله بن عمر مكنيتك يا نوحه زن محرمه و نه قفازين يعني پوشش دست
باب ان اخذت لستر الوجه سدلت قبا على وجهها متجافا عن بشرة الوجه الاحتجاج ثورن مجرم براسي پوشش
 روی آویزان کند جامه اگر دور باشد از ظاهر روی **مالک** عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر
 انها قالت كنا نحن وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابی بکر الصديق فلما تنكر علينا فاطمة
 منذر گفت ما می پوشیدیم روی خود او را محرم بودیم و ما همراه اسماء بنت ابی بکر الصديق بودیم پس انکار میکرد
 بر ما **باب** اذا مات المحرم هل يطيب وهل يحفر وجهه وقتیکه فوت شود محرم آیا خوشبو مالیده شود او را و شو
 شود سر او **باب** عن نافع بن عبد الله بن عمر مكنيتك ابنة واقد بن عبد الله ومات بالحجة
 وقال لولا ان احرق لطيبناه ونحس راسه ووجهه عبد الله بن عمر در كفن کرد پس خود واقد بن عبد الله را
 او مرده بود و جفده در حال احرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودی که ما محرمیم خوشبومی مالیدیم او را و پوشش
 سر او را روی او را متحرم گوید این قول متروک است بحديث متفق عليه که نگذارید او را تا برخیزد روز قیامت
باب المحرم يغسل راسه و يغتسل محرم بشوید سر خود را و غسل کند **مالک** عن زيد بن اسلم
 نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسئوبين مخيممة اختلفا بالاجابة
 فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه وقال المسئوبين مخيممة لا يغسل المحرم راسه قال فارسلني عبد الله
 بن عباس الى ابي ايوب كالا نصارى قال فوجدته يغتسل بين القرنين وهو يستتر بثوب فسلمت عليه فقال
 من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس اسئلك كيف كان رسول الله صلى
 عليه وسلم يغسل راسه وهو محرم قال فوضع ابو ايوب يده على الثوب قطا طأ حتى بدالى راسه ثم قال لا سان
 يصيب عليه الماء اصيب فصب على راسه ثم حرك راسه بيديه فاقبل بهما وادبر فنه قال هكذا رايت رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يفعل عبد الله بن عباس مسور بن مجرمه اختلاف کردند در وضعیکه مسمی است با ابو ايس گفت عبد
 بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفت مسور بن مجرمه نشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنين پس فرستاد مرا
 عبد الله بن عباس بسوی ابو ايوب نصارى گفت پس يا فتم او را که غسل میکرد در میان دو جوب که نصب میکنند
 آنرا بر سر چاه تا بان میاویزند بگوید او را پرده کرده میشد بروی بجامه پس سلام کردم بروی پس گفت کیست این گفتیم
 عبد بن حنین فرستاد مرا بسوی عبد الله بن عباس تا برسم از تو که چگونه شیخ است حضرت سلام سر بار کرد او را حال آنکه او محرم میبود و گفت عبد
 بن حنین پس گفت ابویوب است خود را بران جامه پس است کرد آنرا تا آنکه ظاهر شد بر من سر او بعد از آن گفت شخصی

قلته
 فی النسخ المسجل
 ولا القفاز فی الاكف
 وفي شرح السنة ان
 جواز القفازين لها اظهر
 قال المحلى في الشافعي
 في الامم عن سعد بن
 ابی قاص ان كان
 باصنافا يلبس القفازين
 في الاحرام
 قلته
 سنة ٢٤
 الترتيب لم يصح
 ان ذلك جائز او لا
 متجافا او متعرض
 صاحب الكافي في هذا
 احمد بن محمد بن عمار
 قال الظاهر انه عند
 معتبر وليس هو في
 الحديث
 نقب حديث الحسين
 يعني ان محرم لا يخرق
 راسه ولا يمس
 طيبا او عطر
 في وجهه او
 في راسه
 وقال ابو جعفر
 ذلك

قلته
 في النسخ المسجل
 ولا القفاز في الاكف
 وفي شرح السنة ان
 جواز القفازين لها اظهر
 قال المحلى في الشافعي
 في الامم عن سعد بن
 ابی قاص ان كان
 باصنافا يلبس القفازين
 في الاحرام
 قلته
 سنة ٢٤
 الترتيب لم يصح
 ان ذلك جائز او لا
 متجافا او متعرض
 صاحب الكافي في هذا
 احمد بن محمد بن عمار
 قال الظاهر انه عند
 معتبر وليس هو في
 الحديث
 نقب حديث الحسين
 يعني ان محرم لا يخرق
 راسه ولا يمس
 طيبا او عطر
 في وجهه او
 في راسه
 وقال ابو جعفر
 ذلك

[illegible][illegible][illegible]

لا یحکم الله فی ما لا ینزل من السماء ولا یحکم الله فی ما لا ینزل من السماء ولا یحکم الله فی ما لا ینزل من السماء
 واما بان برود محرم بود گفت فرستاد بدست او که بر آید من بخوابم که بزنی و هم پس خود و طایفه بن عمر را و خورشید بن حبیب را
 که ترغاض شوی پس انکار کرد و ابان بن عثمان را گفت شنیدم عثمان بن عفان را که میگفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
 نكاح مکة محرم و بزنی نه بد و خطبه فرستاد **مالک** عن داود بن الحصین ان اباعطقان بن طریق المزی خیره ان اباه
 طریقاً تزوج امرأة وهو محرم فزوجه بن الخطاب نکاحه طریف نکاح کردنی از حال آنکه او محرم بود پس کرد و عمر بن الخطاب
 نکاح او را **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان يقول لا ینکح المحرم ولا یخطب عبد الله بن عمر میگفت نکاح نکند محرم و
 بیعام نفرستد نه برای خود نه برای غیر **مالک** انه بلغنا ان سعید بن المسیب سالم بن عبد الله و سلیمان بن یس
 سئلوا عن نکاح المحرم فقال لا ینکح المحرم ولا ینکح سعید بن المسیب سالم بن عبد الله سلیمان بن یس سوال کرده شدند از انکاح
 محرم پس گفتند نکاح نکند محرم و بزنی نه بد و خورشید بن عمر را و خورشید بن عمر را و خورشید بن عمر را
 اختلاف کردند در تزویج حضرت عثم بن عفان که فرستاد بر او که نکاح کند محرم و از حال آنکه او حلال بود
 سال عمر و قضا و ظاهر شد امر تزویج او حال آنکه او محرم بود بعد از آن بنا کرد و میبویند و حال آنکه نه حضرت صلعم حلال بود و دست
 و پیرین است قول شافعی **باب المحرم لا یصطاد صید البر و له ان یصطاد صید البحر** محرم شکار نکند شکار بر آب و ان را
 و با نرست شکار کردن در دریا قال الله تعالی اصلکم صید البحر طعامه متاعا لکم و للسیادة و حرم علیکم صید البر و
 حرم و اتفق الله الذی الیه تختصرون ه حلال کرده شد برای شما شکار دریا یعنی چیزی که نه زنگانی ندارد و اگر در دریا باشد چیزی
 طعام دریا یعنی جانور دریا که دریا و بر آب بعد مردن او تا بهر و مندی باشد شما را و قاعها را یعنی ساقان آن خورند و تو شکار
 و سوطان آن خورند و نه بر تو شد و حرام کرده شد بر شما شکار بر آب و ان که محرم بشید و بر سید از خدا کسی بسوی او شکر کرد و خواست
 شکر جم گوید که بر پیرین است اتفاق طعام اگر آنکه نکند در تغیر شکار در دریا که کورست که صید دریا چیز است که باید پیش از بود و با
 در دریا باشد و در انوار است که حرام نیست چیزی که نه زنگانی او در دریا است و حرام است جانوریکه خطه خود در دریا و بر آید پس
 او جانور بر آب است **باب یاکل المحرم صید الصطاده الحلال لا یجوز له الا صیاده و لا یأکل ولا یأکل ولا یأکل** صید
 قبل الاحرام خورده محرم گوشت شکار که کرده است از حلال نه برای او و نه با شاره او و اگر برای او و با شاره او و صید کرده
 نخورد و خورد گوشت شکار که کرده باشد از پیش از احرام **مالک** عن ابی النضر و لی عمر بن عبد الله البقی عن نافع
 مولى ابی قحادة الا نضاری ان کان مع رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کانوا بقیعین طریق مکة تخلف مع محمداً یلحس مین و هو
 غایب و فری حماد و حشیا فاستوی علی فوسه فسال صحابان ینا و لوه سوطه فابوا علیه فسالهم ریح فابوا فاختد شکر

قال الشافعی نکاح المحرم
 فاسد قال ابو حنیفه
 صحیح و اختلاف فی تزویج
 النبی صلی الله علیه وسلم
 ممیته و ذکر من قال
 تزویجها حرام و من قال
 القضاء و طایفه من تزویجها
 و هر چه شکر و بی عیبار
 هر حال است شافعی

۲۴۵
 و طایفه اهل العلم الا
 انهم اختلفوا فی تغذیه
 الصید و سیانیک
 ان شاء الله تعالی
 فی اهل بیت صید البحر
 فلیکن نواله و مشاوه
 فی الجور و الا نضاری
 لا یجوز له الا صیاده
 الا فی الجور و غیره
 الذی یبوی فی الیه
 و یخرج فانه بزیست

علی الحاکم اقتتل فاکل منه بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بعضهم فلما اذکر رسول الله صلی الله علیه و آله
 عن ذلك فقال ناضی طعمه اطعمکموها الله ابو قتاده انصاری بود و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله تا آنکه در آنه بهیچ
 که عقب باز انداخت حضرت صلی الله علیه و آله ابو قتاده صحابی از یاران خود که محرم بودند و او محرم نبود پس بدو گوی که خری این
 براسپ خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند تا زیاده او را پس قبول نکردند و سوال کرد از ایشان که بدست
 دهند نیزه او را پس قبول نمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیاده را بعد از آن حمله کرد بر گور خری کشت و او را پس و نیزه را
 بعض اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و باز ماندند بعض دیگر پس قتی که دریافتند آنحضرت صلی الله علیه و آله
 نمودند و او را از گوشت آن گور خری فرمود و خری نیست که آن طعام است که داده است آنرا خدا تعالی شمار
 مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن یساحد عن ابی قتاده فی الحمار الوحشی مثل حدیث ابی النضر الا ان یث
 زید بن اسلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال هل معکم من لحم شئ عطاء بن یسار روایت کرد پیش زید بن اسلم
 از ابو قتاده در قصه گور خری مانند حدیث ابی النضر مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاده بود که رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود آیا هست ما شما از گوشت او خری یعنی تاسن بهم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرنی محمد
 بن ابراهیم بن الحارث القیمی عن عیسی بن طلحة بن عبید الله عن عمیر بن سلمة و هو ان یث انه اخبره عن البهزی عن
 رسول الله صلی الله علیه و آله خرج یرید مکه و هو محرم حتی اذا کان بالروحاء اذا حمار وحشی عقیو فن کذلک رسول الله صلی
 علیه و آله فقال دعوه فانه یوشک ان بالی صاحب فجاء البهزی هو زید بن کعب هو صاحب الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 فقال یا رسول الله ما نکرک بهذا الحمار فامس رسول الله صلی الله علیه و آله ابابکر فقسمه بین الرفاق ثم مضی حتی اذا کان بالاکا
 بین الروثبة والعرج اذا ظبی حاقف فی ظل و فیه سهم فرفع ان رسول الله صلی الله علیه و آله اهل جلا یقف عند لا یرید
 من الناس شیئاً و ذه بهزی خبر داد و عمیر بن سلمه اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله بر آمدند بار او که حال آنکه آنحضرت صلی
 علیه و آله محرم بودند تا چون رسیدند بر و حانگاه دیدند که گور خری زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس
 ذکر کرده شد این ماجرا بجنب آنحضرت صلی الله علیه و آله پس فرمود بگذارد او را پس بر آئینه نزدیک است که باید
 صاحب او یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آمد بهزی و او صاحب آن گور خری بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
 پس گفت یا رسول الله بکنید هر چه خواهید ماین گور خری را من فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله ابوبکر را پس گفت که در میان شما
 بعد از آن بگذشت تا وقتیکه رسید با نایه و صغیر که میان روئیه و عوج واقع است ناگاه آهوی سرخود در پای خود و چیده
 است در سایه و در بدن آن آهوی تیری هست پس گفت بهزی که رسول الله صلی الله علیه و آله امر کرد و شخصی را که بایستد نزدیک او

آنست و رفت و چنانکه مردمان را و قتی که گزیدند از آنجا **الحاکم** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جاشمة البیاضی انه اهل لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو با لایواه و یرون ان یرو
 علیه رسول الله صلی الله علیه و آله قال فلما ادا رسول الله صلی الله علیه و آله ما فی وجهی قال انالم رده علیک الا ان اخرج من صعب
 جاشمة بدیهه و در پیش بخشرت صلی الله علیه و آله سلم که در خرمی و در خضریت بیستم و ابو ابودونا یا ابودوان بود پس در گذار از بر صعب الیه
 علیه السلام و علیه سلم گفت راوی پس چون دید بخشرت مسلم آنچه در روی صعب یعنی اثر شکلی فرمود بر آئینه مار و نگردم
 به تو که برای ناکه بخیریم **الحاکم** عن یحیی بن سعید بن سعید بن المسیب یحدث عن ابی یزید انما قبل من الحسن بن
 عتی ذاکان بالربذة و جد کما من اهل العراق و حمین فواله عن حم صید و صید و عند اهل الربذة فاهرم با کله قال
 انی شککت فیما اتمتم به فلما اقبیت المدينة ذکرک ذلک لعم بن الخطاب فقال لهما ذاکم تم به قال اتمتم با کله فقال
 لهما تم بغیر ذلک لفعلمت بانک یتم اعدا ابو هریرة باید از بخرین تا آنکه رسید بر بند یافت سوار می چند از احرام سبزه از
 اهل عراق پس سوار شد و از او گوشت شکری که یافتند از نزد یک اهل بده پس مرا که و ابو هریرة ایشانرا بخوردن آن
 ابو هریرة بعد از آن ترد کردم در آنچه فرمودم ایشانرا پس وقتیکه رسیدم بدینه ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس
 حضرت عمر چیز را کردی ایشانرا گفت فرمودم ایشانرا بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر از میکردی نیز این میکردم چنین چیز
 بتو یعنی می ترسانید و راه را **الحاکم** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله و الله سمع ابا صریة یحدث عن عبد الله بن عمر بن عبد
 الله بن بالربذة فاستفتی فی لحم صید و جد اناسا احلته یا کلوه فاقام با کله فقال قد مت للمدينة علی عمر بن الخطاب
 فالتفت عن ذلک فقال بما اذیتهم قال فقلت اذیتهم با کله فقال عمر لافیتهم بغیر ذلک لاجتحت ابو هریرة حدیث
 با عبد الله بن عمر که گوشت بر روی قومی ایشانرا حرام کنندگان در بده پس سوال کردند از او در باب گوشت شکار یکدیگر یافتند
 حلال یا که می خوردند از پس فتوی داد ایشانرا بخوردن آن بعد از آن گفت رسیدم بدینه نزد یک عمر بن الخطاب پس
 سوال کردم از وی این مسأله پس گفت بخیر چیز فتوی دادی ایشانرا پس گفت فتوی اوم ایشانرا بخوردن پس فرمود عمر
 فتوی میدادی بغیر این در و ناکه میکردم ترا **الحاکم** عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال
 رايت عثمان بن عفان بالعرج و هو یحیی فی یوم یهاتف قد غلبه وجهه یطیفة ارجوان فرائی لحم صید فقال لا یحیی
 کلوا فقالوا و لا فاکل انت فقال انی لست کهیئتکم انما صید من اجل عبد الله بن عامر بن ربيعة گفت
 دیدم عثمان بن عفان را در عرج و او محبم بود در روز سخت گرم پوشیده بود روئے خود
 بپا در از غوان بعد از آن آورده شد پیش او گوشت شکار پس گفت

۶۴۳

انكه ١١
 قال الباقى
 العلم على ما يجوز للمسلم
 قتل هذه الاحياء
 المذكورة في الجاني
 عليه من قتلها وقاتل
 الشك عليه كل حيوان
 لا يؤكل لحمه في الاصل
 على ما قلنا في الاحكام
 والحيوان المذكور
 على اعيان بعضها

پس گفت ياران خود را که خبر بد گفتند ايا تو بخوشي پس گفت هر يك من نيمم مانند شما غير از اين نيت که شکار کرده شده است
 برای من **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه ان الزبير بن العوام كان يتردد مصيفاً الخطابى الاحرام عروده روایت
 که زبير بن عوام توشه میگرفت گوشت خشک اهو ان در احرام **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة تمام من
 انها قالت ليا ابن اختي انما هي عشاء ليل فان تخلج في نفسك شئ فدعه تفتي اكل لحم الصيد حضرت عائشة فرمود و خود را هیچ
 خا بر من غير از این نیت که مدت احرام ده شب است پس اگر شکار کنند در دل تو چیزی پس بگذر او را و امر او میداشت
 ازین کلام گوشت شکار را و همین است مذهب شافعی ابی حنیفه که جائز است محرم را و خوردن گوشت شکار و قتل خود را
 شکار نشده است و نه برای او شکار کرده بپند و نه با مراد و نه با اشاره او اگر با مراد یا اشاره او شکار کرده باشد خیال
 او را خوردن آن و حلال است سوا او را و شافعی در تاویل حدیث صعب بن جهم گفته که رو کردن آنحضرت بروی آن
 جهت آن بود که شاید برای آنحضرت شکار کرده باشد پس که فرمود آنرا با بر احتیاط **باب** خص یقتل فی الحل و الحرام
 و یقتل من الحرم بیخ جنین جانور اندک کشته شود آنها را در حل محرم و بکشد آنها را محرم **مالک** عن نافع عن عبدالله
 بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال خص من الذاب لیس علی الحرم فی قتل من جملته الغنای الحیاة والعقود والافار
 والکلب العقود رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود بیخ جانور است که نیت محرم را در کشتن آنها هیچ گناه و زرع و کثرم
 موش و گوسفند و **مالک** عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عثمان ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال خص من
 وهو محرم فلا جناح علیه القرب والفأدة والکلب العقود والغنای الحیاة رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود و نه جانور
 است هر یک که آنها را و حال آنها را محرم باشد پس هیچ گناه نیست بروی کثرم و موش و گوسفند و زرع و زرع و زرع و زرع
 عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال خص من الذاب لیس علی الحرم فی قتل من جملته الغنای الحیاة والعقود والافار
 والکلب العقود و حضرت صلی الله علیه و آله سلم فرمود بیخ جانوری موزی اندک کشته شود آنها را در حل محرم موش و کثرم و زرع و زرع
 و گوسفند و **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب ابو قتل الحیات فی الحرم عمر بن الخطاب امر که در کشتن بارها
 در حرم مترجم میگویی علماء اجماع دارند بر آنکه قتل این اعیان خمسة قدیر بر محرم لازم نمی شود و امام شافعی قیاس کرده است
 برین اعیان خمسة هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سبع موزیر را ذکر کرده اند و بعضی هوام را و بعضی جانور
 دیگر که نه داخل اند در سبع و نه در هوام و مشترک درین همه حرمت اکل لحم است پس این امر مشترک جهان بیخ قتل است
 و امام غزالی در کتب عقود داخل ساخته و سبع و دیگر مثل فهد و لئو و خنزیر کشتن آنها پیش او موجب جرات مگر آنکه قتل
 باید از طرف آنها واقع شود و محرم در مقام دفع آنها را بکشد پس در انصورت قدیر واجب نیست **باب** اهل یزیم احرام

قال الباقى
 العلم على ما يجوز للمسلم
 قتل هذه الاحياء
 المذكورة في الجاني
 عليه من قتلها وقاتل
 الشك عليه كل حيوان
 لا يؤكل لحمه في الاصل
 على ما قلنا في الاحكام
 والحيوان المذكور
 على اعيان بعضها
 ٢٦٨
 سابعها من بعض
 بعضها من بعض
 لا يدخل في ضمنها
 ولا يخرج من تحتها
 هو حيوان
 الذي لا يؤكل لحمه
 الاكل فاعلموا ان
 التفتيح لا يخرجها
 وخرج في الحديث فاسو
 عليه السلام قالوا في
 من الفهد النمر الخنزير
 وجميع ما يؤكل لحمه
 عليه الجنان يقتلها
 الا ان يبتدئ به
 شئ منها
 فدية عن نفسه
 فلا شيء

قواد عن بغيره یا دور کند محرم کند از شتر خود و مالک
 بن عبد الله بن الحدیر انه رأى عن بن الخطاب یقول یحیی بن عمار فی ظلمین بالشقیة وهو محرم من یسیر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب
 که دور میکرد کند از شتر می از آن خود و در کل در موضعیکه سقیان نام در جبال آنکه او محرم بود و مالک
 بن عمر کان یکره ان ینزع الحمر من حمله أو قواد عن بغيره عبد الله بن عمر که در درکن محرم کند بزرگ ایا که خود از
 شتر خود و باب جزاء قتل الصبی در بیان جزاء شکار قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقتلوا الصبیاء انهم خفوا منکم
 منکم متعلل فخره مثل ما قتل من النعم یحکم به و اعدل منکم هدیاً باله الکعبة او کفارة طعام مسکین او عدل
 ذلک صیاً بالبدوق و بالامر عفا الله عما سلف و من عاد فینقم الله منه والله عزیز ذو انتقام
 کتید شکار را حال آنکه شما محرم بشید و هر که بکشد از شتر شما بقصد لازم است بروی یکی از سه چیز از آنجه است جزا که عبارت از
 محاشل آنجه که است از چهار یا نهاماشی یعنی محاشل می از شتر یا از گاو و بز یا گوسفند و این اقسام را نعم گویند حکم کند
 بآن محاشل و صاحب عدالت از شما جالانکه باشد آن محاشل قربانی رسیده بکعبه یا از آنجه کفارة است که عبارت از طعام
 فقیران است و از آنجه محاشل آن طعام از روزه یعنی عوض هر یکینه روزه بگیرد واجب کرده شد یکی از این سه چیز
 تا بچند ستر که در خود عفو فرموده از آنجه گذشت یعنی صیدیکه قبل از تحریم بوجود آمده بود و هر که خود کند بگوید
 شکار کردن پس انتقام کشد از وی خدا و خدا غالب صاحب انتقام کشیدن است مراد از صید نزد یک شافعی جالور و
 بر است که مالک اللحم باشد پس ذبح النام و مانند آن جزای نباشد و همچنین در کشتن آنچه مالک اللحم نیست مثل شتر و
 و همچنین در صید بجز و نزدیک حیثه غیر مالک اللحم نیز گاهی موجب جزای تواند شد چنانچه سابق معلوم شد و جزا
 صید یکی از سه چیز تواند بود اول محاشل صید را در حرم فرج کردن و همانند نزدیک شافعی بخلقت و بیعت است و نزدیک
 ابو حنیفه بقیعت دوم خرید کردن طعام بقیعت صید و طعام آن بساکن نزدیک شافعی بر مسکین را مدی و نزدیک ابو حنیفه
 بر مسکین انیم صناع از گندم یا یک صاع از جو و مانند آن میوم بشمار مسکینان روزه داشتن علی اختلاف المذاهب بین
 آیه نزدیک شافعی آنست که واجب است بر یک یک شسته باشد صید را جزای و آن جزا محاشل مقتول است در صورت و کشتن
 جنس النعام که حامله آن ثابت باشد حکم دو کس اهل بیانت و آن محاشل وقت جزا میتوان شد که او را در حرم فرج کنند یا آن
 جزا کفارت است بتفصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن و نزدیک ابو حنیفه آنست که واجب است بر یک یک شسته باشد
 صید را جزای و آن جزا محاشل مقتول است و بقیعت که همانند آن ثابت باشد حکم دو کس اهل بیانت و آن محاشل یا جزا
 النعام است که برسانند او را بکعبه یا کفارة است بتفصیل سابق یا برابر آن روزه گرفتن والله اعلم **باب حکم به**

قوله
 واهل العلم علی جواز
 ذلک فی الوفاة
 یقتل بعض و یغش
 وقوله
 قوله
 واهل العلم عند
 الشافعی کل صید اکول
 ثبت فانما یحکم به
 و انما البیعة و مال الصبی
 البیعة و عند الحنفیة
 قتل مالک و قتل مالک
 ۲۶۹
 صید النعمه مثل ما قتل من
 النعم معناه علی قول الحنفیة
 جزیه من قتل الصبی
 فی القیة قتل مالک و قتل مالک
 من النعم قتل مالک و قتل مالک
 طعام مسکین و کفارة
 الشافعی جزیه علی قول
 الصبی جزیه علی قول
 قتل مالک فی الصبی
 و الشافعی جزیه

والشافعی جزیه
 واهل العلم علی جواز
 ذلک فی الوفاة
 یقتل بعض و یغش
 وقوله
 قوله
 واهل العلم عند
 الشافعی کل صید اکول
 ثبت فانما یحکم به
 و انما البیعة و مال الصبی
 البیعة و عند الحنفیة
 قتل مالک و قتل مالک
 من النعم قتل مالک و قتل مالک
 طعام مسکین و کفارة
 الشافعی جزیه علی قول
 الصبی جزیه علی قول
 قتل مالک فی الصبی
 و الشافعی جزیه

قلست
وعليه الساقى فارعا
لما نقلت في بيتكم سره
تربلان وفيما لا مشا
لها كالحمار والحصان
التي جارة وقال ابو جعفر
خزانة ما قد عدا
في فضل عمار الازهار
منه

ذو اعدل من المماثل باب بيان جزية حكم كرد واندازد ان عدالت از حاشا لك عن عبد الملك بن قريون
محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال اني اهرت انا وصالي فرسين الى ثقرة ثنية فانا
ظليما ونحن مهران فاذنوا فقال عمر لرجل الى جنبه فقال حتى احكم انا وانت قال فلما عليه يعني في الرجل
وهو يقول هذا امر المؤمنين لا يستطيع ان يحكم في ظلي حتى دعا رجلا يحكمه فسمع عمر قول الرجل فدعا
فتا له فقعد سورة المائة قال لا قال فخل تعرف هذا الرجل الذي حكم معي فقال لا فقال عمر له اخبرني
انك تقر سورة المائة لا وجبتك فزنا ثم قال ان الله تعالى وتبارك يقول في كتابه يحكم به ذو اعدل
منكم هديا بالغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مروى اما شمس عمر بن الخطاب پس گفت هر آينه من ان
كردم من وياي ازان من دوسپ را بجانب بلندي نشينه پس شكار كرديم آهوي را حالانكه ما محرم بوديم
پس چه خبر مي بيني پس گفتم عمر بن الخطاب شخصي را كه برپا بودي او بوزيا تا حكم كنم من و تو پس حكم كردندي در
سبزي پس بر گشت آن مرد را و ميگفت اين امير المؤمنين است كه نخواست كه حكم كند در باب هري تا آنكه خوا
شخصي را بگيرد كه حكم كند با او پس نشينه حضرت عمر سخن را فرود پس بخواند او را پس سوال كرد از مني ايا ميخواي سوخته مانده
گفت في گفت حضرت عمر آيند ان اين مرد را كه حكم كرد با من گفت في پس فرمود حضرت عمر اگر خير ميادوي مرا كه بخواند
سوخته مانده هر آينه در موند مگر دانيدم تر اسبب خبر بعد از ان گفت هر آينه خدا تعالي مي فرمايد در كتاب خود حكم به اعدل
منكم هديا بالغ الكعبة و اين شخص را بگيرد بعد از عمر بن الخطاب قضاي في الضيق
وفي الغزال بعد وفي الاربعة فاق وفي الاربعة فاق عمر بن الخطاب حكم كرد و گفتا ربك سفند و در او هر يك در و خرد
يك بزرگه در و موش دشتي را كه خفرو نشينه بجز بزرگه و زده ما لك عن هشام بن عروة ان اياه كان يقول في البقرة
الحق بقره وفي الشاة من الظباء شاة ترو و ميگفت كه در كتاب و دشتي يك كاهوت و در يك بزار آهوان يك نشت
ما لك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن السدي ان كان يقول في حمام مكه اذا قتل شاة سعيد بن السدي و كبريت
وقتيه كشته شود يك نشت قال ما لك ولم اذل سمع ان في المشاة اذا قتلها المحرم مكه نشت گفت ما لك و هيشه شينه
كه در شتر من چون يك نشت او را محرم يك نشت است نه شاة فاض موافق اين آثار است و هر چه در كتاب مكه منقول است حكم كند
در ان در كل اهل ان يا نشت بلشيه و آنچه او را مثل نباشد مثل ملك و كجش كان در و حبيب شود قيمت و نزد يك ابو جعفر خزان
قيمت است كه بقول سعد بن ثابت باشد و اعتبار در قيمت مضع قتل او اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب معومات را در ان
مضع اعتبار را بايد كرد و الله حكم باب اخلاف الوايا في الجاه يقبله المحرم والصحيح انه في فدية مختلف شد و رايات

در بخ کبک و از محرم و صبیح است که در وی قدر است ماله عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار کعب الجبار اقبل
من الشام فربک مجومین حتی اذا کانوا ببعض الطریق وحیداً والحج صیداً فافقاهم کعب با کلهم قال فلما فاقوه المله
على عمر بن الخطاب ذکر و اختلف له فقال من افقاهم قالوا کعب قال فانی قد اقرت علیه فنی ترجوا انما کانوا ببعض
طریق مکة فربک بهم رجل من جواد فافقاهم کعبان یا خدوه ویلاکوه قال فلما فاقوه من اعلى عمر بن الخطاب ذکر و اذلت
ما اختلفت علی ان اقیتهم بهذا فقال هو من صید البحر قال فما یدریک قال یا امیر المؤمنین والذي نفسی بید
ان هم لا یثبته کون فی کل عام حرین کعب جباراً و از شام در میان سوارى چند محرم تا آنکه رسیدند بعضی را
یا فقه گوشت حبیب فتمی و او کعب جبار ایشان را بخور من آن پس فقیه رسیدند بحدینه نزدیک عمر بن الخطاب که کردند
این با جبار پیش او پس فرمود حضرت عمر که کدام کس فتوی داد شما را باین پس گفت کعب جبار فتوی داد و ما را گفت
عمر بن برائیه من امیر ختم او را بر شام تا فقیه باز کردید از سفر بکس از ان چون رسیدند بعضی طریق بود که گذشت برایشان
جاءه از بلخ پس فتوی داد ایشان از کعب جبار که بگیرند از او بخورند از این چون رسیدند پیش عمر بن الخطاب که کردند پیش
این با جبار فرمود حضرت عمر چه سببیه که فتوی دادی ایشان را باین وجه پس گفت کعب که بلخ از صید بحر است فرمود حضرت
چه چیز مطلق است از گفت یا امیر المؤمنین قسم بکسیکه نفس من بدست اوست نیست بلخ مگر افشاده از ماهی طوی
از من خود و در هر سال دوبار ماله عن زید بن اسلم ان رجلاً جاء الى عمر بن الخطاب فقال یا امیر المؤمنین انی
جواد است و انا ماله فقال علی طعم قبضه من طعام آدم و دی بسوی عمر بن الخطاب پس گفت یا امیر المؤمنین برائیه
شکار کردم بلخ را ببار بانه خود و من محمد بودم پس فرمود حضرت عمر بده یک قبضه از طعام هر ماله
عن یحیی بن سعید ان رجلاً جاء الى عمر بن الخطاب فقال یا امیر المؤمنین انی کعب جبار و هو محرم فقال عمر کعب
فقال حتی کعب کعب ثم قال کعب انک لتجد الدهر ثم لتمر خیر من حیراة مروی عن ابی
عمر بن الخطاب پس سوال کرد او را حکم یک بلخ که کشته بود از حال آنکه او محرم بود پس فرمود عمر بن الخطاب
کعب جبار را بیا تا حکم کنیم پس گفت کعب یک درهم پس گفت حضرت عمر کعب برائیه فتوی یابی در هم را یک نمره
بهتر است از یک بلخ شتر هم گوید همین است نه سبب ابو حنیفه که در قتل جواد واجب میشود صدقه اگر چه حکم با ش
در پیش شافعی نیست واجب شود بآب کفیت بطعم الماکین او لیصدم عدل ذلک چگونه طعام دهد فقیران و بگویند
روزی گیر و نماند طعام ماکین قال ماله احسن ما سمعت فی الذی یقتل الصید فیکف علی فیه ان یقوم
الذی صاب فی نظر که تمیز من الطعام فیطعم کل مسکین ماله او یصوم مکان کل مملو و ما و یتظر که عدت

وإنا أنفرت تحت قد لا حجابي وقد امتلأ رأسي بحسنتي فقلنا فاضحيتني ثم قال اخلق هذا الشعب صم ثلثه أيام أو اطعمه ستة مساكين وقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم علم أنه ليس عندي ما أشك به كعب بن عجرة وكنيت كذا وكذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم خلا لئلا من يمد يدك إلى رزقك ولا من يمد يده إلى رزقك ولا من يمد يده إلى رزقك من الرزق ليس كمنفك أنحضرت صلى الله وسلم جانب روى من بعد از ان فرمود بر اش این موسی را و روزه گیر سه در طعم شش مسکین را و آنحضرت صلعم میزد آنست که نیت پیش من چیزی که در کرم بآن مالک عن یحیی بن سعید عن یحیی بن خالد الخزاز عن ابی اسماء مولی عبد الله بن جعفر انه اخبره انه كان مع عبد الله بن جعفر فخرج جمعا من المدينة فمنا على حسين بن علي وهو رضى بالسقياء فاقام عليه عبد الله بن جعفر حتى اذا خاف الفتن خرج وبعث الى علي بن ابي طالب واسما بنت عميس هما بالمدينة فقاما عليه ثم ان حسين اشار الى راسه فامر علي بن ابي طالب راسه فخلق ثلثه بالسقياء فخرج عندهم عيسى بن ابي يحيى بن سعيد وكان حسين خرج مع عثمان بن عفان في سفره ذلك الى مكة البو اسما روى عبد الله بن جعفر بود همراه عبد الله بن جعفر پس بر آمدیم را و از مدینه پس گذشتند بر حسین بن علی رضی الله عنهما و او مریش در سقیاء پس ایستادند که در روی عبد الله بن جعفر تا چون تبرئید از فوت حجر بر آمد و آدم فرستاد و بسوی علی بن ابي طالب اسما بنت عمیس ایشان هر دو در مدینه بودند پس آمدند پیش امام حسین بعد از ان امام حسین ایشان را که در بسوی سر خود یعنی بر سر مرا ایامید پس امر فرمود علی بن ابي طالب در باب سر او پس تبرئید بعد از ان فرج کرد و از روی در سقیاء پس شمر کرد و از روی گفت یحیی بن سعید که امام حسین بر آمده بود همراه حضرت عثمان در ان سفر بسوی مکه مترجم گوید از انجا دانسته شد که مدی را بکعبه رسانیدن لازم نیست هر جا که خواهند فرج کنند و لکن عمل فقها برین نیست زیرا که لابد است نزدیک ایشان رسانیدن و یا بکعبه مگر مدی محصر که در ان اختلاف است و در فدیة خلق بغیر عذر اختلاف کردند نزدیک شافعی است درین سه نوع یا فرج کنند یا روزه گیر سه روز یا نقد کنند بر صلح و نزدیک ابو حنیفه فدیة خلق بغیر عذر فرج است لا غیر و قدر صدقه نزدیک و نیم صلح از گندم است یا یک صلح از جو و فرستند کم از ان توان داد **باب المحرم** لایدهن و اسه محرم روغن نمالند سر خود را **مالک** باسناده ان عمر بن الخطاب قال یا اهل مکه ما شأن الناس باق شعثا و انتم مدهنون اهلوا و اذ انتم الهلال علی عمر بن الخطاب فرمود ای اهل مکه چیست حال مردان که می آیند پریشان موسی شده و شمار روغن بالیده اید احرام کنید و قتیکه بینید نلال است ترجم گوید همین است نه ب فقهائ مگر آنکه در پیش شافعی اگر دهن غیر مطیب بدن استعمال کند فدیة لازم نیست مگر در موسی سر و ریش و نزدیک ابو حنیفه دهن مطیب و غیر مطیب زیت خالص و کجند خالص برابر است واجب میشود دم استعمال آن در جمیع اعضا آن خواه سر و ریش باشد خواه غیر آن

في الحج والعمرة
 من السعي في العمرة
 يظهر من كلام الفقهاء
 أنهم جعلوه متعلقاً
 بمسألة الإحصاء ولا يكون
 أوجباً وأذكر في هذه
 الأحاديث عليه السلام
 أنه يتخير في أدب
 الخلق بين الحج والعمرة
 الصدق ثلثاته الحج
 الستة مساكين ورم
 ٢١٦
 ثلثة أيام وقاس غيره
 العذر على العذر
 الفخر على السكين
 التخييل لا رمان
 الناس على الخلق وقال
 خيفة تصدق على
 مسكين نصف صاع
 البر اوصاف من الشجر
 قال من حلق بغير
 فعلية ورم
 ٢١٧

نشا إلى
ان شاء الله
خلاف كالمستعمل
الحضرة
الشيخ
علي هادي خان
ميرزا علي محمد
قوامي
قديم

عن علي بن ابي طالب
 عن ابي عبد الله عليه السلام
 في النكاح
 انما هو
 ما اذا جاز
 في نكاحه
 من ثلث الشجر
 الفضل فان لم يكن
 في الاستغفار
 ليس بحد
 في النكاح
 عليه اهل البيت
 ٨٢
 قول الله
 وعليه اهل البيت

باب المحرم يحل جسده جائز است محرم را که بخراش جسد خود را مالک عن علقمة عن امة انها قالت سمعت
 عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قال عن المحرم ان يحل جسده فقاتل نعم فليحله وليشهه وقالت عائشة لو
 يدان لم اجد الا رجلا لم يحل له ان يخرش جسد محرم ايا بخراش بدن خود را پس گفت آری
 از او سخت بخراش گفت عائشة اگر بسته شود دوست مرا بنامم مگر باسی خود را البته بخراشم و همین است مذمب فقها
 و در عالمگیری مذکور است که بخراش سر خود را و قتی که بخراش باید که نرمی و آهستگی کند در خراشیدن از جهت خوف
 بر ایشان شدن موی و گشته شدن پیش پس اگر نباشد در سر او موی پس هیچ باک نیست و خراشیدن بسخنی
باب نظر المحرم فی المرأة جائز است محرم را دیدن روی خود را آئینه مالک عن ایوب بن موسی ان عبد الله
 بن عمر نظر فی المرأة لشکوی کان یعینة وهو محرم عبد الله بن عمر نظر کرد در آئینه لبیبی که بود در چشم او حالا که او
 محرم بود **باب قطع المحرم ظفر انا انکسر** بیان حکم گرفتن ناخن که شکسته است محرم را مالک عن محمد بن
 بن یحیی و رواته سال سعید بن انس یب عن ظفر انا انکسر وهو محرم قال سعید اقطعها محمد بن عبد الله سوال کرد
 سعید بن انس از ناخن خود که شکسته بود حالا که او محرم بود پس گفت سعید برادر **باب لا یجوز للمحرم ان یصیب**
 اهل بيته فان اصاب قبل التحلل الاول او بین التحللین ما فاحط به جائز نیست محرم را که برسد باهل خود یعنی جماع کند
 پس اگر رسید پیش از تحلل شدن اول یا در میان تحللین چه چیز لازم است بروی و مرد او و تحلل اول بجا آوردن و دلالت
 از زبان بنی سبک اربعه یوم آخر که رمی و صلی و طواف است قال الله تعالی فمن فیهن الی غیره و در وقت فرموده است
 کسی لازم گرفت در شهر حج را پس نیست درست بروی جماع کردن **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب و علی بن
 ابیطالب باخریة یسئلوا عن رجل اصاب اهل وهو محرم فقالوا لیفتان لو یجها ما حتی یقتضیا حجها انما علیه ما حجها
 و لقد قال قال علی بن ابیطالب اذا اهل بالحر من عام قابل تقر قاضی یقتضی حجها عمر بن الخطاب علی بن ابیطالب و البربر
 سوال کرده شد ایشان را از حال شخصی که رسید باهل خود او محرم بود پس گفتند که بروی بجانب روی خود یعنی آنچه باقی مانده است
 بجا آرند تا آنکه آخر کنند چه خود را بعد از آن واجب است برایشان حج از سال آینده و بدی و گفت علی بن ابیطالب و فتش
 احرام کنند از سال آینده و حج از یکدیگر جدا شوند تا آنکه آخر کنند حج خود را مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید
 بن السیب یقول ما ترون فی رجل دقم باخریة وهو محرم فلم یقل له القوم شیئا فقال سعید ان رجلا وقع
 باخریة وهو محرم فبعث الی الاریند یسال عن ذلك فقال بعض الناس یفرق بینهما الوحام قابل فقال سعید لیفتان
 لو یجها فلیما حجها الذی قصدا فاذا فرغا رجعا فان ادركهما حج قابل فعلیهما الحج والهدی و یهلان من حیث

اهلا بجهما الذي احسدا وبتفرقان حتى يقضيا لهما سعيد بن المسيب يگفت چه چيزي مي بيند در حق شخصي که دقاع کرد باز
 خود او محسرم بود پس نگفتند قوم چيستي در جواب او پس سعيد بن المسيب خود گفست شخصي دقاع کرد
 باز ن خود او محرم بود پس کس فرستاد بسوي مدینه سوال ميگردانين مسکلس گفتند بعض مردمان جدائي کرده شويما
 ايشان تا سال آيند پس گفت سعيد بن المسيب بروند بجانب مديني خود و تمام کنند چ خود را که فاسد کرده اند پس وقتي که خارج
 شدند باز کردند پس اگر در ياد ايشان راجع آيند پس بر ايشان لازم است حج و هدي و احرام کنند از ميانجا که احرام کرده بود
 حج خود که فاسد کرده بودند و از يکديگر جدا شوند تا آنکه تمام کنند حج خود را قال مالک و عليه ما بينه گفت مالک واجب است بر ايشان
 يك يك بدنه مالک عن ابی الزبير عن عطاء بن ابی رباح عن عبد الله بن عباس انه سئل عن رجل وقع باهله وهو
 بعتي قبل ان يفيض فاحس ان يتجر بانه عتده بن عباس سوال کرده شد از حکم مرد ديکه دقاع کرد باز ن خود در مديني پس از
 طواف افاضه کند پس امر کرد او را که بخزند بدنه را مالک عن ثور بن زيد الدائلي عن عكرمة مولى بن عباس قال لا اظن
 الا عن عبد الله بن عباس انه قال الذي يصيب اهله قبل ان يفيض يقره بهك عكرمة روايت کرد از ابن عباس گفت
 شخصي که پسر بزرگ خود يعنى جماع کرد ميش از آنکه طواف افاضه کند عمره گردانين نکات هدي و حج کند مالک است
 ربيعة بن ابی عبد الرحمن يقول مثل ذلك مثل قول عكرمة عن ابن عباس امام مالک شيند ربيعة بن ابی عبد الرحمن که گيگفت
 اينصو رة مانند قول عكرمة از ابن عباس ترجم گردنيز ديکه ابو حنيفه اگر جماع قبل از وقوف بعرفه واقع شود چر فاسد گرداند
 و بر محرم واجب شود و حج يك نر و سال آيند از سر نو چر راجعا آرد و تفرق در ميان زوجه و در حالت احرام چر جديد نر و ياد
 واجب نيست و اگر بعد از وقوف بعرفه واقع شود حج فاسد نگردد و حج بدنه بر محرم واجب شود و نزد يکاشني اگر قبل از تفرق
 اول جماع کند حج فاسد شود خواه قبل از وقوف بعرفه باشد يا بعد از آن و نيز واجب شود و حج بدنه و تمام اين حج فاسد
 آن سال آيند اگر چه حج نفل باشد و چون احرام بندد از سال آيند واجب شود و تفرق تهديا و حذا و اگر بين
 احتلاين واقع شود حج فاسد نگردد و کفن فديده واجب شود و در تقدير اين فديرش افقيه مختلف اند بعضي يك بز تقدير کرده
 و بعضي يك بدنه و معنی قول ابن عباس حديث ثور بن زيد دليل بعينه است که تمام کند حج را بطواف زيارت و سعی بين المصنار
 اگر قبل از آن سعی نکرده باشد و تمام حج را بعرفه تشديد او کرد در صورت شايه است و اما صلح باب الاحصاء بعدا و عرض
 در حکم بند شدن محرم ببيت شمن يا سبب مرض قال الله تعالى الحج والعمره لله فان احصوا فاما استيسرت
 ولا حلقوا رؤسكم حتى يبلغوا الهدى محله فمن كان مسموما يصبى الاية و تمام کسيدي حج و عمره را براسي خدا است
 يعني هر که در حج يا عمره شروع کرد و امر لازم ميشود و تمام آن و اين توطيه است براي حکم چهار پس اگر

قل
 و چند باني خفيقه لو حرام
 قبل الوقوف ففساد
 عليه شانه و حج من قابل
 و ليس عليه التفريق وان
 جامع بعد الوقوف ايا
 حجه عليه بدنه و عتده
 ان جامع قبل التمام
 ففساد حجه سواء كان قبل
 الوقوف بعرفه او بعد من
 الوقوف المصنار فان كان
 بينة من قابل ان كان
 حنرا من مثل ما ذكرنا
 الاول من مثل ما ذكرنا
 التمام من مثل ما ذكرنا
 راجع به الحنفية و
 عليه و هي في قولنا
 في قول بدنه قولنا
 المصنار في قولنا
 قبل الاحصاء بالجماع
 على الاحكام بالعدول
 التمام الاول و على
 القضاء من قابل بالهدى
 على الاحكام الذي
 لم يخطئه مثل جعل
 ففساد مالک البدنة
 مطلقا اصل الحديث
 و على الوجه المستدل
 بالعدول ان كان
 قبل المصنار في قوله
 للحج و عمره فالحج
 للحج و عمره فالحج
 ففساد من قبل
 ليس ان لم يكن
 معنى في قوله
 تشيها بالعمره
 في قوله

بند کرده شد یعنی دشمن بند کرد و شمار را پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و مترشید سرخود
 تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمام یمن یا باوی خنری یا با از جهت سر او و طلق کرد پس لازم است
 مترجم گوید خدا تعالی شتم کرد حکم احصار بعد و تخلل بدجهدی فرمود و حکم یمن مع ارتکا یا بخرافه باشد او را با دمی فقه
 مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند در احصار یمن و احصار یمن و در اول تخلل پنج مقرر کردند و در ثانی بخرافه
 بیت تخلل میدند و فی نظر زیر اگر و الا تخللوا کام متانفست و احصار و غیر آن چنانکه اشارت کرده شد و الله اعلم بالصواب
 انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه و آله هو و اصحابه بالجديدية فخر الله و حلقوا و سهم و حلقوا من كل منى
 قبل ان يطوفوا بالبيت و قبل ان يصل اليه الهدى ثم ان رسول الله صلى الله عليه و آله واحد من اصحابه لا يملك
 معدن يقضوا شيئا ولا يعق و الشئ رسول الله صلى الله عليه وسلم حلال بشدند و می و یاران و می در جدیدیه پس بخش کردند
 قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنبش پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه
 قربانی ایشان بعد از آن گذاشتیم که آنحضرت صلعم ام فرمود و یکپس را از صحاب خود و از یکپس را از آنکه همراه او بودند
 که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حين خرج الى مكة معتمرا
 في الفتنة ان صعدت عن البيت صمغنا كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله فاهل بقره من اجل ان رسول الله
 صلى الله عليه و آله كان اهل بقره عام الحديبية ثم ان عبد الله بن عمر نظر في امره فقال ما امرها الا واحد فالتفت
 اصحابه فقال ما امرها الا واحد انه قد اوصيت الحج مع العمرة ثم نفذ حتى جاء البيت فطاف طواف واحد
 و روى ذلك عن ابن عباس و اهدى عبد الله بن عمر فقلت و قتيبة برآء بسوی که قصد عمره کرد و بود در وقت فتنه اگر باز داشت
 خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام
 عمره کرده بود سال جدید بعد از آن عبد الله بن عمر تا مل نمود در کار خود پس گفت نیت حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد
 بسوی یاران خود پس گفت نیت حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شمار بر آنکه هرگز لازم کردم بر خروج را با عود بعد از آن
 بگذشت تا آنکه رسیدنجا کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از وی و بعدی کرد بان
مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال المحصر عمر بن لا يحل حتى يطوف بالبيت
 و ليس بين الصفا والمروة فان اضطر الى ليس شيء من الثياب التي لا بد له منها او الداء صنع ذلك و اشد عبد الله
 بن عمر گفت بند کرده شده بر من حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مروه پس اگر ناچار شود برسد
 چیزی از انواع جامه که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو بگذرد آنرا و فدی دهد **مالک** عن يحيى بن سعيد انه

بلغه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله أنها كانت تقول المحرم لا يجده إلا البيت حضرت عائشة میگفت محرم حلال
 نمیکند او را مگر رسیدن بخانه کعبه **مالک** عن ابن عباس بن ابی نهبمة السخيتي عن رجل من اهل البصرة كان قديما
 قال خرجت الى مكة حتى اذا كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس عن عبد الله
 بن عمر الناس فلم يرض لي احد ان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت شخصي ارا اهل بصره گفتند
 بسوئتي تا فتيكه سيدم بعين راه شكسته شد ران من پس آدم فرستادم بكمه و در كمه بودند عبيد بن عباس و عبد الله بن عمر
 و ديگر مردان پس شخصت ندا و مرا سپاس كس حلال ميشوم پس اقامت كردم بر آن آب هفت ماه تا آنكه حلال شدم بعد
مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال قال ابن عباس عن عبد الله بن عمر
 بالبيت بين الصفا والمروة عبد الله بن عمر گفت هر كه بزرگ کرده شود از خانه كعبه بسبب مرض پس هر آينه او طلال نشود تا آنكه
 طواف نمايد بخانه كعبه سعي كنديان صفا و مروه **مالک** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان معبد بن خزاعة
 المخزومي صدم ببعض طريق مكة وهو حرم فسال من يلى الماء الذى كان عليه فوجد عبد الله بن عمر و عبد الله بن
 الزبير و عروان بن الحكم فذاكرهم الذى عرض له فكلهم امره ان يتداوى بكماله لم منه و يفتدى فاذا صحت عظمته
 نخل من احرامه ثم عليه حج قابل و يهدى كما استيسر من الهك معبدا نذاخته شد از دابر در بعض راه كمه حال آنكه او محرم بود
 سوال كرد آن علماء را كه بودند متصل ابى كه فرود آمده بود بر آن پس يافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و مروان بن الحكم
 پس ذكر كرد و پيش ایشان چيزيكه پيش آمد او را پس همه ایشان امر كردند او را كه دو كند با نجو ضرور باشد او را و قديمه پديش
 تندرست شود و عمره كند پس حلال شود از احرام خود بعد از آن كه هدي واجب است حج سال آينده و هدي دهد آنچه اسان باشد
 از انواع هدي قال مالک و على ذلك الامر عندنا فيمن احصر بغيب عمه و گفت مالک بر مبن است حكم نزد يك در حال كمه
 محصر شود بغير دشمن مترجم گويد علماء در تفسير آية احصاء مختلف اند شافعي گفته خدا متعالي به دلایان فرمود و جواب تمام آنچه
 شروع كند در احداث التكمين بعد از آن مرتب فرمود مسكه احصار و مرض را از اینجا دانسته شد كه احصار بدشمن است
 مرض قيمت كست و نیز حديث صبا بعد نبت الزبير كه آنرا شيخين روايت كرده اند دلالت كرد كه هشتراط تملك اينز در حكم
 هست و چون در آية امر بقض نفقه موده اند دانسته شد كه بر محصر قضا لازم نيست و اگر محصر سوق هدي كرده باشد
 حلال نشود تا آنكه ذبح كند هدي خود را خواه در غير حرم يا در حرم و نزد يك ابو حنيفه احصار بر مبن قسمي است از احصاء
 و حكم احصار بر مبن واحد است و محل هدي نزد يك او حرم است پس شخصه را همراه هدي يا بغير
 و با وى عقد مقرر يا بذكر كه فلان روز ذبح كند و اين شخص همان روز حلال شود بخلق راس و نیز نزد يك و قضا

۲۱
 قبله
 اختلاف في نفسه
 لا يفتى في قتل النفس
 صدره الله تعالى كونه
 بيان وجوب الاتهام
 اذا شرف في حال التكمين
 فترتب عليه مسأله
 احصاء الوضوء في كل
 ان المراجعة لا احصاء هو
 ۲۲
 دل صدر بن ضياعه
 على تاذير الاشترط في
 التملك على الشرط في
 الشافعي و قوله حتى
 يلزم لم يرد حتى
 معناه حتى يبين
 على معنى الاستعارة
 على ان ليس عليه قتل
 ولا يحصل قضاء
 لمن معه هدي
 حتى يبين وجهه ومن
 جعل الخلق لله كما قال
 حتى يخلق الله كما قال
 الى حنيفة لا احصاء
 و يلى الهدى هو
 الحكم في راس الهدى
 و بان احد بوضو
 فاذا جاء الاصل
 حتى انفسه و غير
 القضاء ۱۱

سوادش پس بخورید از آن و بخورید در مایه در پیش را یاد گفت ثم محملها الخ باز جای فرو آمدن آن بخانه قدیم است و دیگر
 فرمود و شتران قرابانی را ساخته ایم برای شما بخورید از آن و در آن نیکی است پس یاد کنید نام خدا را بر خزان بر سر شتران
 کرده بر چهار پای خود پس چون بر زمین افتد پیروی او بخورید از آن و بخورید در خوشی بی سوال و سوال کنند و همچنین ام
 کرد اینیم چهار پایان را برای شما بود که شکر کنید شکر هم گوید اتفاق کردند علما را آنکه متحب است قرابانی کردن بر سیکه تنها
 نیست حج داشته باشد و بر سیکه نیست عمره تنها نموده باشد و واجب است بر تمتع و قارن و بر سیکه لازم شرب و بر وی جزای
 حصیان را حرام و اما قرابانی متحب پس جایزه خوردن آن صاحب او را صدقه دادن آن و اما دم جزایزه نیست
 خوردن آن بر صاحب آن بلکه صدق کند تمام آن را و اما دم تمتع و قارن نزدیک شافعی جایزه نیست خوردن آن صاحب دم را
 بلکه صدق کند و نزدیک ابو حنیفه جایزه است خود خوردن و تصدق نمودن آن هر دو و اسد علم باب تسبیح الهدایا
 و اختیار احبها در میان فریه ساختن قرابانها و اختیار نمودن بهترین آنرا مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن
 جزم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اهدى مجلا كان لابي جهل بن هشام في حج او عمرة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ساخت شتر را که بود از آن ابی جهل بن هشام در حج یا عمره مالک عن عبد الله بن دینار انه کان یری عبد الله
 بن عمر یهدی فی الحیة بدنتین فی العمرة بدنة قال و رایت فی العمرة یهدی بدنة و هی قائمة فی دار خالد بن اسید
 و کان فیها منزله قال و لقد رایت طعن فی لبنة بدنته فوجبت الحرة من تحت کتفها عبد الله بن دینار سید عبد الله بن
 عمر را که هدی میبخت در حج دو دبدنه و در عمره یک بدنه گفت و دیدم او را در عمره که خر میکرد هدی خود را و او دستاره بود
 از خانه خالد بن اسید و بود در آن خانه فرو آمدن عبد الله گفت و دیدم او را که نیزه زد و در گردن بدنه تا آنکه برآمد خر بر از آن گفت
 مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن العزیر اهدى مجلا فی الحج او عمرة عمر بن العزیر هدی ساخت شتر را در حج یا در عمره
 عن ابی جعفر القاری ان عبد الله بن عیاش بن ابی ربيعة الخ و محی اهدى بدنتین احداهما بحیة عبد الله بن عیاش بن ابی
 هدی ساخت و شتر را که هدی میبخت بود مالک عن هشام بن عروة عن ابيه انه کان یقول لبنته یا بنی لا یهدی بنی الخ
 الله من البدن شیئا یهدی ان یهدیه لکویه فان الله اکرم الکرماء و احق من اختیاره عروة یفکت بر سر آن خودای
 بر آن من هدی سازد یکی از شما برای خداست ای شتران خیری که حیا کند از آن که هدیه فرستد برای دوست عزیز خود پس آنکه
 خدا تعالی عزیزترین عزیزان است و اولایق تر است با آنکه اختیار کرده شود برای او بهترین چیزی باب ما کین فی الهدی
 من التقليد الاستغفار و التقیف اینها سنون است در قرابانی از قواد و بستن در گردن آن و شگافتن بر پشت کوهان و نیزه
 دستاره کردن در عرفات مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان اذا اهدى هدا یا من المدینة قلده و سحره

لَقَدْ قُلْتُمْ
وَعَلَيْكُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ

بنی الحلیف یقلد قبل ان یسعه وذلک فی مکان واحد هو موضع القبلة یقلد تبعین ویشهر من الشیء لا یشهر فی
معدنی یوقف به مع الناس بعقرته ثم یدفع به معهما اذا دفعوا فاذا قد منی عداه النحر فیه قبل ان یحلق او یقصی وکان هو یحیی
هذیه بیده یحییهم قیاماً وینحیهم الی القبلة ثم یناکل ویطعم عبد الله بن عمر حوین قربانی میفرشتاد از زمین قتلادی سبب
روی شکافت کویان او اورزد و الحلیفه قتلادی سبب در گردان او پیش از آنکه شکافت کویان او را و اینها در مکان واحد می بود
و آن قربانی روی بقبا میرستاده کرده شده بود قتلادی سبب بدو فعل می شکافت کویان او را و اینها بجنب لبه از آن دان
کرده میشد همراه او تا آنکه ستاده کرده میشد همراه او با مردان در عرفات بعد از آن روان کرده میشد و از عرفات با مردان
و قتیله روان میشد پس وقتیکه میرسید مبنی صباغ بر روز شحر بخیر میکرد و آنرا پیش از آنکه برآورد سر را یا قصر نماید و عبد الله بن
عمر بخیر میکرد و قربانی خود را بر ست خود ستاده میکرد و شتر از پایها و دستها را بر سخته و متوجه میساخت آنها را بقبلة بعد از آن
میخورد و مردان میداد و مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر کان اذا اظن فی سنام هذیه و هو یسعه قال بسم الله الله
عبد الله بن عمر وقتیکه نیزه نمیزد و کویان قربانی حالانکه می شکافت کویان او را میگفت بسم الله الله اکبر مالک عن نافع
ان عبد الله بن عمر کان یقول الحمد ما قبله استعجز و قف بعقره عبد الله بن عمر میگفت بدیه همان است که قتلاده بسته شود و در
و شکافته شود کویان او را و دست تاد کرده شود در عرفات مترجم گوید در پیشانی فیه موافق این آثار است و ابو حنیفه مکرده و دست
اشعار را در اخلاص صحیح شاریان آنند و پس اصحاب او مختلف اند در توجیه قول می طالق گفته اند که مقصود او از آنکه ابره شکار
این زمان اوست که افراط می ورزیدند و در آن طالع گفته بر آنند که ایشا را و بر تقلید مکرده است و بعضی که ابره را مطلق و بعضی
متود و اندانکه از جنس شامه است و هنی از مثل شایع و مشهور است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنا بر ضرورت اشعار میفرمودند
زیر که مشرکین از تم صی برآیا یا زنی آمدند الا بشاء الله علم و ابی صلی الله علیه و سلم یکن هدایا چیز لایق است که باشد که
مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یقول فی الصحایا و البدن الشیء فافقه عبد الله بن عمر میگفت در قربانی ضحیه
و شتران قربانی شنی باید بالا تر از آن شنی است که برآورده باشد و ندان و آن در شتر پنج ساله میباشد و در گاو و سگ
در بز یکساله و همین است در پیشانی فیه و همین است در هیچ ابل علم و ابی صلی الله علیه و سلم یتصدق فی جلال الله صدقه بدو بجهای
قربانی او مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر کان لا یشق جلال بدنه ولا یجللها حتی یتیم من منی الی عرفه عبد الله بن عمر
باره میگرد و جل شتران قربانی خود را و هنی پوشانید جل بر آنها تا آنکه وقت بگذرد و متوجه میشد از مسابوی عرفات مالک عن نافع
ان عبد الله بن عمر کان یجلل بدنه القبا و الا غطا و الحکل ثم یبعث بها الی الکعبه فیکسو ایاها عبد الله بن عمر جل میپوشانید
شتران قربانی خود را بقبا طی انماط و حلل این هر سه جنب از ثیاب نفیسه است بعد از آن میفرستاد این قبا طی و انماط و حلل

[illegible]

هو مشفق
اهل العلم
مجاهدين
فان الله يضاعف
لهم اجرهم

بسمی کعبه پس میوشاین کعبه ایکن مالک الله سال عبد الله بن دینار صاحبان عبد الله بن عمر یصنع بحال بن حنین
 کسیت الکعبه هذه الکعبة فقال ثمان يتصدق بها مالک الله الکر عبد الله بن دینار را که چه میکرد عبد الله بن عمر جل شرف
 قربانی خود را و قتی که پوشانیده شد کعبه این کسوت پس گفت عبد الله بن دینار صدقه میداد و تراشیدم گو یا تصدق بحلال
 و خطایم آنهاست و شش نزد یک فقها و واجب نیست باب من نذر بدتة و جزوا حکم یکم بذر کرد و شتر قربانی را شتر
 کشته را مالک الله عن نافع بن عبد الله بن عمر قال من نذر بدتة فانه یقبلها یغلیل و یشعرها ثم یخیرها عند البیت
 یعنی یوم النحر ایس لها تحلل دون ذلک و من نذر جزوا من الابل و البقر فلینحرها حیث شاء عبد الله بن عمر گفت
 کسیکه بذر کرد و شتر قربانی پس حال نیست که او قلا ده بند و نذر و نعل و بنگا فد کومان او را بعد از آن نحر کند او را نزد یک
 یاد دینی روز نحر نیست برای وی جای نحر سامی آن کسیکه بذر کرد و شتر کشتن یا گاوی ایس فرج کند هر جا که خواهد
 در عالمگیری مذکور نیست که اگر نذر بلفظ هدی باشد واجب کرد و ذبح آن در حرم اتفاقا و اگر بلفظ جزوا باشد و غیر حرم نذر
 آن کفایت کند اتفاقا و اگر بلفظ هدی باشد مذنب امام اعظم و امام محمد انقبت که هر جا که خواهد ذبح کند اگر نذر است که در شش
 بضم باشد و امام ابو یوسف گفته است که در غیر مکة کفایت نمیکند و الله اعلم باب کیف یفعل بما عطبت من الهدی و الطوق
 چگونه عمل نماید بخیر مکة بلاء شد از قربانیها در راه مالک الله عن هشام بن عروة عن ابیه ان صحابا هک رسول الله صلی الله
 علیه و آله قال یا رسول الله کیف انحرهم بما عطبت من الهدی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله کل بدتة عطبت من الهدی فان
 نذرت قلادتها فی ذمها تحلل بینها و بین الناس یا کلونها صاحب هدی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی شخصی که
 آنحضرت صلعم بر هدی خود نگاه داشته بود نگفت یا رسول الله چه کار کنم بخیر مکة بلاء شد از قربانی پس فرمود ادب رسول الله
 هر شتر که بلاء شود از قربانی پس نحر کن او را بعد از آن بنیاد از قلا ده را در خون او بعد از آن بگذارد و متعمر من شود و
 او در میان مردمان تا بخورد و نذر حرم گوید هدی بلاء شد از یک حد و سحی نباید خورد و خدا نقل باشد خواه فرض او بعینه
 گفته است که اگر نفل باشد یا بد خور و هیچ تو نگر را حلال نیست خوردن آن و اگر فرض باشد بدل آن اقامت کند و این
 اگر خورد یا تصرف کند بخت رست و در پیش شافعی اگر نفل باشد توان خورد بلکه توشه هم از آن توان گرفت و اگر واجب باشد
 صاحب هدی او را فحای او را حلال نیست فقرا باشند یا غنیان اگر محتاج باشند بخورد و الا ترک کنند و الله اعلم
 باب اذا عطبت البدتة و ضلت فهل علیه بد لها و قتی که بلاء شود بدنه یا کم شود یا لازم است بروی بی می
 مالک الله عن نافع بن عبد الله بن عمر انه قال من هک بدتة فخر ضلت او ماتت فانها انجانت نذرا و ابد لها و انجانت
 تطوعا ان شاء ابد لها و ان شاء ترکها عبد الله بن عمر گفت هر که قربانی ساخت شتر یا بعد از آن کم شد یا مردان شتر اگر

بسمی کعبه
 اهل العلم
 مجاهدين
 فان الله يضاعف
 لهم اجرهم
 هو مشفق
 مالک الله
 عن نافع بن عبد الله بن عمر
 ان صحابا هک رسول الله
 علیه و آله قال یا رسول الله
 کیف انحرهم بما عطبت من الهدی
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
 کل بدتة عطبت من الهدی فان نذرت
 قلادتها فی ذمها تحلل بینها و بین
 الناس یا کلونها صاحب هدی رسول
 الله صلی الله علیه و آله یعنی شخصی
 که آنحضرت صلعم بر هدی خود
 نگاه داشته بود نگفت یا رسول الله
 چه کار کنم بخیر مکة بلاء شد از
 قربانی پس فرمود ادب رسول الله
 هر شتر که بلاء شود از قربانی پس
 نحر کن او را بعد از آن بنیاد از قلا
 ده را در خون او بعد از آن بگذارد
 و متعمر من شود و او در میان
 مردمان تا بخورد و نذر حرم گوید
 هدی بلاء شد از یک حد و سحی نباید
 خورد و خدا نقل باشد خواه فرض
 او بعینه گفته است که اگر نفل
 باشد یا بد خور و هیچ تو نگر را
 حلال نیست خوردن آن و اگر فرض
 باشد بدل آن اقامت کند و این
 اگر خورد یا تصرف کند بخت رست
 و در پیش شافعی اگر نفل باشد
 توان خورد بلکه توشه هم از آن
 توان گرفت و اگر واجب باشد
 صاحب هدی او را فحای او را حلال
 نیست فقرا باشند یا غنیان اگر
 محتاج باشند بخورد و الا ترک
 کنند و الله اعلم باب اذا عطبت
 البدتة و ضلت فهل علیه بد لها
 و قتی که بلاء شود بدنه یا کم
 شود یا لازم است بروی بی می
 مالک الله عن نافع بن عبد الله بن
 عمر انه قال من هک بدتة فخر
 ضلت او ماتت فانها انجانت
 نذرا و ابد لها و انجانت تطوعا
 ان شاء ابد لها و ان شاء ترکها
 عبد الله بن عمر گفت هر که
 قربانی ساخت شتر یا بعد از آن
 کم شد یا مردان شتر اگر

من لم یکن
 محتاجا
 لک
 فلیک
 انما هدی
 من تربها

نه بار و تا آنکه شکر کرده شود چهاره او و همین است نه سیب ابل علم باب یغتسل احوال مکة و بی خطا نه از امانی اعلاها غسل کند بر سر
 و غسل شدن در مکة و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب عیسی که مالک عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان اذا فی منی مکة
 بات بدی طوی بن التقی بن حتی یصیر فی یصل الصبح فی یدخل من التقیة التي با علی مکة و لا یصل اذا خرج حلیا او حتی
 یغتسل قبل ان یدخل مکة اذا فی منی مکة بدی طوی و یام من بعد فیغتسلون قبل ان یدخلوا مکة عبد الله بن عمر وقتیکه
 نزدیک میشد بیکه شب میگذاشتند بر روی ذی طوی در میان و دیشنه تا آنکه بوقت صبح در می آمدند از آن نماز صبح بخوانند از آن
 داخل میشد از آن شینه که باطل میکرد است و داخل میشد و قتیکه بر می آمد بقصد حج یا عمره تا آنکه غسل میکرد و پیش از آنکه داخل شود در
 و قتیکه نزدیک میشد یکبار روی ذی طوی میفرمود آمانا که هر که او را بود و ندک غسل نمایم پیش از آنکه داخل شود در مکة ترجم گوید
 رضی الله عنه مستحب است قاصد دخول مکة غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلامی که در نهان زیرا که دخول آن حضرت صلعم
 بهین صفت بوده است و این شینه علیه سلمی است بگذا ر بفتح و بدو تون و دیشنه سفلی مسی است بگذا ر بضم و قصر و تون و آن
 نزدیک جبل فیهقان واقع است و اگر از مدینه نیامده باشد ای استحباب است و اگر از راه گشته بدی طوی برسد یا نه دو وجه
 کرده اند و اگر غسل نکرد باید شریف داخل باشد در یک جایز است باقی طواف القدوم سنته و لیس بواجب طواف قدوم سنت
 و واجب نیست مالک ابن عبد الله ان سعد بن ابی قحاص کان اذا دخل مکة من اهل کناجیر الی عمر فدخل ان یطوف بالبلیت
 الصفا و المرأة فطیوف بعد ان یصوم سعد بن ابی و قاص و قتیکه داخل میشد بیکه نزدیک شده بر وز عرفه بر می آمد بعرفات
 پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه در میان صفا و مروه بعد از آن طواف میکرد پس از آنکه رجوع کند ترجم گوید رضی الله عنه کسی
 احرام حج کرده باشد فضل و سعی داشت که داخل شود بیکه پیش از توقف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که آن حضرت صلعم
 عمل فرموده اند و اگر بیکه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی و قاص کرد و ابی لیس طواف القدوم
 الحرام من مکة سنت نیست طواف قدوم بر کسیکه احرام کرده باشد از مکة مالک عن نافع ابن عبد الله بن عمر کان اذا احرم
 من مکة لم یطوف بالبلیت و لا بین الصفا و المروة حتی یصوم منی و کان لا یصل اذا طواف حول البلیت اذا احرم من مکة علی
 بن عمر و قتیکه احرام میکرد از یک طواف میکرد و بخانه کعبه و نه در میان صفا و مروه تا آنکه باز میگشت از منی و رمل نمیکرد یعنی توبه
 بجز میرفت و قتیکه طواف میکرد و بخانه کعبه و قتیکه احرام میکرد از مکة ترجم گوید رضی الله عنه که شخص است طواف قدوم بصفته
 مذکور میشود و چنانکه داخل میشد بیکه قبل از توقف پس یکبار بقصد عمره درآمد و طواف عمره میباید کرد و طواف قدوم یکبار است احرام حج از آنکه در وقت
 از طواف قدوم لازم نیست و کسیکه بعد از توقف آمده است و طواف حج فرض میباید کرد و مسئله اگر حلال بیکه داخل شد با آنکه قصد حج
 یا از نزدیک مکة بیکه آمد سنت است که طواف قدوم بجای آورد و بجهت تحبیه نیست مقدمه طواف را مطلقا و اجبات است که بدان آن

قلنا يا اهل العلم وفوق
 مسكنكم بالموصل
 اريد منها ليدخلوا
 الاموال ودين اللانظر
 من كل من المدينة
 والثالث ان يغتسل في
 طوى وان يدخل
 ما تشاء من ثيابك
 ويخرج من ثيابك
 قلنا
 ٢٩٢
 ان اول من كان بين
 به الطوفان بالبيت
 لا يحل ان يراه النجاس
 بعد سنة الاثني عشر
 وعليه اهل العلم
 المالكين في ليس على
 مكة طوفان الفوم في
 الحج طوفان الفوم في
 الفوم

هیچ نیاند و من است که بدو آن صحیح باشد مکن با وجود آن کمال بود پس واجب است سرعت و طهارت از خد و من است
 مانند صلوة سجده الطلوع بمنزلة الصلوة الا ان الصدق اصل فيه ليق فنطق فلا ينطق الا بخير صحیح الحاکم دیگر از واجبات طواف
 است که ابتدا بخیر است که بیت را بر سر ساز خود گردانند و هفت بار بگردانند و در آن مسجد یا که طواف آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 مسلمین با اتفاق چنین بوده است و درین سلسله خلائی مروی نشاء و دیگر نیست که طواف در آن حجر واقع شود زیرا که حجر
 بیت است چنانکه باید و اما من پس می است در طواف آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف
 صلی الله علیه و سلم را کبانی حجة الوداع است سلام حجر در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع و راه ایشان پس اگر عاخر یا
 از آن است سلام کند فقط و اگر از آن نیز عاخر باشد یا سلام کند بدست خود و در کنین شامیین را سلام نکند و در تقبیل
 و رکن میانی را سلام کند نه تقبیل بجهت اتباع و راه ایشان پس حدیث ابن عمر نقل کند در ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط
 از حجر است و اما حجر اسود و آن مختص است بطوافی که عقیدتی سعی باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض و هیچ یا عمره و منعی
 اسراع است در سعی با تقارب خطمی اضطباع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد و منعی اضطباع
 که وسط را در خود را زیر منکب است خود گذارد و در طرف از او منکب چپ اندازد و اضطباع در رمل مخصوص است بر حال
 در آن است و در سهوا و سبیه و الا که بعد از طواف دو رکعت نماز گذارد و در روی قلی یا یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
 خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة است سلام حجر اسود نماید نزدیک قصد سعی بجهت اتباع و واجبات سعی یکی برایت است
 از صفای سجده است بدانها بعد از دیگر هفت بار بودن آن بان معنی که ذائب از صفای بسوی مرده یکبار باشد و عود و از
 بسوی صفای بار دیگر باشد و صلی هذا القیاس دیگر القیاس آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم پیش از آنکه بعرضه
 شود و لا اتباع و هر که سعی بعد از طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن اعاده نکند بخیر مسلم لم یطع الله صلی الله علیه و سلم
 و الا حجاب بین الصفای المروءة الاطواف و احدا طوافه الاول و متحب است که بر آید بر صفای مرده قدر یکقامت آدمی ذکر
 می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی بسته بگردان شود در میان میلین اخضرین دوران و آن قطع کند
 مقدمه متحب است که امام یا نائب او در سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند چاه برگاه
 ایشان روز ترویج بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بان تنبیه نماید بخیر این عمر کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 افکان قبل یوم الترویج میوم خطب الناس اجمعهم بنا سکرهم واد الیه بقیه با ساد جید و امام یا نائب او روز ترویج با نمان
 بر آید بسوی منی لا اتباع و شب آنجا گذرانند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع شمس قصد عرفات نمایند و در وادی بمنزله نازل
 شوند تا وقتیکه آفتاب رایل شود و آنجا امام دو خطبه خواند بعد از آن نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از آن بعرفات روند و توقف
 کنند

تا غروب آفتاب بگذرد و تا تهلیل مشغول باشند تا این وقت فرض است و شرط و قوت حضور و وضعی است از عرفات اگر چه
گشت نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و حج در میان جزو نماز چهار روز و از ایل سنت است و اگر از وی یکی
ازین دو فوت شود مستحب است اراقة دم و اگر غلبه روز نحر و قوت کردند و تحقیق حال از شامی قوت یا بعد از آن طبع هر شده اعاده
بحدیث الحج یوم تحجون و بعد از غروب بسوی فرد لغه روان شوند و آنجا در میان مغرب عشاء جمع نمایند لا تباع و یا اعلت این
جمع سفر است یا آنکه قول سالم ترجیح اول نمیدهند و بسبب مزدلفه لازم است و هر که میت آن ترک کند یا در نصف ثانی میبندد
بغیر عذر اراقة دم کند و یا این دم مستحب است یا واجب و قول مدد است و نیز مزدلفه را و وضعه را بعد از نصف لیل یعنی فرست
و غیر ایشان باقی مانند تا آنکه وقت غلبه نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن آنجا چنان شعر حرام رسند و قوت کنند
و دعا نمایند تا وقت اسفار بقوله لعلی فاذا قضیتم من عرفات فاذا ذکر و اهد عند الشعر احرام و حصی رمی از مزدلفه بکبر و سجده
نفل عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الخداه یوم النحر التقطی حصی بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روان شوند
و چون منی رسید هفت سنگ نیزه بسوی حجره عقیده اندازند و همراه هر سنگ نیزه یکگیر گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال افتا
و بجزایک حجره را رمی میکنند تا آنکه لا تباع و بعد از رمی بدری را نوح کند اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در حق مردان
حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحديث ابی داود و لیس علیه السلام حلق النساء لیتقصر و این حلق یا قصر رکن است
و اقل او ادنی ما یطوق علیه الحلق است و تفتیح حلق و قصر از آن شعور است بهر صفت که باشد نصف یا حرق یا قصر یا سنان
بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه بسوی کعبه دارد و او را مستحب است راندن استره بر سر بعد از آن بکعبه رود و طواف افاضه نماید
و آن آخرین فرض است از فرض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و طواف سنت است نه واجب بحديث الاحرج لاحرج لاحرج
و وقت این چیز تا بعد از نصف لیل است و آنرا آخری محین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت
صحیبه بد و چیز از جمله رمی و ذبح و حلق تحلل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود الا حجاج و مباشرت و آن نیز بطواف حلال
گردد و بعد از طواف منی باز روند و شهابی تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه حجره را رمی کنند حجره را
بهفت سنگ نیزه و چون رمی یوم ثانی از ایام تشریق بجا آورد جایز است او را نفر بقوله لعلی فمن تعجل فی یومین اتم
علیه مکر آنکه شب سیوم نماید پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق
از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که طواف بعد و اقل رکنی که ترتیب حجرات سه گانه رعایت
نمایند نیز که رمی بخضر صلی الله علیه وسلم و صحابه و علم جابهین اسلوب بوده است من غیر اختلاف و بشرط رمی است
که حصا باشد نه لولو و زین و مانند آن که اسم حجر بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل میشود پس وضع کفایت نمیکند

قلنت

عليه اهل العلم
المنهج وبحثهم
يعرفون بعلومهم
وفي قول بطران القدر
وجعل البغوي هذا
القول اظهر في
العلماء بوجه
بمن سعى فانه
يوصل فيه ١١

قلنت

عليه اهل العلم
قالوا فان عندهم
٢٩٤
ان عنب بن
افضل اشهر

رسنت است كرمي كند قدر حصي الخذف بخا و ال مجتئين يعني قدر يكه از میان دو انگشت میتوان اندخت و اگر رمي يكه از ترك
كرده باشد روز ديگر قصا كند بغير دم بحيث رعابل چنانكه سايه و اگر جميع ايام رمي بگذارد و خواه رمي يكه و ز ترك كرده باشد يا نادر
از ان الما قدم لازم است و وقتيكه خواهد از مكه بيرون رود واجب طواف و اداع الارض الصن و اگر از ترك كرد و وجود نمود
از مسافت قصر دادن دم لازم شود و اين مطالب ابواب اينده تفصيل ميگردد و بايد **باب** كسب الوصل في ثلثة اشواط
من طواف بعد سعة سنت است رمل در سه شوط از طواف كه بعد آن سعي است **مالك** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن
بن عبدالله انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل من الحج الا سجد حتى يثني على ثلثة اشواط
جاير گفت ديدم آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه پويه پويه رفت از حجر اسود تا آنكه رسيد حجر اسود در سه شوط **مالك** عن نافع
عبد الله بن عمر كان يوصل من الحج الا سجد الى الحج الا سجد ثلثة اشواط و ثلثة اشواط عبد الله بن عمر يويه پويه ميرفت
از حجر اسود تا حجر اسود در سه شوط و يا هسته ميرفت در چهار شوط **مالك** عن هشام بن عروة ان اياه كان اذا طاف
بالبيت يسع الا شواط الثلثة يقول اللهم لا اله الا انت يا و انت يحيي بعد ما اماتك و عوده و قتيكه طواف ميكرد و بخانه كعبه
پويه ميرفت سه شوط و اين دعا ميخواند اللهم لا اله الا انت الخ يعني بار خدا يا نيست هيچ معبود و مگر تو و تو زنده ميكني بعد از آنكه ميراني
مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يوصل اذا طاف حول البيت اذا احرم من مكة فخصي جعفر بن عمر رمل يعني كرد
و قتيكه طواف ميكرد و در خانه كعبه و قتيكه محرم ميشد از مكه **باب** بين تقبيل الحجر الا سجد سنت است پويه دادن حجر اسود
مالك عن هشام بن عروة عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال و هو يطوف بالبيت لكن الا سجد انما انت محجب
لا تقرب ولا تنضم و لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلي ما قبلتك قد قبله عمر بن الخطاب و انما
طواف مي كرد و بخانه كعبه خطاب كرد بركن اسود و خراين غيبت كه تو سنگي هستي ضرر نميكني و نفع نميكني و گرنه نه است كه ديدم
آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه پويه داد ترا پويه نميدادم ترا بعد از ان پويه كرد و آنرا **مالك** عن هشام بن عروة
عن ابيه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعبد الرحمن بن عوف كيف صنعت يا ابا محمد و استلام
الوكن الا سجد فقال لعبد الرحمن استلمت و تركت فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحت رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونه كردی ای ابا محمد در استلام ركن اسود گفت عبد الرحمن استلام كردم گاهي ترك
كردم گاهي پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيك كردی متبرجم گويد نه سب جميع علماء حين است و اگر عاجز
شود از تقبيل اقتضار نمايد بر استلام و اگر از ان نيز عاجز باشد بدست يا مجبوب اشاره كند **باب** لصيحه ان
الركنين اليمايين فقط صحيح نه است كه استلام كند و بركن يمين را و بس **مالك** عن سعيد بن ابى سعيد المقبري

عن عبید بن جریج ^{رحم} انه قال لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن ما تيك تصنع اربعا من اصحابك يصنعها
قال ما هن يا ابن جريج قال ما تيك لا عسى من الاركان الا اليمانيين وما تيك تلبس النعال السبئية وما تيك
تصنع بالصفر وما تيك اذا كنت بمكة اهل الناس اذا راوا واللال ولم تقل انت حتى كان يوم الزينة فقال
عبد الله بن عمر لما لا ركان فاني لم ادر رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} عيسى الا اليمانيين واما النعال السبئية فاني
رايت رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} عليه يلبس النعال التي ليس فيها شعر يتوضأ فيها وانا احب ان اللبسها واما
فاني ايت رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} عليه يصنع بها فانا احب حبسها واما الاللال فاني لم ادر رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} عليه يهل حتى
تنبعث به ولحلت عبید بن جریج گفت عبد الله بن عمر ای ابا عبد الرحمن دیدم ترا که میکنی چهار کاره ندیدم هیچکس از ارباب
که بکنند آنرا گفت ابن عمر حیت آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا که دست میزسانی از ارکان مگر دور کن یا فانی را و دیدم
که میپوشی نعال سبئیه را یعنی پاپوشی که سوی از و سترده هستند و دیدم ترا که رنگ میکنی بزودی یعنی ریش خود را مخلوق
رنگین میسازی و دیدم ترا که چون در مکه میباشی احرام میکنند مردمان و قتیکه دیدند ماه ذیحجه را و حرام میکنند تو را
شود روز ترویج پس گفت عبد الله بن عمر اما ارکان پس بر آئینه من ندیدم رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} را و عبد الله بن عمر
برسانیده باشد مگر دور کن یا فانی و اما النعال سبئیه پس بر آئینه من دیدم آنحضرت را ^{صلی اللہ علیہ وسلم} که میپوشید
آن نعال را که نیست در آن مومنی و وضو میکرد و در آن پس من دوست میدارم که بپوشم آنرا و اما مخلوق پس
دیدم آنحضرت را ^{صلی اللہ علیہ وسلم} که رنگ مینمود آن ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کنم
آن و اما احرام پس بر آئینه ندیدم آنحضرت را ^{صلی اللہ علیہ وسلم} که احرام میفرموده باشد تا آنکه بر فاست با او شتر
و اما الک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابی بکر الصديق اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة
ان النبي ^{صلی اللہ علیہ وسلم} قال اني لو اجد ثوبا من قميص خيبر سوا الكعبة اقتصر واعلى قواعدا ابراهيم قالت فقلت
يا رسول الله افلا ترد هاهنا قواعدا ابراهيم قال لو اجد ثوبا من قميص بالكعبة فقلت قال فقال عبد الله بن عمر
لئن كانت عائشة سمعت هذا من رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} ما ادعى رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} عليه ترك استلام
الركبتين الذين يليان الحجر الا ان البيت لم يتم على قواعدا ابراهيم عبد الله بن محمد بن عمر عن حضرت ابی بکر الصديق
خبر داد عبد الله بن عمر را از حضرت عائشة که رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم} فرموده یا ندیدم کسی که قوم تو قتیکه شتر
کردند خانه کعبه را کم کردند از بنی حضرت ابراهیم گفت حضرت عائشة غنم یا رسول الله یا ایگروانی کعبه را بدستور قواعد ابراهیم
عبد السلام اگر می بودی قریب عهد قوم تو بکفر البته میکردم گفت عبد الله بن عمر اگر شنیده هستی این را از رسول الله ^{صلی اللہ علیہ وسلم}

وَعَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ابُو خَفِيَّةٍ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
 بَلَّغَنَا هَذَا وَمَنْ
 قَامَ بِهَذَا
 صَلَاتُهُ خَالِصَةٌ
 لِلَّهِ لَا يَنْتَهِى

شروع بکند در طواف دو رکعت طواف گفت مالک اما سه در میان صفاء و سپس برائینه قطع نمیکند آن بروی چیزی که سید
 او را از شکسته و وضو را و باید که داخل نشود برای سعی مگر او طاهر باشد و وضو برترجم گوید نزدیک ابوصنیفه هر شکلی از من
 در سجده کرده شود طهارة برای آن ضرورست و هر چه خارج مسجد او کرده شود طهارة ضرورست برای آن مثل سعی
 و قوف بعزوه و اگر طواف و حالت حدث یا جنب است نموده باشد اگر در مکه باشد یا عاده کند و اگر از مکه برآمده باشد قربانی واجب
 بروی و عاده ساقط گردد و نزدیکی طواف مثل صلوة است در شتر اطهارات از حدث و نجاست و مسترحضه و اگر ازین
 شروط چیزی فوت شد عاده واجب است و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بنا نماید و سبب است و کلام در عین
 مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تحمیل و تعلم یا حاجه ضروریه و الله اعلم **باب** کشتن رکعتان بعد الطواف سنت است
 گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالی ولتخذوا من مقام ابوالهید مصلی فرمود خدا امتعالی بگیرد یا از مقام ابوالهید
 مسلمه دو رکعت طواف نزدیک ابوصنیفه واجب و نزدیک اکثر علماء سنت و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم منقول است که بعد
 گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود و ازینجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است و الله اعلم **باب** لا یقین
 باین سبعین لیوکم بعد نماز و یجوز ان یرکع عند المقام و غیره جمیع مکنه در میان دو سجیع یعنی دو مرتبه بخت بخت طواف
 کند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد و نزدیک مقام غیر آن غیر آنکه مسجد الحرام بر مقام ابوسم
مالک عن هشام بن عروة عن ابیہ انه کان لا یجمع بین السبعین لا یصل بینہما و لکن کان یصل بعد کل سبع
 رکعتین فرما صلی عند المقام او عند غیوہ عورہ جمیع میکرد در میان دو سبع که نماز گذارد در میان آنها و کس نمیگزارد
 بعد هر بخت شوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابوسم یا نزدیک غیر مقام و همین است در عین
 که جمیع بین الاسبوعین بلا صلوة بینہما مکرره است و تمام مسجد الحرام مقام ابوسم است **باب** لا یصل رکعتی طواف
 بعد صلوة الصبح و العصر فان اضطر صلی حیث ما امکن نگذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح و عصر پس اگر مضطر شود نماز
 گذارد و هر جا که امکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر الکی انه قال لقد رايت البيت یخلو بعد صلوة الصبح و بعد
 العصر و یطوف به احد ابوالزبیر الکی گفت برائینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکرد و
مالک عن ابی الزبیر الکی قال رايت عبد الله بن عباس یطوف بعد صلوة العصر ثم یدخل حجرته فلا ادری
 ما یتصنم ابوالزبیر گفت دیدم عبد الله بن عباس را که طواف میکرد و بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد و در حجره خود بنشینم که میگوید
مالک عن ابن شہاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف القاضی اخبره انه طاف بالبيت ثم
 بن الخطاب بعد صلوة الصبح فلما قضی طوافه نظر فلیه الشمس فو کب حتى اتاه بنی علی ففصل رکعتین عبد الرحمن

قلت
 وعلیه اهل العلم
 ان السنة ذلک فی
 العالمین ویکبر لجمع
 بین الاسبوعین و غیر
 صلوة بینہما
قلت
 وعلیه ابو خفیه فی
 العالمین یصلی
 رکعتی الطواف فی وقت
 یا سمر الله اذ لا تطیع
 ۲۹۹
 عند الشافعی ہی
 صلوة لها سبب متخل
 فھذین الوقتین

[illegible]

اعلمت
 عليه اهل العلم
 العالمين
 كل واحد بعد ما سمعوا
 الى استلام الجورني
 المنابر يستلم الجورني
 بعد الطواف وصلاة
 ثم يخرج من باب
 الصف السبعين

له قل شـ
وعلى اهل العلم الانه
عند الشافعي من الامكان
فلا يحيد بالدم وعند
ابي حنيفة من الوجوب
وعلى من تركه دم //

ووجب طواف میان صفای و مردود قابل تا دلیل نیست و لاجلای علیہ ان لیطوف لضر نیست بلکه ظاہرست در عدم وجوب طواف
دار که این عبارت بنا بر دفع شبهه کی گفته باشند چنانکه از حال انصاف بیان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که سعی
بین انصاف و المردود از ضرر و مایه حج و عمره است مگر آنکه نزدیک شافعی از ارکان است پس خبر آن بدم درست نباشد
و نزدیک ابو حنیفه از واجبات است و اگر ترک کرد و قربانی بر وی واجب شود **باب** البدایة بالصفا و الرجوع الی صفا

ما لا عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حين
 خرج من المسجد وهو يريد النصف وهو يقول بنذا بما بدأ الله فبذا بالنصف جابر گفت شنيدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كه ميگفت و فقيه كه بعد از مسجد حرام و او قصد صفا سفير مود و او ميگفت ابتدا ايستني چيزي كه ابتدا كرده است خدايتنا
 بآن پس ابتدا كه نصف است و گويد هيمن است نه سبب علم كه ابتدا الصفا ضرورت پس اگر شخصي محكوس بجا آورد و ابتدا
 برده كند در آن مختلف شده و اندر صحيح است كه شوط اول اعتداد نمايد و الله اعلم باب ما يستحب من الذكر والدعاء
 الصفا والحقه باب در بيان آنچه مستحب است از ذكر و دعا بر صفا مرده ما لا عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن

ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه كان اذا وقف على الصفا يركب ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له
 للملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير يصنع ذلك ثلث حرات ويدعو ويصنع على الروضة مثل ذلك جابر روى
 ان حضرت صلى الله عليه وسلم تتيكه حتى يستاد برصفا ادا ابريگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله الحمد لله الميكرد این ذکر سه بار و میگوید
 بر مرد و پسران ما **آلت** عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يدعى يقول اللهم انك قلت ادعوني استجب لكم
 وانك لا تتخلف للميعاد والى اسالك كما هديتني الاسلام الا تنزع مني حتى تتوفاني وانا مسك نافع شنيد
 بن عمر روى ان حال که او بر صفا بود و دعا میکرد و میگفت اللهم الحمد اسی بار خدا یا برائیه تو فرمودی ادعونی استجبکم و هر آن
 تو خلافت میکنی و عدد را و برائیه من سوال میکنم او تو بخانه هدایت کردی مرا با سلام که نزع کنی انرا از من تا آنکه میرانی مرا
 حالا آنکه من سلمان باشم **باب** يستحب السعي في بطن الوادي مستحب سعي در میان وادی

مالک عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن جابر بن عبد اللہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا نزل من الصفا والمروة مشہرجا اذا انصببت قدماءہ فی الوادی سبجی حتی یخیر جمیعہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ فرود می آمد از صفہ و مرودہ آہستہ آہستہ میرفت تا آنکہ فرود می آمدند در قدمیان و ادسے پویر پویر میرفت تا آنکہ بر می آمد از میان وادی مسکله نزدیک حنفیہ چون در بطن وادی آمد در

له قلت وعليه اهل العلم في الخارج
 شرط ان يبذل بالصفاء
 وفي المالكية اذا اسي
 مكو ساء ان يبذل بالمرقة
 فمن اصابنا من ثالا
 يتعد به وكان يكره
 منه لا يعتد
 والصحيح
 بالشروط الاول
 له قلت في المحققين
 اذا اصابنا من اللوى سيجي
 بين اليدين المضمضين
 وفي الاثر يسحب
 في الذهاب ان يستوي
 على عادة التي سوي
 بينه وبين اليد اليمنى
 قد استقر امره في المضمض
 التي يتوسط بين
 اليدين فيمضي "

قلندر
تأليفه اهل العلم
والمعرفة في معرفة السني
الربيعي اوصافها افضل

سليمن اخضر بن سمي تميمي وزرديك شافير چون از صفا فرود آيد بايد كه آهسته آهسته برود چون مسافت شش راج ميل اخضر باقي ماند
سعي نمايد و قتيكه در وسط سليمن اخضر بن برسد بعد از آن آهسته آهسته برود **باب** المشي بين الصفا والمروة افضل من الركوب
پياده رفتن درميان صفا و مروه بهتر است از سوار رفتن **مالك** عن هشام بن عروة ان سودة بنت عبد الله بن جابر
كانت عند عروة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حجة او عمرتها ماشية وكانت اعرجة ثقيلة خجالة حين
انقضت الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤذي بالاكول من لحيته فقضت طوافها فيما بينهما وبينه وكان عروة
اذا راهم يطوفون على الدواب ينهاهم اشد النهي فيعتلون له بالمرض حياء منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد خاب عقله
وخشيت سواه وخرع عبد الله بن عمرو بن زديك عمرو بن الزبير يعني وركب الخ او بولس هر آينه طواف ميكرد درميان صفا و مروه و در حج
يا عمره روان بر پاي خود و بود زني گران پس آمد يعني شروع طواف كرد ميان صفا و مروه و قتيكه باز گشتن مردمان و نماز
عشا پس تمام نمرد طواف خود را تا آنكه گفته شد از آن اول از نماز صبح پس تمام كرد طواف خود درميان خود و درميان افان صبح
و عروه و قتيكه ميد يرد و بان كه طواف ميكردند بر چاهاي خود و بنهي ميكرد و ايشان را سخت ترين بنهي پس حيله مي آوردند و بنهي ميگفتند
از چته شرمندگي از وي پس عمرو ميگفت درميان خود و درميان مالم را و نرسيدند ايشان و زريان كار شدند **باب** من اعتمر
او عتقه حلق بعد المسح و من افود الحج او قادن اخذ ذلك الى يوم النحر بركه عمره مفردة نيت كرده باشد يا عتق مفردة باشد سرش را
بعد سعي و هر كچه مفرد يا قران نيت كرده باشد تاخير كند حلق را تا روز نحر **مالك** عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عروة بن
عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليال بقين من ذي القعدة
ولا نوحى الا انه اخرج فلما دنونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن معه هك اذا طاف البيت وسع بين الصفا
والمروة ان يحل قالت عائشة فدخل علينا يوم النحر يلح بقر فقلت ما هذا فقالوا اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن احوال
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال انتك انتك الله بالحديث على وجهه عمره بنت عبد الرحمن شذبه خنث
عائشة كه گفت بر آيد هم با هم راه اخضر صلى الله عليه وسلم در پنج شب كه باقي مانده بودند از ماه ذي قعدة و منود و نيشد با هم كه آنكه
جست پس قتيكه نزديك سيد يم بكم كه امر كرد و بنحضرت صلعم كسي كه همراه او بدي بنود و قتيكه طواف خانه كعبه نمايد و سعي كند
ميان صفا و مروه حلال شود و گفت حضرت عائشة پس داخل كرده شد بر ما يعني براي بيت روز نحر گوشت گاو پس گفتيم
اين گفته نحر فرموده است بنحضرت صلعم از جانب او راجع خود گفت يحيى پس فكر كردم اين حديث را پيش قاسم بن محمد كه گفت قاسم
عمره آورد و حديث را پيش تو بويجيك مي بايد **مالك** عن ابنه عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت
ارسل الله صلى الله عليه وسلم الناس حلقوا ولم يحل ائنت من عمر تلك فقال اني لبدت واسعي قلدت هذا خلا ل

حتى ان حضرت حفصه گفت خنثرت راجست حال مردمان که حلال شدند و تو حلال نشدی از عمره خود و گفت برآینه من بصیرت
جمع کرده ام موسی سر خود را و قلابه بستم بر می خود را پس حلال نشوم تا آنکه خبر کنم **باب** یثحب العُدَّة و یوم التَّوَدُّعِ
مستحب است بگاه رفتن روز ترویج بسوی منی **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یصلی الظهر والعصر والمغرب
العشاء والصبح بمنی ثم یغید و اذا طلعت الشمس إلى عرفه عبد الله بن عمر یسجد در نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح
منی بعد از آن بگاه میرفت و قتیکه بر می آمد آفتاب بجانب عرفات مترجم گوید مستحب است بر آمدن بسوی منی بعد طلوع آفتاب
شب گذراندن در منی بعد از آن بگاه بر آید بجانب عرفات و قتیکه طلوع کند آفتاب **باب** تَوَدُّعُ عَمْرٍا و جَوَازُ تَزْوِیْدِ
در بیان فرود آمدن در منزله و ترک فرود آمدن آنجا **مالک** عن علقمة عن امرئ عن عائشة انها كانت تنزل من عرفه
بنمرة ثم تحولت إلى الکادک حضرت عائشه فرمودی آمد در منزله از وادی عرفات بعد از آن انتقال کرد بجانب اک **باب** یثحب
تقصیر الخطبة فی عرفة و تعجیل الرواح إلى عرفه مستحب است کوتاه ساختن خطبه در منزله و شتاب فتن بسوی عرفه **مالک**
عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله قال كتب عبد الملك بن عرفان إلى الحجاج بن يوسف الاخیالف عبد الله بن عمر
شئ من امر الحج قال فلما کان يوم عرفة جاء عبد الله بن عمر حین زالت الشمس انا معه فصرح به عند سُرْدِيقِ این
فجر علی الحجاج و علیه صلوة معصمه فقال مالک یا ابا عبد الرحمن فقال الرواح انکنت تريد السنة فقال اهل السنة فقال
قال فأنظر فی حجة یفقی عنک ماء ثم اخرج فقل عبد الله صخره الحجاج فساد مینوی و بدین ابی نقلت له انکنت
ان تصیب السنة لیوم فاقصر الخطبة و تحلل الصلوة فجعل ينظر إلى حید الله بن عمر که لیسهم ذلك منه فلما اراد
ذلك عبد الله بن عمر قال صدق سالم بن عبد الله گفت که عبد الملك بن مروان نوشت بسوی حجاج که مخالفت کنی با عبد
بن عمر در چیزی از امور حج پس قتیکه شد روز عرفه آمد عبد الله بن عمر و قتیکه راسل شد آفتاب من همراه او بود پس آواز داد
حجاج را نزدیک سرای بردای او که گجاست این شخص پس برآمد حجاج و بروی چادر می بود معصفر پس گفت جیدت
ای ابا عبد الرحمن گفت رفتن بجزه میباید اگر میخواهی عمل بر سنت پس گفت حجاج ای ایا این ساعت بروم گفت عبد
آری گفت جهلت ده مرا تا آنکه بریزم بر خود آب را یعنی غسل کنم بعد از آن برایم پس فرود آمد عبد الله بن عمر تا آنکه برآمد حجاج
پس سیر کرد میان من و میان پدر من پس گفتم او را اگر خواهی که عمل بپشت کنی امروز پس کوتاه کن خطبه را و تعجیل کن
پس بی حجاج بسوی عبد الله بن عمر تا بشنود از وی این سخن را پس قتیکه دید این ماجرا عبد الله بن عمر گفت راست گفتی
سالم مترجم گوید اتفاق علما بر آن است که خطبه خواند امام بعد از زوال و خطبه حال آنکه او استاده باشد و نشاندن در دنیا
خطبتین باین جهت که در آن خطبه او را از آنجا که تا یوم ثانی **باب** یحجر بین الظهر والعصر یوم عرفة جميع کرمینا

الاست و انما یوم عرفة

والا حجة اخذت في العاکمة انما انزل الله في حجة الوداع

قلت و علی
اهل العام و قد کنوا
ان ابی حنيفة یحب
ان یتمتع علی وجه
فما کان یسوف
الهدی فانه لا یجیل
منه الى یوم النحر
و ان یکن یسوف فیکون
فانه یجیل منه بعد
السعی
قلت و علی
اهل العام
انما یسجد ان یسجد
الوعی ان یسجد
الشخص ان یسجد
انما یسجد و اذا طلعت
الشمس فی عرفة
قلت و علی
انما یسجد و لا یسجد
یعنی علی ان یسجد
بنمرة یسجد عرفات
حتى تزدل لنفسی
الانوار و اذا وصلوا إلى
خبر فیه و انما
بها و انما الکیة
فانما الکیة

قلت و علی
اهل العام
انما یسجد ان یسجد
الوعی ان یسجد
الشخص ان یسجد
انما یسجد و اذا طلعت
الشمس فی عرفة
قلت و علی
انما یسجد و لا یسجد
یعنی علی ان یسجد
بنمرة یسجد عرفات
حتى تزدل لنفسی
الانوار و اذا وصلوا إلى
خبر فیه و انما
بها و انما الکیة
فانما الکیة

العلم الا ان الجمع يعني
 النسك عند ان خيفة
 فيشترط له شرط
 من الوقت والمكان
 ولا حرام ولا حاجة و
 يعني السفر عند الشافعي
 عليه اهل العلم
 ان ياتى بمثل
 الاجابة في الذكر
 التمهيد والاعاء
 في العالمين هذا
 بعينها في شرح السنة
 اختلاف في وقت
 بطن فقرة نقلا
 لا يجوز وقال مالك
 وجه صحيح

ثم وعصر روزه **مالك** عن ابن شهاب انه سأل سالم بن عبدالله بن عمر هل يجزئ بين الظهري والعصر
 نعم لا بأس بذلك المراد الى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سأل كرو سالم بن عبدالله بن عمر ايا صحيح كونه
 ثم وعصر روزه سأل سالم بن عبدالله بن عمر ايا صحيح كونه **باب فضل يوم**
 وفضل الدعاء فيه وفضل روزه وفضل عار وروى **مالك** عن ابراهيم بن عبدالله بن عبد الله بن الجعيد
 عن طلحة بن عبيد الله بن كزيان رسول الله صلى الله عليه قال ما رآني الشيطان يوما هو فيه اصغر ولا احول
 ولا اغبط منه في يوم عرفة وما ذلك الا لما راي تأنزل الرحمة وتجاو الله عن الذنوب العظام الاما راي يوم
 بدر قيل وما راي يوم بدر قال اما انه قد راي جبريل يرفع الملائكة رسول الله صلعم فمود ودية شهيد شيطان
 خازن روي اعتبار تر حفر تر وشمناك تر روي انجال كرو روزه عرفة مياشيد وغيث اين مگر سيب كمي ميز نزل رحمت وعفو
 فرمودن خدا تعالی از گناهان بزرگ مگر آنكه دیده شد روز بدر صحابه گفتند وچه دید روز بدر فرمود آگاه باش هر يك از شما
 جبريل اجاي استاده ميكرد فرشتگان **مالك** عن زياد بن ابی زياد مولى عبد الله بن عباس بن ابی ربيعة الخنزري
 عن طلحة بن عبيد الله بن كزيان رسول الله صلى الله عليه قال فضل الدعاء يوم عرفة افضل مما قلت انا والنبوة
 من قبله الا الله وحده لا شريك له رسول الله صلعم فرمود بهترين دعا دعا روز عرفة است و بهترين آنچه گفتيم من رايان
 پيش از من لا اله الا الله وحده لا شريك است **باب عرفة كلها موقف** لا بطن عرفة و عرفة كلها موقف لا بطن عرفة
 عرفة هم آن جای استادن است مگر بطن وادی عرفة و مرزوفه همه آنجاست استادن مگر بطن **مسند مالك** انه بلغه ان رسول
 الله عليه قال عرفة كلها موقف وادفعوا عن بطن عرفة والمزود لفة كلها موقف وادفعوا عن بطن عرفة رسول الله صلعم
 عرفة همه جای استادن است و يكشود از بطن عرفة هم آن جای استادن است و يكشود از بطن عرفة هم آن جای استادن است
 بن عمر بن عبد الله بن الزبير انه كان يقول اعلموا ان عرفة كلها موقف لا بطن عرفة وان المزود لفة كلها موقف لا بطن
 عبد الله بن الزبير سگفت بدانيد كه عرفة همه جای استادن است مگر بطن عرفة و مرزوفه همه آنجاست استادن مگر بطن عرفة
 بطن عرفة وادی است جانب غرب از مسجد عرفات و شيطان در آنجا بر ای حضرت اسمعيل تم مثل شد و سوسه انداخت كه حضرت
 ابراهيم را ده دوج تو دارند و بطن عرفة لفظ اسم فاعل موضع است كه ميدان صحاب قیل در آنجا مانده شدند و ملاك گشتند
 بر زمین را بجز آب و نار اجماع دارند اختلاف در آن است كه اگر شخصی بطن عرفة و قوف كرو و حج او تبا كه در آنجا نجز است
 شافعي است يا اهل حجر صحيح است و در آن نقصانی راه یافته كه بقرانی منجز تواند شد چنانچه مذکور است **مالك** عن ابی المنصور محمد بن عبد الله
 هل يصح عرفة واقف عرفات ايا روزه كرو روزه عرفة كسي كه استاده باشد عرفات **مالك** عن ابی المنصور محمد بن عبد الله

له قلتم
 وعليه اهل العلم
 الا انه لو وقفنا
 ثم فارق غفر قبل
 التفرج لم يجز لقوله استنجبا
 عندهم
 عند الشافعي وجوبا
 عندنا ابي حنيفة
 له قلتم
 وعليه اهل العلم
 انه يدرم دفعا
 لا يؤذي الناس

له قلتم
 وعليه اهل العلم
 الا انه لو وقفنا
 ثم فارق غفر قبل
 التفرج لم يجز لقوله استنجبا
 عندهم
 عند الشافعي وجوبا
 عندنا ابي حنيفة
 له قلتم
 وعليه اهل العلم
 انه يدرم دفعا
 لا يؤذي الناس

له قلنت
وعليه اهل العلم
وقالوا انما
يجمعون في ذلك
والباطل لا حلال
عليه اهل العلم الا انه
واجب عند الحقيقة
سنة عند الساطع

٣٠٤

ورفعه كجاء مالك عن موسى بن عقبة عن كريب بن عوف عن عباس بن اسامة بن زيد انه سمعه يقول دفع رسول الله صلى الله عليه وسلم من مرفة حتى اذا كان بالشعب نزل فقال فتوضأ فلم يسمع الوضوء فقلت له لعلني يا رسول الله قال لصلوة امامك فركب فلما جاء المزدلفة نزل فتوضأ فاستمع الوضوء فقامت الصلوة فصل المغرب ثم اناخ كل انسان بعبده في منزله ثم اقيمت العشاء فصلها ولم يعجل بينهما شيئا اسامة بن زيد مكثت روان شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از عرفه تا چون رسید بدره که فرود آمد پس بول کرد پس خود کرد واکمال آن نمود یعنی یک بار اعضا شست اسامة گفت پس گفتم آنحضرت رحل الله عليه وسلم بمذاق رسول الله فرمود نماز پیش روی است پس سوار شد پس قتیکه رسید بمزدلفة فرود آمد پس کامل کرد و حضور العبدان استاده نموده نماز پس گذارد نماز مغرب بعد از آن خوابانید شخصی شتر خود را و منزل خود بعد از آن اقامت عشاء گفتم شد پس گذارد نماز و گذارد چیزی در میان هر دو نماز مالک عن يحيى بن سعيد عن عدي بن ثابت الاصبهاني عن عبد الله بن زيد اخبره ان ابا ايوب الانصاري اخبره انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا و يارب انصاري نماز گذارد هم را و آنحضرت صلعم در حجة الوداع مغرب و عشاء و مزدلفة همه یکجا و انصاري نماز گذارد این فصل المغرب العشاء بالمزدلفة جميعا عبد الله بن عمر مكيه در مزدلفة همه یکجا و در عالمگیری مذکور است که این صحیح را خطبه سلطان و جماعة و احرام ضرورت بخلاف جميع عرفه باب يقومون بالمشعر الحرام يذكرون الله تعالى فيسجدوا بايتهم و مشعر الحرام ذکر گویند خدا را و عز وجل تا آنکه در وقت روشنی در آیند قال الله تعالى فاذا اقمتم من عتافا ذكره عند المشعر الحرام و اذكروه كما احل لكم و ان كنتم من قبله من الصلوات اليه پس قتیکه روان شدید از عرفات پس باید کنید خدا را عز وجل نزدیک مشعر الحرام و آن کوهی است در مزدلفة و باید کنید او را چنانکه راه نمود شما را و اگر چه بودید پیش ازین اگر از این آیه معلوم شد که نزول بمزدلفة ذکر نزدیک مشعر الحرام لازم است و حدیث وقت آنرا معین کرده است که نماز صحیح خلص اند و از آن وقت تا سفیده دمی ذکر گوید و پیش از طلوع آفتاب بسوی منی روان شود و شتر جم گوید نزدیک ابو حنیفه این صفت واجب است و نزدیک شافعی سنت باب تقدیر الضمعة من جميع بيشتر فرستادن زنان و کودکان را از نظر مالک عن نافع عن سالم و عبید الله ابی عبد الله بن عمر ان اياها عبد الله بن عمر كان يقدم اهله وصبيته من المشرك الى منى حتى يصلوا الصبح يعني ويروا قبل ان ياتي الى من عبد الله بن عمر بيشتر يسفر تا اهل خود را و کودکان خود را از مزدلفة بسوی منی تا آنکه نماز صبح بگذارد و منی و رمی میکردند پیش از آنکه مردمان بیايند مالک عن يحيى بن سعيد عن عطاء بن ابي رباح ان مولاة لاسماء بنت ابى بكر الصديق اخبرته قالت جئنا مع اسماء بنت ابى بكر منى فقلت لها القى جئنا فقلت قد كنا انصنع ذلك مع من هو خير منك مولانا ازان اسماء بنت ابى بكر گفت آدميم همراه اسماء بنت ابى بكر منى

فليس

[illegible]

ما قلنت
العلم في

وعلى اهل العلم
النجاح وبين تقديرا
غفلة

النساء والصبيان

ببین نصیحت
فی العالم کیجیے

الحمد لله

موسى بن جابر بن عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين

فيلك كوكب
نور القوس قزح

تذکرہ
جلد اول

بسم الله الرحمن الرحيم

100

پیر افلاکشی علی

۱۲۸۱

١٩٥١

والمسلم في العالمين

اسم ان کان ملے

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۴

72

قلت

قال النوفلي ذهب

عامة اهل العلم الى ان

الرجوع الى اهل البيت

الواجب في كل وقت

ملاذی عن النوفلي

من جاسوس ان النبي

صلى الله عليه وسلم

يخرج في كل يوم

في كل يوم

وكان يترك التلبية في العرة اذا دخل الحرم عبد الله بن عمر قطع ميكرو تلبية ادرج وقتيكه يسيرا ودر حرم ما انك طواف ميكنه
وسمي كن در میان صفاد ورو بعد از ان لبیک میگفت تا آنکه چچا ویرفت از منی بسوی عرفه پس وقتیکه چچا ویرفت ترك ميكرد لبیکه
ترك ميكرد لبیکه و در عمره وقتیکه داخل میشد و در حرم ما لك حزن ابن شهاب انه كان يقول كان عبد الله بن عمر لا يلبس و يمشي
بالبيت ابن شهاب يمشي عبد الله بن عمر لبیک يمشي في حرم ما لك حزن ابن شهاب انه كان يقول كان عبد الله بن عمر لا يلبس و يمشي
انه كان يقطع التلبية في العرة اذا دخل الحرم عمره و قطع ميكرو تلبية و در عمره وقتيكه داخل ميشد و در حرم ما لك باسناده
ان حاشته كانت قبل ما كانت في منزلها و من كان معها فاذا ركبت و توجهت الى الموقف تركت الاحلال في حشرت عائشه
لبیک میگفت تا وقتیکه میبود در منزل خود و کسیکه همراه او میبود پس وقتیکه سوار میشد و متوجه میشد بسوی موقف ترك ميكرد لبیکه و الجلال
یعنی لبیک گفتن انترجم گوید ما ما اهل علم گفته اند که حرم حج ادا نمکند تلبیه تا آنکه حبره عقبه بار در زخم می کند لما روی افضل ترین
ان رسول الله لم یحج حتى رمى جمره العقبة و نزدیک اول حصاة منقطع شود و در طواف قدوم نزد بعضی سحاب غیبت و نزد بعضی سحاب
بلا جبر باب من این رمی جمره العقبة از کجا رمی کند حبره عقبه را حرم ما لك انه سال عبد الرحمن بن القاسم من این كان ان القاسم
بر رمی جمره العقبة فقال من حيث تفسیر نام مالك سوال كرد عبد الرحمن بن قاسم را که از کجا رمی حبره عقبه ميكرد قاسم گفت از کجا
آسان میبود و ترجم گوید لقمه سبب بدیش الترندي من ابن سعد و انه استبطن الوادی ثم قال من ههنا و الذي لا اله الا هو قام الله
انزل عليه سورة البقرة و ههنا جمهور اهل علم اختیار کرده اند که رمی از لبین وادی سبب است باب یکبر عند كل حصاة تكبير
نزدیک انداختن هر سنگی که حرم ما لك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يكبر عند كل حصاة يكبر عبد الله بن عمر
مکتب میگفت نزدیک می جابره گاه انداختن سنگی که باب قد ذکر میکن الحصة چه قدر نیاید که سنگی که باشد ما
انهم بعض اهل العلم يقولون الحصة التي يرمي بها الجبار و مثل بعضی الخذف و اما شنید از بعض اهل علم که میگفت سنگی که که انداختن
آن جبار را انداختن سنگی که بدو انگشت میتوان انداخت باب هل يجوز الذی بعد غروب الشمس من يوم النحر ايا جازیت
بعد غروب شدن آفتاب از روز نحر ما لك حن ابی بکر بن نافع عن ابيه ان ابنة اخه لصفية بنت ابي عبيد نفست بالمرءة
تخلفت هي و صفية حتى انتاهن بعد ان غربت الشمس من يوم النحر فامرهما عبيد الله بن عمر ان توصيا لهما حتى انتاهن
و لم يرد عليهما شيئا و آخر برادر صفية بنت ابی عبيد نبرادر و در روز نحر پس باز در آنجا و می صفیه تا آنکه آمدند منی بعد از آنکه
آفتاب روز نحر پس امر کرد ایشان را عبد الله بن عمر که رمی کنند حبره را و وقتیکه آمدند منی و واجبید بر ایشان چیزی یعنی از رمی
باب احض الرعاء ان يجعوا و می یومین و حضرت داود شد شبها نماز که جمیع کنند رمی دور و ما لك حن عبد الله
بن ابی بکر بن حرم عن ابيه ان ابا البدر بن حاصم بن عبد الله اخوه عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قلت

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

ابن مسعود

شوم بابل خود پس گفت بر آئینه من قصر مکرده ام از موسی خود هنوز پس گرفتیم از موسی او بدندان خود بعد از آن قاع کردیم با او گفت
پس بخندید قاسم بن محمد پس گفت امر کن او را که بگیرد از موسی خود بقرصن **باب** من ضفیر او بعد تعیین له لخلق هر که بافته باشد بر
سر او جمع جمع کرده باشد معین میشود برای او خلق **مسألة** عن نافع عن عبد الله بن عمران عن ابن الخطاب قال من ضفیر طلیح
تقبها بالثلبید عمر بن الخطاب گفت هر که بافته باشد موسی سر خود را پس الله خلق کند و مشابهت کننید بتلبید **مسألة** عن
بن سعید عن سعید بن المسیب عن ابن الخطاب قال من عطف الفضة ففقد وجب علیه الحد **مسألة** عن عمر بن الخطاب
هر که بسته باشد موسی سر خود را بر تارک یا بافته باشد یا بجمع جمع کرده باشد پس واجب است بر وی که خلق کند **باب** لا عتسقا
المراة قبل التقصیر **مسألة** عن نافع عن عبد الله بن عمر كان يقول المرأة المحصنة اذا
لم عتسقا حتى اخذ من فراق داسها وان كان لها هكلم تاخذ من شعرها حتى تنزعها عبد الله بن عمر گفت زن محرم
حلال شود آنکه تا وقتیکه بگیرد از فرق سر خود را و اگر باشد او را بر وی بگیرد از موسی سر خود را و وقتیکه بخر کند بر وی خود را با
من ریح الحمره و خلق حل کل شیء الا النساء و اختلافوا الطیب هر که ریح جبار کند و خلق نماید حلال شد او را هر چیز مگر زنان
گرفتند در استعمال خوشبو **مسألة** عن نافع و عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمران عن ابن الخطاب خطیب الناس بصره و علم
امر الحج و قال لهما فیما قال اذا جئتم عینی هنن ریح الحمره فقد حل لهما حرم علی الحاج الا النساء والطیب لا یعیس **مسألة**
ولا طلیحا حتى یطوف بالبلد عمر بن الخطاب علیه خواتم برای مردان در عوف و تعلیم کرد ایشان را امر حج و گفت ایشان را آنچه گفته
آمدید یعنی پس هر که ریح کرد حمره را پس بر آئینه حلال شد برای او چیزی که حرام بود بر حج کننده مگر زنان و خوشبو سجا نیست زن
بزنان و زنجیر شبوت آنکه طواف کند خانه کعبه **مسألة** عن نافع و عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمران عن ابن الخطاب قال
ریح الحمره و خلق او قصی و نزع هدی یا نجان معه فقد حل لهما حرم علیه الا النساء والطیب حتى یطوف بالبلد عمر بن الخطاب
فرمود هر که ریح کرد حمره را و موسی سر تر سرشید یا قصر کرد و خوشنود بر وی خود را اگر باشد با او پس بر آئینه حلال شد او را آنچه حرام بود
بر وی مگر زنان و خوشبو تا آنکه طواف کند خانه کعبه **مسألة** عن حمی بن سعید و عبد الله بن ابی بکر و ربیع بن ابی عبد الله
ان الولید بن عبد الملك سال سالم بن عبد الله و خاتمة بن زید بن ثابت بعد ان ریح الحمره و خلق داسه و قبل ان یفین
عن الطیب ففهماه سالم و اوصی الخاتمة بن زید بن ثابت و لید بن عبد الملك سوال کرد سالم بن عبد الله و خارج بن زید بن
بعد از آنکه ریح کرد و خلق کرد سر خود را پیش از آنکه طواف افاخته کند از سه حال خوشبو پس بنی کرد او را سالم و رخصت داد
بن زید **باب** تحب البیتة فیمنی و حدها العقبة واجب است شب مانندن و منی و قد ان عقبة **مسألة** عن نافع
عن عبد الله بن عمران عن ابن الخطاب قال لا یبیتن احد من الحمره لک منی من و اء العقبة عمر بن الخطاب فرمود باید که شب بیدار

وصدقنا ما نقلنا من
 الشعر لا يجوز نقل القصص
 والمثله هو عن الشافعي ان
 فعل الثنين من الراجح الحلق
 والظرف حصل التخلل
 الاول وحل به اللبس
 والخلق والقلم اذا
 فعل الثالث حصل
 التخلل الثاني وحل به
 باقى المخطط والتقف
 عنده بمنزلة الخلق
 ٥٥ فاما
 نقف ببحرث ما
 انا اخلص
 عليه وسلم يوم
 قبل ان يخطوف
 البحرى
 ٥٦ النفس

[illegible][illegible]

وقت الصلاة
 الزمان طاهر من غير الزمان
 لا يجوز ان يكون الزمان
 كغيره من الوجودات
 يدخل وقت سر
 التشريع في الزمان
 مع قلنت
 وعليه الإيضاح
 في المالكين ما بعد
 المنزلة وقت حكم
 وفي المناسبات يخرج
 الوقت بعد ذلك

١٢
وقيل بقي إلى القيامة
قلت
وعليه اهل العلم
قلت
وعليه ابو خيفة
قلت
وعليه اهل العلم

صلعم را نیز وی حایض شده است فرمود شاید وی بنگردد تا باشد پس گفتند یا رسول الله برآئید وی طواف کرده بود رسول الله صلعم پس نیت بنگردد تا باشد بحال حضرت عائشه گفت در حالتی که مادرین مسئله بحث میکردیم که پس چرا این چنین برادران زن خود را یعنی برای طواف روز بخراگردان پیش فرستادن نفع نمیکند ایشان را و اگر بودی آنچه میگویند صحیح مینی زیاده از شش هزار زن حائض همه ایشان طواف افافه کرده اند یعنی طواف و دایع نمیکند و ما لک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابی اناسه بن عبد الرحمن اخبره ان ام سلمة بنت محمد ان استفتت رسول الله و حیا او و ولد بعد ما افاضت يوم الفطر فاذن رسول الله صلعم فخرجت ام سلمة بنت محمد ان ام سلمة بنت محمد ان استفتت رسول الله و حیا او و ولد بعد ما افاضت يوم الفطر فاذن رسول الله صلعم روز بخراگردان داد او را رسول الله صلعم پس بآمد بخانیه و دیده ما لک عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن عمر بن عبد الله ان عائشة ام المؤمنين كانت اذا حجت ومعها نساء تخاف ان يحضن فذهبن يوم الفطر فاضن فان يحضن بعد ذلك لم ينظرن ينفرن بهن و هن حائض اذا كن قد افضن حضرت عائشه وقتیکه میگرد و همراه او زمان میبودند که از حوض ایش می رسید پیش میفرستاد ایشان را روز بخراگردان طواف افافه میکرد و ندیس اگر حایض میشدند بعد از آن انتظار ایشان نمی نمود و راه میگرد و ایشان را بطن حال نکند ایشان حایض نبودند و وقتیکه طواف افافه کرده بودند بآب ما تفعل المرأة اذا جاء قبل الافاضة حیا که کند زن و وقتیکه حایض شود پیش از آنکه طواف افافه کند ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابی عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه و آله قالت قدمت مكة وانا حایض فلم اطفء بالبیت و لا بین نصفها و المروة فشكوا ذلك الى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال افعله ما تفعل الحاجه غير انك لا تطوف بالبیت و لا بین نصفها و المروة حتى تطهر حضرت عائشه گفت آدمم بگو من حایض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و نه سعی کردم در میان صفاء و مروه پس از نماز شکایت کردم پیش حضرت صلعم پس فرمود کن آنچه میکنی حاجیان غیر از آنکه تو طواف میکنی بخانه کعبه نه در میان صفاء و مروه تا آنکه پاک شو

ما لک عن نافع بن عبد الله بن عمر كان ثقیلا المرأة الحائض التي تقبل الحج و عمرها قبل بحجتها او عمرها اذا ارادت ولكن لا تطوف بالبیت و لا بین الصفاء و المروة و هي تشبه للناسك كلها من الناس غير انما لا تطوف بالبیت و لا بین الصفاء و المروة و لا تقرب المسجد تطهر عبد الله بن عمر میگفت در باب زن حایض که احرام کند بجز با حرمه که وی احرام کند بجز و عمره و وقتیکه خواهد لیکن طواف خانه کعبه کند سعی در میان صفاء و مروه نکند و نزدیک نشود بجز حرام تا آنکه پاک شود و باب المروة تعیل بالعمره ثم حجت و تقرب للحج فلا يستطیع ان تعمر حکم نزدیک احرام کرد و عمره بعد از آن حائض شد و نزدیک شد بجز پس استطاعت نمیداد

عمره ما لک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابی عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله فخرجنا في الوداع فاهلنا بعمر ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله مع هذا فليجمل بالحج مع عمره ثم اهل حتى يجل منها جميعا

ما قلنت
وطبها اهل العلم
ان الحائض لها ان تترك
طواف الوداع ولا
تجزيها
ثم عليه اهل العلم
في الرواية ان اخرها
يعني ان اخرها الوداع
عن ابي بكر بن عمر
وم في الخبر وروى
والطواف والسعي
آخر فعلها

[illegible]

قال يا عيسى
من اراد ان يخلص
عاشرا من خلقه
فليتركهم
فان الله لا يقبل
منهم شيئا
ولا يهديهم
سبيلا
وقال يا عيسى
من اراد ان يخلص
عاشرا من خلقه
فليتركهم
فان الله لا يقبل
منهم شيئا
ولا يهديهم
سبيلا

و عبد الله بن عمر سكر داین را تشریح گوید این موجب است و نیست سنت لازم نرود و یکسبب و باب و استیضاح التذکره اذا قيل
 حج و عمره بیان آنچه مستحب است از ذکر و قیام و زیارت و عمره و حاکم قال عن نافع بن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 كان اذا قتل من غزو او جرحه ليكره على كل شرف من الارض ثلاث تكبيرات ثم يقول لا اله الا الله و هو اعلى كل شرف
 و لا اله الا الله و على كل شرف قد يرايون تاشرف عابدين ساجدين لربنا احملوا و قد الله و عفا و قد حسبه و هو اعلى كل
 رسل الله صلى الله عليه وسلم و قتيك يا زيكشت از غزوه يا زنج يا زعمرو الله اكبر يكشت بر بنده از زمين تا بار خداوند
 يكشت لا اله الا الله الحمد يا ربي كثره كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم
 خدا متعالی و عدد خود و نصرت دادنده خود را و شكست داده كثره كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم
 كودك بر شيار يا لك عن ابراهيم و عاقبة عن كريب صلى الله عليه و آله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 و آله و عطفه اقبل لها هذا رسول الله صلى الله عليه و آله فاخذت بضمير صبي كان معها فحالت الله فجزاها رسول الله فقال
 نعم و لك اجر رسول الله صلى الله عليه و آله كشت بر زن حلاله كوي در خانه خود بود پس گفته شد آن زن را منيت خنثي و حرام گشت
 آن زن بازوي كودكي كه بر او بود پس گفت ايا براي اين كودك حج هست يا رسول الله او مرداري و بر او تو ابراست
 تو ابر حج كن ندين يا اب الصديق جبرقه حكم نداد كه آنرا كرده شود و عرفات قال يا لك في العبد يفتن بعينه فان
 ذلالت لا يخفى من حيث هي و لا اسلام الا ان يكون قد ابراهيم بعد ان يفتن ثم يفتن بعينه من ثلاث السبل قبل ان
 يظلم الفخ فان ضل ذلك ابراهيم و ان لم يبرحم حتى يظلم الفخ كان باطلا من فاته الحج اذا لم يدرك الوقوف بعن
 قبل طلوع الفخ من فاته الوقوف بعن و يكون على العبد حجة الاسلام بيقضيتها كفت ملك و باب بنده كه آنرا كرده شود
 و حقه پس بر آيد اين كفائت ايكنه از وي از حج اسلام مگر آنكه باشد احرام مكروه و بدو پس احرام كند بعد از آنكه از او كرده
 بعد از آن بايستد بغيره از آن شب پيش از آنكه طلوع نمايد بغيره پس اگر در آن يك كفائت بيكنند از وي و اگر احرام كرده تا آنكه
 بر آيد بغيره باشد آنكه كسي نرفت شد از حج و قتيك ادا كند و در وقت بعرفات پيش از طلوع فجر از شب زنده و لازم شود
 مردان بنده حج هلام بايد كفتند آنرا يا اب الصبر و در بيان حكم ضرورة قال سمات في الضرورة من النساء احراما
 تجزى قطا انها ان لم يكن لها ذو محرم يخرج معها او كان لها فله يستطعم ان يخرج معها انها لا تترك فريضة الله
 عن رجل حليما في الحج و لتخرج في اجتماع النساء كفت ذلك يا بضرورة ان زمان آنكه حج نكرده است جدا بر آيد اگر
 نباشد او را و در حركه بر آيد همراه او يا باشد بر او و در حركه پس قدرت يافت كه بر آيد همراه آن زن مادر كه ترك نمكند
 فريضة خاصي خود و جل كذا هم است بر كود حج و بايد كه بر آيد و معا مني از زمان تشرع كودك بر آيد و در حركه فريضة
 و در حركه فريضة

و عبد الله بن عمر سكر داین را تشریح گوید این موجب است و نیست سنت لازم نرود و یکسبب و باب و استیضاح التذکره اذا قيل
 حج و عمره بیان آنچه مستحب است از ذکر و قیام و زیارت و عمره و حاکم قال عن نافع بن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 كان اذا قتل من غزو او جرحه ليكره على كل شرف من الارض ثلاث تكبيرات ثم يقول لا اله الا الله و هو اعلى كل شرف
 و لا اله الا الله و على كل شرف قد يرايون تاشرف عابدين ساجدين لربنا احملوا و قد الله و عفا و قد حسبه و هو اعلى كل
 رسل الله صلى الله عليه وسلم و قتيك يا زيكشت از غزوه يا زنج يا زعمرو الله اكبر يكشت بر بنده از زمين تا بار خداوند
 يكشت لا اله الا الله الحمد يا ربي كثره كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم
 خدا متعالی و عدد خود و نصرت دادنده خود را و شكست داده كثره كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم يا زيكشت كاثم
 كودك بر شيار يا لك عن ابراهيم و عاقبة عن كريب صلى الله عليه و آله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه و آله
 و آله و عطفه اقبل لها هذا رسول الله صلى الله عليه و آله فاخذت بضمير صبي كان معها فحالت الله فجزاها رسول الله فقال
 نعم و لك اجر رسول الله صلى الله عليه و آله كشت بر زن حلاله كوي در خانه خود بود پس گفته شد آن زن را منيت خنثي و حرام گشت
 آن زن بازوي كودكي كه بر او بود پس گفت ايا براي اين كودك حج هست يا رسول الله او مرداري و بر او تو ابراست
 تو ابر حج كن ندين يا اب الصديق جبرقه حكم نداد كه آنرا كرده شود و عرفات قال يا لك في العبد يفتن بعينه فان
 ذلالت لا يخفى من حيث هي و لا اسلام الا ان يكون قد ابراهيم بعد ان يفتن ثم يفتن بعينه من ثلاث السبل قبل ان
 يظلم الفخ فان ضل ذلك ابراهيم و ان لم يبرحم حتى يظلم الفخ كان باطلا من فاته الحج اذا لم يدرك الوقوف بعن
 قبل طلوع الفخ من فاته الوقوف بعن و يكون على العبد حجة الاسلام بيقضيتها كفت ملك و باب بنده كه آنرا كرده شود
 و حقه پس بر آيد اين كفائت ايكنه از وي از حج اسلام مگر آنكه باشد احرام مكروه و بدو پس احرام كند بعد از آنكه از او كرده
 بعد از آن بايستد بغيره از آن شب پيش از آنكه طلوع نمايد بغيره پس اگر در آن يك كفائت بيكنند از وي و اگر احرام كرده تا آنكه
 بر آيد بغيره باشد آنكه كسي نرفت شد از حج و قتيك ادا كند و در وقت بعرفات پيش از طلوع فجر از شب زنده و لازم شود
 مردان بنده حج هلام بايد كفتند آنرا يا اب الصبر و در بيان حكم ضرورة قال سمات في الضرورة من النساء احراما
 تجزى قطا انها ان لم يكن لها ذو محرم يخرج معها او كان لها فله يستطعم ان يخرج معها انها لا تترك فريضة الله
 عن رجل حليما في الحج و لتخرج في اجتماع النساء كفت ذلك يا بضرورة ان زمان آنكه حج نكرده است جدا بر آيد اگر
 نباشد او را و در حركه بر آيد همراه او يا باشد بر او و در حركه پس قدرت يافت كه بر آيد همراه آن زن مادر كه ترك نمكند
 فريضة خاصي خود و جل كذا هم است بر كود حج و بايد كه بر آيد و معا مني از زمان تشرع كودك بر آيد و در حركه فريضة
 و در حركه فريضة

[illegible]

قلت عليه
أهل العلم
قلت
عليه أهل العالم
قلت
عليه أهل العلم
قلت
في سنة قال
ابن عباس رضي الله عنهما
حتى يفتي الطوائف وهو
قول أكثر أهل العالم
٣١٩
عليه وأهل العلم
العلماء السنة ذاك

بن ذكوان حسن
وعليهما صلوات الله

۱۰۰

عبدالله بن
سنان بن

۱۰۰

سید محمد علی

هو الصواب

32

مجلس

در اخل شدن در کعبه نماز گزاران ممالک عن نافع بن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا البيت يوشق من نور
واسامة بن زيد وبلال بن رباح وعثمان بن طلحة الجعفي فاشقوا عليه وسكتوا قال عبد الله وسالت ابا لاجين عن نور
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلى الله عليه وسلم عن يساره وعن يمينه وثلاثة اعمدة واداءه وكان البيت يومئذ على سبعة
اعدة فدخل عبد الله بن عمر ورايت كوكبا انخرفت صلى الله عليه وسلم اخل شد كعبه واسامة بن زيد وبلال بن رباح
بن طلحة بن يسر بن كنانة كعبه را خود و رنگ فرموده و آن گشت عبد الله بن مسعود از بلال فتيك برآمد چنانكه
صلى الله عليه وسلم پس گفت گردانيد يك ستون را چنانچه چپ خود و دو ستون را چنانچه راست خود و گردانيد بر ستون راست
خود و بود خانه كعبه دوازده بر شش ستون بعد از آن نماز گزاران باب الموضع المتبركة سمكة ميلان جاماي و تبرك و
ممالك عن محمد بن علي بن حنبله الديلي عن محمد بن عمران الانصاري عن ابيه انه قال دخل عبد الله بن عمر انا نازل
من مكة فقال ما اترك تحت هذه السجدة فقلت ارحض ظمأ فقال هل غير ذلك فقلت لا ما اترك
ذلك فقال عبد الله بن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كنت بين ابي خبيش من عتي وظهر بيدك المشقة فاحض
واذ يا فقال له السجدة مشقة وظهرها سبعون نبيا عمران انصاري گفت كه از راه يك نشد عبد الله بن عمر سجده
سبوي من و من فرود آمد و بود زير درخت خيلان و راه كه پس گفت چه چيز خود آورد و تر از اين درخت خيلان
قصه كردم ساير او را پس گفت ايا چيزي ديگر هم باعث شد خيز آن پس گفتم من فرود ياد و درگاه پس سبب پس
عبد الله بن عمر كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم و فتيكه بخي دد و كوه اشبين از مني و برداشت دست خود را چنانچه مشرق پس
وادي است كه گفته ميشود او را سرردان وادي درخت مغيله است كه نافع بر ريد شد زير او و نهاد مني و يعني نهادني
آنجا قرار شدند و نافع ايقان آنجا بر ريد شد ممالك انه بلغ ان عبد الله بن عباس كان يقول ما بين الركنين
المطووم عبد الله بن عباس كيفيت دريان ركن اسود و مقام ابراهيم مطووم است يعني بايكه معانقه با ديوار كعبه بايد كرد
باب زيادة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في اواب زيارت تربت مطروني صلى الله عليه وسلم ممالك عن عبد
بن ديار انه قال رايت عبد الله بن عمر يقف على قبر النبي صلى الله عليه وسلم فيصلي على النبي صلى الله عليه وسلم و على ابي بكر
عبد الله بن ديار گفت ديدم عبد الله بن عمر را كه استاده ميشد بر قبر آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس در وديفر ستار بر
صلى الله عليه وسلم و بر انو بكر و عمر رضی الله عنهما ترجم گويد كه سفت است زيارت قبر شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد فراخ چه بافتا
ابن علوم و علم باب ايتان قبله آمدن زيارت قبا ممالك عن نافع بن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان ياتي قبله را كبا و ما شير آنحضرت صلى الله عليه وسلم را آمد قبا ياده و سوار باب حجم مكة دريان احكام

[illegible]

عن ابن النجی عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یخمس الا اربعة اشیا الا الذی یبذل فی سبیل الله ولا الذی یتخذ فی سبیل الله ولا الذی یتخذ فی سبیل الله ولا الذی یتخذ فی سبیل الله

مسئل مالک حل یسأل لای من الحرم بشیئا قال لا یسوال کرده شد مالک ای قطع کند مروی برای چار یا به خود از حرم جز
یعنی گیاه و انگشت فی متر حرم گوید هیچ است که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا یخمس الا اربع اشیا یعنی حرم است
فقال الا اذ خرس مختلف شد علما واضح در نه بر شافعی باینست قطع گیاه بر اینی علف بهایم و برای دوا قیاس بر او فرقی اند
لایرخی شیش الحرم ولا یقطع الا اذ خروا یوسف چراغیدن دواب جایز می آید باب ضمان قطعه شجره الحرم حکم تاوان بد
درخت حرم قال مالک لیس علی الحصر فیما قطعه من الشجر فی الحرم شیعی ولم یبلغنا ان احدا حکم فی شجره و یس ما فعل گفت
نیست لازم بر حرم در آنچه برید از درختهای حرم چیزی و رسید مار که کسی حکم کرده باشد در آن چیزی وید چیزیست که کرده است
مترجم گوید تعقب کرده است شافعی باینچه روایت کرده شد از ابن الزبیری فی الشجرة الکبيرة بقرة و بصغیرة شاة و هو فی حکم الزرع
اذ لا دخل للقیاس فی ذلك اکثر علما بر آنند که ضامن میشود بقطع شجره حرم و شکار کردن در حرم باب حرم المدينة
الله تعالی حکم حرم مدینه مالک عن عمرو بن المطلب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طلع له احد فقال هذا
جبل یحببنا وحبب الله لمان ابراهیم حرم مکه وانی احرم ما بین لایقینا انس بن مالک یایت کرد که حضرت صلعم نمودند و از شدت
کوه احد بن فرمود این کوه نیست که دوست میدارم از ما دوست میداریم و در ای بار خدا یا بر آئینه ایسم حرام کرده است که در
من حرام بکنیم میان دو طرف بکنگستان مدینه مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة انه کان یقول
لو رأیت انطلاقة المدینة ما دخرتها قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایقینا انس بن مالک یایت کرد که حضرت صلعم نمودند و از شدت
حی عیم اسوان را که جزا میکنند در مدینه متر ستم آنها را زیرا که فرمود حضرت صلعم ما بین لایقینا انس بن مالک یایت کرد که حضرت صلعم نمودند و از شدت
یوسف عن عطاء بن یشاع عن ابی ایوب الانصاری انه وجد غلانا قد اوجعوا غلایا فی زاویة فظفرهم عنه قال مالک
لا أعلم الا انه قال فی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا ابویوب انصار یایت جوانی چند که انضبط کرده بودند و با هم
گوشه یعنی ناشکار کنند پس فرمود آنها را از وی گفت مالک یمنه مکرر آنکه گفت ابویوب ایاد حرم حضرت صلعم کرده شود و این کار
عن رجل قال دخل علی زید بن ثابت فانابا لا یسواق و قد اصطفاه نفسا فاحده من یتک فانسل امام مالک وایت کرد و از وی
گفت اگر که دخل شد بر من زید بن ثابت من در بازار ما بودم و بر آئینه شکار کرده بودم نهی پس گشت زید بن ثابت اگر از او
و بر آنید او را تر حرم گوید رضی الله عنه انس بن مالک روایت کرده است که ان ابی صلی الله علیه وسلم قال لا یخمس الا اربعة اشیا
فعل النبی و غیر شکار است اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبود می شکار کردن آن در مدینه و بر آئینه انکار می نمود
حضرت صلی الله علیه وسلم این را بر اینان پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول مالک شافعی و اکثر فقهاء است که جزا
لازم نیست بر کسی که شکار کند در مدینه یا بر درختان را غیر از این نیست که تعظیم مدینه را دست از تحریم آن غیر تحریم صید و شکار

الناظر فی صلبه
و شجره و اقل مالک
من اصطاد فی المدینة
صید الاقطر شجره
المدینة نهما و تعطف
حرمها دون تحریمه
و شجرها لحارث انه
و ذهب بعضهم الی
و شجرها دون صیده
لأن الحرام یقتضی
ان یحرم الی تحریمها
و شجرها و الحرام
علی انما اخذ خارج
المدینة فی حرم
المدینة و فی المنهاج
و صید المدینة
الحرام و لا یصح فی
الجدید قال الحاکم
والقدیم فیمن
فقیل حکم مکه و
الاصحاب و قاطع
الشجر و الخ

او چه حدیث است بعضی خبری خبر بدینه قابل اندر سوامی حدیث آن بحديث السنن جامعہ دیگر تجریم برد در وقت اندو محل و در حدیث السنن بران که گفته
 بودند آن طائر از خارج مدینه بعد از آن داخل کرده شد بدینه و قال المحلل الاصح یمنع بسبب التصانید و قاطع الشجر و الخلاء
کتاب البیوع والمعاملات کتاب در بیان احکام متعلقه با انواع بیع و معاظمها مقصد ششم بیع ترهنی عاقل
 بقوله تعالی الا ان نکون تجارة عن تراخي منکم و ترهنی کار دل است که بنده را بران اطلاع میسر نیست پس دانسته شد که عارضه تنجیم
 چیز نیست که در عرف بان تراخی دانسته شود و شافعی گفته است که اگر چه بیع با عتد و شتر می ماند از شتریت و عتک و بقت
 یا یعنی فقال بعتک یا کننیه و مانند جمله کب بکذا او عطیت کب بکذا او خذه منی بکذا لیکن اقوی نزد یک فقیر است که هر چه در
 آنرا ترهنی دانسته بیه منفعت میشود و آن معاظرة باشد یا قرینه و ادله علم زیرا که در اصل شرح خبر ترهنی مطلوب شده و شرط حا قین شده
 و مکر و مکر و آن الا که اگر چه در حکم الا که است بحديث رفع القلم عن ثلث و آیه لا تقوا الله انما اولکم و قیاس بر طلاق و در مورد اگر
 فی الحدیث لاطلاق فی اطلاق و الا صبی عجز که دالی شرف باشد بر عتد او و اذن داده باشد که جایز است بابت اطلاق الیتمی زیرا که
 آن عقد مستند بوالی است در حقیقت و شراب حربی سلاح را و کافر معصی نیز درست نیست بجهت امانت و ضلالت و خوف آنکه استخوانه قتل
 مسلمانان کند و شرط بیع پنج چیز است طهارة عین او زیرا که در حدیث شخیخ بنی از بیع کلابه و فخر و ممتی آمده است و اگر چه شتر گداشته
 میان آنها نباشد است پس علت هقی همان تواند بود و غیره نظر زیرا که در حدیث آمده است که خدا استعالی حرام نمی کند چیزی را مگر
 حرام میکند بیع او و معنی این حدیث است که چیزی که وجه انتفاع بآن شایع و بشهره و باشد بوجهی که بآن متعین شده باشد
 و آن انتفاع حرام باشد بیع آن چیز حلال نیست پس بیع خربری سواری و عید بر آن حدیث درست باشد اگر چه اکل لحم خمر و کلام
 عبد نیز مجتعل است و بیع خمر و احصام حرام باشد و قاعده تنقیح قضای میکند که بیع کلب حرم الاقتنا و بیع ممتی برای گوشت او
 برای جلد که بجهت دباغ گیرنده حرام باشد بجهت این علت زیرا که بنای تنقیح بر تقطع جمله جامع مانده است و ادله علم دیگر نفی بیع است
 پس آنچه قابل انتفاع نباشد بیع او صحیح نیست بقوله تعالی و کلا تا کلا و اما که مینیکه و الباطل و در صورت صادق می آید که باطل
 در اینجا قضیتش است زیرا که در عالم خبری یافته نمیشود که او بوجهی از وجهه نفی نباشد پس مرا بخلاف معقد است باعتبار عاقل
 نفوم و مقاصد ایشان در محاسن فقیر میگوید پس حال مختلف باشد باختلاف بلاد و اوقات پس بیع مار بر شرط نهی غیر مانع از اخذ او
 و بیع تراوی محرابی منفعت است و ادله علم دیگر امکان تسلیم بیع است زیرا که چیزی که ممکن تسلیم نباشد اخذ مال عوض او اخذ باطل
 پس بیع ضال قایق و مضروب صحیح نباشد الا با قادر بر دو همچنین بیع نصف سیف و نصف ظرف صحیح نباشد زیرا که تسلیم نصف خبر
 محال است و در صورتی که معیوب میشود و دیگر ملکات قدر زیرا که مال دیگر فروختن باطل است و در قولی اگر اذن مال متعلق شود بصحبه
 میگوید و دیگر معلوم بودن بیع بعینه و بقدره و صفته زیرا که بیع مجهول غرض است و از بیع غرضی وارد شده و ادله علم و درین مسئله

2

بسمہ تعالیٰ
 ایک ایک بعضنا

بعض بالبالکلی

پیشینہ

فصل اول

والله اعلم

20

تاریخ

١٥٠

میں نے

3

و حدیث وارد شده است حدیث بنی اربعه ایچ آنرا ندید و دست و حدیث بیج سلم که مقتضی صحیح شی موصوفه مقدار است و لهذا
شافعی درین مسئله و قول از دریک قول بیج غایب جایز نداشتند و در قول دیگر اگر وصف و قدر او معلوم باشد درست دانسته است
و بنی بیج بلامرئه مخصوص کرده است و بیج در حیطه قدر و وصف نیاید و بیج احد البشورین یا بیج ملائکة البشور خطه و مانند آن
صحیح نباشد و اگر کیصاع از صبره فروشد درست است و همچنین بیج مبرور کل صاع بدرهم زیرا که درین مساکن چهار حالت را اثر
نیست و همچنین اگر نقدی فروخت و در بلد نفوذ و یکی غالب است بهمان مصروف شود و بیج صحیح باشد و تحقیق است که مطلق
بهاست و فسخ بیج نیست بلیل جواز سلم حالانکه در سلم بسیاری از امور مجزول میباید و لکن منتهی چهار حالت چشم است که بشمار
نوع و میان عاقدین باشد و سبیل قلع او نیز ظاهر نشود و بدین مختلف باختلاف الاعوال امر از رویه است که در آن باب بیجار
شد پس در شیا و شلیه و نیزه نمونه کافی است و الله اعلم باب
باب باطلی شرط کرد و میشود و هر عقدی رضامندی قاعین بایکدیگر و آنکه نباشد عقدی بر باطل قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراضٍ منکم و لا تقتلوا النفس که ان الله کان بکرم رعیایم مسلمانان بخور
های خود را در میان خود با باطل یعنی بجرام و بهرینا ندگی لیکن بخورید و قتیکه واقع شود تجارت بعد از رضامندی شما و ملاک
بند خویش است ابرائیم نیست خدا متعالی در حق شما هر بان مترجم گوید در اکل با باطل داخل است عصب ربوب و قمار مانند آن
بخور خالف مصلحت کلیه باشد که شرح رعایت آن فرمود و نیزه داخل است معامله که در آن مبادله مال منتفع به مال منتفع به باشد
در عیشت و دیگر وجب از گندم یا امکان تسلیم مسیح و شن نباشد مثل بیج مفقود و آبق و جز و معین از سیفی یا ملوک نبود
قدین از اهل تکلیف نباشند و ترهنی در اصل کار طلب است که طالع بران میسر نیست و مراد اینجا امارت ترهنی است مثل اینجا
یا القاطنی یا حقوق قرائن و الله اعلم دین آیه اصل عظیم است در باب معاملات هزاران مسائل از این تفرع میگردند و منتهی
است در هر عقد از عاقدین و چیزی که عقد بآن در شرح منعقد گردد و اگر عقد نخواست و ضمه باشد لابد است از حوضین بیج شرط
دین بلوغ و عقل است زیرا که در قرآن عظیم آمده است و لا تأکلوا أموالکم و لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل الا ان تكون
تجارة و هر چیزی که حقوق ترهنی عاقدین باشد بعد از آنکه خدا متعالی فرموده است و لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل الا ان تكون
تجارة و در آن احکام بر حقیقت تراصی که کار دل است نمیتواند پس لابد است از اقامه چیزی مقام او و لا
در دالت آن چیزی معلوم باشد نزد یکا قدین و سایر اهل زبان پس در بیج و اجاره و امثال آن ایجاب قبل است
ماه نیز میتواند شد و در مثل حواله و کفاله لابد است از قول جانبین زیرا که قرینه که معین عقد و تراصی عاقدین باشد اینجا
شود و لابد است در هر عقد و آنکه عقد بر باطل نباشد و حق باطل است که عقلا در آن عقد فایده معنی نبیند و لابد است در هر عقد

[illegible]

صفحة ١١
بابهم استقروا وادعوا
وشاروا فاسل كبيرهم
بيوعهم فادعوا فبهم
ارقي ثاني الحال ودينهم
حقول وادعوا فبهم
وان يكون مالهم متقدرا
البايع فبايع نفسه
ففسده وان يكون مالها
يكون موجودا
من شتر

از آنکه عقد عزم باشد وقتی عز از نیت که چیزی یکد و باید در عقد و نه آنکه که اخیر است یا نیت نیک است یا بد است و لابد است از علم
بودن عوضین لیکن در اعیان موجود علم شاید نیت و در امور موعود و غیر موجود و منسک منقسم باشد و قاطع تنازع و محسوس
بر وجهی که در تفسیق بود که بعسر انجا بد و نه اجمال اوصافی که اهل محامله آنرا طلب کنند ضروریست و بر عقد را حاجتیست
و از اجماع سلف آن خاصیت را ادراک میاید کرد مانند آنکه خاصیت رهن است که لازم نیست و اما آنکه قبض بیان نباید و خاصیت
حوال است که مطالبه اصل منقطع میگردد و خاصیت هبه است که بدون قبض تمام نمیشود و بعضی ذاتیات عقد از اطلاق در انفا
آن عقد فیهید میشود مثل تسلیم ثمن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آن را نیز ادراک باید کرد و گاهی در عقود و سلف و سلف و سلف
بیع میتوان دانست که گاهی شرط مقتضی عقد است یا امری است که شارع بجهت توثیق آن فرموده است ندایا مقاصد مختلفه
باختلاف آن شروط و مانند این شروط لابد است از اعتبار او و گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد یا شرطیکه شرح تقصیر
ایست آن و آن شرط فاسد است و اما بلبش شرط فاسد عقد فاسد گردد یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود و در احتمال از محرمی است
باید دید شبیه بنفام کیست و در هر عقد میاید تا مل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد
و فهم این نکته از نظر دقت عقد و در خصوص شارع در باب بیع و جاری کردن آن اشخاص در سایر عقود میتوان دانست
و اگر اختلاف متعاقبین واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میاید است و بحسب آن قاعده حکم میاید کرد و الباقی
المدعی واليمين على من انكر البعيا اذا اختلفا والسلعة قائمة فالقول ما قال اليابيه او يترادان الصمان بالحقير
این است یا باین و این میباید در هر عقدی طرد میاید کرد و تفرعائی که بر او وارد شود آنها را بر همین اصل حمل میاید کرد
چون چنین سعی کردی خواهی دید که غرضیاضی و احزاب نیست آنچه در وسط مذکور است منبر کرد و شرح است بر یک تن که اکثر
موانعی می افتد و گاهی در توضیح و تفصیل و اجمال مختلف می شود و محتار فقیر در بیان اختیار و اقوی و انفع است از همین
و میاید دانست که اگر عقدی از مسلمانی مستحق شود تا امکان او را حمل صحیح پیدا میاید کرد و جمیع عایت لفظ عقد کف پس اگر
مستحق خلاف مقتضی آن لفظ باشد از عقد فاسد میسرند و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را مجاز میگیرند از آن عقدا که در
قائم باشد و میل فقیر بجانب اعتبار معنی است زیرا که اهل عرف و اعتبار با الفاظ عقود تهاون دارند و بجز معنی معتبر ندارند
باب حکم بیع الطعام بحبسه والنقد بحبسه الا یابیه سواء لسواء فان اختلفت الاجناس كان طعام بطعام او نقد

بقصد اشتراط التقای بعضی المساواة وان كان طعام بقدم بشرط التی ایضا حرام است فروختن طعام بحسب آن
یعنی کدم بکدم یا بجز بجز است هر یکی برابر دیگر در کیل و خرام است فروختن نقد بکسب آن یعنی طلا بطعام یا نقد
بقدر و مگر دست هر یکی برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس با از آنکه طعام مقابل طعام باشد کسب

مقابل جواب نقد در عرض نقد باشد مثل ملا مقابل نقد و پس شرط صحیح تقابلیست نه آنکه هر یکی برابر دیگری باشد و اگر ملا مقابل نقد باشد مثل نقد مقابل گندم پس تقابلیست بهم شرط نیست **مالک** عن ابن شهاب عن مالك بن اوس بن الحداد ان النضر بن القيس قال فاما ما دنا قال فدعا لي طلحة بن عبيد الله فدا وضا حتى اصطفاه من حنظل

الذهب يقلبها في يديه ثم قال احتجى يا بني خازني من الغاية وعز من الخطاب سيمه فقال عمر لا والله لا تقارقه

حقاً تا خداوند قدر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الذهب بالوَرَقِ زبوا الأَهَاءُ وَهَاءُ وَاللُّبُّ بِاللُّبِّ زبوا الأَهَاءُ وَهَاءُ وَاللُّبُّ بِاللُّبِّ زبوا الأَهَاءُ وَهَاءُ وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ زبوا الأَهَاءُ وَهَاءُ نَاكَابُ بْنُ أَوْسٍ طَلَبَ كَرْدَ صَرْفًا لَعَنَهُ بَنُو إِسْرَئِيلَ طَلَبَ كَرْدَ فَرُخْتَنَ أَحَدَ النَّفَرِينَ رَسَمَهُ دِيكَرُ كَفْتِ لَيْسَ خَوَاتِمُ رَاظِلِي بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسَمَ رَسْمَيْنِ قَبِضَتِ خَمْسَ نَاكَابِ سَبْعَ حُرُوفٍ حَقَرُ كَرْدِ ابْنِ دُكْرِ فَتَنَ أَنْ طَلَّارَ امِیْكَرَ دَانِیْدَ أَنْزَارَ دِیْمَانَ وَوَدَّ سَتَ خُودِ لُجَارِ زَانَ كَفْتِ نَظَارَ كَرْنَ تَا أَنْكَ بَیَادِ تَحِلَّی خَالِ رَسَمِ اَزْ خَا بَعَثَ مِنْ اَلْخَطَابِ مَحْمُودِ شَنِیْدِ لَیْسَ فَرَمُودَ حَضْرَتِ عَمْرِ قَسَمَ بَحْدَا كِهْ جَدَا شَتَوَا رَاظِلِی تَا أَنْكَ بَگِیْرِی حَقِّ خُودِ اَزْ وَی لُجَارِ زَانَ حَضْرَتِ عَمْرِ كَفْتِ كِهْ فَرَمُودَ رَسُوْلِ اَمْدَمُ طَلَّامُ فَرُخْتَنَ بَا نَقَرَمُ رِبَا سَتَ مَكْرَ أَنْكَ اِیْنَ بَگُویْدِ بَیَارِ دَا كَرْنَ بَگُویْدِ كِهْ بَیَارِ حَالِ اِلَیْسَتِ كِهْ دَرِ كَیْ تَحِلَّی قَبِضَتِ رَیْلَیْنَ مَحْتَقِ كَرْدُودَ فَرُخْتَنَ كَنْدَمَ بَا كَنْدَمَ رِبَا سَتَ بَا رَا نَكَلَا اِیْنَ بَگُویْدِ بَیَارِ دَا كَرْنَ بَگُویْدِ كِهْ بَیَارِ فَرُخْتَنَ قَمَرِ بَا تَمَرُ رِبَا سَتَ اَلَا أَنْكَ اِیْنَ بَگُویْدِ بَیَارِ دَا كَرْنَ بَگُویْدِ بَیَارِ فَرُخْتَنَ جَوَا جَوَرِ رِبَا سَتَ مَكْرَ أَنْكَ اِیْنَ بَگُویْدِ بَیَارِ دَا كَرْنَ بَگُویْدِ بَیَارِ قَوْلُهُ تَارُو دَا مَعْنَاهُ نَاكَ دَا مَاتِ اِیْ خُودِ وَاحْطَا رَا دَنَدُ كَلَّ أَنْ كُتُوْنَ دَا سَدَ قَوْلُهُ تَرَا وَضَعَا اِیْ تَحَا وَضَعَا فِیْ

البيع وشراءها **الك** عن نافع عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تتبعوا الذهب بالذهب

الامثال مثل ولا تشفوا انصبا على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الامثال مثل ولا تشفوا انصبا على بعض

کلا تتبعوا معي يا خايبا بنحو الومني، خذري روايت کرد که حضرت فاطمه (عليه السلام) فرمود و فرمود شيده زير را بنر بگويم همون را بمهوزن زياده نكنيد بعضي آنرا بر بعضي آن و فرمود شيده نقره را با بقره مگر همون را با همون زياده نكنيد بعضي آنرا بنر و فرمود شيده خاموش را با حاضر يعني مكي از صبح و سخن حاضر باشد و ديگر را و عده كند. قوله لا تقفوا الا لا تقفوا و لا تقفوا

الأستاذ يحيى يعين الزيادة والتقصان والناجز الحاضر ليقال انجز الوعد اذا احضره من ذلك

الحجاب سعيد بن يسار عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الدنيا دار مآثر والدوام بالآخرة لا فضل

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویکے نیارست و دریم مقابل یکدستم زیاده معتبر نیست در میان اینها یعنی زیاده

باعتبار جود و در اوت مقبر غریب بعد از آنکه در وزن برابر شد **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن یحییٰ

بن ابي سفيان باع سقايته من ذهب او ورق بالكر من وزنها فقال له ابنه الدرداء سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

یمنی عن مثل هذا الامتلاء بمثل فقال له معاوية ما ادری بمثل هذا باسا فقال ابو الداء من بعد من معاوية انا اخبره
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحوه عن دايد لا اسالكك بارض انت بها ثم قدم ابو الداء على عمر بن الخطاب
 فذكر له ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان الابقع مثل ذلك لا تشلا بمثل وزنا بوزن معاوية بن
 ابي سفيان فروخت آوندی از طلا یا نقره بعض زیاده تر از وزن آن پس گفت از ابو الداء در شنیدم رسول الله
 که نهی میفرمود از مانند این بیع مگر آنکه فروخته باشد بموزن را با هموزن پس گفت او را معاویه بنی میم بمانند این بیچ را
 پس گفت ابو الداء که است که مقصدی بیان عذر من شود پیش معاویه من خبر میدهم او را از رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و او خبر میدهد از رای خود ای معاویه یکجا اقامت نکتم تا تو در زمینی که تو در آن باشی بعد از آن آمد ابو الداء و در پیش عمر بن
 الخطاب پس ذکر کرد و پیش او این ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بموسی معاویه که مفروضش مانند این را مگر آنکه فروشی هم
 با هموزن قوله من یغزنی من یغزنی والغیر لخصیر ما لا ان بلغة عن جده مالك بن ابي عامر عن عثمان بن عفان
 قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتبعوا الدين بالدينارين ولا تتبعوا الله بالدينارين عثمان بن عفان گفت فرو
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مفروضید یکدینار را بدو دینار و مفروضید یکدینار را بدو دینار هم ما لا عن یحیی بن سعید انه قال
 اورد رسول الله صلى الله عليه وسلم السعدین ان یبعوا ائنة من المغان من ذهب فضة فباعا كل ثلثة باءین عینا اذ كل الزین
 بثلاثة عینا فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبیتما فودا امر فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم و سعد بن العینی سید را
 رئیس امیر سعد بن عباد را رئیس خزرج که بفروشتند آوندی را از غنیمت از طلا بود یا از نقره پس فروخته باین حساب
 هر سه مثقال را بمقدار یک مثقال نقد یا هر چهار مثقال را بمقدار سه مثقال نقد پس فرمود ایشانرا انحضرت صلی الله علیه وسلم
 را با وید پس روکنید این بیع را ما لا عن نافع عن عبدالله بن عمر بن الخطاب قال لا تتبعوا الذهب بالذهب لا
 مثلاً بمثل ولا تشفوا بعضه بعضاً ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق الامتلاء بمثل ولا تشفوا بعضه بعضاً ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تتبعوا الورق بالورق
 بالذهب احدها غائب الاخران خزان استنظرت الى ان يلج بنية فلا تنظروا اني اخاف عليكم الرماء والرماء هو الرماء عن
 الخطاب فرمود مفروضید طلا را بطلا مگر هموزن را با هموزن و زیاده کنید بعض آنرا بر بعض و مفروضید نقره را بنقره مگر هموزن
 با هموزن و زیاده کنید بعض آنرا بر بعض و مفروضید نقره را باطلا یکی از این هر دو غائب باشد و دیگر حاضر و اگر هر دو غائب
 از وقت آنکه در اینجا بود پس هر دو را بر آئینه من حی ترسم بر شارب را و را معنی را است ما لا ان بلغة عن القاسم
 بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدين بالدينار والدين بالدينار والدين بالدينار والدين بالدينار والدين بالدينار
 معناه النسبة قاسم بن محمد گفت که فرمود عمر بن الخطاب یکدینار بمقدار یکدینار است و یکدینار بمقدار یکدینار است و یکدینار بمقدار یکدینار است

تفیش علی مؤثره که در حکم بود است و در نیت تمام فقها را مالک مختلف شد شافعی علیه مؤثره و در سبب نقد نقد را داشته است
مخصوص باین دو چیز ساقیه زیرا که نقدیه اخص صاف این دو چیز است و از اثری است در احکام شرع مانند زکوة و علی مؤثره
در شفاء باقیه طحوسیه است خواه آنها باشد خواه اقیات یا تا دوی زیرا که حنطه و شیعر ذکر کردند آن اشهر طعام حجاز بود و ذکر
کردند و در وی معنی تفکیک موجود است و ملح ذکر کردند و مقصود از آن اصلاح طعام است و در حکم است اصلاح مزاج مثلا و مالک
نقد را داشته است و در اربع باقیه اقیات را زیرا که امر جامع در میان ایشان اقیات است و قیاس کرده می شود غیر ملح
از این ملح زیرا که حاجت در اوقات بلع واقع است نه بغیر آن و تمر غالب قوت اهل حجاز بود است و ابر حنیفه در اولین وزن و حسن
و در باقیه کیل و حسن را داشته است و میل فقیر از آن مذاسب مجذوب مالک بشیر است و از لفظ حدیث مفهوم شد که اگر طعام باقیه
بماند چنان فروشد اگر در جودت و در ارات و صناعت و غیر آن تفاوت باشند بیج فاسد است الا در صورت مماثلگی که در تفکیک
و محلول از اشتراک تفاوتین مفهوم شد و اگر بچین دیگر فروشد مثلا گندم را بچوبه مماثلگی شرط صحیح نیست و مفادله جایز است
و تفاوتین شرط صحیح است پس نسبی یکی حرام باشد و حال نقد مثل حال طعام است فقیر و مماثلگی را معیاری باید و معتبر
عاده اهل حجاز است در عهد اخفیه حله اند علیه سلم هر چه در آن محصور کیل بود مانند حنطه مماثلگی او است که در کیل مساوی باشد
اگر چه وزن تفاوتی داشته باشد و هر چه در آن محصور وزن بود مانند من معتبر در آن وزن است و از حدیث سعد بن ابی قحطه
که در بنی انزیج رطب بر طب آمده است معلوم میشود که معتبر مماثلگی در وقت کمال شیء است یعنی وقت رسیدن او بجای که بنی آدم آنرا
از آن چیزی میخوانند و مقاصد جزئی برای اغراض طاریه قلیله الوقوع اعتبار ندارد پس کمال حنطه و شیعر وقت بلع است و اقاریر
و وقت کمال رطب و عنب وقت تمر و زبیب است الا رطبی جنبی که تمر در سبیل می شود پس آن فروخته نشود و صلا بجهت شمول
و در قولی مماثلگی این نوع در حال رطوبت و عنبیه معتبر است و اگر عادات مختلف باشند مثل سسم که خورده میشود و در غنم
می شود پس معتبر مماثلگی است در حالتی ازین دو حالت و حنطه دانسته میشود با تخم و هم و اتحاد و مقاصد و اختلاف جنبی دانسته
با اختلاف اصول مانند دقیق حنطه و دقیق شیعر و درین سسم درین مماثلگی آنچه آتش ردوی اثر کرده است بطبع یا قلی معتبر
و فیه مافیه زیرا که مماثلگی در هر چه در کار نیست و مماثلگی معتبر در چیز است که مراو بنی آدم باشد و آن عاده مستحبه باشد در میان
ایشان باب قال بعضهم لا یبیع الحنطه بالشعیر الا مثلا بمثل نقدیه فقیهان فقر و شد گندم را با چوبه الا هم وزن یکدیگر مالک
ان یبلغه ان سلیم بن یساف قال علف حماسه بن ابی قاص قال اغلظ حنطه حنطه اهلاک قابض بها شعیر او کما
الا مثله سلیمان بن یساف گفت که اگر شد علف در از گوش سعد بن ابی و قاص پس گفت سعد بن ابی و قاص علام خود را که میگوید
اگر گندم را بخانه خود پس خرید یکبار آن جز را و بگیر الا هم وزن او مالک عن انا عن سلیم بن یساف انه اخبره ان عبد الله

۳۲

۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه

100

ایک بار ایک شخص نے کہا کہ میں نے ایک بار ایک شخص کو دیکھا تھا جو کہ ایک بار ایک شخص کو دیکھا تھا

السنة الخامسة

...

29

١٠٠

•

بنی الاشیق بن عبد یعوف بن علف فابنه فقال خلافة خذ من خطبة اهلنا فاقبم بها سعيوا ولا تاخذوا مثله
سليمان بن يسار بن زواد ماض را که خبر از بنی عبد الرحمن بن اسود بن عبد یعوف تمام شد علف دایا بن گفت غلام خود را که اگر کنی
خارج خود قدر طوای پس خرید کن بدل آن جز را و گیر الا هموزن او سالک الله بركة عن القاسم بن محمد بن ابی صعیب
مثل ذلك فاسم بن محمد را بنی صعیب و بی سی مانند این روایت کرد و ترجم گوید تصقیف کرد و اندام این محدث را و از اختلاف اجناس
صیعو کیف شمرتم رواه مسلم پس فقیه مختلف شود اجناس پس بفر و شید هر قسم که خواستید و اکثر علماء بر همین متفق اند و اعلم
باب یحذفان الخلف من الروایع مستأنف وقصص یختلفان فی ذلك جائز است خرید کردن برای غلامی را
بفر و حق از سر نو و قصص را پس درین هیچ کز این هیچ و قصص در میان آیند تا عین مباد و چنین مالک بن عن عبد المجید
سول بن عبد الرحمن بن عوف عن سعید بن المسید عن ابی سعید الخدری و عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه
استعمل رجلا على خير حاجة فمجد فی الا رسول الله صلى الله عليه و سلم اكل ثم خبده هكذا قال لا والله يا رسول
انا لا تاخذ الصاع من هذا بالصاعين فالصاعين ثلاثة فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا تفعل ثم اجمع بالذ
ثم استعمل بالذ اجمع جنید یا رسول الله صلى الله عليه و سلم عامل حسام روی ابر خیر پس آورد آن مرد و پیش آنحضرت صلعم ترجمه روایت
بهترین اقسام تر است پس فرمود او را آنحضرت صلعم ایاهم خرا خیر ابر خیرین است پس گفت آن مرد و ترجمه بخدا یا رسول الله بر آن را
میگیریم کیصاع از ترجمه حیث صاع از غیر آن می گیریم و صاع بقیه صاع از غیر آن پس فرمود آنحضرت صلعم ابر خیرین هیچ کمن
بفر و من هیچ را و هیچ خرا ججمع از صنف زدیر را گویند بقیه و درهم بعد ازین خرید کن بد را هم قسم جنید هم مالک بن
زید بن اسلم عن عطاة بن یسار انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انتم بالتمز شاة عمل فقبل له ان عاملان على خبذ یاخذ الصاع
بالصاعین فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم لا یخول فی ذل فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم اناخذ الصاع بالصاعین فقال
یا رسول الله صلى الله عليه و سلم لا یسعی فی الخنثی بالجمع صاعا بصاع فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم اجمع بالذ اجمع ثم اجمع
بالذ اجمع جنید یا رسول الله صلى الله عليه و سلم فرموده خود را و انقیاد ترا وزن را با هموزن پس گفت در خدمت آنحضرت صلعم هر چه
هر آینه عامل مثا بر خیر میگیر کیصاع بقیه و صاع پس فرمود آنحضرت صلعم ایاهم خیر ابر خیرین است پس گفت آن مرد و ترجمه بخدا یا رسول الله بر آن را
او را برای آنحضرت صلعم ایاهم خیر ابر خیرین است پس فرمود آنحضرت صلعم ایاهم خیر ابر خیرین است پس گفت آن مرد و ترجمه بخدا یا رسول الله بر آن را
منیفر و شد بدست من جنید با جمع ما این حساب کیصاع بقیه و صاع پس فرمود آنحضرت صلعم ابر خیرین هیچ را بدیم بعد از آن
خرید کن بد را هم قسم جنید و ابر خیرین مع من التمر و هو اجد و هم و اجمع هو الذ قل و یقال هو اجد و روى من التمر ترجمه گوید ابر خیرین
که اگر کسی تحصیل نفع کرد در این منظور است مقصود باشد و آنرا بقدری صحیح مستقل حاصل کند جائز باشد و نظر کرده نشود و آن

لا يجوز
 على قاتل قاتل
 الستة وهذا قول
 اهل العلم من المذاهب
 ان يسل شيئا من مال
 الرداء يجلسه واجبا
 فضلا عما يجوز
 يغربطه ويغضب
 ما اشار به في بعض
 ما ذكرنا من حكم
 اختلاف في الغيبة
 ان يبيع الرجل السلعة
 الى اهل ويشترى بها
 المشتري باقل بفكر
 ٣٢٩
 فوفى والى اهل قبل
 الشافعي باس به و
 قال ابو حنيفة لا يشتره
 اقل مما باع ارباطا
 اجماعا يجوز
 الغيبة فروع من
 الشر وهو جود
 ربحه والجمع القول
 قال هو اخطا
 من الشر

فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۸۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۵ شعبان ۱۰۸۰ هجری قمری
 در شهر کاشان
 در منزلت
 در وقت عصر
 در روز شنبه ۱۵ شعبان ۱۰۸۰ هجری قمری
 در شهر کاشان
 در منزلت
 در وقت عصر

فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۸۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۵ شعبان ۱۰۸۰ هجری قمری
 در شهر کاشان
 در منزلت
 در وقت عصر
 در روز شنبه ۱۵ شعبان ۱۰۸۰ هجری قمری
 در شهر کاشان
 در منزلت
 در وقت عصر

نوشته داد و نشود و او را بر باد این قاضی از امانات قواعدت هزاران مسأله خلافیه بران متفرع است شامی دستور عدل اعدا نظر
 و اما که قصد قدر و اباحتی صورتی عقد را که کسی قصد عاقد و اولیاد امام الحرمین و امام غزالی گفته که اباحتی حرم نظام
 و علم و تجربه برین غیر ظاهر است درین باب است که حضرت صلوات الله علیه و علمه و آتین فرمود علم شریع و علم مصالح و مبادی و غیر
 خبر داد که شریع مضبوط تر است و در امر معروف و نهی منکر و باز خواست و ولایت و حکام همان را اعتبار کرده اند و مصالح شریع
 شریع و حتی امکان است فیما بین و بین الدلائل باز خواست میشود شریع که کسی مقصود از آن شیخ ساختمان مصالح است
 بصورت معلوم تا باز خواست ظاهر بر آن متعلق شود و گاهی مقصود از آن قطع رسم قمار است از عالمه آنکه در هر فردی
 یافت بود باشد و الله اعلم پس در اینجا که عقد صحیح باشد یا اعتبار علم شریع موافقه نیست و اعتبار علم مصالح تفصیل است اگر
 نرساید موافقه نیست و اگر رساید و از آن قصد جواز بر شریع کرده است موافقه نخواهد شد و باب اللهی عن بیع الرطب بالتمر
 باب در بیان منع از فروختن خرما را بر خرما خشک **باب** یعنی عبدالله بن یزیدان و یزیدان اعیان ابن ابی زاده سال بعد بن
 ابی وقاص عن السیاء بالثلث قال له سعد الله ما افضل فیضاء فیما عن ذلك و قال بعد بیعت رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم قال عن اشقوا القری بالرطب فقال رسول الله صلی علیه و آله انقص الرطب اذا بیس فقالوا نعم فقی عن ذلك ابو جری
 سوال کرد سعد بن ابی وقاص از این بیع بیضا که فروخته شود و بیعت بیضا نام تمی است اگر کم که سفید و نرم می باشد و سلب
 بشماره که پوست بران باشد و از اجزای بریده گویند بعضی گفتند مرا از بیضا اینجا سلب تر است قبل از آنکه خشک شود لغوی
 و این الیقین است یعنی حدیث و الله اعلم پس گفت او را سعد کدام یک از این دو بهتر است پس گفت ابو جری این بیضا بهتر است پس
 نهی کرد او را از این بیع و گفت سعد بن ابی وقاص من شنیدم از رسول الله صلی علیه و سلم سوال کرده اند و او را از خرما که
 خرما خشک بخور یا تر پس فرمود حضرت صلوات الله علیه یا ناقص غشود و رطب فیکه خشک میشود پس گفتند از بی ناقص میشود پس نهی فرمود
 از این بیع ترجمه گوید این حدیث اصل است در آنکه جایز نیست بیع چیزی از مطعومات نجس آن که یکی از آن تر باشد و دیگر خشک
 مانند بیع رطب یا تمر بیع عنب یا زریب بیع گوشت خام یا گوشت نجسه و قول حضرت ام قیس انقص الرطب اذا بیس تنبیه است بر علت
 حکم همین است قول اکثر مدوایل شافعی و مالک صاحبین همین طریقت و جایز درشته است ابو حنیفه تنها باب بیع
 الحیوان بالحق و در بیان فروختن جانور یا جانور **باب** عن صالح بن کسان عن حسن بن محمد بن علی بن ابی طایف عن
 ابی طایف عن جلاله عن اعصم بن العشر بن یزید الی اهل علی بن ابی طایف عنی اعد عنه فروخت شتر را که از آن او بود
 خوانده میشد آن شتر را عصفیر می نامید شتر را سقا و یعنی بوسه زدن **باب** عن نافع بن عبد الله بن عمر است
 راحله یا راجع البعرة مضرب فی علیه یوفیهما صاحبها بالربطه عن ابن عمر بن حمر خیر که شتر سوار را بمقابله چار شتر اندام

فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۸۰ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۵ شعبان ۱۰۸۰ هجری قمری
 در شهر کاشان
 در منزلت
 در وقت عصر
 در روز شنبه ۱۵ شعبان ۱۰۸۰ هجری قمری
 در شهر کاشان
 در منزلت
 در وقت عصر

مثلاً شخصی قضایا گوید که قدر گوشت ازین گوشتند حاصل شود مضایب گوید بیتی طلیس این شخص گوید که این گوشتند ازین
 بیت طلیس از کجایم که ازین بر او پس آن از آن است و اگر کم بر آید نیز از آن است و این نوعی است از قمار و ریسود
 حدیث موافق قیاس است والله اعلم **باب بیع المزابنة والمحاقله حرام** است بیع مزابنة و بیع محاقلة و آن بیعی است که از
 اهل دیار آن را جاریه بگویند شخصی را از حقی باشد یا باعنی از خربانیان و شخصی دیگر بیاید و آنرا تخمین کند در دل خود و برود پس
 صاحب آن نالی و بگوید این را زراعت را یا زراعت را یا نقد خرص میشود پس زراعت یا زراعت یا نقد خرص کند و این نقد خرص
 ساخته و خرا خشک کرده بود و پس برود و حقی شود و بگوید که داد و ستد نمایند و این حرام است و عده نزدیک است
 و نزدیک آن کتاب **مسائل** عن نافع عن عبد الله بن عمران و رسول الله صلى الله عليه وسلم **بیع المزابنة والمزابنة** بیع التم بالتم کیلا و بیع التم
 بالمایة کیلا رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزابنة و مزابنة فروختن تر است بدتر یعنی خربا و تر خربا خشک است بیع التم
 بدتر تر است و کل یعنی بقدر سبانه او **مسائل** عن داود بن الحصین عن ابی سعید عن ابی احمد عن ابی سعید الخدری عن رسول
 الله صلى الله عليه وسلم **بیع المزابنة والمحاقله** اشتراء التم بالتم فروختن التم و **المحاقله** که از زمین با الحظیة رسول الله صلى
 منع فرمود از مزابنة و محاقلة و معنی مزابنة خرید کردن خربا و تر است و خربا تر است و مزابنة خربا و تر است و مزابنة خربا و تر است
 و محاقلة که از گرفتن زمین است بگندم **مسائل** عن ابن شهر آشوب عن سعید بن المسیب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم **بیع المزابنة**
 و **المحاقله** و **المزابنة** اشتراء التم بالتم و **المحاقله** اشتراء التم بالتم قال ابن شهر آشوب عن سعید بن المسیب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بالذهب بالودق فقال لا یا بنی بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از مزابنة و محاقلة و معنی مزابنة خرید کردن
 خربا و تر است و خربا و تر است و محاقلة خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهر آشوب سوال کردم سعید بن المسیب
 از اگر دیگر گرفتن زمین بزر و نقد پس گفت بیع باک نیست بآن قال **مسائل** و عن رسول الله صلى الله عليه وسلم **بیع المزابنة**
 و **بیع المزابنة** ان کل شیء من الخراف الذی لا یعلم کینه ولا وزنه ولا عده اقبیع شیء سیم من الکیل والوزن و الخراف
 و ذلك ان یقول الرجل للرجل ینکون لک الطعام المصبر الذی لا یعلم کینه من الحنطة و التم و ما اشبه ذلك من الخراف
 او یقول الرجل للرجل السعدی او النوحی او القضی او البصری او الکرسفی او الکمان او القرم و ما اشبه ذلك من
 السلع لا یعلم کیل شیء من ذلك ولا وزنه ولا عده فقول الرجل لرجل ینکون لک السلعة کل سلعة هذه او من
 یکیلها او وزن من ذلك ما یوزن او عدد منها ما کان یعد فما یقص من کذا او کذا اصابع التیمية ینبیهها او وزن کذا و کذا
 و طلا و عدد کذا و کذا فما یقص من ذلك فله عزمه و ذلک **مسائل** عن ابی ذر عن ابی ذر عن ابی ذر عن ابی ذر عن ابی ذر عن ابی ذر
 علی ان ینکون لی ما زاد فلیس لک شیء و لکن الحاقطه و العبر و القمار ذل لان لم یشرط منه شیء اشبهی اخرج و لکن جمعی ما

۳۳

[illegible]

بعد از کسریه
میانیت من طالع الارض

[illegible]

بشك داود قال حصة اوس وادون خمسة رسول الله صلى الله عليه وسلم خصت اود وبيع عريه بمقدار خمس اود وكم الزنج وسق بالغش وبيع
 شكك داود وكنج وسق گفت يكلم الزنج وسق معني عريه نزد شافعي وجمهور اهل حديث است كه بفرشد رطب بر سر درختان
 خرمن اخرها بشك كم الزنج وسق ودر عريه خصت حاصل شده است بسبب حاجت اهل مدینه بخردن رطب و فروختن
 ياغها خود بدست ديگران بزور و فحشه باب من باع غللا قد اوتت فتمرها للبائع الا ان يشترط المباح هر كه فروخت
 خمر را كه تا بركرده شده است پس ثمر آن ازان بايع است مگر آنكه شرط بكند مشتري ما لك عن نافع عن عبد الله بن
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع غللا قد اوتت فتمرها للبائع الا ان يشترط المباح رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فروخت درخت خمر را كه تا بركرده شده است پس ثمر آن ازان بايع است مگر آنكه شرط بكند مشتري مخرج گويد زديك
 ثمر و بيع شجر داخل معني شود الا آنكه ثمر آنرا بياشجر بيع كرده باشد و نزد يك ابو حنيفة طلع نير و مطلق بيع داخل معني شود
 قياسا على الثمر و على الزرع في بيع الارض و مفهوم مخالف حديث معني قوله غللا قد اوتت حجت است براي شافعي بر آنكه
 و ابرتها معني ما بورة و ثمره اذا لقيتها و معني تلقى است كه خوشه نر را بر خوشه داده بر افشانند باب ليعني عن نافع
 حتى يبيد و صلاحها باب و ربيع از بيع بار درختان تا آنكه ظاهر شود و صلاح آنها يعني از آفتابيكه در بار درختان ببرد
 خلاص شود در ابتدا و بختي نر ايد ما لك عن نافع عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم بيع التمار حتى
 يبيد صلاحها معني البائع و المشتري رسول الله صلى الله عليه وسلم معني فروم و از فروختن بار درختان تا آنكه ظاهر شود و بختي حال آنها بيع
 فروشنده از فروختن و خريد كنده را از خريدن ما لك عن حميد الطويل عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 التمار حتى توهي قالوا يا رسول الله و ما توهي قال حين تمحروا و تصفروا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا منعت الله
 نفيم ياخذ احدكم مال احب اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فروم و از فروختن بار درختان تا آنكه خوش رنگ شود و گفتند يا رسول الله
 و چه ملا و است از نر معي فروم و قتيكه سرخ شود يا زو شود و فروم رسول الله صلى الله عليه وسلم يا زديك اگر ندهد خدا شما را بار درختان برك
 براي چه ميگوي و كي از شما مال ببرد از خود ما لك عن ابي الرجال محمد بن عبد الرحمن بن حادث عن ابي عمر بنت عبد الله
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع غللا حتى يتبين العاهة رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فروم و از فروختن بار درختان تا آنكه
 خلاص شود و مصيبت يعني بخدي رسد كه بعد ازان و عادت ضرري نميرسد ما لك عن ابي الزناد عن حادجه بن زيد
 بن ثابت عن زيد بن ثابت انه كان لا يبيع ثماره حتى تظم الثمر يا زديك ثبات نير فروخت بار درختان خود را تا آنكه طلع كند
 ثريا يعني از آفتاب دور شود و قيل از آفتاب طلوع كند و اين مرقى است كه در عادت مصيبت بعد ازان نميرسد ما لك
 انه يلقاه ان محمد بن سيرين كان يقول لا يبيع الحب في سبيل حتى يبيض محمد بن سيرين ميگفت مغزو و شيد بيع غللا زو

[illegible][illegible]

آن تا آنکه غنبد شود قال مالک و لا فرق بين ما في بيع البطح والفتاة الحرة والحر ان يبيع اذا بدأ بصلحه حلالا بائنا فريكون
للشركاء ايديت حتى ينقطع ثم ويصلك ليس ذلك وقت موت و ذلك ان وقت منعه عند الناس بما دخلت العا
فقطعت عنه قبل ان ياتي ذلك الوقت فاذا دخلت العاهة بحايجة تبلغ الثلث فصاعدا كان ذلك موصيا على الذي انبأ
قلت مالک امر فرزنديك في فروختن تر بزر و خيار و خمر بزره و جزر آنست كه فروختن آن چون ظاهر شود و بى حال او حلال
درست است و بعد از فروختن از ان هر چه بريد از دستى است تا وقتى كه موسم آن منقطع شود و شجر ملاك گردد و نيك است
وقت معين اين نمايان است كه وقت او معروفست نزد يك مردمان و بيا اوقات بمرسد او را فنى و منقطع بغير زمان
قبل از گذشتن موسم پس چون برسد او را فنى بعد از نقصان سيوم حصه يا زياده از ان پس انقدر را وضع بايد كه در آن
مشتري از بى الخلل و اصغر العا به الا فقه المتى لتصيب النزع و الثمار مترجم گويد رضى الله عنه حكمت در اين بنى است كه
پس از ظهور صلاح منقطع بديست و در انتظارى بنگي عز رست زير كه بسيار است كه عارضه پيش مى آيد آن شمار برهم خورد پس
بملاحظه اين حكمت تعيين مراد از نيكديت ميتوان كرد پس ميگوئيم كه بيع شمار چندين نوع مي شود قبل از بد صلاح و بعد از ان و منفرد
از شجر و همراه شجر و شرط قطع و شرط بقا تا ادراك مطلق از شرط در وقت قطع منقطع به باشد يا نه و نهى قبل از بد صلاح است
اگر منفرد از شجر باشد نه تا بچشميكه شجر ملاك شرط قطع كند و در آنوقت منقطع به باشد مانند غمره انگور كه براى تخفيف مطلق ميشود
كه در نصوص معتبره نيكديت انتقال متحقق است و در حديث ابن عمر نزد يك سلم آمده بنى عن بيع الحسن بن حنبل حتى يبيع وان اقصا
ميكند كه بعد از اين صحت صحيح باشد و همانست قول قدوم شافعى و وارثى شود كه مبيع معلوم نيست زير كه طرقي علم مختلف است
و اهل اين شان از و راى سني به حال نزع مى شناسند پس حكم او حكم دامن است كه در مشر ميتوان فروخت الله حكم و در مشر
مذكور شد كه علامه بد صلاح لوبن حمرة و صفره است و ان مخصوص است بچيزيكه نرديك بنگي متلون ميشود و بچيزيكه متلون
مانند حمرة را قامت بايد كرد و ان نموده است يعنى باب پر شدن و نهى بنگي لوبن و مراد از بد صلاح بد صلاح نفى از
اگر چه كم باشد زيرا كه عرض معروفه بخانه اوست از عايات نه وجود بنگي پس اگر طالع شرير ادر قطري كه بيع آنجا متحقق شده است
موجب باشد در رفع عايات آنرا نيز اعتبار توان كرده اگر چه درين بستان مثلا حمرة و صفره نيامده باشد كه ايتسبظن
احاديث الباب با علم باب وضع النايحة باب در بيان ساقط كردن بعضى از منى بديست كه شمار رسد يعنى اگر چه بيع
و بد صلاح فنى برسد مانند را يا برف پس بقدر آن مالك از منى كم كنند مالک عن ابى الرجل محمد بن عبد الرحمن بن عمار
بنت عبد الرحمن انه سمعها تقول اتباع دجلى ثم حاطط في دمان رسول الله صلى الله عليه و آله فاعلجه و قام فيها حتى
النفصا فسال رب الحاطط ان يضع له وان يقبل فحلف ان لا يفعل فذهبت ام المشوى الى رسول الله صلى الله عليه و آله حليها

[illegible]

۳۳۵

قلته
 وهو عند أبي جعفر
 علي بن الحسين
 الشافعي في القدير
 علي بن الحسين
 ومن أعلام ما
 صلاحه في الدنيا
 قبل أن يبعثه
 ويخالفه في غيرها
 بعينه وادعائه
 هلاك بعده
 ٤
 فالحمد لله الذي
 المحدثي قال الحلي
 والله يعينهم
 الزايع لباري
 صلى الله عليه وسلم
 امر بوضعه
 جعله على
 الحاشية الآية التي
 فذلك الثابت
 المؤدية اليها

هذا كذا ذلك له فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يفعل خيرا فجمع ذلك الحاشية فاني رسول الله صلى الله عليه
 فقال يا رسول الله هؤلاء عمة بنت عبد الرحمن گفت خرید که مردی بار درختان باغی در زمان رسول الله صلعم پس بگوید در آن
 و بعد از آنکه ظاهر شد او را نقصان پس سوال کرد از خداوند باغ که ساقط که چیزی از من برای او یا نه بیع کن
 پس که خود جدا باغ که هیچ یک ازین دو امر نکند پس رفت تا در شتر می بیند حضرت صلعم علیه السلام پس فریاد کرد این شتر
 آن حضرت صلعم پس فرمود و حضرت صلعم سوگند خورده است آن شخص که نکند کار نکند پس شنید این سخن خداوند باغ پس بیعت
 آن حضرت صلعم پس گفت یا رسول الله مطلوب او راست یعنی رضی شدم پس ازین دو چیزه مالک الله بلغه ان عمر بن عبد الرحمن
 قصه وضع الحاشیه خبر رسید با نام مالک که عمر بن عبد الرحمن حکم در بیاض کرد آن سبب مصیبت بقوی گفت ابو جعفر و شما
 در حدیده گفته اند که وضع جایز است زیرا که در حدیث دیگر آمده است فینم یا خدا حکم مال اخیره و این در صورتی است که وضع
 جایز نباشد و احمد و شافعی در قیام گفته اند که واجب است و مالک گفته است که وضع کرده شود و جو باید رسیدم حصه یا زیاد
 ازان یعنی اگر مالک حصه سویم یا زیاد ازان باشد مترجم گوید رضی الله عنه بر صاحب استمان و احسن استقی و غیر آن مالک
 شمار نکمال بخاک رسیده ازان واجب است تخلف در میان او در میان استمان پس اگر عصبی سبب تفریط درستی بهم رسد شتر را بخاک
 شمار است و اگر نقصانی بخیر آفت ساقیر رود و محققا اختلافی احادیث یا با نشان منی و قول آمده است آنجا وضع جایز
 و وجوب آن و از وجوب منجز میشود و هیچ از ضمان با بیع است و از آنجا منجز میشود که بیع از ضمان شتر می است و شافعی
 در حدیده پس استیجاب که است باب لا یخوذ من مال من عندنا الا ان ینکون بیع السلف و صفحا نیز نیست فروختن
 چیز که نیست در پیش با بیع معین مگر آنکه باشد بیع صلعم مالک الله بلغه ان رجلا اراد ان یتباع طعاما من حل الی اجل
 فذهبت الی اجل الذی یبذل فی بیعه الطعام الی السوق فحل بیده الصدق و یقول لمن ارها تحاکم اتباعك فقال المینا
 اقبلن من مال من عندنا فایا عبد الله بن عمر فذکر اذک له فقال عبد الله بن عمر للبیع لا ینتقم منه مال من عندنا
 و قال لیسایم لا ینتقم منه مال من عندنا که مردی خواست که خرید کند طعامی را از مردی من آن وعده کرده تا سیفاد
 پس برود و آن مرد که میخواهد است که بفروشد بدست او طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که میفرودد و او را تو داری و میگفت او را
 از کدای تو دو دوست میدارم که خرید کنم برای تو پس گفت شتری آیا میفروشی بدست من آنچه نیست نزد تو پس
 پس عبد الله بن عمر پس فرمود این ماجرا پیش او پس گفت عبد الله بن عمر خرید کند و را که خرید کن از وی آنچه نیست ملک
 و گفت فروشنده را که فروشن بدست او آنچه نیست نزد تو تو الصبر جمع صدقه بضم الصاد و مالک عن یحیی بن سعید
 سمع جلیل بن عبد الرحمن الثقفی بنقول السعید بن المسیب رجل اتباع من الاذواق ایتی یعطی الناس بالجار و ما شاء الله

ورايدان اسير الطحا المصطفى على الراجح فقال اسعید ازويدان تو فهم من تلك الاذواق التي اتبعت فقال نعم فدها عن ذلك
 جميل بن عبد الرحمن گفت سعيد بن اسيد بر آن مردی ام که خريد ميگيرد و عطا يا ميکند داده می شود مردمان را در قريه که بسيج
 است قدریکه خدا مستألي خواسته است بعد از آن ميخواهم که کفر و شتم طعام را که در دست برون ناميکند کين گفت او را سعيد يا خيرا
 و انما کنت انا اثنان را عطا يا که خريد کرده آنرا گفت آری پس مسج کرد او را سعيد بن اسيد بن مسج با يکي بخود بيع طعام افتد
 فل قبضه جازيت فمروا من طعاما ميکند خريده باشد ميش از آنکه قبض کن آنرا ما لک عن ناخه عن عبدالله بن عمران
 رسول الله صلى الله عليه قال من ابتاع طعاما فلا يبعه حتى يستوفيه رسول الله صلى الله عليه فرمود هر که خريد کرد طعامي را پس
 ندر و شد آنرا تا آنکه قبض کن او را ما لک عن عبدالله بن دينا عن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه قال من
 طعاما فلا يبعه حتى يقبضه رسول الله صلى الله عليه فرمود هر که خريد کرد طعامي را پس بايد که فروشد آنرا تا آنکه قبض کن آنرا ما لک
 عن عبدالله بن عمران قال كفاي فما ان رسول الله صلى الله عليه ابتاع الطعام فبعث عليهما من ياحربا بالثقلان لكان الله
 ابتعاه فيه الى مكان سواء قبل ان يبيعه عبد الله بن عمر گفت بوديم در زمان رسول الله صلى الله عليه که خريد ميکرد و هم طعام را پس حضرت
 مي گماشت بر آنکسي که فرياد بختل کردن طعام از جا ميکند خريده بود و هم آنجا بسوي حاجي ميگيرد چنان پيش از آنکه بفروشد و هم آنرا
 فروختن از نقل است اگر خريدار تمام نشود و قبض بر وجود آيد ما لک عن ناخه عن حكيمة بن خوام ابتاع طعاما اعرابه
 عمر بن الخطاب فلما ابتاع حكيمة الطعام اقبل ان يستوفيه فبلغه ذلك عمر بن الخطاب فزده علي وقال لا تبيع طعاما
 الا قبضته حتى تستوفيه حكيم بن خوام خريد کرد طعامي را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت حکيم بن عمر
 پيش از آنکه قبض کند پس سيد اين خبر عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر اين بيع را ب حکيم گفت مفروش طعامي که خريده
 کرده باشي ميش از آنکه قبض کن آنرا ما لک انه بلغه ان حكيمة اخذت للبناش في زمان مردان بن الحکم
 من طعام الجار فتبايم الناس ذلك الصلوك فبينم قبل ان يستوفوها فدخل زيد بن ثابت ورجل من اصحاب رسول
 صلى الله عليه عليهما السلام فقالا اخلا بيع الزبوا يا مروان فقال اخذوا به و ما ذاك فقالا هذا الصلوك تبنا
 الناس فباعوها قبل ان يستوفوها فبعث مروان الحر من يبيع وهايت ذنوبها من ايده الناس وبرد ذنبا الى اهله
 خبر سعيد امام ما که بر اتيه بر آند بر اي مردمان در زمان مروان بن الحکم از طعام جار و جار يمي است بر ساحل ميا که
 گشتي آنجا فرو دي آند زمين يکد يک خريد و فروخت ميکردند مردمان آن بر اتيه از درميان خویش ميش از آنکه قبض کنند
 پس داخل شدند زيد بن ثابت و شخص ديگر از صحابه يا حضرت صلعم بر مروان بن الحکم پس مرد و گفتند يا احلال يبيعتي بيع و بار
 اي مروان پس گفت مروان بناه ميگيرم بخدا و جيت اين سوال پس گفتند اين بر اتيه است که خريد کردند آنرا مروان

[illegible][illegible]

26

عليه السلام

سید الشہداء

۵۰

۱۱۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره ۱۰۰

١١١

...

بسم الله الرحمن الرحيم

ایمانی

١١٢٢

سید

20

۲۰۰

...

3

63

۱۰۰

۱۰۰

العبد بشرط الاحتقاق إما جائز است خرید کردن بنده بشرط آزاد کردن مالک عن نافر عن عبد الله بن عمر عن عائشة
 أم المؤمنين اذ ادعت ان تشترى جارية فبعتها فقال لها النبي صلى الله عليه وآله ان يكون ولائها لنا فذكوت ذلك لرسول الله
 صلى الله عليه وآله فقال لا يمنعك ذلك انما الولاء لمن اعتق حضرت عائشة خواست که خرید کند کنیز کی را تا آزاد کند او را پس گفتند
 خداوندان آن کنیز که میفرستیم او را بدست تو بشرط آنکه دلا و برای ما باشد پس حضرت عائشه ذکر کرد این ماجرا و عرض کرد
 صلوات الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلعم بازدار و ترا سخن ایشان یعنی از خریدن کنیز که غیر ازین نیست که دلا کسی است
 که آزاد کرد و مالک عن یحیی بن سعید عن عمره فی هذه القصة جاءت بريدة لتستعين عائشة فقالت عائشة ان
 اهلك ان اصبحت لم تملك صبيته واحدة واعتقدت فقلت فقال رسول الله صلى الله عليه وآله اشتري او اعتقه بانما الولاء
 لمن اعتق مخصوص بربره آمد طلب دگاری میکرد از حضرت عائشه در مال کتابت پس گفت حضرت عائشه اگر دوست دارید و ازین
 خداوندان تو بگویم برینمزد و از من ایشان قیمت تو بگویم فخره و از او بگویم ترا چنان کنم پس فرمود آنحضرت صلوات الله علیه وسلم خرید
 او را آزاد کن و غیر ازین نیست که دلا برای کسی است که آزاد کرد و باب النبی عن بیع الغنم و منع بیعی که در وی غیر از
 مشتری باشد مالک عن ابو حازم عن یحیی بن سعید بن المسیب عن رسول الله صلى الله عليه وآله بیع الغنم عن بیع الغنم
 رسول الله صلعم منع فخره از بیع غرمانند آنکه بفروشد آنچه درین دریاست یا راهی و آنچه برین درخت است میگردد
 از درختان و غیر آن از آنچه مقدور است تسلیم نباشد قال مالک و من الغنم و المظاقر ان بعد الجبل قد ضللت دابة اوابق حذرا
 و من شیء من ذلك حصون دینا و اقول رجل ان اخذ منك بعشیرین دینا فان وجه المبتاع ذهب من البایع ثلثون دینار
 و ان وجه ذهب البایع من المبتاع بعشیرین دینا قال مالک و فی ذلك ايضا عیال خزان تلك الضالة ان وجد لم یجد و اذ
 ام نقصت ام ما حدث بهما من العیق فهذا اعظم المظاقر قال مالک و الا فرغتم فان من المظاقر و الغنم اشتروا بها
 فی طون الاناث من النساء و الدواب لانه لا یدرج فی بیعها و لا یخرج فان خرج لم یجد و لا یکن حسمام فبیعها ام
 ام ناقصا ام ذکوا ام انقی و ذلك كله بیفاصل انکان علی الاقصیة کذا و ان کذا الاقصیة کذا گفت مالک از خریدن سب
 و در خطر انداختن مشتری است که قصد کند مردی که کم شد جانور او یا گر خیت غلام او و بهای چیزی از آن بخواهد بپردازد
 پس بگوید مردی من میگیرم آنرا از تو بهرست یا را پس اگر یافت آنچه را مشتری کم شد از بایع سی دینار و اگر نیافت آنرا
 بر دبایع از مشتری بهرست دینار گفت مالک درین عیبی دیگر هم هست اگر آن جانور گمشده یا غلام گر خیت یافته شد و
 نمی شود که زیاده شد یا کم شد یا چه چیز رسید او را از عیب پس این عظم منظره است گفت مالک امر می که مسلم است نزدیک است
 که از جمیع منظره و غیر خرید کردن چیزی است که در شکم مادر است خواه از آن باشد یا از جانوران برای آنکه اندست می شود

اوركا تبه و
 اعناقاه ودين شهر
 يعمر العسم فان الحلو والنا
 يعمر السع وطيل الشعر
 وفي الوفاة لا يصح
 ان يعرقه او يربده
 اوركا تبه
 على قلته
 اهل العلم في الاعداد
 ففى قول الله صلى
 عن يوم الفرج وهو
 استساع خمسة الف
 وتترده بين كفتين
 كفتين كسج الطير
 على م
 الهواء والسما في
 الماء وفي الوفاة
 وله جو يرب سلاص
 فصل ارضيد و
 التي في خطرة كروفا
 جده لا حسه
 بيع طيرى الهواء
 وسج المل والنساج
 واللب في الضع

۲۱

رفع الشافعي

على الفوم فيل
مبتدئ الى ثلثه

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

مفتی محمد رفیع الرحمن

كتاب الصائم في مختلف
كمية اللبن وفوق

قال ابو خنيفة
لأخيه

سبب
التصريح
حالياً العيب بعد

محتاج باشد تا بفرود شد برلج وقت پس شهری میگوید اودا که بگذارد این متاع را نزد من تا بفرود شوم آهسته آهسته یعنی بیش غالی و تنگی کمیا
 انت که شخصی ملاقات کرد لطافه کردی آورد متاع السبوی شهر بس می خورد آنرا از ایشان پیش از آنکه داخل شهر شوند در متاع
 معلوم نمایند و اود را اختیار نماید اگر غرضی بداند **باب النسخ عن التصویة وحکم المصواة** در منع از جمع کردن شیر در بستان
 یا بز و حکم جانور یک جمع کرده پشند شیرستان و اراما **ک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه

قال لا تصروا الا بليل الغم صناعتها بعد ذلك فهو بخير النظرين بعد ان يحلبها ان ذنوبها امسكها وان سخطها
ردها وصا عا من غير غم ورسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حج مكنه شير را در پستان شتران و بزها پس هر که خريد که رجاء
که شير در پستان و بى حج کرده باشد بعد از اين کار پس او بخير است عمل کند به بهترين و دو تير بعد از آنکه بدو شد آنرا اگر پسند
آنرا نگاه دارد و اگر ناپسند که و از آن رو نماید و در کند همراه و بى كيفصاع از خرما و تخم صبيح خرداى پست که از آن تر بود و از گندم
تر تخم گويد بى الله عنه نصير حرام است و حکمت در تحریم عليل است پس حبس با وقفا و تخمير و در تشديد شعر و حق بنده
مانند او باشد و در حديث نصير ابل غنم واقع شد و بقر مانند او است بغير تشديد و يا جاريه و آنان نيز مانند او است فيه
و جهان اقوى نزد يك فقير عدم حمل براوست زيرا كه لبن در شصورت كم است كه مطلوب شود و امور نادره الوقوع را
بر كثره الوقوع حمل توان كرد و ظاهر نزد يك فقير كفت كه خيار ممتدة باشد تا سه روز بخير است مسلم فهو باختيار ثلثة ايام
و آنكه قوت ديگر مانند قوت ميتوان شد زيرا كه در حديث مسلم آمده لا سمر ايسر معلوم شد كه ذكر قر تصوير است بيقين باقى

محرم التطهيف في الكيل والوزن حرام است کس در میاژ و ترزو قال الله تعالی و لیل المطففین الذین اذالوا
على الناس لیستوفون ه فاذا کالواهم او وزنواهم یخسران ه الا یظن انکم انتم میعتون لیوم عظیمه یوم یقوم الذ
لرب العالمین ه وای ان کم کنید کارها و قتیله کمپوده میگردد بر مردمان تمام میگردد و وقتیکه کمپوده میدهند ایشان را یا تخفیر
میدهند ایشان را زیان میرسانند بایشان ایما اعتقاد دارند ایشان که ایشان را تخفیر خواهند شد و در بزرگ روی
استاد و شود مردمان پیش پروردگار عالمها مالت عبد المحیی بن سعید ابن سعید بن سعید بن المثنی بن یقول اذا حجت

ارضا بوجون المكيال والميزان فاطل للمقام بها فاذا جئت ارضا يتقصد المكيال والميزان فاقبل المقام بها
سعيد بن المسيكيت وقتيكر برسي نزميني كراهل ان تمام حي پيما ندي پمانه و تراز و راليس دراز كني اقامت دران نريدن
برسي نزميني كراهل ان ناقص بسيار ند پمانه و تراز و راليس كم كن اقامت دران يعني تاشوئي آنها بنورسد
النعم عن قطم الدين اذ قال لهم يا ب در شمع كردن از بر بدن دنيا و در هم يعني ناقص كند مير و غير آن هالك
يعني بن سعيدانه ستم سعيد بن المسيكيت يقول قطم الدين اذ قال لهم يا ب در شمع كردن از بر بدن دنيا و در هم يعني ناقص كند مير و غير آن هالك

ساده
طبع و قال ابن
يوسف بن هارون
معها قيمة الدين
حسب الدين في الضرع
قلنا

وعلية اهل العلم
سنة قول
قال محمد بن
والدنا بربيع مفضلة
قطعا

وتمت هذه الكيفية
لصغرنا طلياً في الدوا
التي تفرغ منها السهم
والله اعلم
٢٢٥

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

أهل الحالة
والله اعلم
بالحق

کالوہ ای کالوہ ای کالوہ ای
درنا نوزم ای ورنو
طہر

[illegible]

و سهولت نمود اگر داد و سهولت نمود اگر اقتضای زمین کرد و باب حساب المجلس باب در اختیار یکدیگر حاصل میشود و مجلس مرآت
عن نافع بن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه و آله قال المبتاعان كل واحد منهما بالخيار على صاحبه ما لم يفترقا الا بعد
الخييار رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود در خریدار کننده و فروشنده هر یکی از ایشان با اختیار است بر صاحبش تا وقتیکه جدا نشده اند
در صورتی که بیخ اختیار را تا وقتیکه که باید که قرار کرده باشند مترجم گوید رضی الله عنه لابد است از تعیینش متعلقات این
مسئله پس گوئیم حدیث دارد شده است در بیع پس عام باشد الفواج بیع را از صرف بیع الطعام و بیع السلم و تولیة و تبرک
و آنچه اسم بیع بر آن منطبق نیست و معنی بیع در آن یافته نمی شود و در حکم بیع نباشد مانند ابرو و کحلج و مهر بلا ثواب النجور
بیع است و حکم او باشد مانند صلح معاوضه و در بیع با ثواب شفعه و اجاره و مساقاة و صدق و دو جبر جاریست زیرا که
بیکی اعتبار معنی بیع یافته میشود که معاوضه است و در سایر احکام تفاوت واقع نیست و در حدیث شیخین آمده و الم یفرقا الا بعد
احد بهما الا اخر و یقولی تصویب است و اینجا برای عطف نیست و الا مجزوم میبود بلکه معنی الی ان یا الا ان است و در حد
موطا آمده است الم یفرقا الا بیع الخیار پس از آنکه شد که قاطع خیار مجلس یکی از دو چیز است تخاثر یعنی اختیار لزوم عقد کند
و اختیار خود را ساقط کند و اگر یکی ساقط کرده است و دیگری نکرده است اختیار را دل ساقط شود و در آن الثاني و تفرق
ا بر آن معنی تفرق اعلان استقرار عرف و التیة شود پس در دار صغیره خروج یکی از دار یا صعود بر سطح او و اگر دار کبیره است
خروج از بطنه بصحن تفرق است فقیر گوید و اگر دوکان است در بازار خروج از دوکان و از قمار و تفرق است و معنی فنا
مکانی است از بازار که هتاود خرید کنندگان خرید میکنند و اگر اجتماع زیاد از ستر در باشد دو وجه میتواند شد خیار
باقی است زیرا که در حدیث ما حکم افتراق واقع شده است نه قدرت و باقی نیست زیرا که صورتی قلیل الوقوع است
و ان اکاملتنه است و در صورت شرط خیار احتیاج خیار مجلس نیست پس خیار از وقت وجود عقد معتبر باید که در آن
مفرط یا قسماً است اختیار مجلس است که اگر یکی از متبایعین در مجلس بر وجهی منتقل شود بوارث او و اگر تراج و تفرق
بیع قبل از تفرق واقع شود قول نافی و التصدیق کرده شود بین او و اگر علامی را که بر مشتری متعلق شود مثلاً بیع
مشتری است یا پس او یا خیار مجلس ثابت است یا نه تخیریم بر آنکه ملک مشتری راست یا باطل را باید کرد و الله اعلم باب
فیما الشرط باب در بیان خیار شرط یعنی اختیار یکدیگر پیدا می شود یکی از متعاقبین را بیع شرط اختیار مرآت
و دیار عن عبدالله بن عمران رجلاً ذکرو رسول الله صلى الله عليه و آله یخرج فی البیع فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله
إذا باعیت فقل لا خلافة فکان الرجل إذا باع یقول لا خلافة مردی ذکر کرد پیش نبی حضرت علیه السلام که وی بیع
نمود در بیع با بیع عین در قیمت یا نقصان بیع پس فرمود رسول الله صلى الله عليه و آله سلم و وقتیکه کسی معامله خرید و فرو

[illegible]

وَلَهُمَا ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ أَوْ كَثُرَ
أَوْ كَثُرَ لَا إِفْصَاحَ فِي
الْثَلَاثَةِ

یا کثیر که او را یک روز و چهار سال او را میگرداند آن بین اگر درین سه روز عیسی پیری پیدا شد باز گرداند و اگر عیسی حتی شکل
مرضیکه بیرون و وحی آید مانند صرع و جرب در سال باز گرداند ترجمه گوید رضی الله عنه وقتیکه فروخت بنده را بعیر شرط برآورد
پس پیدا شد بآن غلام عیسی پیش از قبض مشتری پس میرسد و او را گرد کند و اگر پیدا شد بعد قبض پس آن از ضمان
مشتری است پس اگر اختلاف کردند بابع و مشتری پس گفت بابع که پیدا شد عیب و دوست مشتری و گفت مشتری که بوی
عیب او در دست بابع پس معتبر است قول بابع باین او و لازم است بر مشتری احتیاط گویان و قال مالک فی یقین
خاصه یزیده الی ثلثة ایام و فی الجملی و الجذال استغنا عن هذا فیما بعد فیما بعد فیما بعد مالک حق بنده گویان خاصه
که رد کند او را یعنی عیب تازه روز بخیر گویان و در جنون مجذام تا یک سال پس وقتیکه گذشت یک سال هر آینه بر
بابع از عهد خود و او را میگوید که مانتی شناسیم عهد سه روز یا عهد یک سال اگر آنکه شرط کند مردخار سه روز یا
یک سال پس است ای حکم برضیکه شرط واقع شد و او را رد قول ابو حنیفه جایز نیست بخیار مگر نه در باب ادا بام عیب
و شرط البراءه و لم یسم العیب هل یجوز ردّه و قیکه فروخت بنده را و شرط کرد برآورد خود از جمیع عیوب ذکر نکرد عیب ایجاب
رد آن غلام بعلت آن عیب مالک عن یحیی بن سعید عن سالم بن عبدالله ان عبدالله بن عمر باه غلامه له بجان
درهما فابله بالبراءه فقال الذی یتبعه لعبد الله بن عمر بالخلافه عالم ستمه لی فاحتصم الی عثمان بن عفان فقال
الرجل یا عن عبد الله بن داوود لم یسمه لی و قال عبدالله بن یزید بالبراءه فتضمن عثمان بن عفان لعبد الله بن عمر ان یحلف
للعبد بانه العبد و ما به داع یعلمه فانی عبدالله ان یحلف و ادّعی العبد ففرضه فباعه عبدالله بن یزید لک بالف و حصاة
عبد الله بن عمر فروخت خلاصی را از آن خود بهشت صد درهم پس فروخت آنرا بشرط برآورد از جمیع عیوب پس گفت شخصی
خرید که او را بعید الله بن عمر درین غلام مرضی است که بیان نکردی آنرا پیش من پس خسرت کردی باید که برگردانی
بن عثمان پس گفت آن مرد فروخت بدست من خلاصی و یا مرضی بود که ذکر نکرد آنرا پیش من و گفت عبدالله فروخته شد
بشرط برآورد پس حکم کرد حضرت عثمان بر عبدالله بن عمر که سوگند خورد بر ای او که فروخت بدست او غلام را و نبود با و در
استه باشد آنرا پس قبول نکرد و عبدالله سوگند خوردن را و باز گرفت غلام را پس نزد عثمان آمد غلام نزد یک
پس فروخت او را عبدالله بن عثمان بنیک هزار و پانصد درهم قال مالک الا هو المحبته علی عبدالله بن یزید بن عبد الله
و هو انابا البراءه من اهل المیراث او من غیرهم فقد برئ من کل عیب فیما باع الا ان یكون علم فخلک عبد الله بن یزید
لم عیب فکلمه لم تنفعه تبینه و کان ما باع جود و ما علیه گفت مالک اگر یکجا اجماع واقع شده است بر آن نزدیک فروخت
خاصه که فروخت خلاصی یا کثیر کی یا جانوری را بشرط برآورد از عیوب اهل میراث یا غیر ایشان پس بی عقلی شد از عیوب

عليه الشافعي رحمه الله
والله في التمام والتمام
لنعم رأيت من العبد
في بعض أحوال من
عيب باطن باليونان
لا يفقه دون غيره قال
الحق فلا بد من عيب
بعد اليونان كالمقار
والثاني مطاوعا لا من
عيب ظاهر باليونان
عليه أكله من عيب
البحر باليونان عام
٥٠
والقول الثاني يرى
عن كل عيب عار بالسطح
والثالث لا يرى عن عيب
بالبحر بالبراءة منه قال
في بعض النسخ زيد بن
الله قال من باع غلاما
بالبراءة فهو يري من كل
عيب كان له ببيع
الله بن عمر البراءة و
أها ببراءة نجاسة فيقول
زيد بن ثابت وعبده الله
بن عمر زيد بن باع غلاما
شيا ورأى من كل عيب
ورأى ابن لاد المشركي
وقضى على ذلك
بشر من ط

ورضى بذلك المشتري وقبضه على ذلك نقد
بما من على علمه لان المشتري قد ابرأ
اولا بعلمه من ذلك

مؤلف

فروخت که آنکه می دانست برین بیان ساخت آنرا پس میداد آنست عیب یا و پوشیده داشت فایده نمیکند و اگر شرط براده
 درست چیزی که فروخت رد کرده شد و بر وی تهریم گوید وقتی انداخته و بعد شرط براده از فروغ خیار عیب است یا تحت در خیار عیب
 گویم بعد از آن در سله ماخن فیه فقهائون اند بر آنکه اگر در متاع عیب باشد پیش از بیع و شتری بعد از بیع بر آن مطلع شود و او را
 میسر در عیب و معنی عیب چیزی است که در جنس مبیع غالب علم او است و او ناقص میکند عین مبیع را یا قیمت او را و قید علم
 عدم جهت آنست که هر نوع مخصوص است بصفتی و فقد صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست مثلا خد و حسن صورت که در نوع
 حسن یافته میشود و در حارثیت و همچنین حسن شمائل که در نوعی حاصل است و در جنسی یافته نمی شود پس یافتن صفتی که در نوع دیگر
 یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفا آنکه درین باب باشد قسم میتوان بود آنچه زاید میکند قیمت را و عین را و آن
 کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب میتوان اطلاق کرد الا بر آنچه منقص قیمت او یا عین او باشد تقدم
 عیب بر ملک مشتری ضرورت است و الا خیار حاصل نشود و تقدم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد بیا
 که قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد است از ضمانت بائع است و اگر بعد قبض پیدا شد و مستند است لیس باقی مثل
 قطع بدست خود یا القطع که پیش از قبض بوده است حکم از حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و مبیع مالک شده است پیش از علم
 رجوع کند باین عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال ملک از موهو رد ممکن است پس بائع را میسر است که ارزش ندهد و مطالبه عین کند
 و رد عیب مغوث مصلح بیع است پس ضروری باشد و مبادرت بحب طه لازم بود چون این مسئله معلوم باید که در حد
 باب یک احتمال اینست که شرط براده بیع فایده نمیکند و بری اینگونه دادند از بیع عیبی که مذکور باشد و لهذا اصفهان بن عثمان رد
 بر این مورد دیگر آنست که بری می شود از هر عیب لهذا این عمر مخصوص کرد و بر رد ضماند تا آنکه حضرت عثمان بروی بخورن سوگند
 نمود و اظهار آنست که بشرط براده بری می شود از عیب باطن در حیوان که آنرا میدادند از عیب بخیر حیوان زیرا که در حیوان صحت و تخم
 میباشد و با عیب بائع بر آن مطلع نیست و میخورد که بر بیع خود و ثوق حاصل کند تا مصلح بیع برسد و متور شود و فیه نظر بر آن
 بخیر حیوان نیز محل عیب باطن میباشد و بائع میخواهد که ثوق حاصل کند و الله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری ممکن است از عیب
 آن و بر بائع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از وجهه تقصیر است پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که از بیع
 معلوم باشد بر او خیانت است و بمنزله قصه و حصول و ثوق بر تحمیل عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین
 احتمال زیرا که سوگند او و تقدم باع بعد و تا به او اعلم پس بعد از آن عمر قسم بخورد و از وجهه تورج و اگر قسم بخورد بروی لازم نمی
 پس دانسته شد که علم را وظل است در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است و الله اعلم باب اثبات مقدمه الزاد و حد
 عیب آخر کیف یقضى فی ذلک و قیاسه متنع باشد و مبیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود در آن قال مالک الا انما

عليه عندئذ ان كل من ابتاع ولديه فخلت منه او عبدا فباعته وكل امرؤ دخل الفلانة حتى لا يستطاع وده فقامت البينة
قد كان به عيب الذي باعها وحلم ذلك باعتراؤه وغيره فان العبد والوليدة يقيم به العيب الذي كان به يوم
فرد من الفلانة قد ما بين قيمته صحيحا وقيمته وبه ذلك العيب قال مالك لا امر المحقر عليه عندنا في الرجل يشتري العبد ثم يظلم منه
على عيب يورده منه وقد حذبه عند المشتري عيبه اذ كان العيب الذي حذبه بمقداره مثل القطعة اذا لا عيب وما اشبه ذلك
الصحيح المفسدة فان الذم استقرى العبد غير النظرين ان لم يران بوضعه عند من فمّن العبد بقدر العيب الذي كان بالعبد
استقرى بوضعه عند وان لم يران بوضعه عند ما اشترى العبد ثم يورده العبد فذلك له وان مات العبد عند الذم استقرى
اقيم العبد به العيب الذي كان به يوم اشترى فليظفر به فانه فان كانت قيمة العبد يوم اشترى به بغير عيب مما حذبه ينادى
يوم اشترى به العبد ثمانون دينارا ووضعه عند من يبيع القميصين وانما تكون القيمة يوم اشترى العبد كفت مالك امرئك اجماع
بر ان نرد ما انت كرهه خريده كونه كثير في الراس حمل گرفت آن كثير كازوى يا خريده كرهه خلاص الراس ازاد ساخت او او خريده
دخول شد دروى نقصانى تا آنكه نميتوان رد كرد او او را پس قايم شد كذا ما ان كرهه كونه و او را آن نقصان نرد كيه شخصي فرو
او را ياد آنست شد آن عيب با خريده يا غير آن پس بر آنكه كرهه تمام يا كثير كرهه قيمت كرهه شود حالا كرهه او او بود آن حبيب بخرید
او او را پس رد كرهه شود در ضمن آن قدر كرهه مقرر شود در میان قیمت او حالا كرهه او صحيح بود و در میان قیمت او كرهه او را این عيب است
و كفت مالك امرئك اجماع واقع شد و است بر ان نرد كيه كرهه در باب رد كيه خريده كرهه خلاص الراس ازاد آن مطلع شد از ان خلاص
كرهه ميكند او را السبب آن عيب و هر آينه حادث شد آن علام را عيب و كرهه نرد كيه مشتري آنست كرهه وقتيكه باشد اين عيب
معاوض شد او را مفسد او مانند قطع يد يا كورى چشم و آنچه مانند آن باشد از عيب مفسده بيع و شرالس بر آينه هر كرهه خريده
آن علام را ميرسد او را كرهه نظر كند اگر دوست دارد كه كم كرهه شود ازوى از قيمت علام بقدر عيبى كه بود او را و نرد كيه خريده بود
او را وضع كرهه شود اگر دوست دارد كه تاوان بدهد از خود بقدر آنچه رسيد خلاص الراس عيب نرد كيه او را و ان رد كيه خلاص
پس ميرسد او را این حکم و اگر موه خلاص نرد شخصيكه خريده كرهه او را قيمت كرهه شود آن خلاص را و حالا كرهه او او بود عيب نرد كيه خريده
او او را پس نظر كرهه شود چه قدر بود قيمت او پس اگر باشد قيمت خلاص روزيكه خريده كرهه بود او را بغير عيب دینار و قيمت روزيكه
خريده كرهه بود او را و او را ثابت بود عيبى هشتاد و دینار وضع كرهه شود از مشتري آنچه در میان این دو قيمت باشد و جز این
كه معتبر است قيمت روزيكه خريده كرهه بود خلاص را بر هر كرهه كرهه نرد كيه شافى و او صغير و بيع در مفسد و بدون رضا بايع عيب
نیست ازى وضع نقصان بر كرهه مشتري ميرسد و نرد كيه امام مالك اختار مشتري راست رضا بلع را تاثيرى مقرر نكرده است
باب الخراج بالصفان خراج بدل ضمان است قال مالك في الرجل يشتري العبد فوجى بالاجارة العظيمة او القليلة

قلت في اليوم
 ودعوا للعلم
 المشري والاعتق
 فخرجوا من
 من غنائه نسبة
 اليه نسبة فافق
 العيب من القيمة
 فكان سليمان والاح
 اعتبارا اقل فخرج
 من يوم البعير والبعير
 فوحدت عند
 عيب سقطت
 ٥٢
 قلنا ان سفيان
 الباعير من المشري
 وقع فيه ولا فليضم
 المشري ارض الحارث
 الى المبيع ويروى في
 الباعير ارض القدير
 ولا يروى في الوفاة
 فان ظهر عيب فدا
 بعد ما حارث عند
 عيب اخر فله نقطا
 لا شيء الا بغير
 بائعه ١٢

۱۲-
 فوالله ان فيك من
 بعض المشتري بحصة
 من الثمن والتولية ان
 يتبعه بمثل المشتري
 والله ان هذا البيع
 وعليه اهل العلم
 عليه السلام
 تجلج بوجه
 من كان من
 السجود
 باليد في
 من عادي من
 فوالله اني
 فوالله اني
 فوالله اني

[illegible]

اگر شما میدانید که آن بهتر است پس بکنید آنرا مالک
 الحق را حاصل الحق قال القصد ام تری فان قضی اخذ والا زاد فحقه واخذه فی کل اجل زید بن اسلم گفت ربا
 در جاهلیه این بود که پیش شخصی از شخصی حق موعول میداد پس چون وقت دین آمد گفت ای ادا میکنی دین را یا نه میبینی
 اگر او در گرفت دین را و الا زیاده مقرر کرد برای او در حق و صحت حق موقوف داشت از و در مدت ترجم گوید رضی الله عنه پس
 اتفاق جمیع علماء و برآیند سوداگرها برست و اگر واقعت این عقد باطلست واجب نمی شود و گواهی اصل مال اگر بود
 صحت و سستی پس حکم حلت دادن است تا وقت یا ربا یا ب من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه وما كان
 بغير شرط ظاهر که قرض بد قرضی پس باید که شرط نکند بهتر از مال خود و آنچه باشد بغير شرط جایز است مالک مانع بلف
 ان رجلا اتى عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن اسلفت رجلا سلفا واشترطت عليه افضل مما اسلفته فقال
 عبد الله بن عمر ذلك الربوا قال فكيف تأمري يا ابا عبد الرحمن فقال عبد الله بن عمر السلف على ثلثة اوجه سلف
 تريد به وجه الله قلت وجه الله وسلف تسلف تريد به وجه صاحبك قلت وجه صاحبك وسلف لتسلف
 خذ يا طيب فذلت الربوا قال فكيف تأمري يا ابا عبد الرحمن قال ادري ان تسقى البصيفة فان اعطاك مثل ان
 اسلفته قبلته وان اعطاك بدون الذي اسلفته فاخذته اجرت وان اعطاك افضل مما اسلفته طمأنته
 فذلت بشكر شكركم لك ذلك اجمعا انظروا مردی آمد پیش عید الدین عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن اگر
 قرض دادم شخصی او شرط کردم با وی بهتر از آنچه دادم او پس گفت عبد الله بن عمر پس این ربوست گفت آن مرد پس بچه چیز را میبینی
 ای ابا عبد الرحمن گفت عید الدین عمر قرض دادن بهتر است یا نه گفت که قرض بدی شخصی او طیبی بآن رضامندی خداست ای پس
 است رضامندی خداست ای قرض بدی شخصی او طیبی رضامندی منمیشن خود پس است رضامندی منمیشن
 و قسم سوم است که قرض بدی شخصی را تا بگیرد حرام را بقا بد جلال پس امیت را بگفت سائل پس بچه قسم امیکنی فرامی ایا
 عبد الرحمن گفت می بینم که باره کمی صحیفه را پس اگر بدتر باشد آنچه قرض داده قبول کنی و اگر بدتر از آنچه داده پس
 بگیرد آنرا ثواب داده شود و اگر بدتر از آنچه داده بودی در آخال که خوش باشی آن نفس او پس آن شکر است که
 بجا آورده است آنرا برای تو و تراست اجرا بکن حلت داوی او را مالک عن ناخره سمع عبد الله بن عمر يقول من اسلف
 سلفا فلا یشترط الا قضاءه عبد الله بن عمر میگفت هر که قرض او پس باید که شرط نکند مگر اگر آن از مالک آن بلف
 ان عبد الله بن عمری کان يقول من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه وان كان قبضه من خلفه فهو باع عبد الله بن
 میگفت هر که قرض بد قرضی پس باید که شرط نکند بهتر از آن و اگر چه یک مشت علف باشد پس آن رباست مالک حید

قلت عليه اطاف
 اصل العلم ان الربوا
 من التكاثر والربوا
 وقف حقه الحق
 فهو باطل ولا يصح
 الا في راس المال
 ان كان كان في حقه
 فحكمه بالنظر الى
 المصلحة
 سلفا اعطاك السلف على
 ان ياتي بك
 ان ياتي بك
 فذلت بشكر شكركم لك ذلك اجمعا
 انظروا مردی آمد پیش عید الدین عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن اگر
 قرض دادم شخصی او شرط کردم با وی بهتر از آنچه دادم او پس گفت عبد الله بن عمر پس این ربوست گفت آن مرد پس بچه چیز را میبینی
 ای ابا عبد الرحمن گفت عید الدین عمر قرض دادن بهتر است یا نه گفت که قرض بدی شخصی او طیبی بآن رضامندی خداست ای پس
 است رضامندی خداست ای قرض بدی شخصی او طیبی رضامندی منمیشن خود پس است رضامندی منمیشن
 و قسم سوم است که قرض بدی شخصی را تا بگیرد حرام را بقا بد جلال پس امیت را بگفت سائل پس بچه قسم امیکنی فرامی ایا
 عبد الرحمن گفت می بینم که باره کمی صحیفه را پس اگر بدتر باشد آنچه قرض داده قبول کنی و اگر بدتر از آنچه داده پس
 بگیرد آنرا ثواب داده شود و اگر بدتر از آنچه داده بودی در آخال که خوش باشی آن نفس او پس آن شکر است که
 بجا آورده است آنرا برای تو و تراست اجرا بکن حلت داوی او را مالک عن ناخره سمع عبد الله بن عمر يقول من اسلف
 سلفا فلا یشترط الا قضاءه عبد الله بن عمر میگفت هر که قرض او پس باید که شرط نکند مگر اگر آن از مالک آن بلف
 ان عبد الله بن عمری کان يقول من اسلف سلفا فلا یشترط افضل منه وان كان قبضه من خلفه فهو باع عبد الله بن

قیس الملکی عن جاهد انه قال استسلف عبد الله بن عمر بن رجل در احم ثقیفاه در احم خیر منها فقال الرجل یا ابا عبد الله
 هذه خایم در احمی التي اسلفتك فقال عبد الله بن عمر قد علمت ذلك ولكن نفسه بذ لك طیبة قرض گرفت عبد الله
 بن عمر شخصی در احم را بعد از آن اد کرد و راهی که بهتر بود از آنها پس گفت آنرا می ابا عبد الرحمن این در احم تو بهتر اند
 از در احمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر بر آئینه داشته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن ترجیح
 گوید رضی الله عنه سلف اینجا یعنی قرض است و معنی قرض تملیک شیء است بآن شرط که رد کند بدل او را و آن بیع است
 بلکه عقدیست که ابتدا معنی بیع دارد و آخر معنی مبادله و لابد است از صیغه الای بران مانند اقرضتک سلفتک فخذ مثله
 و ملکتک علی ان ترد بدله و اصر فرنی حاجتک در بدله فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد از
 قرض میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاطاة گفتیم و اگر ثانیاً اختلاف کنند یکی گوید همه بود دیگری گوید
 قرض قرض صاحب مال امین معتبر است و لابد است و قرض از ابدیة تبرع و جایز است قرض در هر چه سلم در آن جایز
 از حیوان و غیر آن از آنچه بوضف شناخته شود و در قرض خبر اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر عرف اهل
 شهر علم بوضف دی باشد و در شلی رد شلی لازم شود و در مقوم نیز رد شلی جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است
 که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکر را قرض گرفتند و نزدیک زد بکر جتند و بنا قند پس باعی را دادند و جایز نیست
 اقراض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض مکسر یا آنکه در شهر دیگر دهد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن عمر
 باطلال شرط فرمودند سبطان عقد و یا بشرط اجل مسمی درست است یا نه ظاهراً و آیات موطن در منع است زیرا که
 گفته فلا تشترط الاقضاء و ظاهراً قرآن عظیم جواز است و از آنجا که بدین الی اجل مسمی فاكتبوه زیرا که اشکال
 قرض و سلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک او میشود بقبض و در سلم و قرض اگر او را از شرط و طاهر
 کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض یا سلم بدین سلبه حاضر نمود و هنوز
 نرسیده است حکم آن از حدیث موطن که در قصه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل
 ضرری لاحق می شود چنانکه سلم فیه یا قرض فیه است و محتاج میشود بعلف مختار است در عدم قبول اگر عرض صحیح باشد
 و موردی اگر عرض صحیح است جبر کرده شود بر قبول آن اگر سلم و سلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یا نیست
 لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را مؤنه محل باشد یا در عدم اخذ در آنجا عرض صحیح باشد و الا جبر کرده شود
 بر قبول مقدمه گاهی تعیین کرده میشود مثلاً بر بیان نسبت او معلومی و آن چهار نوع باشد اول لیه و مشارکت
 و مرابحه و مخاطلة و آن صحیح است بشرط علم قاضین و اگر لفظها اشتراکیت به ذکر کردن مراد باشد و اگر ناقص علی

لے قلت
 و علیہ اهل العلم
 فی المناجیح و لا یجوز شرط
 عن مکسر
 و صحیح
 او در زیاده فلو
 هكذا بل بشرط حسن
 و قال صحیح راس بلك
 از آن من غیر شرط
 اشتراط علیہ و هو
 قول ابی حنیفة

منی فہم ما ۱۲
وہ قول الیٰ یضبط والیٰ تم
قال الشافعی ید الایضی
والشرف علیہ وسلم
یہ یعنی ان کے لئے
الافضادہ قال
قال ابی اسحق
ابن علی بن ابی
لیث بن سعد
ابن علی بن ابی
لیث بن سعد

[illegible]

مسئله اول ممکن فی ذریع لم یبذل صلاحه او قهر لم یبذل صلاحه محمد بن عمر گفت هیچ باک نیست در آنکه قرض بشخصه در طعام صفت کرده شده بر نرخ مقرره تا میعاد می معین تا وقتیکه نباشد در زیر احتی که ظاهر شده است صلاح یا میوه که ظاهر شده است صلاح او مترجم گوید رضی الله عنه سلف اینها میخیزد سلم است آن هیچ شی موصوف است در ذمه و شرط صحیح همه در سلم لازم است و امور دیگر نیز در کار است یکی از آنجمله تسلیم راس المال است در مجلس زیرا که اگر وی هم لافعل نباشد هیچ کالی با کمالی لازم آید و آن طلب است و لفظ سلف و سلم شعر بآن و اگر راس المال منفعت باشد مانند سکتی در ارض او جابر است و واجب در انصورت قبض آن عین است و اگر در لفظ عقد تعیین راس المال قبل انعقاد مجلس تعیین کرد و آن ملحق بعقد باشد و آیار و قهر راس المال کافی است یا لا بد است از معرفت قد و دو قول است نظر بحلول تسلیم و با احتمال فسخ و لفظ ابن عمر بعد معلوم ظاهر در اشتراط معرفت قد است و از آنجمله بودن مسلم فیه دین در ذمه او و آن داخل در حقیقت سلم است و الاسلام و سلف نباشد و این دو لفظ بآن مشعر اند پس اگر در عید حاضر واقع شود سلم خواهد بود و یا بیع نباشد یا نه دو قول آمده است نظر بلفظ و معنی و ثانی پیش فقیر اقوی و اگر لفظ اشتراک کرده و سائمه شرط و سلم را رعایت نمود اقوی نیز یکی فقیر سلم بودن است و از آنجمله عقد و تسلیم بودن نیز دیکر جل الا باطل باشد و داخل در قول خدا تعالی و لا تأکلوا أموالکم بینکم یا بالباطل و در عقد و تسلیم عوف ناسل است پس اگر در محل عقد نیز دیکر نقل یافته میشود یا عاده است که نقل کرده میشود برای بیع صحیح باشد و اگر نقل نمی شود اصلا یا برای هدیه نقل میکنند نه برای بیع صحیح نباشد و اگر عقد در چیزی واقع شد که در همه افاق یکدلی شود و در آن سال در جای عقد پیدا نشد یا فسخ کرده شود یا صبر کند تا مدت و بعد آن بیع دو قول آمده نظر بآنکه عقد و تسلیم بودن در آن موضع است و با آنکه لفظ عقد عام است و در صورت اجماع عموم لفظ مسلم را بخیر باشد در فسخ فی الحال و صبر تا آنکه یافته شود و از آنجمله معلوم القدر و الوصف بودن و همین است معنی فی الطعام الموصوف ذکر طعام اینجا بنا بر تصور صورت مسئله است نه برای اقرار پس عام باشد جمیع سله که قابل وصف هستند نه آنچه معلوم الوصف نباشد و معنی معلوم الوصف آنست که بیان کند اوصاف او را بوجهیک علم عاقدین و بعض غیر عاقدین از اهل بلد شود موصوف بنص کلام یا اشاره آن بوجهی که غالباً نزاع منقطع شود و مستقصا و وصف که بغیرت وجود و نجایز نیست و در باب باطل داخل میگردد پس لا بد وصف در هر نوع جدا باشد فقیر گوید ما در معلومیت و مجهولیت بر عرف ناسل است و در اهل شهر بر عرف خود اند چنانکه تجاری از بعض تا بعین نقل کرده است و الله اعلم بالجملة امثله چند ذکر می باید کرد و تا بدان شق تفتیش عرف میگرد و ده باشند

[illegible]

لابد است در تمیاز این شخص و دین و صیغه که آن جوان تحقیق شود و شروط عاقلین و صیغه از کلام سابق معلوم شده حال آنکه هر
 خاصه در این شروع باید که دین و صیغه متناقضین که محیل محال است لابد میشود قطعاً و آیا ازضا محال علیه شرط است یا نه ظاهر
 لزوم است بعد تحقیق دین که بروی است و یا یک که بروی دین نیست و تبرعاً الا می کند صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث
 ابوقحافه که درین میت بر خود گرفت و حضرت صلعم جایز دانستند و نماز بخار و او گذاردند ظاهر میشود که درست است و آیا بر جرح
 میشود یا نه ظاهر است که می شود و الله اعلم خاصیت در آنست که تحول میشود دین که بری گرد محیل از دین محال محال علیه از دین محیل
 و اگر تعدی شود از حد سبب تعلیل می باشد آن جرح نمکند پس اگر دین محال علیه من محیل میج بود است و در میج حبس ظاهر شد
 و آن حبس که در ایا بطل میگرد و حال یا نه ظاهر است که باطل میگرد زیرا که دین ماند و عدم ارتداد در دین ثابت باشد و بنیادین
 نماید و نسبتاً حبس انسان و کفالت است از این در دین حال آنکه کفیم عقل اول تا مل در می باید که در ضمان لابد است از ضمان
 و مصفون و دینی که ضمان برای اوست و ضمیمه که ضمان بان مستند شود اما صیغه پس لابد است از تعلیل منعم مانند ضمانت و تکلیف
 از جمله اول و ثلثه او اما با مال مناسن او کفیل از عیلم و جمیل یا نوشته که بدان مصفون باشد اگر نوشتن اهل حرف ضمان دانند
 و دین بیاید که لازم باشد در قدیم ضمان چیزی که طلبه یحیای او میکنند درست داشته اند و آن اقوی می نماید و ضمان در که صحیح است
 و آن آنست که ضمان شود برای مشتری شش اگر میبختن یا معیبت یا ناقص و زن مشروط ظاهر شود و همچنین ضمان حواله
 نزد یکا شروع و محیل یا تعیین دین ضرورت یابد در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند مالک علی زید من در آن
 یا مالک علی فلان من چنانکه از آن اقوی میاید و مشروط ضمان رشد است و تکلیف تعیین مصفون را یا ضروری است یا نه و چون
 مذکور شده و اقوی نزدیک فیه تفصیل است اگر تصریح کرد که مصفون له هر که باشد صحیح است و کفالت ببدن کسی که او را حاضر کنند
 بخلاف الحاقه صحیح است در وقت خاص حدود وقت و مانند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان
 تسلیم کند و چون تسلیم کرد و آنجا هیچ مانع نیست مانند تنگ بای شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میداند و احضار او میشود از حد
 بروی احضار اگر مدت احضار نگذشت و حاضر نگردد و حق حبس نگردد و اگر در کفالت شرط کرده باشد که اگر تسلیم بدن میسر نیاید مبلغ ادا کند صحیح
 نزد یکا فیه صحت است و الله اعلم و مانند کفالت بدن است ضمان اعیان در غضب یا استناده و در ضمان دین جایز است صاحب
 مطالبه اصل ضمان و اگر شرط کند براهه اصل ظاهر نزد یک فیه حراز است و وقتیکه صاحب حق ضمان مطالبه کند جایز است
 ضمان اصل او قبل از مطالبه نیز اگر شرط بر خود طلبه جایز باشد و می باید که ضمان من نزد یک ادا گوا گیرد و در دین یا یکا در دین یا یکا در
 تا با او سکن غرض پس اگر شاهد گرفت اگر اصل حاضر بود یا تصدیق کرد یا مصفون تصدیق کرد رجوع کند و اگر یکی از این چیزها را
 نمیتواند کرد یا یکا بیعت محال الحاصل و در جمیع احوال الحاصل میاید رجوع نمکند شخصی حواله کرده شد برای او بر جرح او کند و در رجوع

الحق

40

1/1/19

19

۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

دارالافتاء

شماره ۱۰۰

پیشکش

واقف جابر

١٥٠

مجلس الشورى

وہی

1970

ॐ

بسم الله الرحمن الرحيم

•

[illegible]

الثاني من جنس
 الأولى فالزوايا لا كانت
 وتصدق فيها كما كانت ولو
 خلاف جنسها كما كانت ولو
 مراد في المراتب كما لو
 وقد فيها الأولى كما كانت
 الزاوية في الكافي في
 من حيث ثلاث
 المسئلة عند ثلاث
 مراديات أصحها يجوز
 بمثل الزاوية الأولى زيادة
 كالجميع من إحدى الزاوية
 الثانية أن أحدها
 في العرب من زاوية
 جازمت
 بأذن المالك

در هر روز از این دوا را یک بار بخورند و بعد از آنکه بخورند

اما اگر عثماني بن عفان داد و عبد الرحمن عن ابیه عن جدّه ابن عثمان بن عفان اعطاء مالاً قراضاً ليعمل فيه علی ان الربح
يكون لعمان بن عفان وادجد عبد الرحمن را مالی بطریق قراض تا تجارت کند در آن مال بشرط آنکه منفعت
باشد میان ایشان مبرمج گوید رضی الله عنه معاوضه در تجارت چند قسم میباشد زیرا که احانت کسی تاجر را بغیر شرکت
با با شرکت اعانته بغیر شرکت و کالیه است و اعانته با شرکت در ربح فقط قراض است و در مال مبرمج هر دو عیان است
و عیان بکس عین است که هر دو شریک شوند در مال تا تجارت کنند و هر یک وکیل دیگری باشد و ربح میان ایشان مشترک
شد بقدر مال پس لابد است از عاقدین و مالین و خلط میان مالین و حصیغه که عیان بدان ثابت شود و لابد است
نیغیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف در تجارت و حکم اختلافی که در میان ایشان حاصل شود و شرط عاقدین مانند شرط
ایل است و شرط مالین است که با هم متمیز نباشند و الا شرکت نباشد بلکه خلطه بود پس یا اینست که مالک شود و باشند دو
مبارک یا شریک یا اینست که خلط کنند مال خود را و در نیصورت لابد است از اتحاد جنبین صفت و شلی بودن مالین و
این شرط نیست و نه ذکر قدر مالین در اصل عقد و اگر در عوض مختلفه شرکت خوانند حیلۀ آنست که هر یکی بفروشد بعضی عود
را بعضی عود و غیره لابد است حصیغه که هر چند باشد بر این عقد تا تغییر آن عقد کند و اگر فقط شرکت فقط ذکر کرد و کافی نیست
بلکه عرف اهل بلدین را کند و تقسیم کنند ربح را بآنکه نسبت ربح هر یکی حصه دیگر قدر مال کی باشد یا مال دیگر اگر چه هر دو مساوی باشند

لقد فرغ من الرحا اذن
في الرحا اذن
سبح في الرحا اذن
الرحا اذن
عصا من الرحا اذن
اراد العمل اذن
لقد فرغ من الرحا اذن
في الرحا اذن
سبح في الرحا اذن
الرحا اذن
عصا من الرحا اذن
اراد العمل اذن

[illegible]

در جوده عمل در دایره آن و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت مالین صحیح نباشد و در سفیرت هر یکی ربح کند با جوده و هر یکی
بر دیگر تصرف کند هر یکی در مال تصرف کند و روی ضرر نباشد پس بیع نسبه نکند و آن مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و تعیین
نفر و شد و قرض ندهد و هر یکی را میرسد خراج هرگاه خواهد دید که شریک بدانان است پس قبول کرده شود قول او در خسران و نسبت
رج پس اگر دعوی کرد تلف را بسبب ظاهر بر آن سبب بینه طلب کند شود نه بر تلف و اگر بسبب خفی دعوی کرد طلب کند در بینه
نشان دهد و اقراض آنست که بد شخصی مال خود را شخصی دیگر تا تجاره کند در آن و بیع مشترک باشد میان ایشان بحجه که قرار دهند
و عقل را و اول قائل مدعی باید که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف عامل و حکم آن
که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موصوع باشد بر این عقد این تقسیم
این عقد باشد پس اگر گوید خارجیتک علی ان کل الرجب لک ظاهر پیش فقیر نسبت که قرض باشد بجهت تجارت و اگر گوید علی ان کل
لی توخیل باشد زیرا که محط نظر معانی حقوق و است نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در سهم و دانایر باشد نه جعلی و عووض معلوم و بین
باشد و جایز نیست شرطیکه مصلحتا صیغه عقد باشد یا وجوژ آن نادر باشد مانند بودن مال در دست مالک یا شریقی متعلق بعین یا
بشخص معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام مالک بمراده او که جایز نیست و می باید که
قسمت ربح بیان کند بجزئیته مانند آنکه نصفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل براده در سهم باشد یا ربح صنف معین از
متاع فاسد شود فقیر گوید ممکن است که از اسم صنف اعتبار کنیم و در جباله دخل سازیم و اندر اعلم و اگر گوید علی ان الرجب بثلث او اهل
حقوق بالمتا صنفه فهمند میاید که درست باشد همچنین ظاهر است که علی ان لنصف لی یا لنصف لک نزدیک مخرج معنی صحیح است
و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند نشر ثبات طی آن و وزن حقیقت مانند ذهب و نمک نه تقییل مانند بن و کثیر و آنچه باید
در تجاره و برومی لازم نیست جایز نیست استیجاب عامل بر این آن از مال قراض بشمار مصلحت ظاهره و آن محسوب شود و می باید که
عامل با احتیاط کار کند پس بیع نفعین و نشید نکند بدون اذن او و او را میرسد بیع بعضی زیرا که آن عمده ابواب بیع است و او را
میرسد و بعیب اگر مصلحت ظاهر باشد و اگر مالک عامل و مصلحت بودن و اختلاف کند بر چه اوقوسی باشد لازم که جده آید و مالک از آن
المال خرید نکند کسی که بر مالک متفق میشود و خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر گفت
قول او که در شتر اگر در دمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و شتر شجر یا نتاج حیوانی یا کسب
رقیقی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اگر قراض در بیع است نه در زوایع بیع و اگر نفقه حاصل شود بسبب
خص آن از در بیع صرف کنیم و همچنین تلف بعضی را چون نقصان ربح را تمام کند از مال مالان باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از آن
المال است و هر یکی را این عقد میرسد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود و در منفسخ گردد و در صورت فسخ استیفاء از من غیر من

در بیع بیع و بیع بیع و بیع بیع

اگر عرض باشد و معامل است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل را مستبر داشته شود و باین امانند اگر گوید اللهم
 الاکثر شریعتی ^{لنصف} الاکثر من اولم تنهی عن کذا یا دعوی تلف بعض یا بعض متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کنند مانند شرط
 وثقت بر دو سو گند خور نهی از ان اجرت مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما و کالت پس بدست در ان از عاقدین
 و معین توکیل عقد یک در وی کیل کرده باشد و کیفیت عمل حکم اختلافی که در میان وکیل و موکل واقع شود در شرط عاقدین است
 هر دو را با شریعت آن عمل بر حق خود صحیح باشد پس توکیل صبی مجنون صحیح نیست و کیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول بعضی
 اعمی استثنای کرده میشود ازین تسلسل جواز توکیل و در بیع و شرا نیز اگر توکیل و صحیح نباشد مصالح او بر هم خورد و وصیته توکیل
 است که اذن عقد از وی نمیگیرد شود مانند وکلانک فوضه الیک بیع و شتر و ضرورت لفظ قبول بلکه اگر موجب فرموده کار کند
 آن توکیل خواهد بود و تعلیق توکیل بشعوی و وجه آمده است صحیح است که وعده است زعقده توکیل شرط عقد یک در وی کیل
 است که موکل مالک آن باشد پس اگر گوید وکلانک فی بیع عبدا ملک فاسد باشد و طیفه وکیل است که مخالفت امر موکل و خیر
 محل قیمت است نکند پس اگر مطلق بیع او را وکیل کرد ندانند و میرسد فروختن بغیر نقد بکند و نه به نسیه نه باین چنانکه غالباً انرا
 کرده نمی شود و اگر بیع مبدل از او داد و در عرف اجل و ان باب متعارف است بر ان محل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را تسکیم
 است ضامن او شود و اگر مطلق شرا و توکیل کرد شرا می صحیح است نیز نیست پس اگر خریدار که با علم آن و موکل حاضر است آن از ان
 خواهد بود و اگر غیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت و مناسبت و در توضیح کفایت هر است ظاهر است که از ان
 خود پس باشد وکیل اگر از ان توکیل داده است میرسد او را وکیل گیرد و اگر از ان نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بگیرد
 این را و اگر اگر گرفته بیع من فلان او بعت کند و ان بن که ان مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است و در خریدن متاعی بعت کند
 بیک یا پس و شاة بهمان وصف بکند یا خریدار که پس ظاهر است بحدیث اشترای صحیح ازین قبیل است هر چه مخالفت
 و زیاده نافذ باشد و اگر مخالفت کرده است و عقد بر معین واقع شود و کرده شود و اگر بر معین واقع نشده است از ان وکیل باشد
 معقول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و معزل میشود بخرج احدی از اهل بیت تصرف یا بخرج محل تصرف از قابلیت و اگر
 در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل اعتبار کنند باین امانند اشتریت لک یا اشتریت بقیی اگر در اصل کا
 یا شرط آن اختلاف واقع شود البتة علی المدعی و همین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدی که
 قابل نیابت باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا بیع و تفرقة ذکوة و بیع و تحبیب و امان و شهادة و اقرار و طهارت
 درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و بیع سلم و بیع و نکاح و طلاق و سایر عقود و نسخ و قبض وین و اقباض آن و دعوی
 جواب آن و تمکک مباحاة مانند احتیاط یا احتیاط و اجار موات و استیفا عقوقیه که حق آدمی است مانند قصاص و نفوذ و در

توکیل بیان کنی بحدود اعطاء برادر واقع شود و ضرورت نیست نه مقتصد در بیان اگر گوید و حکایت جمیع امور می صحیح نباشد و اگر گوی
فی بیع اموال صحیه باشد باب المساقاة مساقاة عبارت از آنست که شخصی بستان خود را یکسب بدین آنکس عمل کند در آن
بقی و غیر آن بشرط آنکه شش منقسم باشد میان ایشان بطوریکه قرار داده شوند مالک عن ابن شهر آشوب
المسیب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لیس فی خیر یوم اقصر خیارکم علی ما اقرکم الله علیه علی ان التمرینة ثانیة
قال فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الله بن رواحة فیتجرص بدینه وینهم ثم یقول ان شئتم فلکم وان
قلی نکافا یاخذونه رسول الله صلعم فرمود یهود خیبر را روز یک فتح کرد خیبر را من جای میدهم شما را تا وقتیکه خدا تعالی شما
جای دهد بشرط آنکه خرما میان ما و میان شما منقسم باشد پس پیوسته است حضرت صلی الله علیه و سلم عبد الله بن رواحه
پس عبد الله بن رواحه خرص میکرد میان خود و میان ایشان بعد از آن میگفت اگر خواستید پس شما را باشد اگر نخواست
مرا باشد پس یهود دیگر گفتند حصه خود را ترجم گوید رضی الله عنه لابد است در مساقاة از عاقدین و تجار و صیغه یا قریبه
یا ن عقد ثابت شود و چیز یکیش شرط کرده باشند و وظیفه عاقدین و حکم اخلافی که در میان ایشان واقع شود پس شرط عاقدان
و نفقه عقد و غیر آن در مضارب نیز مذکور شد از اینجا باید گرفت و این مختاره و آن عمل کردن در زمین است بشمار بعضی
خارج زمین از یکی باشد و بذرعش از دیگری و مرآعه و آن عمل کردن است در نرخ بشرط بعضی خارج زمین و بذراع
باشد و عمل از دیگری جایز است یا نه میل فقیر دین مسلم بن سنان نام احمد است از جواز مردود و الله اعلم باب کراء الارض
بالذهب الورق باب در کرایه دادن زمین بمقابل طلا و نقره مالک عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن حفظة بن قیس
عن رافع بن خدیج ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المزارع قال حفظة قالت رافع بن خدیج بالذهب الورق
فقال اما بالذهب الورق فلا باس به رسول الله صلى الله علیه وسلم نمی فرمود و از کرایه دادن مزرعه ایست با چهر پول
در وی غرر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیان آن آمده است گفت حفظه که راوی این حدیث است پس سوال کردم رافع بن خدیج
از کرایه دادن بطلا و نقره پس گفت اما بطلا و نقره پس هیچ باک نیست در آن مالک عن ابن شهر آشوب
سعید بن المسيب عن كراء الارض بالذهب والورق فقال لا باس بذلك ابن شهر آشوب گفت سوال کردم سعید بن
از کرایه زمین بطلا و نقره پس گفت هیچ باک نیست در آن مالک عن ابن شهر آشوب انه سال سالم بن عبد الله بن
عن رافع بن خدیج فقال كراء الارض ولو كانت خمسة اشعة او ثمانية ابن شهر آشوب سوال کرد عبد الله بن عمر از کرایه مزرعه ایست هیچ باک
در کرایه بطلا و نقره گفت ابن شهر آشوب پس گفتم من باید دید چه چیزی را ذکر کرده شود و از رافع بن خدیج گفتم السلام بسیار گفته است رافع یعنی خبر

12

مستادست بکند و اگر برین در دین حال بوده است یا احلی که پیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد هیچ او برین مشنا و عهد خود
الغنا و صحیح است و اگر شرط کرده است هیچ او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر بامکان التخییر عقد با اعتبار شرط بر
تصیر هر دو را اگر چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فیکان مقبوضه ملک بودن را برین ارفضید نمی شود
و اما باقی است بر حقیقت عاریت یا دین متعلق شده است بر قبضه او و قول آمده و نظر بر حقیقت عاریت و بخاصیت برین تخییر گوید اگر
تخالف حکم عقدی از این منع نباشد و اگر گوئیم مستیاق هم است از آنکه متعلق شود حق مرتبه بر قبضه او یا حمل کند او را در
دین بسبب قدرت او بر منع از انتفاع موجه تر باشد و الله اعلم و شرط مرسوم آنست که دین ثابت باشد چنانکه آیت در آن
است و اگر مرسوم آن عین مقصود برستاده واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجه تر میباشد و اگر مرسوم
ثابت نشد است بر ذمه مثل جبال پیش از فراخ عمل و قول آن مرسوم اقوی نزدیک فقیر جواز است نزدیک شروع و عمل زیرا که
جعاله در صورت اکل است بلزوم و در یکین برین بعد برین صحیح است و یا یک مرسوم در دین بعد برین صحیح است یا نه
قول قدیم شافعی صحیح است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط
لزوم برین و تمام است و قبض مرتبه حاصل میشود یا شرطه او قبض را یا مباشره یا نائب اگر برین را یا فلام او را نائب ساخت
درست باشد زیرا که این نیابت حدود میکند باطل قبض و اگر قبض مرتبه برین بوده است بخصب یا و بعیت و قبض برین
اذن جدید شرط است یا نه ظاهر نزدیک فقیر عدم اشتراط است زیرا که عقد با قابض اذن خلافت است و اگر آرسن قبل از
قبض مرسوم در دین تفسیری کرد که در ذیل ملک باشد مانند بیع یا برین دیگر این رجوع است از برین و این تصرف بعد از قبض در
نباشد الا باذن مرتبه در اعتناق اقوال آمده است نظر بآنکه مقصد برین است و بآنکه شارع تحریر قبض مرسوم است بران برین
میرساند انتفاع بآن بحدیث لا یغنی المرء من آن انتفاع اگر غیر استر و ادیسر بدینها والا استر و کند و بعد از انتفاع باز برین
اگر انتفاع در روز است بشب باز گرداند و اگر در شب است بروز باز گرداند و اگر برین و مرتبه در عقد شرط کنند که در قبض ثالث باشد
جایز است و اگر آن ثالث بمیرد اتفاق کنند شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی بآن باز برین اگر اجل دین اندک تکلیف دهد بآنکه ایضا
از غیر برین یا از غیر و شریس اگر اصرار کند حاکم از غیر و شد و اگر شرط کرده باشد که عدلی از غیر و شد آن عدلی نفوذ و شد
چنین مثل حال از نقد بله و مؤنه مرسوم تا وقت فک بر برین است از حلف و غیر آن و اگر مرسوم تلف شد چیزی از دین
ساقط نشود باب من ایحی مواتا فیهی هر که زنده کند زمین مرد و برین آن زمین مالک است مواته جباره از زمین است
منتفع به نباشد بسبب تبعه یا بسبب بودن در خان حاد و یا تبعه او از بلا و زنده کردن او عبارت از معهود کردن او
و قلیه ای کردن و نه کافق و چاه کردن تا حیاشود بر این انتفاع **مسائل** عن هشام بن عماره عن ابی ان رسول الله صلی الله علیه و آله

۳۷۵

۳۷۵

قلت عليه الشافعي
المنهاج والظاهر
للإمامان يحيى
موات لرعي نعم
بجزيرة صخرة و
ضالة وضعيفان
النجدي يحيى لنابر
ذلك ١١٢
قلت عليه الشافعي
في المنهاج والعدل
الظاهر وهو النجدي
بجزيرة صخرة و
الخصاصي يحيى لنابر
القطر ١١٣
سبحه عليه السلام
أرب وخلق ما هو
الشرع

۱۵

هل العلم وثيق الكلام
في الوقاية من القضاة وفي المنهج

وَمِنْكُمْ مَوَافِقُونَ

وہی ہے جو ہمیں بتاتا ہے کہ ہم کون ہیں اور ہم کون سے ہیں۔

وَمِنْهَا ۖ قَالَتْ وَجِبَالٌ مَّوَدَّعَاتٌ

ان ہر دو فی

۴

آنرا از آن تو باشد و جز این نیست که او در مال من مال و در نهیست مالک باستانه آن عمر بن الخطاب قال من یحل خلة فله حقها
 الذي یحلها حتی یكون ان مات لورثته فی باطن عمر بن الخطاب فرمود هر که عطا کند خطیب پس مقصود نکند و حتی عطا کرده شد و از آنکه
 باشد منسوب اگر میرد یعنی و امیر است و در آن مال من بهی باطل نیست ترجمه گوید اتفاق علمای برین است که تمام شود بهی مقصود کامل
 منهاج مذکور است که ملوک نمی شود و محبوب مگر مقصود باذن و امیر باب این و عیب الا بکانه الصغیر شیئا و تو القیق
 والا فحق هل یجوز اگر میرد بر در حبس خود جزیر را در متولی شود مقصود را و اما خص یا جایز است مالک عن ابن شهاب عن
 ابن الزبیر عن عبد الرحمن بن عبد القادر عن ابن عمر بن الخطاب قال اما یا ابی الجاهل یخلف ابناء هم بخلافه عسکرها فان مات ابن احمد
 قال یا ابی سید له اعطه احدی ان مات هو قال هو لا یعنی قد کنت بخلفه اما یا من یحل یحل فی غیرها الله یحلها حتی یكون ان مات
 لورثته فی باطن عمر بن الخطاب گفت چیست حال مردمانیکه عطا کنند پس آن خود را عطیه بعد از آن نگاه میدارند از پس اگر میرد و یک
 از ایشان گوید مال من بدست من نیست نه دارم از آنرا هیچکس و اگر خود میرد گوید مال من برای پس نیست داده بودم او را هر که عطا
 خطیب پس مقصود نکند و خصی عطا کرده شد او را آنکه باشد محبوب اگر میرد در شرا و پس آن بهی باطل نیست مالک عثمان بن
 شهاب عن سعد بن المسید بن عثمان بن عفان قال من یحل ولدا له صغیرا الی یبلغ ان یخلفه فاعلم ان ذلک له و استشهد علیها
 فی حایة و ان ولدها ابوه عثمان بن عفان گفت هر که عطا کند پس خود را از آن خود که نرسیده است تا آن حد که مقصود کند عطا
 پس آنکه کار کرد آن خطیب یعنی پدر او و گواه ساخت بر آن خطیب پس آن بهی جایز است اگر چه متولی او باشد پدر او برای او چه
 تطبیق در میان اثرین است که در اثر اول خوض نمی است از عطیه که حیل کرد اندیشه شود برای اطلاق حقوق و در نهی و غرض در اثر
 ثانی نیست که مقصود حکم ولایت جایز است بلا احتیال الا اطلاق و فاروق در حدیثین صغیر ولد است و استشهد و اعلان قال
 فقول ابی حنیفة و العاتمة من فقها را با بیکه ان یورث بعض اولاده بالخلف دون الاخرین مگر دوست که اختیار است بعض
 اولاد خود را عطا کردن بخیر دیگران مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن حریث و عن محمد بن النعمان بن اشیر
 انه مات تاه عن النعمان بن بشیر انه قال ان اباه بشیر قال یه الی رسول الله صلی الله علیه فقال انی خلعت ابنی هفا عداها
 کان لی فقال رسول الله صلی الله علیه اکل ولدك یخلع مثل هذا فقال لا فقال رسول الله صلی الله علیه فارفعه شیء
 و در پس خود نعمان را پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت هر آینه من خطا کرده ام این پس خود را خلاصه در ملک من
 پس فرمود آنحضرت ای هر گاهی لازما و لا خود عطا کردی تا من این غلام پس گفت فی پس فرمود آنحضرت صلعم یا دیگر از وی غلام
 ترجمه گوید تفصیل بعض اولاد بر بعض نکند و است نزد امام شافعی و امام حنبل و اگر در نافذ است چنانکه حضرت ابو بکر صدیق پس
 جدا و عشرین و سق بخت غایب در سنه و اولاد خود باب ابو حنیفة فی الهبة و الهبة بشرط التواب میان رجوع آن

حقن الوشم
 القرض يحكم
 غدا يحتمل ان قال محمد
 لا يملك الموهب الا
 بالقبض لا الولد الصغير
 فان قبض والده له قبض
 فاذا اعلنه ولا سبيل
 فهي ائمة ولا سبيل
 للوالد الى الرقعة فيها
 ولا الى اعتصامها ايدي
 ان اشهد عليها وهو قول
 ابن خزيمة والعامه
 من فقهاها
 ٤٣٠
 شرح القسطنطين
 الثاني والبرخية
 ابن الفضل بعض
 الامام لا على بعض
 الفخام كونه ولا قول
 فقد وقد فضل
 عائشة بن فضل
 وسقا احلها
 دون سائر اولادها
 وفي الحديث دليل على
 ان الوالد لا يهب
 شيئا من امواله
 فيه ولا في الرقعة
 ولا في اليد
 ولا في اليد

وهو في الشان
العالى في قبة
تقول الزبي
فهم قما وهو
الوالدى

[illegible]

مؤيد في التوحيد
في هبة مؤيد
للإيمان مؤيد
الوجه مؤيد
نور مؤيد

١٥

من طرقت انظر
عن جارتني
التي علمتني
انها لم تزل
تدور في الشوارع
عن جارتني
رسول الله صلى
عليه وسلم
قال لا تخرجوا
من البيوت
ولا ترفعوا
اصواتكم
او ترفعوا
اصواتكم
فان الله يسمي
كل شيء
فان الله يسمي
كل شيء
فان الله يسمي
كل شيء

في شرح السنة
ليذكر غيرك هذا
الذي جعله الله
فيكم المنة التي
بالقدس ملك العدم
قد تضمن فيها
موت عنه سوا قال
فما كنت وعظمت
بعدك المنة
قل وهو قول السائ
قوله الملك

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر عليه السلام

مكتبة
مكتبة
مكتبة

بر من طرق و
من رجاله
ثقات (هو)
الرواه الشيخ

عبد الله بن عبد الرحمن
بن عبد الوهاب

[illegible][illegible]

الله على ما يشاء
 عبيدكم
 يقول في الكتاب
 ولعلكم تتقون
 اذا قالوا
 العباد ارجعوا
 الى اربابكم
 فان ارجعوا
 صلحنا وان
 لم نرجع
 لكان
 بيننا وبينكم
 العداوة
 الى يوم
 الدين

[illegible]

او شخصی در یک حضرت صلوات علیهم السلام می آید که از حضرت صلوات علیهم السلام حکم بپس فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم شناسان ایشان آوردند که آن سرسبز
بنده گفتند بعد از آن تهریت کن آنرا تا یک سال پس اگر او صاحبان و فرهاد الا پس بکن کار خود آن گفت سائل پس چه حکم داد اگر کم کنند
از قسم گوشتن آن یعنی گوشتندی را در خانه مالک خود گویم کند فرمود آن گوشتند یا تراست یا از آن برادر است یا اگر راست یعنی هر
سبب گرفتن او زیرا که اگر کسی آنرا بگیرد اگر گش بخورد گفت سائل پس چه حکم داد و اگر کم کنند از قسم شتران فرمود جدیت ترا بدار یعنی
تقرص او کم نیز که با دوست مشکای و یا دوست پالایش او و او را بخشود و بر آب میخورد در حان را تا و قتی که ملاقات کند با او را که

مرآة العبد بن يوسف عن معاوية بن عبد الله بن بكر الجعفي أن أياه أخبره أنه نزل منزل قوم بطريق الشام فوجد

خبره قهرمانان دینداران را که از عجز و بیچارگی او را در حق تعالی یاد کرده اند و از کمال منادان و از من الشام

د امضا الستة ذى الحجة سنة ١٢٠٠

[illegible]

دکتر لہو دین باجر اپنی عمر میں ایضاً طب پس فرمود اور آخر میں خطاب لکھنؤ اور برادری نامی مسجد و دربار میں کیا۔

بیاید از شام یک سال پسین و صبح که گذشت یک سال پسین بخود و کرمها را که

فقال له اني وجد تافلة فأتى فيها قال له عبد الله بن عمر أنها سبي قال فقال عليك قال زد قال قد فعلت قال

عبداللہ بن عمر لا ادرک ان تا کلمہ ولو شئت لمر تأخذہا مردی وافت بقطرہ الیس کلمتہ عبد اللہ بن عمر پس گفت ہرگز نہیں

فانتم فقطه را پس از خمی بنویزید و او را در آن گفت بعد از مدتی که عمر آخر القرافه کن باز که اسب گفت سائل کرد و گفت زیاد کردی گفت

[illegible][illegible]

سپستان ثابت بر افعال الانصاف اخیره انه وجد غیر ایا کمره فبقول نه ذلک لحرمان الخط فامره عمر بن الخطاب ان یعرفه

ملفوظات امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان فضیلت و جلاله از حضرت ابوبکر بن ابی طالب رضی الله عنهما

سب بگستاخانہ دینیں میں سب سے زیادہ اجداد ان کے ذکر کو دین میں ماحر ایشیہ عمر بن محمد نے سب سے زیادہ دعوہ میں بگستاخانہ کے تقریباً ذکر کیا

تکبار پس گفت اوراثبات ہر آئینہ این شتر را برداشت مرا از مرز خمین پس فرمود اورا حضرت عمر گنبد اورا چنانکہ در فقی اورا

عن محمد بن سعيد عن سعد بن السمان عن ابن الخطاب قال وهو سئد لم ينزل في الكعبة من أحد ضال فهو ضال عن

خطاب گفت حال آنکه او که در دشت غمزه ایستاده بود که هرگز و نه از این دست

سلطان ملک حسن بن محمد و سلیمان بن ابی طالب و جلال الدین خوارزمشاه و دیگران که در این کتاب مذکور است و در این کتاب نیز

عقود كانت حصول الأبل في زمان عمر بن الخطاب بالأمثلة تناسخها عيسا احد حتى اذا كان فعا لعثمان بن عفان

عبر بیهوش قیام فاذا جاء صاحبها اعطى ثمنها ابن شهاب گفت بودند راو که گردگان از قسم شتران در زمان عمر بن الخطاب

ان
 انہما ہی جمع کرد و شد و چہای میزدند دست میزدند بآن بچگی تا وقتیکہ سوزان حضرت عثمان بن عفان آمد و در تعزیت

100

هذا وأخبرني عن بعض من حضر
الوعظ في الحضر
شما أجاب قال لا يخفى عليه القاصي ولا الخفي
لكن كنت عاكف على كتابه وقرأت فيه ما هو
أعظم من هذا

اوليها السيرة منه ما رواه
فضلته اذا كانوا في
الموقف في المنيعة
السياسة
ان وروى
فلقا
في وروى
للتحاشي

بعد از آن فروخته شد آنرا پس از قیام که می آمد صاحب او داده میشد و از آن آن شجره گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال صنایع در دست
 و ابرضا و غیر آن پس غیر و استحب است التقاط آن کسی که واقف باشد بر دیانت و تعریف خود و نگردد است غیر از او و بعد التقاط او
 تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شود و وصف کرد آنرا با و تسلیم کند و الا بشناسد عفا من و کما و بعد از او بعد از آن جایز است
 تمسک و جایز است تصدق با و استثنای کرده می شود ازین کلیه شیئی تا فیه مانند عفا و موقوف و جعل پس واجب نیست تعریف مجدد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی العضا و الشو و الجمل و الشبایر علی قطر الرجل لیفتح به رواه ابو داود و یس لا بدست در میان بیان شرط
 تعریف و حقیقت تا فیه و حقیقت و ضف و معرفت او پس تعریف و استحقاق باید و در او ایست بحد در عین مسجد و استیجاب اوقات
 مرا و نیست بلکه بر عباد او و او هر روزی دو وقت بعد از آن هر روز یک مرتبه بعد از آن در جمیع بعد از آن در هر ما و یک و دو بار
 که در و در شل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند معین او صاف شیئی تا شش ماه شود و استیجاب کرده نشود و ذکر او صفا و
 تا که از یاد او حای آن نگردد و چون مالک حلف او کند جایز است او را تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شیئی تا فیه چیز نیست که مالک آن
 بعد مفارقه آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایز است در وی تصرف بغیر تعریف اگر ظن
 رجوع بازمانی داشته باشد تا آن زمان میاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شیئی و باختلاف احوال مواضع و درجه
 دیگر مستخرقه عدد و عین آمده است و آن اشاره است بحجج آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحجج مع قسم دیگر و ابرضا است
 و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در ضعف و تسلط اگر بران واجب اند ابل است که بقوه خود از حیض و سباع منقصر
 پس ایام را میرسد التقاط دشمن چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل خطایان ملین است و در ضعیف
 تعریف لازم نیست و بعد از تقاطر اگر مالک پیدا شد اگر خواهد بفرود شد و اگر خواهد برای مالک بدارد و اگر خواهد بر بیت المال
 تا آنکه بیاک شود و در قسم اول اجاد سلیمان را میرسد التقاط آن و در قسم ثان میسرند **باب** اللقیط لقیط عبارت از طفلی است
 که در راه افتاده باشد و کسی از برادرها **ک** عن ابن شهاب عن مسنین الجمیله و جلی من بنی سلیمان انه وجد طفلا
 فی زمان عمر بن الخطاب قال فحسبته الی عمر بن الخطاب فقال له ما فعلک علی اخذ هذا النسمه فقال وجدته بأرض البعده
 فاحدتها فقال لعمری الله یا امیر المؤمنین انه رجل صالح قال عمر کذبت قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لک
 کلاه و علینا نفقه سنین یا فتی خطی را در راه افتاده و در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس او را ورم او را
 پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد بر گرفتن این جان گشتم یا فتی او را بی اختیار افتاده پس گرفتم او را پس
 گفت پس حضرت عمر عریف او یعنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آئینه این شخص را
 است پس گفت حضرت عمر یا حال چنین است گفت عریف از پی پس گفت عمر بر ویس طفل از دوست و برتر است و لا و او

جزای تقاطعه
 لکنک و لا یستعمل منها
 کثارة یجوز التقاطه
 فی القدر و المفارقه و لا
 فرق عندی بی حقیقت بین
 ان یکین بهما و غیرها
 قوله معهما سقاء هاد
 حناها ابردا استقاء
 انما اذا و حلت انما
 شمس منسب اکین فیه
 ریحی و اکیفیه و لا یام
 و را د با یجاء استقاء
 و را د یجاء علی
 ۳۸
 السید و قطعه البیاض
 قوله معضال قال یحیی
 اخذها البیاض فحسبها
 قوله یتم قال عمر
 ان قتله او لم یتم
 حتی یجی اهلها
 خان علیها و ان
 و لو یجی علیها
 فیا علی او فیه سقاء
 حتی یجی الیها یا علی
 یا علی یزید الله

له قلمش
 فی شرح السنن للبیہقی
 بیان از البیضا فافا
 رجس باجود تفسیر
 و هر کس که می خواند
 السلام و تقوی
 من مال المسلمین
 و غیره المسلمین
 التظلم علیهم و از
 عذر من این بکارند
 و بیضا الی این و بیضا
 علیه من بیت المال قول
 ۴۸
 معنی قول عمر بن خطاب
 ولایه تفتق من الدین
 الصلح بین الدین
 الله اعلم بالصواب
 علیه اهل العلم الوصیة
 و علیه اهل العلم الوصیة
 لا یفتقر فی آخر من
 لا یفتقر فی آخر من
 المال الا باجازه الوصیة
 و فی الوقایة یفتقر
 من التفتق علی غناء
 و رفته و استغناء
 بکثر کما یروى
 و حله

و بر ما حسب مقتضای حق ما انا لعلنا انما عندنا و لا یفتقر فی آخر من
 گفت بحقیقت من مال المسلمین و بر ما حسب مقتضای حق ما انا لعلنا انما عندنا و لا یفتقر فی آخر من
 مسلمانان را از او می شود عقل او می بیند و ترجمه گوید التفتق و می شود فرض با کفایت و ایام شهرها و در وقت التفتق ضرورت است
 آدمی عدم ضروری بودن است زیرا که حضرت عمر کثیف شهرها و لغزمو و از حدیث حضرت عمر معلوم شد که لقیط حرست که
 اصل ربنی آدم حرست و از حدیث نیز معلوم شد که اگر لقیطه صلح باشد ترک کرده شود و لقیطه را در دست او و اگر اصل کج باشد
 منع کرده شود از دست او و اما قول عمر که ولایه و لیس معمول بر ظاهر او نیست بقول مالک پس توجیه آن اینست که چون
 فعل باقی شود و موقوف است او را و اساسه در حکم موقوفه مانند موساسه اموال با معتقدان خود باقی است لا یفتقر فی آخر من
 فی ثلث المال جاری نمی شود و حدیث مکرر رسیدیم حصه مال هر مالک عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابی وقاص
 عن ابیہ انه قال جاء فی رسول الله صلی الله علیه و آله فی عام حجة الوداع من رجع امته فی ذلک یار رسول الله
 قد بلغ من الوجع ما ترے و ما ناذ و مال و لا یرتے الا ابنة لی فاقصد و یثقله ما لی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
 لا یفتقر فی التفتق قال لا یفتقر فی رسول الله صلی الله علیه و آله و التفتق کثیر انما ان یذروا و ذوات ان
 بخیر من ان تذروا عالة یتکفون فی الدنیا و انک لیتفق نفقة یتبعی بها وجه الله الا اخرجت علیه باخنة محال
 فاما انک قال یفتقر یار رسول الله اخلف بعد اصحابی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انک لیتخلف فتقبل عیلا
 صالحا الا اردت به درجة و رفعة و علالت ان یخلف حتی یتفق ملک اقوام و یضربک اخرون الهم احسن
 لا یفتقر فی آخر من و لا تذروا عیالهم کفر الیائش سعد بن خولة یرقی له رسول الله صلی الله علیه و آله ان ما یفتقر
 سعد بن ابی وقاص گفت تشرفید آمد و سومی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیا بر برسی بیکر و مرسال حجة الوداع
 سبب در دیکه نهایت رسیده بود و من پس گفتم یار رسول الله بر آئینه رسیده است بمن از بیماری آنچه می بینی من
 صاحب عالم و دانشم می شود و اگر یک ختر از ان من آیا صدقه بدهم و سیوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلوات
 پس گفتم صدقه بدهم نمی مال را فرمود پس بعد از ان فرمود حضرت صلوات الله علیه و سلم صدقه ده یک سیوم حصه
 و سیوم حصه بسیار است هر آئینه اینکه تو بگر بگذاری و از ان خود را بهتر است از آنکه تنگ دست بگذاری و این را
 گفت خود سوال میکنند از مردمان و هر آئینه تو بچرخ کنی هیچ خرجی که طلب کنی بآن رضامندی خدا تعالی را مگر که
 مرده داده شود ترا بران تا آنکه ثواب داده شود ترا بر چیزیکه می دانی زن خود گفت سعد پس گفتم یار رسول الله
 ایام را پس گذاشته شود بعد از ان من یعنی عمر من کا می شود پس فرمود حضرت صلوات الله علیه و سلم هر آئینه پس گذاشته نشود

الا انك اذا فطن دلی باش تصرف او صحیح است و تصرف غیر قانونی در امور صغیر و کبیر حیدان را از ان منع نمیکند جایز است و بد قال احمد
 زیرا که ابو دراد و از طفلی عصفوری خرید نمود و ببلوغ نبلغ در حدیث منبر شد و دست باطله ام جلال بلوغ به پانزده سال یا انبات
 عازنیز از مراتب بلوغ است یا نظر بر آنست که هست و احتمال استعمال انبات بدو آنچه دلائل بعد است التفات کردنی شود ان
 مره حین زیاد است و اینها را از احادیث متخذه مستنبط شده است و علی را اگر غنی باشد خوردن مال جایز نیست اگر فقیر باشد
 نقد اجرت درست است و نزد یک تسلیم اموال تجب است اشهاد بروی و ظاهر آنست که اگر بر بالغ سفطاری شدن خرج کرده
 اندوی مال او در شد صلاح حق مال است پس محکم کند نیز بخند و نیز بر آنست که صرف کند اموال خود را با احتمال ضیق فاحش و همچنین خرج
 کردن بوجهیکه عملاً مصلحت نه بیند در آن و اقوی نیست فقیر آنست که رفاهیت مفرطه در مطاعم و ملابس که با عاده قوم بودن آن
 داشته باشد نیز درست و در معرفه نیز بر لایست از اجتهاد و تأمل اقوی آنست که اگر در ضیق میکند فقیر کردن بشود بر مال
 بجز حفظ و دین مال می باشد **باب بیستم** اکمال الیتامی ظلماً و یحیی للولی ان یخط مال الیتیم بآله اذ كان له فی ذلک نظر حرام است
 مان یتیمان بظلم جایز است ولی یتیم را مخلوط سازد مان یتیم یا مال خود و قنیکه باشد او را شفقت یعنی صلاح مالی یتیم در آن بداند
 قال الله تعالى ان الذين ياكلون اموال اليتيم ظلماً انما ياكلون فی بطونهم نالاً و سیهلون سعیران بر آئینه آنا که بخورند مال یتیم
 بظلم جرم نیست که بخورند در شکم خویش آتش را و در آئینه بد و زخ قال الله تعالى لیثاؤنک عن الیتامی قلی صلاح لهم خیر دان
 تخالطهم فالخوانک و الله یعلم المفسد من المصلح و لو شاء الله لاجتعتکم ان الله غنی عن حیاحیکم سوال میکنند ترا از
 بکر صلاح آوردن کار ایشان بهتر است یعنی بغیر شرکت پس اگر شار که کند با ایشان پس ایشان برادران شما اند و خدا را اند
 تبار کار از صلاح کار و اگر خدا خواستی سخت گرفتی شما را بر آئینه خدا غالی است و تبار کار است **باب بیست و اولی** ان یتیمان من مال
 چه چیز جایز است ولی که بخورد از مال یتیم قال الله تعالى و من کان غنیاً فلیستعفف و من کان فقیراً فلیأکل من المعروف و لا یسرف
 تواکر پس باید که بر سر نگیرد یعنی وصی یتیم اگر تواکر باشد از مال یتیم چیزی نگیرد و اگر فقیر باشد پس باید که بخورد و بخلش پسندید
 عن جیر بن سعید انه قال سمعنا القاسم بن محمد یقول جاء رجل الى عبد الله بن عباس فقال له ان لی یتیم او لک یتیم او لک یتیم
 من لک قال ابن عباس ان کنتم تبغ صالاً ابداً و تهماً جرباً ها و تلبطوا ضماً و تسقیها یم و دو دهافیه
 غیر ضرر نفس و لا ناهک و الحلیب قاسم بن محمد گفت که مردی بسوی جبرائیل بن عباس رفت او را پراشید از ان
 پیشی در وصایای من راست گله از شران ایابو ششم از شیر شران او پس گفت ابن عباس اگر طلب کنی گم شده را از شر
 او طلب کنی اجر ب او را بقرطران یعنی آنرا که مرض خارش باشد و مطین سازی حوض او را و بنوشانی او را و روزی که بر او
 آب دهد پس بنوشد حالاً که ضرر رسانده نباشی او را و شیر خورنده او را و زراست به حال کند و باشی در دوشه بدین شیر

[illegible]

پیش رو لا یقفی وطیبه
اجمل واخرون الیانه
پیشو دیرج مثله انا
کبر اقول اخا محمد
بن الحسن

اكمال صلاحي اليتاحي در تمام دارا كن برتر بياي الله تعالى يستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهن وما ينبت عليكن في
 الكتب في يتاحي النساء الا ان كن لافق ق فهن ما كتب لهن وترغبون ان تنكحن والمستضعفين من الاولاد
 وان تقهوا اليه بالقسط وما تفعلوا من خير فان الله كان به عليهما وطلب فتوى ميكنند ترا در باب
 زنان يعني چه نوح بايشان معامله بايد كرد و الله اعلم بگو خدا فتوى ميدهد شمار در باب زنان و آنچه خانه ميشود و بر شما
 در كتاب نازل شده است در حق آن زنان بتيه كه ميدهد ايشان و آنچه فرص كه رفته است براي ايشان و رخت
 ميكنيد كه كخا كنيدي بايشان و نازل شده است در باب بيجا بكان از كوكدان و حكم است بانكه قهده حال بتيان كنيدي
 و آنچه ميكنيد از نيكوي است خدا ايان داننا ترجمه گويد اهل جاهليت در كخا زنان بتيه رخت ميكرند و بسبب بر اعدا
 و عداشته سن و در ادومي نفقه و مهر تقصير نميكنند و الله اعلم و جواب اين استفتا تفصيلي داشت پس خدا استفتا بعض مسائل
 حواله فرمود بر آيات سابقه و آن مسئله تحريم ظلم بر يتاحي ناست و بعض را اينجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحريم ميل
 كلي يك زن و اخراص از زن ديگر و اباحه طلاق و صورت ضرورت **باب** الولي بغير في اموال اليتامى و بعضا
 و يقبل ما فيه الغبطة ميرسد ولي را كه تجارت كند در اموال بتيان و مضارتي كند و يكه چيزيكه در آن نفع ظاهر است
مالك انه بلغه ان عمر ابن الخطاب قال اتجروا في اموال اليتيم لا ياكلها الزكوة عمر بن الخطاب فرمود تجارت كنيد در اموال
 بتيان ما فاني نكند و از زكوة **مالك** انه بلغه ان حاشيته زوج يوصي الله عليه سلم كانت تقطع اموال اليتامى
 بغير علم فيها حضرت عائشه مياد اموال بتيان را يكسكه تجارت كند براي ايشان در آن مال **مالك** عن يحيى بن سعيد
 اشترى لبنه اخيه في حجره ما لا قيمه ذلك المال بعد مال كثير يحيى بن سعيد خريد كرد براي فرزند ان برادر خود و
 برورش او بود و مالي را بغيره بستان را پس فروخته شدن بستان ببال بسيار بعد از ان قال مالك لا بأس بالتجارة
 في اموال اليتيم اعم اذا كان الولي ما مونا فلا ادعي عليه صانا گفت مالك باك نيت تجارت در اموال بتيان برا
 نفع ايشان چون ولي با مومن باشد پس نبي عليم بر دس صان در آن تصرف **كتاب الفرائض**
باب ميراث الاولاد من ابهم وامهم و ميراث كلاب و الام من اولادها **باب** در بيان ميراث
 اولاد از پدر خویش و از مادر خویش و ميراث پدر و مادر از اولاد خویش قال الله تعالى يوصيكم الله في
 اولادكم للذكور مثل حظ الانثيين فان كن نساء فان كن نساء فليكن مثل ما ترك و ان كانت امرأة
 فلهما المصنف و لا يورث كل واحد منهما السدس مما ترك ان كان له ولد فان لم يكن له ولد و له
 ابواه فلاما الثلث فان كان له اخوة فلامه السدس من بعد وصية يوصي بها او دين طابا و كذا و ابنا و كذا

بسم الله الرحمن الرحيم
 في هذا اليوم المبارك
 من شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٠
 حضر إلى دار القضاء
 ونسبنا إليه بالعرفان
 وتبين له الحق في
 قرة العرض مع الوفاء
 وبما اتفق به من
 الفروض مقدرة على
 الضميمة الرجاء
 الثالث عشر

لا تدرون اسم اقرب لكم لفتحا فريضة من الله ان كان عليا حكيم اكان اميكتة خدا متعالي شما را در باميراث اولاد شما
 با تخليكم كه مرد است مانند حصه دوزن پس اگر باشند دختران زياده از دوزن پس ايشان زست و ميديم حصه از آنچه ترك شده
 ميت و اگر باشد وارثه يك دختر پس او را نصف است و پدر و مادر ميت را برابري هر يك از اين دو شش يك است از آنچه ترك شده
 ميت اگر باشد آن ميت را فرزندى پس اگر باشد او را فرزندى و وارث او شش پدر و مادر پس او را است بيستم حصه يعنى
 باقى پدر و مادر باشد و اگر باشند ميت را برادران پس او را است ششم حصه جدا دهمى وصيتي كه امر كرده باشد بان بعد از او
 و بين برادران شما و پسران شما نماند كه كدام يك از ايشان نزديك ترست بر شما در سود رسانيدن حكم كرد خدا متعالي
 حكم كردني هر آينه خدا متعالي و انا با حكمت است ترجمه گويد رضى الله عنه و اگر دو دختر باشند پس اين مسئله مخصوص قرآن
 نيت و اجماع سلف مسند گشت بر آنكه حكم دو دختر مانند زياده از دو دخترست و الله اعلم قال مالك الامم المجتمه عليه
 عندنا و الذي ادركت عليه اهل العلم ببلدنا في فرائض الميراث ان ميراث الولد من والدهم او والدتهم
 اذا توفي الاب او الام و ترك اولاد رجالا و نساء فللذكر مثل حظ الانثيين فان كن نساء فواثنتين
 فلهن ثلثا ما ترك وان كانت واحدة فلها النصف فان شر كه واحد بفرضة سبابة و كان فيه ذكر
 يدعى بفرضة من شر كه و كان ما يقبل بعد ذلك بينهم على قدر ميراثهم و مخرلة و لدا لانباء الذكور و اذ لم يكن
 درهم ولد كملته الولد سواء ذكر كرم كذا كرم و انما هم كالميراث و ثون و يحويو كما يحويون فان احقر الولد
 و ولد الابن فكان في الولد للصلبة كوفاته لاهليات مع واحد من ولدا لذين فان لم يكن في الولد للصلبة ذكر و كان
 اثنتين فالكثر من ذلك من البنات للصلبة فاما لاهليات للبنات الابن معهن الا ان يكون مع بنات الابن ذكر
 هو من المتوفى بمخرلة من او اطهر منهن فانه يرث على هو بمخرلة و من هو فوقه من بنات الانباء فضلا ان
 فيقتسمون بينهم للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شي فلا شيء لهم وان لم يكن الولد للصلبة الابنة
 واحدة فلها النصف و ابنة ابنه واحدة كانت او اكثر من ذلك من بنات الانباء من هو من المتوفى بمخرلة واحدة
 السيد فان كان مع بنات الابن ذكر و هو من المتوفى بمخرلة فلان فرضة و لاهليات البن و لكن ان فضل بعد فراغ
 اهل الفرائض كان ذلك الفضل لذلك الذكر و لمن هو بمخرلة و لمن هو فوقه من بنات الانباء للذكر مثل حظ الانثيين
 وليس لمن هو اطهر منهم شي وان لم يفضل شي فلا شيء لهم و ذلك لان الله تبارك و تعالي قال و كتبنا بيوصيهكم الله و اولادكم
 انتم المالك على كاتفاق حال شد بران نزديك و خير يكافتم بران اهل علم را در شهر خود و الفرائض ميراثا برين تفصيل كذا كنيم ميراث
 اولاد را پدر خویش یا مادر خویش برین نسبت است كه اگر وفات يافت پدر یا مادر ترك كردند اولاد مردان او زنان را هر دو قسم را پس مرد را

قول الله عز وجل
 على قدر ميراثهم و مخرلة
 من شر كه و كان ما يقبل
 بعد ذلك بينهم على قدر
 ميراثهم و مخرلة و يحويو
 كما يحويون فان احقر الولد
 و ولد الابن فكان في الولد
 للصلبة كوفاته لاهليات مع
 واحد من ولدا لذين فان لم
 يكن في الولد للصلبة ذكر و
 كان اثنتين فالكثر من ذلك
 من البنات للصلبة فاما لاهليات
 للبنات الابن معهن الا ان يكون
 مع بنات الابن ذكر هو من المتوفى
 بمخرلة و من هو فوقه من بنات
 الانباء فضلا ان فيقتسمون
 بينهم للذكر مثل حظ الانثيين
 وان لم يفضل شي فلا شيء
 لهم وان لم يكن الولد للصلبة
 الابنة واحدة فلها النصف و
 ابنة ابنه واحدة كانت او
 اكثر من ذلك من بنات الانباء
 من هو من المتوفى بمخرلة واحدة
 السيد فان كان مع بنات الابن
 ذكر و هو من المتوفى بمخرلة
 فلان فرضة و لاهليات البن و
 لكن ان فضل بعد فراغ اهل
 الفرائض كان ذلك الفضل
 لذلك الذكر و لمن هو بمخرلة
 و لمن هو فوقه من بنات الانباء
 للذكر مثل حظ الانثيين وليس
 لمن هو اطهر منهم شي وان لم
 يفضل شي فلا شيء لهم و ذلك
 لان الله تبارك و تعالي قال
 و كتبنا بيوصيهكم الله و اولادكم
 انتم المالك على كاتفاق حال
 شد بران نزديك و خير يكافتم
 بران اهل علم را در شهر خود
 و الفرائض ميراثا برين تفصيل
 كذا كنيم ميراث اولاد را پدر
 خویش یا مادر خویش برین
 نسبت است كه اگر وفات يافت
 پدر یا مادر ترك كردند
 اولاد مردان او زنان را هر
 دو قسم را پس مرد را

الفرضین ان تنوی رجل و تترك امرأته و ابویہ فیکون لامرأته الربع و لامرأته الثلث ما یبقی و هو الربع من داس المال و الا ان
 ان تنوی امرأه و تترك زوجها و ابویہ فیکون لزوجها النصف و لهما الثلث ما یبقی و هو السدس من داس المال و ذلک ان
 تبارک و تعالیٰ یقول فی کتابہ و لا یویہ کل واحد منهما السدس ما ترک الآخر له و لد فان لم یکن ولد و ورنه ابناء فلهم
 فانما ان له اخوة فلهم السدس فصحت الستة ان الاخوة اثنتان فصاحبتا الثلث ما یبقی و هو السدس من داس المال و ذلک ان
 یرجع خلاف فیست و ان رجلا یرجع الیہ فیکون لزوجها النصف و لهما الثلث ما یبقی و هو السدس من داس المال و ذلک ان
 متوفی فی ذلک و یرجع الیہ فیکون لزوجها النصف و لهما الثلث ما یبقی و هو السدس من داس المال و ذلک ان
 ایست که شروع کرده میشود و کسی که شریک باشد از اهل خوالین پس داده شود ایشان را حصه ایشان پس اگر باقی نماند از مال
 شش یک یا زیاده از آن باشد آن زیاده فی پدر او اگر باقی نماند از ایشان شش یک یا زیاده از آن مقرر کرده شود پس
 پدرش یک حصه و حقیر حاصل است که سدس بطریق فرض است و باقی بطریق حصه و میراث مادر از فرزند خود بدین
 است و قریبیکه میراث پدر او یا دختر او پس بگذاشت آن متوفی فرزند را یا فرزند فرزند او باشد آن فرزند یا زن یا بیکه
 از صحاب اخوة دو کس یا زیاده از خواهر مردان باشد یا زنان یعنی خواهران جمعی باشد یا پدر و مادر یا علما باشد یا پدر و مادر
 یا اخوانی از مادر فقط بهر تقدیر شش یک آن مادر است پس اگر بگذارد متوفی فرزند را و نه فرزند پس او نه دو کس از صحاب
 یا زیاده از دو کس ایشان پس هرگز نه مادر است یک است تمام و کامل یعنی شش یک مال مگر در دو مسئله پس سبب از آن
 دو مسئله ایست که متوفی شود مردی و بگذارد زن خود را و مادر و پدر خود را پس درین مسئله میراث زن او را چهار یک مادر او را
 سه یک از باقی و آن سه یک چهارم حصه خواهد بود از تمام مال مسئله دیگر آنست که متوفی شود زنی و بگذارد شوهر خود را و مادر
 و پدر خود را پس بی ضرورت میراث شوهر او نصف و میراث مادر او سه یک از باقی و آن ششم حصه خواهد بود از تمام مال
 که گفتیم ازین جهت است که خدا تعالی فرمود در کتاب خود و لا یویہ کل واحد منهما السدس الا ان یتوفی کل واحد منهما
 و زین آیت عبارت است از دو یا زیاده از دو باب میراث الرجل من امرأته و میراث المرأة من زوجها باب و میراث
 از زن خود و میراث زن از شوهر خود قال الله تعالی و لکم نصف ما ترک اذا حکم ان لم یکن لکھ و لد فان کان لکھ و لد فکلہما
 ما ترک من بعد وصیة یوصیان بها و دین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکھ و لد فان کان لکھ و لد فکلن الثمن مما ترکتم
 من بعد وصیة یتوصون بها و دین ط و شما است نصف آنچه که داشتید از زنان شما اگر باشد ایشان از فرزند بی اگر باشد ایشان
 فرزند بی پس شما است چهارم حصه از آنچه بگذاشتید بعد از خارج وصیتی که کرده باشد از زنان بان یا بعد از دین و زنا و
 است چهارم حصه از آنچه بگذاشتید اگر باشد شما از فرزند بی اگر باشد شما از فرزند بی پس آن زنان است ششم حصه از آنچه

[illegible]

عقل و فطرت
و علی حدیث اهل
العلم

گذاشت بعد ادای وصیتی که امر کرده پسند بان یا بعد ادای بی بن قال بآلت و میراث الرجل من امرته اذ لم تترك ولدا ولدت له
ابن النصف فان تركت ولدا او ولد ابن ذکر کان او انثی فله زوجها الربع من بعد صبیته توصی بها او دین و میراث المرأة
من زوجها اذ لم تترك ولدا او ولد ابن الربع فان تركت ولدا او ولد ابن ذکر کان او انثی فله نصف ما ترک اذ واجبه الا ان یکتب ما ترک
مرد از زن خود اگر گذاشته باشد آن زن فرزند بی یا فرزند پسیر نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزند بی یا فرزند پسیر
خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شش برابر چهار یک است بعد از ادای وصیتی که وصیت کرده باشد بان آن زن یا بعد
ادای دین و میراث زن از شوهر خود و قتی که گذارد شوهر فرزند را یا فرزند پسیر را چهار یک است پس اگر گذارد و شوهر فرزند
یا فرزند پسیر را خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی ارث است یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بان یا
ادای بی بن ناین حکم برای آنست که خدا متعالی میفرماید در کتاب خود و یک نصف الا ان یکتب ما ترک میراث الکمل له کماله کمالی
که والد و ولد گذارد و در کماله در آیت فرود آمده است کمی در اول سوره نسا و کمی در آخر آن قال الله تعالی و ان کان کل
یورث کماله او امرته و له اخ او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلك فمما شملوا فی الثلث و بی بعد
وصیته توصی بها او دین غیر مضاد وصیته عن الله و الله علیه و سلم و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برند کماله
غیر والد و ولد یا باشد زن یک میراث از وی می برند کماله و بهر تقدیر باشد آن متوفی میراث کماله را برابر وی و یا خواهر است
مرد او یا خواهر او یا خواهر یا خواهری است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحاب اخوة زیاد
از یک پس ایشان همه شریک اند در سه یک بعد از ادای وصیتی که امر کرده باشد بان یا ادای بی بن در حالیکه آن وصیت
داخل کننده حاضر باشد برادران یعنی حصه زاده از ثلث نباشد و الله اعلم حکم کرده است باین احکام خدا متعالی حکم کردنی
و خدا دانای برادر است سیف تعقبات قل الله یفتیکم فی الکمل له ان امر هذات لیس ولد و له اخت فلها نصف ما ترک
و هو یورثها ان لم یکن لها ولد فان کانوا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا انثی رجلا و نساء فللنساء
مثل حظ الاثنتین بین الله لکم ان فضل الله لکل شیء علیه طلب فوری میکنند از تو در میراث کماله بگوید فوری
میدهند شما را در باب میراث کماله اگر کسی مردی که نیست او را هیچ فرزندی یعنی و نه والد او را خواهر است یعنی عینی یا علقی
پس او است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر و برادرش یا خواهر را یعنی جمیع ترک او بگیرد اگر نباشد آن خواهر را
فرزند بی پس اگر باشد خواهر آن دو تن پس آن دو خواهر را و سیوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر باشند و از آن
اصحاب اخوة مردان و زنان پس مردان ماند حصه و زنان است باین میگوید خدا برای شما شریع اسلام با تا ما را نه نشوید

بهر خبر و ناست ما لك عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الكلالة فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ليكنينك من ذلك الحق اقول في آخر سورة النساء عن الخطاب سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ميراث كلاله فسئل
 او رسول الله صلى الله عليه وسلم كفايت ميكنه ترازين سلة آتي كذا نزل كذا شد در آخر سورة النساء يعني موسى ليل سته بر آنكه مراد از اخوة در آية
 اولي بني الاخياف اندر آية ثمانية بنو الحلات و بنه يعني قطع مشية واقع ميشود قال ما لك الامر المحببة عليه عندنا ان الاخوة لا
 للام لا يرثون مع الولد ولا مع ولد الابناء ذكرنا اننا كنا اولادنا اثني عشر ولا يرثون مع الاب ولا مع الابن الجدا اب الاب
 وانهم يرثون فيما سوا ذلك يفرض للواحد منهم السدس ذكرنا ان اوانثي فاثني عشر فكل واحد منهما السدس فان
 كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث فيقسمون بينهم بالسوية للذكر مثل حظ الانثي وذلك ان الله تبارك وتعالى
 قال في كتابه وان كان رجل يورث كلالة الابنة فكان الذكر والاذنة وهذا بمنزلة واحدة كملت لكان لا يركب اتفاق حصل
 بران تزيك انيست كبرادان اخيا في كذا زاده چند قطه وارث مني شوند با فرزند و نه با فرزند پس بران چند زن فرزندان
 با زن نان خير بر او وارث مني شوند بايد و نه با جد كبر پدر باشد خير بر او ايشان وارث ميشوند در غير اينصورتها بطريق قربة
 نه بطريق عصوبة كي از ايشان شش يك است مرد باشد با زن پس اگر مرد باشد پس هر كي از ايشان شش يك است
 پس اگر زاده چند از دو پس ايشان با هم شريكان اند در سه يك قسمت كند آن سه يكسان ميان خویش برابر مرد و زنند
 يك زن است و اين بسبب آنست كه خدا متعالى ميفرمايد در كتاب خود و انكان رجل يورث كلالة الابنة پس سه مرد و زن
 درين حكم نيك منزلة قال ما لك الامر عندنا ان الاخوة للاب و الام لا يرثون مع الولد الذكوري شيئا و الام
 و ولد الابن الذكوري شيئا و الام الاب ذكوريا و هم يرثون مع البنات و بنات الابناء ما لم يترك المتوفى حيا
 اباب ما افضل من المال فيكونون فيه عصبة يدا عن كان له اصل فريضة مسماة فيعطون فرائضهم فان
 بعد ذلك فضل كان للاخوة للاب و الام يقسمون بينهم على كتاب الله جل ثناؤه ذكرنا اننا كنا اولادنا اثنا
 للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شي فلا شيء لهم قال وان لم يترك المتوفى ابيا ولا حيا اباب ان ابنا
 ولا ولدا بن ذكر كان اوانثي فانه يفرض للواحدة للاب الام النصف فان كانا اثنتين فما فوق ذلك
 من الاخوات للاب الام فرض لهن الثلثان فان كان معهن اخ ذكر فلا فريضة لاحد من الاخوات
 كانت او اكثر من ذلك ويبدأ من شركهم بفريضة مسماة فيعطون فرائضهم فما فضل بعد ذلك
 من شي كان بين الاخوة للاب و الام للذكر مثل حظ الانثيين الا في فريضة واحدة
 فقط لم يكن لهم فيها شيء فاشركوا مع بني الام في ثلثهم و تلك الفريضة امرأة توفيت و تركت

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

ع
قوله كان بين الانبياء
وهو الانبياء عن النبي
وقال ابن سنان باي
لكن رواه الدارقطني
سوف عن عبد السلام
سوف الدارقطني
فترك قول عبد السلام
فلهذا على
وعلى وفق اهل
العلماء

١٩٥
فصله
البرقوه من الكنت يوحا
نفاكم مع الخ والافون
خازارادو الم نطقى
الكنت وروى الدارى
على النسخى كان هو بعام
الجرج الابى الاخيرين
خازارادو اعطى الكنت
ولكن يطير مع الود
الس

نام نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد و او از حکم جد پس نوشت بسوی او زید بن ثابت که تو نام نوشتی بسوی من
 سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا و انا ترست و این مسئله است که حکم میکند و در آن مگر طبعهای دیگر آینه حاضر شدیم نزد
 و خلیفه پیش از تو میدادند جد النصف بایک برادر و سیدم حصه با دو برادر پس اگر بسیاری بودند برادران کم نمی کردند حصه
 او را از سه یک مترجم گوید رضی الله عنه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد و خیر الامر است
 مقاسمه اخوة فلذا کر مثل خط الانثین یا ثلثت جميع المال الله علم ما لك عن ابن شهاب عن قبصة بن ذؤيب
 عن ابن الخطاب فرض للجد الذي يعق من الناس له اليوم عمر بن الخطاب حکم کرد و بر جد خیر یک حکم میکنند مردان بر
 امروز یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت ما لك انه بلغه عن سليمان بن يسار انه قال فرض عمر بن الخطاب عتقان بن
 عتقان وزید بن ثابت للجد مع الاخوة الثلث مدين کرد عمر بن الخطاب عثمان بن عفان وزید بن ثابت بر اجماع ايرود
 سه یک چنانکه گذشت قال مالك والامم المحقة عليه عندنا والذي ادرکت عليه اهل العلم يبذل انان الجذاب
 الاب لا يورث مع الاب دنيا شيئا وهو يفرض له مع الولد الذكر ومع ابن الابن الذكر السدس فريضة وهو فريضة
 سبكي ذلك ما لم يترك المبتغى فاحا او اختا لابييه ميديا باحد ان شرکه بفريضة مسماة فيعطون فريضتهم فان
 فضل من المال السدس فما فوقه كان له واثم يفضل من المال السدس فما فوقه فرض للجد السدس فريضة
 قال مالك والجد الاخوة للاب والام اذا شرکه هم احد بفريضة مسماة ييئمن شرکه من اهل العرائض فيعطون
 فريضتهم فابتع بعد ذلك للجد الاخوة من شيء فانه ينظر في ذلك افضل لحظ الجدة اعطيت الجدة الثلث مما بقى له
 وللأخوة او يكون بمنزلة رجل من الأخوة فيما يحصل له ولهم ويقاسمهم بمثل حصه احد هم او السدس من المال كله
 اي في ذلك كان افضل لحظ الجدة اعطيت الجدة كان ما بقى بعد ذلك للأخوة للاب والام للذكر مثل حظ الانثيين الا في
 فريضة واحدة تكون قسمتهم فيها على غير ذلك وتلك الفريضة امرقة توفيت وتركت زوجها وامها واختها
 لابنها وامها وجدها فللزوج النصف وللأم الثلث وللجد السدس للاخت للاب والام النصف ثم يجمع سبعة
 ونصف للاخت فيقسم ثلثا للذكر مثل حظ الانثيين فيكون للجد ثلثاه وللأخت ثلثه قال مالك وميراث الأخوة
 للاب مع الجدة فاما يكن مع اخوة للاب والام كميراث الأخوة للاب والام سواء ذكرهم كذا كنهم وانثاهم كذا كنهم فاذا جمع
 الأخوة للاب والام والأخوة للاب والام كميراث الأخوة للاب والام يباذون الجدة باخوتهم لابييه فيمنعونهم كثره الميراث
 بعدهم ولا يعادونه بالأخوة للام لانه لو لم يكن مع الجدة غيرهم لم يرثوا مع شيئا وكان المال للجد كله فما حصل للاخوة
 من نصيب الجدة فانه يكون للأخوة من الاب والام دون الأخوة للاب لا يكون للأخوة للاب معهم شيء الا ان يكون

الاخره لا بد ان لا امر واحده فان كانت امر واحده فاما بما قد وجدنا بالاجابة انما حصل امر واحد
 كان لها دوام ما بينهما وبين ان تستكمل فروضها ما من راس المال كله فان كان فيما يحاظرها لا خوفها لا يها
 فضل عن نصف راس المال كله فكلها لا يها لذل كما مثل خط الاثنيتين فان لم يفضل شي فلا شيء لعم كفت مالك حكيم
 اتفاق حاصل شد بران نزد يك و چيزيكه يا فتم بران اهل علم را در شهر خود نيت كه بعد يعني پدر پدر و دانشمى شود بايد بر سوسه خيز
 معين كرده ميشود و بر كجاء فرزند و با پدر كران نيسر و هم نر باشد شش يك بطريق فرضيه و حكم در سلسلهها كه بجز انصورتها
 باشد يعنى در صورتهاى كه فرزند نر سوسه يا بواسطه موجود نباشد مادام كه گذاردده است متوفى برادر يا خواهرى از احيائيان
 يا اعلاتيان ايت كه شرح كرده مى شود بكيه او شريك جدا باشد حصه معين پس داده شود ايشان را حصهها ايشان پس اگر باقى مانده
 از مال شش يك يا زياده از شش يك باشد آن زيادى جدا و اگر باقى نماند از مال شش يك يا زياده معين كرده شود و برامى جدا
 شش يك يا بطريق فرضيه گفت مالك جدا و برادران احيائي و قسماى شريك ايشان باشد كسى حصه معين شروع كرده شود
 بكيه شريك ايشان باشد از اهل فرائض پس داده شود ايشان را حصهها ايشان پس آنچه باقى ماند بعد از اين برامى جدا و برادران
 از چيزى پس هر آنچه حكم نيت كه نظر كرده شود هر كدام از اين خصلهها نيكه زياده تر است برك نصيب جدا داده شود جدا برك ازاى
 باقى ماند برك او و برك برادران يا جدا باشد برك شخصى از برادران دران مال كه حاصل شود برك او و برك برادران و قسمت كند با ايشان
 مانند حصه يكى از ايشان شش يك از راس المال همه آن هر كدام خصلت كه بهتر باشد نصيب جدا داده شود و آنرا جدا
 و باشد چيزى كه باقى ماند بعد از اين برادران معيشت را بدين حساب كه مرورا مانند نصيب در زن است حكم بهمين منوال
 است مگر در يك مسئله كه ميشود قسمت ايشان در آن مسئله برخيز اين طريق و آن مسئله ايت كه زنى متوفى شد
 و گذشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر احيائي خود را و جدا و جدا پس شوهر راست و مادر راست سه يك جدا
 شش يك خواهر احيائي راست نصف بعد از آن چهار كرده شود شش يك جدا و نصف خواهر پس قسمت كرده شود و برامى
 مرورا مانند حصه در زن پس برسد جيرا و دسيم حصه او و خواهر را يك دسيم جدا و گذشت مالك ميراث برادران علائى با جدا
 و قتيكه نباشد با ايشان برادران صيني مانند ميراث برادران احيائي است برابر آن مردانيان مانند مردانان است و زن
 انيان مانند زن آنان است پس قتيكه جميع شوند برادران احيائي و برادران علائى پس هر آنچه برادران
 احيائي شمرده ميشوند با جدا جميع شده با برادران علائى خوئين پس منع ميكند جدا را بسبب جمع شدن با اعلاتيان
 از كثر ميراث بعد ايشان و شمرده مى شوند با جدا جميع شده با برادران احيائي زيرا كه حال نيت كه اگر نباشد با جدا و غير خيا
 و دانشمى شده غدا و چيز را و مال ميشود برك جدا پس آن پس آنچه حاصل شد برادران را بعد نصيب جدا پس هر آنچه

۳۹۷
 ما بيني فان كان الجاهل
 علم ثلث فان كان الجاهل
 ان ام الاب نصف الاب
 ولا نصف بالجد كذا في
 شرح السنه
 ما بيني فان كان الجاهل
 علم ثلث فان كان الجاهل
 ان ام الاب نصف الاب
 ولا نصف بالجد كذا في
 شرح السنه

وی سر برادران اخیانی را نیز برادران علقی را و غیره برادران علقی را برادران اخیانی چیزی میگوید که گداز باشد از صحت
 اخذ اخیانی کند زن یعنی یک خواهر اخیانی باشد و پس پس اگر باشد یا نه اخیانی پس هر گاه وی در شمار اید با جد و شیخ
 برادران علقی خود بر قدر که شهادت پس آنچه حاصل شد این برادران را و آن خواهر اخیانی را از چیزی باشد آنچه خواهر را برادر
 علقی را در میان آن خواهر اخیالی و در میان آنکه کامل کند حصه خود را و حصه او نصف است از مال تمام آن پس اگر باشد
 در آنچه صحیح کرد و شد برای او و برای برادران علقی او و زیاد از نصف را پس مال تمام آن پس آن زیاد برادران علقی
 است و در آن حصه و در آن پس اگر باقی ماند چیزی پس هیچ نیست ایشان را از سهم خود که بهین است نه ششما فی و در هر گاه
 بود حصه جدید یعنی پدر بر ساقط میکند برادران را زیرا که وی بمنزله پدر است اگر پدر نباشد مگر در سه ساله و و سکه از آن
 سابق گذشت که مادر را و با وجود پدر در آنها ثلث مابقی بود و با وجود جد ثلث تمام مال خواهد بود و رسیدیم است که مادر
 با وجود پدر ساقط است و با وجود جد ساقط نیست **باب میراث الحدة در بیان میراث جد و ممالک**
 عن ابن شهاب عن عثمان بن ماسح بن خثمة عن قبيصة بن ذؤيب انه قال جاءت الحدة الى ابى بكر الصديق تسأله
 ميراثها فقال لها ابو بكر ما لك في كتاب الله شيئا واعلمت ان في سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فاجبت
 اسأل الناس فقال الناس فقال المغيرة بن شعبه حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاها السد فقال ابو بكر
 هل معك خيرك فقام محمد بن مسلم الا انصاري فقال مثل ما قال المغيرة بن شعبه فانقذه لها ابو بكر الصديق
 جاءت الحدة الاخرى الى عمر بن الخطاب تسأله ميراثها فقال لها ما لك في كتاب الله شيئا وما كان الفقهاء الذين
 قضوا به الا غيرك وما انا نرايد في القرابين شيئا ولكن ذلك السد من فان اجتمعوا فيه فحق بينكم وابتكروا
 خلت به فهو لها اجدد بسوى ابو بكر صديق رضی الله عنه سوال میکند او را از میراث خود پس گفت او را ابو بكر صديق نیت را
 در کتاب خداست چیزی و در آن تمام برای تو در سنت اخبرت صلى الله عليه وسلم چیزی پس باز گردان آنکه سوال کنم مردمان را
 پس سوال کرد ابو بكر مردمان را پس گفت بنی مضر بن شعبة حاضر شد من حضرت اخبرت صلى الله عليه وسلم داد جد و ششما یک پس
 ابو بكر صديق ایام است ای مغيرة با تو خبر تو پس ای شاد محمد بن مسلم انصاري پس گفت مانند آنچه گفته بود مغيرة بن شعبه
 پس امضای حکم کرد برای جد ابو بكر صديق بعد از آن اجدده دیگر یعنی مادر مادر بسوى عمر بن الخطاب پس سوال میکند او را
 میراث خود را پس گفت عمر او را نیست ترا در کتاب خداست چیزی و نه بود قضای که حکم کرده شد آن مگر برای غیر تو و ششما
 زیاد کند و در و ایض چیزی را و مکن باقی همان سدس پس اگر جمع شوید در آن سدس آن ششما است بیان ششما
 و هر کدام از شما که تنها باشد با آن سدس پس آن سدس او است **ممالک** یعنی سحی بن سعید عن القاسم بن محمد قال

این در ذوق علم اطفال
 ابو بكر صديق
 بعد از این الهی توفیق
 به این پس ای
 و الله را در اینها و در آن
 ی این توفیق الهی
 بهر آن این را بر مکرر
 اولم لم تقابل الله اخیانی
 او این توفیق الهی
 ۹۸
 فی الخ
 رسول الله
 قول الله
 راجع و در صحاح
 حقش در صحاح
 کتاب الله
 فی ذلک
 صدق
 و الله
 ذلک مع ان
 سئلوا را و انما
 و الله

سراسر است گفت مالک بعد از این که منتهی می شد که دارش ساخته باشد غیر و جود را از ابتدای آنکه اسلام پیدا شد تا امروز
 باب میراث العصبه در بیان میراث عصبه قال مالک الامر المحکم علیہ عندنا الذی لا اختلاف فیہ والدی درک
 علی اصل اهل اهل بیلد نافی ولایة العصبه ان الاخر للاب الام اول بالمیراث من الاخر للاب اول بالمیراث من بنی الاخر
 للاب والام وبنو الاخر للاب والام اولی بنی الاخر للاب وبنو الاخر للاب اولی بنی ابن الاخر للاب والام
 وبنو الاخر للاب اولی بنی العصبه للاب والام وبنو العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب
 العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب اولی بنی العصبه للاب
 علی هذا الشیء المتوفی ومن تنازع فی میراثه من عصبه فان وجد احد منهم یلقی المتوفی اب لا یلقاه احد منهم
 الاب دونه فاجعل میراثه للکلیفاه الی الاب الا ان لدی دون من یلقاه الحق فذلک فان وجدتم کهم یلقاه
 الاب واحد یجمعهم جمیعاً فانظر اقدم فی النسب وکان ابن یقطعه فاجعل المیراث له دون الاطراف وان کان
 ابن اب وام وان وجدتم مستویین یستنبط من عند الالباء الی عدد واحد حتی یلقی نسب المتوفی جمیعاً وکانوا کهم
 جمیعاً بنی اب او بنی اب وام فاجعل المیراث بینهم سواء وان کان والد بعضهم اخا والد المتوفی للاب والام و
 من سواهم انما هو اخو الخالی المتوفی لانیة فقط فان اکبر المیراث لانیة اخر المتوفی لانیة وانه دون بنی الاخر للاب
 ذلک ان الله تبرک وتعالی قال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتب الله ان الله یکمل شیء خلقه قال مالک
 والجود بنو الاب اولی من بنی الاخر للاب والام واولی بنی العصبه للاب والام واولی بنی العصبه للاب والام واولی بنی العصبه للاب والام
 والام واولی بنی العصبه للاب والام واولی بنی العصبه للاب والام واولی بنی العصبه للاب والام واولی بنی العصبه للاب والام
 اهل علم در شهر خود و میراث گرفتن عصبه نیست که برادر اخیانی اولی است بمیراث از برادر علاتی و برادر علاتی اولی است بمیراث
 از اولاد برادر اخیانی و پس از این برادر اخیانی اولی هستند از پسران برادر علاتی و پس از این برادر علاتی اولی هستند
 از پسران برادر اخیانی و پس از این برادر علاتی اولی اند از عم که برادر اخیانی پدر باشد و عم که برادر اخیانی پدر باشد او
 از ان عم که برادر علاتی پدر باشد و عم که برادر علاتی پدر باشد او است از پسران عم علاتی
 از عم پدر که برادر اخیانی جد باشد گفت مالک و هر چیزی یک سوئی کرده شود ترازوی از میراث عصبه پس برآید حکم دی بنی بنی
 است یا وکن نسب متوفی را و نسب کسی که نزاع کرده میشود با تو در وراثت بودن او از عصبه است پس اگر فاضی کسی از ایشان
 بر مخیور و با متوفی بسوی پدر یکد بر مخیور و با متوفی بسوی پدر یکد بر مخیور و با متوفی بسوی پدر یکد بر مخیور و با متوفی بسوی پدر یکد بر مخیور
 برای همان شخص که بر مخیور و با متوفی بسوی پدر یکد بر مخیور و با متوفی بسوی پدر یکد بر مخیور و با متوفی بسوی پدر یکد بر مخیور

مالک
 بنی العصبه
 بنی العصبه

ایشان از همه ایشان اگر برنجورند بامتنی بسوی یک پدر که جمیع میکنند ایشان را همه ایشان را پس همین نزدیکیترین ایشان را در نسب اگر چه باشد علایق پس مشرکین میراث را بپای او بجز در ترازوی اگر چه دور تر اخیانی باشد و اگر اخیانی ایشان را برابر میرسد در نسب یک عدد تا آنکه بر خورند بامتنی بپای او باشند همه ایشان علایق یا همه ایشان اعیانی پس بکس میراث را منقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد والد بعض از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و غیر وی خیرین نیست که والد او برادر علایق پدر است پس هر آنکه میراث پسران اخیانی را است بجز پسران علایق و هیچکس سبب آنست که خدا تعالی فرمود و اولاد الا ارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله ان الله یحیی شیء علیکم و بعد که پدر پدر باشد اولی است از پسران برادران عینی و اولی است از عم که برادر عینی پدر است میراث و پسر برادر اعیانی اولی است از جد بولاد اعیالی فقیر که یا بعد از آن احوالی نوی الفرائض و عصبیات دانسته شد بجهت تسهیل استخراج فرائض لا بد است از معرفت فضیله چند ذکر آن فصول نیز بیان کرد

فصل فروض مقدرة در کتاب اندکست کسرت نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و نصف

فرض پنجگست اول زوج و قتیکه زوجه اش بمیرد و هیچ فرزند و فرزند فرزند ندارد دوم بنت سیمیم بنت الابن چهاریم

اخت لا بوین چهاریم اخت لاب و قتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با کوری که در مرتبه ایشان باشند و شرط تورث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو کس است زوج و قتیکه زوجه فرزند ندارد و زوج و قتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند ندارد و ثمن نصیب یک کس یا جماعه از زوجه و قتیکه زوج او فرزند یا فرزند فرزند بگذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنتین یا زباده از بنتین و دو بنت این یا زباده از دو و دو و اخت لا بوین یا زباده از دو و دو و اخت لاب یا زباده از دو و قتی که ایشان مجتمع نباشند یا کور در مرتبه خود و ثلث فرض سه کس است آتم و قتیکه فرزند او بمیرد و او را ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد مادر و قتیکه نباشند یا زباده از دو و همه مشترک اند درین ثلث و جد را در بعض مواضع ثلث میدهند چنانکه باید سبب فرض نیست کس آب و جد و قتیکه میت ایشان را ولد یا ولد ابن باشد و آتم و قتیکه میت او را ولد یا ولد ابن یا دو کس از اخوة و اخوات نباشند و جد و جد یعنی مادر یا مادر پدر نزد یک عدم ام و اب و جد و جد است و یک مشترک اند در سبب و بنت الابن یا بنات الابن و قتیکه با ایشان یک بنت له صلب باشد و اخت لاب اخوات لاب و قتیکه با ایشان یک اخت لا بوین باشد و یک کس از لام یا اخت لام

فصل اب و ابن و زوج در هیچ حال محبوب نمی شوند بحجب حرامان و ابن را حجاب نمی شود الا ابن صلب این است که اگر باشد از وی در صاحب فروض مستقره مثل ابوین و بنتین و صاحب جده عتیقه و الا یک که مستقره باشد میا و میا

ست مانند اب یا اب الاب و حاجب اخ لا بوین نمی شود و اب و ابن الابن و حاجب اخ لا ب نمی شوند الا اینجا که گفته شد
و اخ لا بوین نیز و حاجب اخ لا می شود و اب جد و ولد و ولد و ابن و ابن الاخ لا بوین حاجب او شش کس عیا باشند اب جد و ابن
و ابن الابن و اخ لا بوین و اخ لا ب و ابن الاخ لا ب حاجب او میشوند این شش کس و ابن الاخ لا بوین نیز و عم لا بوین حاجب
میشوند این هفت کس و ابن الاخ لا ب نیز و عم لا ب حاجب او میشوند این هشت کس و عم لا بوین نیز و ابن عم لا بوین حاجب
میشوند این نه کس و عم لا ب نیز و ابن عم لا ب حاجب او میشوند این ده کس و ابن عم لا بوین نیز و متحق را حاجب بشود و عصبه
و بنت و ام و زوجه هیچ حال محجوب نمی شوند و بنت الابن را محجوب میکنند و دو و بنت صلب و فقیکه هر کس نباشد که دوی
عصبه بالغ را زود مانند اخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جد و ام حاجب او نمی شوند الا ام و جد لا ب حاجب او نمی شود و الا
وام و قرنی از هر جهتی حاجب بکشد میشود از همان جهتی و قرنی از جهتی ام حاجب بکشد چنانچه از جهتی ام که نسبت ام به قرنی
اب یا حاجب بعدی از جهتی ام می شود یا نه دو قول آمده و اخت از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حجب اخ
لا ب حاجب ایشان نیز میشوند و اخت لا بوین و محقه مانند متقی است در حجب هر عصبه حلیا و عیال باشد و حاجب فرو من مستغفره
فصل اگر در نه محض عصبه باشد پدر و بن مقسوم علیه هم اصل مسئله خواهد بود و هر ذکر را در وانشی قرار باید داد چنانکه بکشد
و نمودن که مثل حظ الاثین و اگر در میان ایشان یک صفا فرض باید و صفا فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله منخرج آن
خواهد بود و منخرج نصف اثنین است و منخرج ربع اربعه و منخرج ثمن ثمانية و منخرج ثلثین و ثلثه و منخرج سدس سته و اگر در
مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون خواهد بود و منخرج آنهاست داخل اند یا متوافق یا متباين یعنی داخل است که اقل منفی
اکثر باشد باسقاط او از اکثر دو بار یا سه بار یا زیاد مانند پنج بوده و سه بانه و سه و چهار با دو زده و در خصوصیات اکثر منخرین
باید گرفت مانند سدس ثلث و نصف و در مسئله ام و دو و ولد ام و اخ لا ب ام را سدس است و دو و ولد ام را ثلث و نصف
باقی اخ لا ب اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثالث اخفا کند هر دو را باسقاط اقل از اکثر مانند
و نفاخا میکند هر دو را سه و مانند شش و هشت اخفا میکند هر دو را دو و هر دو و بن یا یکدیگر متوافق اند البته زیرا که در
هر دو را لا محاله اخفا میکند و در خصوصیات دقت یکی در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و وفق عبارت
از کسری است که یکی این عدد ثالث باشد مانند نصف که یکی اثنین است و ثلث یکی ثلثه مثال آن مسئله زوجه و ام و ابن
زوجه را شش است و ام را سدس است و ابن را باقی میان ثمانية و سه توافق بالاثین است پس نصف سه را در ثمانية ضرب
کردیم با نصف ثمانية را در سه ضرب کردیم حاصل شد بیست و چهار سه زوجه را و چهار ام را و هفده ابن را و معنی ثباین آنست
که اخفا نکند هر دو را اگر یکی مانند شش یا هفت و در صورت منخرج یکی را در تمام منخرج دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب منخرج

هر دو کسر باشد مانند مسئله ام و زوج و اخ لا ب ام رثلث است و زوج در ربع و اخ لا ب باقی و میان ثلثه و ربع تباین است
 ثلثه را در ربع ضرب کردیم و زاده حاصل شد و آن اصل مسئله است ام را چهار و زوج را سه پنج اخ لا ب را پس اصول
 در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت نباشد اثبات و ثلثه و ربع و سته و ثمانیه و اثنا عشر و اربعه و عشر و ن فصل
 گاهی بعد از حل مسئله شده است که مثلی میکند از سهام ایشان و مثال محسوس این مثلی آنست که چهار خفیف حاضر شد
 پنج گانه آن مدد یا گوئیم چهار خفیف حاضر شد و کس بهر سیدند که هر یکی را دو خفیف میباید و او پس لابد است اینجا
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد در رأس ایشان باشد مانند آنکه هر خفیف پنج بخش کنند و هر همان را چهار بخش کنند یا هر
 سه عدد کنند و هر یک را دو عدد برسد و همین است معنی عول باید دانست که عول در مثل اینصورتها ام است مقلود
 در اذیان بنی آدم مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام ما شنیده باشی پس انکار بر مسئله
 عول که اجماع است ناشی از قلة عامل میباشد و اصل علم و با استقرار معلوم شد که ازین اصول بیست و یک گانه سه اصل حاصل شود
 در بعض مسائل شته و اثنا عشر و اربعه و عشرین پس شته عامل شود و هفت مانند مسئله زوج و احقین و ابوبن یا لا ب
 زوج را نصف باشد و احقین را ثلثین و اصل مسئله شش است و هفت عامل شده زوج را و چهار اختیار و در خصوص
 سهم هفتم قیایه زیاده کرد و هفت مانند سهمین مسئله اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس شش ام را باشد و نصف
 زوج را و ثلثین احقین را و آنرا اصل مسئله گنجایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و بیست مانند مسئله مذکور اگر ام و اخ
 لام نیز اعتبار کنند پس دیگر اخ لام را باشد و بیست مانند این مسئله چون دو اخ لام باشد پس هر یک را بیست و یک
 عامل میشود و بیست و یک مانند مسئله زوج و ام و احقین زوج را ربع است و ام را سدس است و احقین را ثلثین و زاده
 گنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و به یازده مانند این مسئله بعینها اگر اخ لام زیاده باشد و او را سدس باشد و آن دو عدد
 است و بیست و یک مانند سهمین مسئله چون دو اخ لام دو هر یکی را باشد و اربعه و عشر و ن عامل میشود و هفت و هشت
 و دینت و ابوبن و زوج و دینت را ثلثین و ابوبن او سدس و زوج را ثلثین فصل چون اصل مسئله شناختیم
 عول او نیز اگر عامل باشد شناختیم پس گاهی منکسر شود بر صنفی شلثین بر ثلاث اخوات و اویم یا یکمشت بر
 چهار زن یا یک سهم برای چند عصبه یا ثلث برای پنج اولاد ام و در مصورت محاسب لابد است از استخراج هر یک
 مخارج جمیع سهام باشد بجز کسر و این را تفصیح گویند پس اگر نصیب یکفریق بر رؤس ایشان منکسر شود خالی نیست از آنکه
 نسبت رؤس بالنصیب متداخل است و بعضی در آنصورت راست می آید که عدد نصیب کم باشد متداخل در عدد رؤس
 یا توافق یا تباین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و فقی نمی اقل خواهد بود و اکثر در صورت توافق و فقی عدد رؤس

۴۰۳

در اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل الضرب مسئله صحیح شود مثال توافق ملاعول ام و اربعه اعظام اصل مسئله مثبت است ام یکی
و اربعه اعظام را دو و اثنین و اربعه متداخل اند و حکم توافق می دو که نصف است از اکثر که فتنیم و آن دست نصف چهار اصل
مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با حول زوج و ابوان دست نبات زوج را ربع ابوان
دو دست نبات را ثلثین اصل مسئله دو از دست نبات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس
عائل شد با نروده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که سه است در با نروده ضرب کردیم
چهل پنج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد رسید و در جلوه
تباين ضرب کرده شود عدد در وسط در اصل مسئله مثال او غیر حول زوج و اخوين لا ب اصل مسئله دست یکی زوج را یکی
اخرين را یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو و یک تباين است ضرب کردیم نوزاد در اصل مسئله چهار شد و زوج را یکی
اخرين را دو مثال حول زوج خمس اخوات لا ب اصل مسئله شش است زوج را نصف و اخوات را ثلثین و آن گنجایش ندارد
عائل کردیم هفت و شش شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه است زوج را باشد و چهار منکسر است خمس
اخرات پنج را در هفت ضرب کردیم می پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیت آید و چهار چهار بر یکی را رسید و اگر منکسر شود
نصیب و فریق بر روس ایشان سخت مقابل کنیم نصیب هر فریق را باروس او اگر توافق باشند روس را بفریق
بدل کنیم یعنی از حساب روس احو کنیم و بجای او وفق روس ثبت نماییم و اگر متباين باشند تمام روس را ثبت کنیم و نمایا
مقابل کنیم عدد مثبت روس در فریقین اگر متماثل باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل باشد اصل مسئله ضرب کنیم
اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و اگر متباين باشند
ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل الضرب بقیع مسئله باشد و اگر منکسر شود
به نصیب فریق یا چهار فریق سخت مقابل کنیم نصیب هر فریقی با عدد روس ایشان و در صورت توافق وفق آنرا
کنیم و در صورت تباين جميع آنرا ثبت نماییم و نمایا مقابل کنیم دو عدد مثبت را با یکدیگر اگر متماثل باشد یکی بگیریم و اگر
متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی در دیگری ضرب کنیم حاصل الضرب بگیریم و اگر متباين باشد تمام
یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل الضرب بگیریم و بر هر تقدیر نمایا این گرفته را مقابل کنیم با عدد مثبت ثالث و از میان
عدد و تحصيل کنیم و آنرا مقابل نماییم با عدد مثبت رابع و الباقی آن عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواهی کرد
هر صنفی در فرقی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او را در اصل مسئله با حول آن در خیریکه ضرب کردیم
در اصل مسئله پس حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب هر فریق آن نصیب را قسمت کنی در میان آن فریق

از امثال این اجمال چند مسئله بنویسیم سلام و شش رخ لام و دوازده اخت لاجل مسئله شش شش و شش گنجایش آن سهام
دارد عمل کردیم بهیئت ام را یکی شش رخ لام را دوازده اخت لاجل چهار نصیب اخوت که دوست بر خورده شش شش
منگس شود مقابل کردیم شش را بدو نسبت توافق نصف یافتیم رو کردیم بر نصف پس بر صنف حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که
چهار است بر خورده شش را دوازده نسبت مقابل کردیم توافق بالربع برآمد کردیم بر پنج حاصل شد و ثلث نسبت میان ایشان
تأمل بود یکی از ضرب کردیم و نسبت بیت و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح شود ضرب کردیم و در شش حاصل شد و آن نصیب
هر یکی یک سهم و ضرب کردیم چهار را دوازده حاصل شد و آن نصیب اخوات آمد هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را دوازده حاصل شد و آن نصیب
آن مسئله ام شش برادر اخوانی در شش چهار حاصل شد شش شش گنجایش آن سهام ندارد عمل کردیم بهیئت ام را یکی و برادران
اخوانی را دوازده برادران اخوانی را چهار نصیب برادران که دوست بر خورده شش شش نسبت توافق نصف یافتیم
رو کردیم نصف و صنف حساب نوشتیم و نصیب اخوات که چهار است بر شش منگس شود و نسبت توافق بالربع دارد رو کردیم بر پنج
در باشد و در نوشته مقابل کردیم در میان سه دو تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در شش حاصل شد این شش را در بیست ضرب کردیم
چهل بود حاصل شد نصیب اخوات از اصل دو بود و در شش ضرب کردیم دوازده برآمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار
بود و چهار را در شش ضرب کردیم بیست و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود و یکی را در شش ضرب کردیم
برآمد ام شش رسید منگس پنج بیت و چهار برادر صنفی دو و دوازده و چهار زن اصل مسئله از بیست و چهار است زنان را سه بیت را
شانزده و دختین را چهار و برادران را یکی و نصیب هر فریق بر سر شش ایشان منگس است پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین
چهار نوشتیم مقابل کردیم پنج را با شانزده تباین برآمد پنج نوشتیم مقابل کردیم دو را با چهار توافق بالنصف برآمد نصف رو کردیم
دوست نوشتیم مقابل کردیم چهار را با یک تباین برآمد چهار نوشتیم دوست اصل بود در چهار چهار گفتیم و چهار و چهار و چهار و چهار
گفتیم و چهار و پنج تباین بود و چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیست حاصل شد بیست را در بیست و چهار ضرب کردیم چهار و چهار
برآمد ازین مبلغ مسئله صحیح شود نصیب نان از اصل سه بود سه را در بیست ضرب کردیم شصت برآمد هر یکی را پانزده رسید نصیب
شانزده بود و شانزده را در بیست ضرب کردیم شصت و شصت شد هر یکی را شصت و چهار رسید نصیب دختین
چهار بود و چهار را در بیست ضرب کردیم هشتاد برآمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر بیعتی دار نشان چند گذشت
و یکی از ایشان قبل از قسمت ترک متوفی شد و از نشان گذاشت باید دید اگر این دار نشان همان بعینه و از نشان
اول اندر مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج بطن ثانی نیست و او را بجای بیست اول حتما
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر از نشان

میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا وارثان میت اول یا غیر ایشان یا دار ثمان همان اند لکن مقادیر میراث ایشان
تفاوت میشود و در مقیوره لابد است از مساخه و طریق مساخه آنست که تقسیم کرده شود مسئله اول او مسئله ثانی را بعد از آن مقادیر
نموده اید تقسیم ثانی را با مافی الیه میت ثانی از مسئله اول اگر متقسم شود بر تقسیم ثانی احتیاج عمل نیست و اگر متقسم نشود باید
اگر توافق است وفق تقسیم ثانی را در تقسیم اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تقسیم ثانی را در تقسیم اول و در هر یک
از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از بطین اول آنست که بگیریم نصیب
از مسئله اول پس ضرب کنیم در چیزیکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواهد وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب
هر وارثی از بطین ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب بکنی او را در تمام مافی الیه میت ثانی اگر در میان
مانی الیه و صحیح مسئله ثانیه تباین بود دست و ضرب بکنی در وفق مافی الیه اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانیه نیز
بیش از قسمت ترک همین معامله با تقسیم مسئله او مافی الیه او را در تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و تا آنجا تقسیم باید فرمود که
اشکد مساخه نیز میباشد نوشت مسئله دو جده و یک خواهر عینی و یک خواهر حلقاتی و یک خواهر اخیانی اصل مسئله شش است
و تقسیم از دو دیک یک بر جده را و دو خواهر اخیانی را و دو خواهر حلقاتی را بعد از آن این خواهر اخیانی
بر دو یک خواهر اخیانی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بود و دست و دو خواهر
حلقاتی از شش صحیح میشود اخیانی را یکی و جده را یکی و هر خواهر اخیانی را دو و دو مافی الیه میت ثانی دو دست و تقسیم شش
در میان عددین توافق بالخصف است نصف شش که دست در دو از ده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر باید که
بر جده را یک سیم بود یک سده ضرب کردیم سه بر آمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر اخیانی شش بود شش
در سه ضرب کردیم هر دو بر آمد و نصیب خواهر حلقاتی دو بود و در سه ضرب کردیم شش بر آمد و در بطین ثانی یک جده
از جده عین یک سیم بوده است ضرب کردیم در یکی زیر که یکی نصف مافی الیه است یکجمله حاصل شد و اخت اخیانی را که در مسئله
اخیانی بوده است یک سیم رسید بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر حلقاتی را چهار بود در یکی ضرب بکنی
چهار بر آمد مسئله زوج را سه و یک خزان در دختر بمردام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت صحیح
اول از دست است و تقسیم مسئله ثانیه از شرده مقابل که کردیم یکی را با شرده تباین بر آمد شرده را در دست ضرب کردیم صد
چهار حاصل شد تقسیم دیگر با که کردیم در بطین اول زوج را یکی رسید بود یک او شرده ضرب کردیم شرده بر آمد
دو رسید بود و در شرده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در بطین ثانی ام را سه رسید بود در یکی ضرب کردیم
سه حاصل شد و هر برادر را پنج رسید بود در یکی ضرب کردیم پنج بر آمد فصل چون بطون بسیار باشند و معرفت مبلغ

بر برهه منقسم شود شکل گردد و لابد است از عمل شبکه داین عمل از نوادرست فقیر از رساله این نامم اخذ کرده است و در این
اشخه مخبرین عرفه مغربی روایت نموده است و فقیر بعض چیزهای مناسبه یاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدد شده شکل
و جمع گردد و اجزای شکستن یشتنی در است کردن تقسیم چنانکه اهل زمان ما بآن شغول اند به نزدیکی تنقیح ظاهر میگردد و هر
چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب
بیان و از ثانی هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است
رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون با اشارتی لطیف تبیین نموده دوم معرفت
مانی الیه هر موتی تا او را به تصحیح او مقابله کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده بندگی زیر و زبر بر هر تصحیح رقم کرده است
تا چیزی بعضی در بعض مافی الیه ظاهر گردد و سیوم انتقال کردن مبلغی که جمیع مسائل از وی صحیح شوند و صاحب شبکه برای
تحصیل این فائده ضرب تصحیح برطن اول در بند سه فوقانی بطن ثانی و حاصل ضرب او در بند سه فوقانی بطن ثالث قرار داده است
چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی و جمع آنچه هر وارثی را برسد از بطون شتی و این نیز قاعده نهاده است اما طریقی رسم شبکه
است که در خط کشیدن از صفحه سبوی پائین بقدر گنجایش اسامی و ارثان بطن اولی نام هر وارثی از جهت میراث او یکی
نام دیگر نویسد مانند نام و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاخ و علی بن العقیس و اهل صناعة گاهی
شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لاحت لاحت و مانند آن اختصار میکنند پس اگر مسئله برای محتاج باشد مطلبم
و اگر قنوی در جاده باشد بهیچوی علمت هر یکی نام او هم می نویسد بعد از آن فصل کند و این هر دو نامی بخوبی همچنین بالا
وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی را خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط دیگر بنیاض صله بنویسد و وصل
این خطوط فاصله را بآن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس مخازات نام میت ثانی بنویسند یا مات و اگر از ارثان
بطن اول کسی میراث ازین بطن هم حاصل کرده است بر بهیچوی نام او جهت میراث او بنویسند این یا نیست یا شقیق یا شقیقه
و علی بن العقیس و اگر ارثان دیگر داشته باشد این دو خط معتد را از میان باطل بقدر گنجایش اسامی آن در دو خط
فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام وارثی بنویسند و اگر قنوی باشد نام هر وارثی بر بهیچوی خانه او بنویسند بهین قیاس
بطون ثالث و رابع و خامس بافته افی مایل چون رسم شبکه تمام شد تقسیم بطن اول بر سر سطر او بنویسند و بالای آن خط
مانند قوس یکش و زیر نام هر وارثی نصیب او بپند سه با ضبط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت
مانی الیه او را ثبت نمائی و بالای سطر این بطن تقسیم او و بالای تقسیم خطی مانند قوس بعد از آن مقابله کن مافی الیه او را
باقیه او اگر منقسم است مغربی بالای قوس بنویسند و جزو بهیم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالای

بنویس و وفق مافی الید زیر این سطر اگر مبائنست تمام تصحیح بالا سے قوس تمام آن زیر سطر بنویس
و جزوہم عبارتہ از حاصل قسمت مافی الید ست بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث و تصحیح اورا
بالای سطر زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب ہر وارثے زیر نام او بنویس مافی
اور اندر علامت مات و طریق دانستن مافی الید و آنست کہ از سہ حالت خالے نیست از بطن اول گرفته
است فقط یا از بطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے اولے نصیب از بطن اول کہ زیر نام او مرقوم است
ضرب کن در ہندسہ کہ بالا سے قوس بطن ثانیے نوشتہ پس حاصل الضرب مافی الید اوست و در صورتہ
ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطر بطن ثانیے نوشتہ حاصل الضرب
مافی الید اوست و در صورتہ سیوم تحت نصیب او از بطن اولے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان
نصیب او از بطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را جمع کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن این
مافی الید را بالتصحیح او و بقیاس اینچہ در بطن ثانی گفتم شد عددے بالا قوس این سطر و عددے
تحت این سطر بنویس بعد از ان انتقال کن ببطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ
دائستہ و مانفے الید اورا بشناس و زیر لفظ مات بنویس اگر اورا از بطن اول چیز می ہست
ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالا سے قوس بطن ثانیے ست و حاصل الضرب ضرب کن در ہندسہ
بالا سے قوس بطن ثالث است پس این حاصل الضرب نصیب اوست از بطن اول
و اگر اورا چیز می ہست از بطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحت مافی
ضرب کن و حاصل الضرب در ہندسہ کہ بالا سے قوس بطن ثالث ست ضرب مافی
و این حاصل الضرب را با حاصل بطن اول جمع کن و مجموع مانفے الید اوست پس مقابلہ کن
این مانفے الید را بالتصحیح او اگر انقسام ست نقطہ صفہ بالا سے قوس بگذار و جزوہم
زیر سطر بنویس و اگر موافقت یا مبائنست بہان روشی کہ مبسوط نوشتہ تقسیم کن
و بعد از ان انتقال کن ببطن خامس و بقیاس اینچہ در بطن رابع کہ وہ بودی عمل کن
کلیہ در شناختن مانفے الید آنست کہ اگر اورا از بطن اول چیز می ہست ہندسہ
نصیب او را در ہندسہ بالا سے بطن ثانیے ضرب کن و حاصل او در ہندسہ
بالا سے بطن ثالث این حاصل او در ہندسہ بالا سے رابع و ہلم جرا الے ان تہنہ

اے مانت فیہ و اگر چیزے از بطن ثانی نیت بہت ضرب کن ہندسہ نصیب اور ازین بطن
 در ہندسہ تحتانی و حاصل را در ہندسہ بالا سے قوس ثالث و حاصل را در بالا سے قوس رابع
 و حاصل را در بالا سے قوس خامس و اگر چیزے از بطن ثالث نیت وارد ہندسہ نصیب اور
 در ہندسہ تحتانی ضرب کن و حاصل را در ہندسہ بالا سے قوس رابع و حاصل را در ہندسہ
 بالا سے قوس خامس الے ان تنہی الے مانت فیہ چون از ہندسہ بطن فارغ شدی
 سطحی و اس طرح ترا از سطح سابقہ بر پہلیوی آن رسم کن و خطوط فاصلہ تقسیم نامی و نام
 احیا کہ باقی ماندہ اند بنویس بدستوریکہ گفتہ شد و تصحیح بطن اول را در انچہ بالا قوس بطن ثانی
 نوشتہ ضرب کن و حاصل را در انچہ بالا سے قوس ثالث نوشتہ و حاصل را
 در انچہ بالا سے قوس رابع تا آنکہ بطن منبتہ شوند و جائیکہ صفر نوشتہ شدہ
 ضرب نباید کرد بلکہ مبالغہ او انتقال باید کرد و انچہ حاصل ضرب آخر باشد
 بالا سے سطر احیا بنویس و بالا سے آن خطے مانند قوس رسم کن و این مکتوب
 جامعہ است کہ تصحیح جمیع مسائل ازو سے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامعہ
 و طریقت تقسیم است کہ بزخانہ ہر شخصہ کہ بگذری بین کہ و سے از کدام کدام بطن گرفتہ است
 انچہ از اول گرفتہ است ہندسہ نصیب اور در انچہ بالا سے قوس بطن ثانی نوشتہ
 ضرب کن و حاصل را در انچہ بالا سے قوس ثالث نوشتہ و ہمچرا تا آنکہ منبتہ شوند بطن
 و آنرا علیحدہ بنویس و انچہ از بطن ثانی گرفتہ است ہندسہ نصیب اور از بطن ثانی
 در ہندسہ تحتانی این سطح ضرب کن و حاصل را در ہندسہ فوقانی بطن ثالث
 و حاصل ضرب در ہندسہ فوقانی بطن رابع و ہمچرا و این عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ ہوئی
 ثبت نما و انچہ از بطن ثالث گرفتہ است ہندسہ نصیب اور در ہندسہ تحتانی ضرب کن و آنرا در ہندسہ
 بطن رابع و بکذا و بکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل را کہ تو
 جمیع کن و مجموع را در خانہ آن شخص حی بنویس و انتقال کن بشخصہ دیگر و ہمین عمل کن چون تقسیم
 تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمیع و تقسیم چون در امتحان راست آمد فراصن درست شد و الا خطا واقع شد
 تقطیش آن خطا کن مثال غسل شبکہ بنویس و آنرا شرح کنسیم تا فائدہ مت تمام شود

۵۴	۴۲۰	۱	۳	۱۲	۲۶	۴	۸	۲۳	۱۸	۴	۱۲
										زوجه ۳	زوجه ۳
									بنت ۳		ام ۲
							بنت ۴۲۰		بنت ۳		بنت ۳
				بنت ۲۵۴۰۲		اختلام ۱	بنت ۳		بنت ۳		بنت ۳
						بنت ۴۳۲	اختلام ۱		بنت ۳		اختلام ۲
								بنت ۲۶		زوجه ۳	
۳۸۸۸										بنت ۲	
۱۹۲۲										بنت ۱	
۱۲۹۴									ام ۱		
					بنت ۲۰۰	جده ۱	جده ۱		ام ۳		
۴۲۹								زوجه ۳			
۳۲۰۲								ابن ۱۲			
۱۶۰۱								بنت ۳			
۴۲۸۰							زوجه ۳	۹			
۵۸۳۲		بنت ۱۸۰۰				زوجه ۳	۸۰				
۱۹۲۲						اختلام ۱					
۵۴۸۲					زوجه ۹	۶۲					
۵۲۸۲				ام جده ۴	ام ۴						
۲۲۰۰	جده ۱				جده ۸						
	بنت ۸۰۰				اختلام ۲						
۶۲۲۶				زوجه ۳	۲۰۰						
۱۸۹۹۸				ابن ۴							
۴۰۰		ام ۱		۲۱۲۲							
۱۲۰۰		بنت ۲									

۴۱۰

حل این مشکله آنست که ما مسئله پیش از مشتعل برده بطین مردی متوفی شد و بجای او ارث گذاشت زوجه و اموال و شقیقه و اخ
 لام اصل مسئله او و از و د بود و عامل شد بیا نروده و آن بقصحه ارست زیر نام زوجه بنده شد نوشتیم زیر نام ام بنده شد
 وزیر نام شقیقه چهار و پنجین زیر نام شقیقه دوم چهار وزیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بیطن ثانی
 یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح او از شش است و مافی الید میت از بطین اول سه بود مقابل کردیم سه با شش توفیق
 بالثلث یافتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صور عدم انتظام تداخل حکم توفیق و اولی شش شش که دو باشد
 بالا نوشتیم ثلث سه بر انتقال کردیم بطین ثالث که نام ست پنج و ارث یافتیم سه بنت مذکوره و ابوبین ثلثین و سارین
 جمع شد اصل مسئله از شش شش و شش و شش و میان نصیب ثبات که چهار است و میان روس ایشان که سه است
 سابقا یافتیم ضرب کردیم سه از شش برده شد و آن بقصحه ارست باز تقصص کردیم از مافی الید دیدیم که مگر فقه است الا از
 اول نصیب ابی انجاد است و در اردو که بالای بطین ثانی هر قوم ست ضرب کردیم چهار شد مقابل کردیم چهار را بر شده توفیق
 بالصف بر آن نصف برده که در باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دست یابین نوشتیم انتقال کردیم بیطن رابع سه ارث یافتیم
 زوجه و این و بنت اصل مسئله از هشت یکی زوجه را و هفت و شش شود بر این و بنت عدد روس که ست ضرب کردیم و در هشت
 و چهار بر آمد و وی اخذ نکرد است از بطین اول خیری پس نصیب از بطین ثانی که سه است در بنده سه برین که یک است خیر
 کردیم سه بر آمد سه از در ضرب کردیم بیت و هفت شد پس بیت و هفت مافی الید ارست مقابل کردیم با بیت و چهار توفیق
 بالثلث یافتیم ثلث بیت و چهار که هشت است بالا نوشتیم و ثلث بیت و هفت که نه است یابین نوشتیم انتقال کردیم
 بیطن خامس که یک شقیقه که بنت بطین ثالث بود متوفی شد چهار و ارث گذاشت شقیقه و اخت لام و جده که بقیه از ثانی
 متقدم آمد و چهارم زوج اصل مسئله شش است و عامل بهشت شده است و وی از بطین اول و ثالث گرفته از بطین
 چهار است چهار را در دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو بر آمد هفتاد و دو در هشت زدیم
 پانصد و هفتاد و شش بر آمد و این نصیب است از بطین اول بر کاغذ می نوشتیم و نصیب او از بطین ثالث خیر چهار
 است چهار را ضرب کردیم در دو که بنده سه زیرین است هشت حاصل شد هشت را در هشت زدیم شصت و چهار شد
 بر آن کاغذ زیر محفوظ اول نوشتیم بدینصورت مجموع شصت و چهل بر آمد و آن مافی الید ارست
 کردیم با هشت انتظام یافتیم جز و سهم که ثانی است یابین نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم
 بیطن سادس یافتیم که اخت لام که بنت بطین ثالث و اخت لام بیطن خامس برده و چهار و ارث گذاشت
 اخت لام و جده که در بطین سابق هم بودند و زوج و اخ لا بقصحه ارست از شش است و نصیب از بطین اول و بود و در دو ضرب کردیم



چهار برآمد چهار در نه زدیم شش برآمد شش شش را در دشت زدیم دو صد و شصتاد و شصت برآمد دو صد و شصتاد و شصت
بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در نه زدیم با این که در دشت ضرب کردیم شصت برآمد شصت را در دشت زدیم
شصت و چهار برآمد نه بر محوطه اول ثبت کردیم و نصیب از لطن خامس یکی است یک را در نه زدیم با این که شصتاد و شصت
ضرب کردیم شصتاد و شصت را در نه بر محوطه ثانی نوشتیم بر بصورت ^{دو صد و شصت} _{بر} ^{دو صد و شصت} _{بر}
مقابل کردیم با شصت و منقسم شد جزو هفتم که شصتاد و دو است با این ^{دو صد و شصت} _{بر} ^{دو صد و شصت} _{بر}
بطین سابع که ام لطن ثالث و جده خامس ساوس بود چهار وارث گذاشت نزوج دام و جد و اخت لایه این سه
اگر ریست اصل مسئله شش و محول به نه و نصیب جد و اخت لایه که چهار است بدیاد که لایه که مثل خط الانشیرین
منقسم کرد پس انکسار لازم آمد عدد دوس که ریست در نه ضرب کردیم پس تصحیح از از ریست و شصت است دیدیم نصیب از از
ثالث سه بود سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در دشت زدیم چهل و شصت برآمد و در بطون متاخره ضرب
ضرب نکردیم چهل و شصت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب از لطن خامس یکی است یک را در نه زدیم با این که شصتاد و شصت
ضرب کردیم شصتاد و شصت را در نه بر محوطه اول ثبت کردیم و نصیب از لطن ساوس یکی است یکی را در دشت زدیم و در دشت زدیم
شصتاد و دو برآمد نه بر محوطه ثانی ثبت کردیم بر بصورت ^{دو صد و شصت} _{بر} ^{دو صد و شصت} _{بر}
مناقصت برآمد بعیت و شصت را با لا نوشتیم و دو صد را با این ^{دو صد و شصت} _{بر} ^{دو صد و شصت} _{بر}
که در اول شصت بود و در ثالث ثبت و در خامس شصت و در ساوس اخت لام گذاشت سه وارث ام جده که سابع هم
نزوج و این تصحیح از از دو از دو نصیب از لطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در دشت برآمد شصت را در نه زدیم شصتاد
و دو برآمد و در دشت زدیم با شصت و شصت برآمد با شصت و شصتاد و شصت را در دشت زدیم و شصت زدیم با شصت
پنجاه و دو برآمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب از لطن ثالث چهار بود چهار را در دو ضرب کردیم شصت برآمد شصت را در دشت
زدیم شصت و چهار برآمد شصت و چهار را در دشت و شصت زدیم که هر دو و شصت و شصت و شصت برآمد نه بر محوطه اول ثبت
کردیم و نصیب از لطن خامس سه بود سه را در دشت زدیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل را در دشت و شصت زدیم
و چهار صد و شصتاد و شصت را در نه بر محوطه ثانی ثبت کردیم و نصیب از لطن ساوس یکی است یکی را در دشت زدیم و در دشت زدیم
برآمد شصتاد و دو را در دشت و شصت ضرب کردیم که هر دو و شصت و شصتاد و شصت را در دشت زدیم و شصت زدیم
بر صحت کردیم بعیت و چهار و شصت و چهار برآمد و آن مافی الیاد است مقابل کردیم با دو از دو و شصت بالای او و شصت زدیم
و با این جزو هفتم و نه را و یکصد و چهل و شصت نمودیم انتقال کردیم بطین سابع با این که نزوج جده متوفی شده است و دو وارث گذاشت

شقیق تصحیح مسئله از سده و نصیب از بطن سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم کثیر از دشت صد برآمد در بطن سابع نه
 صفر بود ضرب نکردیم پس باقی الی او همین قدر است مقابل کردیم با سده القسام یا فقیم بالاسی او صد گذاشتیم و زیر او سیم
 شد صد شد که دریم انتقال کردیم بطن عاشر احت علانی جده را یا فقیم که در دشت گذاشت یا خط را فقط مسئله او را یک
 و نصیب او از بطن سابع چهار است چهار را در سده باین که دو صد است ضرب کردیم شد صد برآمد و آن باقی
 دشت مقابل کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و هشت صد باین نوشتم چون انجیل تمام شد خواستیم که انتقال
 کنیم بجامه که تصحیح مسائل از وی صحیح شود یا نرود را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم دو صد
 برآمد دو صد و هشتاد در دشت زدیم دویزار و یکصد و شصت برآمد دویزار و یکصد و شصت او دویست و هشت
 کردیم پنجاه و هشت هزار و سده صد و بیست برآمد آن جامه جمیع مسائل است خواستیم که این مبلغ را بر اجای تقسیم کنیم
 شقیق را یا فقیم که از بطن ثانی نصیب او دو بود دورا در سده باین که یک بود ضرب کردیم دو برآمد
 دورا در نه ضرب کردیم شصت برآمد شصت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در دشت
 و هشت ضرب کردیم شصت هزار و شصت و هشتاد و هشت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر اجای نوشتم انتقال کردیم
 شقیقه یافتیم که از بطن ثانی یکی یافته است فقط سی که را در یک ضرب کردیم یک برآمد یک را در نه
 ضرب کردیم نه برآمد نه را در دشت ضرب کردیم هشتاد و دو برآمد هشتاد و دو را در بیست و هشت ضرب
 و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیقه در سطر اجای نوشتم انتقال کردیم باب یافتیم که
 از بطن ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در دشت ضرب
 کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در بیست و هشت ضرب کردیم یک هزار و دو صد و نود و شش برآمد
 محاذی اسم آب در سطر اجای نوشتم بعد از آن زوجه از بطن رابع سه یافته است فقط سه را در نه
 ضرب کردیم بیست و هشت برآمد بیست و هشت را در بیست و هشت ضرب کردیم هشتصد و بیست و نه برآمد آنرا
 محاذی زوجه در سطر اجای نوشتم انتقال کردیم باین ابن را از بطن رابع چهارده بود چهارده را در نه
 ضرب کردیم یکصد و بیست و شش برآمد یکصد و بیست و شش را در بیست و هشت ضرب کردیم سه هزار
 و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر اجای نوشتم انتقال کردیم بر بنت بنت از بطن رابع هفت
 یافته است هفت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در بیست و هشت ضرب کردیم یک هزار
 و هشتصد و یک برآمد آنرا محاذی بنت نوشتم انتقال کردیم بزوج از بطن خامس سه یافته است سه را در دشت

شقیق
 ۳۸۸۸

۴۱۳۳
 شقیقه
 ۱۹۴۴

اب
 ۱۲۹۴

زوجه
 ۴۲۴

ابن
 ۳۴۰۴
 بنت
 ۱۴۰۱

فهم کسور فهم الضبا المیزان طبع باید بخیم من ابتهی بلیتین فلیتخر ابوهار کار باید بست و گاهی از منزل تقی خاص کرده منزل
 یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و تقسیم کسور هموار باید ساخت دیگر آنکه الضبا را باید که مقابله کنند اگر ترا اقل باشد فقط اقل را که ضبا
 کنند و اکثر را همان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر نصیبی را بر وفق آن باید آورد و اگر
 بعضی ضبا توافق و در بعضی ترا اقل باشد توافق اعتبار باید نمود و اگر تباين باشد بعضی الضبا یا کل آن این نوع مستخر است دیگر اختصاص
 بجز کسیکه مستثنی از وی میراث گرفته است میت نشمرند و نام او نویسند و سهام او دهند و متبرعن موت او و تقسیم سهام او
 نشوند و دیگر اختصاص تقصیر معنی اختصاص تقسیم است که استخراج کنند و بعضی در صورتی که بر وفق فریق منقسم شود و بجز
 او را که کند که در بطون آید و عدد این مسئله متضاعت خواهد شد بوجهیکه اکثر منقسم گردد پس بقیه تقسیم شود و بجز
 کند تا وقتی که تضاعت اعداد حاصل شود زیرا که مقصود و صیغه تقسیم در الضبا ایجاب است و آن حاصل است باید در
 که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین او منقسم نمی شود مانند حرام و حیوان یا از آن قبیل است که عین
 منقسم میشود مانند جوب و نقود و از من پس حصه او از ترک ماند جدا است از جامعه و این مسئله را بعد متناهی است
 ثالث مجهول است و چاره دانستن آن تقریبت است و تقریبت بحار از استخراج قیراط است یعنی جزو است و جام
 و طریق او آنست که تقسیم کنند جامعه ابریت و چهار حاصل القسمة قیراط است پس اگر حاصل القسمة صحیح برآمد فیها
 و اگر کسری با او جمع شد و ستویه الکسور خواهی خرج کسره در جامعه ضرب کن و حاصل ضرب جامعه ساز و از آن قیر
 صحیح برآر و اگر کسر مضاعف یا معطوف برآمد مقابله کن بر دو کسر اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن
 و حاصل را در جامعه و حکم چند عدد از کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از تراند مراتب خزاره مقصود باشد همان کسره
 تلفظ کن و طریق تقسیم قیراط بر این است که جدولی رسم کنی از بالای صفحه نویسی پایان آن بقدر امتداد الضبا و از
 تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانه های پیدا شود و در هر خانه نصیبی از الضبا یا یکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن
 جامعه بنویس بر جنب این جدول دیگر مشابه او در طول و خانه ها بنویس بالای این جدول قیراط جامعه بنویس
 بعد از آن حل کن قیراط را با ضلوع او تا آنکه واحد را هم بهم آن کسر عین آن خواند مثلاً مائتین حاصل میشود ضرب
 در مائت پس یکی از ضلوع او دوست و مائت حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلوع او ده است یکی عشره است
 و منجز عشره است و دیگر بار نیز عشره از ضلوع او شد و چون الضلوع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیراط
 بقدر اضلاع بنویس پس در هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیبی را بگیر و قسمت کن بر قیراط
 و حاصل القسمة را در جدول قیراط محاذی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب ضلع اول محاذی آن نصیب کن

و اگر کسی دیگر مناسب ضلع ثانی باقی مانده باشد در جدول ضلع ثانی تا آنکه مستقر شود:

مجموع اسیابین	وقتی الحاق	جدول العشر	جدول العشر	عشر القیراط	عشر القیراط	عشر القیراط
۵۸۳۳۰	۱۹۴۴۰	۱۹۴۴	۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۴	۱۲۹	۹	۱		
۱۹۴۴	۹۴۸	۹۴	۸			
۱۲۹۴	۴۴۴	۴۴	۲	۵	۳	
۲۲۹	۲۴۴	۲۴	۲			
۳۴۰۲	۱۱۴۴	۱۱۴	۴	۲		
۱۲۰۱	۵۴۶	۵۴	۶			
۹۴۸۰	۲۱۴۰	۲۱۴		۲	۹	۹
۵۸۳۲	۱۹۴۴	۱۹۴	۴	۲		
۱۹۴۴	۹۴۸	۹۴	۸			
۵۴۸۸	۱۸۴۸	۱۸۴	۸	۲	۵	۱
۴۴۰۰	۸۰۰	۸۰		۹	۶	۸
۹۴۴۴	۲۱۴۲	۲۱۴	۲	۹	۴	
۱۴۹۹۴	۲۹۹۹	۲۹۹	۸	۹	۹	۳
۹۰۰	۲۰۰	۲۰		۲	۴	۲
۱۲۰۰	۴۰۰	۴۰		۲	۸	۲

۲۱۴

712

قال يا ايرقا هلم ذاك الكتاب الكتيبة في شان الحق يسال عنها ويستخير فيها فاتي به يرفا فادعا
بتوراف قدح فيه ماء فحى ذاك الكتاب فيه ثم قال لودضيت الله اقرك ابن مرسي شسته بود
نزدك عمر بن الخطاب پس وقتيکه خواند نماز ظهر را گفست اى ايرقا بيار آن کتاب را اشاره کرد بهما که
نوشته بود آنرا در باب عمه سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید از آن پس آورد دیر فآن نامه را پس
طلبيد عمر پايه سنگين با پايه چوبين که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن پايه بعد از آن
گفت

اگر در مناسبتی که خداست مالک است محمد بن ابی بکر بن حذم انه سمع اياه كذا
 يقول كان عمر بن الخطاب يقول بحجبا للعبة تورث ولا تورث عمر بن الخطاب بكفت عجبا است عمر
 وارث خود میگردد اند سپهران برادر را خود وارث نمی شود قال مالک الامر المجمع علیه عندنا الذی
 اختلاف فیہ والذی اذرت علیه اهل العلم بیلدنا ان ابن الاخر للام والجد ایا الام والعم اخا الا لای
 والخال والجد ام الی الام وابنة الاخر للاب والام والعمه والخاله لا یرثون بارحامهم شیئا قال
 لا تورث امراه هه البعد نسبها من المتوفی من سمی فی هذا کتاب برحمها شیئا وانه لا یرث احد من
 الاخوات ستمین وذلك ان الله تبارک وتعالی ذکر فی کتابه مایرات الام من ولدها ومیراث الب
 من ابیهن ومیراث الزوجه من زوجها ومیراث الاخوات للاب ومیراث الاخوات للاخوات ولا تورث
 بالذی جاء عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فیها والماء تورث من اعتقت هی نفسها لان الله تبار
 وتعالی قال فی کتابه فایخو انکم فی الذین وموالیکم کت مالک حکمیکه اتفاق جعل شد بران نزدیک ما اختلاف
 دران حکمی که یافتیم بران اهل علم را در شهر خود نیست که سپهر برادر را خیا فی وجهه که پدر را باشد و عم که
 خیا فی پدر باشد و خالو و جد که مادر پدر را باشد و دختر برادر را خیا فی و عمه خاله وارث نمی شوند بقرابتها
 چیزی را گفت مالک وارث نمی شود هیچ زنیکه و هیچ دورتر باشد از و منی نسب بر نسبت متوفی از اینجا عمر که
 درین کتاب بقرابت خود چیزی را حکم نیست که وارث نمی شوند زمان مگر آنچه که نام ایشان برده شد و تفصیل
 که خداست مالک ذکر کرد کتاب خود میراث مادر را از فرزندان خود و میراث دختران را از پدر خویش و میراث
 از شوهر خود و میراث خواهران اخیانی یا علاتی یا اخیا فی از برادر خویش و وارث ساخته شد جده و السید
 انبار رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب او وزن وارث میشود کسی که آزاد کرده باشد خودش زیرا که خدا
 فرمود در کتاب خود فایخو انکم فی الذین وموالیکم باب لا یرث المسلم الکافر وارث نمی شود مسلمان پیغمبر
 مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین عن عمر بن عثمان بن عفان عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی
 علیه وسلم قال لا یرث المسلم الکافر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وارث نمی شود مسلمان کافر را مالک
 ابن شهاب عن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب انه اخبره انما ورت ابا طالب عقیل وطالب لم یرثه علی فلذل
 ترکنا لضیاعنا من الشعب علی ابن حسین گفت جز این نیست که وارث ابو طالب شدند عقیل و طالب و وارث او
 علی گفت علی بن حسین پس برای همین سبب ترک کردیم نفیض خود را از شعب ابیطالب مالک عن یحیی بن

وطلبوا من أبيهم أن يبيعوا
 زيقهم على أصحاب الزنجر
 سوى الأرميين في
 السرايا ووصل للنجف
 أنه لا يورث ذو
 الأرميين المال
 يبيت المال ودفنوا
 المتأخرون إذا لم
 يتنظم أمر بيت المال
 بالرسد حال الزنجر
 خبز الزنجر وفضل
 على فروضهم بالنسبة
 فكان لهم كذا من
 المال إلى فرد
 ١٨

قلت

عندما كان

اهل العلم

ان الكاف

والسليم

الكاظم

من الصالحين

باب

الصلوات

سبيل

عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخذته ان عمه له يهثوية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذك
 ذلك لعمر بن الخطاب قال له من يرثها فقال له عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فساله عن
 ذلك فقال عثمان اترا في نسبت ما قال لك عمر ابن الخطاب يرثها اهل دينها عمه محمد بن الاشعث يهودي
 يا نصرانيه متوفي شد ومحمد بن الاشعث ذكر كر و ابن ناجر امير حمير بن الخطاب كفت اور اور ارث او كمي شود پس كفت
 اور او عمر بن الخطاب وارث ميشود اهل دين او بعد از ان آمد عيش عثمان بن عفان پس سوال كرد او در ارث ابن ناجر
 پس كفت عثمان ايا مني مر كه فراموش نمودم آنچه گفته بود ترا عمر وارث او ميشود اهل دين او مالك
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم عن نصرانيا اعتقه عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فامر عمر بن
 بن عبد العزيز ان اجعل ماله في بيت المال نصراني را آزاد كرد وعمر بن عبد العزيز بعد از ان برد ان نصراني كفت
 پس امر كرد عمر بن عبد العزيز كه نهم مان او را در بيت المال يعني عمر بن عبد العزيز خود وارث آن نشد بجهت
 نصراني بودن آن و همين است مذهب جمهور علماء كه كافران مسلمان وارث نمي شود و مسلمان از كافران و انواع
 نيك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وارث ميشود و شد باب ميراث اسمعيل
 اسمعيل كفت كه فرزند من با مادر خود اسير گرفتيم پس آن فرزند جميل است و اگر حامل بيايد و در الاسلام وضع
 آن وليد است نه جميل مالك عن الثقة عنده انه سمع بسعيد بن المسيب يقول ابي عمر بن الخطاب ان يورث احد
 من الاحكام الا اخذ ولد في القرب عمر بن الخطاب قبول نكرد كه وارث گردانيد چي يك از احكام الا كسي كه زاده
 در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في القرب فهي لدها يورثها انما انت
 و ترو ان ما امير انما في كتب الله عز وجل كفت مالك اگر اندر من در آن سال كه حامل است از زمين دشمن ميشود
 ولد در عرب پس او فرزند دوست وارث ميشود و ابن فرزند مادر خود را اگر مادر يهودي وارث او ميشود آن فرزند
 اگر او يهودي موافق ميراث خود در كتاب خداي عز وجل فاب ميراث من جميل تقدم مودة باب ميراث كسي كه
 دانسته نشد تقدم موت او مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انه لم يوارث
 من قتل يوم الجمل ويوم صفين ويوم الحرة ثم كان يوم قديد فلم يورث احد منهم من صاحبه شيئا الا من
 علم انه قتل صاحبه بايديه وارث نشد و آنرا نكته شده اند روز جمل و روز صفين و روز حرة بعد از ان واقع
 روز قديد پس وارث گردانيد نشد چي يك از ايشان از صاحب خود چيزي را مگر شخصه كه دانسته شد كه او
 مقتول شد پس از صاحب خود قال مالك و ذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

و در وقت او قبول هي چي
 و در بيت المال
 فانه اذا دعى الوالد
 انه ابنه و صدقه
 فمطلوبه ولا يجتاز
 في هذا الى يدية
 الا ان يكون الوالد
 عبد فبذلك بالولي
 ذلك وهو قول
 ابي حنيفة والاعانة
 من فقهاء ائمتنا
 قلت
 و طيها اهل العلم
 ان الله عز وجل
 من قتلها بان غدا في
 ثيابها و اخذت من ثيابها
 و لم يات احد من اهلها
 موت و ترو انما في
 احد هاهنا من
 بل هي مثل كل اخر
 من قتلها من كان
 جوية فبذلك بعد
 مودة من و مودة

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في كتابه
 ما لا يحصى من النعمان
 والحمد لله الذي جعل في كتابه
 ما لا يحصى من النعمان
 والحمد لله الذي جعل في كتابه
 ما لا يحصى من النعمان

باب لا يجعل كالح المتعة حلال نيت كالح شدة الك عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن بن محمد بن علي
 ايها عن علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخي عن متعة النساء يوم خيبر وعن ابي بصير عن ابي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني مرودا منته نمان وذي خيبر واذ خردون گوشت خزان خانگی **مالك** عن ابن شهاب عن ع
 بن الزبير ان خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت ان ربيع بن امية استمتع بامرة مولدة فحجته
 منه فخر عمر بن الخطاب فزاعجهم رداه فقال هذه المتعة ولو كنت تقدر مت فيها لو حجت خولة فخر حكيم
 بر عمر بن الخطاب لم يفت بانه ربيع بل ربيع متدكر وبن مولده و مولده زني است كد عرب پيدا شده ووالدين او غير عينا شديت
 شد از وی پس برآمد عمر بن الخطاب مضطرب شده می کشید چادر خود را بر گشت این است و اگر پیش ازین حکم کرده بودی و رتبه البشیرم میکرد
باب الكفانة قال الله تعالى انفس كان موصفا كان فاسقالا يستوتون اياكم كي مومن باشد مانند کسی که فاسق باشد
 بر این می شود و قال تعالى اسم يقيمون حذر و بيل نحن قمنا بينهم معاتمة هم في الحيوة الدنيا و فضا بعضهم فوق بعض
 درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخرا و يا و حذر و بيل خيرا مما يجمعون ايا ايشان قمت میکنند حجت پروردگار ترا قمت
 کرده ایم در میان ایشان گذران ایشان را در زندگانی دنیا و بلند مرتبه ساختیم بعضی را بر بعضی تا سخره گیر بعضی از ایشان بعضی را بچشم
 کرد و حجت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع میکند **باب** تفسيرية المحرمات باب و شرح و بیان آیت محرمات قال الله تعالى
 ولا تنكحوا اباكم امهاتكم من النساء الا ما قد سلف ان كان فاحشة و مقتا و سواء سبيل و لا جناح مكيد زني را كد
 جناح آورده اند او را پدران شما از زنان لكن آنچه گوشت پیش از نزول این آیت عفت بر آینه نگاه این زن است كايحيائي و سبب بعض
 خدايتعالی و بر آیت آن حرمت عليكم امهاتكم و بناتكم و اخواتكم و عمتكم و خالاتكم و بنات الاخ و بنات
 الاخت و امهاتكم الا التي ارضعنكم و اخواتكم من الرضا و عمتكم و بناتكم و بنات الاخ و بنات
 جئوكم من لسانكم الا التي دخلتوهن فان لم تكونوا دخلتموهن فلا جناح عليكم و جازا لبناءكم
 الذين من اصلا بكم و ان يجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف ان الله عفو راجع و المحصنات من النساء
 الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم و احل لكم ما و راء ذلكم ان تدعوا اباها و امهاتكم محصنين غير مسافحين
 فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فريضه و لا جناح عليكم فيما تراضتم به من بعد الفهر فصدان الله
 كان علمها حكيما حرام ساخته شد بر شما نگاهداران شما و دختران شما و خواهران شما و خواهران مادران شما و دختران
 شما و دختران خواهران و آن مادران شما که شیر داده اند شما را و خواهران شما از جهت نسب خوردن و مادران زنان شما و دختران شما
 آن دختران که در پرورش شما انداز شکم آن زنان که جامع کرده اید با ایشان پس اگر جامع کرده باشید با ایشان پس هیچ گاه نیست بر شما

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في كتابه
 ما لا يحصى من النعمان
 والحمد لله الذي جعل في كتابه
 ما لا يحصى من النعمان
 والحمد لله الذي جعل في كتابه
 ما لا يحصى من النعمان

بانیانکم بعضکم من بعض فانکوحن باذن اهلهم واتوهن اجورهن بالمعروف المحصنات غیره الحائض
 متخذات اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن مضاف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن
 خشیه العنت منکم وان تضربواخیرکم ولله عقوبه وحیلم و هر که توانائی ندارد از جهت توانگری که زنی گیرد زنان آزاد
 مسلمانان را پس حلال است او را نکاح کند کثیر کنیز از جنس کنیز مالک او شده است و تمامی شما ای مسلمانان از کنیزگان و خداوند است و ما را نرسد بایمان شما
 بعضی شما از جنس بعضی است پس نکاح کنید کنیزگان را با بایان خداوندان ایشان و بپدر ایشان را مهرهای ایشان بوجه پسندید در حالیکه این کنیزگان
 پرستگار باشند از زمانه زن ناکنده و نه دست پنهانی گیرنده پس در فقیه خداوند شوهر شد پس اگر بایزندگان و حیای را یعنی زن ناکند پس
 ایشان است نصف آنچه بزرگان از او است از عقوبت یعنی بچاه نازباید اید و نکاح کنیزگان کسی است که تبرکد از شقت یعنی از گناه
 از جلد شما و اگر صبر کنید بهتر باشد شما را و خدا آمرزگار است فقه حکم گوید فارق و در نکاح و اتحاد اخدان شرط شود است و در جهات و جهات
 موبد بودن عقد بحسب ظاهر پس چون در حاله زوج آمدند اگر ناکند پس ایشان است نیم مقدار آنچه بزرگان است از عقوبت یعنی بچاه
 نازباید و اگر در حاله زوج نباشند نیز عقوبت او همان بچاه نازباید است زیرا که ذکر این فیه بحسب فقهی احتمال نازباید است و این معنی در حدیث
 مسند و الباء علم **مالک** انه بلغ عن عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عمر عن ابي الحسن و سبک کانت تحت امره و حرة
 فارادان بینک علیها انتم فکرها ان یجمعها بینها عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عمر قال کرده شد از حکم مردیکه است زن آزاد
 زن آزاد پس خوست که نکاح کند بر وی کنیز را پس ناپسند و شنید که جمیع کنند میان زن آزاد و کنیز **مالک** عن یحیی بن سعید بن
 سعید بن السائب انه کان یقول لا تنکح الا نکره على الحرة الا ان تشاء الحرة فان طاعت الحرة فلما التثان
 القم سعید بن سبک یگفت نکاح کرده نشود کنیز را زن آزاد مگر آنکه بخواد و از این معنی شود پس او است و در یوم حصد از قنبر یعنی
قال مالک ولا ینبغی لحرن ان یتزوج امه و هو یجوز طولا للحرة ولا یتزوج امه اذا لم یجد طولا للحرة الا ان
 یخشی العنت و ذلک لان الله تبارک و تعالی قال فی کتابه و من لم یستطع منکم طولا الا نکره على الحرة فلما التثان
 الزنا گفت و نباید مرد آزاد را که نکاح کنیز را و حال آنکه او باید نکره کنیز را بر نکاح زن آزاد نکاح کنیز را و فقیه نباید نکره کنیز را بر نکاح زن آزاد مگر در فقیه
 نباید نکره کنیز را بر نکاح و این بر آنست که فقیه از کتاب خود من لم یستطع منکم طولا الا نکره على الحرة گفت مالک مراد است از است **قال مالک** لا
 یجوز نکاح امه یهودیه و لا نصرانیة لان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه و المحصنات من المؤمنات المحصنات
 من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم فمن حرثن من الیهودیات و النصرانیات و قال الله تبارک و تعالی فمن لم
 یستطع منکم طولا ان ینکح للمحصنات المؤمنات فمن ما ملکک ایمانکم من فقیهاتکم المؤمنات فمن الاماء
 المؤمنات فانما احل الله فیما نرى نکاح الاما المؤمنات و لم یجوز نکاح الاما و اهل الکتاب الیهودیة و

وان يكون الزمان
الامة مسلمات
تفقه وان كان
شبهه وقلة
الزوال عليه
اي لا يفرق
وان يخاف الله
فلا استغناء
الحل الشا
وان لا يفكر
في حجة
بشرط ان يكون
الحجة لا يكون
عند الشا
قلبه

[illegible]

ان يكون الكافر بان يكون
 وان تخلف الوطى
 لامة مسلمة
 وقال ابو الحنفية لا يكره
 الامانة ولو لم يزل
 ان تكون شتمه طول حرة
 سعيد بن المسيب لا يكره
 الحرة شتمه وان كان شتمه
 حرة الا اذا لم يزل شتمه
 على ذلك انما قلنا
 وعليه اهل العلم ان تخلف
 للمسلمة في الجوارح
 ولا يكره الا ان يكره
 وتنفذ الشك في ان
 من قومهم لم يزل
 قبل تحريف العوس
 وعدته عيسى عليه السلام
 او ترضى قبل تحريف
 او تخيل ديدنه
 محمد صلى الله عليه وسلم
 والراجلون في الياء
 وانصت اليه بعد التحريف
 وقبل الشك ان يكره
 الحق ونجذبوا
 حلت منها تحريم

[illegible]

فبعث النبي رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن عمر وهيب بن عير يزاد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ابن اميرتوداه رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام وان يقتلهم عليه فان رضى امر اقبله والا سيده
 شهر بن حلفا قدم صفوان بن امية على رسول الله صلى الله عليه وسلم يزاد انه نادى على رسول الله فقال يا محمد
 هذا وهيب بن عير جاءني يزادك وزعم انك دعوتني الى القنوم عليك فان رضى امر اقبلته والا سيده
 شهر بن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انزل يا وهيب فقال لا والله لا انزل حتى تبين لي فقال له رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يا لك تسيروا بغيره اشهر فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل هوان بن حنين
 فارسل الى صفوان بن امية يستعيره اداة وسلاحا عنده فقال صفوان الطوعا ام كرها فقال بل طوعا فاما
 الاداة والسلاح التي عندهم خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو كما فرقتهم بن حنين والطائف
 هو كما فرقتهم بن حنين ولم يفرق رسول الله صلى الله عليه وسلم بينه وبين امرائه حتى اسلم صفوان و
 استقرت عنده امرته بذلك النكاح **صالح** عن ابن شهاب انه قال كان بين اسلام صفوان وبين
 اسلام امرته شحوا من شهر قال **صالح** قال ابن شهاب ولم يبلغنا ان امرأة هاجرت بها الى الله ورسوله و
 زوجها كافر مشرك بدار الكفر الا فرقتهم بغير ما بين زوجها الا ان يقدر زوجها بالسرقة فيقتله عنها خبره بين شهاب
 لبعضي زمان در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم مسلمان می شدند در دیار خود یعنی در دار الحریب ایشان مهاجرت نمودند و شهر ایشان
 و تنبیه مسلمان شدند کافر بودند از حیدر بن ذر و ولید بن خنیزه بودند و دوی در کلک صفوان بن امیه پس مسلمان شدند و فرمود که اگر سخت
 شویم او صفوان بن امیه از اسلام پس فرستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمراده دی را که وهیب بن عیر بود با چهار خود را نشان
 انان باشند صفوان بن امیه را خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم صفوان را بسوی اسلام و خواند بسوی که باید پیش آنحضرت صلى
 علیه وسلم پس اگر پسند کند کار را قبول کند از اولاد ستوری آمد و رفت و بد آنحضرت صلى الله عليه وسلم و داه پس و تنبیه که صفوان پیش
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم همراه چادر آنحضرت صلى الله عليه وسلم ناکر و حضور مردان پس گفت یا محمد این وهیب بن عیر است آورد
 من چادر را و ظاهرا هر که تو خواندی مرا بسوی آمدن پیش تو پس اگر پسند کنی کار را قبول کنی از اولاد ستوری آمد و رفت دی را از راه
 پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم و آئی ای اباد و بس پس گفت صفوان نه بخدا قسم فرود نیایم تا اگر واضح کنی زای پس پس فرمود
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ستوری آمد و رفت چهار راه است پس برآمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بجانب قبله هوان در غزوه
 حنین پس آدم فرستاد بسوی صفوان بن امیه طلب عاریت میفرمود از صفوان آلات و سلاح را که پیش او بود گفت صفوان ای سطلی
 بخوشی من یا بخیر در دوستی فرمود بلکه میطلبم بخوشی تو بر عاریت داد آنحضرت راضی الله علیه وسلم آلات و سلاح که نزد او بود و پسند

پہا زنیان و مخدہ طلاق این کہ در صورت بیچہ سکوہ جمع نشوند بکہ چار سکوہ و یک حلقہ **صالح** عن ابی بکر بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزید کا نایقہ و لان فی الرجل یكون عند اربع نسوة فیطلق احدھن البتہ اندہ یزوم انشاء و لا ینتظر ان تنقضی عدتها قاسم بن محمد وعروة بن الزید کہتند در سکوہ شخصی کہ باشد نزدیک و چہا زنی پس طلاق و ہر یکی از ایشان بطلاق باین غیر صحیح کہ دی نکاح بکنند اگر خواہد و تم طہا زن کند انقضاء عدہ او را **صالح** عن ابی بکر بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة الزید افتی و لیدہ بن عبد الملك بن مروان عام قدم المدینہ بذلك غیر ان القاسم بن محمد قال له طلقها فی مجلس شیء فی قاسم بن محمد وعروة بن الزید فتوی دادند و لیدہ بن عبد الملك در ان سال کہ آمد مدینہ بہین حکم بنجر انکہ قاسم گفت اورا طلاق بدہ آن زن را در مجلس مسجد ولینی سہ طلاق دادن در یک مجلس پیر **باب** العبد ینکح اربعاً و یربان اگر غلام زنی گیرد چہا زنی **صالح** اندہ سمعہ زبیر بن ابی الجمہن یقول ینکح العبد اربع نسوة امام مالک شنیدہ بن ابی عبد الرحمن را کہ میگفت نکاح کند غلام چہا زنی را **قال** مالک و هذا احسن سمعت فی ذلک گفت و این قول بہترین اقوالی است کہ شنیدم آن زار دین اب **باب** لا یحل نکاح المعتدہ طلاق نکاح زنیکہ در عدت کسی باشد از وفات یا طلاق قال الله تعالی لا تنہوا عن عقد النکاح حتی ینایم الکتاب جلد قصہ نکاح را تا آنکہ برسد عدہ مفروضہ نہایت خود **باب** الرضاۃ عن تحرم الولادۃ شیر خوردن حرام میکند چہا را کہ امکان قدرت ولادۃ **صالح** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمر بن عبد الرحمن ان عائشہ ام المؤمنین اخبرتها ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم کان عندھا و اھا سمعت صوت رجل یستاذن فی بیتھا حفصۃ قالت عا فقلت یا رسول الله هذا صوت رجل یستاذن فی بیتک فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم اواه فلا فاما لعم حفصۃ من الرضاۃ فقالت عا شتر یا رسول الله لو کان فلان جیالعم طامنا الرضاۃ دخل علی فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم نعم ان الرضاۃ تحرم ما تحرم الولادۃ انحضرت صلی الله علیہ وسلم نزدیک حضرت عائشہ شنید آواز مردی کہ دستوری طلب میکرد در خانہ حضرت حفصہ گفت حضرت عائشہ پس گفت یا رسول الله این آواز مردیست کہ دستوری طلب میکند در خانہ تو پس فرمود رسول الله صلی الله علیہ وسلم گمان می آید مرا کہ وی تلاقی است عم حفصہ از جہت شیر خوردن گفت حضرت عائشہ یا رسول الله اگر فلانی زندہ می بود ام بر دهم خود را از جہت شیر خوارگی آید مردی آمد من فرمود انحضرت صلی الله علیہ وسلم آری ہر آنہ شیر خوردن حرام میکند چہا را کہ حرام میکند شیر ولادت **صالح** عن ابن شہاب عن عروة بن الزید عن عائشہ ام المؤمنین اھا اخبرته ان افلم اخا ابی القعیس جاء یستاذن علیھا و هو عیال من الرضاۃ بعد ما انزل الحجاب قالت فابعیت ان اذن له علی فلما جاء رسول الله صلی الله علیہ وسلم اخبرته بالذی صنعت

لحققت
علیہ الشافعی قال
انہ یخفی لا یجوز
مالک یفتی عنہا
عائشہ انقضت الامۃ
عن ابن شہاب عن العبد

برعائشہ کسی کہ شیر دادہ بودند اور از ان برادران عایشہ **باب** رضا عتہ الکبیر لا تحرم شیر خوردن کلان سال حرم
 نیکند زن را بر مرد **مالک** عن ابن شہاب انہ سئل عن رضا عتہ الکبیر فقال اخبر فی عمرۃ الزبیر ان ابائہ
 بن عتبہ بن ربیعہ وکان من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان قد شہد بد وکان قد تبی
 سالما الذی کان یقال لہ سالم مولی ابی حذیفہ کما تبی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وید بن حارثہ و
 انکم ابو حذیفہ سالم وھو یحیی ابنہ انکھ ابنتہ اخیه فاطمہ بنت الولید بن عتبہ بن ربیعہ وھي
 یومئذ من المهاجرات الاول وھي یومئذ من افضل ایاہی قریش فلما اتى اللہ تبارک وتعالی فی کتابہ فی
 زید بن حارثہ ما اتى فقال ادعہم لا یأثم ہوا قسط عند اللہ فان لم تعلموا اباہم فاخوانکم فی الدن
 وھو الیکم رد کل واحد تبی من اولئک الی ابیہ فان لم یعلم ابوہ رد الی مولاہ فجاءت سہیلہ بنت سہیل
 وھي امیرۃ ابی حذیفہ وھي من بنی ہاشم بن ابی المہر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقالت یا رسول اللہ
 کیا نری سالما ولدا وکان یدخل علی وانا افضل ولس لنا الابدیت واحد فماذا نری فی شأنہ فقال یھا رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیما بلغنا ارضعیہ خمس رضعات فیمربلینہا وکانت تراه ایما من الرضاعہ
 فاحضرت بذلک عائشہ المومنین فیمربلینہا ان یدخل علیہا من الرجال فکانت تامر اخنہا ام کلثوم
 بنت ابی بکر الصدیق وبنات اخیمہا ان یرضعن لہا من اجبت ان یدخل علیہا من الرجال وابی سائر ازواج
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یدخل علیہن بتلک الرضاعۃ احد من الناس وقلن لا وایہ ما نری اللہ
 اعزہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سہلہ بنت سہیل الا رضعۃ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم فی رضا عتہ سالم وحدہ واللہ لا یدخل علیہا هذا الرضاعۃ احد من الناس فعلی هذا کان ازواج
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی رضا عتہ الکبیر وھو الکرہ شد ان شہاب را از شیر خوردن کلان سال پرگفت خبر داد مرا
 عروہ کہ ابو حذیفہ بود از اصحاب حضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شدہ مخبرہ بدرد او و پس خود خواندہ بود آن سالم را کہ گفتہ میشد
 اورا سالم مولی ابی حذیفہ چاکہ لبیر خواندہ بود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زید بن حارثہ را و کج کرد ابو حذیفہ برای سالم حال
 آنکہ گمان او آن بود کہ او پسراست بنی داود ابو حذیفہ بدست سالم دختر برادر خود فاطمہ بنت الولید بن عتبہ و فاطمہ آنروز از
 سہاب بڑا متحقیان بود و وی آنروز بہترین بیوی مای قریش بود پس وقتیکہ نازل کرد خدا شیخا در باب زید آنچه نازل کرد پس
 او عوہم لا یأثم ثبت کنیہا لبیر خواندگان را بہ پدران ایشان این ثبت کردن بہ پدران بعد از مذکور است نزد خدا پس
 اگر نہانید پدران ایشان را پس ایشان برادران شما اند و از او کردگان شما اند یعنی ما این لقب توان خواندہ و کردہ شدہ ہر یک

از پسر خواندگان بسوی پدر او پس اگر نه نشسته نشد بخدا و در کرده نشد بسوی آنا و گذشته او یعنی نسبت یا از او گذشته کرد و در پس آنکه سهیل بن
سهیل و اذن ابو حنیفه بود و وی از قبیل بنی عامر بن لوی بود و بنیاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله کمان دادی
ما را که سالم فرزندت و هر آنکه داخل میشد بر من و من در جامه خاک می بودم و نیست اما اگر یک خانه پس چه چیزی می بینی در حال او
فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنچه خبر رسید بجا که شیریده او را پنج بار شیر داد و آن پس حرام خواهد شد و سهیل می پرسید یا
پسر خود از رضاعت پس آنقدر که در این حدیث عایشه در باب آنکه دوست میداشت که در آنید بروی از مردان پس آنکه هر خود
ام کلثوم دختر ابوعبیده را و دختران برادران خود را که شیر خوردند کسی را که دوست میداشت که داخل شود بروی از مردان و
قبول کردند سائر زنان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که داخل شود بر ایشان مثل این رضاعت میجی از مردان و گفته اند لا والله می بینم
چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بآن سهیل را که حصتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر داد و آن سالم تنها و آنکه
نشود بر این رضاعت میجی از مردان پس بر این اختلاف بودند ازواج آنحضرت صلی الله علیه و سلم در شیر خوردن کلان سال

مالک عن عبد الله بن دينار قال جاء رجل إلى عبد الله بن عمر فأنما مصر عند دار القضاء لیساله

عن رضاعة الكبر فقال عبد الله بن عمر جاء رجل إلى عمر بن الخطاب فقال انه كانت لي وليدة وكنيت

اطاها بعدت امرأتي اليها فارضعتمها فدخلت عليها فقالت دونك فقد والله ارضعتمها فقال عمر

او جهم اوقات جاويزك فانما الرضاعة رضاعة الصغیر گفت عبد الله بن دينار آمد مروی پس عبد الله بن عمر و من

همراه او بودم نزدیک دار القضاء خانه بود که در قضای و من حضرت عمر فرمودند و گفته شد از بنیبت او را دار القضاء گفته شد سوال

سکر او را از شیر خوردن کلان سال پس گفت عبد الله بن عمر آمد مروی پس عمر بن الخطاب پس گفت هر آنکه حالت

که بود مرا کنیز که من و طی یکدم او را پس قصد کردن من بسوی او پس شیر خورد او را پس و آدم نزد او خود گفتم بکیر این کنیز را

پس شتم جدا که شیر دادم او را پس گفت عمر در من کن زن خود را و بیا جانب کنیز که خود پس بر این نیست که شیر خوردن شیر خوردن طفل

است یعنی شیر خوردن طفل صغیر معتبر است و در جرئت **مالک** عن يحيى بن سعيدان رجلا سال اباموسى الاشعري فقال

اليوم مصبت عن امرأتي من ثديها لبنا فذهب في بطني فقال ابو موسى الاشعري لا اراها الا قد حرمت عليك

فقال عبد الله بن مسعود انظر ما تقتله الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا والله

الا ما كان في الحولين فقال ابو موسى لا تسالوني عن شيء ما كان هذا الخبر بيننا فظهر كره برائیه مروی سوال کرد او

موسى اشعري پس گفت هر آنکه من بکیرم از پستان خود شیر را پس گفت آن شیر در شکم من پس گفت ابو موسی ز می بینم آن زن که حرام

شده است بر تو پس گفت عبد الله بن مسعود و من چیزی فرمودی میدی آن این مرد را پس گفت ابو موسی چه میگوید تو پس گفت عبد

الله

بن مسعود بن جبر قوی میدی بآن این مرد را پس گفت ابو موسی چه میگوید تو پس گفت عبد الله بن مسعود شیر خوردن معتبر نیست الا
آنچه باشد در دو سال پس گفت ابو موسی سوال کنید از من یا چیزی تا آنکه باشد این عالم و ریان ثمالک عن نافع ابن عبد
الله بن عمر کان يقول لا رضاعة الا لمن ارضع في الصغر ولا رضاعة للكبير عبد الله بن عمر سئلت عن رجل سقى لبنه لبنه
مكره كسبي راكشیر داده شدش در خوردی و حكم شیر خوردن نیست كان قال مالک عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت
نزال المستب يقول لا رضاعة الا من كان في المهد ولا ما ائنت اللحم والدّم سعيد بن المسيب گفت رضاعت نیست مگر آن
باشد در ایام کهواره و مگر آنچه رویا در گوشت را یعنی در حال صغر باشد **باب** هذا الرضاع و ریان حدیث شیر خوردن قال الله
تعالى والوالدات يرضعن اولادهن حولین کاملین الا اذا حان یتم الرضاعة ما و ران شیر خورانش از زندان خوردن را در سال تمام
باید این حکم از جهت که خواب تمام کردن سنت شیر **مالک** با سناد هان عبد الله بن مسعود قال لا رضاعة الا ما كان
في الحولين عبد الله بن مسعود گفت شیر خوردن معتبر نیست مگر آنچه باشد در دو سال **باب** هل یضم مصتر او صتا او یضم
الاخصیه رضعات او عشر رضعات ایا حرام میکند یکبار یکیدن و دو بار یکیدن یا حرام نمیکند مگر بخار شیر خوردن ماده بزرگ
خوردن **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزمه عن عمر بن عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلی
الله علیه و سلم انها قالت کان فیما انزل من القرآن عشر رضعات معلومات یحر من ثم لخصن مجلس معلومات
فتوفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هن یبقی فی القرآن حفرة عائشة رضی الله عنها فرمود بود در جلد آنچه فرود آورده شد
از قرآن این کلمه عشر رضعات معلومات یحر من یعنی ده بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میسازند بعد
از آن حکم ده بار است و ششم شد به پنج بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میسازند یعنی قدری که طفل سیر
شود مثل آنرا یک دفعه پس متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این کلمات را آنجمله بود که خوانده میشد در قرآن **مالک** عن
ناضان سالم بن عبد الله اخبر ان عائشة ام المؤمنين ارسلت به و هو یرضع الى اختها ام كلثوم بنت ابی بکر
اقلت ارضیه عشر رضعات تنی بیدخل علی قال سالم فارضعتی ام كلثوم ثلث رضعات ثم حضرت فلم
ترضعتی غیر ثلث رضعات فلم کن ادخل علی عائشة من اجل ام كلثوم لم تمل علی عشر رضعات حضرت عائشة فرستاد
آدم را با سالم بن عبد الله و او در آن وقت شیر خواره بود بسوی خواهر خود ام كلثوم دختر ابوبکر صدیق پس گفت شیوه او را ده بار
دادن تا داخل شود برین یعنی بغیر حجاب گفت سالم پس شیر داد ام كلثوم سه بار بعد از آن بر بغض شدم پس شیر نداد مگر همان سه بار
خیل نمیشدم بر عائشة از جهت آنکه ام كلثوم تمام کرد برای من ده بار شیر دادن را **مالک** عن ناضان ان صفیة بنت ابی
بکر اخبرته ان حفصة ام المؤمنين ارسلت بعاصم بن عبد الله بن سعيد الى اختها فاطمة بنت عمر بن الخطاب

قال الشان الحولین
تمامه رضاع
فاذا انقضت انقطع
حكم الرضاعة وقال
ابو حنيفة من الرضاعة
ثلثون شهرا والقوله
عنه رجل و رجل و طفلة
ثلثون شهرا و هو
عند الكوفيین
لا قایل به الحول
والكوفیة الرضاع

[illegible]

فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم ایانزیک تو خیری هست که مهری بآن زن آن خیر را پس گفت نیت نزد من بگراین از او من پس
فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر بدی او را از او خود نشینی و آن حالت که نیت از او را برای تو پس طلب کن خیری پس گفت این
مزد کنی یا بم خیری فرمود طلب کن اگر چه بیک انگشتی از او پس باشد پس طلب کرد آن مرد پس نیافت چیزی پس فرمود او را رسول الله
صلی الله علیه و سلم تو از قرآن چیزی هست گفت آری پیش من هست فلان سوره و فلان سوره و ذکر کرد سوره های چند که نام
بر او آن پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم هر آینه نبی دادم او را تو بمقابل آنچه باست از قرآن یعنی بتعلیم آن و الله اعلم **باب**

لا ينجوا النكاح عن مال فان استمتع فبني وجب جميعه اوله ليم وجب مهر المثل وان لم يستمتع ومات ولم يسم فاختلوا
ذلك او سمى فخصف ماله اطلق ولم يسم فالمتعد او سمى فخصف ماسمى غالى منبداً بنكاح ازال الين اگر بیره منشد یعنی
اصل عکرو معین کرده بود مهر را و چپ بنویسند و چپ مهر را و چپ بنویسند و مهر مثل و اگر بیره منشد و مهر
و تسمیه نه نکرده بود پس اختلاف کرده فقره او خصوصاً اگر بیره منشد شده بود و مهر و معین کرده بود مهر را پس چپ بنویسند و نصف آنچ
مهر کرده بود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس مهر و چپ بنویسند و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف آنچ
مهر کرده بود و چپ بنویسند قال الله تعالى فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فربطته ولا جناح عليكم فيما

ترا ضربه من بخدا الفرضین الله کان علینا حکیمان پس شخصی که مهر مندرش بدیوی از منکوحات پس برسد ایشان را
مهر بازی ایشان یعنی تمام مهر بازی و این عام است صورت طلاق و وفات را نیست گناه بر شما در چیزی که از یکدیگر رضی شد بعد از مهر
کردن مهر یعنی بعد از مهر کردن مهر رضی شد به نقصان یا زیادت یا سقاط یا بآن ترا ضربه من بخدا و هر آنی نیست خدا و اما با

قال الله تعالى لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفترضاوهن فريضة ومتعهن على الموضع
وعلى المقتدر قد رده متاعا بالمعروف حقا على الحسنيين اجمعين كذا نص في كتاب طلاق داوود بن ابراهيم بن داود
في كتابه بالبيان ما مقرر في هذه الاية برأي ایشان از هر معلوم القدر پس در عیوضه بهر چند کفایت زنان را یعنی بلباس بر تو کافر قد حال
است و برنگیست قد حال او بهره شد کردن محبت است پس ندیده لازم کرده شد بر سیکو کاران وان طلقتموهن من قبل ان

تسوهن وقد فرضتم لمن فریخته نصف ما فرضتم الا ان بعضون اویعوا للشیء عقدۃ النکاح وان
تتقوا اقرب النقی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق داد ویز زمان را پیش از آنکه جماع کنید
با ایشان و حال آنکه مقرر کرده بودید بر آن ایشان مهر مین پس حسب نیما آنچه مقرر کردید لیکن آنکه عفو کنند و نکوحات مین قضا
کنند در خود را یا عفو کنند شخصی که بیست اوست عقد نکاح مین بعد از تمام دادن مهر و قبل نیس طلاق داد و بخوشی و بهمه آن زن
گذشت و مطالبه نصف نکرد و الله اعلم بچی که نیست و آنکه در گذاردید نزد یکتر است بر پزیر گاری و فراموش کنید احسان کردن

در میان خویش هر آنکه خدا را آنچه کند بنیاست **مالک** عن فاضل ان اینست عید الله بن عمر و انما هی انت زید بن الحنفیة

بن محمد زید بن علی

وضع ان کا بیٹہ

احمد دہلوی

سليم وان لم يكن

رَاحَ الْبَيْتَ وَالْجَارَ

منها ما يعقله

باب القول بانه

ان کان

بأن كانت

الحافض النفساني

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

يا اوعلي يا ابي طالب

انصاف الصلوات

شافعی رحمہ اللہ

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

الانتمسوا من ان
تزوجوا منكم

انه في الرجل
الذي لا يملك
الدينار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي
تيسر به التوصل
إلى هذه

الشيخ محمد بن عبد الله بن يوسف

سُتَدِیْنِ اِطْلَاقِیَّہِ

هو الواجب على كل مسلم ان

کتابخانه عمومی

المجلد الثاني
 الفصل
 في النكاح
 في المهر
 في الطلاق
 في الزنا
 في العتق
 في الجوارح
 في النكاح
 في المهر
 في الطلاق
 في الزنا
 في العتق
 في الجوارح

شود فقیران را مالک عن ابن شهاب عن الاعرج عن ابيه مرة انك كان يقول شر الطعام طعام الولقة بين عني
 الاغنيا ويترك المساكين ومن لم يات الدعوة فقد عصى الله ورسوله ابو هريرة يگفت که در بين طعام طعام وديته است
 که این صفت باشد که خازنه شود برای او تو اگر آن را وگذاشته شود فقیران را وهر که نیاید بدعوت بر نافرمانی خدا و رسول او را **باب**
 يجب العدل في القسم وغيره بحسب ما يمكن عرفا وحيث باربها حق ولو بتهامی و غیر آن بقدر آنچه ممکن است در عرف مردم
 قال الله تعالى ان تستطیعوا بین النساء ولوجهنم فلا تميلوا اکل الميل فتدونها كما لمعلقة و تروا منید که برای کسی
 زمان اگر چه حوص کنی پس با کسی میل تمام میل کردن تا آنکه بگذارد او را مانند حلقه و معلقه زنی است که سیه باشد و نه شوهر داشته باشد
 زن حقوق **باب** للبكر سبع وللثيب ثلث ثم يقسم بالسوية زن شوهر نازیده را اگر نکاح کند هفت شب با او باشد و اگر
 زن شوهر دیده را نکاح کند سه شب با او باشد بعد از آن قسمت کند بالنصف **باب** عن حميد الطويل عن انس بن مالك
 انه كان يقول للبكر سبع وللثيب ثلاث انس بن مالك يگفت زن شوهر نازیده را هفت شب است و زنی که شوهر دیده باشد
 سه شب **قال** ملك وذلك الامور عندنا وقال فان كانت له امرأة غير التي تزوجها فانه يقسم بينهما بعد ان يمضي
 التي تزوج بالسوء ولا يحسب على التي تزوج ما اقام عندها گفست مالک و همین است حکم نزدیک پس اگر باشد نکاح
 را زنی غیر آن زن که الحال نکاح کرده است پس در قسمت میان ایشان بعد از آن که بگذرد روزی آن زن که نو در نکاح آورده قیمت
 برابر و حساب کند بر آن زن روزی را که اقامت کرده است نزد او **باب** تخيير الجديدة الثيب بين ثلث بلاقضا
 و سبع مع القضاء و بيان اختيار اذن دن نو که تيب باشد در بيان سه شب بلاقضا و در بيان هفت شب بلاقضا
 عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن حزم عن عبد الملك بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام الخمر و عن
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين تزوج ام سلمة واصبحت عنده قال لها اليس لك على اهلك هو ان
 شبعت عندك و سبعت عندهن وان شئت ثلثت عندك و ددت عليهن فقالت ثلثت رسول الله صلى الله
 وسلم دقتی که نکاح کردم ام سلمه را و بوقت صبح درآمد زرد او فرمود او نهیست بسبب تو بر قوم تو خواری نمی از تو عرض میتم و بی رغبتی ندادم
 تا قوم تو بسبب اعراض از تو و بی رغبتی از تو خواری شوند و اگر خواهی هفت شب با تو گذران کنم و هفت شب با زمان دیگر تا منم و اگر
 خواهی شب با تو گذران کنم و بعد از آن یک شب و دو کنم برایشان پس گفست ام سلمه سه شب با من گذران کن **مترجم** گوید سه شب
 حق رست اگر خواهی استقامت کنده اگر خواهی عوض آن چیزی دیگر اختیار نماید پس در مصورت حضرت صلی الله علیه و سلم ام سلمه را
 اختیار داد و بدینست که حق اوست بگیر و یا عوض او تسبیح اختیار کند و برابر سازد او را و او تسلیم را اختیار نمود و
 اعلم **باب** يجره الايتان في الدبر و يجازي قبلها من جانب دبرها ارم است جماع کردن در دبر زن و طلال

الثبات الشبهة هذه
 كلام في هذه
 ثبات المعصية من الوجوه
 وفي الامور ان يكون
 الامنية مكرها للذات
 يكون ما لا يمكن اجابة
 قال الله تعالى
 ان تستطیعوا بین النساء
 ولوجهنم فلا تميلوا
 اكل الميل فتدونها
 كما لمعلقة و تروا
 منید که برای کسی
 ان تستطیعوا بین النساء
 ولوجهنم فلا تميلوا
 اكل الميل فتدونها
 كما لمعلقة و تروا
 منید که برای کسی
 ان تستطیعوا بین النساء
 ولوجهنم فلا تميلوا
 اكل الميل فتدونها
 كما لمعلقة و تروا
 منید که برای کسی

المجلد الثاني
 الفصل
 في النكاح
 في المهر
 في الطلاق
 في الزنا
 في العتق
 في الجوارح
 في النكاح
 في المهر
 في الطلاق
 في الزنا
 في العتق
 في الجوارح

... که در این کتاب مذکور است و در این کتاب نیز...

الذين
تدبرهم وحمل
الحيث هو القبل كما
الاتيان في الدرر فمما فمن
جاهلا بقرينة معنى قوله فان ما
عذر **قلت**
المسلم على تحريم غشيان الحائض
ومن فعله عالم بالاعتصام واستعمال
كفر لانه شر من نيل القرآن للحيض
والحيض هو سبلان الدم في وقت
معلوم فان قيل لم قال قل فؤدى
وهو لا يشك فيه احد قلنا ولا
ذلك اعلاما لعلة النهي عن القرآن
وبكمية وقوله ولا تقر بهن بيان
لقولنا فاعزوا قوله حتى يبرهن
اي ينقطع دهرن قوله فاذا انظروا
٢١
الله يعني قوله من حيث امركم
من حيث امركم الله ان تغفروا لهم
قلت هو قول اكثر الاصل
العلم لقوله تعالى فاذا انظروا
فاغفروا من حيث امركم الله
اي اغفروا ذنبكم بخير
الى ان يجوز غشيانها بعد ما
انقضى دمها كما ذكره المحققين
فثبت فرضه وان لم ينقطع الدم

برسد باو یعنی طاع کند با او زوج او چون ببیند پاکی برایش انقضای غسل کند پس گفتند هر دو طاع کنند تا آنکه غسل
 منبر حجم گوید رضی الله عنه همین است ایما و قوله تعالی فاذا نظرتن فاقومین و درین سلبه بوضیفه اختلاف کرده است و گفته چون
 بروی نماز واجب شود طاع با او درست است اگر چه غسل کرده باشد **باب** جواز مضامین الحائض و خدمتها
 زوجها او مولاها باب در بیان جواز یکجا خواب کردن با یافض و خدمت کردن عاتق زوجه خود یا مالک خود **مالک** عن
 ابی بکر بن عبد الرحمن ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم كانت مضطجعة مع رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فی قریب واحد و لها وثیبة مشدیده فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک لعلک تفتت
 الحیضه قالت نعم قال فشد علی نفسك انزلت ثم عودی الی مضجعک حضرت عائشة خفته بود با آنحضرت صلی الله علیه
 وعلیه و یک جامه و پیرانه حضرت عائشه خست کرد و خست کردن تحت یعنی با مضطرب بر خست پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه
 وعلیه ای یافض شدی گفت ازی فرمود حکم کن بر خود از خود را بعد از آن خود کن بخوابگاه خود و منبر حجم گوید امر کردن باشد از برای ایست
 تا و این طاعت نشود و الله اعلم **مالک** عن هشام بن عروه عن ابی بکر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم لها قاری
 کنت ارجل راس رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا حائض حضرت عائشه گفت شانه کردم سر مبارک آنحضرت را صلی الله
 وعلیه و سلم و من حائض بودم **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یغتسل جوار یکر جلید و یطیبه الخمره و من حیض عبد
 بن عمر بود که می شستند کفیز کان او دو پای او را میدادند و او را خمره و ایشان حائض بودند خمره در برای خوردن گویند آنقدر که او
 بروی نموده کند منبر حجم گوید خدمت حائض زوجه خود را و مضامین با او جایز است **باب** جواز نباشد است الحائض
 فوق الاذا و جایز است مباشرت حائض با برای ازار **مالک** عن زید بن اسلم ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فقال ایجل لی من امرئ و هی حائض فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لتشد علیها اذا رها ثم تثنانک
 باعلاها مردی سوال کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت چه چیز خلال میشود و مرا از تنم زن من مال آنکه وی حائض باشد پس
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید که محکم کند بر خود از خود را بعد از آن کن کار خود نصف زیرین آن زن **مالک** عن نافع ان
 عبید الله بن عبد الله بن عمر را صلی الله علیه وسلم لیسألها هل یسأله الرجل امراته و هی
 حائض قالت لتشد اذا رها علی اسفلها ثم یسألها ان شاء الله بعد من عبد الله بن عمر فرستاد آدم بن یسوی عائشه
 سوال میکرد و او را یا مباشرت کند مردان خود را و حائض باشد پس گفت عائشه باید که محکم کند از خود را بر نصف زیرین خود و این
 مباشرت کند با او اگر خواهد منبر حجم گوید حکمت در شد از اقرار است از توثیق و در وقت تن از جمله حرام و محمود الحسن گفته است که
 روایت کرده شده است از عائشه سلم ازین نیز گفت باید که اجتناب کند از شوائم و او را میرسد تنع یا سلمی آن و شاعر گفته است

المجلد الثاني

كاستنسل من باشد و الله علم **باب الغيلة** معنى غيلة است که جماع کند مردان خود را حال آنکه وی غیر مخبر باشد و در حال آنکه
 عن محمد بن عبد الرحمن بن اوفان انه قال اخبرني عمرو بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين عن جابر بن عبد الله عن
 الامامية انما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هببت ان افخي عن الغيلة حتى ذكرت ان الزوم و
 فارس يصنعون ذلك فلا يصبر ولا دهم حضرت عائشة از جابر ام سدير روایت نمود که جابر امه شنید حضرت رسول الله
 سلم که میفرمود هر آنکه قصد کرد من که من کنم از غيلة یعنی مردان را از جماع زنان شیر و سنده او را و خود را آنکه باید کرد و من را و در
 را که میکنند اینکار پس من را شیر سده او را و ایشان **قال مالك** الغيلة فان من الرجل امراته وهي ترضع لغيره فقلت مالك معنى
 غيلة است که جماع کند مرد زن خود را و حال آنکه وی غیر مخبر باشد **باب** ان الحكماء اعلوا للنشوز و عظمها فان ابدت نشوزا
 هجرها فان اقامت على النشوز ضرها صريحا غير مبرح وان نشز استحب لها ان تصلم بذلك بعض حقها وان نشز
 فابعث الحاكم حكما من اهله و حكماء من اهلها فان نفع ولا تفادى فاكبر بينه و من طرف زن علامت سرکشی یعنی
 از او ای حقوق زوج که بر وی واجب سرکشی کند زوج و عظم گوید نصیحت نماید پس اگر ظاهر کرد سرکشی را و بپذیرد سرکشی کند
 او را یعنی مضایحه و جماع با او کند پس اگر اصرار کرد بر نشوز بفرزند او را و زن غیر از او بپذیرد و اگر سرکشی کند مرد باید که زن مسلم
 کند او و سرکشی بعض حقوق خود از او فرم و نفقه و غیر آن و اگر مرد از یکدیگر سرکشی کرد و هر یکی در مقام خشونت باشد از دیگری باید که با یکدیگر
 را حکم کند شخصی یا از اهل زوج و شخصی دیگر یا از اهل زن پس ایشان تشخیص و بشو نکند و تحریر نمایند در صورتیکه ایفایان ایشان
 و همان صورت با بر ایشان لازم کند و اگر این هم نفع نداد باید متفرق شوند قال الله تعالى واللاي تقاوتن نشوزهن فظوهن
 واجهروهن فی المصاحح واضربوهن فان طعنكم فلا تجعوا علیهن من سبيل ان الله كان علیها کثیرا من انما یکون من
 از سرکشی ایشان یعنی ادای حقوق زوجیت نکند پس بپذیرد ایشان یا یعنی از عقاب خدا تعالی شرمسارند و ترک کنند ایشان را و در
 خوابگاه یعنی تحمل کنند بزرگش دیگر و بجز دیگر و بزرگ ایشان را یعنی زدن که ضرر نمایان ندید پس اگر فرمان برداری شما کردند پس
 کنند بر ایشان را یعنی راه نرم و بعدی بر آنکه جدا بلند قدر بزرگ مرتبه است و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حکما من اهله و حکما
 من اهلها ان یبدا اصلاحا فوق الله بينهما ان الله علیهما خبیرا و اگر نه شد از اهل اسلام مخالفت میان
 نوحین پس بفرستید بسوی ایشان حکم کننده بعد از اهل قرابته شوهر و حکم کننده با عدالت از اهل قرابته زن اگر خواهند و
 حکم است کردن حال میان ایشان البته موافقت اند از خدا تعالی میان ایشان هر گاه هست خدا و ناخوار و قال الله تعالى
 وان امرأة خافت من بعلها فشوزا و اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بينهما صلحا و الصلح خیر و احضرت
 الا نفس و ان تحسنوا و اتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا و اگر زنی بفرستد از شوهر خود سرکشی را یا زود کردانی با پس گناه

لا قلت فی
 سرافیه تنزیه
 ۲۳
 عن غیره

و اگر خواجه جیدانم ندانست که بجای خودی با نعم با و جو و ترجیح پس نگذاشت و در این شرط و ندید رافع بخود هیچ گناه و قنیک بجا
 نخواهد نزدیک او بهتر ترجم **باب** اخبار العتق باب در بیان اختیار که حاصل میشود زن را پس آزاد شدن او و رنج رنج
 کذا شد **مالک** عن ربيعة بن عبد الرحمن عن القاسم بن محمد عن عائشة أم المؤمنين أنها قالت كانت في بريدة
 ثلث سنين وكانت احدا السن الثلاث انها اعتقت فخرت في زوجها وقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم الولاء لمن احق ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم والبرقة ففقدوا لم يقرب اليه خبر وادم من
 ادم البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم ابرقة فيها لم تقموا اباي يا رسول الله ولكن ذلك
 لم يقصد به علي بريدة وامنت لا تاكل الصدقة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو عليه با صدقة
 وهو لئامتها هدية حضرت عائشة فرمود که جوهر است در باب بریده سه حکم نمی حکم که برید و آن چهارم بریده شده است و آن عام است
 جمیع حقین را و الله اعلم پس بود یکی از آن حکم که او را آزاد کرده پس اختیار داده شده در باب زوج خود حکم دیگر است که حضرت
 الصدیه علیه وسلم فرمودند و لا برای کسی است که آزاد کرده پس تم است که دخل شده حضرت صدیق علیه وسلم در خانه خود دیگر سنگین
 پوشید که گوشت پس نزدیک ساختن پیش آنحضرت صلوات الله علیه و سلم و نان و نان خوش از نان خوشهای از نان نان خوشهای که و نان
 آماده میکند مثل سرکه و غیر آن پس فرمود رسول الله صلوات الله علیه و سلم آیا ندیده بودم دیگر سنگین کردی گوشت گفت آری ای رسول
 الله گوشت هست ولیکن آن گوشتی است که صدقه داده شده است از ابر بریده و تو یا رسول الله بخوری صدقه را پس فرمود آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم آن گوشت بریده صدقه است و برای ما از روی هدیه است **باب** اخبار العتق بمقتل السيدین عاتق
 تمتد تا دست رسانید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انهما كانا يقولان في الاثر تكون تحت
 العبد فعتق ان لها الحياء ما لم يمسه با عبد بن عمر كيف در باب کتیری که باشد در رنج رنج غلامی پس آزاد کرده و
 آنکس را که آن کتیرک را اختیار است تا وقتی که دست رسانیده است با وی **مالک** عن ابن شهاب عن عروة
 الزبير ان مولاة لبني عاتق قال هذا ذرا عا جرت لها كانت تحت عبد وهي امه يومئذ فعتقت قالت
 فادسلت الي حضرت زوجه النبي صلى الله عليه وسلم فدخلت فقالت اني فخرتك خيرا ولا احب ان
 تصنع شيئا ان امرك بيدك ما لم يمسه فان يمسه فليس لك من الامر شي قالت فقلت هو
 الطلاق ثم الطلاق ثم الطلاق ففازت ثلاثا كسرت اني عدي كفتة ميشد و از بر او بود و در رنج رنج غلامی
 و ز بر آن روز کتیرک بود پس آزاد شده گفت ز بر این آدم فرستاد بسوی من خصه نوج آنحضرت صلوات الله علیه و سلم پس بخاند
 مرا گفت بر این من خبر نموده ام ترا بخیر و دوست نمیدارم که بکنی خیر را یعنی بفرار امر نکنیم و مشوره نمیدهم بر این
 و آنحضرت را که عاتق

و اگر خواجه جیدانم ندانست که بجای خودی با نعم با و جو و ترجیح پس نگذاشت و در این شرط و ندید رافع بخود هیچ گناه و قنیک بجا
 نخواهد نزدیک او بهتر ترجم **باب** اخبار العتق باب در بیان اختیار که حاصل میشود زن را پس آزاد شدن او و رنج رنج
 کذا شد **مالک** عن ربيعة بن عبد الرحمن عن القاسم بن محمد عن عائشة أم المؤمنين أنها قالت كانت في بريدة
 ثلث سنين وكانت احدا السن الثلاث انها اعتقت فخرت في زوجها وقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم الولاء لمن احق ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم والبرقة ففقدوا لم يقرب اليه خبر وادم من
 ادم البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم ابرقة فيها لم تقموا اباي يا رسول الله ولكن ذلك
 لم يقصد به علي بريدة وامنت لا تاكل الصدقة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو عليه با صدقة
 وهو لئامتها هدية حضرت عائشة فرمود که جوهر است در باب بریده سه حکم نمی حکم که برید و آن چهارم بریده شده است و آن عام است
 جمیع حقین را و الله اعلم پس بود یکی از آن حکم که او را آزاد کرده پس اختیار داده شده در باب زوج خود حکم دیگر است که حضرت
 الصدیه علیه وسلم فرمودند و لا برای کسی است که آزاد کرده پس تم است که دخل شده حضرت صدیق علیه وسلم در خانه خود دیگر سنگین
 پوشید که گوشت پس نزدیک ساختن پیش آنحضرت صلوات الله علیه و سلم و نان و نان خوش از نان خوشهای از نان نان خوشهای که و نان
 آماده میکند مثل سرکه و غیر آن پس فرمود رسول الله صلوات الله علیه و سلم آیا ندیده بودم دیگر سنگین کردی گوشت گفت آری ای رسول
 الله گوشت هست ولیکن آن گوشتی است که صدقه داده شده است از ابر بریده و تو یا رسول الله بخوری صدقه را پس فرمود آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم آن گوشت بریده صدقه است و برای ما از روی هدیه است **باب** اخبار العتق بمقتل السيدین عاتق
 تمتد تا دست رسانید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انهما كانا يقولان في الاثر تكون تحت
 العبد فعتق ان لها الحياء ما لم يمسه با عبد بن عمر كيف در باب کتیری که باشد در رنج رنج غلامی پس آزاد کرده و
 آنکس را که آن کتیرک را اختیار است تا وقتی که دست رسانیده است با وی **مالک** عن ابن شهاب عن عروة
 الزبير ان مولاة لبني عاتق قال هذا ذرا عا جرت لها كانت تحت عبد وهي امه يومئذ فعتقت قالت
 فادسلت الي حضرت زوجه النبي صلى الله عليه وسلم فدخلت فقالت اني فخرتك خيرا ولا احب ان
 تصنع شيئا ان امرك بيدك ما لم يمسه فان يمسه فليس لك من الامر شي قالت فقلت هو
 الطلاق ثم الطلاق ثم الطلاق ففازت ثلاثا كسرت اني عدي كفتة ميشد و از بر او بود و در رنج رنج غلامی
 و ز بر آن روز کتیرک بود پس آزاد شده گفت ز بر این آدم فرستاد بسوی من خصه نوج آنحضرت صلوات الله علیه و سلم پس بخاند
 مرا گفت بر این من خبر نموده ام ترا بخیر و دوست نمیدارم که بکنی خیر را یعنی بفرار امر نکنیم و مشوره نمیدهم بر این
 و آنحضرت را که عاتق

إذا علمت أن
فقدت المرأة
حتى تفتت لها
الكل قال
الشافعي عن
المخرج عن
أبي حنيفة
كيس لما ذلك
وكانت تفرق
في الصلوات
لأن عند
الشافعي في الصلوات
ما ينقض إذا
رئت مرة ثوبين
فلا يصح

نزدیک برادر ابوسوی حکم **باب** امرأة المجرى و بر این زن شخصی که تنگدست باشد **مالك** از بلوغ آن بعد
 من الميسب كان يقول اذا لم يجد الرجل ما ينفق على امرأته فزق بينهما سيد بن سبيب میگفت وقتیکه ناید مرد آنچه خرج
 کند بر زن خود تصرفی کرده شود میان ایشان **قال مالك** وعلى ذلك ادركت اهل العلم سيلانگفت مالک بر
 قول ما فیم اهل علم وادشهر خود **باب** الايلاء عبارات از آن است که مرد و سگند خورد که جماع کند با زن خود ابتدا یا
 که زیاده از چهار ماه باشد **قال الله تعالى** للذين يولون من نسائهم توصي اربعه اشهر فان فاق فان الله
 دجیم وان عمره اطلاق فان الله سمیع علیم برای آنکه قسم بخورد نزد زن آن خود بترک جماع انتظار چهار ماه است
 پس اگر رجوع نکند پس بر آنیه قضایا آمرزگار مهربانست و اگر قصد مصمم گردد بر طلاق پس بر آنیه قضایا دشمنان است
باب اختلافوا اذا مضى اربعه اشهر هل يوقف او يقع عليها الطلاق البائن او الرجعي اختلف
 کردند در آنکه وقتیکه گذشت چهار ماه آیا توقف کرده شود یا اقام شود بر زن طلاق باین یا رجعی **مالك** عن جعفر
 بن محمد عن ابيه عن علي بن ابي طالب ان كان يقول اذا الى الرجل من امراته لم يقع عليه الطلاق وان
 الا ربعه الا شهر حتى يوقف فاما ان يطلق وامان يعني طلي بن ابي طالب يغير من وقتي که ایلا کند مرد از زن
 خود واقع نشود طلاق اگر چه بگذرد چهار ماه تا آنکه استیاده کرده شود پیش قاضی لازم کرده شود بروی پس یا نیست که طلاق
 دهد یا نیست که رجوع کند **قال مالك** وذلك الامر عند مالك همین است حکمی که مقرر است نزد یک
مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول ايما الرجل الى من امراته فانها اذا مضت الا ربعة
 الا شهر ووقف حتى يطلق او يفني ولا يقع عليه طلاق اذا مضت الا ربعة الا شهر حتى يوقف عبد الله
 بن عمر میگفت هر مرد که ایلا کرد از زن خود پس بر آنیه او را وقتیکه بگذرد چهار ماه موقوف و شسته میشود تا آنکه طلاق دهد یا
 گردد و واقع نمیشود بروی طلاق وقتیکه بگذرد چهار ماه تا آنکه موقوف و شسته شود **مالك** عن ابن شهاب ان
 سعيد بن المسيب وابا بكر بن عبد الرحمن كانا يقولان في الرجل يولي من امراته انها اذا مضت الا ربعة
 الا شهر فهي تطليقة ولو زوجها عليها الرجعة ما دامت في عدتها سيد بن سبيب وابو بكر بن عبد الرحمن كفت
 در باب شخصی که ایلا کرد از زن خود که حکم نیست که وقتیکه بگذرد چهار ماه پس آن یک طلاق است و شوهر او امیرسد بروی
 تا وقتیکه این زن در عده خود است **مالك** انه باخذ من مروان بن الحكم كان يقضي في الرجل اذا الى من
 امراته انها اذا مضت الا ربعة الا شهر فهي تطليقة وله عليه الرجعة مروان بن الحكم حکم کرد در باب
 شخصی که ایلا کرد از زن خود که حکم نیست و قعی که بگذرد چهار ماه پس آن ایلا یک طلاق است و او امیرسد بروی شوهر

لما قالوا لا يخرج
 بالصلوات اذ ارضيت
 تسقط حقها
 على قلت
 لا يلا بالبين وهو
 ان يحلف الرجل ان
 يقرب امرته الا ان
 اربعة اذ هم على الشك
 واربعة اشهر او اكثر
 واربعة قوله فان
 الى حقيقة قوله فان
 التي يحصل بالجماع
 تغلبت فاشهر او اكثر
 فانه من غير الحلف
 وقوله وان غزو
 وقفسه بقل غزم
 الطلاق قضاء اربعة
 اشهر وعليك بالبرية
 وقيل ان البرية
 بطلان وعليك بالبرية
 بطلان وعليك بالبرية

منها سقطت
الارادة اليهين وهو هنا
ان يحلف الرجل لا
يقرب امره من الشيطان
اربعة اشهر عند الشيطان
واربعة اشهر فان فادوا
ابي خضيفة قوله فان
الذي حصل بالبحر فان
تقدس في انتم على اني
قليل من عرو والاعمال
في تفسيره فقل عزم
الطريق انقصاء عزم
التمرد عليه اربعة
وقيل ان يستأنف
بطلان وصية السابع

٢٤
في نفس يوم قليل عزم
الطابق اقتضاء أربعة
اشهر وعليه البوصفة
وقيل ان المستأجر
يطلق وعليه الشايع

المجلد الثاني

ان هو تزوجها لا يقرها حتى يكفر كفارة المتطاهرة فاسم بن محمد روى ان محمد بن مهران روى ما تحت زنى ثابت
ماند پشت ما و خود را گناه کند او را یعنی پیش از نکاح گفت اگر گناه کنم بر من حرام شود پس امر کرد او را عمر بن الخطاب که
اگر او را نکاح کند نزدیک نشود و اما اگر کفاره دهد مانع کفاره طهارت است **صالح** انه بلغ عن رجلا سالها
بن محمد و سليمان بن يسار عن رجل تظاهر من امراته قبل ان يتكلمها فافلا ان تكلمها فافلا يتكلمها حتى
كفارة المتطاهرة مروى سوال کرده قاسم بن محمد و سليمان بن يسار از حکم مردی که طهارت کرد و از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را
پس مرد گفتند اگر نکاح کند او را دست نرساند و اما اگر کفاره دهد مانند کفاره طهارت است **صالح** عن
هشام بن عروة انه سمع رجلا يسأل عروة الزبير عن رجل قال لامرأته كل امرأته انكم باعيل طاعت
فهي على طهارتها فقال عروة بن الزبير يحرقها من ذلك عتق رقبة هشام بن عروة و شنید که هرگز مردی
کرد و عروة بن الزبير را از حکم مردی که گفت زنی خود را بر زنی که نکاح کنم او را بر تو بادام که زنده پس از زن مانند پشت ما
من است پس گفت عروة بن الزبير کفایت میکند او را ازین کار آزاد کردن یک برده **باب** طهارت العبد و ربه
حکم طهارت غلامان **صالح** انه سال ابن شهاب عن ظهار العبد فقال يحرقها و المحرق **صالح** يريد ان يقع
عليه كما يقع على المحرق **صالح** مالك و طهارت العبد عليه واجب و صيام العبد في الظهار اشبه بوقت مالك سأل
رواين شهاب را از طهارت غلام پس گفت مانند طهارت آزاد است گفت مالك مراد من پشت که طهارت واقع میشود بر غلام چنانکه
واقع میشود بر آزاد گفت مالك و طهارت غلام بر وی واجب است و صوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بدو اگر
شخص مرد جفني یا زن اجنبی را بزنا نسبت کند حال او خالی از زنا حالت نیست اگر مقتدوف اقرار کرد و قاذف از حد خلاص
شد و اگر چهار گواه بر زنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقتدوف اقرار نکرد و چهار گواه هم قیام نشدند و حبس
هر قاذف حد قذف که بشنا و تازیانه است و اگر شخصی زن خود را بزنا نسبت کرد یا حامل دلد او را از خود قلعی نمود و از چهار
حال خالی نیست اگر مقتدوف اقرار کرد یا قاذف چهار گواه بر زنا آورد حد قذف از قاذف بر قاضیست و اگر گناه کرد و نیز
از حد قذف خلاص یافت و اگر از لعان هم باز پشیمان شد قذف که بشنا و تازیانه است و حبس شد و یک جمهور و امام ابو حنیفه
سیکون حد قذف بر زوج لازم نمیشود غیر ازین نیست که موجب آن لعان است و پس همان نام که او همی چند مرتبه
بقسم که زوج بستان از موجب قذف خلاص میشود چنانکه **قال الله تعالى** والذين يرمون ازواجهم ولم يكن لهم
شهادة الا انفسهم فشهادة احدى اربع شهادات بالله انه لمن الصديقين و الخاصة ان لعنة الله على
ان كان من الكذابين و يدور عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الكذابين و الخاصة

قلت قال النبی
 قال امرأة ان تکلمت
 قالت عی فی کفری
 فیکفر الذین من مثله
 قال جابر ان تکلمت
 کان مظاهراً لزوج
 الذی یسکون فی کفر
 روى في الروا عن حمی
 قاسم و سليمان
 قلت
 بی
 طهارت العبد
 و صيام العبد في الظهار
 و اللعان بدو

المجلد الثاني

این قسم سوالها عجیب گرد چنین سوال را تا آنکه دشوار آمد بر عاصم آنچه شنید از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتی که باز آمد تمام بسوی قوم خود آمد پیش ابو عیمر پس گفت ای عاصم چه خبر فرمود ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت عاصم عویم را بیا و بدی پیش من خبر را بر آئینه ناله بند دشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال مرا که پرسیدم از آن پس گفت عویم را بیا و بدی مائمه تا آنکه سوال کنم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ازین مقدمه پس روی آورد و عویم را آنکه آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان مردمان پیش یا رسول الله خبر دهم مرا از حال مردیکه یافت باز از خود مرد اجنبی را بیا بگشت آمد و در پس خواب گشت او را تچه کار کن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آئینه نازل شده است در باب تو و در باب زن تو و حی الزمی پس برو و بیا را و را گفت پس پس این در مرد و بایکدی بگره کن کردند و من در میان مردمان بودم نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم نشد و قتیکه فارغ شدند از لحان خود عویم در و تو گفت با ششم راین زن یا رسول الله اگر نگا به ارم او را یعنی اگر من بهت گویم پس مرا می باید که طلاق بهم پس طلاق داد او را و از آنکه امر کند او را رسول الله صلی الله علیه وسلم این شهاب بود و طلاق داد و من بهت بر سنت همان گشته گان بعد از آن

عائشة ص **سالك** عن نافع عن عبد الله بن عمران رجلا داهن عمراته في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم و ولد لها ففرق رسول الله صلى الله عليه وسلم بينهما و الملق الولد بالمواة مروي عن انان كد ريان

در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اظهار قطع نسب کرد از فرزند او پس مجدائی امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ایشان و لما حق ساخت فرزند را بان زن **باب** اذا خیر الرجل امراته فاخذت فخره و خیرا بها فاختره فلیس بذلك بطلاق و قتیکه مخار گردانید مروی زن خود را پس ازین اختیار کرد و شوهر خود را یا اختیار رواد پدران زن را پس اختیار کرد او را یعنی شوهر خود را پس این طلاق نیست **سالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة

ام المؤمنين انها خطبت على عبد الرحمن بن ابي بكر قرينة بنت ابي امية فزوجوه ثم اثم عتبوا على عبد الرحمن و قالوا ما زوجتنا الا عائشة فارسلت عائشة الى عبد الرحمن فذكرت ذلك له فحبل امر قرينة بيدها فاخذت زوجا فلم يكن ذلك طلاقا حضرت عائشة پیغام فرستاد برای عبد الرحمن بن ابوبکر قرینه بنت ابی امیه

پس او یکا قرینه در کنج دادند او را بعد از آن او لیامی او را خوش شدند از عبد الرحمن گفتند در کنج نداد و خرا با او اگر عایشه یعنی از حضرت عائشه گله کردند پس آدم فرستاد حضرت عائشه بسوی عبد الرحمن پس اگر کرد این با خبر است او پس عبد الرحمن ساخت قرینه را بدست او پس قرینه اختیار کرد و شوهر خود را پس نبو این طلاق **سالك** عن عبد الرحمن بن القاسم

ابيه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم زوجت حفصة بنت عبد الرحمن المنيذ بن الزبير عبد الله غائب بالشام فلما قدم عبد الرحمن قال و مثل يبيع به هذا و مثل يفتات عليه فحكمت عائشة المنيذ بن

الزبیر فقال المنذر فان ذلك نبید عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ما كنت لادامرا قضیة ففرت حفصة عند المنذر ولم یکن ذلك طلاقا حضرت عائشة بنی واد حفصة وخر عبد الرحمن را بدست منذر بن الزبیر عبد الرحمن در آنوقت غایب بود و شام پس وقتیکه آمد عبد الرحمن گفت آیا بشل من این کار کرده میشود آیا مانند مرا همگی گذشته میشود یعنی بغزاون من کار کرده میشود پس سخن گفت حضرت عائشة با منذر بن الزبیر یعنی عبد الرحمن رسانید پس گفت پس برآئید اختیار او بدست عبد الرحمن است پس گفت عبد الرحمن روگفته منیم کاریکه سرانجام کرده باشی تو آرزو پس بجای خود ماند حفصة نزدیک نزد من بود آن طلاق **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر ولها هرة سلا عن الرجل يملك امراته امرها فتزود ذلك اليه ولا يقف فيه شيئا فقام ليس ذلك بطلاق ^{له} عبد الله بن عمر وابو هريرة راسوا ان كرهه شد از حکم مردیکه بدست زن خود داد کار او را پس روگند زن آن کار را بسوی مرد و حکم کند بر وجه آن چیزی پس هر دو گفتند نیست این طلاق **مالک** عیسی بن سعید بن المسيب انه قال اذا ملك الرجل امراته فلم تفارقه ووقت عنه فليس ذلك بطلاق سعيد بن المسيب گفت وقتیکه مالک ساخت مرد زن خود را بر کار آن زن پس جدا کنی که بر جای خود ماند نزدیک او پس نیست این طلاق **مالک** عن ابن شهاب انه سمع يقول اذا اخذ الرجل امراته فاختارته فليس ذلك بطلاق ابن شهاب گفت و اختیار داد مرد زن خود را پس اختیار کردن شوهر را پس نیست این طلاق **باب** اذا جعل امرها بيدها فاختارت نفسها ففي تطليقة رجعية وفتی که داد کار زن را بدست او پس اختیار کردن زن نفس خود را پس آن طلاق چیست **مالک** عن سعيد بن سليمان بن زيد بن ثابت عن خارجة بن زيد بن ثابت انه اخبر انه كان جالساً عند زيد بن ثابت فأتاه محمد بن أبي عتيق وعبد الله بن قيس فقال له زيد ما شأنك فقال ملكت امراتي ففارقته فتنيها له زيد ما حملك على ذلك قال لقد رقتا نيدا وتجمعان شئت فامناهي واحدة ولنت املك بها حاجة بن زيد بن ثابت نشسته بود نزدیک زید بن ثابت پس آمد نزدیک محمد بن ابی عتیق وازدو چشم انداشد ان بود پس گفت او را زید چیست حال تو گفت وادم بدست زن خود کار او را پس جدا کرد از من پس گفت او را زید چه چیز باعث شد ترا بر اختیار داد گفت تقدیر الهی پس گفت زید چیست کن با او اگر خواهی پس خبر این نیست که این یک طلاق است و تو مالکتری بآن زن یعنی بر میتو که اگر چه آن زن رضی نباشد **مالک** انه بلغه ان رجلا جاء الى عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن قد جعلت امر اتي في يديها فطلعت نفسها فاذا ترس فقال ابن عمر راه كما قالت فقال الرجل لا تفعل يا ابا عبد الرحمن فقال ابن عمر انما افعل انت فعلتة شخصي آمد نزد عبد الله بن عمر پس گفت یا ابا عبد الرحمن بر آئید من را که کار زن خود را بدست او یعنی اختیار داد و از آن نفس خود را پس چه چیزی مبنی یعنی حکم می نمای پس

قلت على هذا أكثر أهل العلم قوله بقبالات عليه قال أبو عبد الله من ۳۳ فتی حدیثه بعد فقد أقيمت به وهو نقلا من الفتوى ۱۱

الجلد الثاني

[illegible]

عليه السلام قال
ابو حنيفة رحمه الله
ثلاثة واحدة

پس شاید که ناپسند کنید چنین زیرا و پیدا کنند خد امتحالی در آن چیز بسیار و اگر خواهید کردن زنی بجای زنی یعنی زنی دیگر را و یکدیگر یا بحال مرغوب تر است و خست که زوجه اولی را بی گناه طلاق دهد و هر که داده است بازگرداند و حال آنکه داده بود و در مهر یکی را از ایشان ال بسیار پس باز بگیرد چیزی از آن ال یا بگیرد یا از بستم و گناه ظاهر و بگونه بگیرد و حال آنکه متصل شده اند بعضی شما بعضی یعنی مرد جماع کرده است با زن و جماع مقرر کرده و گرفته اند زن از شما عهد محکم یعنی ایجاب قبول حضور شود و حاصل نیست که کجای بشر و طآن متحقق شد و جماع مکرر ساخت مهر را پس ستر و او آن بعد از آن صحیح نباشد و قال تعالی ولا یحیل لکم ان تاخذوا منها اثموا هن بتیبالا ان یخافا ان یتقیما احد و الله فان خفتم الا یتقیما احد و الله فلا جناح علیهما فیما افترقا به و حلال نیست شمارا که بگیرد از جلد آنچه دادید زنا از چیزی در عوض طلاق اگر آنکه بشنوند زوجین که بر پا نخواهند داشت حد و حد ایجاب یعنی حقوق زوجیت را باز که خدایتجا فرموده است پس اگر رسیدید ای حاکمان اسلام که زوجین بر پا نخواهند داشت حد و حد را اعز و جل پس بهم گناه بر ایشان و آنچه زن عوض خود داد آنرا و مرد گرفت آنرا ترجم گوید رضی الله عنه مرد را عوض طلاق نباید گرفت و زن را نباید داد و اگر وقت ضرورت پس و فیکه ضروری باشد هیچ باک نیست در ضلع و لازم نیست بر حاکمان که تقشیش حال زوجین کنند بلکه باور دارند گفته ایشان را و آنچه ظاهر کردند **صالح** عن یحیی بن سعید عن عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زید

الانصاری انها الخبرته عن حمید بن بنت سهل الانصاری انها کانت تحت ثابت بن قیس بن شماس و ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی الصبیح فوجد حمید بن بنت سهل عند بابہ فی الغلس فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من هذه فقالت انا حمید بن بنت سهل یا رسول الله قال ما شاک قال قلت لانا ولا ثابت بن قیس زوجهما فلما سمعوا زوجهما ثابت بن قیس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه حمید بن بنت سهل قد ذکر ما شاء الله ان تذکرو فقال حمید بن بنت سهل کلما اعطانی عندهی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لثابت خذ منها فاخذ منها و جعلت فی اهلها حمید بن بنت سهل الی یوم و در نکاح ثابت بن قیس بن شماس و هر آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آید بسوی نماز صبح پس یافت حمید بن بنت سهل و در او خود در سیاهی آفرینش پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کیت این گفت من حمید بن بنت سهل یا رسول الله و حمید بن بنت سهل گفت من همراه ثابت بن قیس ثابت همراه من یعنی ایجابی نمانده پس و فیکه آمد شوهر ثابت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم انیت حمید بن بنت سهل گفت من حمید بن بنت سهل یا رسول الله هر چه داده است نزد من است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت ما بگیر از وی پس ثابت گرفت از وی و عده نشست حمید و قوم خود **صالح**

من جانيها وقد ثبت ان رسالتي
الى الله صلى الله عليه وسلم انما انقضت
للاله الى الله تعالى الى الان اقول
في قولهم هذا الفعل منه حرام
لكن الخلفاء اقول نظروا ان قوله
تعالى لا تأخذوا به تنابذا والله صديقا
اتخاذوا به جنانا واتخاذنا
وقوله ولا تجعل لكم نصابا
تفعلوا به ولا تأخذوا به
تفعلوا به ولا تأخذوا به
تفعلوا به ولا تأخذوا به

عليه السلام عليه السلام عليه السلام

انه قال سمعت سعيد بن المسيب وحميد بن عبد الرحمن بن عوف وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 وسليمان بن يسار كلهم يقولون سمعت ابا هريرة يقول سمعت عمر بن الخطاب يقول يا امراة طلقها زوجها
 تطليقة واحدة او تطليقتين ثم تركها حتى تحل في تنكح زوجا غيره فموت عنها او يطلقها ثم تنكحها زوجها
 الاول فانه تكون عنده على ما تقي من طلاقها ابن شهر با گفت شنيدم حميد بن عيسى وادحميد بن عبد الرحمن بن عمر
 وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود وسليمان بن يسار را كه همه ميگفتند شنيدم ابو هريره را كه ميگفت شنيدم عمر بن الخطاب
 را كه ميگفت هر زنى كه طلاق داد او را شوهر او بكار يا دو بار بعد از آن بگفتند او را اما آنكه حلال شد بخي از عده بر آيد و نكاح
 شوهر ديگر يا غير او پس بمراد اين شوهر تانى از سر او يا طلاق داد او را بعد از آن نكاح كند او را شوهر اول او پس هر آينه اين زن
 بياست نزد يك او بر نكاح باقى مانده است از طلاق او **وقال** مالك وعلى ذلك السنة عندنا لا اختلاف فيها **فرا** گفت
 مالك و بر عين است حكم مقرر نزد يك با حكمي كه نيت اختلاف در آن متبرجم اكثر علماء بهين حكم قابل اند الا ابو حنيفة ميگويد كه هر كس
 مسوئ شوهر اول بتياسي سه طلاق زيرا كه شوهر دوم هم كرد و دادن ثلث را چنانچه هم ميكنند ثلث را **باب** ان طلاق
 بكلمة واحدة ثلثا واكثر وقت الثلث اگر طلاق در هر يك كلمه سه مرتبه يا زياده از سه واقع ميشود سه تطليقه **فما**
 ان بلغن ان رجلا قال لعبد الله بن عباس اني طلق امراتي مائة تطليقة فماذا ترى على فقال ان رجلا طلق
 منك ثلثا وسبع تسعون اتخذت بها ايت الله هروا مردى گفت عبد الله بن عباس هر آينه طلاق دادم زن خود را هشت تطليقه برگرفت ابن مسعود
 خود را صد طلاق پس چه چيزى بيني بر من برگرفت او را عبد الله بن عباس طلقه شد از تو بسه طلاق و نود و هفت تسخر كردى باي
 آيات خدا **سما را هالك** انه بلغه ان رجلا جاء الى عبد الله بن مسعود فقال اني طلق امراتي ثمانى تطليقا
 فقال ابن مسعود فاذا قيل لك قال قيل لي انها قد بانئت مني فقال ابن مسعود صدقوا من طلق كما امره
 الله تعالى فقد بين الله له ومن ابس على نفسه لبسا جعلنا البسه يدا لمساوا على انفسكم وفتحها عنكم هو
 كما تقولون مردى آيدش عبد الله بن مسعود پس گفت هر آينه من طلاق دادم زن خود را هشت تطليقه برگرفت ابن مسعود
 پس چه چيز گفته شد برگرفت گفته شد مر اك اين زن جدا شد از من پس گفت ابن مسعود است گفتند هر كه طلاق و چنانچه
 فرموده است خدا **سما** پس هر آينه خدا **سما** بيان كرده است حكم را بى او و هر كه مشتبه كرد بر خود مسلم را بگردد و نهم آن شب
 در گردن او بنى سزوك مشتبه كرد و نيد شما بزوات خود و بر داريم ما از سر شما و آن چنان است كه ميگويد حاصل كلام است
 كود صوره اشتباه مى آيد و مفتي را نيم رسد كه **باب** احسب فتوى و بدو الله علم **باب** اذا طلق امرأة لم يستب
 تطليقة واحدة بانئت واذا طلق ثلثا حرم حتى تنكح زوجا غيره وفتي كه طلاق و بد زنى را كه هنوز است زنا

فان طلقها ثلاث
 تطلقاقت تصفقات
 كان حكمه واضحا وان كان الطلق
 ملقة واحدة فان جهم من التطلقا
 الثالث او اكثر في كلمة واحدة او في
 في ذلك وجهان احدهما ان طلقته
 دفعة واحدة في كلام واحد في الطلق
 واحدة بوجهين ان لم يحل الطلق
 من وان يجهما انه لم يفسد
 الثالث في كلام واحد اختصار
 ما كان بديه من التطلقاقت
 فكانه قال انت ابن حسانك
 وهو معنى قول ابن حسانك
 اسهل من ذلك ما كان لك
 من فضل فتلك محرمه وتلك
 من فضلك
 ٢٩
 ان تزوج ففعل هو البكر البكر
 القياسين فوجبا ان تزوج
 لانه صريح كلامه وصنفون
 خطابه فتركوا التناول في
 ورجعنا الى النطق في البكر
 تذا وهو قوله هو كالتزويج
 قوله لا يفسوا هو كالتزويج
 ونظمه عليه اعوان نفسه
 ان كتاب التزويج البكر
 لا يحسن التزويج البكر
 وهو حل بجملة عفة
 والله

است با او پس اگر یک طلاق داد جدا شود اندی از چیزی که نکاح را کنی پیش است و اگر سه بار طلاق داد حرام کرده شد و اگر
تا آنکه نکاح کند شوهری بخوهری **صالح** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن محمد بن ایاس عن
البکیر انه قال طلق رجل امراته ثلثا قبل ان يدخل بها ثم بدا له ان يسكنها فجاء فاستغنى فذهب بمهره سال لیه
فقال عبد الله بن عباس ولها مهره من ذلك فقال لا تری ان تنکحها حتی تنکح زوجا غیرک قالی فاما انکما طلاق
ایاها ولحد فقال ابن عباس انک ارسلت من یدک ما کان لک من فضل محمد بن ایاس بن البکیر گفت طلاق داد
شخصی زن خود را سه بار پیش از آنکه داخل کند با او بعد از آن واحد پیدا شد و او را که نکاح کند ازین را پس آن فتوی طلب کرد
پس فتم با او سوال میکردم برای او پس سوال کرد عبد الله بن عباس را و هر سه را ازین با جریس گفتند هر دو را با جریس نمی بینم
که نکاح کنی با او تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر تو گفت آن مرد جز این نیست که بر طلاق من او را یکبار پس گفت ابن عباس
هر آینه تو گفشتی از دست خود آنچه بدست تو بود از فضل تقی اختیار بود که طلاق موی و بار نکاح کنی الحال چون سه طلاق
را جمع کردی آنچه بدست تو بود و رفت **صالح** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله بن الأشج عن الثعمان بن ایس
عیاش الاضاری عن عطاء بن یسار انه قال جلد رجل یسأل عبد الله بن عمرو بن العاص عن رجل طلق امراته ثلثا قبل ان
قال عطاء فقلت انما طلاق البکر ولحد فقال لی عبد الله بن عمرو بن العاص انما انت قاضی الواحد تنبها
والثلاث تحرما حتی تنکح زوجا غیره عطاء بن یسار گفت آن مردی سوال میکرد عبد الله بن عمرو بن العاص را از حکم
مردیکه طلاق داد زن خود را پیش از آنکه دست برساند با او گفت عطاء پس گفتم من غیر ازین نیست که طلاق یکبار میباشد
پس گفت مرا عبد الله بن عمرو بن العاص سستی نو گمرا مرد قصه گوئی یعنی بعد فقه مناسبتی نداری یک طلاق حد میکند او را
و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر او **صالح** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله
بن الأشج انه اخبره عن معاویة بن ابی عیاش الاضاری انه کان جالساً مع عبد الله بن الزبیر وعاصم بن عمر
قال نجاء مما محمد بن ایاس بن البکیر فقال ان رجلاً من اهل البادية طلق امراته ثلاثاً قبل ان يدخل بها
فماذا یریان فقال عبد الله بن الزبیران هذا الاثر المنافیه قول فاذهب للعبد الله بن عباس وای هر سه
فانی ترکهما عند عائشة فسلماهما ثم اتعتنا فاجزنا فذهب فسلماهما فقال ابن عباس لا یهره افتة یا
ایا هر سه فقد جاءک معضلة فقال ابو هر سه الواحد تنبها والثلاث تحرما حتی تنکح زوجا غیره و
قال ابن عباس مثلاً ذلك ایضاً معاویة بن ابی عیاش الاضاری شئته بود عبد الله بن الزبیر وعاصم بن عمر پس آمد پیش
ایشان محمد بن ایاس پس گفت هر آینه مردی از اهل نادیه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه طلاق کند با او پس هر چه

می بیند یعنی در حق او چه فتوی سید سید لیس گفت عبدالمعین بن البربر چون این مسئله نیت اما در آن هیچ فتوی پس بر پیش عبد
 المعبن عباس و ابوهریره پس هر آینه من بگذر شش ماه ایشان ملازمت یک عایشه پس سوال کن ایشان را بعد از آن بیامش
 و خبر ده ما را پس رفت محمد ایاس پس سوال کرد ایشان را پس گفت عبدالمعین بن عباس ابوهریره را که فتوی ده او را می ابوهریره
 هر آینه آمد پیش تو قضیه مشکلی پس گفت ابوهریره یک طلاق جدا میکند او را و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه بخاک کند فتوی
 را غیر او گفت ابن عباس از خدا این نیز **قال** **ما لك** و علی ذلك الا امر عندنا لك و بر این است حکم نزدیک است

تطليقتان فقرار للمماليك كالثلاث للأحرار فإذا كان احدا الفوجين حرا ولا خرد قيقا فالطلاق معتبرا
بالرجال والعدة بالنساء ودوبار طلاق داودن وودن وودن وودن غلامان وكنیز کان همچو شلته است ودر حق آزادان پس و
که باشد یکی از دوز و به معنی شوهر یا زن او آزاد و دیگری بنده پس شمار طلاق معتبرست بحال مردان یعنی اگر مرد و عیدست انسا
طلاق دو باشد و اگر آزاد است سه باشد و عده معتبرست بزمان **صالح** عن ابی الزناد عن سلیم بن ایسیدان
نقیعاً مکاتبان لام سلمة زوج النبیه صلی الله علیه وسلم او عبد اکانت تحت امر امرأة حرة فطلعتها اثنتين

ثم اراد ان يراجعها فامره اذ واج التيمم صلى الله عليه وسلم ان ياتي عثمان بن عفان فيسأله عن ذلك فلقية عند
الدخول اخذ ابن زيد بن ثابت فسالها فابتدوا جميعا فقالوا حسرت عليك حسرت عليك ففهم كتابا بودا ان اسم ما قيل له ابو بكر
ورفع الخ او بود زني آزا و پس طلاق داد او را و طلاق بعد از آن خواست که رجعه کند با او پس امر کردند و او را از
آن حضرت مسلمی الدد علیه وسلم که برو و پیش حضرت عثمان پس سوال کنند و از این ماجرا پس طاقات کرد و حضرت عثمان نزدیک زنهای
مسجد در آن خالی که گرفته بودند زید بن ثابت را پس سوال کرد ایشان که آیا یکدیگر ستیابی می کردند همه یکجا پس گفتند حرام شدند
حرام شد بر تو **ملك** عن ابن متهاب عن سعيد بن السيب ان نفعيا مكاتبا كان لامسلة زوج النبي

صلی الله علیه وسلم طلاق امرأه خنزة تطليقتين فاستفتى عثمان بن عفان فقال حجت عليك نفعي كنهت
 بود از ان ام سلمه طلاق داد زن ارزا دود و بار پس فتوی طلب کرد از حضرت عثمان پس گفت حضرت عثمان حرام شد بر تو طلاق
 عن عبد ربه بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي ان نفعيا مكاتبا كان لام ستمائة زوج انبيى صلى

بسم الله عليه وسلم استفتى زيد بن ثابت فقال اني طلقت امرأة حرة تطليقتين فقال زيد بن ثابت حرمت عليك نفيع مكاتب بودا ان ام سلمة فتوى طلب كرد ز زيد بن ثابت پس گفت هر آينه من طلاق و ادم زن آزاد و دو بار پس گفت زيد بن ثابت حرام شد بر تو **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا طلق العبد اثرة تطليقتين فقد حرمت عليه حق نكاح زوجا غير حرة كانت او اتمه و عدة الحرة ثلاث حيض و عدة الامه حيضتان عبد

المجلد الثاني

نيت و ديانته كرده است بان واقع ميشود **مالك** انه بلغه انه كتب الى عمر بن الخطاب بن العرقان رجلا قال لا امر
 حالك على غاريل فكتبت عمر بن الخطاب الى عاملها بان مره يوافيني بمكة في الموسم فيدنا عمر بطوف بالبيت اذ لقيه
 الرجل فلم عليه فقال لعمر من انت فقال انا الرجل الذي امرت ان اجلب عليك فقال عمر اسالك برجل البيت
 ما اردت بقولك حالك على غاريل فقال الرجل يا امير المؤمنين لو استخلفتني في غير هذا الموضع ما صدقتك
 اردت بذلك الفراق فقال عمر بن الخطاب هو ما اردت نوشته شد بسوي عمر بن الخطاب ايجاب عراق كه مروى گفته
 زن خود را حبلك على غاريل يعني رسن تو بر شانه است و اين مانوده است از حال و اب چون كسى بخيرد كه جا نور را بدلا بگارد
 رسن بر شانه او مى اندازد تا ببرد و هر كجا خواهد پس اين كفايه است از طلاق پس نوشت عمر بن الخطاب بسوي عامل خود كه بفرمان
 شخص را كه ملاقات كند با من و بركه و موسم حج پس بدان اشا كه حضرت عمر طواف ميموه خانه كعبه را با كه بان ملاقات كرده و بان
 شخص پس سلام گفت بروى پس فرمود حضرت عمر كه سوي تو بگشت آن شخص كه من آن كسم كه فرموده بودى و روى من كه حاضر كرده
 شود و مرا پس تو پس فرمود حضرت عمر سال ميكنم ترا قسم داده و پروردگار اين خانه چه چيز را داده كرده بودى اين قول خود كه حلك على
 غاريل پس گفت آن مرد اى امير المؤمنين اگر سوكند سيداى مراد غير اين موضع است ليكنتم بالقرآن داده كرده بودم بان فراق
 پس فرمود حضرت عمر واقع همانست كه اراده كرده كرده بودى **مالك** عن يحيى بن سعيد عن قاسم بن محمد ان رجلا كان
 تحت بريد لقمه فقال لا هلم يا اشيا نكحها قواى الناس انها تطليقة و لحيه برآيه مروى و ركن اخ او بود پستى
 از آن قولى پس گفت خداوندان او را شكلم بهايونى هر چه بخيريد با او بكنيد و اين كفايه است از طلاق پس حكم كردند مردمان كه
 يك طلاق است **باب** البتة و البتة و الخلية و الخلية من كلمات هر كى بتر لسه طلاق است **مالك** عن فافع
 ان عبد الله بن عمر كان يقول في الخلية و البتة انها ثلث تطليقة كل واحد منها عيب الله بن عمر سكت و درين كلمات
 خليه و بتر كه اينها سه طلاق اند هر لفظي از اين دو **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابى بكر بن خزم ان عمر بن عبد العزيز
 قال البتة ما يقول الناس فيها قال ابوبكر فقلت له كان ابان بن عثمان يجمعها واحدة فقال عمر بن عبد العزيز
 لو كان الطلاق الفما ابق البتة منه شيئا من قال البتة فقد ربح الغاية القصوى ابو بكر بن خزم گفت برآيه
 عمر بن عبد العزيز پرسيد كه لفظ بتر چه ميگويد مردمان در آن گفت ابو بكر بن خزم پس گفتم او را كه ابان بن عثمان ميگويد و از اين
 طلاق پس گفت عمر بن عبد العزيز اگر طلاق هزار بار بودى باقى نماند شتى لفظ بتره آن چيز را كه لفظ بتره گفت پس برآيه قصد
 كرده است حد آخر **مالك** عن ابن شهاب ان مروان بن الحكم كان يقضى في الذي يطلق امراته البتة انها
 ثلث تطليقات مروان بن الحكم حكم ميكرد و در باب شخصي كه طلاق داده زن خود را بلفظ بتره كه اين كلمه سه طلاق است

قلتم
 عليه اهل العلم

[illegible]

مترجم گوید امام شافعی قف کرده است این را بحديث مرفوع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لفظ تبارک ازبیت استفسار کرد و بیک
 طلاق حکم فرمودند **صالح** آنکه سمع ابن شهاب يقول فی الرجل یقول لا والله بیعت منی ویزنا منک الله
 ثلاث تطلیقات بمنزلة البتة **ابن شهاب** میگفت در باب مردی که گوید زن خود را بی تطلق شدی از من و بی تطلق شدی
 و تو که این کلمه سه طلاق است بنزد ربه **باب** التحريم در بیان حکم لفظ تحريم **صالح** آنکه بلغدان علی را پدید
 طالب کان يقول فی الرجل یقول لا والله انت علی حرام انک ثلاث تطلیقات علی بن شهاب یفرمود در باب
 که میگوید زن خود را تو بمن خرابی که این کلمه سه طلاق است **باب** طلاق الکوه در بیان طلاق شخصی که جبر کرده
 بر وی **صالح** عن ثابت بن احف ان تزوج ام ولد العبد الرحمن بن زید بن الخطاب قال فدعا فی ع
 الله بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب فجثته فدخلت علیه فاذا السیاط موضوعه و افاقید ان من حد
 و عبدان له قد جلسهما فقال لی طلقهما و الا والذی یحلف به فقلت بک کن او کن اقال فقلت هی الطلاق
 الفاقال فخرجت من عنده فادركت عبد الله بن عمر بطريق مکه قال فاحترته بالذبیة کان من شانی فتعنه
 عبد الله بن عمر و قال لیسن لك بطلاق و اها لم یحرم عليك فارجع الی اهلك قال فلم تقر فی نفسه
 انیت عبد الله بن الزبیر و هو فی منبکة امیر اعلیها فاحترته بالذبیة کان من شانی و بالذبیة قال عبد الله بن عمر
 عبد الله بن الزبیر لم یحرم عليك فارجع الی اهلك و كتب الی جابر بن الاسود ان یحرقه و هو امیر المذنب
 یامره یعاقب عبد الله بن عبد الرحمن و ان یشعلی ینیه و بین اهلی قال فقد مت المذنبه فجزت
 امرأة عبد الله بن عمر امراتی حتی ادخلتها علی بعلم عبد الله بن عمر ثم دعوت عبد الله بن عمر ثم دعوت
 فجامعتی ثابت بن خنف کالح کرام و لدی اذان عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را گفت پس بخواند مرا عبد الله بن عمر
 مذکور پس آدم پیش او و دخل شدیم بر وی نگاه تا زاریها نباده شده است و نگاه و در بنحیر است از این و دو غلام انداخت
 او که نشاند همت آنها را پس گفت طلاق ده این ام و لدر او الا قسم بذات باکی که قسم خورده میشود با و البته میکنم
 چنان و چنان گفت پس گفتم آن زن طلقه است هزار بار گفت پس بر آدم از پیش او پس باقیم عبد الله بن عمر را
 که پس خبر دادم او را با مجرای که بود از حال من پس بخشیم آمد عبد الله و گفت این طلاق نیست و هرگز این زن
 نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود گفت ثابت پس قرار دادم نفس من تا آنکه آدم پیش عبد الله بن عمر
 او آرزو زد که بود امیر شده بر آن پس خبر دادم او را با مجرای که بود از حال من و آنچه گفت مرا عبد الله بن عمر
 عبد الله بن الزبیر حرام نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود و نوشت بر امی جابر بن الاسود و او پیروید

[illegible][illegible]

میکرد و اگر عتوبت کند عبد المدين عبد الرحمن را که مانع نشود میان زن و میان زن من پس گفت ثابت پس آدم بدیده
 پس صفیه زن عبد المدين عمر سامان زفاف زن من کرد تا آنکه دخل کرد و او را بر من و در دستن عبد المدين عمر بعد از آن عت
 کردم عبد المدين عمر را روز طوی خود پراي طعام و نیمه پس آمد پیش من **باب طلاق المسکرات** و بیان حکم طلاق
 کسیست باشد **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب و سليمان بن يسار سئل عن طلاق المسكران فقالا
 اذا طلق المسكران جاز طلاقه و اذا قل قتل سعيد بن المسيب و سليمان بن يسار را سوال کرده شد از طلاق شخص مست
 پس هر دو گفتند وقتی که طلاق و هت است جایز است طلاق او وقتی که بکشد کشته شود و او را **قال مالك** و ذلك الا امر
 عندنا فالكف مالک و همین است حکم مسلم نزدیک **باب طلاق الهاذل** در بیان طلاق شخص که باز می طلاق
 و **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه قال قلت ليس فيهن لعب النكاح والطلاق و
 العتق سعيد بن المسيب گفت چه چیز است که نیست در آن حکم بازی نكاح و طلاق و عتق یعنی اگر بپردازد و اقع میشود یعنی
 و ضیکه بر زبان عاقل مانع لفظ صحیح طلاق جاری شد پس فایده میدهد آنکه گوید من درین قول بازی اراده داشتم زیرا
 آنکه اگر قبول فرماید شود این قول از وی بر آید مطلق میباشد احکام مخصوص گردانیده شد این سه چیز ذکر برای تاکید امروزم
 و الله اعلم **باب المنة من طلاق** و جی بمنزلة المنكوحة في الميراث مقبده از طلاق جوی نذر نه منكوحة است
 در حکم میراث **مالك** عن يحيى بن سعيد بن محمد بن جابر قال كانت عند جدك امرأتان هاشميتان و انصار
 فطلق الانصارية و هي ترضع خمرتم جاسته ثم هلك عنها ولم تحض فقالت انا ادر لم الحض فاختصما الى عثمان
 بن عفان فحضرهما بالميراث فلامت الهاشمية عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو اشارة عليهما بهذا يعني على
 بن ابي طالب بود نزدیک جد محمد بن جابر و دوزن یکی هاشمیه و دیگری انصاریه پس طلاق داد انصاریه را و او شیر میداد
 پس گذشت بروی یکسال بعد از آن جد محمد بن جابر فوت شد حال آنکه آن زن انصاریه عایض نشده بود پس انصاریه
 گفت من دارش اومی شوم که هنوز عایض نشده ام پس خصومت کردند نزدیک حضرت عثمان پس حضرت عثمان حکم کرد
 برای او میراث پس اوست کرد و هاشمیه حضرت عثمان را پس گفت عثمان این حکم کردن کار عمنزاده است و می شوره داد
 ما را ما بحکم مراد میشدست علی بن ابي طالب را منجر کرد و رضی الله عنه متفق اند علماء بر آنکه اگر طلاق داد شخصی زن خود را
 طلاق جوی بعد از آن بر وی از زوجین پیش از آنکه عدة مگذرد و ادرت میشود و او را آن دیگر **باب ميراث**
 المبتوتة و در بیان حکم زنیکه مطلقه باشد بلفظ البته **مالك** عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف
 قال كان علي بن ابي طالب عن عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الرحمن بن عثمان بن علي طلق امرأته البته و هو مريض فورها

و اذا جازع فيه
 لفظ الطلاق على ما
 العاقل لا ينفعه ان
 كنت في قول لا عبادة
 تؤيل ذلك منه تعللت
 الاحكام وخصص الثالث
 بالانكاح كالميراث
مقتضى
 اتفقوا على ان طلاق
 امره ان طلاقا مرجحيا
 ثمرات احد هما
 قبل انقضاء العدة
 بمراته الاخرى
 ٢٥

المجلد الثالث

مثل ذلك گفت اکابر و سردمرازه قاسم بن محمد بن قولین ابن شهاب **قال** مالک ليس للمتعتر عندنا حد معروف
 في قتلها ولا كثرة غيرها گفت مالک نسبت برای متعتر و یک ماحدی نوشته شده نه در طویل آن و نه در کثیر آن **باب**
 لاعادة المطلق قبل الميسن ميت عدت زنی را که طلاق داده شود پیش از ميسن قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 اذا طلقتم المومنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها فامتنوهن وسروهن
 سراحتن جميعا لا اى مسلمان وقتی که نکاح کرد و در زمان مسله یا بعد از آن طلاق داد و پیش از آنکه حرام کند یا پیش
 از آنکه ميت شمارا برایشان بيم عدتی که شمار کند آنرا پس شده و پس از آنکه برایشان را گذشتن نیک **باب** المطلق
 بعد الميسن عليها العدة فان كانت حاملا فعد لها ان تضع حملها وان كانت تحيض فعد لها ثلثة قروء
 وان كانت لا تحيض من صغرها وكبر فعد لها ثلثة اشهر من نيكه طلاق داده شود بعد جماع است بروی عدة پس اگر
 حامل پس عدة او وضع شدن حمل است و اگر ذات حیض باشد پس عدة دی سه قروء است و اگر باشد که حیض نمی آرد
 از نهته خور و سالگی یا کلا آن سالگی پس عدت دی سه ماه است قال الله تعالى والمطلقات يتربصن بأنفسهن
 ثلثة قروء ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن ان كن يومن بالله واليوم الآخر وبعولتهن احق بذكر
 هن في ذلك ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذي عليهن بالمعروف وللرجال عليهن در خبره والله
 اعلم بحكمه و ان زمان که طلاق داده شد ایشان را انتظار سه حیض یا سه طهر کنند و خوشی را و جای نیست ایشان را پیش
 آنچه آفریده است خدا در رحمهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایمان آن زن بخدا و روز باز پسین و بشوهران ایشان
 سزاوارترند بیار آوردن ایشان در خانه خود و بیزد اگر خواهند نیکو کاری و زمان که است مانند آنچه بزرگان
 است بوجوب پذیرد یعنی زنان را بر مردان حق است چنانکه مردان را بر زنان حق است و مردان در است بر زنان
 پس دی مرتبه یعنی فرمان روانی و خدا غالب است و اگر است قال الله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء
 فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربيكم لا تحزنوهن من بعدهن ولا يصح لهن ان ياتين بفاحش
 مبينة وتلك حد ودالله ومن يتعد حد ودالله فقد ظلم نفسه لا تدوى لعل الله فيحدث بعد ذلك
 امر فاذا بلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف واشهدوا ذوى عدل منكم
 و اقيموا الشهادة لله ذلكم ليعظي به من كان يؤمن بالله واليوم الآخر ومن يتق الله يجعل له
 مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله
 لكل شي قدراً و الا لا ائى ينش من الحيض من لساوكم ان ارتبتم فعدن ثلثة اشهر و الا لا ائى لم يخصر

له قلت
 اتفق اهل العلم على
 المطلق قبل ان يرضى
 الميسن تسقط العدة
 وان المطلق بعد الفرج
 قبل الميسن لا متعة
 لها بل لها نصف
 المفروض و اتفقوا
 في المدخل بما قال
 ابو حنيفة لا متعة لها
 فان متع كان حسنا
 وقال الشافعي انها تسقط
 له قلت
 للمتن قوله تعالى و
 المطلقات مستطعن بالعدو
 اتفقوا على ذلك

[illegible]

حكم من اجبره
من وصلكم سعة وان
كن اوليكم او جليلكم
المطلقات المأمل وان كن
امضعن لكم اثبات فان
اجرة الرضا واجبة
بان يرضى الا بالبر
على جورسي وان
قد يرضى قضايته
فلا اجرة قضايته
انما يخفى ان يرضى
الاولى والى والى
الصبي يرضى
سعة اهل الو
ان يرضى اهل الو
الموصلة الى الو
على قدر سعة الو
حاصل قاله الواج

نزدیک است که پدید آید و در خواستها بعد از تنگدستی سایش **باب** القوه هی الاطهار مرد از قزوین در آید
 طریقت **صالح** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها انتقلت حفصة
 بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق حين دخلت في الدم من الحيضة الثالثة قال ابن شهاب فذكرت ذلك
 بنت عبد الرحمن فقالت صدق عروة وقد جاهدتها في ذلك ناس فقالوا ان الله تعالى يقول في كتابه ثلثة قروا
 عائشة صدقتم وهل قدرون ما الاقرا انما الاقراء الاطهار عروه روایت کرد که حضرت عائشة نقل کنانید حفصة بنت
 عبد الرحمن باوقتی که داخل شد در حیض سوم گفت ابن شهاب ذکر کردم این قصه را در پیش عم شریف عبد الرحمن پس گفت عمر
 رست گفت عروه و هر آنکه بحث کرده بودند با عائشة درین مسئله جمعی از مردمان پس گفتند بر آنید خدا تعالی فیض را بدو کتاب
 خود ثلثه قروا پس گفت عائشة رست گفتند یا می دانید که اقرا چیست بخزاین نیست که اقرا اطهار است **صالح** عن
 شهاب انه قال سمعت ابا بکر بن عبد الرحمن يقول ما ادرکت احد من فقهاءنا الا وهو يقول لهذا يريد قول عائشة
 ابن شهاب گفت شنیدم از ابوبکر بن عبد الرحمن که میگفت نذر یا فتم کسی را از فقهاء شهر خود مگر میگفت بهین قول را و او است
 قول حضرت عائشة **صالح** عن نافع وزید بن اسلم عن سليمان بن يسار ان الاحمر هلك بالشام حين دخلت
 امراته في الدم من الحيضة الثالثة وقد كان قد طلقها فكتب معاوية بن سفيان الى زيد بن ثابت ليسال عن ذلك
 فكتب اليه زيد انها اذا دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد بؤت منه و بؤى منها ولا ترضى ولا يرضى عنها احمر
 قضا کرد در شام و قتی که داخل شد زن او در حیض سوم حال آنکه او را طلاق داده بودند پس نوشت معاویه بن ابی سفيان بسوی
 زید بن ثابت سأل میگوید او را ازین اجرا پس نوشت بسوی او زید بن ثابت که این زن قتی که داخل شد در حیض سوم پس بر آن
 بی تعلقی شد از شوهر و شوهر بی تعلقی شد از زنی و زن و ارث مرد نمی شود و مرد نیز و ارث زن نمیشود **صالح**
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول اذا طلق الرجل امراته دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد بؤت
 منه و بؤى منها ولا ترضى ولا يرضى عنها عبد الله بن عمر میگفت و قتی که طلاق داد مرد زن خود را پس داخل شد در حیض سوم
 پس بر آن زن بی تعلقی از مرد و مرد بی تعلقی شد از زن و زن و ارث مرد نمیشود و مرد و ارث زن نمیشود **قال** صالح
 وهو الامر عندنا گفت مالک همین است حکم نزدیک ما **صالح** انه بلغ عن القاسم بن محمد و سالم بن عبد الله
 و ابی بکر بن عبد الرحمن و سليمان بن يسار و ابن شهاب انهم كانوا يقولون اذا دخلت المطلقة في الدم من الحيضة
 الثالثة فقد بانث من زوجها و لا ميراث بينهما و لا رجعة عليهما قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و ابوبکر بن عبد
 الرحمن و سليمان بن يسار و ابن شهاب میگفتند و قتی که داخل شد زن بطلقة و حیض سوم پس بر آنید جدا شد از شوهر خود

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين

فقلت عليه السلام
 ان الله تعالى قد خلق
 من نوره نورين نور
 الدنيا ونور الآخرة
 نور الدنيا هو نور
 العقل والنقل والنور
 الآخرة هو نور
 القلب والروحانية
 فقلت يا مولاي
 ان الله تعالى قد
 خلق من نوره نورين
 نور الدنيا ونور
 الآخرة نور الدنيا
 هو نور العقل والنقل
 والنور الآخرة هو
 نور القلب والروحانية
 فقلت يا مولاي
 ان الله تعالى قد
 خلق من نوره نورين
 نور الدنيا ونور
 الآخرة نور الدنيا
 هو نور العقل والنقل
 والنور الآخرة هو
 نور القلب والروحانية

ویراث نیست و در میان ایشان جویت نیرسد مرد و بر وی سخن
 بن عبد الله کانایقونان اذا طلق المرأة فدخلت في الدم من الميضة الثالثة فقلت يا مولاي
 بن عبد الله می گفتند وقتی که طلاق داده شد زنی را پس داخل شد در حیض سوم پس بر آن سینه جدا شد از شوهر و طلال شد **باب**
 جواز الوضوء في العدة ولو غير مناضها اذا لم يطلقها ثلاثا ولم يقصد المضار او لم يقصد رجوعه وانما هي عدة اگر چه بغير مضار
 زن باشد وقتی که طلاق نداد و او را سه طلاق و با قصد ضرر او نکرد و **قال** الله تعالى واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فاصبروا
 بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا ومن يفعل ذلك فقد ظلم نفسه ولا تأخذوا به
 الله عز ورا واذكروا نعمه الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به واتقوا الله واعلموا ان الله بكل شيء
 علیم وقتی که طلاق دادید زنان را پس سیدند نزد یک عیادت و مقرر خویش پس نگاهدارید ایشانرا تا بخت بست سینه دیده یار بکنید
 ایشانرا تا بخت بست سینه دیده و نگاهدارید ایشانرا بجهت ضرر رسانیدن تا نفدی کنی بر ایشان و هر که بکند این کار یعنی قصد ضرر را
 پس ستم کرد بر خود و گمبید آیات خدا را سخریه و یاد و کند نفیست خدا را بر خویش و یاد و کند تخریب من جزیره که فرود آورد و بر شما از کتاب
 علم نیست و نپندید بدان شما را و بشیر سید از خدا و بدانید که خدا بهر چیز داناست **قال** الله تعالى وبعولتهن لمحقن بردهن
 یعنی شوهران ایشان سزاوارتر از ایشانرا آوردن ایشان در عقد خود **مالک** عن ثور بن زيد الدیلمی ان الرجل کان یطلق
 امرأته ثم یراجعها ولا حاجته له ولا یوریدها مساکها کما یطول بذلک علیها العدة لیضارها فأتی الله تبارک و تعالی
 تعالی و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا ومن يفعل ذلك فقد ظلم نفسه یعظمهم الله بذلک مالک از ثور بن زید
 الدیلمی و اینست نموده که هر آن مردی طلاق میداد زن خود را بعد از آن حجت میکرد و او و میجر احتیاج نبود او را باز زن و میخواست
 نگاهداشتن وی لیکن برای آنکه دراز شود بسبب حقه بر وی عده تا ضرر برساند او را پس نازل ساخت خدا تعالی و لا تمسکوهن
 ضرارا الا یرید سید او خدا تعالی ایشانرا بآن **قال** الله تعالی واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فاصبروا
 از او اجتناب از تراضوا بهنیم بالمعروف ذلك یوعظ به من کان منکم یومن بالله والیوم الآخر ذلکم ازکی لکم و لهم
 والله یعلم و انتم لا تعلمون وقتی که طلاق دادید زنان را پس سیدند با خبر میعاد مقرر خود یعنی عدت آخرش را پس منع کنید
 ایشانرا از آنکه نکاح کنید با شوهران خود وقتی که بایکدیگر رضی شد بخت بست سینه دیده این نهی از منع کردن نیست داده میشود
 بآن هر که بکومت باشد از شما بخدا و در آخر این ترک منع بهتر است شما را و پاکیزه تر است و خد هید اند و شما نمیدانید ترجمه گوید
 در توجیه این آیه اشکالی نیست تقریر این اشکال آنکه فلا تعضلوهن باز و دو حالت بهر دو نیست که خطاب از و اج را باشد یعنی
 از و اج را منع کردن زمانرا از نکاح با هر که خواهند جایز نیست و در خصوصیت و در خصوصیت میکند کی آوردن از و اج پس بتعرف

اضافه دظاہر در صورت ازواج بود دیگر قصه عقل بن بسیار که سبب نزول آیت است پس عقل بن بسیار خود را از آنکه نکاح با زوج اول منع کرده بود که زوج منع کرده باشد از نکاح با هر که خواهد یا نیست که خطاب با ولیا باشد و در صورت انتشار رضا لازم می آید از طعن النساء خطاب بود با زوج و لا تضلوه من خطاب باشد با ولیا و ظاہر نیز در این بین نیست که خطاب با زوج باشد و جواب از حدیث اول آنست که اصل کلام ازواج بود اما چون این زنان غیبت کردند یا وسیل نمودند بدیشان با اعتبار با یکل از و اجتناب گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده فی بخشیدن ازواج ایشان همان خواهند بود و که ایشان خواهند جواب از حدیث دیگر آنست که عقل بن بسیار بنی از عضل ولیا بطریق منطوق از این قیاس منع نموده است بلکه بطریق فحوی چون دید که حدیثی از و اج رابعی قضای عده منع فرمود از عضل بجهت صلاح حال امراة و ترک اتباع داعیه عقد و است که وی نیز در عضل ولیه خود مصیبت بجهت لزوم فساد حال امراة در جریر کسی که غیبت دارد در وکیل دارد بسوی ذی و اتباع داعیه عقد بعد ظهور وجه صدواب و اسد علم و فقیر خویش نیکند که حمل نماید آیه را بر منی و در از بوجهیکه اهل عرف از آن آیه فهم نکنند زیرا که تجویز مثل این تجویز من از استفاده معانی قرآن بطریق نص یا ظاهر بر می آید

المبتوت بها السکة ولا نفقة لها الا ان تكون حاملا من قبله مطلقا باشد بلفظ البتة رایج و لازم است سکون نسبت او

الفقه آنکه حال باشد **مالک** عن عبد الله بن يزيد مولى الاسود بن سفیان عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عوف عن فاطمة بنت قيس ان اباعه بن حفص طلقها البتة وهو غائب بالشام فارسل اليها وكيلا بشعير فخطبته فقال والله مالک علينا من شيء جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فقال ليس لك عليه نفقة و امرها ان تعتد في بيت ام شريك ثم قال تلك امراة يغتصبها اصحابي اعتدى عند عبد الله بن ام مكتوم فانه رجل اعنى قضعين شيابك فاذا حلت فاذا نيتي قالت فلما حلت ذكرت لهن معاوية بن سفیان و اباجهم بن هشام فخطباني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ابو جهم فلا يضيع عصاه عن عاتقه و اما معاوية فضعه لوليك

لا مال له انكحي اسامه بن زيد قالت فكم هته ثم قال انكحي اسامه بن زيد ففككت فجعل الله فيه خيرا و انعتبت بطنه ابو عمر بن حفص طلاق و اد فاطمة بنت قيس طلاق بات که رجعت را کنجایش نمود و ابو عمر غائب بود بناحية الشام پس فرستاد بسوی فاطمة وکیل ابو عمر جو را پس نال پسند آن جو را پس گفت وکیل بخدا سوگند که نیست ترا بر ذمه ما هیچ چیز پس آمد فاطمة بخدا آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس ذکر کرد این ماجرا در حضرت اد پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم نیست ترا بر ذمه تو هیچ نفقه و امر کرد او را که عده نشیند در خانه ام شريك بعد از آن فرمود ام شريك زنی است که داخل می شود نزد اصحاب من حدت بنشین نزد یک عبد الله بن ام مكتوم پس بر آنیه مردی است تا میان منی جامه خود را پس وقتی که برای او است

عن اهل العلم على ان
مطلقة الرجعية تنفق
في البتة في خلافها
لانفقته قال احمد
عن ابي نعيم في مسكن
قيل قال ابو حنيفة
في النفقة والسكنى
الرجعية وقال الشافعي
السكنى بطلان النفقة
هاهنا ان تكون حاملا لان
عائشة ثواب المسبي
انكر اهل فاطمة
٥٢
وإنما خص النبي صلى الله
عليه وسلم لما انفق
فأبى غيره من جهة السبب
وأنفقوا في ذلك السبب
فروى عن عائشة ان فاطمة
كانت في مكان وخصت نفق
على ما احتجها فلما لم يرض
لها الذي صلى الله عليه وسلم
وقال يا سعيدين فاطمة للحل
انما نفقت فاطمة للحل
لسانها على ما احتجها فانكر
عليها من حيث انها
انتمت السبب في نفقة
السامع في نفقة

خبر داركن مرگفت فاطمة پس وقتی که با دم از عده ذکر کردم در جناب حضرت صلی الله علیه وسلم که معاویہ بن ابی سفیان
و ابو جهم بن بشام پیغام نکاح فرستادند مرا پس فرمود ابو جهم فرود نیگذازد عصای خود را از کتف خود یعنی عادت دارد که
زنا زاجی زند بعضای داما معاویہ پس بنیوت نیست اورا مالی نکاح کن اسماء بن زید را گفت فاطمة پس مکرده دتم نکاح
را بعد از ان باز فرمود نکاح کن اسماء را پس نکاح کردم با او پس پیدا کرد خدا تیگا در نکاح او خیر را در برن غبطه کرده شد
مالک عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد وسليمن بن يسار انه سمعهما يذكران ان يحيى بن سعيد بن
العاص طلق امرأته بنت عبد الرحمن بن الحكم البتة فانفقها عبد الرحمن بن الحكم فادسلت عائشة تلزم المهر
الى مروان بن الحكم وهو يومئذ امير المدينة فقالت اتق الله وأدّو للمرأة الى بيتها فقال مروان في حديثه
بن يسار ان عبد الرحمن غلبني وقال مروان في حديث القاسم او ما بلغك شأن فاطمة بنت قيس فقالت
عائشة لا يصيرك الا نذكر حديث فاطمة فقال مروان ان كان بك شر فخصيك ما بين هذين من الشر فقام
بن يسار سيقنته يحيى بن سعيد طلاق داوود بن خود را که دختر عبد الرحمن بن الحكم بود بطلاق بابت پس نقل کرد و ابو جهم
پس او م فرستاد حضرت عائشة بجانب مروان و دوی در آن روز امیر مدینه بود پس گفته فرستاد که خبر من از خدا ورد کن و باز
کردن آن زن را بسوی خانه او پس گفت مروان در رؤیت سلیمان که عبد الرحمن غالب آمد بر من و گفت مروان در رؤیت
قاسم که پیاده است بخبر فاطمة بنقیس فرمود دختر عائشة ضرر نیک تر که یا ذکنی حدیث فاطمة را پس گفت مروان اگر هست با تو شوهر
حدیث فاطمة یعنی عذر طول **سان** او یا اقارب شوهر خود پس گفایت میکند ترا آنچه در میان یحیی بن سعید بن
العاص و بنت عبد الرحمن ابن الحكم است از شر و فساد یعنی با هم مناعت و بناقض دارند پس یکجا بودن ایشان منجر زیاده اند
شرح خواهد شد و الله اعلم **مالک** عن نافع ان ابنة سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل كانت تحت عبد الله بن عمرو بن
عثمان فطلقها البتة فانفقت فانكف ذلك عليها عبد الله بن عمرو و دختر سعید بن زید بود در نکاح عبد الله بن عمرو
عثمان پس طلاق داد او را طلاق بابت پس نقل کرد او پس انکار کرد بر یحیی عبد الله بن عمرو **مالک** انه سمع ابن شهاب
يقول المبتعزة لا تخرج من بيتها حتى تحل وليست لها نفقة الا ان تكون حاملا فينفق عليها حتى تضع حملها
قال مالك وهذا لا مر عندنا ابن شهاب گفت مطلقه بطلاق بابت بیرون نیاید از خانه خود تا آنکه حلال شود و نیست
او نفقه مگر آنکه حامل باشد پس خرج کند بروی در صورت حمل آنکه بنده یا بر شکم خود را گفت مالک و همین است حکم نزد کیا
شتر حرم گوید رضی الله عنه عائشة رضی الله عنها ذکر میکرد که سبب اقطاع سکنی نیست که فاطمه در مکان جوش بود پس
حاصل شد و حضرت ازین جهت خصت داود مد سعید بن لهیب میگفت که در زبان فاطمه درازی بود و غیر بدگوئی پس بن

المجلد الثالث

حامل بود پس گفت عبدالله بن عمرو قتيبة نهید بدار شکم خود را پس بر آنید حلال شد پس خبر داد او را مروی از افسار که نشسته بود
 نزد یک او عمر بن الخطاب فرمود اگر زباید حال آنکه شوهر او بر تختة غسل خود دست و فن کرده نشسته است هنوز حلال شد طالک
 عن سعید بن اسحق بن کعب بن عجرة عن عمت زینب بنت کعب بن عجرة ان الفریعة بنت مالک بن سنان و
 اخت ابی سعید الخدری أخبرتها انها جادت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم تساله ان ترجع الی اهلها فی بنی خند
 فان زوجها خیرهم فی طلب اعباله ابقوا حتی اذا كانوا بطرف القدوم ادرکم فقتلوه فسال رسول الله صلی
 علیه وسلم ان ارجع الی اهلها فی بنی خند فان زوجی لم یتزکن فی مسکن یملکه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم نعم قالت فانصرفت حتی اذا كنت فی الحجرة نادانی رسول الله صلی الله علیه وسلم واما فی بنی خند
 له فقال کیف قلت فوردت علیه الفضلة القی ذكرت له من شان زوجی فقال اسکن فی بیتک حتی یبلغ الکتب
 الجبله قالت فاعتددت فیها اربعة اشهر وعشر اقامت فلما کان عثمان بن عفان ارسل الی فسال عن ذلك فاع
 فاتبعد وقضی بفریة ذکر مالک بن سنان وادخواه ابوسعید خدری بود آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال میکرد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم خصت آنکه باز گرد بسوی قوم خود در بنی خند را پس بر آنید شوهر او بر آمد و تفحص علانی چند
 از آن او که گر نیخته بودند آنکه رسیدند غلامان بناحیه قدوم دریافت ایشان را پس آن غلامان بکشتند او را گفت فریة پس مال
 کردم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خصت آنکه رجوع کنم بسوی قوم خود در بنی خند را پس بر آنید شوهر من که نشسته است مرا در
 خانه که مالک او باشد و نه نفقة گفت فریة پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آبی رجوع کن گفت فریة پس باز گشتم
 تا وقتی که رسیدم بچادر دیواری که بر گرو خانه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم او از داور آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا فرمود
 که ندانم مرا پس او از داده شد مرا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود و چگونه گفتی صورت مسئله پس تا اینجا ذکر کردم من
 حضرت صلی الله علیه وسلم قصه را که اولاً ذکر کرده بودم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال شوهر خود پس فرمود و در میان
 در خانه خود تا آنکه برسد سیصد عدد بهاریت خود گفت فریة پس عده نشستم در آن خانه چهار ماه و ده شب گفت فریة پس
 وقتی که خلیفه شد حضرت عثمان آدم فرستاد بسوی من پس سوال کردم ازین باجر ایا پس خبر دادم او را پس بی روی آورد و حکم نمود
 بآن مالک عن حمید بن نسیس الکح عن عمرو بن شعیب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب کان یرو
 المتوفی عنین ازواجهم من البیضاء یمنعهم الحج عمر بن الخطاب باز میگردد و انید از زمان را که وفات یافته بودند از سر ایشان
 شوهران ایشان از بیده یعنی از ذی الحلیفه منع میکرد ایشان را از حج **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان الش
 بن جناب توفی و ان امراته جادت الی عبدالله بن عمرو فذکرت له وفاة زوجها و ذکرت له حرثاً بقناة و بسالة

فی الجاهلیة تزوج بالبرعة علی رأس الخول **قال** حمید بن نافع فقلت لزیب و ما ترمی بالبرعة علی رأس الخول
 فقالت زینب كانت المرأة اذا توفي عنها زوجها دخلت حفشا ولبست شرثاها ولم تمس طيبا ولا شيئا حتى تم لها
 سنت ثم توفي بدابة سحار و اوشاة او طائر فتقتض به فقل ما تقتض بشي الامات ثم تخرج فمعه برعة فتزوي بها ثم
 تراحم بعد ما شاءت من طيب او غيره **قال** مالك والحفش البيت الذي وتقتض تمسح به جلدها كما لمشر
 گفت زینب فترام سلمه که در آمدم برام حبیبہ زوجه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ متوفی شد پدر او ابو سفیان پس طلب کی
 ام حبیبہ خوشبوی که در روی زردی بود آن خوشبو خلوق بود یا غیر آن پس بست خود گرفت آنرا کینری کی بعد از آن لید
 آنرا بر سر پای ام حبیبہ بعد از آن ام حبیبہ گفت بخانه منیت مرا خوشبوی هیچ حبت بجز آنکه شنیدم از آنحضرت صلی اللہ
 وسلم کہ میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایان آورده است بخدا و دوز آخر که ماتم بگیرد و میت زیادہ از سہ شب مگر
 بر شوهر خود کہ ماتم بگیرد چهار راه و دہ شب گفت زینب بعد از آن دخل شدم بر زینب نیت نجش و فقی کہ وفات یافت
 برادر او پس طلب کرد خوشبو را پس بالید از آن بعد از آن گفت بخانه منیت مرا خوشبو حاجت بجز آنکه شنیدم آنحضرت را
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ بر شوهر میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایان آورده است بخدا و دوز آخر کہ ماتم بگیرد و میت زیادہ
 از سہ شب مگر بر شوهر خود کہ ماتم بگیرد چهار راه و دہ شب گفت زینب و شنیدم از مادر خود ام سلمہ کہ میگفت آمد زنی
 پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت یا رسول اللہ ہر آنیہ دختر من متوفی شدہ است از سر او و شوهر او و ہر آنیہ بیار شدہ
 است از حوض شہم خود آیا سر کہ شدم در حوضم او پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فی دو بار یا سہ بار باین جواب و
 سوال تکرار شد ہر بار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود فی بعد از آن فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجز این نیست
 کہ عدہ چهار راه و دہ شب است و ہر آنیہ کی از شما در جاہلیتہ می اندخت لشک را نزدیک انتها رسالت گفت حمید پس گفت زینب
 و حیت معنی اندختن لشک نزدیک اقتضاء رسالت پس گفت زینب کہ در زمان جاہلیتہ و فقی مگر متوفی میشد از زنی شوہر او
 دخل میشد و بدترین خانہ دمی پوشیدہ ترین جاہلہای خود استعمال نمیکرد خوشبو را و نہ چیزی از امور زینت تا آنکہ سے
 گذشت بروی کینال بعد از آن آورده میشد پیش او جانور خری یا بز یا مرغی پس بر بدن خود میالید آنرا پس کم بود کہ بر بدن
 خود بالہ چیز را اگر آنچیز بمیرد بعد از آن بری آمد از آن خانہ پس او دہ میشد بدست او پس می اندخت آنرا پس از آن رجوع
 میکرد بعد از این مقدمہا ہر چه خواستی خوشبو یا غیر آن گفت و خوش خانہ دوی را گویند و معنی تفتض است کہ میگوید
 جانور پوست بدن خود را بوجہی کہ می بالد و مرغ کنندہ سحر از خود مالک عن نافع عن صفیہ زینب ابی عبد اللہ
 عائشہ و حفصہ زوجی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **قال** لا یحل لامرأة تفتض

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اَنْتَ عَلِيٌّ مَيِّتٌ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ الْاَعْلَى زَوْجُ حَضْرَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ وَحْفَصَةُ رَوَايَتُ نَفْذُكَ رَسُو
صَلَّى اَبَدٌ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُوْهُ حَلَالٌ نَيْتُ زَنِيٍّ اَكْرَامِيَّانِ اَوْرَدَهُ سِتَّ بَحْدَاوِ بَرُوْزِ اَخْرَكَ مَا تَمَّ كَمِيْرٌ وَبَرِيْتِيْ زِيَادَهُ اَزْتَمَّ شَبَّ
رَشُوْهُ **مَالِكٌ** عَنْ نَافِعٍ عَنْ صَفِيْتِهِ بَنَاتِ ابْنِ عُبَيْدٍ اَنْهَا الشَّتْكَتُ عَيْنُهُ اَوْ هُوَ جَادَعُ عَلِيٍّ زَوْجُهَا عَبْدِ

الحمد لله
من الزينة قال الحنفية
المراة على ان يرضيها في حقها
وذلك ان يرضيها في حقها
تفرض قبل ان يرضيها
نقص من حقها
منه قوله تعالى لا تضرك
اي تقربوا الى الله
في حقها
نقص من حقها
وتبين ما وقع من الفقه
اي يختلف ما وقع من الفقه
بالفرض لا يقالها

صلی الله علیه وسلم قالت لامرأة حاد علی زوجها اشتکت عینها فبلغ ذلك منها انکحلی بکحل الحباد و الله
سبحه بالتهاد ام سلمة زوجة حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود زنی را که ماتم داشت بر شوهر خود میارشد بدو چشم پر
بیدماری او بنهایی قصد یغ او که سرمه کنی که دفع اخلاط چشم نماید شب و دو رکن آنرا در دهان مالک اندر یغ کن

الم بن عبد الله وسليمان بن يسارهما كانا يقولان في المرأة يتوفى عنها زوجها إذا خشيت على بصرها من ريدها
شكوكاً أصابها أنها تنكح وتداوي بدواها وكحلها في طيب سالم بن عبيد الله وسليمان بن يسار لقيتهما
أب زني كه متوفى شده باشد از سروی شوهر او وقتی که تبرسد بر چشم خود از زهر چشم یا چهره‌ی که رسیده باشد بدو

سرسند و دو و ابالد و ای یاسر نه و اگر چه و ران و دو خوشبو باشد **ضالک** انر بلغغان رسول الله صلی
علیه و سلم دخل علی ام سلمة و هجی جاد علی ابی سلمة و قد جعلت علی عینها صبراً فقال ما هذا یا ام سلمة

اما صبر را رسول الله قال فاجعل قلبك بالليل والنهار مسلماً يا رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل شد
لحمه ورجی تا تم داشت بر او سلم که زوجه اول بود و حال آنکه خدا کرده بود چشم خود صبر را پس فرمود آنحضرت صلی الله
و سلم چیست این شما و ای ام سلمه گفت جز این نیست که آن صبر است یا رسول الله فرمود آنحضرت صلی الله علیه و

باب عدد الاشتهار اذا توفي عنها زوجها باب در بیان عدد کنیز که خواند وقت
کبر کنش دروغ نیت **باب** عدد الاشتهار اذا توفي عنها زوجها باب در بیان عدد کنیز که خواند وقت

از روی خود او مالک اند بلغان سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار کا نا بقولان عدۃ الامۃ
ک عنہما زوجہ اشہوان و خمس لیلۃ سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار کی گفتند عدۃ کثیرک و حق کہ ہمیر و از سر
ی دوامہ و پنج شبست مالک عن ابن شہاب مثلاً ذلک تاکا از ابن شہاب مانند او و روایت

المحدث راجع علم من
 من الوفاة عند الكرام
 العلم وهو انتم من
 الزينة والطيب في هذين
 الراسين كما في
 طوبى زينة فان است
 الى كل زينة ووضوح
 ابو خنيفة قال انما
 فتمت له ليد وتسجد
 وكانك الطارح على
 يصدر فيه زينة لا يجر
 هذا لئلا لا يقع ضرة
 فتعلم وتحمى

[illegible]

عده خود پس داخل شد بروی شوهر و یا داخل نشد هر صورتی راه میت شوهر اول را بسوی او گفت مالک و همین است که
مقرر نزدیک ما و اگر ایت زوجه و پیش از آنکه نکاح کنند این اوست **باب** زن مالک ولد دکت بعض الناس یکره
النسب قال بعض الناس علی عمر الخطاب انه قال یخیر زوجا الاول اذا لم یجد خدایا او فی امراته گفت مالک
و یافتیم بعض علماء را که آنجا میگردانند آن مقوله را که بعضی از آن بر سببه اند بر عمر بن الخطاب را اختیار داده شود شوهر اول را
وقتی که بیاید و آنکه بگیرد و هر آن زن یا بگیرد و زن خود را **باب** اخضاع العدنین و وجوب العدة علی المذنب
بشبهه باب در بیان حکم جمع شدن دو عده و وجوب عده بر زنی که جماع کرده شد و او را بشبهه **مالک** عن ابن
شهاب عن سعید بن السبی و عن سلیمان بن یسار ان طلیحة الاسدیة كانت تحت رشید الثقفی فطلقها
فکت فی عدتها فها عمر بن الخطاب و ضرب زوجها بالحنففة ضلوت و فرق بينهما ثم قال عمر بن الخطاب
ایما المرأة تکت فی عدتها فان کان زوجها الذی تزوجها لم یدخلها فارق بينهما ثم اعتدت بقیة عدتها
من زوجها الاول ثم کان الاخر خالطا من الخطاب وان کان یدخلها فارق بينهما ثم اعتدت بقیة عدتها
من زوجها الاول ثم اعتدت من الاخر ثم لا یجتمعان ابدا و قال سعید بن السیب لها من هاتین
من طلیحة اسدیة بود در نکاح رشید ثقفی پس طلاق داد و او را پس نکاح کرد و طلیحه و در عده خود پس ز او را عمر بن الخطاب
زد شوهر او را بدرد چند بار و جدا ساخت ایشان را گفت عمر بن الخطاب هر زنی که نکاح کند و عده خود پس اگر باشد آن
شوهر او نکاح کرده است با او هنوز داخل کرده تفرقه کرده شود میان ایشان بعد از آن عده نشیند باقی ایام عده خود
را از شوهر اول بعد از آن باشد آن شوهر و چهارم فرزند آن پنجام فرزند آن و اگر دخل کرده است با و جدا می انداخته شود
ایشان بعد از آن عده کشته باقی عده خود از شوهر اول بعد از آن عده کشته از آن شوهر دیگر بعد از آن جمیع نشوند هرگز گفت
ابن السیب او است مهر او بسبب آنچه حلال دانسته فبرج او را ترجمه گوید ترجمه نکاح او جمع علیه است و الله اعلم مترجم و قیاس
شود بر زنی دو عده از دو کس آنکه دخل کرده باشد و او در عده دیگری بشبهه پس متدخل میشوند نزد اکثر علماء و عده و او
حنیفه میگوید متدخل واقع نشود و قول حضرت عمر که ثم لا یجتمعان ابدا و این قول حضرت عمر متصرف است که شخصی نکاح
زنی را در عده دیگری تفرقه انداخته شود در میان ایشان تفرقه ابدی و عامه اهل علم را آن اند که حلال میشود آن زن
برای زوج دوم بعد خروج از عده شوهر اول و الله اعلم **باب** تنصیب العقیقه مستحب است بحقیقه کردن
تولد فرزندی **مالک** عن زید بن اسلم عن رجل من بنی ضمرة عن ابيه انه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن العقیقة فقال لا احب العقوق و كان معنا كره الاسم و قال من ولد له ولد فاحب ان

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

نظائر آن الوداد
 ثم المطلقات دعوها
 لان سبب ان المطلقات
 حصة المطلقات اول
 وچند بوضوح
 واما المطلقات بالاول
 واما على المولود له
 مادامت زوجة
 معتقة او زوجة
 وعلیه الوجوه
 واما على المولود له
 ۴۲
 ذلك المولود من ولد
 له وبعده الصبي
 مؤمن المصلحة من ولد
 انما ما تلاب قوله
 فان المصلحة من ولد
 قبل المولود من ولد
 تستر عن المصلحة
 المولود له واما قوله
 ما مضى من ولد
 ما تلبس من ولد
 ابتداء قوله تعالى
 وادعهم الى الصلوة

تا دو سال که اگر متفق شود رای پدر و مادر و مشوره یکدیگر از آنها بآنکه باز داشتن از شیر ضرر نیکند و این پیش از تمام
 دو سال بعد از دو سال پس درین وقت جایز است باز داشتن فرزند از شیر پیش از آنکه دو سال تمام نگذرد و غیره و چنانچه
 است که مادر باشد یا دایه شیر دهنده و اگر امکان نشد و ایگرفتن یا قادر نیست پدر یا جاره گرفتن و ایگرفتن می شود و اگر
 شیر خوراندن والد و فرزندان اگر شیر خوراند والد پس نیست او را چیزی یعنی لازم نیست مگر نفقه و پوشاک بوجه پسندیده
 از آن قبیل که لازم است بسبب وجوبه و اگر شیر خوراند دایه پس او است ابر او **قال الله تعالى** والوالدات
 یرضعن اولادهن حولین کاملین لئلا یاتیم الوصاخره و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف
 لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده و علی الوالدات مثله فان
 اراد افصلا عن تراض منهما و نشاء و افلا جناح علیه ما ولد ان تسترضعوا اولادکم فاجتاح علیکم کذا
 سلمتم ما ایتیم بالمعروف و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر و مادران باید که شیر دهند و اولاد خود را
 دو سال کامل این تعیین برای کسی است که خواهد تمام کردن مدت رضاعت یعنی و اگر مشوره ایشان واقع شد که پیش از دو سال
 از شیر باز داشت و در صورت تعیین حولین نیست و پدر و حبس نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده تکلیف
 داده نمیشود بحکس اگر قدر طاقات او و ضرر رسانیده نشود و والد له سبب و لذا یعنی اگر طاقته ارضاع ندارد
 بسبب مرضی یا غیر آن خبر نباید که حقوق او را ترک نماید نمود و تکلیف نباید داد او را ضرر داده نشود و پدر را سبب
 او یعنی زیاده از طاقات او نباید گرفت و اگر مرضی مناسب بهم نمی آید زن را لازم است شیر دادن و بر وارش است
 مانند این یعنی اگر پدر بمیرد از مال طفل مادر او را باید داد پس اگر خورند والدین از شیر باز کردن پیش از دو سال بعد
 مندی ایشان مشوره کردن ایشان باید که هر چه گناه بر ایشان و اگر خورند دایه پدران که مرضی گیرد برای اولاد خود یعنی
 غیر والد پس نیست هیچ گناه بر شما و قینکه دادید آنچه دادن آن مقرر کردید بوجه پسندیده و تبر سید از خدا و بدینیکه
 خدا آنچه میکند بنیاست مترجم گوید اجماع منعقد است بآنکه نفقه و کسوة زوج و بزرگ است اگر چه فرزند را و پدر
 قید و علی المولود له رزقهن اخترازی نیست و عبارت الودات یرضعن دلالت میکند بر زوج ارضاع و حدیث
 حاکم که گفت میکند خدا تیمم بر مادری که شیرند پدر فرزند خود را بیان آن میکند **باب** تجب نفقة الزوجة
 علی الزوج موسر کان و معسر و حبس نفقة زن بر شوهر تو اگر باشد یا فقیر **قال** الله تعالى ینفق ذو سعة
 من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق بها اتاه الله بایکة نفقة و بد صاحب وعت از دست خود یعنی مومن
 تو اگر می خود و سیکه تنگ کرده شد مردی از حق او پس باید که خرج کند از آنچه داده است او را خدا تیمم **قال** تعالی

فیه شت تنقیف میکردان عمل از وی **باب** التفتظ فی ضرائب الاموال **باب** در بیان احتیاط نمودن در خرج
 بکیرگان مقرر شود که یومیه بالکان رسانند **مالک** عن محمد بن سہل بن مالک عن ابیہ اندمغ عثمان بن
 عفان وهو یطلب وهو یقول لا تکلفوا الامور غیر ذات الصنعة فانکم متى ما کلفتموها ذلک کسبت بفرجها
 ولا تکلفوا الصغیر الکسب فانه اذا لم یجد سرقی وعفوا اذا فکتم الله وعلیکم من المطامع بما طاب منہا حضرت
 عثمان وطلبه یکتف تخلیف ندید کثیرکی را که هر نید اندک بس پس بر آنند شهادتی که تکلیف رسید او را یکسب کسب خواهد کرد
 بفرج خود و تکلیف ندید غلام غیر را یکسب پس بر آنند وی وقتی که نیاید پیروی و زوی خواهد کرد و باز آنند از شہادت و حق
 که حدیثا شما را توانای عفت و او لازم بگیرد از مطوعات آنچه پاکیزه باشد یعنی شہ زار و **باب** ثواب المملوک اذا
 فصیح لیسند و احسن عبادۃ الله در بیان ثواب مملوک وقتی که خیرخواهی کند برای مالک خود و نیک بجا آورد عبادت
 خدا **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان العبد اذا فصیح
 و احسن عبادۃ الله فلا اجر مرتین رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر آنکه غلام وقتی که خیرخواهی کند برای سید
 خود و نیک کند عبادت خدا تعالی را پس او رست مراد و و **باب** شیخ و عیال الامور الحیال من غیر خرم
 است جمیع کثیرکی که حامل باشد از غیر این شخص **مالک** با سند از عن سعید بن المسیب کان یقول یتھو
 ان یطال الرجل ولیدۃ فی بطنها جنین لغیرہ سعید بن سعید یسب یسب یسب منع کرده شود از آنکه و طی کند و کثیرکی را که در
 شکم او حمل است از آن غیر او ترجم گوید اصل این مسئله حدیث ابو سعید خدریست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
 بندہ برای او طاس که و طی کرده نشود حامل را تا وقتیکہ نہد بار شکم و نه غیر حامل را تا آنکہ حائض شود یک حیض تا
 یحرم الصحیح بین الاختین فی الوطی بمالک الیمین حرام است جمیع کردن در میان دو خواہر و و وطی بمالک یمین
مالک عن ابن شہاب عن قیس بن زبیب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاختین من مالک
 الیمین هل یجمع بینہما فقال عثمان لاحتہما ایتہما ایتہما و امرتہما ایتہما و امرتہما ایتہما و امرتہما ایتہما و امرتہما ایتہما
 قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فسأله عن ذلك فقال لو کان
 لی من الامر شیء ثم وجدت احدا افضل ذلک لجعلته نکاحا قال ابن شہاب ارادہ علی ابن ابیطالب رضی الله عنہ
 مردی سوال کرد عثمان بن عفان را از حکم دو خواہر ملک یمین آیا جمع کنند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان جلالت
 ساخت این دو را یک آیت و حرام گردانید این دو آیت دیگر اما من دوست نمیدارم که اینکار بکنم پس برآید این سائل
 از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد با مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد او را ازین مسئلہ پس

قلنت
 عن سعید بن مسعود
 قلنت
 حدیث ابی سعید
 الشری عن النبی
 صلی الله علیه وسلم
 قال فی سبایا الرطاب
 لا یطال حامل حتى یضع
 ۶۴
 و علی هذا اهل العبادۃ
 و علی هذا اهل العبادۃ

الحلالت

کرد اور از خال آن که یک پس گفت آن منبشین هر آنکه من قصد کردم که عطا کنم او را به پس خود پس گفتند ما او چنان و چنان برگشت عبد
 الملک هر آنکه مروان پسر نیز کار زود از تو عطا کرد به پس خود نیز کی بعد از آن گفت نزدیک مشو با او پس هر آنکه من دیدم ساق او را
 برهنه شده **باب** الغزل منی غزل نیست که جماع کند با جاریه خود یا زن خود تا وقتی که از آن نزدیک رسیدن کند و اگر از آن
 او از آنزال بیرون فرج و وقع شود و علوق متحقق نگردد **مالک** عن زبیر بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن یحیی بن حماد
 عن ابی حمیرة قال دخلت المسجد فرأيت ابا سعيد الخدري فجلست اليه فسالته عن الغزل فقال ابو سعيد
 الخدري خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق فاصبنا سنبليان من بني الغزاة فاشتبهنا
 النسوة واشتدت علينا الغزاة فاجبنا الفداء فاردنا ان نغزل فقلنا اغزل ورسول الله صلى الله عليه وسلم اظلم
 قبل ان يناله فسالناه عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من منمة كائنة الى يوم القيمة الا وهي كائنة
 ابن ابی حمیرة زنگفت و دخل شدم و بری پس دیدم ابو سعید خدری را پیش شستم نزدیک او پس سوال کردم او را از غزل پس گفت ابو سعید دیدم
 همراه رسول الله صلى الله عليه وسلم در غزوة بني مصطلق پس رسیدیم بندي را بندي عربی پس غزبت کردیم زن را و در شوال شد
 براتر که جماع و دوست ده شستم که مال بگیریم عرض ایشان پس قصد کردیم که غزل کنیم پس گفتیم باید که آری بجز که کنیم پیش از آنکه
 سوال کنیم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم حال آنکه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در میان است پس سوال کردیم آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 سلم از آنجا باز پس فرمود چنان نیست بر شما که گفتید نیست میجر روح پیدا شوند تا روز قیامت الا که وی بولست به
مالک عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن جابر بن سعد بن ابی وقاص عن ابی رباح عن ابی رباح عن ابی رباح عن ابی رباح
 ابی وقاص غزل میکرد **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن جابر بن سعد بن ابی وقاص عن ابی رباح عن ابی رباح عن ابی رباح عن ابی رباح
 ولله الا في ايوب لا تضارى ان كان يغزل الوايوب الا تضارى غزل میکرد **مالک** عن نافع عن عبد الله بن
 عمر ان كان لا يغزل وكان يكره الغزل عبد الله بن عمر غزل نمیکرد و مکروه میداشت **مالک** عن حمزة بن سعید
 عن الجراح بن عمرو بن غزيرة ان كان جالسا عند زيد بن ثابت فجاءه ابن قهط بن جهم من اهل اليمن فقال يا
 ابا سعيد ان عندك جواوي ليس لنا عني الا اني كن يا عجب الى منهن وليس كماهن يعجبني ان تحمل مني فاعز فقال
 افتر يا حجاج فقلت يغفر الله لك انما تجلس عندك لتعلم منك قال افتر يا حجاج قال فقلت هو حرك
 افترت سقيته وان شئت اعطيتة قال وكنيت اسمع ذلك من زيد فقال زيد صدق حجاج بن عمر
 بود نزدیک زید بن ثابت پس آمد پیش او پس فهمد روی از اهل یمن پس گفت ای ابا سعید هر آنکه نزدیک من کنیز کان هستند که
 زمانی که پیش این بودند در کنج من خوشتر نزدیک من از ایشان یعنی در من و جمال و خوشوقت نمیکند مرا که بمه ایشان حال

از من پس آبا غزل کنم پس گفت زید فتویٰ بده این مرد را می ججاج پس گفتیم بیا مرزا و زید استیغالی جزین نیست که می شنیم نزد یک تو
تا بیا موزم از تو گفت فتویٰ بده اورا می ججاج گفت پس گفتم او کشت از دست اگر خواهی آب بدی اورا و اگر خواهی شنه گذای اورا
گفت ججاج می شنیدم من این سخن را از زید پس گفت زید سخن درست گفت **مالک** عن حمید بن قیس المکی عن
یقال له دیف انه قال سئل ابن عباس عن الغزل فذاع لاجادیر له فقال اجزهم فکالها استخیت فقال هو
ذک لما انا فافعله یعنی نه یزید سوال کرده شد ابن عباس را از حکم غزل پس بخواند که کثیر که را از آن خود پرس گفت خبر بده ایشان
را پس گوید ای شرم داشت پس گفت ابن عباس حکم همین است اما من پس میگفتم غزل را ترجم گوید درین مسئله خلاف کردند فقها
یعنی در غزل جماعه کثیر از صحابه و تابعین جایز و نه شتمند و جماعه مذکوره و شک نیست که اولی ترک غزل است و قول آخرت صلی
علیه وسلم ما علیکم الا تفعلوا یعنی ضرری نیست بر شما از ترک غزل و این اشاره میکند بر آنست که غزل بعضی معنی الا تفعلوا الالباس
علیکم ان تفعلوه فهمید یعنی هیچ گناه نیست بر شما اگر غزل کنید و در بی صورت لا را را یاد گفتند این معنی اشاره است بعدم که است
و الله اعلم **باب** لا تنال المولد ولا تذهب و هی حرة بعد صوت بیدها فروخته نشود و ام ولد را یعنی کثیر کی که
از مالک خود بار گرفت و فرزند برادر او را جایز نیست که بفروشد و بیاید و او را او را دوست بفرموت مالک خود مالک
عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال ایما ولیدة ولدت من سیدها فانه لا یسیرها ولا یصیرها ولا یورثها و هو یستمتع
منها فاذا مات حرة فالیحی مع مالک یعنی لا امر عندنا فی ام الولد ^{سنة} عمر بن الخطاب فرمود هر کس کی که برادر از مالک خود پس بر تیره حکم
نیت که این مالک بفروشد او را و کسی نه بخشد او را و در ترک خود نگذارد او را و او بیهره مند میشود و از آن کثیر کی پس و قنیه عمر پس
آن کثیر کی آزاد است **باب** استبداد ام الولد اذا توفی فکسیدها حکم استبداد ام و قنیه که متوفی شود از سر او مالک او
مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت القاسم بن محمد یقول ان یزید بن عبد الملك توفی بین جبال
و نساء و مکر اصحاب اولاد رجال هلكوا فترجوه من بعد حقیقة او حیضتین فخرق بینهم خو یعین و
اربعه اشهر و عشر فقال القاسم بن محمد سبحان الله یقول الله تعالی کتابه و الذین یتوفون منکم و یدنون
اولیها ما هن من الاولیها قاسم بن محمد میگفت که یزید بن عبد الملك مجذبی حکم کرد میان جمعی از مردان و زنان ایشان
حالا که این زنان امهات اولاد و مردان دیگر بودند پس آن مردان باین جماعه نیاز کردند از زنان را بعدیک حیض یاد و حیض پس
حکم مجذبی کرد میان ایشان تا آنکه عده نبشند چهار ماه و ده شب پس گفت قاسم بن محمد سبحان الله عجب حکمی کرده است
خدا استغالی و الذین یتوفون منکم و یدنون از او اجا و نیت ندان کثیر کان از جمله از **مالک** عن نافع عن عبد الله
بن عمر انه قال عده المولود اذا توفی عنها ناسبت لها حیضه عبد الله بن عمر می گفت عده ام ولد و قنیه که بمیرد مالک او

لا قلت
قوله ما علیکم الا تفعلوا
معناه ما علیکم من
من ترك الغزل وهذا
یستدل به انما هی حرة
وقبل معناه لا یسیرها
ان تفعلوه و لا یسیرها
وهذا یستدل به عدم
الکراهية لاختلاف
العلماء فی الغزل فخص
فيه غیر واحد من
الصحابة و التابعین و
من جماعه منهم ولا
شک ان ترکها اولی
لا قلت
هو قول عامة اهل
العلم ذهبوا الی ان
یهرام المولد یجوز
اذا مات المولود فخرق
لموتهم پس مالک
عنه و علی الذین یمنون
والله اعلم

[illegible]

یک حیض است **هالك** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن شبل انه كان يقول عدة ايام الولد اذا توفى بسید هاله حیضه
قاسم بن محمد یسئلت عدة ايام ولد و قتی که میرد با یک او یک حیض است ترجم گوید: سید برام ولد و قتی فوت شود مالک او آنکه نظر
کنی کنی با اتفاق علماء و دردت نظاروی جابجا اختیار کرد و که عدة نشیند چهار ماه و ده شب و روگردان قول
از قاسم بن محمد بسبب آنکه در اول این نظار چهار ماه و ده شب در حق ازواج است غیر کنیزکان و ابو حنیفه عدة سه حیض لازم میدانند
و شافعی گفت که عدة نشیند یک حیض **باب** لا یحل نفی الولد بشبهه ما لم یتیقن حلال نیت انکار کردن بولد بسبب شبهه
اما آنکه محل نشود **هالك** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هريرة ان رجلا من اهل البباد یتجاءل
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امرأتی ولدت غلاما اسود فقال له النبی صلی الله علیه وسلم هل لك
من ابل قال نعم قال ما الواها قال احمر قال فحل فيها من اوق قال نعم قال انی تری ذلك قال نزع عرقی قال فحل
هذا نزع عرق ہر آنیہ آدمی از ابل بادیہ بسوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت ہر آنیہ زن من زیاد غلامی سیاه پس فرمود
او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا هست پیشتر از این گفت آری فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چگونه است رنگ آنها
گفت سرخ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس آیا هست در آن از جنس او رقی یعنی ناکسترون گفت آری و آری از کی امیدم
از آن گفت نزع کرد و از بار کی فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس شاید که این نیز نزع کرده باشد او را کی **باب** الولد
الفرش و للعاهر الحجر فرزندان صاحب فراش است و ناکستہ سنگ است یعنی بیچ نیت **هالك** عن ابن شهاب
بن عروة بن الزید عن عائشة زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انها قالت کان عتبه بن ابی وقاص عہدالی
خیر سعد بن ابی وقاص ابن ولیدہ زمعة منی فاقبض الیک قالت فلما کان عام الفتح اخذہ سعد بن
ابی وقاص وقال ابن اخی قد کان فیہ فقام الیہ عبد بن زمعة فقال اخي وابن ولیدہ ابی ولد علی ثوب
استاقا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد يا رسول الله ابن اخي قد كان عهدا لي فيه فقال
بن زمعة اخي وابن ولیدہ ابی ولد علی فراشه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفرش و للعاهر الحجر ثم قال السوداء منبت زمعة احتجی منه لما رآه من
نہیہ بعتیہ قالت فما راہی حتی لقی الله عز وجل آنحضرت عائشہ فرمود کہ عتبہ بن ابی وقاص وصیت کرده بود بسوی پدر
و سعد بن ابی وقاص کہ پس کتر کن و بعد از آن من است پس قبض کن او را بسوی خود پس وقتی کہ متحقق شد روزی کہ بدست آورد
سعد بن ابی وقاص پس گفت ہر آنیہ برادر من وصیت کرده بود بمن و باب او پس استیاء بسوی او عبد پس بر من پس گفت او را کہ
تو طفل برادر من است و پس کتر کن پدر من است ناوہ شد بر فراش او پس یکدیگر را کشیدہ آورد بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible]

[illegible]

۱۲۳۴

[illegible]

فلست زهرا
ان العو
الموت
بالون
من التلب
كل يوم
لنوع
زينة
اذا العظم
للموت
لتميز
فان كان
سواء
فقد
مخرج
كان
الفتى
وعد
خلف
للموت

وعلیه السلام و قال ابو
صفیه یقین من کتبها
تلیت الوصی کما لو
یهبهم و اوصی
هم لسان و کلام
راش و معتبر هم
شغل و ثالث
و لان العقیق
منها صلی
التقید و
التکلیل اذا
و در السید
و احیی من
قبل الشافعی
بانه القادری
من شریک
عقله فکما
علیه السلام
عبد الله

بن مسعود ان رجلا من الانصار جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بحاجته اليه سوداء فقال يا رسول الله ان حلي رقبة مومنة افاعتق هذه فان كنت ترطبها مومنة اعتقها فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اتشهد بان لا اله الا الله قالت نعم قال افشتم دين محمد رسول الله قال الله قال اتوقن بالبعث البعث قلت نعم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعفها مروى ازلهما روى بسوى تخفرت صلى الله عليه وسلم كثير كذا را از ان خود پس گفت يا رسول الله هر آينه وجبت بر من آزاد کردن برده مسلمان اين كذا را پس اگر مسلمان ميدانم او را آزاد كنم پس فرمود آن كذا را پس صلى الله عليه وسلم آيا گويي ميدي كه نيست پنج ميهو بخير ايتحا گفت آري پس فرمود آيا گويي ميدي كه محمد رسول خداست گفت آري گفت آيا يقين يدا ري بر بركن خنن بديوت گفت آري پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم آزاد كن او را بيا بيجوز اعتناق ولد الزنا عن الكفاة جائز است آزاد کردن فرزند از زنا انكفارة مالك انه بلغه عن المقدري انه قال سئل ابوهريرة عن الرجل تكون عليه رقبة هل يعيق فيها ولد الزنا فقال ابوهريرة نعم ذلك يجزئ عنه سأل كرده شد ابوهريرة را ازكم مروى كه وجب باشد بروى آزاد کردن برده آيا آزاد كنم در آن باب ولد زنا را پس گفت ابوهريرة آري ابن الزنا كفائيت ميكند از وى مالك انه بلغه عن فضالة بن عبيد الانصارى وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انه سئل عن الرجل تكون عليه رقبة هل يجوز له ان يعيق ولد الزنا قال نعم ذلك يجزئ عنه فضالة بن عبيد انصارى ابو جحضى از صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم سأل كرده شد او را ازكم مروى كه وجب بود بروى آزاد کردن برده آيا جايز است او را كه آزاد كند ولد زنا را گفت آري ولد زنا كفائيت ميكند از وى مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه اعاق ولد زنا وافر عبد الله بن عمر آزاد كرو ولد زنا و او را باب ما بروى من ان العبد اذا عاق تبعه ماله باب در بيان آنچه روايت كرده شد از آنكه غلام وقتي كه آزاد شد تابع اوست مال او يعنى مال غلام است نه مالك مالك عن ابن شهاب انه سمعه يقول مضت الستة ان العبد اذا عاق تبعه ماله ابن شهاب گفت گذشت حكم مسلم مفتي به كه غلام وقتي كه آزاد كرده شود تابع او شود مال او باب ما بروى من حق من فملك به مولا باب در بيان آزادى سكه مالك او عذاب كرده باشد او را مالك انه بلغه عن عمر بن الخطاب انه وليدة قد ضربها سيد هاشم او واصحابها فاعتقها مالك كثير كذا را پس عمر بن الخطاب كه ايندا و او را او را مالك او را پس آزاد كرو او را عمر بن الخطاب مترجم كويد تا دليل اين حديث نزد علمائست كه سخت است مالك ما استحباب موكد كه آزاد كنم كسى را كه ايندا و او را معنى فاعتقها عمر باعناق او است اگر چه بطريق مذنب باشد باب الولاء لمن اعاق ولا يجوز اشتراط طهر للبايع ولا تكسر راست كه آزاد كند و جايز است شرط كردن ولا باي بايع مترجم كويد

قال ابو جحضى
عن عمر بن الخطاب
انه وليدة قد ضربها سيد هاشم او واصحابها فاعتقها مالك كثير كذا را پس عمر بن الخطاب
كه ايندا و او را او را مالك او را پس آزاد كرو او را عمر بن الخطاب مترجم كويد تا دليل اين حديث
نزد علمائست كه سخت است مالك ما استحباب موكد كه آزاد كنم كسى را كه ايندا و او را معنى فاعتقها عمر باعناق او است
اگر چه بطريق مذنب باشد باب الولاء لمن اعاق ولا يجوز اشتراط طهر للبايع ولا تكسر راست كه آزاد كند و جايز است
شرط كردن ولا باي بايع مترجم كويد

الحمد الثاني

فان قضيت المصلحة فانتشر واكففت مالكا بن زيت كراين امرت كخصت داود مست خلتا و ان برأي مروان
 زيت وجب برئان **باب** يضع السيد من كتابه مكانه شيئا وضع كنه مالكا زوجه كتابه مكايب خوي خيرا
قال مالك وسمعت بعض اهل العلم يقول في قول الله تعالى في كتابه واتوهم من مال الله الذي اتيكم ان ذلك
 ان يكتب الرجل خلاصه ثم يضعه عنده من امر كتابه شيئا مسمى قال مالك هذا الحسن ما سمعت من اهل العلم و
 ادركت عمل الناس على ذلك عندنا قال مالك وقد بلغني ان عبد الله بن عمر كاتب خلاصه على خمسة وثلاثين
 الف درهم ثم وضع عنده من امر كتابه خمسة الاف درهم كفت مالك شيئا لم يضع اهل علم راك كفت وتفسير قول
 خلتا و اتوهم من مال الله الذي اتيكم مرا و اتاني مهيت كرم كتاب كنه مروى غلام خود را بعد از آن سافط كند از سر كتاب
 را و آخر كتاب او جري مقرر كرده كفت مالك پس اين قول بهترين اقول است كه شيئا م اسم علم و اقيم عمل مروان ابن
 زياد خود كفت مالك تفسيره من كنه عبد الله بن عمر كتاب سافط غلام خود را برسي و پنجه از درون كند از آن سافط كند و آخر
 كتاب پنجه از درون **باب** اذا ردى المكاتب ما عليه قبل الاجيل قبله للولى ان لم يكن عليه ضرر اذا كند و كتاب
 آنچه لازمست بروى پیش از بيعا مقرر لازمست بروى كقبول كند آنرا اگر نباشد بروى ضررى **مالك** انه سمع بعض
 بن ابي عبد الرحمن وغيره يذكرون ان مكاتب الفرافصة بن عمير الحنفى وانه عرض عليه ان يدفع جميع ما عليه
 من كتابته فابى الفرافصة فاقى المكاتب مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ذلك فدعا مروان الفرافصة
 فقال له ذلك فاقى فامر مروان بذلك للمال ان يقبض من المكاتب فيوضع في بيت المال وقال للمكاتب اخرج
 فقد احققت فلما رى ذلك الفرافصة قبض المال كجائى بود از آن فرغ من عمير خفى و ابن مكاتب در خواست كرد از
 فرافصة كه او كند جميع آنچه بروى لازمست از كتابته و او پس قبول نكرد و فرافصة پس از مكاتب پیش مروان بن الحكم و او آنروز
 امير مدينه بود پس ذكر مروان با برادرش اويس بن خنوخ و مروان فرافصة را پس كفت او ايسبن سخن پس قبول نكرد پس امر مروان
 كه قبض كرده شود از مكاتب پس نهاده شود از مكاتب و زيت المال كفت مكاتب يا بروى آنرا او نكند پس و قتيكه و يد فرافصة
 ايجال قبض كرد مال **باب** اذا مات المكاتب قبل اداء تمام الفقوم وترك اموالا و اولاكه او و اثارا الخ ماذا يفعل
 به و قتي كميمه و مكاتب پیش از اداء تمام اقساط و بگشتت مالها و اولاد را يا وارث ديگر راجه كار كرده شود باده **مالك** عن
 حميد بن قيس ان مكاتب كان لابن المتوكل هالك بمكة وترك عليه بقيقه من كتابته وترك ديونا للناس و ترك
 ابنته فاشكل على عامل مكة القضاء فيه فكتب الى عبد الملك بن مروان يسال عن ذلك فكتب اليه عبد الملك
 بن مروان ان لابد بديون الناس ثم اقتض ما بقى كتابته ثم اقم ما بقى من ماله بين ابنته و هؤلاء مكاتبى را

قلت
 قال الشافعي جابر
 السيد على ان يضع
 من كتابته شيئا يقول
 فقال واتوهم وقاتل
 بعض اصحابه بالسب
 لا والله بن عمر
 و لم يوجب البقيقه را
 قلت
 في الاموال و على الخ
 قبل العمل و يمكن على
 السيد ضمن في القضي
 اجد عليه و ان كان
 ٤٩

پسرش که برود و بگفت برزخ خود بقبر از کتابت خود و بگفت قبر من در میان رابر و مرخود و بگفت و خضر خود را پس
شکل شد بر عامل که حکم درین نگار نیست بسوی عبدالمکاب بن مروان سوال میکرد و او را این بر سر نهشت بسوی او بعد
المکاب بن مروان که ابتدا کن قبر من در میان بعد از آن ادا کن آنچه باقی مانده است از کتابت او بعد از آن قسمت
آنچه باقی ماند از مال او در میان و فقر او را زد کنند او **مالک** انه بلغه ان سعيد بن المسيب سئل عن مكان
كان بين الحارين فاعتوا احد جانصيب فوات المكاتب وتلك ما لا كثيرا قال يودي الى الذي قتلك
بكتابته الله تعالى ثم يقسمان ما بقى بالنسبة سعيد بن المسيب را سوال کرده شد از حال کتابتی که مشترک بود در میان
شخص پس از او کرد یکی از ایشان حصه خود را پس بر آن کتاب و بگفت مال بسیاری را گفت سعيد او را کند بسوی کسی
حکم گرفته است کتابت او را آنچه باقی مانده است بر سر او بعد از آن قسمت کند آنرا که باقی مانده است آن شخص برابر با
المکاتب عبد الله ما بقى عليه شيء المكاتب بنده است تا وقتیکه باقی است بروی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله
بن عمر انه كان يقول المكاتب عبد الله ما بقى عليه من كتابته شيء عبد الله بن عمر سئفت مكاتب بنده است ما دام که
باقیت بروی چیزی از کتابت او **مالک** انه بلغه ان عمر بن الزبير وسليمن بن يسار كانا يقولان ان المكاتب
ما بقى عليه من كتابته شيء عروه بن الزبير وسليمان بن يسار سئفت مكاتب بنده است ما دام که باقی مانده است بروی
آنکه بر سر چیزی **مالک** وهو داخلي فقلت مالک و همین است رای من **باب** اذا كاتب على نفسه وبنده ثم ما
يسعى بنوه بعد وقتي که کتابت کند بر نفس خود و او را خود و بعد از آن بسوز باید که سعی کند پسران او بعد از وی و او را وی
مالک انه بلغه ان عروة بن الزبير وسليمن بن يسار سئفت مكاتب على نفسه وعلى بنده ثم مات
يسعى بنوه المكاتب في كتابته ابهم ام هم عبید فقال لا يلبسون في كتابته ابهم ولا يوضع عنهم لموت ابهم شيء
عروه بن الزبير وسليمان بن يسار سوال کرده شد از حکم مردی که مکاتب کرد بر خود و بر فرزندان خود بعد از آن بمرد او سعی
پسران آن مکاتب و کتابت پدر خویش یا ایشان غلامان اند غیر مکاتب پس هر دو گفتند بلکه سعی کند در کتابت پدر خویش
ساقط کرده نشود از ایشان رای موت پدرشان چیزی **باب** حكم المدبر وهل يهو ذبيح باب و حكم المدبر و آیا جائز
است فروختن او **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر بن الخطاب قال ان كان يطاها و لم يملأ بطنه عبد الله
عمر مدبر را سخت دو کزیک را از آن خود پس مدعی میکرد و هر دو را دشمن مدبر بود **مالک** عن يحيى بن سعيد ان
سعيد بن المسيب كان يقول اذا ذبح الرجل جارية فانه ان يطاها وليس له ان يبيعها ولا يهبها و لا يهد
بمنزلهما سعيد بن المسيب میگفت و حق که مدبر کند مردی که یکر خود را پس بجزیره میرسد او را که مدعی کند آن یکر و غیر او را

[illegible]

قلنت

اتفق السلف الصالح
على قبول الحكم الخلفاء
فيما استطاعوا ما لم
يأمر به النصيب
ولا يجوز عنددهم
الخروج على الخلفاء
بعد ما حصل اتفاق
عليهم

قلنت

مصاد الحديث على النقط
٦٢
في القضاء
الصلح
بين
المتخاصمين
بغير
حكم
القاضي

چند که اراده حجت داشتند باحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتند این زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم با رسول الله است
میکنیم یا با تو برین شرط که شرک مقرر نکنیم با خدا و تعالی چیزی را و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و کشیم و لا خود را دنیا و دنیا پرستی را که
اقرار کنیم از در میان رستمای و اینهای خود یعنی بغیر اصل باشد و بختلف خود برافند و ما فراموشی تو نکنیم و هر کار نیک که بکنی
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید معصیت نکنیم در آنچه توانائی داریم و طاعت داریم گفت راوی پس گفتند آن
زمان که خدا و رسول خدا و این ترست برادر یا دوست مبارک خود را تا حجت بکنیم یا با تو یا رسول الله یعنی مصافحه کنیم یا نه
رسیم حجت رجال بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه من مصافحه نکنیم باز آن جز این نیست که گفتن من صد زن
را مانند گفتن من است یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یک زن **باب البیعة علی قبول الخلافة** باب وصفت

بیعت کردن بر قبول بادشاهی یا و شاه **مالك** عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر قال كنا اذا بايعنا
رسول الله صلى الله عليه وعلى اله وسلم فبما استطعتم عهد
بن عمر گفت بودیم ما وقتی که بیعت میکردیم باحضرت صلی الله علیه وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن بفرموده او
صلى الله عليه وسلم ما را عهد کنید در آنچه توانائی دارید **مالك** عن عبد الله بن دينار ان عبد الله بن عمر كتب الى

عبد الملك بن مروان يبايعه فكتب اليه لمسلم الله الرحمن الرحيم اما بعد لعبد الله عبد الملك امير المؤمنين
سلام عليك فاني احمد اليك الله الذي لا اله الا هو اقرأك بالسمع والطاعة على سنة الله وسنة رسوله
فيما استطعت عباد الله بن عمر نوشت عبد الملك بن مروان حجت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن
الرحيم يعني این کتاب است نوشته میشود بسوی بنده خدا که عبد الملك است امیر مسلمانان سلام بر تو باد هر آنکه من
تو را میگویم بسوی تو میخوانم که آنچه بگوید بسوی تو بخیز و اقرار میکنم برای تو سخن شنیدن و فرمان برداری کردن بر حکم خدا
و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنچه توانائی دارم **باب الخوف من القضاء انه لا يتولاها الا عاملا عادلا**

کاف باب و ترسیدن از قضایایی که حفظ باید کرد و احتیاط باید نمود تا نشود که جور و ظلمی بوقوع آید و بسیار آنکه متولی قضا شود
مگر عالم کتاب نباشد و طرق اجتهاد و عبرتیه و اقوال سلف اجماعا و اخلاقا و متولی آن نشود مگر عادل کفایت کننده **مالك**

عن يحيى بن سعيد ان ابا الدرداء كتب الى سلمان الفارسي ان هلم الى الارض المقدسة فكتب اليه سلمان
الفارسي ان الارض لا تقدر من احد ان يمايق من لسان عمله وقد بلغني انك جعلت طبيبا لداوى فان كنت
تبرئ فمعا لك وان كنت متطببا فاحذر ان تقفل ايضا فانما خال الدار فكان ابو الدرداء اذا قضى بين اثنين
ثم ادبر عنه نظر اليهما فقال رجعا الى ابيكما على قضيتكما متطهين والله ابوالدرداء نامه نوشت بسوی سلمان فارسی که

استأذني في المجلد الثاني
والدعوى ومصلحة

قبول الحکم اور دلائل
بیمینہ و قویہ
نظام الحکم کا
حکام و شہادت
طریقہ
استدلال
فہم و ہر
اردی
الدعوی

گشت سنت و قضا سوگند بایک شاهد بیان طلب کرد سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی با اشدادت شاهد
 خود و حتی حق خود شود پس اگر باز بیاید یا بتضریح یا بکردار آنکه سوگند خورد سوگند داده شود مدعا علیه را پس اگر سوگند خورد
 ساقط شد از وی آن حق و اگر بآورد از آنکه سوگند خورد ثابت شد بر وی برای آن صاحب گفت مالک و جز این نیست که
 می باشد قضا سوگند مدعی باشد و واحد در اموال بخصوص و واقع نمیشود آن در چیزی از حدود منه بکلیه و نه در طلاق و
 در عتاق و نه در زوی و نه در قذف **قال** مالک و من الناس من يقول لا يكون اليمين مع الشاهد الواحد
 ويخرج بقول الله تبارك وتعالى وقوله الحق فان لم يكونا رجلين فويل وامراتان ممن ترضون من الشهادة
 يقول فان لم يأت برجل وامرأتين فلا شئ له ولا يحلف مع شاهده قال مالک رحمه الله فمن الحجة على
 من قال في ذلك القول ان يقال له ارايت لو ان رجلا ادعى على رجلين مال ليس يحلف المطالب بما ذاك الحق
 عليه فان حلف بطل ذلك عنه وان نكل عن اليمين حلف صا الحق ان حقه لم يثبت و ثبت حقه على صاحب فذا ما
 لا اختلاف فيه عند احد من الناس ولا يبلد من البلدان فبأي شئ اخذ هذا وفي كتاب الله حجة فاذا
 اتفقتا فليقر اليمين مع الشاهد وان لم يكن ذلك في كتاب الله وان لم يكن من ذلك ما مضى من السنة
 ولكن المرأفة يجب ان يعرف وجه الصواب وموقع الحجة ففي هذا بيان ان شاء الله تعالى گفت مالک
 و بعضی از مردمان کسی است که میگوید درست نیست سوگند بایک شاهد و حجت می آرد قول خدا تعالی را و قول او تعالی حجت است فان
 لم يكونا رجلين لم يگوید این شخص پس اگر نیاورد و دیگر و در زن پس نیست لازم چیزی از حق و می گویند خورد و بایشان خود گفت مالک
 پس از حجت است بر کسی که گفت این قول را که گفته شود او را یا دیدی اگر مردی دعوی کرد بر مردی مالی را یا لازم نیست که قسم بخورد
 مدعی علیه که نیست آن مال بر ذمه او پس اگر سوگند خورد و باطل شد دعوی مدعی از ذمه او و اگر باز بیاید از قسم خوردن سوگند خورد
 صاحب مال که حق او البته ثابت است و ثابت شود حق او بر ذمه مدعی علیه پس این مسئله است که اختلاف نیست در آن که در
 هیچ یکی از مردمان و نه در هیچ بلدی از بلاد پس بکدام حجت اخذ کرد این قائل و در کدام کتاب خدا یافت آن حکم را پس اگر قرار
 کرد با آن حکم پس باید که او را کند سوگند باشد اگر چه نیست این مذکور در کتاب الله و هر آینه کفایت میکند آن حکم آنچه گذشت
 از سنت لیکن آدمی هر آینه دوست میدارد که بشناسد صورت صواب را و محل حجت را پس درین مذکور بیانی است **باب**
الاستعانة باليمين عن الغموس جراه سوگند غموس حرام است **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن معبد
 بن كعب السلمي عن اخيه عبد الله بن كعب بن مالك الانصاري عن ابي اسامه عن رسول الله عليه وسلم
 قال من اقتطع حق امرء مسلم بيمينه حرم الله عليه الجنة و اوجب له النار و ان كان شيئا يسيرا بآل

له قلت
 مدعی از اهل العلم
 لا مسئله القضاء
 بالشاهد الواحد مع
 ۸۶
 یمین المدعی فانه مؤکد
 خاصة قال الشافعي
 ذلك قال ابو حنيفة
 لا يجوز

رسول الله قال وان كان قضيبا من اراك وان كان قضيبا من اراك قالها
ثلاث مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بر بایست تو می آید از بسوگند خود حرام کند خدا تیمار بروی هشت را و در
گروان برای او و وزخ را صاحب گفتند اگر چه آنچه از آنک باشد یا رسول الله فرمود اگر چه یک شاخ اراک باشد اگر چه یک شاخ
اراک باشد اگر چه یک شاخ اراک باشد فرمود این کلمه را بگویند **باب** تعلیظ البیان فی الامور العظام بان یحلف
على صبر النبي صلى الله عليه وسلم سخت بودن سوگند در امور عظیمه یا که داده شود بر منبر حضرت صلی الله علیه وسلم
عن هاشم بن هاشم بن حشیر بن ابی وقاص عن عبد الله بن نسطاس عن جابر بن عبد الله الاضاري ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال من حلف على منبري اثباتا فمقعد من النار رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
هر که سوگند خورد بر منبر من بدو وزخ جای خود گرفت در روز **مالک** عن داود بن الحصين انه سمع ابا غطفان
المري يقول اختصم زيد بن ثابت وابن مطيع في دار كانت بينهما الى مروان بن الحكم وهو امير على المدينة
فقضى مروان على زيد بن ثابت باليمين على المنبر فقال زيد بن ثابت احلف له مكاني فقال مروان لا والله
الا عند مقالعه المحقوق قال فجعل زيد بن ثابت يحلف ان حقه الحق ويا بني ان يحلف على المنبر قال
فجعل مروان بن الحكم يعجب من ذلك ابو غطفان مری میگفت که خدمت کردند با یکدیگر زید بن ثابت و ابن مطیع در
سرای که مشترک بود میان ایشان بسوی مروان بن الحكم او امیر بود بر دین پس حکم کرد مروان بر زید بن ثابت سوگند
بر منبر حضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت زید بن ثابت سوگند میخورم برای او و مکانی که هستاده ام اینجا پس گفت مروان
نقم بخدا سوگند نه من ترا که نزدیک مکان فیصل شدن حقها پس شروع کرد زید بن ثابت که سوگند میخورم که حق او ثابت
و ابا سکر را از آنکه سوگند خورد بر منبر پس شروع کرد مروان که تعجب مینمود ازین **باب** ترد الیمن علی البدع
اذا سئل المدعی علیه ولا استخلاف الا اذا كان بينهما مخالطة ورواه شود سوگند بر بدعی و قسکه یا زید بن ثابت
علیه از سوگند خوردن و قسم داده نشود مگر وقتی که باشد در میان مدعی و مدعی علیه مخالطة و محالمة **مالک** عن
جمیل بن عبد الرحمن المودن انه كان يحضر عمر بن عبد العزيز فيقضي بين الناس فاذا جاء الرجل يدعي
الى الرجل حقا نظر فكانت بينهما مخالطة ولا يستلحق المدعي عليه وان لم يكن مشيئا لم يحلفه
جمیل بن عبد الرحمن مودان حاضر میشد پیش عمر بن عبد العزيز حال آنکه او حکم میکرد میان مردمان پس وقتی کسی آمد
تخصمه پیش او و دعوی میکرد بر شخصی حتی را رسیدید عمر بن عبد العزيز پس اگر می بود میان ایشان شکی یا محتمل سوگند میداد
بر علیه را و اگر می بود چیزی ازین قسم سوگند میداد **قال** مالک و علی ذلك لا امر عندنا ان من ادعی علی رجل

لما قلت
عليه اهل العلم

لما قلت
عليه الشافعي قال

خليفة لا تعلیظ فی
اليمين ٨٦

نظروا كان بينهما مخالطة او ملازمة احلف المدعى عليه فان حلف بطل ذلك الحق عنه وان ابي اهلك
ووالدين على الله فلفط طالب الحق اخذ حقه كذا ان يرتفع ترك ما حركه دعوى كرد شخصي نظر كرده شود و اگر باشد
ايشان شرکی بصحتي وسامدة وقيرسي سوگند داده شود مدعي عليه را پس اگر سوگند خود بطل شد آن حق از دمه او را گرفتند
نموده سوگند خود و در كرده خود سوگند را بر مدعي پس سوگند خود و طالب حق بگيرد حق خود را يا **باب** ان اقل الله كونه
للمدعي عليه راب و بر گشتن دعوى و دشمن مدعي عليه **قال** الله تعالى يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم
الموت حين الوصية اثنتان ذوا عدل منكم او اثنان من غيركم ان انتم ضربتم في الارض فاصابتكم مصيبة
الموت فحبسوا طعاما من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان ادبتم لا تشترى به ثمنا ولو كان ذا قربى ولا كنتم
شهادة الله انا اذ المثل الاثني فان عثر على اهما استحقا اثما فاخرت يقومان مقامهما من الذين استحقوا
عليهم الاوليان فيقسمان بالله لشهادتنا الحق من شهادتهما وما اعتدنا انا اذ المثل الظالمين اسي
نصاب شهادت در بيان شهادتي كه حاضر شود و هدايت موت كي از شمار در وقت وصيت و كس از صاحب عدلتان
شما ياد كس ديگر از غير شما يعني اهل ممة اگر شما مسافرت كرديد و در زمين پس سيدة شمار وصيت موت حبس كنيد اين دو گواه را كه
از اهل ممة اند بعد از نماز پس قسم خورند بخدا و اگر شك كرده كه ما خير نيكنيم عوض خدا اشاع و نيا را اگر چه باشد مشهور و له
صاحب قرابت و پوشيده نديد ارم شهادت خدا را و هر آينه ما انگاه از گنهكاران بشيم پس اگر اطلاع واقف شد بر اكل
ايشان ثابت كردند بخود گناه را پس و كس ديگر بايستند صاحب قرابت قيرمه بجاي ايشان از انجا كه حق گرفته شد
بر ضرر ايشان يعني از ورثه پس قسم بخورند بخدا كه هر آينه گواهي ما درست ترست از گواهي ايشان و از حد تجاوز نكرده ايم بتر
ما انگاه از ايم كاران بشيم مترجم گويد رضى الله عنه اين آيت دو حكم معلوم شود يكى آنكه بر وصيت و مانند آن گواه بايد
ساخت و وصايت را از مسلمانان اگر دو مسلمان است نيابند و كس از اهل ممة را گواه توان گرفت و اگر دو صدق
اين گواهان شكي واقع شود ايشان با قسم بايد داد و ديگر آنكه اگر در شهادت بر كذب اطلاع واقع شود و كس از اقارب و گنه
دهند چنانكه در بعض مسائل ربيعي و يك شاهد گفته شده ميشود **باب** يجب اظهار الحق بالشهادة او الاقرار
عند توجبه الدعوى و حسب ظاهر كردن حق بگواهي يا باقرار وقت توجبه دعوى **قال** الله تعالى يا ايها الذين امنوا
كوبوا قلوبكم بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقرين ان يكن غنيا او فقيا او ابله
اولى بها فلا تبتجوا الطوع ان تعدلوا وان تلووا او ترضوا فان كان بماتعجز خيرا اسي مسلمانا شهدا
باشيد اظهار حق كنندگان براي خدا و اگر چه بر ضرر خوشتان بايد پروا درو خويشاوندان باشد اگر كنه حق بروي ثابت ميشود

فان كان بينه وبينه مخالطة او ملازمة احلف المدعى عليه فان حلف بطل ذلك الحق عنه وان ابي اهلك
ووالدين على الله فلفط طالب الحق اخذ حقه كذا ان يرتفع ترك ما حركه دعوى كرد شخصي نظر كرده شود و اگر باشد
ايشان شرکی بصحتي وسامدة وقيرسي سوگند داده شود مدعي عليه را پس اگر سوگند خود بطل شد آن حق از دمه او را گرفتند
نموده سوگند خود و در كرده خود سوگند را بر مدعي پس سوگند خود و طالب حق بگيرد حق خود را يا **باب** ان اقل الله كونه
للمدعي عليه راب و بر گشتن دعوى و دشمن مدعي عليه **قال** الله تعالى يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم
الموت حين الوصية اثنتان ذوا عدل منكم او اثنان من غيركم ان انتم ضربتم في الارض فاصابتكم مصيبة
الموت فحبسوا طعاما من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان ادبتم لا تشترى به ثمنا ولو كان ذا قربى ولا كنتم
شهادة الله انا اذ المثل الاثني فان عثر على اهما استحقا اثما فاخرت يقومان مقامهما من الذين استحقوا
عليهم الاوليان فيقسمان بالله لشهادتنا الحق من شهادتهما وما اعتدنا انا اذ المثل الظالمين اسي
نصاب شهادت در بيان شهادتي كه حاضر شود و هدايت موت كي از شمار در وقت وصيت و كس از صاحب عدلتان
شما ياد كس ديگر از غير شما يعني اهل ممة اگر شما مسافرت كرديد و در زمين پس سيدة شمار وصيت موت حبس كنيد اين دو گواه را كه
از اهل ممة اند بعد از نماز پس قسم خورند بخدا و اگر شك كرده كه ما خير نيكنيم عوض خدا اشاع و نيا را اگر چه باشد مشهور و له
صاحب قرابت و پوشيده نديد ارم شهادت خدا را و هر آينه ما انگاه از گنهكاران بشيم پس اگر اطلاع واقف شد بر اكل
ايشان ثابت كردند بخود گناه را پس و كس ديگر بايستند صاحب قرابت قيرمه بجاي ايشان از انجا كه حق گرفته شد
بر ضرر ايشان يعني از ورثه پس قسم بخورند بخدا كه هر آينه گواهي ما درست ترست از گواهي ايشان و از حد تجاوز نكرده ايم بتر
ما انگاه از ايم كاران بشيم مترجم گويد رضى الله عنه اين آيت دو حكم معلوم شود يكى آنكه بر وصيت و مانند آن گواه بايد
ساخت و وصايت را از مسلمانان اگر دو مسلمان است نيابند و كس از اهل ممة را گواه توان گرفت و اگر دو صدق
اين گواهان شكي واقع شود ايشان با قسم بايد داد و ديگر آنكه اگر در شهادت بر كذب اطلاع واقع شود و كس از اقارب و گنه
دهند چنانكه در بعض مسائل ربيعي و يك شاهد گفته شده ميشود **باب** يجب اظهار الحق بالشهادة او الاقرار
عند توجبه الدعوى و حسب ظاهر كردن حق بگواهي يا باقرار وقت توجبه دعوى **قال** الله تعالى يا ايها الذين امنوا
كوبوا قلوبكم بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقرين ان يكن غنيا او فقيا او ابله
اولى بها فلا تبتجوا الطوع ان تعدلوا وان تلووا او ترضوا فان كان بماتعجز خيرا اسي مسلمانا شهدا
باشيد اظهار حق كنندگان براي خدا و اگر چه بر ضرر خوشتان بايد پروا درو خويشاوندان باشد اگر كنه حق بروي ثابت ميشود

منع من اكله و ان كان بينه وبينه مخالطة او ملازمة احلف المدعى عليه فان حلف بطل ذلك الحق عنه وان ابي اهلك
ووالدين على الله فلفط طالب الحق اخذ حقه كذا ان يرتفع ترك ما حركه دعوى كرد شخصي نظر كرده شود و اگر باشد
ايشان شرکی بصحتي وسامدة وقيرسي سوگند داده شود مدعي عليه را پس اگر سوگند خود بطل شد آن حق از دمه او را گرفتند
نموده سوگند خود و در كرده خود سوگند را بر مدعي پس سوگند خود و طالب حق بگيرد حق خود را يا **باب** ان اقل الله كونه
للمدعي عليه راب و بر گشتن دعوى و دشمن مدعي عليه **قال** الله تعالى يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم
الموت حين الوصية اثنتان ذوا عدل منكم او اثنان من غيركم ان انتم ضربتم في الارض فاصابتكم مصيبة
الموت فحبسوا طعاما من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان ادبتم لا تشترى به ثمنا ولو كان ذا قربى ولا كنتم
شهادة الله انا اذ المثل الاثني فان عثر على اهما استحقا اثما فاخرت يقومان مقامهما من الذين استحقوا
عليهم الاوليان فيقسمان بالله لشهادتنا الحق من شهادتهما وما اعتدنا انا اذ المثل الظالمين اسي
نصاب شهادت در بيان شهادتي كه حاضر شود و هدايت موت كي از شمار در وقت وصيت و كس از صاحب عدلتان
شما ياد كس ديگر از غير شما يعني اهل ممة اگر شما مسافرت كرديد و در زمين پس سيدة شمار وصيت موت حبس كنيد اين دو گواه را كه
از اهل ممة اند بعد از نماز پس قسم خورند بخدا و اگر شك كرده كه ما خير نيكنيم عوض خدا اشاع و نيا را اگر چه باشد مشهور و له
صاحب قرابت و پوشيده نديد ارم شهادت خدا را و هر آينه ما انگاه از گنهكاران بشيم پس اگر اطلاع واقف شد بر اكل
ايشان ثابت كردند بخود گناه را پس و كس ديگر بايستند صاحب قرابت قيرمه بجاي ايشان از انجا كه حق گرفته شد
بر ضرر ايشان يعني از ورثه پس قسم بخورند بخدا كه هر آينه گواهي ما درست ترست از گواهي ايشان و از حد تجاوز نكرده ايم بتر
ما انگاه از ايم كاران بشيم مترجم گويد رضى الله عنه اين آيت دو حكم معلوم شود يكى آنكه بر وصيت و مانند آن گواه بايد
ساخت و وصايت را از مسلمانان اگر دو مسلمان است نيابند و كس از اهل ممة را گواه توان گرفت و اگر دو صدق
اين گواهان شكي واقع شود ايشان با قسم بايد داد و ديگر آنكه اگر در شهادت بر كذب اطلاع واقع شود و كس از اقارب و گنه
دهند چنانكه در بعض مسائل ربيعي و يك شاهد گفته شده ميشود **باب** يجب اظهار الحق بالشهادة او الاقرار
عند توجبه الدعوى و حسب ظاهر كردن حق بگواهي يا باقرار وقت توجبه دعوى **قال** الله تعالى يا ايها الذين امنوا
كوبوا قلوبكم بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقرين ان يكن غنيا او فقيا او ابله
اولى بها فلا تبتجوا الطوع ان تعدلوا وان تلووا او ترضوا فان كان بماتعجز خيرا اسي مسلمانا شهدا
باشيد اظهار حق كنندگان براي خدا و اگر چه بر ضرر خوشتان بايد پروا درو خويشاوندان باشد اگر كنه حق بروي ثابت ميشود

[illegible]

کیند ز نام را با انصاف و عدل کیند هرگز خدایتان دوست میدارد و عدل کنندگان را بخواب نیست که مسلمانان برادر
یکدیگر اند پس صلح نمایند در میان دو برادر خود و تبر سید از خدا باشد که شما رحم کرده شوید **باب القتل عمد و خطا فالعدل**
کبيرة وفيه القصاص سواء كان بالخطأ أو بالثقل إلا أن يعفو أو ولياء المقتول بغير عوض أو يختار والذ
والخطأ فيه الدية والكفارة قتل وقسمت عمد و خطا پس قتل عمد کناه کبیره است یعنی قصد کند قتل او را با نیت قتل ممکن
غالباً مثل شمشیر یا عصای کبیره در روی خصاص و جب میشود بر اوست که باشد آن قتل باید تمیز مثل نرزه شمشیر یا اگر گزند
مانند عصا و حجر کبر گزند اگر عفو کنند او ایامی مقتول بغير عوض اختیار کنند و دية را قتل خطا و جب میشود و در دینی دية کفار
و مخرجی خطا است که قصد کشتن او کرده باشد آنکه تیر انداخت بسوی شکاری یا نشانه بس خطا کرده و آدمی رسید **قال** الله تعالى
وما كان لمومن ان يقتل مومنا الا خطأ ومن قتل مومنا خطأ فتحرير رقبة مؤمنة ودية مسلمة الى اهله الا
ان يقصد قوا فان كان من قوم عدو لكم وهو مومن فتحرير رقبة مؤمنة وان كان من قوم بينكم وبينهم ميثاق
فدية مسلمة الى اهله وحريره رقبة مؤمنة فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين توبة من الله وكان الله عليمًا خبيرًا
علماء حکیمان و من بقتل مومنا استغفر الله جهنم خالداً و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذاباً عظيماً و لا
نیست هیچ مسلمان را که بکشد مسلمان را و اگر خطا و هر که بکشد مسلمان را نیت بر خطا پس واجب است آزاد کردن برده مسلمان و وجب است
دیه او کرده شده بسوی دارشان مقتول اگر آنکه عفو کنند پس اگر باشد مقتول از قومی که دشمن اند شما را و آن مقتول مسلمان
پس وجب است آزاد کردن برده مسلمان یعنی دية لازم نیست از جهت حربی بودن اهل مقتول و اگر باشد مقتول از قومی که
شما و میان ایشان عهد است یعنی او مسلمان است پس وجب است دية او کرده شده بسوی دارشان مقتول و وجب است
آزاد کردن برده مسلمان پس هر که نیاید برده مسلمان را یعنی مالک رقیه مسلمان باشد یا بقدرة بر خریدن او ندشته باشد پس وجب
است بر وی روزه گرفتن در ماهی و بر وی رجوع مهربانی فرمود خدایتعالی و است خدا و انا حکمت هر که بکشد مسلمان
را بقصد پس جزا داد و در نزد است همیشه باشد و در آن و خشم گرفت بر وی خدایتعالی و است کرد او را و بهیام نمود برای او
عذاب بزرگ را **باب القتل نیتاً للمقتولین الى اقسام و لكل قسم حکم یخصه اما فی القود و اما فی الدية و**
اما فیها جمیعاً قتل المحر و قتل العبد و قتل الذکر و قتل الانثی و قتل المسلم و قتل الکافر و قتل الجنین و
اعتبار لکون المقتول شریفاً او ذمیفاً اجمیلاً او ذمیفاً صغیراً او کبیراً اغنیاء او فقیراً و لا واجب القود
على انسان فترك له شیء من الدم بان عفى احد الوثره صاد موجبه الدية لاخرین قتل منقسم میشود باعتبار
مقتولان بسوی چند قسم و هر قسم را حکمی است که خاص است بآن قسم یا در قصاص یا در دية یا در هر دو آن کجا قتل آقا و قتل

[illegible]

فقد وجدنا في هذه المصنفات ما يلي:

الأذن بالأذن والسن بالسن والجرح قصاص فكروا لله تعالى أن النفس بالنفس نفس
المودة المحرقة بنفس الوجه المحرقة بنفس الوجه ما لك بهترن قولي كه شنیدم آنرا و تفسیر این آیه المحرم بالجرح
الآیه كه قصاص و تعیش و میان زن آنكه واقع میشود و میان مردان و زن آنرا كشته میشود و بمقابل زن آنرا دجا كه مرد
آنرا كشته میشود و بمقابل مرد آنرا و كین كه كشته میشود و بمقابل كین كه كشته میشود و بمقابل منده و قصاص می باشد
در میان زنان چنانكه می باشد میان مردان و قصاص واقع میشود و در میان مردان و زنان و این سبب است
كه خدا تعالی فرمود در كتاب خود و كتبنا عليهم فيها الآیه پس ذكر كرد خدا تعالی كه نفس بمقابل نفس است نفس زن آنرا بمقابل
نفس مرد آنرا و میشود و زخم زن آنرا بمقابل زخم مرد آنرا می باشد **باب** اذا قتل بعضا كبیر قتل به وقتكه كشد

[illegible]

في تسوية الكاروكازي راحة - استم النقاء فاهم قالوا قاراديه الا في نعمته - بالكاروكازي ظهر عندي ان اوجه الاماكن انما في القوق والجراحات والاديات والفنق هي القوقون فقط والعرضه خيليه يستامر الماله - ينه

بر دیوانه قصاص **قال** مالک الامر المجتمع عليه عند فائده لا قود بين اصبيان وان عملهم خطا لم تحميمهم
الحكم وروى بلوغا الحكم وان قتل العبي لا يكون الا خطا **قلت** مالک حکمی کہ اجماع واقم شده ست بر آن نزدیک
میت که قصاص نیست در میان کودکان نیست که عمد ایشان حکم خدا دارد و اما مکه موجب نشده ست بر ایشان جدا و
نرسیده اند بلوغ و نیست که قتل کودک نینداشد مگر خطا **باب** اذا قتل السکران قتل به و اگر کسی مسکین
میشود و عوض آن **مالک** انه بلغ ان مروان بن الحكم كتب الى معاوية بن ابی سفيان يدن كوانه اني سكر
قد قتل رجلا فكتب اليه معاوية ان قتله به مروان بن الحكم نامه نوشت بسوی معاویه بن ابی سفیان ذکر
میکرد برائی او که آوروه شده است پیش اوستی را که کشته شد شخصی پس رشت بسوی او و او مکه کشتن مست را عوض او
باب القصاص في الاطراف **باب** در بیان حکم قصاص در اطراف **قال** الله تعالى وكتبنا عليهم فيها
ان النفس بالنفس والعين بالعين والاذن بالاذن والسن بالسن والجرح جرح قصاص
فترصدق به هو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون و فرض ساختیم بر بنی اسرائیل در تورات
که نفس کشیده شود بمقابل نفس چشم کور کرده شود بمقابل چشم و بینی بریده شود بمقابل بینی و گوش بریده شود بمقابل گوش و دندان
آمده شود بمقابل دندان و در نهما خداوند حکم قصاص است یعنی اگر ممکن باشد مانند دست و پائی و فکر پس هر که عضو قصاص
را پس آن کفارة است او را هر که حکم نکند بآنچه فرو آورده است خدا را پس اینجا بدیشان تنگنایان **قال** مالک الامر
المجتمع عليه عند فان المامومة والجائفة ليس فيه ما قود **قال** مالک قال ابن شهاب ليس في المامومة
قود **قلت** مالک حکمی کہ اجتماع شده است نزدیکانیت که ماموم و جائفة نیست در آن هر دو قصاص گفت مالک که
گفت ابن شهاب نیست در ماموم قصاص ماموم زخمی است که با مکه الدراع برسد و جائفة زخمی که بخوف شکم برسد **باب**
الديات **باب** در بیان ویتها و شرح نامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در ذبیات صادر شده **مالک** عن عبد الله
بن بكير بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابي بن في الكتب الذي كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن
حزم في العقول ان في النفس مائة من الابل وفي الاغني خاواحي جد عامانة من الابل وفي المامومة
ثلث الديت وفي الجائفة مثلها وفي العين خمسون وفي اليد خمسون وفي الرجل خمسون وفي كل اصبع
مما هنالك عشرين الابل وفي السخ خمسون وفي المصحة خمس و زنا مکه نوشت آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم
برای عمر بن حزم و برای ویتها مقرر بود که در کشتن نفس صد اسب است از شتران و در زنی و فحشاء تمام بریده شود و صد
است از شتران و در زخمی که با مکه الدراع برسد سیوم صد دیت است و در زخمی که بخوف برسد مانند دیت یعنی ماموم و دیت

[illegible]

گفت مالک حکم مقرر نزدیک ما نیست که آنچه مقدم است از دنان یعنی دندانهای پیش دندانهای متصل خارها و دندانهای
 نیز برایت و این است که محل فرمود در دندان بجز این است از شران و دندان متصل خارها و دندانهای است از
 دندانهای زیاده کرده شود بعضی را بعضی قال ملک الامر عندنا انه ليس فيما دون الموضحة من الشجر عجل
 حتى تبلغ الموضحة وانما العقل في الموضحة فما فوقها وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتفق
 الى الموضحة في كتابه لعمر بن حزم فيها خمس ابل ولم تقض الا عندنا في القديم ولا في الحديث
 فيما دون الموضحة بعقل صم گفت مالک حکمی که مقررست نزدیک ما نیست که وجوبیت بر زخمی که کم باشد از
 موضع از جمله زخمهای سر هیچ و نه مقرر تا آنکه برسد بموضع و جز این نیست که عقل در موضع است یا در آنچه زیاده تر از موضع باشد
 و این بجهت آنست که رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید بر کتاب خود برای عمرو بن حزم پس ساخت در آن بجز این
 از شران و حکم کرد اما ان نزدیک ما در ان قدیم و نه در ان جدید و را دون موضع بدیهه مقرر قال ملک الامر عندنا
 ان المامورة والمنقلة والموضحة لا يكون الا في الوجه والراس وما كان في الجسد من ذلك فليس فيها
 الا بجهتها و گفت مالک حکمی که مقررست نزدیک ما این است که ماموره و منقله و موضحة نمی باشد مگر در روی و سر و آنچه باشد
 در سایر جسد از این قسم نیست در ان مقرر است اما قال ملک الامر المجتمع عليه عندنا في الخطا انه لا يعقل
 حتى يبرو الجرح ويصيح والله كسر عظام من الانسان يدا او رجلا او غيره ذلك من الجسد خطأ فبرأ حتى
 و عاد طيسته فليس فيه عقل فان نقص او كان فيه عقل ففيه من عقله بحسب ما نقص قال مالک
 كان ذلك العظم بما جاء فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمي فيجس ما قوض فيه النبي صا
 الله عليه وسلم عقل و ما كان مما لم يات فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمي و لم تقض فيه سنة
 ولا عقل مسمي فانه يجتهد فيه گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بر روی نزدیک ما در جرح خطا که بدیهه
 حکم کرده نشود تا آنکه به شود و دیگر زخم رسیده است با و و تندرست شود و حکم نیست که اگر بشکند استخوانی را از آوی
 دست را یا پایی را یا غیر آن از بدن بطریق خطا پس به شد و صحت یافت و خود کرد بصورت نخستین خود پس نیست در
 دیه پس اگر باشد در روی نقص یا باشد در روی کجی پس در روی از دیه اوست بحسب آنچه ناقص باشد گفت مالک پس اگر
 آن استخوان از آنچه که آمده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیه مقرر پس بحسب آنچه مقرر فرموده است آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم دیه واجب شود و آنچه باشد از آنچه که نیامده است در روی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیه مقرر و زنی
 در ان منقذ مقرر و نه دیه شخص پس هر آنکه حکم نیست که اجتهاد کرده شود در ان قال ملک الامر عندنا ان في المنقلة

2011

قوله الى شهاب في المستطابين و

عبد المولى بن ابي القاسم
الجلال الله

واقعه الشافعی

وإمامية العهد
تتبعه في شيا
ابن فهد

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

ثم قال
فقتل الحسين
طاو والعصاة

[illegible]

من أول من خلق من الطين
أربعين خيفة في بطون
أولادها ثلث منهم ثلثين
الخيفة ثلثين من عنة
وأربعين خيفة في بطون
أولادها ووافقه أبو
خيفة في المغلظة فاما
المخيفة قال هج خامس
الا انه غامر في الصفة
قادر بن بلي بن
ورما الحجة عليه الشافعي
ان النبي صلى الله عليه
سلم روى قتيل خيفة
لجامة من أول الصفة
وليس في أول الصفة
لبن مخاض امانا من
المخاض قول لا تقوم
الحجة عليه في ذلك
كأنه جعل إلى القيمة
عند علم الفريضة
من أي نوع كان و
انفق اعان العاقل
لا يعبأ ولا يفرق

[illegible]

البيان مالك

عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول ثقاف المرأة الرجل المثلث الذي

اصبعها كما صبعها كسنة وموضعتها كموضعتها كنقلتها كنقلتها سعيد بن المسيب يگفت ساداتي

زن بامروءا سيوم حصه ديه گشت زن انز گشت مروست ووزان او انز ووزان مروست ووضعه او انز موضعه مروست

ونقله او انز نقله مروست مالك عن ابن شهاب وبلغه عن عروة بن الزبير انها كما نايقه لان

فيعيد بن المسيب في المرأة انها ثقاف الرجل المثلث دية الرجل فاذا بلغت ثلث دية الرجل كانت الى

من دية الرجل ابن شهاب وعروة بن الزبير يگفتند انز قول جدي بن المسيب در باب زن که دوی مساوات میکند

بامروءا سيوم حصه ديه پس فتيكه برسد سيوم حصه ديه مروءا باشد بقدر نصف از ديه مروءا مالك عن ربعين

ابو عبد الرحمن انه قال سالت سعيد بن المسيب كم في اصبع المرأة فقال عشرة من الابل فقال كم في اصبعي قال

عشرون من الابل فقلت كم في ثلث قال ثلثون من الابل فقلت كم في اربع فقال عشرون من الابل فقلت

حين عظم جرحها واشتدت مصبتها فقص عقلمها فقال سعيد اعراق انت فقلت بل عالم متقبت او جمل

متعلم فقال سعيد هي السنه يا ابن اخي ربعين بن ابي عبد الرحمن گفت نوال که دم عبد بن المسيب را که چه قدر جرح

میشود وريک گشت زن بر گشت ده از شران پس گفتم چه قدر و جرح میشود و درو گشت پس گفتم بيت از

از شران پس گفتم چه قدر و جرح میشود و در سه گشت گفتم ای پس از شران پس گفتم چه قدر و جرح میشود و در چهار

گشت پس گفتم بيت از شران پس گفتم دقي که بزرگ شد زخم او سخت شد و مصيبت او کم شد ديه او بر گشت

سعيد اعراقی هستی تو بنی صاحب رای هستی پس گفتم ملک من عالم زايه و تحقيق کنند تا ام يا جابل علم آموزنده ام

پس گفتم سعيد بن مسنت ای سپر ادر من يا فاسد دية العبيد و جراحاتهم در بيان دية غلامان

نصفها من ثلث مال انه بلغه ان سعيد بن المسيب وسليمن بن يسار كانا ينافيان في موضحة العبد

نصف عشر ثمنه سعيد بن المسيب سليمان بن يسار يگفتند در موضحة غلام بمجم حصه قيمت اوست مالك انه

ان مروءان بن الحكم كان يقضي في العبد يصاب بالجرح ان علي جرحه قد وما نقص من ثمن العبد مروءان

بن الحكم علم میکرد و در باب غلام که رسانیده شود او را جراحت بر غمخال بر کسیکه زخم زده است او را واجب است قدر

آنچه ناقص شد از قيمت غلام قال مالك ولا امر عندنا ان في موضحة العبد نصف عشر ثمنه و منقلبه

العشر ونصف العشر من ثمنه وفي ما مومته وجاشرته في كل واحدة منها ثلث ثمنه وفيما سوى هذا

الخصال الاربع مما يصاب به العبد ما نقص من ثمنه ينظر في ذلك بعد ما يصح العبد ويبرأكم بين قيمة

قلت

عليه مالك وقال كثر
اهل العبد دية المرأة
نصف حصة الرجل
ودية اطراف المرأة
بجرحها على النصف
من دية الرجل
جرحه

قلت

بذلك اطراف العبد
يعتبر بقيمة نفسه
حتى لا تقلم بداه
٩٨
تقديرها مال فتيكه
على قياس قول سعيد
المسيب وسليمن بن
يسار وعليه الشافعي
وابو حنيفة ذهب
وقوم الى ان فيها ما
انقص من قيمته
كما قال مروءان ورفق
مالك بن هذه الاربع
وغيرها اعلا القوم

عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من كان له امر عليه دين فليؤده اليه فان الله يحب المتكفلين

العبد بعد ان اصابه الجرح وقمته صحيحا قبل ان يصيبه هذا ثم يعزم الذي اصابه ما بين القمتين گفت
الك حكم نزيك انيت كد موفخه غلام تيم حصه از قيمت اوست ودر منقله او هم حصه بيم حصه از قيمت اوست
ورامومه و جالقه او در هر كمي از اين دو سوم حصه قيمت اوست و در آنچه سواي اين حصله هاي چهار گانه باشد از آنچه
رسايده ميشود آن غلام را وجب است آنچه ناقص شده باشد از قيمت او نظر كرده شود در حال غلام بعد از آنكه
شود و بر شود چه قدر تفاوت است در ميان قيمت غلام بعد از آنكه بوي زخم رسيد و در قيمت او در آن حال كه سندر
بودش آنكه رسيد و از اين زخم بعد از آن تاوان لازم كرده شود بر زخم زنده و تفاوتی كه در ميان دو قيمت **باب**
ديت الجنين در بيان ديه بچه كه در شکم مادر باشد **مالك** عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف
عن ابی هريرة ان امراة من هنزل دستا حديهما الاخرى بحجر فطرحت جنينها ففقضى فيه رسول الله
صلى الله عليه وسلم بغرة عبد او وليدة ووزن اربعين درل مالك يكر خبگ كروندانخت يكی از آنها بسوی دیگر
شگي پس اكنند آن ديگر بچه شكم خود را پس حكم فرمود در ديه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بغرة كه عبارت از غلام يا داه است
مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في الجنين يقتل في
امه بغرة عبد او وليدة فقال الذي قضى عليه كيف اغرم مالا شديدا اكل ولا نطق ولا استه او مثل
ذلك يطل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما هذا من اخوان الكهان رسول الله صلى الله عليه وسلم حكم فرمود
در باب بچه شكم كشته شود در شكم مادر خود بريك غرة كه مفسرست بغلام يا داه پس كشت نخفي كه حكم فرموده بود بر ديه
عاقلة زنده چگونه تاوان كشم خير را كه كوشيده است و نه خورده است و سخن كفته است و در وقت تولد او از اين
مكرده است و مانند اين می باشد هر پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم جز اين نيست كه اين گوئيده از برادر زن
كاهنان است يعني مشابهت است در كلام مقفى در شرح لقياس و الله علم **مالك** عن ربيعة بن ابی عبد
الرحمن انه كان يقول في العرة تقوم خمسين دينارا وستمائة درهم و دية المرأة الحرة المسلمة
خمسمائة دينارا وستمائة درهم ربيعة بن ابی عبد الرحمن يگفت در باب غرة كه قيمت او مقرر كرده شود و بجاه
ديا يا ششصد درهم و ديه زن آزاد و مسلمان پافد ديار است يا شش هزار درهم **قال مالك** فدية جنين الحرة
عشر ديتها والعشر خمسون دينارا وستمائة درهم گفت مالك پس ديه بچه شكم زن آزاد و هم حصه ديه است
و درهم خسته زن آزاد و بجاه ديار يا ششصد درهم است **قال مالك** ولم اسمع لحدائلا غل في ان الجنين لا تكون
فيه العرة حتى يزال بطن امه ويسقط من بطنها ميتا قال مالك وسمعت انه اذا خرج الجنين من بطن

عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من كان له امر عليه دين فليؤده اليه فان الله يحب المتكفلين

عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من كان له امر عليه دين فليؤده اليه فان الله يحب المتكفلين

امر حیاتم مات ان فیه الدیتہ کا میلہ گنت مالک نشینہ ہم پر را کہ خلاف کند وین مسکہ کہ بچشم نمی باشد روی خود
تا دخی که بعد از شکم مادر خود و بنیت از شکم وی در آسمان کرده است گفت مالک شنیدم که حکم نیست وقتی که رأید چشم
از شکم مادر خود در حال که زنده است بعد از آن بمرد که دیتہ وی تمام است **باب القسامة قسامہ است** گشتہ و
شخصی و گویان کہ شدہ وی قائم نشود پس اگر کوث ظاہر باشد بجای قسم داده شود و عیان را و برای ایشان بدیتہ کم
کرده شود اگر کوث ظاہر باشد بر عا علیہم راقم داده شود پس اگر قسم خورد و ندبر بری شدند و اگر کول کردند و دیتہ بر وزن
لازم شود **مالک** عن ابی یسلی بن عبد اللہ بن عبد الرحمن بن سہل عن سہل بن ابی جعفر انہ اخبرہم رجا
من کبراء قومہ ان عبد اللہ بن سہل و محیصۃ خرجا الی خیبر من جمہا صابہم فلقی محیصۃ و اخبرہا عن عبد
اللہ بن سہل انہ قتل و طرح فی خیر بیر او عین فلقی یھو فقال انتم واللہ قتلتموہ فقالوا واللہ ما قتلناہ
فانقلب حتی قدم علی قومہ فذکوکم ذاک ثم اقبل هو و اخوہ حویصہ و هو اکبر منہ و عبد الرحمن فذہبت
لیتکلم و هو الذی کان یخیر فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کبر کبر یرید السن یتکلم حویصۃ ثم
حویصۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما ان ید و صاحبکم و اما ان یؤذوا فاجرب فکتب الیہم
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فذک فکتبوا انا و اللہ ما قتلناہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لحویصۃ و محیصۃ و عبد الرحمن یحلفون و لتتحققون دم صاحبکم فقالوا لا قال افتخلف لکم فلو قالوا
لنیسوا بسلامین فذہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عنده فبعث الیہم بمائۃ ناقة حتی ادخلت
الدار قال سہل لقد رکضت فی منہا ناقة حمراء قال مالک الفقیر هو البیر عبد اللہ بن سہل و محیصۃ رأیہ
سوی خیر بسبب منی تعیش کہ رسیدہ بود با ایشان پس آئیدہ آمد سوی محیصۃ پس خبر داد و را کہ عبد اللہ بن سہل
شدہ است و اکلندہ شدہ است و در خاک و در چاہی یا در چشمہ پس محیصۃ آمد پیش یھود پس گفت شما و اسد کشتید او را
یھود و اسد انکشتیم او را پس روی آورد و بدینہ تا آنکہ آمد پیش قوم خود پس ذکر کرد این ماجرا پیش ایشان بعد از آن رو
آوردی و برادر دی خویشہ و آن حویصہ بزرگتر بود از دی و نیز روی آورد و عبد الرحمن برادر مقتول پس شروع کرد
کہ محیصۃ کہ سخن گوید وی ہمان است کہ در خیبر بود پس فرمود او را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مقدم کن بزرگتر را متقدم
کن بزرگتر را ارادہ فرمود و تنظیم کیکہ کلان تر بود و عمر سخن گفت حویصۃ پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایست
کیھود و دیتہ دین ازین یار شما کہ مقتول شدہ است یا نیست کہ خبر دار کردہ شود ایشان را بیک پس امہ نوشت اخبر
صلی اللہ علیہ وسلم سوی یھود و دین ابی پس نوشتند آنہا در جواب و اسد ما شتیم او را پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ما قتلتموہ
من الرقۃ ذکر کان
او ان فی القیظ انی
عبد و اذا جی و اللہ
ما قتلتموہ
عبد بنی حنیفہ
الضار علی عاقبۃ
ازامہ من لی فیہ کان
من لک و لک و سہل
کان البیر و ذکر او انی
۱۰۰
وان سقط حیثہ فاش
فقیہ الدیۃ کا ملہ علیہ
اھل العبادۃ الشافعی
اذا عانت الفریقہ
نصف عشی الدیۃ
وھی خمس من المملو
قال ابو حنیفہ طایفہ
او خمس ما تدرہم ہوا
خمس دینار

حویصه و محیصه و حیدر الحسن را که سوگند خورید برای خود ثابت کنید خون برادر خود را یعنی دیته او را پس انکار کرد و گفتند
 قسم شویم فرمود پس سوگند خوردید بود و گفتند این فرقی نیستند قسم ایشان را چه اعتبار پس دیته آن مقتول او رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از جانب خود یعنی برای تسلی دل ایشان پس فرستاد صد مائه شتر برای ایشان تا آنکه داخل کرده شد
 آن ناقه را در سرای ایشان گفت سهل پس برآید و گذارند آن ناقه را به سرخ گفت مالک فقیر چاه را گویند **صَلِّ**
 عَنْ یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهل الانصاری و محیصه بن مسعود خرجا
 الى خيبر فمروا قاتل حجاجهم فقتل عبد الله بن سهل فقدم محیصه فاتی هو و اخوه حویصه و عبد الرحمن بن
 سهل النخعی صلی الله علیه و سلم فذهب عبد الرحمن یحکم لکانه من اخیه فقال له رسول الله صلی الله
 و سلم کبریا فحکم محیصه و حویصه فین کر اشان عبد الله بن سهل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یمینا و تتحققون دم صاحبکم ان قاتلکم قالوا یا رسول الله کیف نقبل ایمان قوم کفار قال یحیی بن سعید فرغم
 بشیر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم واده من عنده عبد الله بن سهل و محیصه برآ بدنه از بدنه بسوی خیبر پس
 متفرق شدند در حواج خود پس شته شد عبد الله بن سهل پس آمد محیصه بدینه پس رفت وی و برادر وی حویصه و عبد
 الرحمن بن سهل پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس شروع کرد عبد الرحمن که سخن گویند یسب قرب وی بنبیت برادر خود
 پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم کن کلات سال را پس سخن گفتند محیصه و حویصه پس فرمودند حال عبد
 بن سهل را پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا سوگند میخورید بخدا یا چاه بار بدین قسم حق خود ثابت کنید
 در آن دیته یا خود را یا فرمودند قاتل برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر نشده بودیم پس فرمود رسول
 الله صلی الله علیه و سلم بی تعلق شوند از شما بود یا چاه سوگند پس گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار
 گفت بشیر که راوی این حدیث است که هرگز آنرا سوگند خورید یا چاه سوگند خورید یا چاه سوگند خورید یا چاه سوگند
 عن ابن شهاب عن عمر بن الخطاب و سلیمان بن یسار ان رجلا من بنی سعد بن لیث ابحر فوسا فوطی علی
 اصبع رجلا من جمیحة فتروی فیها فمات فقال عمر بن الخطاب للذین ادعی علیهم المتخلفون بالله خمسين یمینا
 ما قاتل منها فابوا و اخرجوا فقال لآخرین المتخلفون انتم فابوا فقصی عمر بشرط الذیة علی السعیدین قال
 مالک و لیس الغل علی ما مروی از بنی سعد بن لیث روان کرد پس خود را پس ایال کرد و شت مروی از قبیلہ حمینه
 پس سرایتی را دم شد در آن جرئت پس برادرش گفت عمر بن الخطاب مدعا علیهم آیا سوگند خورید یا چاه سوگند که نه مرده

حویصه وحصه وحبذا الرحمن را که سوگند خورید و برای خود ثابت کنید خون برادر خود را یعنی دینه و را پس انکار کرد و گفتند
 قسم شویم فرمود پس سوگند خورید بود و گفتند این فرقی نیست بین شما ایشان را جدا اعتبار پس دینه آن مقتول و او رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از جانب خود یعنی برای تسلی دل ایشان پس فرستاد صد ماهه شتر برای ایشان تا آنکه دخل کرده شد
 آن ماه را در سرای ایشان گفت سهل پس برآید گذر و از آن ماهه سرخ گفت مالک فقیر چاه را گویند صلح
 عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهل الانصاری و حصه بن مسعود خرجا
 الى خيبر ففرقا في حياجهما فقتل عبد الله بن سهل فقدم حصه فاتي هو واخوه حويصة وعبد الرحمن بن
 سهل النبي صلى الله عليه وسلم فذهب عبد الرحمن يكلمهم لكانه من اخيه فقال له رسول الله صلى الله عليه
 وسلم كبري فكل حصه و حويصة فذكر ان عثمان عبد الله بن سهل فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يمينا و تتحققون دم صاحبكم لو قاتلكم قالوا يا رسول الله نعم و لم يخف فقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قتلهم يهود بنسرين يمينا فقالوا يا رسول الله كيف نقتل ايمان قوم كفار قال يحيى بن سعید فرغم
 بشير ان رسول الله صلى الله عليه وسلم و داه من عند عبد الله بن سهل و حصه برآند از دینه بسوی خيبر پس
 متفرق شدند در حواجج خود پس شش ماه بعد از آن که رسول الله صلی الله علیه و سلم برآید حصه بدینه پس رفت وی و برادر وی حویصه و عبد
 الرحمن بن سهل پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس شروع کرد عبد الرحمن که سخن گوید بسبب قرب وی نسبت برادر خود
 پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم کن ثلاث سال را پس سخن گفتند حصه و حویصه پس ذکر کردند حال عبد
 بن سهل را پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا سوگند میخورید بخدا یا چاه بار بدین قسم حق خود ثابت کنید
 و آن دینه یا خود را یا فرمودند قاتل برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر نشده بودیم پس فرمود رسول
 الله صلی الله علیه و سلم بی تلقی شوند از شما یا چاه سوگند پس گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار پس
 گفت بشیر که راوی این حدیث است که برآید رسول الله صلی الله علیه و سلم دینه او داد از نزدیک خود مالک
 عن ابن شهاب عن عمار بن مالك و سليمان بن يسار ان رجلا من بني سعد بن ليث اجرى فوسا فوطى على
 اصبع رجلا من جهينة فتوى فيها فأتى فقال عمر بن الخطاب للذين ادعى عليهم المتلفون بالله خمسين يمينا
 ما قلتموها فابوا وخرجوا فقال للاخرين المتلفون انتم فابوا فقتل عمر بشطر الذية على السعديين قال
 مالك و ليس العمل على هذا مروى ابني سعد بن ليث رواه ان كرويه خود را پس با آن کرد شش مردی از قبيلة جهينه
 پس سرایه را قتل کردند و آن جرمت پس مردی گفت عمر بن الخطاب مدعا عليهم لایا سوگند خورید یا چاه سوگند که نه مرده

١٤. استحقاق دم صاحبكم مناه عنكم ان يذبح احدكم لانا الذي مخرجنا الى الدنيا بالقسا من القرآن ادعى المولى ١٥.

بری آورد و شما ای موبعا ندیده اورا پس گفت عایدی آنرا و الحال آنرا است اگر گذشته شود بگذرد و اگر گشته شود انتقام او کشیده شود
باب انما یجوز العاقلة فی الخطأ جزا نیست که ضامن عقل بشود عاقله و قتل خطا **صالح** عن هشام بن
 عروة عن ابیه انه کان یقول لیس علی العاقلة عقل فی قتل العبد انما علیهم عقل فی قتل الخطأ عروة گفت
 و جب نیست بر عاقله عقل در قتل عده غیر ازین نیست که بر ایشان عقل می باشد و قتل خطا **صالح** عن ابن شهاب انه
 قال مضت السنة ان العاقلة لا یتحمل شیئا من دية العبد الا ان یشاء و ذلك ابن شهاب گفت گذشته است
 بر بنیوال که عاقله بر بنیدارد و چیزی را از دیته عمر مگر آنکه بخوانند که چیزی بر دارند **صالح** عن یحیی بن سعید
 مشد ذلك اریحی بن حیدر مانند این منقول شده **صالح** عن ابن شهاب قال مضت
 السنة فی قتل العبد یخففوا اولیاء المقتول ان الدیة تكون علی القاتل فی ماله خاصه الا ان یقینه العاقله
 عن طیب انفس منها ابن شهاب گفت گذشته است و قتل عده وقتی که عفو کنند اولیاء مقتول بدین منوال که دیته
 میشود بر قاتل و مال او مخصوص مگر آنکه عاقله کتد او عاقله بخوشی نفس خویش **باب** تقطع الدیة علی العاقله
 فی ثلث سنین متفرق کرده میشود و دیته بر عاقله در سه سال **صالح** انه سمع ان الدیة تقطع فی ثلث سنین
 او اربع سنین قال مالک و الثلث احب ما سمعت الی فی ذلک **باب** انک شیء از اهل علم که دیته متفرق
 میشود و سه سال در چهار سال گفت مالک و سه سال و سه سال است که شنیدم از بسوی بن یزید یا یزید الدیة و منه المقتول و منه
 و غیرها و ارث میشود دیته را و از آن مقتول زن مقتول و غیره از آن و از این و عصب **صالح** عن ابن شهاب عن عمر بن الخطاب یشد
 الناس منی منک عند علم من الدیة ان یخبر فی مقام النصار بن سفیان الکلابی فقال کتب الی رسول الله صلعم ان اود امره اشیم
 الضبایی بن دینه زوجه فقال لعمر بن الخطاب او خلی الخبا و حتی ایتک فلما تزل عمر بن الخطاب اخبره الضبایی
 فقصه بذلک عمر بن الخطاب قال ابن شهاب و کان قتل اشیم خطا عمر بن الخطاب سوا لک و مردمان را و منی
 هر که باشد نزدیک او علم در باب دیته باید که خبر بدیست و ضحاک بن سفیان کلابی پس گفت نوشت بسوی رسول
 الله صلی الله علیه و سلم که و ارث بکنم زن اشیم ضبایی را از دیته شوهر او پس فرمود او را عمر بن الخطاب و دخل شود و حنیه
 تا آنکه بیایم پیش تو پس چون فرود آمد عمر بن الخطاب از منبر پس خبر داد او را ضحاک پس حکم کرد و بنحیر عمر بن الخطاب گفت ابن
 شهاب و بود قتل اشیم بطریق خطا **باب** لا یرث القاتل و ارث میشود و قاتل از دیته مقتول چیزی مالک
 عن یحیی بن سعید عن عروة بن الزبیران رجلا من الانصار یقال له اخیح بن الجلاح کان لعیم صغیر هو
 اصغر من اخیح و کان عند اخواله فاخذوه اخیح فقتله فقال اخواله کما اهل ثموده حتی اذا استوی علی

عنه فقلت
 علی ما ذکرنا من
 العلم انک قلت
 علی هذا اهل العلم
 ۱۰۳
 علی ما ذکرنا من
 العلم انک قلت
 علی هذا اهل العلم

[illegible]

عمله غلبه نافع امری در عقد قال عروۃ فلذلك لا يوثق قائل من قبل مردی از انصار که گفته میشود اورا ایچیه بن الجلام
بود اورا ستمی خورد که دی خود تر بود اورا ایچیه و بود آن عم خورد و زود تعانیان خود پس گفت اورا ایچیه پس گفت اورا یعنی دو
دیه او شد پس گفتند تعانیان او بودیم اهل پروردن او و تدبیر شجاع او تا آنکه دست شد بخوانی خود غالب آمد بر ماضی مردی
در عم او یعنی عصبه متقاضی شدند دیه او را و او را محروم کردند پس گفت عروۃ و برای همین حادثه حکم کرده شد که او را
نمی شود قائل از کسی که گشته است اورا ترجم گوید ایچیه بنضم هنره و فحجه حائین مهلتین این الجلام بنضم جمیم و تخفیف لازم
مردیست جاهلی قدیم ادراک نکرده است زمان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و بود او را برادر یا خاچی عبد المطلب و
از آن قبیل بود که بعد از آن انصار شدند زیرا که انصاری هم اسلامی است مرقبیل ادس و خرج را الله احکام شده
و الم اصلا حینی بودیم ما اهل تربیت و توحی اسلح حال او علی عمه بالتشدید و تخفیف یعنی بر طول او کمال قوی او
معنی حدیث است که در جا بایت دارث میشد قائل کسی را که قتل میکرد پس الطال این هم نموده اسلام با آب میاورد
ان الزوج لا یقادمه اذا اصاب امراته بشئ ایچیه روایت کرده میشود که شوهر قصاص گرفته نشود از وی و قتی که رساندن
خود را چیزی یعنی زخمها **صالح** انده سمع ابن شهاب یقول مضت السنة ان الرجل اذا اصاب امراته بغيره
ان علیه عقل ذلك الجرح ولا یقادمه ابن شهاب گفت گذشت سنت بر نینوال که مرد وقتی که رساندن خود را
بر این بر شوهر میشود او را آن خم و قصاص گرفته نشود از وی قال المالک اذا اصاب الرجل امراته ففقا و جینا او کسریا او قطع اصبعها او
ذلك معتد لذلك فانه لا یقادمه و اما الرجل یغنیب امراته بالجلد او بالسوطین علیها من غیره و الم برده و معتد فانه معتد انها
منها هذا الوجه لا یقادمه گفت او قتی که قصد کرد مردی بی نی خودی که شوهر او را بکشد او را یا با آن کاری که در این حال
که قصاص گرفته نشود از وی و اما مرد که بزند زن خود را بر نی یا بتازیانه پس رساندن آن زن بسبب زدن خود از زدن او
که اراده کرده و قصد نموده بود پس بر آنیه دیت گرفته نشود از مرد و قصاص گرفته نشود از وی بر نیوجه **باب العین**
تفقا و الید السلا و قطع بیان حکم چشمی بصارت چون شکسته شود و دست مثل چون بریده شود **صالح** عن
بن سعید عن سلیمان بن یسار عن زید بن ثابت انه کان یقول فی العین القائمة اذا طقت صائره عینا دارید
بن ثابت یگفت در چشمی که زده شده و محل خود و قتی که شکسته شود و صد و نیا رو حجب میشود و مترجم گوید و این بطریق چنان
بوده است از زید بن ثابت **قال** الامر عندنا ان فی العین القائمة العود اذا طقت و فی الید السلا
اذا قطعت انه لیس فی ذلك الا الاجتهاد و لیس فی ذلك عقل **صالح** گفت مالک حکمی که مقرر است نزد مالک
نست که در چشمی بصارت که زده باشد و محل خود و قتی که شکسته شود و دست مثل و قتی که بریده شود که نیست و در این
چنان

من فضلها فابطل الإسلام
 لأن في الجاهلية يورث
 الحر بثان العاتل
 والفقير أسمى على غيره
 شانه على غيره صلاح
 أصلا لصحة نواحل
 حكم الشيء والتم
 الإسلام للزوم الخراج
 فان انضاض أسس
 انتهى من الخلق
 التي صار بعد انضاض

١٠٢
 ذلك العلم على هذا
 اهل العلم على هذا
 الزايل ٢
 فله
 عليه اهل العلم وا
 تاويله من زيد بن
 ثابت ان ذلك كتاب
 على وجه الحق وعلى
 هذا القياس عندهم
 لو قطع قاع الحكومة
 عليها فبها الحكومة
 كذلك ان قطع
 الدين من المرق
 والرجوع

كان لك ان
الدين من الموفق
والرجل من الكريمة
ففي هذا الدرس
معكم
المسائل

[illegible]

غرم حلیه وان لم تقم لم یثبت الا مقالة فهو ضامن گفت یحیی شذیم مالک که میگفت در باب شتری که حاکم کند بر او
 پس تبرید از وی بر نفس خود پس کشید او را پایی سپر کند و او را پس حال نیست که اگر باشد برای او گواهان بر آنکه این شتر قصد
 او کرده یا حاکم بروی نموده بود پس تا وان نیست بروی اگر قائم نشد برای او گواهان مگر قول او پس او ضامن است یعنی آن
 از وی گرفته میشود **باب** مایروی من تضعیف الفیقه تعزیر آنچه روایت کرده شد او و چند گرفتن قیمت از دست
تقریر مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقیقا لحاطب سرقوا
 ناقرة لرجل من مزنیة فاشترها فاعف ذلك الى عمر بن الخطاب فامر عمر کثیر بن الصلت ان یقطع ایدیهم
 ثم قال عمر انک تجبیعهم ثم قال عمر والله لا غرم منک غرما یشق علیک ثم قال للمزنی کم ثمن ناقته فقال للمزنی
 کنت والله امنعها من اربع مائة درهم فقال عمر اعطه ثمان مائة درهم غلامی چند از آن حاطب دزدیدند مائة
 از آن مردوی از قبیلہ مزنیة پس بخردند او را پس رخص کرده شد این قضیه بسوی عمر بن الخطاب پس امر کرد حضرت عمر
 ابن الصلت را که بر دست ایشان بعد از آن گفت حضرت عمر ی بنیم ترا یعنی حاطب خدا کند میداری خلا مان را
 بعد از آن فرمود و الله که تا وانی لازم کنم بر تو که دشوار باشد بر تو بعد از آن گفت آنم و من فری را چه قدر بود قیمت مائة
 شتر تو گفت من فری و الله نیدارم او را بچهار صد درهم پس فرمود حضرت عمر ای حاطب بده او را شصت و دو درهم **قال**

مفتي، مفتي، مفتي، مفتي، مفتي

ابو سہیل بن اناک گفت: راہ میفرمیدم، ہر اہ عمر بن عبدالعزیز پس گفت: عمر بن عبدالعزیز حدیث معتقہ درین فرقہ قرار

11/02/2017 11:06 AM

فرمودند پس متقدم در ایشان است که طلب تو بکنی از ایشان پس اگر قبول کردند فیهما و الا پیش آری ایشان را بشتر و گفت
عجب الغر و همین است متقدم ترجمه گوید این جماعه اند از خوارج که در زمان حضرت علی رضی الله عنه خروج کردند پس قال
کرد علی با ایشان تا آنکه متاصل ساخت ایشان را باب قتل السحر و ان السحر کبیرة و کوشن ساحر و آنکه سحر گناه کبیره است
قال الله تعالی و ما کفر سیلان و لیکن الشیطان کفر و اعلمون الناس السحر الایة و کافرند سلیمان و لکن شیطانان کافر

[illegible]

پس اعرس کرد و زوی رسول صلی الله علیه و سلم سوار بر بار اعرس میکرد و زوی رسول صلی الله علیه و سلم
 تا آنکه سیالنه تمام کرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آدم فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسوی قبیلہ او
 استغاثه نمود و ابراهیم است یا ابراهیم است پس گفتند قبیلہ او یا رسول الله و دستند دست پس فرمود
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یا بکر است یا شیب گفتند بکر است یا رسول الله پس امر فرمود و رحمتی رسول الله
 صلعم پس جمع نموده شد **حالت** یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 لرجل من سلم یقال له هزال یا هزال لو سترته بردائك کما خیرک قال یحیی بن سعید غدرت بهذا الشیء فی مجلس
 یزید بن نعیم بن هزال الأسلمی فکان یزید هزال جده و هذا الخبر حق سعید بن مسیب گفت خبر رسید بن که رسول الله صلی
 علیه و سلم فرمود شخصی از قبیلہ بنی اسلم که گفته میشد او را هزال یا بکر می بود شیبی او را یعنی ما عربی را بخیر
 آئینه بر سر بودی ترا یعنی امر میکردی او را با خفا و حل نمیکردی او را باطنها گفت یحیی بن سعید پس فرمود
 دینی ریش را در مجلسی که در وی بود میزدید بن نعیم بن هزال پس گفت نیر که هزال جد من بود و بنی ریش دست
 است **باب الزانی** الجواب بکتاب الله و غیر ب سننه تسنه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 زانی آزاد که نکاح صحیح بشرط آن زنی زیده باشد زده شود و صد تازیانه محب نهر کتاب الله و از وطن اخراج کرده شود
 کیسان حبس است آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و کان
 بهما قرعة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله الیوم الآخر ولیس هذا طاهر المؤمنین و زن ناکند و زن ناکند هر چه نمیکرد
 ازین در صد تازیانه و باید که دیر بنما نیست ایشان هر بانی و احرای حکم الهی اگر ایان آورده اند بخدا و فرار
 و باید که حاضر شود بر عقوبت این هر دو جماعتی از مسلمانان **حالت** عن ابن شهاب عن عیوب بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
 عن ابي هريرة و زید بن خالب عن ابي الخیر ان رجلا من اهل الاختصاص اختص الى رسول الله صلعم فقال لهما اقض بيننا بكتاب الله وقال
 الآخر وهو افقهما اجل يا رسول الله فاقض بيننا بكتاب الله واثنتان الى ان اكلم قال تكلم فقال ان ابني كعب بن عيساف
 فرنی باهله فاخبروني ان ابني الرجم فاقتدبت منه بمائة شاة و بجارية ثمنی فی نسالت اهل العدم فاخبروني ان ابني
 جلدة و تغريبه علم و اخبروني انما الرجم على امرأة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما الذي نفسي بيده لا قضين
 بينكما بكتاب الله اما غنمك و جاريك فرد عليك و جلدة مائة و غريمك اما و امر انيس الاسلمي ان ياتي امرأة الآخر
 فان اعترفت رجمها قال فاعترفت فرجعه **برای** و کس حضور است کرد و حضور آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم گفت یکم از ایشان یا رسول الله حکم کن میان این شریعت خداست و گفت و دیگر دو

۱۲
 علیها اهل العاقبة

و دوی و نامتربین دو کس بود آری یا رسول الله حکم فرما در میان با بشریعت خداستقالی و دوستوری و ده مرا که سخن گویم یا تو
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم سخن بگو پس گفت آنمرد هر آینه پسر من مزدور بود پیش این شخص پس ناگه و بازان او پس
خبر دادند بعضی مردم که لازم است بر پسر من ننگار کردن پس عوض او دادم صد کو سفید و یک کزیر که
که بود از آن من بعد از آن هر آینه سوال کردم اهل علم از این سلسله خبر دادند مرا که بر پسر من واجب است زدن صد تازیانه
و دیروز کون از وطن یکسال خبر دادند مرا که رجم بر زن این شخص واجب است پس فرمود آنحضرت صلعم نگاه شو قسم آنچه
و نفس من بدست اوست البته حکم کنم میان شما بشریعت خداستقالی اما من تو و کثیر که تو باز گردانیده شده است بر تو و نزد
پسر او را صد تازیانه دلی و دهن سخت و او را یکسان حکم فرمود پس ای کس که هر دو لبوی زن این شخص دیگر پس اگر اعتراض
ند زن رجم کند و او را پس اقرار کرد پس رجم کرد و اما قال مالک العیفاء لا یجوز قلت مالک معنی عیفاء بیست مالک
بنی نافع ان صفیه بنت ابی عبید اخبرته ان ابابکر الصدیق اتی یجعل قد قع علی جادیه بکر فاجلها ثم اعترف علی
سبه بالزنا فلم یکن احصن فامر به ابو بکر فجلد الحدم ثم نفی الی فذلک آنچه آورده شد شخصی پیش ابو بکر الصدیق رضی الله عنه
افتاده بود در زنی فوجوان شوهر ناپایده پس حال ساخت و او را بعد از آن اقرار کرد بر خود زنا و محصن نبود پس امر کرد و حجت او
بر بکر صدیق رضی الله عنه پس زده شد حد بعد از آن اخراج کرد و او را سبوی فذلک باب یجلد بسوط قد دیک
و لان حد زده شود و تازیانه که سوار شده باشند بآن و نرم شده باشد مالک عن زید بن اسلم ان رجلا
عترف علی نفسه بالزنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم فذاع له رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوط
فی بسوط مکسور فقال فوق هذا فاتی بسوط جدد یقطع غمرته فقال دون هذا فاتی بسوط قد دیک
و لان فامر به رسول الله صلی الله علیه و سلم فجلد محصنه بر آینه و بی اعتراف کرد بر نفس خود زنا و در عهد رسول
صلی الله علیه و سلم پس طلب کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم برای او تازیانه پس آورده شد تازیانه شکسته پس فرمود
از این باید پس آورده شد تازیانه نو که بریده نشده بود و غمره او فرمود کمتر ازین باید پس آورده شد تازیانه که سوار
ه بود و بآن و نرم شده بود پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم و حجت او پس حد زده شد باب الا
من یرجم زانی محصن یا رجم کرده شود مالک باسناده عن عمر رضی الله عنه انه قال الی رجم فی کتاب
تقا حق علی من زنا من الرجال والنساء اذا احصن حضرت عمر رضی الله عنه فرمود رجم در کتاب خداستقالی
ت بر سیکه زاکند از مردان و زنان و قتیکه محصن باشد مالک عن یحیی بن سعید بن سعید بن
ابان عمر بن الخطاب قال ایماکم ان یهتکوا من ایتة الرجم ان یقول قائل ان لا یجد حد فی کتاب الله

و دوی دنا ترین و دوس بود آری یا رسول الله حکم فرما در میان ما بشریعت خداست ایستاقی و دوستوری و ده مرا که سخن گویم یا تو
 پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم سخن گویند گفت آنمزد هر آنی پس من مزد و بود پیش این شخص پس نا کرد بازان او پس
 خبر دادند از بعضی مردم که لازم است بر سپهر من شگسار کردن پس عوض او دادم صد کوفته و یک تیر که
 که بود از آن من بعد از آن هر آنی سوال کردم اهل علم را ازین سلسله خبر دادند مرا که بر سپهر من و حبیب است زدن صد تیرانه
 و بیرون کردن از وطن یکسال و خبر دادند مرا که رجم بر زن این شخص حبیب است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر شوقم آنجناب
 کنفس من بدست اوست البته حکم کنم میان شما بشریعت خداست ایستاقی اما رسد تو و کثیر که تو باز گردانیده شده است بر تو و نزد
 پس او را صد تیرانه دبی و دهن ساخت او را یکسال و حکم فرمود پس ایستاقی را که هر مرد و دوسوی زن این شخص و دیگر اگر اعتراض
 کند زن رجم کند او را پس اقرار کرد پس رجم کرد او را **قال مالک** العیفاء لا یجوز گفت مالک معنی عیفاء بیست مالک
 عیفاء معنی صغیر حیث ابی عبید بن جریح ابی بکر الصدیق اتی بجهل قد قع علی اجادیه بکر فاجلها ثم اعترف علی
 نفسه بالزنا ولم یکن احسن فامره ابوبکر فجلد الحاد ثم نفی الی فذلک آورده شد شخصی پیش ابوبکر الصدیق رضی الله عنه
 که افتاده بود بر زنی فوجوان شوهر نایده پس حال ساخت او را بعد از آن اقرار کرد بر خود زنا و محسن نبود پس امر کرد در حق او
 ابوبکر صلی الله علیه و سلم رضی الله عنه پس زده شد حد بعد از آن اقرار کرد او را **السوی** فذلک **باب** یجلد بسوط قد و کب
 بهر که آن حد زده شود باز یانه که سوار شده باشد آن و نرم شده باشد **مالک** عن زید بن اسلم ان رجلا
 اعترف علی نفسه بالزنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم فذاع له رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوط
 فاتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فاتی بسوط جدید لم تقطع غمرته فقال دون هذا فاتی بسوط قد و کب
 به و کان فامر به رسول الله صلی الله علیه و سلم فجلد مختصر بر آنی و دی اعترف که بر نفس خود زنا و عهد رسول
 الله صلی الله علیه و سلم پس طلب کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم برای او تازیانه پس آورده شد تازیانه شکسته پس فرمود
 قوی تر ازین باید پس آورده شد تازیانه نو که بریده نشده بود و ثمره او فرمود کمتر ازین باید پس آورده شد تازیانه نو که
 شده بود و ندان و نرم شده بود پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق او پس حد زده شد **باب** الزنا
 المحسن بر حرم زانی محسن را رجم کرده شود **مالک** باسناده عن عمر رضی الله عنه انه قال الوجه فی کتاب
 الله تعالی علی من زنا من الرجال والنساء اذا احسن حضرت عمر رضی الله عنه فرمود رجم در کتاب خداست
 ثابتست بر کسی که زنا کند از مردان و زنان و وقتی که محسن باشد **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن
 السیب ان عمر بن الخطاب قال یا کم ان قتلکم من ایه الزعم ان یقول قاتل انا لا یجد حدی فی کتاب الله

فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجموا والذي نفسه بيده لولا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب وكتبها
الله لكسبتها الشيخ الشيخة اذا ذنبا فاذ حبوا البتة فان اذن قراناها لعمر بن الخطاب فرمود وروايد خود را از آنکه ملا
شويد اعراض کرده از آية رجم بسبب آنکه بگويد گوينده هر آينه ما نمي باييم و دو حد در كتاب خداست پس آينه رجم کرده است
رسول الله صلى الله عليه وسلم و رجم کرديم ما قسم بذاتي که نفس با و دوست اوست از خوف آن بودي که گويند مردمان
کرد عمر بن الخطاب در کتاب خدا تعالی البته می نوشتم آن آيت ما در صحف الشيخ والشيخة اذا ذنبا فاذ حبوا اما البتة ثبت
وثبتة وحقی که زنايکند پس نگار کند بستان البته پس هر آينه ما خوانه ايم **از قال** هي محبت ما كما يقول قوله الشيخ
والشيخة يعني الثيب والثيبه فاذ حبوا اما البتة گفت يحيى بن عئيم مالک که مراد از شيخ و شيخه ثيب و ثيبه است **باب**
الاحصان ما اذا احصان كشرط رجم است چه چيزت **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب انه قال
المحصن من النساء هن اولات الازواج و يرجع ذلك الى ان الله حرم الزنا فعليه ان لا يمسك من النساء الا ما
خداوند آن شوهران اندر جوع ميکند نمي از کجاي محضات باين اصل که خدا تعالی حرام کرده است زنا را **مالك** عن ابن
شهاب وبلغه عن القاسم بن محمد انهما كانا يقولان اذا نكح المرأة فمسه بافتد احصنته مالک از ابن شهاب روا
کرد و زني خير رسيد مالک از قاسم بن محمد که ایشان هر دو ميگفتند و فتيكه نكح كنند مردان را و اكثر كرا پس دست رسانيد يحيى
جامع کرد او را پس نكاح كيرن او را محصن ميسازد **باب** الحاصل يوجز دهمها الى ان تضعه اخير کرده شود و رجم زناي
تا آنکه بنده بار ششم خود را **مالك** عن يعقوب بن يزيد بن طلحة عن ابي زيد بن طلحة عن عبد الله بن ابي مليكة
انه اخبره ان امرأة جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجترته انها زنت وهي حامل فقال لها رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى تضعي فلما وضعت جاءته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى
تضعي فلما ارضعت جاءته فقال اذهبي فاستودعيه قال فاستودعته ثم جاءت فامر لها فوجبت آينه
زني آيند پس انحضرت صلى الله عليه وسلم پس خبر او و نجاب را که مردی زنا کرده حال آنکه حامل بود پس فرمود او را رسول الله صلى
الله عليه وسلم برو تا آنکه نمي بار ششم خود را پس و فتيكه بنا و بار شكم را آمد محصور و قدس نبوي صلى الله عليه وسلم پس فرمود انحضرت
صلى الله عليه وسلم برو تا آنکه شيخي او را پس و فتيكه مده شيخي را خبر رسانيد آمد نجاب او صلى الله عليه وسلم پس فرمود برو بسيار
تا زنده را بمسي پس دست کسی سپرد او را بعد از آن آمد پس امر فرمود و رجم وي پس نگار کرده شد او را **باب** رجم اللات
باب در حکم رجم کافري که از اهل ذمه باشد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال ابادت اليهود الى رسول الله
صلى الله عليه وسلم فذكروا لالن رجلا منهم وامر له زنا فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تقولون وحقني

التوريتي في شأن الرجم فقالوا لفضلهم ويجلدون فقال عبد الله بن سلام كذبتم ان فيها الرجم قالوا بالتوريت
ففسروها فوضع احد يده على اية الرجم ثم قرأ ما قبلها وما بعد ها فقال عبد الله بن سلام ارفع يديك فرفع يده
فاذا فيها اية الرجم فقالوا صدق يا محمد ان فيها اية الرجم فامروا رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجها فقال
عبد الله بن عمر فذابت الرجل يحيا على المرأة وليقها المحجاة قال ما لك معني يحيا يكب عليها حتى تقتم المحجاة عليه
اذني يهودي تخفرت صلى الله عليه وسلم بس ذكر كردند و رخصت تخفرت صلى الله عليه وسلم كمردي و زني را ز جلد يهود
كرده اند پس فرمود ايشان رسول الله صلى الله عليه وسلم چه چيز ميپايد در باب رجم در توريه پس گفتند رسول ما كنيم زنايان را در
ما زنايان زده ميشود ايشان را پس گفت عبد الله بن سلام دروغ گفتيد هر نردي در توريه رجم مذكور است پس آورند توريه را پس
گشادند آنرا بر نهان شخصي از ايشان دست خود را بر آيت رجم بعد از ان خواند آنچه پيش از آيت رجم بود پس گفت عبد الله بن
سلام بر دارست خود و بر پيشت دست خود را پس گمان ظاهر شد در كآيه رجم پس گفتند يهود دست گفت عبد الله بن سلام هر نردي توريه
است آيه رجم پس امر فرمود تخفرت صلى الله عليه وسلم در باب آن زن و مرد پس رجم كرده شد ايشان را پس گفت عبد
بن عمر بس ديدم آن مرد را كچ ميشد بر آن زن نگاه ميداشت او را از سنگها گفت مالك معني بخي است كه سرنگون مي افتاد
بر آن زن تا بمقتدر سنگ بروي **باب حد العبيد و الاماء و ربيان حد غلطان و كنيزكان قال** الله تعالى فاذا
احصن فان اثبتن بفاحشة فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب پس فتيكه خداوندان شوهر شود كنيزكان
پس اگر لعل آرزو را از ايسر حبيت بر ايشان نصف آنچه و حبيت بر زنان آزاد از عتوب يعني نجات بايد ز حال
عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابي هريرة و زيد بن خالد الجهني ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم سئل عن الامتة اذا زنت و انحصرت قال ان زنت فاجلدناها ثم ان زنت فاجلدناها ثم سبحوها
ولو بضعين رسول الله صلى الله عليه وسلم كمرده شد از حال كنيزك و فتيكه زن را بكنند و صاحب شوهر نشده است پس فرمود اگر
زنا كنند پس تا زنايانه نزنند بعد از ان اگر بار ديگر زنا كنند پس تا زنايانه نزنند بعد از ان اگر بار ديگر زنا كنند پس تا زنايانه نزنند
اگر چه بيك زن باشد **قال** ابن شهاب لا ادري بعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب مي دانم كه بيع را ذكر كرد
در موه سوم ياد چهارم مترجم گويد رجم تخصيص سوال بامه غير محصنه از حبيت است كه در قرآن عظيم حال احصنه مذكور است
پس شتابه افتاد و كمال غير محصنه چه خواهد بود اگر قيد همان اتفاقي است محصنه و غير محصنه را يك حكم باشد و الا فترقه كند پس
تخفرت صلى الله عليه وسلم بيان فرمود كه قيد اتفاقي است **مالك** عن يحيى بن شعيبان سليمان بن ابياد اخبره ان
عبد الله بن عباس بن ابي بغير الخرفي قال امرني عمر بن الخطاب في فتيته من القرشي مجلدنا و لا بد من ولائنا

قال الله تعالى والذين آمنوا
 والعمل المبور من غير
 رفق القلم والفرش
 من قول علي بن الحسين
 فاذا احصيت
 بقا حشره فاعلم
 نصف ما على المحصنة
 من العذاب والحمد
 جابر بن عبد الله
 الحاشية في حشر
 على قاتل
 على هذا اهل العالم
 الحاشية في حشر
 في حشره فاعلم
 رجعت بعد ما وضعت
 فقال ان كان اهل العظام
 ان كان هذا اهل العظام
 رجعت بعد ما وضعت
 بعد العظام
 ذهب النسا في الحشر
 الى ان الكفر رجعت
 كان حشره فاعلم
 وكان اصحابه
 حشره فاعلم
 قال ابو حنيفة

الشيخ
عبد الرحمن
بن محمد
بن عبد الله
بن أحمد
بن علي
بن أبي طالب
بن هاشم
بن مضر
بن كنانة
بن خزيمة
بن قصي
بن كلاب
بن مرة
بن نوفل
بن عبد مناف

[illegible]

الامانة خمسين في الزنا عبد الله بن عباس قال ما اصاب من الخطايا دجوانان خذا رجله قرش بين يديه
زويم كثير كان حيدرا از كنيز كان بيت المال نجاه نجاه مازينه ورجل زنا قال مالك الذي ادركت عليه اهل علم
ببلدان انه لا نفخ على العبيد اذا ذنوبوا كنف المالك حكى ان ياقم برآن اهل علم راد شهر خود است كه جلا وطن كردن لاهوت
بر غلامان و فتيكر تا كنند باب بيت الزنا بالاحرار او بار بقتله شداء ثابت ميشود زبا قرار و يا چهار گواه

الله تعالی واللاهی بایتین الفاحشته من سناءکم فاستشهدوا علیهن اربعه منکم فان شهدوا وَاخا صکو هن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا وَاَنَّا کما یعلی جمیع رند زنا از زنان شاپس گواهی طلبید بر ایشان از چهار کس از جماعه خویش یعنی مردان مسلمان پس اگر گواهی دادند بر ایشان پس نگاردارید یعنی مسبب کنید ایشان را در خانه تا آنکه قبض ارواح ایشان کند ملک الموت یا مقرر سازد خدا تعالی برائی ایشان را یعنی طریقه حد ایشان و در آخر از ایشان و آن جلّه در جسم شیب است **مالک** عن ابن شهاب انه اخبره ان رجلا اعترف علی نفسه بالزنا علی عهد رسولی

الله صلى الله عليه وسلم وشهد على نفسه اربع مرات فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فحجم قال ابن شهاب فمن اجل ذلك يحن الرجل باعترافه على نفسه ابن شهاب خبره وادمالك را که مردی اقرار کرد بر نفس خود بار کتاب زنا و در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم گواهی داد بر خود چهار بار پس امر کرد او را رسول الله صلى الله عليه وسلم لی حجم کرده شد گفت این شهادت نیستین حدیث اخذ کرده میشود مرد را بسبب اعتراف بر نفس خود مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد

اللہ بن عتبہ بن مسعود عن عبد اللہ بن عباس قال سمعت عمر بن الخطاب يقول ارحم في كتاب الله عز وجل حق
على من زمان من الرجال والنساء اذا احسن اذا قامت عليه المدينة او كان الجمل والاعراف عبد الله بن عباس
حضرت عمر را کہ یک گفتم در کتاب خدا تعالی یعنی در شریعت او حق است بر هر کس که زنا کند از مردان و زنان و حق است بر
و فیکدام شومند بر وی کوانان یا باشد حل یا اقرار مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن لیث عن

١٠٠٠
 ١٠٠١
 ١٠٠٢
 ١٠٠٣
 ١٠٠٤
 ١٠٠٥
 ١٠٠٦
 ١٠٠٧
 ١٠٠٨
 ١٠٠٩
 ١٠١٠
 ١٠١١
 ١٠١٢
 ١٠١٣
 ١٠١٤
 ١٠١٥
 ١٠١٦
 ١٠١٧
 ١٠١٨
 ١٠١٩
 ١٠٢٠
 ١٠٢١
 ١٠٢٢
 ١٠٢٣
 ١٠٢٤
 ١٠٢٥
 ١٠٢٦
 ١٠٢٧
 ١٠٢٨
 ١٠٢٩
 ١٠٣٠
 ١٠٣١
 ١٠٣٢
 ١٠٣٣
 ١٠٣٤
 ١٠٣٥
 ١٠٣٦
 ١٠٣٧
 ١٠٣٨
 ١٠٣٩
 ١٠٤٠
 ١٠٤١
 ١٠٤٢
 ١٠٤٣
 ١٠٤٤
 ١٠٤٥
 ١٠٤٦
 ١٠٤٧
 ١٠٤٨
 ١٠٤٩
 ١٠٥٠
 ١٠٥١
 ١٠٥٢
 ١٠٥٣
 ١٠٥٤
 ١٠٥٥
 ١٠٥٦
 ١٠٥٧
 ١٠٥٨
 ١٠٥٩
 ١٠٦٠
 ١٠٦١
 ١٠٦٢
 ١٠٦٣
 ١٠٦٤
 ١٠٦٥
 ١٠٦٦
 ١٠٦٧
 ١٠٦٨
 ١٠٦٩
 ١٠٧٠
 ١٠٧١
 ١٠٧٢
 ١٠٧٣
 ١٠٧٤
 ١٠٧٥
 ١٠٧٦
 ١٠٧٧
 ١٠٧٨
 ١٠٧٩
 ١٠٨٠
 ١٠٨١
 ١٠٨٢
 ١٠٨٣
 ١٠٨٤
 ١٠٨٥
 ١٠٨٦
 ١٠٨٧
 ١٠٨٨
 ١٠٨٩
 ١٠٩٠
 ١٠٩١
 ١٠٩٢
 ١٠٩٣
 ١٠٩٤
 ١٠٩٥
 ١٠٩٦
 ١٠٩٧
 ١٠٩٨
 ١٠٩٩
 ١١٠٠
 ١١٠١
 ١١٠٢
 ١١٠٣
 ١١٠٤
 ١١٠٥
 ١١٠٦
 ١١٠٧
 ١١٠٨
 ١١٠٩
 ١١١٠
 ١١١١
 ١١١٢
 ١١١٣
 ١١١٤
 ١١١٥
 ١١١٦
 ١١١٧
 ١١١٨
 ١١١٩
 ١١٢٠
 ١١٢١
 ١١٢٢
 ١١٢٣
 ١١٢٤
 ١١٢٥
 ١١٢٦
 ١١٢٧
 ١١٢٨
 ١١٢٩
 ١١٣٠
 ١١٣١
 ١١٣٢
 ١١٣٣
 ١١٣٤
 ١١٣٥
 ١١٣٦
 ١١٣٧
 ١١٣٨
 ١١٣٩
 ١١٤٠
 ١١٤١
 ١١٤٢
 ١١٤٣
 ١١٤٤
 ١١٤٥
 ١١٤٦
 ١١٤٧
 ١١٤٨
 ١١٤٩
 ١١٥٠
 ١١٥١
 ١١٥٢
 ١١٥٣
 ١١٥٤
 ١١٥٥
 ١١٥٦
 ١١٥٧
 ١١٥٨
 ١١٥٩
 ١١٦٠
 ١١٦١
 ١١٦٢
 ١١٦٣
 ١١٦٤
 ١١٦٥
 ١١٦٦
 ١١٦٧
 ١١٦٨
 ١١٦٩
 ١١٧٠
 ١١٧١
 ١١٧٢
 ١١٧٣
 ١١٧٤
 ١١٧٥
 ١١٧٦
 ١١٧٧
 ١١٧٨
 ١١٧٩
 ١١٨٠
 ١١٨١
 ١١٨٢
 ١١٨٣
 ١١٨٤
 ١١٨٥
 ١١٨٦
 ١١٨٧
 ١١٨٨
 ١١٨٩
 ١١٩٠
 ١١٩١
 ١١٩٢
 ١١٩٣
 ١١٩٤
 ١١٩٥
 ١١٩٦
 ١١٩٧
 ١١٩٨
 ١١٩٩
 ١٢٠٠
 ١٢٠١
 ١٢٠٢
 ١٢٠٣
 ١٢٠٤
 ١٢٠٥
 ١٢٠٦
 ١٢٠٧
 ١٢٠٨
 ١٢٠٩
 ١٢١٠
 ١٢١١
 ١٢١٢
 ١٢١٣
 ١٢١٤
 ١٢١٥
 ١٢١٦
 ١٢١٧
 ١٢١٨
 ١٢١٩
 ١٢٢٠
 ١٢٢١
 ١٢٢٢
 ١٢٢٣
 ١٢٢٤
 ١٢٢٥
 ١٢٢٦
 ١٢٢٧
 ١٢٢٨
 ١٢٢٩
 ١٢٣٠
 ١٢٣١
 ١٢٣٢
 ١٢٣٣
 ١٢٣٤
 ١٢٣٥
 ١٢٣٦
 ١٢٣٧
 ١٢٣٨
 ١٢٣٩
 ١٢٤٠
 ١٢٤١
 ١٢٤٢
 ١٢٤٣
 ١٢٤٤
 ١٢٤٥
 ١٢٤٦
 ١٢٤٧
 ١٢٤٨
 ١٢٤٩
 ١٢٥٠
 ١٢٥١
 ١٢٥٢
 ١٢٥٣
 ١٢٥٤
 ١٢٥٥
 ١٢٥٦
 ١٢٥٧
 ١٢٥٨
 ١٢٥٩
 ١٢٦٠
 ١٢٦١
 ١٢٦٢
 ١٢٦٣
 ١٢٦٤
 ١٢٦٥
 ١٢٦٦
 ١٢٦٧
 ١٢٦٨
 ١٢٦٩
 ١٢٧٠
 ١٢٧١
 ١٢٧٢
 ١٢٧٣
 ١٢٧٤
 ١٢٧٥
 ١٢٧٦
 ١٢٧٧
 ١٢٧٨
 ١٢٧٩
 ١٢٨٠
 ١٢٨١
 ١٢٨٢
 ١٢٨٣
 ١٢٨٤
 ١٢٨٥
 ١٢٨٦
 ١٢٨٧
 ١٢٨٨
 ١٢٨٩
 ١٢٩٠
 ١٢٩١
 ١٢٩٢
 ١٢٩٣
 ١٢٩٤
 ١٢٩٥
 ١٢٩٦
 ١٢٩٧
 ١٢٩٨
 ١٢٩٩
 ١٣٠٠
 ١٣٠١
 ١٣٠٢
 ١٣٠٣
 ١٣٠٤
 ١٣٠٥
 ١٣٠٦
 ١٣٠٧
 ١٣٠٨
 ١٣٠٩
 ١٣١٠
 ١٣١١
 ١٣١٢
 ١٣١٣
 ١٣١٤

ازین بجز ایں آمدیش آن زن و نزدیک وی زمان چند نشسته بودند گرد او پس تو کرد آنچه شوهر او گفته بود پیش عمر

كما كان قد اقره من باب
 تخصيص الايراد بالذكر
 ليعلم الايراد بالذکر
 لكن حصل في الآية
 غموض على وجه الاستدلال
 قوله ما جاز وها
 ظاهره انه خطاب
 للسادة فقال الشافعي
 السبيل انما هو
 على مملوك كما هو السلطان
 وقال الجوهري برفعة
 المولى الى السلطان
 ولا يقيم بنفسه ولم
 يذكر في باب الشفاعة
 ١١٤
 التفرغ بظاهر
 لا يفرغ وهو ظاهر
 قول الشافعي والثاني
 في نصف سنة
 لا ثلث عشر في الله تعالى
 عنه انه نفى العبد
 الزاني

وعلیه السلام قال یمنی فی الظلم ان حد الفاعل حد الزمان کان محضاً جرم ولا جلد و حد النفس المفعول به بالجلد الذمیر به وفی قول کافاعل وفی قول یقتل الفاعل لنفسه به وفی قول یمنی خفیة یمنی باللوطة یجلد فی یرجم

جدها قطع اليد وزدی گناه کبیره است و حد آن بریدن دست است **قال** الله تعالى والساوق والساوقة
 فاقتطعا ايديهما جزاء بما كسبا اكلالا من الله والله عزيز حكيم و در وزن و وزن بریدن دست ایشان بجز
 آنچه کردند عقوبت مقرر کرده شده از جانب خدا و خدا غالب است بر من و اب من بعد ظلم و اصراف من است
 علیه ان الله غفور رحيم پس هر که توبه کند بعد از آنکه شتم کرده باشد و نیکو کاری نماید پس بر آن نه خدا متوجه رجوع بر حمت کند و
 و هر آنکه خدا متوجه است از کار نهیست **باب** لا قطع الا فی سرقه ما تباع قیمت ربع دینار بریدن دست نیست
 را اگر در وزی که بر سر قیمت آن بنیج و دینار مالک عن یحیی بن سعید عن عمر بن عبد الرحمن بن عثمان
 زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت ما طال علی وما نسیت القطع فی ربع دینار فصاعدا حضرت عائشة
 گفت زمان دراز نگذشت بر من و فراموش کرده ام قطع می باشد در چهارم حصه و دینار یا زیاده از آن مالک عن
 یحیی بن سعید انه قال اخبرني ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم انه اخذ نبطيا قد سرق خواتم من حديد فحبس لي قطع
 يده فارسلت اليه عمر بن عبد الرحمن مولاة لها يقال لها امية قال ابو بكر فجاؤا وانا بين ظهري اني الناس فقالت
 تقول لك خالتك عمر يا بن اخي اخذت نبطيا في شيء يسير ذكر لي فاردت قطع يده فقلت نعم قالت فان عمر
 تقول لك لا قطع الا في ربع دینار فصاعدا قال ابو بكر فارسلت النبطي ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم كفت يكبر
 ما كوزیده بودم ششترها چند از قسم من پس بزدان کرد او را تا بر دست او پس دست او پیش او عمره زنی آزاد کرده
 خود را گفت ابو بكر پس آن زن پیش من و من در میان مردان نشسته بودم پس گفت میگوید زنا خاله تو عمره که
 ای سپر خواهر من گرفته بطنی را و در چیر قلیل که ذکر کرده شد پیش من قدر او پس قصد کردی بریدن دست او گفتم ارادت
 پس بر آن نه عمره مسکونید ترا قطع نیست کرد در چهارم حصه و دینار یا زیاده از آن گفت ابو بكر پس بگفت شتم ان بنی مالک
 عن عبد الله بن ابی بكر بن عمرو بن حزم عن عمر بن عبد الرحمن انها قالت خرجت عايشة زوج النبی
 صلی الله علیه وسلم الى مكة ومعها مولاتان لها ومعها غلام لنبی عبد الله بن ابی بكر الصديق فبعثت
 مع المولايتين بوزن لعل قد خط عليهما خمر خضراء قالت فاخذنا الغلام البرد ففقت عنه فاستخرجته فجعل
 مكانه لبدا وفروة وخطا عليه فلما قدم المولاتان المدينة دفعتا ذلك الى اهله فلما اتقوا عنه وجدوا فيه
 اللبذ ولم يجدوا البرد فذكر المولاتين بكلمات عايشة او كتبتا اليها واهمتا العبد فضل العبد عن ذلك
 فاحترق فامرت بر عايشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ففقطعت يده وقالت عايشة
 القطع فی ربع دینار فصاعدا برآمد حضرت عائشة رضی الله عنها السبوی کرد و همراه او و وزن آزاد کرده او بود

سلام فاشق
 عليه السلام وان كان
 له في التفاصيل
 اختلاف
 ۱۱۹

لا تقطع يده من غير
ثباته احد من اهل
الدار ولا ياله في
غايه من الشهادة ولا على
غيره سرق من مال
مبيده ولا على احد
الزوجة من اهل الدار
الا من مال الزوج
عبد النكاح والوصية
والاسق احد الزوجين
١٢٢
من يقطع يده من غير
ثباته يقطع يده
من مال الزوجين
والاسق احد الزوجين
عبد النكاح والوصية
والاسق احد الزوجين
عبد النكاح والوصية
والاسق احد الزوجين

ازين حديث معلوم شد كه قطع نميكنند عقو كرون مسروق من حد را وقتي كه برساند دزد و در آيش
سلطان **باب** لا تقطع يده من لا يجتنب المتاع بريده نشود دست كي كه پوشيده نشود و از وي متاع
يعني از وي احياء كنند بجهت مخالفت با **مالك** عن ابن شهاب عن السائب بن زيدان عبدالله بن عمر
الحضرمي جاء بعلام له الى عمر بن الخطاب فقال له اقطع يد غلامي هذا فانه سرق فقال له عمر اذا سرق قال
سرق امرأة لا مراقي ثمنها ستون درهما فقال عمر ارسله فليس عليه قطع خادمك سرق متاعكم عبد الله بن عمر
خضرمي آورد غلامي را از ان خود بسوي عمر بن الخطاب پرس گشت قطع كن دست اين غلام را پس هرگز نه دزدی کرده است
او پس فرمود او را حضرت عمر چه چیز زودیده است گفت زودیده است آئینه زن من که قیمت آن شصت درهم بود
پس گفت حضرت عمر بگذار او را پس نیت بروی قطع خادم شما زودیده است متاع شما را **باب** لا تقطع يد
مختلس بريده نشود دست شخصی که بر باید متاع کسی را بسوی از جلد و حتی بجنور مروان **مالك** عن ابن شهاب
ان مروان بن الحكم اتى بائسان قد اختلس متاعا فاراد قطع يده فادسل الى زين ثابت ليسا له عن ذلك فقال
زيد بن ثابت ليس في الخلسة قطع يده مروان بن الحكم آورده شد مردی را که ربوده بود متاعی را پس قصد کرد مروان
بریدن دست او را پس آدم فرستاد بسوی زيد بن ثابت سوال میکرد ازین ماجرا پس گفت زيد بن ثابت نیست در ربودن
قطع یعنی بریدن دست در صورت وجب نیست **قال مالك** الامر بالمجتمع عليه عندنا انه ليس في الخلسة قطع
يبلغ ثمنها ما يقطع فيه اولى يبلغ قال مالك في الذي يستعير العارية فيجدها ليس عليه قطع وانما مثل ذلك مثل
دجل كان له على جوادين فيجده ذلك الرجل فليس عليه مجده قطع گفت مالک امریکه اتفاق واقم شده است برن
نزدیک ما نیست که نیست در ربودن قطع برسد قیمت آن بحدی که بروی لازم است قطع یا نزد گفت مالک در حق کسی که
عاریت بگیرد چیز را پس انکار کند آنرا نیست بروی قطع جز این نیست که مثل آن شخص شل مردیست که باشد او را بر مرد
فرض پس انکار کرد آن مرد پس نیست بروی در آنچه انکار کرده است آنرا بریدن دست **باب** قطع يد العبد اذا سرق
وان كان ابقا بريده شود دست غلام وقتي كه دزدی كند و اگر چه باشد كز زنده **مالك** عن نافع ان عبد الله
بن عمر سرق وهو ابن فارس بن عبد الله بن عمر الى سعيد بن العاص وهو امير المدينة فليقطع يده فابى سعيد
ان يقطع يده قال ولا تقطع يده الا بقرى اذا سرق فقال له عبد الله بن عمر في اي كتاب الله وجدت هذا
ثم امر به عبد الله بن عمر فقطعت يده غلامی از ان عبد الله بن عمر دزدی کرد حال آنکه كرنجیه بود پس فرستاد عبد
الدين عمر او را بسوی سعيد بن العاص و او امير مدینه بود تا بر دست او را پس قبول نکرد بید که بر دست او را گفت

بریده میشود دست بنده اگر نخیه و قتیکه وزوی کند پس گفت اورا عبد الله بن عمر در کدام کتاب یافته این حکم عبد
از ان حکم کرد و حق او عبد الله بن عمر پس بریده شد دست او **صالح** عن ذریق بن حکیم انه اخذ
عبد الباقا سرق قال فاشكل على امره قال فكنت فيه الى عمر بن الخطاب بن ايساله عن ذلك وهو الوالي
واخير ترانی كنت اسمع ان عبد الله سرق وهو باق لم تقطع يده فكتب الى عمر بن الخطاب بن ايساله عن ذلك وهو الوالي
كنت الى انك كنت سمع ان عبد الله سرق لم تقطع يده وان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه والسارق
والسارقة فاقطعوا ايديهما اجزاء ما كسبا كمالا من الله والله غني حكيم فان بلغت سرقته ربع دينار
فصاعدا فاقطع يده ذریق بن حکیم گرفت غلام گر ختیه را که وزوی کرده بود گفت ذریق پس شنبه شد بر من حال او
پس نامه نوشتم در باب او بسوی عمر بن الخطاب بن ايساله سوال کردم اورا ازین اجزا او بود حاکم آن روز خبر دادم اورا که من شنیدم
که غلام و قتیکه وزوی کند حال آنکه او گر ختیه ست بریده نمیشود دست او پس نوشت بسوی من عمر بن الخطاب بن ايساله
نامه من گفت در نامه خود نوشته بودی بسوی من که تو میشنیدی که غلام گر ختیه و قتیکه وزوی کند بریده نمیشود
او هر آنیه حدایت میفرماید و کتاب خود و السارق و السارقة آتیه پس اگر برسد وزوی او به چهارم حصه دینار
یا زیاده پس قطع کن دست او را **صالح** انه بلغه ان القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وعروة بن الزبير
كانوا يقولون اذا سرق العبد الا بق ما يجب فيه القطع قطع قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وعروة بن
الزبير يكتفون و قتیکه وزوی کند غلام گر ختیه قدریکه و حب میشود و در ان بریدن دست بریده شود دست او
باب السارق يسرق بعد قطع يده اليمنى ورجله اليسرى فقطع يده اليسرى وزو که وزوی کند
بعد بریدن دست راست و پای چپ پس بریده میشود دست چپ او را **صالح** عن عبد الرحمن بن القاسم
عن ابيه ان رجلا من اهل اليمن اقطع المید و الرجل قدم فنزل على ابی بکر الصديق فشكى اليه ان عامل اليمن
قد ظلمه فكان يصلي من الليل فيقول ابو بكر ما لي بك يا ليلك بليل سارق ثم اقم فقد واعقد لا سماء
بنت عيسى امرأة ابی بکر الصديق فجعل الرجل يلوف معهم ويقول اللهم عليك بمن بيت اهل هذا
الصلح فوجدوا الحل عند صابغ فزعهم ان الاقطع جاء به فاعترفت به الاقطع او مشبهه فامر ابو بكر
فقطعت يده اليسرى فقال ابو بكر والله للعداء على نفسه را شد عند عليه من سرقته مروی از لیل
میں کہ بریده بود دست و پای او آمد بدینہ پس فرود آمد نزدیک ابو بکر صديق شکایت کرد پیش حضرت ابو بکر
الصديق که عامل من ظلم کرده است بروی منی بہمت وزدی بغیر حق دست و پای او بریده است پس آن روز

قلت اتفقوا
العام على ان السارق
اذا سرق او سرق من
يد اليمنى ثم اقطع
ثم اقطع يده
اليسرى وان خالفوا
فما اذا سرق من
قطع يده ورجله
ثم اقطع
يد اليسرى
ايضا تقطع
ثم اقطع
يده اليسرى
لا تقطع يده اليسرى
ووجهه اليسرى
فمن يقطع

قلنت ربي اهل البيت
عليه السلام
من عني اسانا
بالنار
فان كان
محبنا جبر
على القادرات
جلدتها دين
ان كان حرا
فان كان عبد
فجاءا سبيين
فان كان القادرات
عبد محسن فعملها

دست و پا بریده نماز تجمید میکرد و شب پس گفت حضرت ابو بکر قسم پدر تو شب تو شب دزد و بعد از آن این شب
ابو بکر صدیق نیافتند قداوه آنها بهت عیس زن ابو بکر صدیق را و در تحس آن افتادند پس شروع کرد و امر دست
و پای بریده که میگشت همراه اهل خانه و میگفت بار خدا یا چاک کن گوی را که در شب دزدی کرد و این اهل بیت صالح پس
یافتند آن زیور را زور زری پس گفت این زر گر که آن دست و پا بریده آورده است آنرا پس قرار کرد آن دست و
پا بریده بدزدی خود یا گواهی داده شد بروی پس امر فرمود حضرت صدیق پس بریده شد دست چپ او پس گفت ابو
بکر قسم بخدا هر آینه دعا بر باد و بر ذات خود سخت تر است نزدیک من از دزدی او **باب** عجم الشفاعة
السادق اذا بلغ عمره السلطان ان لا تقطع يده حرام است شفاعت کردن برای دزدی و فیکه برسد ابر السلطان

تأريده نشود و است اوصالك عن سبعين ابى عبد الرحمن ان الزبير بن العوام لقي رجلا قد لعن سارقا

هو پیدایان یذهب به الی السلطان فشفع لالزبیر لیسله فقال لا تخفی ابلیغ به الی السلطان فقال الزبیر اذا بلغت به الی السلطان فلعن الله الشافع والمشفع ^{علیه} زبیر بن عوام ملاقات کرد با مردی که گرفته بود و زدی را و او میخواست که بر او را پیش پادشاه پیش شفاعت کرد برای او حضرت زبیر را بگذازد و او را نیز گفت آنمزد میگذاردم تا آنکه برسانم او را پیش پادشاه پس گفت حضرت زبیر وقتی که برسانی او را پیش سلطان پس لعنت کن او خدا بی شفاعت کننده را و شفاعت قبول کننده **باب** دومی المحضات بالزنا کبیره نسبت کردن زن غصیفه را بزنانگنه

کبر است **قال** الله تعالى ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا في الدنيا والاخرة لهم عذاب عظيم **ع** هر آنکه نسبت بزاکنده زنان پاک و امنان را از یزدکاری بخیران را ایمان آرند گناه لعنت کرده شدند و در دنیا و در آخرت و ایشانراست عذاب بزرگ **باب** اذارجی محصنة او محصنا یا الزانی

يقول المقدوف ولم يأت القاذف بأويعته شهيداً وكان القاذف حسيماً مكلفاً جليلاً ثمانين جلدةً ومثله
نسبت كندزن عفيفه راياهر وعفيف را برنا وافر انكره وآن بمقدوف ونيارود قاذف چهار گواه را بر زنا و
باشد قاذف هم مكلف يعني بالغ حذره شود او را هشتاد و نازمانه **قال** ^{والله} ^{يرحمون} المحصنات ثم لم ياتوا

باربعه شهداء فاجلد و ستم ثمانين جلده ولا تقبل الهم شهاده ابد او اولئك هم الغاسقون الا الذين
تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله عفود رميم ^{عليه} وانما كنيت بزنا سيكند نان عفيفه را بعد از ان نياوردن
چهار گواه بر آن گواه زنا پس بزيدي نشان نه شيئا و تا زمانه قبول كنسيه از ايشان گوایي در يكم خبر و اين جماعه
اند فاسقان گر انما كه توبه كردند بعد از اين وبصالح آوردند عمل خود را پس هر آينه خدا آمرزگار مهربانست **باب**

115

(Handwritten signatures and names at the bottom of the page)

من قلت
 سناء عبد الشرف
 امه اخيه
 في مسر حيتوكم
 اخس مني
 وقال في حيتوكم
 حيتوكم
 العنبر اذا صار مسك
 وفي حريم
 فليلها
 وحيث
 بكر من
 الزبير
 ١٢٩
 في حريم
 ولا يجيب
 حتى يكبر
 من الاش
 اخلف الزايات
 فيه عنه

[illegible]

تبرند برتر هم گوید رضی الله عنه جمع از مغربین و تفسیر این آیت ذکر کرده اند که پس هر از وطن بیرون نیامدند برای غزو
 و نادرش چهل گنبد و وطن باقی ماندگان و با تبرسانند و در وطن باقی ماندگان قوم خود را یعنی آنرا از غزو فرستند و قتی که با
 کردند بسوی ایشان و بعد از این تفسیر و ابا کردن عبارت از آنست که ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد و در آنجا ایستاد
 الله تعالی و التکر منکم امتد دعون الی الخیر و یا حرون بلل معروف و نهیون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و باید که
 باشد از جمله شما قومی که بخواهند مردمان را بسوی احکام مسلمانان و امر کنند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و ایشان اند
 رشکاران قال الله تعالی ادرع السبیل ذلک بالحکمة و الموعظة الحسنة و عبادکم بالتی هم لکم من انفسکم و این آیه
 را بسوی راه برد و درگاه خود و تعلیم علم و پرستار دادن بوجوبیک و جدال کن با ایشان بخصمیت که این یک است باب اذا کان
 الکفار من سفیرین ببلادهم فالجهااد فرض کفایة ان قام به بعضهم سقط المهرج عن الباقرین و اذا قصد بلادنا
 و لم یستقر الاثم المسلمین و جب علی الایمان و لا وجوب علی الاعی و للمرض و لا عسر و من فی معانیم و قتی که با
 کافران سقر و شهرتای خود یعنی مسلمانان را در نجانبند پس جهاد فرض الکفای است اگر قائم شوند با بعضی مسلمانان ساقط شود
 گناه از باقی ماندگان و قتی که قصد کنند کافران بلاد ما را و طلب بر آمدن کنند یا دشاه از مسلمانان و جب میشود و جهاد بر
 عیان و وجوب نیست بر اینها و بر هر یض و نه بر کسی تنگ باشد و نه بر کسی که در معنی آنها باشد قال الله تعالی و قالونم
 حتی لا تكون فتنة و یکون الدین کله لله فان اتموا فان الله بما تعملون بصیر و جنگ کنید با کافران تا وقتیکه نباشند
 شرک باشد دین بهمان آید اگر باز مانند پس هر آینه خدایتعالی ایستاد میکند و باطل این آیت و وجوب جهاد
 تا وقتیکه در عالم دینی خلاف دین اسلام نماند و همایل زمین مسلمان شوند قال الله تعالی لا یستوا القاعد و من
 المؤمنین غیر اولی الضر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم
 علی القاعدین و رجة و کلا و عد الله الحسنه و فضل الله المجاهدین علی القاعدین لجر اعطیاد و جت منه و مغفرة
 و قال الله عفو و رحیم ابرهتند نشینندگان از مسلمانان که غیر ضایع را بخت و مجاهدان و راه خدایتعالی با کمال خویش و
 و آنها خویش بزرگی داده است خدایتعالی مجاهدان را با اموال خویش و جانهای خویش نشینندگان و در وجه و هر یکی را
 ازین فریق وعده داده است خدای تعالی حالت تنگ یعنی بهشت و فضل داده است خدایتعالی مجاهدان را بر اینستندگان
 اجر بزرگ که عبارت از درجات بهشت است و از ترش و مهر نام است خدایتعالی از هر چه در هر چه که بگوید این آیت معسر است
 سابق است و لالت میکند بر آنکه امر برای وجوب الکفای است زیرا که قاعدون غیر اولی الضر را و وعده یک فرمود
 و عقوبت به تخفیف نمود پس از مجموع اینین وجوب جهاد الکفای ثابت شد و الله اعلم قال الله تعالی

لا تقل
 علی هذا اهل السیاسة
 و فی الامور الدنیویة
 تقدم ما هو فی کفاية
 الاعلى من جملة خمسة
 ۱۲۸
 شرط التكليف والجهاد
 والذکوة والفقارة
 والقدرة علی النقطاع
 بان یکون له کفاية

قوله تعالى وكلوا مما رزقنا ولا تسرفوا
المرحى بالعلماء في قوله تعالى
كلوا مما رزقنا ولا تسرفوا
المرحى بالعلماء في قوله تعالى
كلوا مما رزقنا ولا تسرفوا

[illegible]

فرض الكفاية فانما
ان يدخل العبد او يترك
من المؤمن او يترك
بل فيه فيجب على كل واحد
من الرجال من كل بلد
من كل تلك البلدان
الخروج الى غير ذلك
كان او جعل اقل من
او غلبا بقا اتان على
انفسهم عن جارية
وهو من حق فقير
من المساكين في
فرضه
على الكفاية فانما
الكفاية من نزل
يجب على من يترك
من المسلمين
وان وقت الكفاية
بالناس ليد بينهم
فرض على كل واحد
وفرض الكفاية من
يكون الكفاية من
بلا اهل الكفاية
المسلمين ولا يترك
بلا اهل الكفاية
ان لا يترك الكفاية

عن الإمام الصادق عليه السلام في هذا المعنى قوله تعالى
 "وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَأْتِيكَ الرُّسُلُ فَتُلَاقِيَهُمْ وَيَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ
 عَمَّا يُشْرِكُونَ" (سورة النجم: 19-20) أي نعلم أنك تأتيهم
 وتلقاهم وتقول سبحان الله عما يشركون.

عنه فان كان
السيف من احد
الاجزاء كان
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت

الحديد الثالث
في اربعين باب
في اربعين باب
في اربعين باب
في اربعين باب

قال
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت

الله تعالى لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء تلحقون الهم بالوعدة الآية درست كير ماني سلمان وثمان مرا
وثمان خود را می انگیزد بسوی ایشان بنیام سبب و تویی تم فرستاد که اینها را که الله عن الذين لم يقاتلوا في الدين ولم يهاجروا
کم من ديارکم ان تبرؤم و تقسطوا الیهم ان الله جبال المقسطین انما ینهیکم الله عن الذين قاتلواکم فی الدین
و اخر حوکم من ديارکم و ظاهر و اعلى اخراجکم ان تولوهم و من يتولهم فاولئك هم الظالمون منع نیکند خدا یتوالی شما
را از مومصلت آنانکه جنگ کردند با شما و متعدد دین و بیرون کردند شمارا از خانه های شما منع نیکند آنرا که شما را
با ایشان و اوصاف نماید و حق ایشان هر نیه خدا یتوالی دوست میدارد و اوصاف کند گمان بخوانیست که منع منیر نماید شما
خدا یتوالی از مومصلت آنانکه جنگ کردند با شما و متعدد دین و بیرون کردند شمارا از خانه های شما و معاشرت دیگران
در بر آوردن شما منع میکند آنرا که دوستی دارد با ایشان و هر که دوستی دارد با ایشان پس آنجا به ایشان شکر گاران باب
بجبت شباب المسلمين يوم الزحف و مقابله ضعفهم من الکفار انفرار حیثین کبیره و حیثین ثابت ماندن سلمان
روز جنگ با کافران در مقابله و در چند ایشان از کافران و در جنگ درین حالت گناه کبیره است قال الله تعالی یا ایها
الذين امنوا اذ القیتهم الذين كفروا زحفوا فلا تولوهم الا دبار و من یولهم یومئذ دبره الا متفرقا لالقتال و اخیار
الی فیه تمزق باده بغضب من الله و ما یرجعهم و یبش المصیر ای سلمان و قنبر که ملاقات کنید با کافران جمع شده
برای کارزار پس گردانید بسوی ایشان پشت خود را یعنی قرار کنید و هر که گرداند از ایشان پشت آنروز بگراشته
جنگ یعنی حمله کند برای جنگ یا آنکه فرار کند و عدو در عقب او افتد و از جماعت خود تنها شود و نگاه کارزار نماید با فرار
کند تا عدو را حصن بر آید و میدان رسد نگاه کارزار برسد و عدو را بر آید و بوی چشم فرار کند تا ملحق شود و بجای
از مسلمانان و با ایشان جمع شده کارزار نمایند پس هر که فرار کند در غیر این صورتها پس هر آنیه رجوع کن یعنی از جانب خدا
و جانی او و در خست و بد جایست و در رخ قال الله تعالی یا ایها النبی حرز المؤمنین علی القتال ان ین کن منکم عشرین
صابرون یغلبوا ما بینت و ان منکم مائة یغلبوا العاصم الذين کفروا با انهم قوم لا یفقهون ای نهی غمیر است بده
سلمان را بر جنگ کافران اگر باشند از شما بیست کس صبر کننده غالب شوند بر د و صد کس اگر باشند از شما صد کس
شوند بر هر کس از کافران پس آنکه ایشان قومی هستند که نمی فهمند الا ان حقت الله عنکم و علم ان فیکم صفات فان
یک منکم مائة صابرة یغلبوا ما بینت و ان ین منکم الف یغلبوا الفین باذن الله و الله مع الصابین اکنون سبک
ساخت خدا یتوالی از شما و دانست که در میان شما ضعیفی هست پس اگر باشند از شما صد کس صبر کننده غالب شوند
بر د و صد کس اگر باشند از شما هزار کس غالب شوند بر د و هزار کس فرمان خدا یتوالی و خدا با صابران است مترجم گوید اینجا

قال
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت

قال
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت

قال
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت
من اهل البيت

مدد علیکم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که بازگشت از حنین جالاکم اراده میکرد و جبرانه را سوال نمودند از رسول الله صلی الله علیه وسلم مروان تا آنکه نزدیک شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنحضرت از درخت پس در آنوقت شاهخامی درخت بر دای آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه بر بود شاهخامی آن درخت چادر از پشت مبارکی او صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت باز گردانید بمن چادر مرا آیا میترسید که قسمت کنم و میان آنچه باز گردانیده است خدا بر شما قسم بذات پاک که نفس من در دست اوست اگر باز گردانده خدا بتعالی بر شما مثل درختان بخیلان که در سر زمین تهاشم از چهار پایان قسمت کنم آنرا در میان شما بعد از آن نیامیدم بخیل و نه بزول و نه در دروغوی پس وقتیکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سواری برای خطبه است و در میان مروان پس فرمود او کنید سوزن را ورشته که بدن دوخته شود پس هر امیه غول تنگ است تش است و عیب است بر اهل آن در روز قیامت گفت رادی بعد از آن گرفت پاره از پنجم شتری یا از آن بزی پس فرمود قسم بان ذات پاک که نفس من در دست اوست نیست مرا از آنچه خدا میگوید باز گردانیده است بر شما و نه مانند این پنجم که خمس و خمس باز گردانیده شده است بر شما یعنی برای جوامع شما نگذاشته ام و بران صرف میشود **الحاکم** عن ثور بن زید الدیلمی عن ابی الغیث مولی ابن صلیح عن

ابیهودیه انه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حنین فلم نغنم ذهابا ولا ورقا الا الاموال و الثياب و المتاع قال فهدی رفاعة بن زید لرسول الله صلی الله علیه وسلم غلاما اسود فقال له مدع فوجبه رسول

الله صلی الله علیه وسلم ان رادی القری حق اذا كنا بادی القری بنیامدع یحطد حل رسول الله صلی الله علیه وسلم ان جاءه سهم عائر فاصابه فقتله فقال الناس هینا له الجنة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم كلا والذی

بیده ان الشلة التي اخذ یوم حنین من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل علیه نادا فلما سمع الناس ذلك جابه بشرک او شرکین رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم شرکوا شرکاکم ناد ابوهریره گفت

بر آیدیم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال خیمه بر غنیمت بدست نیار و رویم ظلالی و نه فقره مگر با شما و جابهها و متاع گفت ابوهریره پس بدید گذرانید رفاعة بن زید برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم غلامی سیاهی گفته میشد او را بعم

پس متوجه شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوادی قری تا آنکه رسیدیم بادی قری در آنست مدع فرمودی آورده پانزده آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نگاه آند و رانی که اندازنده آن معلوم شد بیکشت مدع را پس گفت مردمان گوارا باد و در آن وقت فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخین نیست که شما میگوید قسم بذات پاک که نفس من در دست اوست هر امیه که گفت بود روز حنین از شما که هنوز نرسیده بود آنوقت است ایمنی پیش افرستاده بود و بر آنیم و فرود بر آنش شد پس وقتیکه رسیدند

مرحوم ابن سنان را آوردم و روی یک دوال یعنی یار و دوال بسوی آن حضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یک شراک یا دو شراک از نام است یعنی قلیل و کثیر غلول موجب آنست که قال مالک لا ادری باسان یا کل المسلمون
 اذا دخلوا ارض العدو ومن طعامهم ما وجدوا من ذلك كله قبل ان تقع في المقاسم قال مالک وانا
 ادری الا بل والبقرة والغنم بمنزلة الطعام یا کل منه المسلمون اذا دخلوا ارض العدو وکما یا کلون من الطعام قال
 ولوان ذلك لا یوکل حتی یخیر الناس المقاسم ویقسم بينهم اضردک بالجیوش قال فلا ادری باسان یا کل... من
 ذلك كله علی وجه المعروف والحاجة الیه ولا ادری ان یدخر احد من ذلك شیئا یرجع به الی اهله گفت مالک
 میخوردیم یا یک یا کثیر بخورند مسلمانان و قتیکه داخل شوند در زمین دشمن از طعامهای ایشان چیزی را که یافتند از آن طعامها
 همه آن پیش از آنکه واقع شود و قسمت گفت مالک و من می بخورم شتر و بقرة و غیره را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان
 از آن و قتیکه داخل شوند در زمین عدو را چنانچه بخورند از طعام گفت مالک اگر چه این چیزها خوردنی نیستند و قتیکه
 حاضر میشوند مردمان مقام را قسمت کرده شود و میان ایشان خبر رسانند درست آن لشکر را گفت پس
 بنیم یک یا کثیر که خورده شود و از آن طعام همه آن خبر خصلت پسندیده و احتیاج ایشان بسوی آن و می بینیم
 که ذخیره سازد کسی از آن طعامها چیزی را تا بمیرد و از بسوی اهل خود یعنی جائز نیست ذخیره آن و بردن بخانه
 خود و یکس را و الله اعلم **باب** اذنب الغازی اذا خرج فی القزو و بریان و ب غازی و قتیکه بر آید و جنگ
صالح عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل انه قال القزو غزوان فزو قتیق فیدل الکریمه و یاسرفیه الشریک و یطلم
 فید و لا یموت و یجتنب فید الفساد فذلک القزو و غیره که و غیره لا یشفق فید الکریمه و لا یاسرفیه الشریک و لا یطاع فید و
 الا هم و لا یجتنب فید الفساد فذلک القزو و یخرج صاحبها فاما معاذ بن جبل گفت غزاد و قسم است پس یک قسم غز این است
 که خرج کرده میشود و در آن متاع نفیس و نجو شخوی صحبت داشته شود با شریک و فرمانبری کرده میشود و صاحب امر را
 و احتراز کرده میشود و از فساد پس این غزو خیر است همه آن و قسم دیگر از غز این است که خرج کرده میشود و در آن
 متاع نفیس و نجو شخوی صحبت داشته میشود با شریک و فرمان برداری کرده میشود و صاحب امر را و در آن و احتراز کرده
 نمیشود و در آن از فساد پس این غز ارجو نمیکند صاحب آن غز او نفع هرگز را بر این برابر نمیشود و بدو انهم او بلکه انهم غالب
 میباشد **باب** الاثمان و التشدید علی من علی طاعته قتله و بریان آنکه امان دادن و تهدید بر کسی که امن داد
 کافر یا بعد از آن کشت او را **صالح** باسناده عن ام هانئ قالت قلت یا رسول الله نعم ابن احمی بنی طایف
 قال اجل اجتهه فلان بن هبیه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اجزنا من اجرت یا ام هانی اسم انی گفت گفتیم محمد

قال
 علیه اهل العاصم و خیر
 منه ما یجاب من
 الطعام بقدر الحاجة ۱۲

۱۳

قال
 علی هذا اهل
 العلم ۱۲

پس نام عبد از آن گفت که گوئی و در بر آنستم بعد از آن فرمود و بمن خبری در کره بوم است دوم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
چیت حال تو ای بوقاده پس باین خودم و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن قصه را بگفت شخصی از آن قوم دست گفت یا رسول الله
و یک آنشتر زد یک من تپا پس ضامن کن یا رسول الله بوقاده را ازین بگفت ابو کریم خدا قصد کند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی سر
زینم خدا تپا کند ازین تپا خدا و رسول و پس بدین را بکی حتی است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست
گفت ابو کریم بدین آن سلب بوقاده را پس داد مرا رس فرود ختم زره را پس خرید کرد آن مال بوستانی در محله بی محله
پس هر آنکه بستان اولی بود که سرایه گرفتیم آن را در عهد هم باب السلب است چه چیز است مالک عن
ابن شهاب عن القاسم بن محمد انه قال سمعت رجلا يسأل عبد الله بن عباس عن ان نفا قال قال ابن عباس ان هذا
من النفل والسلب من النفل قال نعم عاد المسئلة فقال ابن عباس ذلك ايضا قال الرجل ان نفا التي قال الله تعالى انك
و تعالی در کتاب ما می قال القاسم فلم ينزل اليه حتى كاد يحرقه فقال ابن عباس انك ترون ما من هذا اوضح الكثرة
عن الخطاب قاسم بن محمد گفت شنیدم شخصی را که سوال میکرد و عبد الله بن عباس را از انفال یعنی انفالی که در قرآن عظیم
آمده چیست گفت ابن عباس این نفل است و سلب ان نفل است گفت قاسم بعد از آن خود کرد و آن شخص در سوال خود
پرس گفت ابن عباس من جواب دیگر را بنیز بعد از آن گفت ان نفل و انفالی که مذکور در حق تعالی در کتاب خود چیست گفت
قاسم پس همیشه سوال میکرد و ابن عباس را تا آنکه نزدیک بود که تصدیق دهد و او را پرس گفت ابن عباس آیا میدانی بنیز چیست
صفت این شخص صفت او اینست چیست که زره بود او را عمر بن الخطاب باب اذا دای الامام بعض الحديث
قد جعل عشاء في الحرب نفلا ثم بما شاء ثم جعلهم اسوة الجماعة في سهران الغنيمة وكذلك اذا شرط شيئا لها فطريقه
جاسوس و في له يما شرط و فتبكه و يد الامم بعض لشكر ان خود را که هر آنکه بختی خود در جنگ یا در و در ایشان را با آنچه
میخواهد بعد از آن میگردد و در ایشان را بر این جماعت و حصه هائی نیست و همچنین و فتبكه شتر طک بجزیر را بر آه نماید را
و جاسوس غاص و در او را چیزی که شتر طکرده است مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
بعت سرية فيها عبد الله بن عمر قبل بخير فغفوا ابدا كتيبة وكان سهما ثم اني عشر بعيرا او واحد عشر بعيرا و نفلوا
بعيرا بعيرا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرستاد لشکری خود را که در آن بود عبد الله بن عمر بجانب بخير فغفوا ابدا كتيبة
شتران بسیار را و بود حصه هائی ایشان و دوازده و دوازده شتر یا زده یا زده شتر و عطا کرده شد آن لشکر را یک
شتر و باب السلب ان نفل من الحسن و اده مشو و نفل از نعيم حصه مالک عن ابي الزناد عن سعيد بن المسيب
انه قال كان الناس يعلمون النفل من الحسن سعيد بن المسيب گفت که مردمان را میدادند نفل از نعيم باب ما افاء الله

عاليه الشريف والمسلم
الذي يصفه القائل
على يكون على الحق
من نوب وسلاح
وضطقه وفوسه
الذي هو أكبر
وأكبره
عاليه الشريف

١٣١
عليه الشافعي
من خمس الخمس
الذي صلى الله عليه
وسلم وهذا مقتضى
صلى الله عليه وسلم
مالي ما شاء الله
عليك يا خمس
الخمس في رديكم

رسول الله قال رجل قد مره والرجل بداره والرجل وعياله والرجل وخاخته وكان يفضل ابنا بالنسب والقرب من النبي صلى الله عليه وسلم على غيره الا قوله اكله فطعمه المسلمين ١٣

رسول الله قال رجل قد مره والرجل بداره والرجل وعياله والرجل وخاخته وكان يفضل ابنا بالنسب والقرب من النبي صلى الله عليه وسلم على غيره الا قوله اكله فطعمه المسلمين ١٣

من الكفاد بل الحاف خيل ولا ركاب فهو الاصل من الحسنه ولما باجرين ولا نصار والذين تبعوهم باحسان من اهل السوابق فباتوا في قلوبهم المسلمون اب وبيان انجه بازكره وانيد است اركضا لغيره ووزيدك بيان وتران لبر
ان مقصود است برای صنف خمس و برای مهاجران و نصار و آنکه میروی ایشان کردند بیکوی از اهل سوابق پس
انجه باقیمانده آن برای مصالح مسلمانان است قال الله ما افاء الله على رسوله منهم فما اوجتم عليه فخذوه
ولا ركاب ولكن الله يسلط رسوله على من يشاء والله على كل شيء قدير ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فله و
للسلطان و لاهل القرى و لیتاج و للمساكين و اهل السبیل کیان يكون دولة بین الاغنیاء منكم و ما اتاكم الرسول فخذوه و
ما نهیكم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شديد العقاب للفقراء المهاجرین الذين اخرجوا من ديارهم و اموالهم یتفقون
فصل من الله و رضوانا و یصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون و الذين تبوء الدار و الايمان من قبلهم یخرجون
من هاجر الیهم و لا یجدون فی صد و یم حاد و ما اتوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان لهم خصاصه و من یوف
تبع نفسه فاولئک هم المفلحون و الذين جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان
و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انک رؤوف رحیم و انجه بازكره وانيد است خدا تعالی بر بنیامین خود از انما اکل
پس و دانید بیکجه تحصیل آن میان و شتران و لکن خدا غالب میکند بنیامین خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چیز توانا
متبرحم گوید و این تمهید است برای آنکه فی رحیم حکم الهی صرف بایک کرد و بیان قبایل متفر و بیان نشوند بر وفق
جالبه انجه بازكره وانيد است خدا تعالی بر رسول خود و اهل و یمه بایس ان خدا است و بنیامین را و صاحب قرابت را بنسبت
بنیامین یعنی بنو انهم و بنو مطلب و تیمان و مینوایان و مسافران را نصیر کرده شد با سوا این فرق نشود و آن فی دست
است گردانید و در بیان تو نگران از شما نشود که تو نگران باطل گنج با خندان و دیگران را ندین چنانکه و جالبه
میکرد و هر چه بدید شما را بنیامین بگوید و انجه بنی کند شما را از وی بنیامین از ان بازماند و بتسری از خدا بر آید خدا
سخت عقوبت است انجه بازكره وانيد است خدا تعالی بر رسول خود و اهل و یمه با فقران مهاجران است که بر آورده شده است
از خانه های خود و اهلای خود و مطلبند نعمت را از خدا تعالی و خوشنود و او نصرت میدهند خدا و رسول و ارا ایشانند
گویان و آنرا است که جای گرفت و در ابراهام یعنی مدینه مکرمه و قدم حکم زدند و اسلام پیش از آمدن مهاجران
یعنی انصار است دوست میدارند کسی که هجرت کرد بسوی ایشان و نمی یابند در سینه های خود هیچ سود انجه داده میشود
مهاجران را و هیچ میدهند بر ذاتیهای خود و دیگران را اگر چه باشند ایشانرا از خیاب و هر که بنگارند شد از هر من نفس خود
پس ایشانند و نگاران و آنرا است که اندر مهاجران و انصار بگویند ای بروردگار یا مسلمانان را و آن برادران را

رسول الله قال رجل قد مره والرجل بداره والرجل وعياله والرجل وخاخته وكان يفضل ابنا بالنسب والقرب من النبي صلى الله عليه وسلم على غيره الا قوله اكله فطعمه المسلمين ١٣

رسول الله قال رجل قد مره والرجل بداره والرجل وعياله والرجل وخاخته وكان يفضل ابنا بالنسب والقرب من النبي صلى الله عليه وسلم على غيره الا قوله اكله فطعمه المسلمين ١٣

که بوقت کردن بر ایمان و پیدا کردن در مال کینه نسبت سلمان ای برود و کار او بهر این بخشایند مترجم گوید
 نخست اضافه فرمود و اموال این پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیان صراف آن فرمود و تحقیق تمام آن
 است که این اضافه تصرف است اضافه ملک و درین کلمه منظره واقع شد و میان حضرت عمر و دیگر
 حضرت علی و حضرت عباس حضرت علی و حضرت عباس اضافه را اضافه ملک میدانند و دعوی میراث کردند تا
 آنکه حضرت عمر اثبات نمود که اضافه تصرف است نه اثبات ملک صحیحین نیز کور است و منظره ایشان که حضرت عمر
 رضی الله عنین این آیت خواند و اقرار الله علی رسول الله منکم بعد از آن گفت فکانت هذه خاتمة رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و درین کلمه اثبات اضافه مینماید اعم از آنکه اضافه تصرف باشد یا اضافه ملک بعد از آن گفت فوالله ما احتسبنا
 هادونکم ولا استأثرنا بها علیکم قد اعطاکموها و بنی ما فیکم حتی تقاسمنا هذا المال فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ینفق علی اهله نفقة تسمنهم من هذا المال ثم یأخذ ما بقی فیجعله لمحیط مال الله فعلم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بذلك حیوة تلتشدکم بالله هل تعلمون ذلك قالوا نعم ثم قال علی و عباس انشدکم الله هل تعلمون ذلك قالوا نعم
 و درین مقام اثبات میکند که اضافه تصرف بود نه اضافه ملک ترجمه این بخانه نیست پس و البقی ما بهر خدا در
 خود میاور و ندان و به ما را جواز شما و خود را بان و بها اختیار نمود و بر شما هر زمینه عطا کرد شمارا آن و به ما و شما
 کرد و انبار او میان شما یعنی قری خیمه و فدک و غیر آن هر یکی مصرفی معین فرمود و بعضی اقمیت فرمود و بر عرواه و بقی
 را برای مصالح مسلمین خالصه گذشت و همچنین همه را مصرفی فرمود و آنکه باقی ماند از آن و به ما این مال یعنی باقی ماند
 بنی نصیر و آن را مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج میگرد و بر اهل خود خرجی یکسال ازین مال بعد از آن
 میگرفت باقی مانده را پس در این سخن خود در جای مال البقی عمل کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم باین دستور
 و در حیات خود و سوال میکنم شما را ای قوم بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری بعد از آن گفت حضرت علی و
 حضرت عباس با سوال میکنم شما را بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری مترجم گوید مذکور است حضرت عمر و صحابه
 و درین آیه آنست که للفقراء و الذین یتوبون الی الله و الذین جاؤا بهم یلو طهت با اقرار الله علی رسول الله و مقرر ازین فرقی
 سه گانه اهل سوابق اند و در سلام از بهر احوال و نصهار و آنکه ایشان را دولت اسلامینفعی است از حبه قتال یا انشاء
 علوم دین و امر معروف و نهی منکر یا از خبریه و خراج و وضع آن در محل آن این همه ایشان را در فی حق است و
 امام اجتهاد کند و تقدیم و ترجیح سبق فالاسبق وراثت و عطا و بر همین دستور بود و عمل حضرت عمر رضی الله
 تعالی عنه و نصیر خود و ای الحاجات بجهت نیست که غلبه اهل جامعیت تداول میکردند فی را در میان خویش و فقیران را

چیزی نمیدادند پس حق سبحانه تعالیٰ تصریح فرمود با هم ذوی الحاجات تا عاده جایست نفی فرماید و نصیح بابر رسول
و ذوی القربی بجهت آنست که بمنزله تشبیه باشد از میان انبیاء و رسا گو یا میفرماید که اخذ تداول نکنند یا یکدیگر الا انکم
بغایب و ذوی القربایه او با وجود غنا استحقاق آن دارند و جهت فضیلتی که خدا تعالیٰ ایشان را بآن مخصوص گردانیده
است و غرض از این تصریح آنست که غیر ایشان را حق نیست یا هر یکی از ایشان از خمس الفی باند واد
و همین است بنسب جمهور اهل حدیث و فقه و الد علم **باب** اخذ الخیرة من اهل الکتاب باب و در گرفتن خیرة
از اهل کتاب **قال الله** فالتوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله
ولا یدينون دین الحق من الذين اتوا الکتاب حق یعطوا الخیرة عن ید ویم صاعرون کار از انکیر یا انما کم ایمان
آورد و فرمود و آخر و حرام نمیدهند و عفا و حرام نمیکند چیزی را که خدا و رسول حرام ساخته است و تدین نمیوند بدین حق که شماست
از انما که کتاب داده شده است ایشان را یعنی یهود و نصاری تا انکه بدین خیریه بدست خویش و حالانکه ایشان را دلیل مستثنی است
ولا اهل اسلام و اقامه محل سلطنت ایشان **باب** اخذ الخیرة من المجوس گرفتن خیرة از مجوس **قال الله** عن انفسنا قال الله ان الله عز وجل
من مجوس البحرین و ان عمر بن الخطاب اخذها من مجوس فارس و ان عثمان بن عفان اخذها من البربر و ان
گفت خبر رسید بمن که رسول الله صلی الله علیه و سلم خیریه گرفت از مجوس بحرین و عمر بن الخطاب گرفت خیریه از مجوس
فارس و عثمان بن عفان گرفت خیریه را از بربر که قومی از سودان هستند **قال** عن جعفر بن محمد عن ابی
ان عمر بن الخطاب ذکر المجوس فقال ما ادری کیف اصنع فی احرم فقال عبد الرحمن بن عوف ان شهدتم عت رسول
الله صلی الله علیه و سلم یقول سنو لهم سنه اهل الکتاب عمر بن الخطاب ذکر کرد مجوس را پس گفت بشید هم که تیر کار
کنم و باب ایشان پس گفت عبد الرحمن بن عوف که گواهی میدهم که هر آینه من نمیدم از رسول الله صلی الله علیه
سلم که میفرمود و کار کنید و حق مجوس بحسب دستور اهل کتاب **باب** اخذ خیرة علی نساء اهل کتاب و لا
علی صیانتهم خیریه و حب بیت بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان **قال** مالك مضت السنه ان لا
خیرة علی نساء اهل الکتاب و لا علی صیانتهم و ان الخیرة لا تؤخذ الا من الرجال الذين قد بلغوا الحلم گفت مالك
گذشت طریقه سلوک صحابه و تابعین بنمیوال که خیریه بیت بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان و بدین
منوال که خیریه گرفته نمیشود مگر از مردان که رسیده اند بلوغ **باب** القدر الذي ضربه عمر رضي الله تعالى عنه
علی اهل الذم و بر بیان مقداریکه معین کرد و از عمر بن الخطاب بر اهل ذمه **قال** عن نافع عن ابي سلمة مولى
بن الخطاب ان عمر بن الخطاب ضرب الخیرة علی اهل الذم اربعة دنانیر و علی اهل الودی اربعین درهما مع ذلك

قلنا
عليه اهل العلم
في الجنة وقال الشافعي
الخبر علي ديان
لا على الناس فوقف
من اهل الكتاب عينا
كانوا و عينا و توقف
من اهل الذم و
المجوس لهم شهرة
كتاب قال ابو خنيفة
لا يقبل من الصلابة
السيف
قلنا
عليه اهل العلم
قلنا

القيمة واجلهم منها **كفت** مالك **كفت** ابن شهاب ليس لخص كره حضرت عمر ابن قصه تا انكه ما دو تنگين و يقين كه
 هر كس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود جمع نشوند دو دين در جزيره عرب ليس جلای وطن يا خست بهو و خست را
كفت مالك هر آينه جلای وطن كرده بن الخطاب بهو و بخران و فك را اكبهو و خست بر سر انداز خست را بن طور
 كه نيست براي ايشان از سوه و نه از زمين چيزي و اما بهو و فك پس بود براي ايشان مقر نصف ثم و نصفين
 زير كه رسول الله صلى الله عليه وسلم صلح كرده بود با ايشان ب نصف ثم و نصفين پس قائم دشت برك ايشان
 عمر بن الخطاب نصف ثم و نصف زمين از روي شيمت از زر و نقره و شتران و زنها و الا انها عبدان از اد
 ايشان را قيمت آن و جلای وطن يا خست ايشان را از زمين **باب** لا بدخل المسجد الحرام كافر انكه دخل
 نشود در مسجد حرام بيم كافري **قال** الله يا ايها الذين امنوا انما الشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد
 عامهم هذا وان ختم عبدكم فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء الله عليم حكيم امي مسلمانان جز اين نيست كه
 مشركان بنديان پس باند كه نزيك نشوند در مسجد حرام عبدان بن سال و اگر ميتريد از رويش يعني سبب انقطاع
 سوداگران و الله عليم ليرفع نكروا يد ساخت شما را خدا از فضل خود و اگر خواهد هر آينه خدا نادرست كار است
باب لا بدخل دمي مسجد من مساجد المسلمين الا ان ياذن مسلم بانكه دخل شود دمي بيم مسجد را از مسجد
 مسلمانان مگر انكه اذن دهد مسلمان **قال** الله ومن الظلم ممن منع مساجد الله ان يدك فيها اسد و سعي في
 خرابها اولئك ما كان لهم ان يدخلوها الا خائفين و كيت سهم كار تر از انكه منع كرد مسجد هاي خدا را از انكه ياد كرو
 شود نام خدا و روي و كوشش كرد و زيراني آنها اين گروه ميگردد ايشان را كه در آيند مسجد مگر بپايان **باب**
 يضيء الا امام في الرجال من الاسري بين اربع القتل والن والعداء ولا تسترقاق مختار است امام در مردان از
 اسيران در ميان چهار خيز يا قتل بكن يا مست بنيد و سر بر ياد اكبر و اعظام **كفت** **قال** الله فاذا القيتهم
 كفروا فاضرب الرقاب حتى اذا اخضعتموهم فشدوا الوفاق فاما من ابعد و اما فاذ حتى تضع الحرب اوزارها پس
 وقتكه ملاقات كنيد با كفرا ن يعني مصاف كنيد پس بزنيد گردنها را تا وقتي كه خونريزي بسار كرديد و ايشان
 پس محكم كنيد قيد را بر باحان خلاص كردن عبدان بن با مالي بوض گرفتن تا انكه بنهد جنگ سلاح خود در
 جنگ معروف شود و چراغ سلاح نماند **باب** ابجته المهادنة مع ملوك الكفار و قبايلهم اذا جهدها امام
 و ذوالواي من المسلمين فمرفوا ففتح المسلمين في ذلك و لم يضافوا من الكفار و كيد جابر است صلح كردن با اونا
 كفرا ن و قبايل ايشان و قتي كه اجتهاد كند امام خدا و نكند بپايان مسلمانان پس برانند نفع مسلمانان در صلح كردن

القیمۃ و اجلہم منہا گفت مالک گفت ابن نہاب پس شخص کرد حضرت عمر ازین قصہ تا آنکہ ما دو گیسوی و یقین کہ
 ہر آئینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود جمع نشوند و دین در جزیرہ عرب پس جملای وطن باختہ ہو و خیر را
 گفت مالک ہر آئینہ جلا وطن کرد و عمر بن الخطاب بہو و بخران و فدک را اکاہو و خیر پرتی مند از خیر ابن طور
 کہ نیست برای ایشان از سبہ و نہ از زمین جزیری و اما بہو و فدک پس بود برای ایشان مقر نصف عمر و نصف زمین
 زیرا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلح کردہ بود با ایشان بر نصف عمر و نصف زمین پس قائم دہشت ہرک ایشان
 عمر بن الخطاب نصف عمر و نصف زمین از روی شہمت از زر و نقرہ و ستران و زنہا و یا لانہا عبد از ان داد
 ایشان را قیمت آن و جملای وطن با خشت ایشان از از زمین باب لا بدخل المسجد الحرام کافر اندکہ دخل
 نشود و مسجد حرام پیچ کافری قال اللہ یا ایہا الذین امنوا انما الشرکون نجس فلا یقر بوال مسجد الحرام بعد
 عامہم ہذا وان ختم علیہ فیسوف یغنیکم اللہ من فضلہ ان شاء ان اللہ علیم حکیم امی مسلمانان جز این نیست کہ
 مشرکان بپیدا پذیرد باندہ نزدیک نشوند مسجد حرام عبد ازین سال و اگر میت رسید از دور ویشی یعنی سبب انقطاع
 سوداگران و اللہ علم پس تو نگزاید ساخت شما را خدا از فضل خود و اگر خواہد ہر آئینہ خدا و اما درست کارست
 باب لا بدخل دخی مسجد امن مساجد المسلمین الا ان یاذن مسلم باندکہ دخل شود و پیچ مسجد را از مسجد
 مسلمانان مگر آنکہ اذن دہد مسلمان قال اللہ و من الملم من منع مساجد اللہ ان یدکفہا اسد و سعی فی
 ستر اہبا اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین و کست تخم کار تر از آنکہ منع کرد مسجد نامی خدا را از آنکہ یاد کرد
 شود نام خدا و روی و کوشش کرد و در ویرانی آتہا این گروه نمیکند و ایشان را کہ در آیند مسجد مگر بر اسان باب
 یضیوا کلام فی الرجال من لاسری بین اربع القتل والن ذل و الفداء و الا تسترقاق مختارست امام و مردوان از
 اسیران در میان چہا چیز یافتل بکند یا مست بنہد و سر برید یا فدا بگیرد یا غلام کند قال اللہ فاذا قیمتم
 کفر و اقنوب الرقاب حتی اذا التفتتم فم فشد و الوفاق فاما من اعبد و اما فدا حتی تضع الحرب اوزلها پس
 وقتیکہ ملاقات کنید با کافران یعنی مصاف کنید پس برنید گردنہا را و وقتی کہ خونریزی بسیار کردید و ایشان
 پس محکم کنید قید را بر ہر اہم جان خلاص کردن عبد ازین باب مالی بوجہ گرفتن تا آنکہ بنہد جنگ سلاح خود و در
 جنگ موقوف شود و شہا جہ سلاح نماند باب ابجملہا داندہ مع ملوک الکفار و قبا لہم اذا اجتہد الامام
 و ذو و الدای من المسلمین فہو فوائف المسلمین فی ذلک و لم یضافوا من الکفار و کیدہ جائزست صلح کردن با با دشمنان
 کافران و قبایل ایشان و وقتی کہ اجزاء و کند امام خدا و نیکو میر مسلمانان پس برانند دفع مسلمانان در صلح کردن

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ سُبُلًا مَّا يَشَاءُ ۚ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ سُبُلًا مَّا يَشَاءُ ۚ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ سُبُلًا مَّا يَشَاءُ ۚ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ سُبُلًا مَّا يَشَاءُ ۚ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ وَلَقَدْ جَاءُوكُم بَأْسًا كَافِرًا ۖ

[illegible]

قال في الرقيم
 فقامت
 فممن
 الدليل الظاهر
 الباقين وليس فيهم
 كما ون في الخبر
 دخلت على مسلم
 من جهاته ولا تاله
 من جهته
 قلت
 من جهته
 النفس في حال
 والنصارى حال
 وزاد الجاه حال
 فإلى فائدة في الح
 وهم
 من أهل النصارى
 من أهل معناه
 قلت
 ان تطوعوا
 له اذا الذموا
 كقولهم
 فإني ان بني
 من أهلهم
 بين الله
 لا حكم الشرع
 النسبة الى فقه
 من قوم عليه
 العبدان دأهم
 ودوا النصارى

الحجر السبع صبراً وشفاً وانهدر مسقطها كهيته

فصل

وهي الحجة القاطعة
في قدره وعليه
الشافع قال الخفيف
لا يجزيه

القفقة تشييه الزنيد
يعلى من الوحي ليس
بالكبر واليس له عى
عليه اهل العلم

۱۵۰
عاشقانی المیردین
شیرین و شیرین

من قتلته فالمرجوع فيه
من العرب من سكن
التي دون

3
و
و
ا

فہرست
پیر
۱

من قتلوا

وسامالك عن ابن تهاب عن ابي امامة بن سهل بن حنيف عن عبد الله بن عباس عن خالد بن الوليد
بن المعيرة انه دخل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم فأتى بضيق فها هو رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال النبي لا في بيت ميمونة شخب وارسل الله صلى الله عليه وسلم بما يريد ان ياكل منه فقبل هو ضيق رسول الله صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم يده فقلت احرام يا رسول الله فقال لا ولكن لم يكن بارض قومي فاحدى
خافه قال خالد فاجتزته فاكلته ورسول الله صلى الله عليه وسلم دخل شد خالد بن ولید همراه آنحضرت صلى الله عليه
سلم در خانه میمونه پس حاضر کرده شد سوما بر این پس ایلی فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوی آن دست مبارک
و در این گفتند بعضی زنان که بودند در خانه حضرت میمونه که خبر میداد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنچه میخواهد که ناله
باید از آن پس گفته شد که این سوما رست یا رسول الله پس بروشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم دست خود را بر گشت
مال که گفته ام یا احرام است این یا رسول الله فرمودی ولیکن خودوی و زرین قوم من پس ایام خود را که ناپسندیدام
را گفت خالد پس کشیدم آنرا بجانب خود و بخوردم و رسول الله صلى الله عليه وسلم میدید مالک عن عبد الله

دینار عن عبد الله بن عمر ان رجلا نادى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما ترى
انصب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لست باكله ولا يشتم شخصي فذكره فحضرت راضى الله عليه
اسرگفت یا رسول اللہ چہ خبر می بینی در باب سوسا ربنی جفرائی پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میتم خورند

حكم كنفه بجمرت أن **باب** يحل الجراد **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر
سئل عن الخطاب عن الجراد فقال وددت أن عندك قفزة فاكل منه **سؤال** كرهه شدة عمر بن الخطاب أن يخ
نفست آرزو دارم که باشد نزدیک من **نفسی** پس بخورم **آزرا** **باب** تحل الطيبات وتحرم الخبائث **شعرا**
ت طيبات وحرام است ناپاکيزه **قال** الله ثم يحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث **حلال** **سؤال** میارو نمبر

[illegible]

الجملة
الحل العام في
وعلى هذا
يجب أن يكون
كانت صفة
ذلك من الزمان
منها من الزمان
فأما قوله

هذا الكتاب
ومن سابعه
كل الابرار الصغار
يقبل التعليم
جميعهم والكلب
الذي يغري الكلاب
على الصيد ويعلمها
الكلبين على
نصب تقاويز
الحال الجال
انهم يفسد الحال
ويدين اي قودي
اداب اخذ الصيد
مما حكم الله قبل من
هو ناجي الكاف
والظاهر من معناه
من جملة اعلم الله فانه
تقوى العباد وتكلم
السباع من جملة
الله تعالى به فخره
فكلوا مما اراد
ان يخرج من العلم
اذا خرجت بارا صالحا
فان خذت الصيد
قلته كان حلالا
التعليم هو ان يوصي
ثلاثة اشياء اذا شئت
استعملت وادرجت
انفسك في احد
الادب والكلب

قلت هو دهر
مالك والقول القدير
الشافعي في تعقيد
الشافعي في حديث
عدي بن حاتم عن
النبي صلى الله عليه
وسلم قال اكل فلا
تاكل فانما مسرك
على نفسه وهو دهر
قلت هو دهر
م ١٥٨
على هذا المثل
في الجملة
قلت
على هذا المثل

باشد صالح انه بلغ عن سعد بن ابى وقاص انه سئل عن الكلب المعلم اذا قتل الصيد فقال سعد كل و
لم يتبق الا بضعة واحدة سعد بن ابى وقاص سأل كروه شد از سگ معلم و قتيك كيش شكار را پس گفت سعد بخور و اگر
باقی نگذار و گوشت پاره تر جرم گوشتی قدیم شامی و نه سب امام مالک همین است بعد از آن تعجب کرد آنرا
شامی بخدایت عدی بن حاتم عن النبی صلی الله علیه وسلم فان اكل فلا تاكل فانما مسرك على نفسه و همین است نه سب ابو
حنيفة رحمه الله لا یحل ما اهان على قتله ماء او كلب غیر معلم او غاب عنه و ترك تعصده حتى بات
نیت آنچه غایت کرده باشد بر کشتن او آب یعنی تیر رسیدن در آب افشاید یا سگ غیر معلم بد کرده باشد یا غایب شده باشد
از نظر ضیاء و دوی ترک کرد بخشش او تا آنکه شب گذر نهد **صالح** انه سمع اهل العلم يقولون اذا اصابت الرجل
فاغانه عليه غير من مائة اذ كلب غير معلم لم يוכל ذلك الصيد الا ان يكون منه سهم الواجب قد قتله او بلغ مقابل
الصيد حتى لا يشك احد في انه هو قتله و انه لا يكون للصيد حياة بعد مالک شنید از اهل علم که میگفتند و قتيك كيش
را ندانم دوی شکار را پس بد کرده بر دوی غیر دوی از آب یا سگ غیر معلم خورده نشود آن شکار را یعنی حلال نیست خوردن
آن گر آنکه تیر آن تیر انداز همان کشته باشد یا رسیده باشد کشتن گاه شکار تا آنکه شک نکند و میگوید همین کشته است
و شک نکند یعنی باشد شکار را زنده کی بعد از این زخم رسیدن قال مالک لا بأس بالكل الصيد وان غاب عنك مصغره
اذا وجدت به اثر من كلبك او كان به سهمك ما لم يبت فاذا بات فانما يكره ان ياكله فقلت مالک هیچ بک نیست بخوردن اگر
غایب شده باشد از تو حی افشاد او و قتیك می یابی نو او را اثری از سگ معلم خود یا باشد او را تیر تو باقی کشتن
باشد پس وقتی که یک شب گذشت پس مکرده است خوردن آن **باب** اذا جلد الصيد حيا تعين الذبح و قتيك كيش
شکار را زنده لازم است که زنج کرده شود قال مالک الحسن ما سمعت في الذبي يخلص الصيد من مخالف المأزبه
او من في الكلب ثم يترفع فيه فيموت انه لا يجل اكله گفت مالک بهترین احوالی که شنیدم از او را بکسی که خلاص کند
شکار را از چنگ بازنی یا از دوان حاک بعد از آن و زنگ کند در زنج او پس میرود حلال نیست خوردن او **باب**
يحل ما اصطاده بالحد وان اذا ذكر اسم الله عليه ولا يجل ما اصطاده بغير الحد حتى يحياه حيا فيذبح
حلال است آنچه شکار کند با تیر که تیر باشد مانند تیر خنجر اگر چه قتل کند و قتيك كيش یا کرده باشد نام خدا را و حلال نیست
آنچه شکار کرده باشد با تیر که تیر نباشد مانند غلور و گوما آنکه زنده در یابد او را و زنج کند قال مالک قال الله تعالى
يا ايها الذين امنوا اتوا البيوت من الصياد تنالوا ايديكم و ما حكم قال نكل في سائر الاشياء سدا و بر حده
او بنی من سلاخه فافنده و بلغ مقابله فهو صيد كما قال الله تعالى فقلت مالک فرموده است خدا شما ای مسلمانان

الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى
والحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى
والحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى
والحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحصى

فانبت دواكل سكوتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من کرده بودم شما را از بنده من یعنی در آوندای چندین حال است
و هر که در این است **باب** بصره المشرب فی آینه الفضة حرام است خوردن در آوندای نقره هالك عن نافع عن زيد بن
عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق عن ابي سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قال الذي يشرب فی آینه الفضة انا هاجر حتى یطعن
فاجتمع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود میگوید خوردن در آوندای نقره جزای نیست که میگذرد و شکم خود را نشو و زنج **باب**
کراهية النفس فی الاثم والنفع فی الشراب کرم است و در آوندای نقره کردن در آوندای نقره هالك عن ابی
ابی جیب مولى سعد بن ابی وقاص عن ابی النضر الجمحي انه قال كنت عند مروان بن الحكم فدخل عليه ابو سعيد الخدري و
قال له مروان بن الحكم سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم انه نهي عن الشراب فقال له ابو سعيد الخدري
نعم فقال له رجل يا رسول الله انی لا ادری من نفس واحد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم فان ابن الدقح عن نعلك
ثم تنفس قال فانی ادری القدادة فیه قال فاهرقها ابو نضری جهنمی گفت نشسته بودم من نزدیک مروان بن الحكم پس غل شد
بروی ابو سعید الخدری گفت او را مروان ایاشیدی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نهی فرمود از نقره زدن و در آوندای
نقره گفت او را ابو سعید آری برگشت پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی رسول الله صلی الله علیه وسلم من سیرت نبویه از یکدم آنحضرت
برگشت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در کین پالیه را از دامن خود و بعد از آن دم زدن گفت پس هر که می بنشیند خاشاک را در
آوندای نقره گفت پس بریز از او **باب** الوضوء فی المشرب فایما **باب** دخواست آب خوردن پس آوندای نقره هالك انکه
بلغد ان عراب الخطاب و علی ابن الخطاب و عثمان بن عفان کافرانش بودند فایما خبر سعید باک که عمر بن الخطاب علی بن الخطاب و عثمان بن
عثمان بن عفان بنو شید از جهنم آوندای نقره هالك عن ابن شهاب عن عائشة ام المؤمنين و سعد بن ابی وقاص قال لا یزید فی شرب الا لیسان و
قامم باه آنحضرت عایشه و سعد بن ابی وقاص میبایدند و آب خوردن آدمی و حال پس آوندای نقره هالك عن ابی جیب
القادر انه قال رايت عبد الله بن عمر یشرّب فایما ابو جعفر قاری گفت و بعد عبد الله بن عمر را که می نوشید پس آوندای نقره هالك
بر عبد الله بن الزبیر عن ابی ربه انه کان یشرّب فایما عبد الله بن الزبیر می نوشید پس آوندای نقره هالك
انکان فی الجانب الايمن فضل من الجانب الايسر است خوردن کسی که بر دست راست باشد بعد از آن شخص دیگر که بعد وی بر دست
راست باشد و اگر چه در جانب چپ باشد اگر کسی که در دست راست باشد **باب** عن ابن شهاب عن عائشة ام مالك ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم فی بلین قد شرب بماء و غیره عن ابی و عن ساره ابوبکر الصديق فشرّب ثم اعطى الاشعري فقال لا یمن فی الايمن و
شرب من الايسر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیخورد که مخلوط کرده شده بود آب و در جانب راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی بود
و در جانب چپ ابوبکر صدیق بود پس نوشید از البدر از آن داد اعرابی پس فرمود حتی کسی است که بر جانب راست باشد بعد

و هر که در این است **باب** بصره المشرب فی آینه الفضة حرام است خوردن در آوندای نقره هالك عن نافع عن زيد بن
عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق عن ابي سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قال الذي يشرب فی آینه الفضة انا هاجر حتى یطعن
فاجتمع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود میگوید خوردن در آوندای نقره جزای نیست که میگذرد و شکم خود را نشو و زنج **باب**
کراهية النفس فی الاثم والنفع فی الشراب کرم است و در آوندای نقره کردن در آوندای نقره هالك عن ابی
ابی جیب مولى سعد بن ابی وقاص عن ابی النضر الجمحي انه قال كنت عند مروان بن الحكم فدخل عليه ابو سعيد الخدري و
قال له مروان بن الحكم سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم انه نهي عن الشراب فقال له ابو سعيد الخدري
نعم فقال له رجل يا رسول الله انی لا ادری من نفس واحد فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم فان ابن الدقح عن نعلك
ثم تنفس قال فانی ادری القدادة فیه قال فاهرقها ابو نضری جهنمی گفت نشسته بودم من نزدیک مروان بن الحكم پس غل شد
بروی ابو سعید الخدری گفت او را مروان ایاشیدی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نهی فرمود از نقره زدن و در آوندای
نقره گفت او را ابو سعید آری برگشت پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی رسول الله صلی الله علیه وسلم من سیرت نبویه از یکدم آنحضرت
برگشت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در کین پالیه را از دامن خود و بعد از آن دم زدن گفت پس هر که می بنشیند خاشاک را در
آوندای نقره گفت پس بریز از او **باب** الوضوء فی المشرب فایما **باب** دخواست آب خوردن پس آوندای نقره هالك انکه
بلغد ان عراب الخطاب و علی ابن الخطاب و عثمان بن عفان کافرانش بودند فایما خبر سعید باک که عمر بن الخطاب علی بن الخطاب و عثمان بن
عثمان بن عفان بنو شید از جهنم آوندای نقره هالك عن ابن شهاب عن عائشة ام المؤمنين و سعد بن ابی وقاص قال لا یزید فی شرب الا لیسان و
قامم باه آنحضرت عایشه و سعد بن ابی وقاص میبایدند و آب خوردن آدمی و حال پس آوندای نقره هالك عن ابی جیب
القادر انه قال رايت عبد الله بن عمر یشرّب فایما ابو جعفر قاری گفت و بعد عبد الله بن عمر را که می نوشید پس آوندای نقره هالك
بر عبد الله بن الزبیر عن ابی ربه انه کان یشرّب فایما عبد الله بن الزبیر می نوشید پس آوندای نقره هالك
انکان فی الجانب الايمن فضل من الجانب الايسر است خوردن کسی که بر دست راست باشد بعد از آن شخص دیگر که بعد وی بر دست
راست باشد و اگر چه در جانب چپ باشد اگر کسی که در دست راست باشد **باب** عن ابن شهاب عن عائشة ام مالك ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم فی بلین قد شرب بماء و غیره عن ابی و عن ساره ابوبکر الصديق فشرّب ثم اعطى الاشعري فقال لا یمن فی الايمن و
شرب من الايسر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیخورد که مخلوط کرده شده بود آب و در جانب راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی بود
و در جانب چپ ابوبکر صدیق بود پس نوشید از البدر از آن داد اعرابی پس فرمود حتی کسی است که بر جانب راست باشد بعد

من ريقه او فاحاله
من ريقه او فاحاله
من ريقه او فاحاله
من ريقه او فاحاله

وقال يا ابراهيم فقال رب زدني وقاد حضرت ابراهيم عليه السلام خستين مره فان است كينراني كرويهان راو خستين مره است
 كخسته كرو و خستين مره است كاست كرو برت خود راو خستين مره است كد ديهوي سفيد را بر گشت اي برو دگان
 چيست اين فرمود خدا تعالي ان وقار و بر دايست اي ابراهيم بر گشت اي برو دگان زياده كن مراد وقار باب
 النسخ عن اصل الشعر و بيان منع كردن از پيوند نمودن زن موي خود را موي ديگر **صالح** عن ابن عمر عن حميد
 بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معاوية بن اوسفيان طامح و قد غلب على المنبر يتناول قصبات في يده عزيمتي يقول يا اهل
 المدينة اين لما كنتم سمعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب من منبر يقول يا اهلكت بنو اسرائيل حين اخذ هذه النساء
 حميد بن عبد الرحمن بن عوف شنيذ از معاوية بن ابي عبيان و راسال كچ كرو و او اساده بود بر منبر حال كنه بدست خود
 گرفت خصله از موي ك بدست بياده بود و ميگفت اي اهل دينه كجا اند علماء ما شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نه
 مي فرمود از منبر اين و ميگفت اهاك نشد بنو اسرائيل كرو قبيك يا خند زان ايشان اين خصله را را باب يستحبان
 رجل شعر الرأس ديكر هان بدعا نما استحب است كه شانه كند موي سر خود را و كروه است كه كند او آن را بر شانه
صالح عن زيد بن اسلم ان عطاء بن ريسا را خبره قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اقبل رجل من الراس فالتفت
 فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد ان اخرج كانه يعني اصلاح شعر راسه و لم يستعمل الرجل ثم رجع فقال
 الله صلى الله عليه وسلم ليس هذا خير امن يا بني احكم فاشاد الراس كانه شيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيذ
 در سجدين داخل شد موي بر نشان موي سر و ريش بر نشان موي سر و موي او رسول الله صلى الله عليه وسلم بدست خود كه
 سر و نتواز مجلس كجا اراده مي فرمود دست كردن موي سر و ريش او را بر نشان موي سر و نتواز از ان باز آمد پس فرمود
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايست اين بهتر از آنكه بيايد بي از شما بر نشان موي سر شده كراوي خيطايت يا اي
 هل يد من جملة كل يوم آيا روغن كماله موي سر را كه رسیده باشد بر منگين بر روز **صالح** عن يحيى بن سعيد ان
 اباناده ان تصا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ان لحيه فارجلها فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم و
 اكرها فكان ابو قتادة رعا دهنها في اليوم مرتين لما قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم واكرها ابو قتادة انصار كفت
 و رجاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم سر از نه مرتبه است آبانانه كنتم آنرا پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آري و اگر آري
 دارا از ان بعد از ان ابو قتاده گاهي روغن بماليد و رجه خود دريكر و زود و بار بيب فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 او را كه گراي دارا از **باب** يستحب الفرق تحت و منبر با خن موي كي را بر كنف رست گذارد و كي را بر كنف
جيب صالح عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه سمع يقول ان رجلا سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يصنع

فقال يا ابراهيم فقال رب زدني وقاد حضرت ابراهيم عليه السلام خستين مره فان است كينراني كرويهان راو خستين مره است
 كخسته كرو و خستين مره است كاست كرو برت خود راو خستين مره است كد ديهوي سفيد را بر گشت اي برو دگان
 چيست اين فرمود خدا تعالي ان وقار و بر دايست اي ابراهيم بر گشت اي برو دگان زياده كن مراد وقار باب
 النسخ عن اصل الشعر و بيان منع كردن از پيوند نمودن زن موي خود را موي ديگر **صالح** عن ابن عمر عن حميد
 بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معاوية بن اوسفيان طامح و قد غلب على المنبر يتناول قصبات في يده عزيمتي يقول يا اهل
 المدينة اين لما كنتم سمعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب من منبر يقول يا اهلكت بنو اسرائيل حين اخذ هذه النساء
 حميد بن عبد الرحمن بن عوف شنيذ از معاوية بن ابي عبيان و راسال كچ كرو و او اساده بود بر منبر حال كنه بدست خود
 گرفت خصله از موي ك بدست بياده بود و ميگفت اي اهل دينه كجا اند علماء ما شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نه
 مي فرمود از منبر اين و ميگفت اهاك نشد بنو اسرائيل كرو قبيك يا خند زان ايشان اين خصله را را باب يستحبان
 رجل شعر الرأس ديكر هان بدعا نما استحب است كه شانه كند موي سر خود را و كروه است كه كند او آن را بر شانه
صالح عن زيد بن اسلم ان عطاء بن ريسا را خبره قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اقبل رجل من الراس فالتفت
 فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد ان اخرج كانه يعني اصلاح شعر راسه و لم يستعمل الرجل ثم رجع فقال
 الله صلى الله عليه وسلم ليس هذا خير امن يا بني احكم فاشاد الراس كانه شيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم شنيذ
 در سجدين داخل شد موي بر نشان موي سر و ريش بر نشان موي سر و موي او رسول الله صلى الله عليه وسلم بدست خود كه
 سر و نتواز مجلس كجا اراده مي فرمود دست كردن موي سر و ريش او را بر نشان موي سر و نتواز از ان باز آمد پس فرمود
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايست اين بهتر از آنكه بيايد بي از شما بر نشان موي سر شده كراوي خيطايت يا اي
 هل يد من جملة كل يوم آيا روغن كماله موي سر را كه رسیده باشد بر منگين بر روز **صالح** عن يحيى بن سعيد ان
 اباناده ان تصا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم ان لحيه فارجلها فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم و
 اكرها فكان ابو قتادة رعا دهنها في اليوم مرتين لما قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم واكرها ابو قتادة انصار كفت
 و رجاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم سر از نه مرتبه است آبانانه كنتم آنرا پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آري و اگر آري
 دارا از ان بعد از ان ابو قتاده گاهي روغن بماليد و رجه خود دريكر و زود و بار بيب فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 او را كه گراي دارا از **باب** يستحب الفرق تحت و منبر با خن موي كي را بر كنف رست گذارد و كي را بر كنف
جيب صالح عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه سمع يقول ان رجلا سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يصنع

و علی هذا العلم ۱۲

قلت وحي عاهد
 اهل العراق اني اظن
 بالانصار هجر اهل
 الرجال وما انا الا
 فقرا خضوع في حق
 الذي هو ربي في حق
 ان ربي الله صلى الله
 عليه وسلم ابي من ليس
 الذي هو الامتطاء قال
 الشيباني يريد بالمقطر
 والى الله والشوق
 والى الله والشوق
 من

١٧٦
 ذلك الكثير
 الذي هو عادة اهل
 السور وزيته اهل
 السور والى الله والشوق
 ما لا يخفى في ان قول
 والظاهر عندى ان
 المقطع ما يكون كالخام
 او ينظم بالحط واما ما
 كان كالسلسلة و
 الخالجان السور و
 قد فادى جود
 القدر في هذه الحجة
 ورد في هذه الحجة
 احاديث البرى العلم
 عليه اهل العلم
 قلت
 بعضهم عليه

والله اعلم
فأباحه لدى سلطان فانه يجتاز اليه الحتم الكتب وبعضهم علله بالتوسعة ليكون من كرامتهم لجنة وأباحه لدى سلطان

فعليت انك بالواد المقدس طوى فقال كعب بن لؤي ما كانتا فعلاً لموسى قال لا ادري ما اجابه الرجل فقال كعب كانت
 من جلد حار ميت ابو سريال از بد ر خود ما كات وى از كعب روايت كرد كه مروى بر او و نخلين خود را پس گفت كعب اجابا
 بر اى چه گفتندى نخلين خود را نشايد توانيد كروى اين آيت را فاعلم نخليك انك بعد از ان گفت كعب آيا مى دانى
 چه خبر بود و نخلين حضرت موسى گفت مالك نميدانم چه خبر بود كه جواب داد او را با خبر پس گفت كعب بودند آن دو نخل
 از پوست خود و در جاصل كلام آنكه وقتى كه بخش نباشيد يا باشد بروى نجاستى پس خشك شده باشد پس آنرا ماليد و دور
 كرد آنكه زابل نشد بعد از ان دفع دخول در نجاست **باب** نفس البداية بالنعى اذا اتعل باليسرى اذا نزع
 سنت است شروع كردن بپاي رست و قيكه نعل در پا كند و قى كه بر او شروع از پاي چپ نمايد **صالح** عن
 الزناد عن الامير ع ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا اتعل لحدكم قلبين فاذنعه قلبين فاذنعه
 ولكن البقي او لها متعل را خبر ما نفع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نخل در پا كنيد كى از شما بايد كه شروع كند بپا
 رست خود و چون بر او نخل را پس بايد كه شروع كند بپاي چپ خود بايد كه باشد بپاي رست اول اين هر دو بپاي رست
 نخل پوشيدن و آخرين هر دو وقت بر آوردن **باب** لا يمشى في نعل واحدة راه نرود در يك نعل **صالح**
 عن ابى الزناد عن الامير ع ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمشى لحدكم في نعل واحدة ليس عليها جميعا
 و لا يمشى عليها جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راه نرود و كى از شما در يك پاي نخل بايد كه در نخل كند هر دو پا را همه
 كجا يا بر نيه كند هر دو پا را همه يك جا **باب** يحرم اللبس بالنزود و ما في مفناه حرام است باز كردن بند و آنچه
 در موى او باشد **صالح** عن موسى بن ميسرة عن سعيد بن ابى هند عن ابى موسى الاشعري ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال نزود فقد عصى الله و رسوله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه باز كند بند بند و نخل را
 كه رو خالو رسول او را **صالح** عن علقمة بن ابى علقمة عن ابيه عن ابي عبد الله صلى الله عليه وسلم انه بلغها
 ان اهل بيت في جاره كان اسكافا و عندهم نرد فادسنت اليهم لئن لم تشرحوها لافترجتكم من داء و انكرت
 ذلك عليهم فخرجهم فمضى عايشه كه اهل خانه از ساكنان سرراى او كه ساكن بودند در آن سرراى نرد و يك اينسان
 نرد رست پس كم دفع فرستاد بسوى ایشان كه و الله اكبر برون كنيد اين نرد را البته بر آرم شمارا از سرراى خود و
 انكار كرد و اجتن از اينسان **صالح** عن ابي نافع عن عبد الله بن جهمانه كان اذا دخل احد من اهله يلبس بالنزود
 خفيه و بكسه عبد الله بن عمر و قيكه مياقت كسى را از اهل خانه خود كه بازى ميكرد نرد را بنزد او را و ريزه ريزه ميكرد
 نرد را **قال** يحيى و سمعت ما كات قول اخير في الشطر و كرهها و سمعت يكره اللبس بها و غيرها من الباطل و سئل

۱۴۹
 قلنت
 عاقل اهل العلم
 من خستوا و احبوا
 من خستوا و احبوا
 قلنت
 عاقل اهل العلم
 من خستوا و احبوا

۱۴۹
 قلنت
 عاقل اهل العلم
 من خستوا و احبوا
 قلنت
 عاقل اهل العلم
 من خستوا و احبوا

هذه الآية فاذا بعد الحق الا الضلال گفت یحیی شنیدم مالک گفت هیچ چیز نیست در شرطی و ناپسندوست آرزو شنیدم
 از مالک که ناپسندی وشت بازگردون بشطرنج و غیر آن از باطل و تلاوت میکرد این آیه نماذا بعد الحق الا الضلال البی
 نیست بود از حق مگر اگر کسی مترجم گوید بازی زود حرام است باتفاق علماء و بازی خطرناک و بازی کسوتان نزد شافعی
 مکروه است بکر است تنزیهی مگر آنکه فارا از زبان پس حرام است و حرام گفتند جماعه مانند زود با **باب** چه چیز
 اکلب الا الصید و حرام است نگه داشتن بگ مگر برای نگار با نگا بیانی خانه و زرعیت و پوشی مالک
 عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قتل كلبا او كلبا ضاريا او كلبا ماشيتا نقص من عمله
 كل يوم قیراطان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نگه دارد و سگی بگ مگر سگی شکاری یا بگ مواشی ناقص کرده میشود
 روزی از عمل او و قیراط **باب** عن یزید بن خصیفه ان البسائب بن یزید انما سمع سقیان بن زید و هو رجل من
 بنی ثعلبة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يحدثنا ما سمع عن عبد الله بن مسعود قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول من قتل كلبا لا یفیه عندها ولا خضرها نقص من عمله كل يوم قیراط قال انت سمعت هذا من رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال ای و ذی هذا المسجد **باب** عن یزید بن خصیفه ان سقیان بن زید و هو من زیدی و او مروزی بود از قبیلہ بنی ثعلبه از اصحاب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت با جماعه که با او بودند نزدیک دروازه مسجد پس گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که میفرمود هر که نگه دارد و سگی که نفع نمیدهد و زراعت و یا در مواشی ناقص کرده میشود از عمل او هر روز
 یک قیراط گفت **باب** یا تو شنیدی این را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت آری قسم بپروردگار این مسجد
باب ما جافى قتل الكلاب حکمی که در بیان قتل گها **باب** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم احرق قتل الكلاب رسول الله صلى الله علیه و سلم فرمود کشتن گها مترجم گوید این حکم در اول اسلام
 بود از جهت عموم بود اینکا نگه داشتن گان و ترک نکردن نگه داشتن آنها مگر بجهت قتل بعد از آن منوح شد بقول
 آنها ائمه من الائمه و وجب فرمود در دفع سنگ گفت باز شنیدن را یعنی آوندی که در آن سنگ و روی مسجد
 او را گفت بار بایش **باب** ان الله عن تغییر خلق الله و در بیان منع فرمودن از تغییر دادن خلقت خدا
 قال الله تعالى ان یعون ص و نه الا انما وان یعون الا شیئا ثم یدل الله وقال لا تحزن من عبدك یقسیا
 مفرضا ولا تملنهم ولا تمنیهم ولا تحزنهم فلیبتکن اذان الانعام ولا تحزنهم فلیغیرن خلق الله فرمود خدایتعالی
 برتند یعنی مشرکان بخیر خدایتعالی مگر بتانی که بنام و حتران مسی کرده اند و می برتند مگر شیطان دور رفته از پشت
 کرد او را خدا و گفت شیطان البته گیرم از مبدگان لوحه که در علم از می متعین نشده گمراه کنیم ایشان را و البته

[illegible]

در آرزوی اطل گفتیم ایشانرا و البته بفرایم ایشانرا انباشتگاهند گوش جبار باین و البته بفرایم ایشان را آتیه و بعد
آفرینش خدا را یعنی مانند شخصی کردن و سوزن زدن بر بدن تا سرخ یا کبود کنند و الله اعلم صا لک عن نافع عن عبد الله
بن عمر انه کان یکره الاخصاء ویقول فیرموا الخلق بمحمد المبرن عمر مکروه میداشت شخصی کردن حیوان را و میگفت و ترک شخصی
کردن را و ازاده خلق است مترجم گوید تشبه مردان بزرگان و تشبه زنان بمردان و تشبه کردن و تشبه و خصا و بریدن گوش جبار
داخل است درین حکم و جنانیدن خبر بر حسب ماده ناسیجه و در ستر را همین حکم دارد و الله اعلم و ایا بی جاء
فی قتل الحیات و بیان آنچه در کشتن اماران وار و شد صا لک عن نافع عن ابی لبابة ان رسول الله صلی الله علیه
علیه وسلم نهی عن قتل الحیات التي فی البیوت رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود و از کشتن آنرا را که در خانه های
مانند و از آن میرسانند صا لک عن نافع عن سائبه مولاة لعائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن قتل الحیات
التي فی البیوت الا ذ الطنیتین و الا تبقا فانهما یخطفان البصر و یطرحان ما فی بطون النساء رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی فرمود و از کشتن آنرا را که در خانه های بزرگ ماری که دو خط بر پشت خود دارد مانند دو برگ متقلع ماری بریده یعنی قوا
و صم پس هر گز نه این دو قسم از اماران دو ریگند بسیار نظر کننده آنها و می افکنند آنچه در شکم زنان باشند یعنی بچه ها که در
شکم زنان داخل اند صا لک عن صفیة مولی بن افعم عن السائب حول هشام بن زهرة انه قال دخلت علی ابی سعید الخدری
فوجدته یصل فجلست انتظره حتی قضی صلاته فسمعت تعریکات سریر فی دیتة فاذا حیة ففقت لاقطها و انشأ الی ابی سعید
ان اجلس فلما انصرف و انشأ الی بیت فی الدار فقال ان یرنی هذا البیت قلت نعم فقال انه قد کان فیہ فتی حیات عهد عمر بن الخطاب
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الخندق فبذاهو به اذا ما الفقی لیستأذنه فقال الی رسول الله ائذن
لی احدث باهل عهده فان له رسول الله صلی الله علیه وسلم و قال خذ علیک سلاحک فان فی حشی علیک بنی قریظة فانطلق
الفتی الی اهله فوجداه راته قائمة بین البایین فاهوی الفتی الیها بالرمح لیلعنها و ادکته غیره فقالت لا تجل حتى تدخل و نظر
ما فی بطنک فدخل فاذا هو حیة مضطویة علی ظهره فزکرها و حفره فخرج بها فغصب فی الدار فاضطربت الحیة فی داس الرمح
و خرا الفقم میتا فابند ذراهما کان اسرع موتا الفتی ام الحیة فذک ذلك لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان بالمدينة
جنازة اسلموا فاذا ایتهم منهم شیئا فاذا قوه ثلثة ايام فان یدلکم بعد ذلک فاقبلوه فانما هو شیطان سارک گفت داخل شدیم
بر ابوسعید خدری پس باقم او را و حال نمازیش شستم انتظار او یکشدم تا آنکه تمام کرد نماز خود را و پیشنیدم و رانماز نظام
بخشید زیر سر سیری که در خانه او بود پس آگاه دیدم که ماری هست پس برخاستم تا یکشدم او را پس انشاره کرد و ابوسعید
خدری بسوی من که بنشین پس شستم پس وقتی که از گشت یعنی فارغ شد از نماز خود اشارت کرد بجانب خانه از آن

فکلمه من
الذی یبذل احد ثب
المرفوع علیه افعناه
المخالفه لفقهاء الصوفی
النوعی بحکم العادة
فی شمل الخلق و انشأ
الرجال و قتل النساء
و اخصاء و الوشم
و قتل الذخان و الاضغاء
و من یمن فیها ایضا
نقله عن ابی سعید الخدری
الغسل قوله فبذیله
فی نزول الاخصاء و شمل
من الذی ۱۰

سست است بر سخاوت کرد و با وی سروران لشکر که ابو عبیده بن الجراح و باران ابو وندیس این سروران خبر دادند
 عمر بن الخطاب که با واقع شده است بر زمین تمام گفت این عباس بن فرمود عمر بن الخطاب بخوان برای من بهاجران
 اولین را پس پیش خود خواند ایشان و طلب شوره کرد از ایشان و خبر داد ایشان را که با واقع شده است بر زمین تمام پس
 اختلاف کردند بهاجران با یکدیگر گفتند بعضی ایشان هرگز نبراده برای کاری و صلاح نمی بینیم که باز گردی اعراض کرده
 از آن کار و گفتند بعضی ایشان که با تو باقی ماندگان از مردمان و با تو یاران آن حضرت اند صلی الله علیه و سلم و نیک نمی بینیم
 که داخل کنی ایشان را برین و ابی گفت عمر بن الخطاب بر خیزید از من بعد از آن فرمود و بخوان بر کس انضار را پس خواندم
 ایشان را پس طلب شوره کرد از ایشان پس فرستند بر راه بهاجران و اختلاف کردند با یکدیگر مانند اختلاف بهاجران پس
 فرمود و بر خیزید از پیش من بعد از آن گفت بخوان برای من هر که این جا باشد از کلان سالان قیرش از جمعی که هجرت کردند نزدیک
 فتح مکه پس خواندم ایشان را پس مختلف نشدند از اجتماعه و و کس بحضور عمر بن الخطاب پس گفتند می بینیم مصلحت که باز گردی
 با مردمان و داخل کنی ایشان را بر و ابی گفت عمر که من داخل شونده ام در وقت صبح سوار شده بود و بخود و پس شما
 نیز داخل شوید در وقت صبح سوار شده بود و ابی گفت ابو عبیده که باز میگردی بجهت گریز از تقدیر خدایتعالی پس
 گفت حضرت عمر از و کردم که کاش این کلمه غیر تو کسی نگفت یعنی مناسب علم تو نیست که این کلمه بگوئی ای ابو عبیده آرسه
 میگردی بجهت گریز از تقدیر خدایتعالی بجانب تقدیر او آیا دیدی اگر باشد ترا جمعی بهتر از من فرود آید یا نه که دو کرانه باشد او را
 یکی بر سر و دیگری شکلی گایه آیت که اگر بحرانی کرانه بر سر را جرانید باشی تقدیر خدا بجا و اگر بحرانی کرانه شکست
 گایه را جرانیده باشی تقدیر خدایتعالی گفت ابی عباس پس آن عبد الرحمن بن عوف و اوفاعاب و بوجه بعضی حاجت خود پر
 گفت نزدیک من علی است ازین باب شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میفرمود چون نشوید و ارا که واقع شده
 بر زمین پس داخل نشوید بروی و چون واقع شود و بر زمین که شما در اینجا باشید پس بیرون نیایید بجهت گریز از و ابی گفت ابی عباس
 پس هر گاه گفت خدایتعالی را عمر بن الخطاب بعد از آن باز گفت **سألت** عن محمد بن المنکدر عن سالم بن ابي الصرمون

عمر بن عبید الله عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیہ انه سمع عیسا السامی بن زید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی الطاعون فقال السامی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الطاعون رجس رسول الله صلی الله علیه و سلم یأخذ من کان قبلکم
 اذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه و اذا وقع بارض فانتم بها فلا تخرجوا فراداً منه قال ابو جریج سمعت ما لکما یقول ابو الصرمون
 لا یخرجکم الا فراداً منه سعد بن ابی وقاص سوال کرد اسامه بن زید را چه شنیدی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باب الطاعون
 و آن دانه است که بر می آید و بغل و ران آدمی پس ملاک میکند او را و الله اعلم پس گفت اسامه که فرمود رسول الله صلی

ما كان فيكم من رجل
ولم يدرك فيه
بغير ان الحبر
او كان منكم
فقد وردت الشياطين
منكم
الحمد لله
ما كان فيكم من رجل
ولم يدرك فيه
بغير ان الحبر
او كان منكم
فقد وردت الشياطين
منكم
الحمد لله

تیس الکراره قال یصل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم یابن جعفر بن ابیطالب فقال لما حضرت ما لی ادا ما را حزن فقال
ما حضرت ما یار رسول الله انما تشرح الیها العین ولم یبعثنا ان نسبق فیها الا الا لانی وما یوافقک من ذلک فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم استوفوا لها فان له لوسبق شیء القدر ولسبقته العین اورد شد حضور آنحضرت صلی
علیه وسلم دو پسر جعفر بن ابیطالب را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنی که در کنار گرفته بود و ایشان را بجهت فرا
زدی بنم ایشان را از راز و وضعیت بر گفت و در کنار گیرنده ایشان یا رسول الله زد و او نمیکنند بر ایشان چشم زخم و منع کرد
ما را از آنکه افسون خوانیم برای ایشان مگر آنکه نمیدانم که چه چیز موافق طبعش شریف تو می باشد از افسونهای پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم افسون خوانید برای ایشان پس هر آنکه حال نیست که اگر پیش دستی میکرد چیزی بر تقدیر
بهری بر این پیش دستی کردی بروی چشم زخم **صالح** عن یحیی بن سعید بن سلیمان بن یسار عن عروة بن الزید عن عطاء
بن رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل بیت ام سلمة وروح النبی صلی الله علیه وسلم فی البیت بمینی بنی فذاکر
بنه النین قال عرفه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسترقون له من العین رسول الله صلی الله علیه وسلم
دخل شد بخانه ام سلمه و در آنجا کودکی بود که میگردید پس ذکر کرد و فرمودم خائزین آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن
دک را چشم زخم رسیده هست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا افسون میخوانید برای او از جهت چشم زخم
صالح عن یحیی بن سعید بن عروة بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق دخل علی عائشة و هی تشتکی ویهودیه
فیها فقال ابوبکر ادقها بکتاب الله حضرت ابوبکر صدیق در آمد بر حضرت عائشه و او بیمار بود و یهودیه افسون میخواند بر او
پس فرمود ابوبکر صدیق خوان کتاب خدا تعالی **باب** الرقیة من الافجاع و یریان افسون از جهت
رود **صالح** عن یزید بن خنیفة عن عمرو بن عبد الله بن کعب السلی اخبره ان ناض بن حذیف بن طهم اخبر جرح عثمان
بن ابی العاص انه اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عثمان و فی وجع قد کد و یحکم کنی قال فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مسحه بيمينک سبع حررات و قل اعود بعزة الله و قدرته من شوا اجذ قال قلت ذلک فاذهب الله ما
کان فی فلم ازل احر بها اهل و غیرهم عثمان بن ابی العاص مر و حضرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت عثمان مر و در
و در نزد یک بهلاک ساخته بود و مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مسح کن اندر در و ایدست راست خود
چفت بار و بگو اعود بعزته الله و قدرته من شوا اجذ گفت پس خواندم آنرا پس و ساخت خدا تعالی آنچه بامر او بود
یعنی در و پس پیشه امر میکردم باین امر ازل خود را و غیر ایشان **باب** الرقیة من الحمی و غیره افسون خواند
بجهت تب و غیر آن **صالح** عن ابی شهاب عن عروة بن الزید عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان

[illegible]

قد ايل قوله
لا علكا والعدوى
ان يكى

ب. وینا ب. ب.

قوله

公

بریک

2/11/20

۴۱۱



چونکہ

[illegible]

عَلَيْكُمْ
يُغْفِرُ ذُنُوبَكُمْ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَالصَّلَاةُ الْخَامِسَةُ

عن علي بن يقطين عن هذا الشيخ
الشاه من علماء الفاضل
ولي يولد

وقال من اعدى اعدائي
اولي بصيرت من اعدائي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لسنا فيه

۱۷۹

صحت از رشتا
بشماره و لكن

بِقَوْلِ الْحَكِيمِ
نَفْسِهِ أَنْ ذَلَّلْنَا
لَهُ خُلُقَهُ

فانما هو بالحيث

الوسيلة
بجانب القول
والإشارة

فلا تفرحوا به
فلا تفرحوا به

169

1/4

وہ

بسم الله الرحمن الرحيم

والله اعلم

1/2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

11

۱۰۰

4891

۲۰

•

وہی

١٥٠

21

24

الصفحة

...

نصف

3

ان نجاه
 الجبار على
 الخفية يدي
 الشكر الاسبغ
 الرغيد ونفى
 الغرض من ورض
 من اخفيته تنقذ
 طلبة اللوذ
 الشكر من ورض
 عن اللعام
 وكلاهما
 بالسيف القتل
 منه جلد كالفن
 فوهن كالفن
 المستلزم
 القضاء من
 بوزن الكلام
 جاك العادة
 اسبغ وسبغ
 ولكن في العالم
 من صف

هذا هو صاحب الزوارح
 مرأته على علم خيره
 مثله والوفى تنفى
 الشئ مطلقا وترب
 نفيه باعتباره
 والله اعلم الصواب
 قوله ولا هم كالذين
 يقولون ان عظام ال
 تصيد هامة في طي
 يقولون ان من غير
 لا وحيث من غير
 هامة ذلك في
 18
 ذلك الذي من ذلك
 فذلك الصواب في
 نظير العامة في
 فابطل الشرح في
 ولا صفر كانت العرب
 الصفر امكن في الوطن
 يصيب الانسان الناجم
 يؤذيه وهي احد من
 الحرب فابطل الشرح
 انما هي في ذلك
 انما هي في ذلك
 فابطل الشرح في
 فابطل الشرح في

١٨٠
ذلك الصلوة من ذلك
ظهير العامة يتصور الحافة
فابطل الشرح في القول
ولا صف كانت العرب
الصغار ايكين في الجبل
يصيب الانسان الماشية
يؤذيه وهي احدى من
الحرب فابطل الشرح
انها عيسى وبقيل فخي
فانجبرهم ثم يرمي المحرم
فوق قبيل كان اهل
تشاوي

المجاهدين
بصفه

12th July 1965

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

اور کتاب ۴۶
 وما سموا الناس
 اهلهم انما اولادهم
 على النسيان
 فعل النسيان
 والانس او يري ما بين
 واما النبي صلى الله عليه وسلم
 فانه كان يبعث عن
 ريسا ويجوز ان الله
 كان يقصد به طوره
 اخراجه من قلوب
 حديث النفس من نفس
 فاما من هو قوتى نفس
 في ذلك الامر العاشق
 بهي محسوسه
 وقد

واما سوزان و مل جل و
 احوال من و نالون من
 على النوازل و الجلب
 فعل الشيطان و الجلب
 بالانسان او يد و الجلب
 بالانسان او يد و الجلب
 و امر النبي صلى الله عليه
 و آله ان يبغى عن
 قوت كارتان ببغى عن
 لبنا و يتجوز بالله و
 كان يقصد بطوره و
 اخفاء و قد نالون
 حديث النفس من
 فقام و اخرق توري
 في ذلك الامر العاشق
 يدعي محسوسه و
 و قد

فأذا
نشأ
كنت
كه
خبر
ان
كه
طلب
يو

فعل
بالا رفتن او بر
وامر النبي صلى الله عليه وسلم
فوق الاركان بصبغتي عن
لباس و بتجوذ بالله منه
كانه يقصد بطوده و
اختفاء و قد يكون
حادث النفس كمن يلو
فاز او خسر فتوتر نفس
في ذلك الامر والعاشق
يدعي محسوسه و
وقد

و اما در این
فصل که از بیان بیخود
لیس و بیخود باشد
کانه فیصله بطور
اختیار و قدری
حالات النفس
فاما از طرف
فکر که از عالم
بهری و مستوفی
و قدری

چیز را
آن خوا
که شنیدم
طلب از
میکنم حق
بسیار و بیچاره
کانه قصه
اختیار
حالات
فامرا
فردا
پیش
وقتی

کتابخانه
انجمن
مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابشناسی
طلباء و
میو تکم حق

فاز مراد خدیو
فرزاد کمال مراد العاشق
پیش محسن تو
وقد

لکن ذالما

طلب از
میونکم حتی

یونکم حوتی

١٠٠٠

۱۰۰

استیذان سه بار است پس اگر اذن داده شود در سه بار والا بازگرد مالای عمره و بیعت من حق است
عمره و بیعت من علیهم ان ابو موسی الاشعری جویستادن علی عمر بن الخطاب ناستادن ثلثا ثم رجع
فارسل عمر بن الخطاب فی انه فقال مالک لم تدخل فقال ابو موسی الاشعری سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال عمر بن الخطاب ومن یعلم هذا
لئن لم تأتني من یعلم ذلك لافعلن بك کذا وکذا فخرج ابو موسی حتی جاء مجلسا فی المسجد یقال له قبل
الانضاد فقال انی اخبرت عمر بن الخطاب انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الاستیذان
ثلاث فان اذن لك والا فارجع فقال لئن لم تأتني من یعلم هذا لافعلن بك کذا وکذا فان سمع ذلك
احد منکم فلیقم معی فقالوا ابی سعید الخدری قم معه وكان ابو سعید اصغرهم فقام معه فاخبر
ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر لابی موسی اما انی لم اتهمک ولكنی خشیت ان یتقول الناس علی رسول
الله صلی الله علیه و سلم ابو موسی اشعری آمد دستور ی طلب میکرد عمر بن الخطاب سپاس دستور ی خوش است سه بار
بعد از ان بازگشت پس آدم فرستاد حضرت عمر بن الخطاب و بنال و پس گفت چیست ترا که داخل نشدی گفت
ابو موسی شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که میگفت خواستن دستور ی سه بار است اگر اذن داده شود
ترا در آ والا بازگرد پس گفت عمر بن الخطاب و کیست آنکه بداند این حدیث را قسم بخدا اگر نیاری پیش من کسی که
و انستند این حدیث را خواهم کرد ترا چنین و چنان پس برآمد ابو موسی تا آنکه آمد مجلسی که محمد سجد بود و گفته میشد
او را مجلس انصار پس گفت هر آنکه بخیر و آدم عمر بن الخطاب را که شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه و سلم
که میفرمود استیذان سه بار است پس اگر اذن داده شد ترا فيها والا بازگرد پس گفت عمر بن الخطاب و الله اگر
نیاری پیش من کسی را که میدانند این حدیث را خواهم کرد با تو چنین و چنان اگر شنیده باشی کسی از شما پس باید که
برخیزد و با من پس انصار گفتند ابو سعید خدری را بر خیز یا ابو موسی و بود ابو سعید خدری و ترین ایشان پس برخاست و او
پس خبر داد عمر بن الخطاب را پس گفت حضرت عمر ابو موسی را آگاه باش هر آنکه من ثبت ننهادم بر تو و کن میترسم
از آنکه دروغ بنویسد مردمان بر رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایب ایجب و السلام بمنزل ما سلام علیه
و افضل منه واجب است جواب سلام باز دادن مانند صیغه که سلام داده شده است بان بروی یا بهتر از آن
قال الله تعالی و اذا حییمت تحیوا یا احسن منها او ردوها ان الله علی کل شیء حسیب و وقتی که دعا خیر
داده شود شما را یعنی سلام گفته شود و بر شما پس دعا خیر کنید بکلمه که وی سه بار است از ان کلمه اولی یا باز دهید چنان

والله وبك آية
ورحمته
السلم
وعليكم
الحجبان يقول
ذكر النجوم
المسمى في صلوة
الخبر أيضا الحكيم
وان قال وعليكم
الجزء ايضا عليكم
قال السلام
وهو مضمون القرآن
عليكم

فصل في بيان ما لا يقرب من الله تعالى من غير طهارة
 قال النووي رحمه الله تعالى في المجموع
 في كل صلاة من المصالح والمفاسد
 اقتاده الناس من المصالح والمفاسد
 الصبر والعصم
 فداوود عليه السلام
 عليه السلام في قوله تعالى
 لا تأكل من ثمره حتى يدرى
 المصالح والمفاسد
 ١٨٩
 سنة وكونها
 حافظوا على ما
 بعض الرجال و
 فطوا فيها في
 من الرجال و
 ذكر بعض عن
 من المصالح والمفاسد
 ورد الشعر بأصلها
 أقول وهكذا ينبغي
 أن يقال في المصالح
 يوم العيد
 فليست
 هذا

يحب افتاء السلام على من تعرفت وعلى من لا تعرف تحب استظهار سلام بربرك نشأسي وراو بربرك
 نشأسي مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابى طاهر النخعي عن الفضل بن ابى بن كعب اخبر انه كان ياتي عبد الله
 بن عمر فيغدو معه الى السوق قال فاذا غدا ونا الى السوق لم يمر عبد الله بن عمر شقرا على صاحب بعلة
 ولا مسكين ولا احدا الا سلم عليه قال الفضل فحبت عبد الله بن عمر يوما فاستبغى الى السوق فحسنت
 له وما صنع في السوق دانت لا تنقب على البيع ولا تال عن السلع ولا تشتم جارا ولا تجلس في محال
 السوق قال واقول اجلس باهمنا يتحدث فقال لي عبد الله بن عمر يا باطن وكان الفضل ذا بطن انا غدا
 من اجل السلام نسلم على من لقينا طفيل بن ابى كعب مولى ابي عبد الله بن عمر بن وقت بادا ويرفت هماره
 بجانب بازار گفت طفيل بن وقت که گاه میرفتم بجانب بازار میگذاشت عبد الله بن عمر برقط فروشی و نه بضا
 فروختن و نه بر فقیری و نه بر بچه کی مگر که سلام میگفت بر دی گفت طفیل بن آدم پیش عبد الله بن عمر روزی
 پس طلب کرد از من که از پی او روم بجانب بازار پس گفتم او را چه خبر میکنی در بازار یعنی چرا میروی و حال آنکه
 تو مستاده میشوی بر فروختن و نه سوال میکنی از تراعی و نه نرخ آن مقرر میکنی نمی نشینی در مجلسی از مجلسهای بازار
 گفت و نه میگویم یعنی بب آمد و رفت بازار بیا میگویم بنشین اینجا تا با یکدیگر سخن میگویم پس گفت مرا عبد الله
 بن عمر اصاحب غم بود و طفیل صاحب غم بزرگ خرابین نیست که بگاه میرودیم از برای سلام تا سلام دهیم
 بر هر که ملاقات کنیم با او باب استحب المصافحة والهدیه تحب است مصافحه کردن و هدیه فرستادن
 مالك عن عطاء بن عبد الله الخراساني انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تصافحوا
 اغل وتهادوا وتحابوا وذهب الشحنا رسول الله صلى الله عليه وسلم با یکدیگر مصافحه کنید تا دور شود
 و با یکدیگر هدیه فرستید تا با یکدیگر محبت شوید یعنی دوستی پیدا کنید تا دور شود و شمی باب استحب للانسا
 اذا لقي اخاه يقول كيف انت او كيف حالك ويستحب له ان يجيب فيقول احمد الله تعالى
 اليك تحب است آدمی را وقتی که ملاقات کند یا برادر خود بگوید چگونه است تو را بگوید حال تو و مستحب است او را
 که جواب دهد پس بگوید شکر میگویم خدا تعالی را متوجه نذر بوی تو مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي
 طاهر عن ابنس بن مالك انه سمع عمر بن الخطاب وسلم عليه وجل فرد عليه السلام ثم سال عمر الرجل
 كيف انت فقال احمد اليك الله تعالى فقال لك الذي اردت منك انش بن مالك شنيد عمر بن الخطاب
 و سلام داد بروی مردی پس رو کرد بروی جواب سلام بعد از آن پرسید حضرت عمر آن مرد را چگونه هستی تو پس

گفت هر مکی و کوفی متوجه شده بنوی تو خدایا این فرمود حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام که هر کس از تو بپای
 بستمیت العاطس الحامد غیر المزموم باب و حکم یرحمک الله گفتن بوطئه زنده که هر کس گفته باشد و صاحب ضرر
 زکام بنات مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن امیران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان
 عطس فتمتته ثم ان عطس فتمتته ثم ان عطس فقل انت مضنوك قال عبد الله
 بن ابی بکر لا ادری بعد التثنية او الاربعة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر عطسه زنده عطسه زنده بر
 یرحمک الله گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله
 گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله گوید او را بعد از آن اگر باز عطسه زنده بر یرحمک الله
 چهار مرتبه مترجم گوید مستحب است عاقل را که بعد عطسه الحمد را بگوید و اگر الحمد را در عالمین گوید بهتر است
 و سنت است یرحمک الله گفتن بر کسی که حمد عاقل را نشنود و مستحب است نزد شافعی و اصحاب مالک مختلف اند
 در وجوب التثنية عاقل را **باب** يستحب ان یحیی التثنية مستحب است که عاقل جواب دهد یرحمک الله
 گویند **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا عطس فقل له یرحمک الله قال یحسنا الله و
 ایاکم و یغفر لنا و لکم عبد الله بن عمر وقتی که عطسه میزد و بر گفته میشد او را یرحمک الله می گفت یرحمنا الله و ایاکم
 و یغفر لنا و لکم **باب** التأكيد فی حفظ المنطق در بیان تاکید در نگاهانی از سخن کردن است **مالک**
 عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی نهریح الکعبی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان
 یومن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیراً او لیصمت فخصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس ایمان
 آورد بخدا و یوم آخرت باید که بگوید سخن نیک یا سکوت کند **مالک** عن محمد بن عمرو بن علقمة
 عن ابيه عن بلال بن الحارث المزنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرجل لیتکلم بالكلمة
 من رضوان الله ما کان لیظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بها رضوانه الی یوم یلقاه و ان الرجل
 یتکلم بالكلمة من سخط الله ما کان لیظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بها سخطه الی یوم یلقاه
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آنکه آدمی بگوید کلمه از باب رضامندی خدایتعالی گمان نمیکند که برسد
 تا آنجا که رسیدن وی به خدایتعالی برای او بسبب آن کلمه رضامندی خود تار و زریکه ملاقات کند با خدا و هر آنکه آدمی
 بگوید سخن از باب غضب خدایتعالی گمان نمی برد که برسد تا آنجا که رسیدن وی به خدایتعالی برای او بسبب آن
 کلمه ناخوشنودی خود تار و زریکه ملاقات کند با خدا **مالک** عن عبد الله بن دینار عن

قلنا
 علی هذا اهل العلم
 انهم اتفقوا علی انه
 یستحب للعاطس ان یقول
 عقیبة عطسه اللهم رب
 فان قال المجمل لله رب
 العالمین کان احسن
 ولین یکن من سبهم
 ان یقول یرحمک الله
 قال النووی استجاب
 التثنية هو من عیننا
 و اختلف اصحاب
 مالک فی وجوبه
 قلت
 علی هذا اهل العلم
 و هذا
 ادب

صلح السمان انه أخبره ان ابا هريرة قال ان الرجل يسلم بالكلمة ما يلقى لها بالاً يوحى بها في ناسهم
وان الرجل يسلم بالكلمة ما يلقى لها بالاً يرفعه الله بها في الجنة فقلت البهريرة برزبانك اردو
متوجه ميكنيد بجانب اول را يعني غم او بخاطر مني آرد مي فتدليسب او در آتش و فزع و هرگز نه مرد بر زبان
آرد كه كلمه كه متوجه كرده است بسوي اول را بر مي دارد و خدايتعالي ان مرد را بسبب ان كلمه در بهشت مالك
عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقاه الله شر اثنين
الجنة فقال رجل يا رسول الله الا تخبرنا فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال فلك ايضا مثل مقالته الاولى فقال له الرجل الا تخبرنا يا رسول الله فسكت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا فقال الرجل
الا تخبرنا يا رسول الله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا ثم ذهب الرجل يقول
مثل مقالته الاولى فاسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم من وقاه الله شر اثنين ورجل
الجنة ما بين الجنة والجنة وما بين الجنة وما بين رجله ما بين لحيه وما بين رجله رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه او را نگاه بدشت خدای تعالی از شر دو چیز و را آید به بهشت پس گفت مردی یا رسول
الله آیا خبر ندی ما را پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان باز فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مانند ان سخن نخستین پس گفت او را آنمرد آیا خبر ندی ما را یا رسول الله پس خاموش شد بعد از ان فرمود آن
حضرت صلی الله علیه وسلم مانند ان سخن پس گفت آنمرد آیا خبر ندی ما را یا رسول الله بعد از ان فرمود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم مانند ان سخن پس شروع کرد آنمرد كه بگوید سخن نخستین خود پس خاموش گردانید او را مردی
كه بر پهلوی او نشسته بود پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه نگاه دارد او را خدای تعالی از شر دو
چیز و را آید به بهشت ما بین دو كلمه خود و ما بین دو پای خود و ما بین دو
كلمه خود و ما بین دو پای خود یعنی از شر زبان و از شر باطن از راه **مالك** عن يحيى بن سعيد ان
عيسى بن حمير عليه السلام لقي خنزيراً فقال له انقذ بسلام فقبل له تقول هذا الخنزير فقال عيسى
بن حمير عليه السلام اني اخاف ان أعصيه لسا في المنطق بالسوء عيسى بن حمير عليه السلام بخور و دخانی پس
گفت او را بر و بلاستی پس گفتند او را آیا میگوی این كلمه مرخو که پس گفت عیسی علیه السلام مرا آئینه من سیرسم كه عادت
كنم زبان خود را سخن به **مالك** انه بلغه ان عيسى بن حمير عليه السلام كان يقول لا تكثروا الكلام

۱۸۸

قلت فقال
ما لقي له بالاً أي ما
استعمل اليه ولا جعل
قلبه يخافه

[illegible][illegible]

الله علیه وسلم اذنب احراقی فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا خیر فی الکذب فقال الرجل
اعدها واقول لها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا جناح عليك مردی عرض کرد و در خدمت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم آیا دروغ گوئیم زن خود را فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ نیکی نیست و زور و
کشتن پس گفت آن مرد آیا وعده کنم با او و سخن ملاطفت گوئیم با او پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم هیچ گناه نیست
بر تو یا **سبحر** السحرية والمز والتنابر وطم السوء والتجسس والغيبة والتمیمة حرام است تها
کردن و عیب کسی نمودن و لقب بد بر کسی نهادن و بدگمانی کردن و عیب جوئیدن و عیبست کردن و سخن چینی
نمودن قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خیرا منهم ولا تنساء
عسى ان یکن خیرا منهم ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابروا ولا لا تقاب بئس الا سم الفسوق بعد الايمان
و من لم یقرب فاولئك هم الظالمون ای مسلمانان تسخر کنند قومی با قومی شاید که ایشان بهتر باشند از آن تسخر کنندگان
و باید که تسخر کنند زنان با زنان شاید که ایشان بهتر باشند از آن تسخر کنندگان و عیب کنید جماعه خود را یعنی
مسلمانان را و سخنانید یکدیگر را بلقبهای بد بدست نامی که آن گناه است بعد مسلمان شدن یعنی بدست نام نهادن
کسی را آن نام نهادن گناه باشد مانند فاسق و کافر و غیره که توبه کند پس اینجا جماعه ایشان ستم کارانند قال الله تعالی

یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تحبسونما ولا یغیب بعضکم بعضا لیحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه متافکرها فمعه واتقوا الله ان الله تعاب تعظیم ای مسلمانان احراز کنید از بسیا
از گمان بد هر آینه بعض گمان گناه است و شخص عیب کسی کنید و غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را یا
دوست میدار و یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را و راخل که مرده است اگر بخورید یا نبیند و اید او را و
تغذیه از خدا هر آینه خدا تو به پذیرنده مهربان است قال الله تعالی ولا تقطع کل حلاف همین هاهم شاء بنیم
و خزان بری مکن هر بسیار گوشت خورنده را خوار شده را عیب کننده بر مردم و دنده سخن چینی را صالک

عن الوليد بن عبيد الله بن صبياد ان المطلب بن عبد الله بن حنطب المخزومي اخبره ان رجلا سائل
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الغيبة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تذكر من المراء ما
يكروه ان يسمع قال يا رسول الله وان كان حقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا قلت باطلا فذلل اليهتان مردى سوال كرو ان حضرت صلى الله عليه وسلم كجست نجست پس فرمود حضرت
صلى الله عليه وسلم غيبت است كه ذكر كنى از مردى جزيرى كه دوى ناپسند دار و آنرا اگر شنو وى نجست يا رسول الله

الرجل يقصد الافساد والهمزة العيب الغيب واللمزة الغيب في الوجه ١٢

و اگر چه آن حق باشد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتی که گوی دروغ پس آن بهتان است **باب**
 عن ائمه و الفقهاء و الیهم و در منع بانگ زدن بر فقیران و یتیمان قال الله تعالی فاما الیتیم فلا تقهر و اما
 السائل فلا تنهر و اما یرثیم پس قسم کن اما سائل را پس بانگ مزن و درشت مگو **باب** یحرم ذکر حاسن النساء
 عند الرجال و یخرج من البیوت من یفعل ذلك حرام است و ذکر حسن زنان نزدیک مردان کردن و بر آوردن
 شو و از خانه کسی که کند این کار را **باب** عن هشام بن عروة عن ابیہان فحنثا کان عند ام سلمة
 زوج النبی صلی الله علیه و سلم فقال لعبد الله بن ابی امیة و رسول الله صلی الله علیه و سلم یسمع
 یا عبد الله ان فتح الله علیکم الطائف غدا فانا اذ لك علی بنت غیلان فانها تقبل باریع و تدبر بختان
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخلن هؤلاء علیکم و یومئذی نزد ام سلمة زوج نبی صلی الله علیه
 و سلم پس گفت عبد الله بن ابی امیة را حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم می شنید ای عبد الله اگر مفتوح ساخت خدا
 تعالی بر شما طائف را روز فردا پس من راه می نمایم ترا بر دختر غیلان پس هر آنکه وی پیش می آید بجا شکن است
 سید پرست شکن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید که داخل نشوند این جماعه بر شما **باب** لا یحل
 لمسلم ان یمسک اخاه فوق ثلث لیل الا لغرض شرعی من نهی سکر او نحوه حلال نیست بیهمسلمانی را که بچو
 سازد و برادر خود را یعنی ترک ملاقات کند زیاده بر سه شب مگر برای غرض شرعی از قبیل نهی سکر باشد یا مانند آن
باب عن ابن شهاب عن عطاء بن یربیع اللیثی عن ابی ایوب الا یضادی ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم قال لا یحل لمسلم ان یمسک اخاه فوق ثلث لیل یلتقیان فیعرض هذا و یعرض هذا و غیره
 الذي یبدع بالسلام رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حلال نیست بر مسلمان را که ترک ملاقات کند برادر او
 خود زیاده از سه شب ملاقات نکند یا یکدیگر پس اعراض کند این شخص و اعراض کند آن شخص و بهترین ایشان آنکس
 است که ابتدا کند سلام **باب** عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قال لا تباعضوا ولا تحاسدوا و لا تذابرا و اكونوا عباد الله اخوانا و لا یحل لمسلم ان یمسک اخاه
 ثلث لیل رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و یا یکدیگر کینه نکنید و یا یکدیگر خد نکنید و یا یکدیگر پرست نرید و
 باشد ایندگان خدا تعالی برادران یکدیگر و حلال نیست بچمسلمان را که ترک ملاقات کند برادر خود زیاده
 از سه شب **باب** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث و لا تتحسسوا و لا تتحسسوا و لا تفسوا و لا تحاسدوا

این حدیث
 از اهل العلم

این حدیث
 از اهل العلم
 من ابی هريرة

۱۹۱
 این حدیث
 از اهل العلم
 من ابی هريرة

[illegible]

ابن مسعود ما رآه المسلمون حسنا ففوه عند الله حسنا ۱۲ **هـ** قلت على هذا اهل العلم والنهي انهم يتاديبون ۱۳

خانه خالدين عقبه که در باز راست پس او پیش او شخصی که میخواست سخن بپایان گوید با او نمود با محمد بن عبد الله میخواست
سوی او رسد آن شخص میخواست بپایان گفتن سخن را پس خواند عبد الله بن عمر مردی دیگر را تا آنکه با چهار کس ندیم پس
مرا و آن شخص دیگر را باز پس روید پس هر آنکه سخن شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و سلم که سخن بپایان گویند دو
کس ترک کرده یک کس را پس هر آنکه این معامله اندو گین میکند او را **باب** آدم ذی الوجوهین در جبهه صاحب
و در وی **صالح** عن ابی الزناد عن الکاتج عن ابی هريره عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
من نهر الناس ذوا الوجوهین الذی یاتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بد
ترین مردمان صاحب دوروی است می گوید انجماعه را یک روی و انجماعه را بروی دیگر یعنی این از خصال نفاق است
باب قول النبی صلی الله علیه و سلم ان من البیان لیسبحه و معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بعضی فصاحت بحر
ست **صالح** عن زید بن اسلم انه قال قد تم رجلا من المشرق فخطبنا فحبب الناس لیا نهما
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من البیان لیسبحه و ان بعض البیان لیسبحه آمد و مردان از
جانب مشرق پس خطبه خواندند پس تعجب کردند مردمان از فصاحت ایشان پس فرمود رسول الله صلی الله علیه
و سلم هر آنکه بعضی فصاحت بحرست مترجم گوید در تاویل انجیدیت علما را اختلاف است بعضی بر ذم آن شخص حمل
کردند یعنی کسب می نمایند این کلام آنچه کسب مینماید ساحرا از گناه سیحور خود و این از آن جهت است که در بیان خود
تکلف و تعصب بکار می برد از غیر ضرورت پس داخل می شود در آن ریا و کذب و مینماید باطل را بصورت حق و بعضی
بر وجه قابل حمل نمودند یعنی در کلام او تاثیر نیست مانند تاثیر سحر که این حلال است و سحر حرام دلالت نمیکند بر جرم
انانی فریفته که در حدیث دیگر آمده ان من الشر حکما و الله اعلم **باب** الحلف بغیر اسم الله تعالی در بیان
حکم سوگند خوردن سوای نام خدا یعنی **صالح** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی
الله علیه و سلم اذا ذکر عمر بن الخطاب و هو یسیر فی الزکیب و هو یحلف بابیه فقال رسول الله صلی
الله علیه و سلم ان الله یتهاکم ان تخلفوا با باؤکم فمن کان جالفا فلیحلف بالله اولا لیصمت رسول الله
صلی الله علیه و سلم دریافت عمر بن الخطاب را حال آنکه حضرت عمر سیر میکرد میان جماعتی از شتر سواران و او سوگند
میخورد و به پدر خویش پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آنکه خدا تعالی نمی میکند شما را از آنکه سوگند خورید به پدر
خود پس هر که سوگند خور و باید که سوگند خور در نام خدای تعالی یا این است که خاموش ماند مترجم گوید که سوگند خوردن
در نام غیر خدا یعنی با اعتقاد و تعلیم او بحدی که اگر جانش شود گمان کند که موجب عقوبت دنیا و آخرت خواهد بود

لا تثابوا يا أيها الساجدين
 ان تبضعوا في الكلام
 من غير حاجة في غير
 فيه الا بالكلية ان كان
 ويرى بالكلية ان كان
 من حمله على الله تعالى
 هو يثابته في السجود
 الا ان هذا حال السجود
 حارث بن عمار بن ابي
 في حديث آخر ان من
 حكاهما في سنة ثمان
 قال الشافعي من خلفه
 ١٩٨
 وتحدثني ان يكون في بعض
 قال قيل ليس في الله
 الله ببعض مخلوقاته
 فقال له الما زلت البصر
 والنفس وفيها ليس
 ان النبي صلى الله عليه
 حديث لا يخرج اليه
 ابراهيم بن محمد بن ابي
 يكون بوجهين احدهما
 ان يفيض من احداهما
 ومن السماء ومن
 الشمس ومن الارض
 والجميع ما دام
 في الارض

شکرت و نیز این نظم کرده است و علما را درین امر تفصیلی است و الله اعلم **باب** صبیح الحلف ذکر الله
عالی فی القرآن العظیم بالله و الله و الله و ربیان صیغهای سوگند ذکر کرد و ادباً و قرآن عظیم بالله و الله
و الله و الله **مالک** آنکه بلغه ان رسول الله صلى الله علیه و سلم کان یقول لا وقلب اللطیف رسول
الله صلى الله علیه و سلم میفرمود و قسم خود را و قلب اللطیف تبرج میگوید منعقد شود و سوگند بنام خدای تعالی و با اسمی
را خدا تعالی یا بصفاتی از صفات ذات او و همین است قول علما **باب** الایمان ثلثة اقسام لغوا کفارة
فیه و منعقدة تجب فیها الکفارة ان حنت و غویب اختلف فی کفارتها ایمان سه قسم است یکی لغو که کفاره
نیست در وی و دوم منعقد که واجب میشود و در وی کفاره سیوم غموس که در کفاره آن اختلاف کردند و الله
تعالی لا یتواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لیکن یتواخذکم بما عقدتم الایمان فکفارتها اطعام عشرة
مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقیعة فمن لم یجد فصیام ثلثة ايام ذلك
کفارة ایمانکم اذا حلفتم و اخطوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم اینته لعلکم تشکرون و قال الله
عالی ان الذین یستزنون بعهد الله و ایمانهم ثم اقلوا و در گرفت میکنند با شما خدا تعالی بغیور است و سوگند
شما و لیکن در گرفت میکند با شما بپنن قسمها یعنی بقسم خود و در گرفت کفارت او در وقت حنت طعام خورائیدن
و میسکین است از میان غله که میخورانید اهل خود را یا پوشانید ایشان را یا آزاد کردن برده پس نه که نیاید که در این
کفارت او روزه گرفتن سه روز است اینست کفارت سوگندان شما وقتی که سوگند خورید و نگذارید سوگند
خویش را بچنین باین میکند خدا تعالی برای شما آیات خود را تا بود که شما شکر کنید **باب** عن هشام
بن عروة عن عائشة ان المؤمنین انما کانوا یقولون لغوا الیمن قول الانسان لا والله بلی والله
حضرت عائشة میگفت لغو سوگند گفتن آدمی لا والله بلی و الله است یعنی آنچه بر زبان میرود و بکم عادت بغیر
قصه **قال** مالک احسن ما سمعت فی هذا ان اللغو حلف الانسان علی الشئ یتیقن انه کذلک
ثم یوجد علی غیر ذلک فهو اللغو **قال** مالک و عقد الیمن ان یحلف الرجل ان لا یشیع نوبه بعترة
ذنا ین ثم یشیع بذلک او یحلف لیضرب بن غلامه ثم لا یضربه و یخو هذا فی هذا الذی یحلف صاحب
عن یسینه و لیس فی اللغو کفارة **قال** مالک و اما الذی یحلف علی الشئ و هو یعلم انه انتم یحلف
علی الکذب و هو یعلم لیرضی به احداً او لیعتد به الی معتد بالذی او لیقطع به ما لا یفهم العظیم
ان یکون فیه کفارة گفت مالک بهترین اقوال که شنیدم از ادرین باب اینست که لغو سوگند خوردن بچیزی

[illegible]

حلف
حلف

145

ان كنت
الهاء يا ابن
ليكن علي
عليك علي
كل من اوتي
عليه و ليس
الشاق في ان
في ذلك فقال
قالوا فقل
الحسن انما
حلف على ما
الله عليه
عليه ما من
فمن قتل
قنت

فصل
 فحب ابو جعفر
 ان قول ابن عباس
 ان في الكفارة
 عقبة الشافعي بها
 روى عن ابن عباس
 حصين قال سمعت
 الله صلى الله عليه
 وسلم يقول
 ١٩٨
 وسئل عن كفارة
 الله قال اذا كفر
 نذرت فلا فاعل لكفارة

گویی برین پیاده رفتن است بجانب خانه کعبه و گفت برین نذر است که پیاده بروم پس گفت مرا مروی آیا عبت
 است نذر را که بهیچ ترا این خیار خود و اشاره کرد بخیماری که در دست او بود و تو گویی که برین پیاده رفتن
 بسوی خانه کعبه است آری پس گفتیم آن که را و من از روز و جوان بودم بعد از آن درنگ کردم تا آنکه بهوشیار
 شدم پس گفتم مشغول بر آن بودم و واجب است پیاده رفتن پس کردم پیش سعید بن اسیب پس سوال کردم از او این
 ماجرا پس گفت بر تو لازم است پیاده رفتن پس رفتم پیاده گفتم اَللّٰهُمَّ و همین است حکم نزدیک **باب**
 نذران بخیرانه او غیر ذلک مسلم یحیی الشریع لم یفعل و هل فی ذلک کفارة وقتی که نذر کند بخیر کند
 بپسر خود یا سوای آن از آن قسم که مباح کرده است آنرا شرع نکند آن کار را و آیا و برین نذر کفارت لازم
 است **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه سمعه یقول انت احمره الى عبد الله بن
 عباس فقالت انی نذرت ان اغتسل فی هذا کفارة فقال ابن عباس لا یغسلک و کفری عن یحیی بن
 عند ابن عباس و کیف یکون فی هذا کفارة فقال ابن عباس ان الله قال و الذین یتظاهرون منکم
 من نساءهم ثم جعل من الکفارة ما قد اذنت ^{له} امزنی پیش عبد الله بن عباس پس گفت بر آنکه من نذر کردم
 که بخیر کنم بپسر خود را پس گفت ابن عباس بخیر کن بپسر خود را و کفارت ده از سوگند خود پس گفت هر پیری که نشسته بود
 نزدیک ابن عباس و چگونه باشد و برین صورت کفارت یعنی این نذر محصیت است پس کفارت جبرال لازم اندیش
 گفت ابن عباس هر آنکه خدا تعالی فرموده است و الذین یتظاهرون منکم من نساءهم بعد از آن شروع فرمود و نظر بها
 از قسم کفارت آنچه دیدی **باب** من نذر قربة و غیر قربة ترك مالا قربة فیه و لا کفارة فی توکیر
 پس که نذر کرد و طاعتی را و غیر طاعت را ترک کند آنچه نیست طاعت و در آن کفارت لازم نیست و ترک آن
صالح عن حمید بن قیس و ثور بن ذبیح الدلیلی انهما اخبراه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 واحدهما یزید فی الحدیث علی صاحبین ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رآنی رجلاً قائماً فی الشمس فقال
 ما بال هذا قالوا نذر ان لا یتکلم و لا یستظل و لا یجلس فقال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم خروا فلیتکلم لیتستظل و لیجلس فلیتم صیامه رسول الله صلى الله عليه وسلم ویدم روی را استاده
 در آفتاب پس فرمود و چیست حال این شخص گفتند نذر کرده است که سخن نگوید و زیر سایه نباشد و نشیند و روزه
 بدارد پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کنیز او را که سخن نگوید و فرسایه باشد و نشیند و تمام کند
 روزه خود را قال یحیی قال مالک و لم اسمع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخره بکفارة و قد اخره

قالوا عليه السلام
 العبد في الصلاة
 انما هو كمن
 يذبح ذبحة
 على راسه
 في كل صلاة
 فليحذر ان
 يذبح ذبحة
 على راسه
 في كل صلاة

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتم ما كان لله طاعة ويترك ما كان لله معصية كلف ما لا ينه
 انما انحضرت صلى الله عليه وسلم امر كر دو اور ايك فارت و هر كشته امر كر دو اور رسول الله صلى الله عليه وسلم كه تمام كند
 آنچه طاعت بود و برای خداي تعالی و ترك كند آنچه معصيت بود و برای خداي تعالی يا فصيحة نذر الحاج والغضب
 يعني شخصي بيسل چهل و غضب اگر گويد كه اگر كنم اين كار را مال من در راه خداست يا وقف باب كعبه است چيز
 لازم مي آيد **صالح** عن ايوب بن موسى عن منصور الطحفي عن ابي عبد الله عن عائشة ام المؤمنين انها
 سئلت عن رجل قال مالي في رايح الكعبة قالت عايشة تكفوه ما لكم البهائم حضرت عائشة سوال كرده
 شما ازكم مردی كه گفت مال من در رايح كعبه است پس فرمود حضرت عائشة كفارة بشو و اين آنچه كفارة بشو
 سوگند را رايح يعني باب است يعني دروازه يا فصيحة من نذر ان بمشي الى باب الله ثم عجز كيف يفعل
 ايقضه ام يهدى و حكم كسي كه نذر كرده پايه رفتن را بجانب خانه خداي تعالی يعني و عمره يا حج بعد از ان
 در مانده شد يا فصيحة كند ان پايه رفتن را از انجا كه مانده شده باشد يا قرباني فح كند بجای او **صالح**
 عن عروة بن اذينة الليثي انه قال خرجت مع جدلي عليها مشي الى بيت الله حتى اذا كنا ببعض الطريق

عجزت فارسلت مولی لها يسال عبد الله بن عمر فخرجت معه فسال عبد الله بن عمر فقال له عبد
 الله بن عمر جرها فلتركب ثم لقمش من حيث عجزت عروه بن اذينة گفت بر آدم همراه جده نمود كه پرده
 واجب شده بود پايه رفتن بسوی خانه خداي تعالی تا آنكه رسيديم بعض راه را در ماندن جده پس فرستاد مولی از
 خود را پیش عبد الله بن عمر تا سوال كند عبد الله بن عمر را پس بر آدم من همراه او پس سوال كرد عبد الله بن عمر
 پس گفت او را عبد الله بن عمر كه امر كن او را كه سوار شود بعد از ان بار ديگر بايد كه پايه رود و از انجا كه در مانده
صالح انه بلغنا ان سعيد بن المسيب وابا سلمة بن عبد الرحمن كانا يقولان مثل قول عبد الله بن عمر سعيد
 بن المسيب وابو سلمة بن عبد الرحمن مگفتند مانند قول عبد الله بن عمر **صالح** عن يحيى بن سعيد انه قال كانا

على مشي فاصابته حجارة فوكبت حتى انبت مكة فضالت عطاء بن ابي رباح وغيره فبالوا على اعليل هكذا
 فلما قدمت المدينة سألت فامروني ان اشيء مرة اخرى من حيث عجزت فمشيت فحي بن سعيد گفت
 بر من واجب بود پايه رفتن پس رسيدم مراد و پايه رفتن رسيدم مراد كه رسيدم بكنه پس سوال كردم عطاء بن
 ابي رباح را كه مضی كه بود غير او را پس گفتند و حسبست بر تو قرباني پس وقتيكه بر آدم بديني سوال نمودم يعني از عطاء
 پس امر كردم كه بروم بار ديگر از انجا كه در مانده پس راه رفتم به حج گويد ابو حنيفة و شافعي قايل اند بآنكه بران شخص

به منفر نفس به بنيه
 كالخالف فقصده عن الفعل
 منفر نفسه عن الفعل
 في حق قول الشافعي انه
 يترك الالبين بالكفاك
 ان فحش والمتهوسا
 من مذهب ابي حنيفة
 ان حايه الوفاء بها
 يعني انما في باب
 وجعل الله في رايح
 الكعبة معناه جعله
 كالحايه في باب
 لا يتركها الا بالامنه
 ذهب ابو حنيفة
 الى ان عليه دم شاه
 انه لا يجزى الا بوجه
 الاحتياط لا بوجه
 ان في مثل هذا الامر
 قتال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ان الله
 عز وجل اغنى عن
 تقدير هذا
 قسم من قوله
 في قوله لا يتركها

[illegible][illegible]

ابن مضاء الله تعالى هو قول
 ابن خنيفة والعلامة من
 هو قول اهل العلم في
 الجملة ولو حلف الرجل
 بصدقة فاداه اوقال
 قال في سبيل الله
 فقال قوم عليه كفارة
 بغيره وهو من نذر
 الجاهل وما عليه الشافعي
 وقال مالك بن النضر
 قاله الحسين بن ابى الربيع
 وقال ابو حنيفة في نذر
 ذلك الى كل ما يجب فيه
 الزكوة من عينه من
 المال ونحوه كالزكوة فيه
 من العقار والارواح
 ونحوها
 قال فيهم ابا حنيفة
 مسافرته عام الزجر
 ومعنى قوله مسافرتي
 وليا ان تكون المسافة
 بحيث نوساها ما لا
 يلبس كالملة وصل اليها
 وتخص الشافعي
 الصوفى

بجنت نوسه
دليله كرامة وصل اليها
وخص الشافعي رحمه الله
الصحة من النساء
اذا خرجت من النساء
فانسيه نكاح
والاخذ بظاهر
الحديث الاول
وقال ابو حنيفة
المسألة التي
يجوز مسافرة
المراة فيها
مع زوجي
محمدي
ثالثا بام

بن ابی سعید المقبری عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تيسر لاهل الجنة ان يلقوا الله
واليوم الآخر نسأله فوسيلة يوم وليلة لا تمنع ذی محرم منها رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو وحده
نستدبر من زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که سافرت کند و راه یک شبانه روز نگرود وین حال که
همراه باشد صاحب فراست و محرمیت او با ب که اهتدای الوجهة قال تعریاب و در گروه بودن نه از رفتن
و سفر صالح عن عبد الرحمن بن حمرلة عن عمرو بن شعيب عن ابی هريرة عن جده ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال الواكب شیطان والراكبان شیطانان والمنتشرة دكيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فهو ديك ستر سوار شیطان است و د و ستر سوار و شیطان است و ستر سوار از ستر صالح عن

عبد الرحمن بن حرملة عن سعيد بن المسيب انه كان يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الشیطان یهم بالواحد والاثنين فاذا كانوا ثلثة لم یهمهم رسول الله صلى الله علیه وسلم فرموا شیطان
تقدر رانیدن شقت میکند بیک شخص و دو شخص بس و قتیکه باشد سه کس قصد رانیدن شقت نمکند انان
مترجم گوید معنی قوله الراكب شیطان است که تنهایی و تنهاری و در سفر از فعل شیطان است و درین امر
است که شخص واحد مسافر که نمیشد همراه او کسیکه معاونت کند او را و برداشتن بار و درنگا بهانی ال
و در خدمت و قتیکه سه کس باشند یا زیاد بیکدیگر مددکاری کنند و به نوبت قیام خدمت یکدیگر نمایند و نماز را بجا
گذارند و اگر تنها مسافر بمید و کسی ندیده باشد که غسل او بدهد و کفن بپوشاند و دفن کند و کدام کس را وصیت نماید
در مال خود و بکس بیارد و کدام کس بردارد و ترک او را در رساندن بجانب اهل او و خبر کند انان را بمردن او
و نکاح کند زن او و تقسیم کرده شود میراث او و همچنین قباحت تنهائی و فواید جماعت بسیار است و الله
اعلم بالصواب قطع القلائد والا و تا ومن اعناق الابل و بریدن قلایکما و زه کمان از گردن کمان
شتران **صالح** عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم ان ابابشیر الاضاری اخبره انه کان

جالساً مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض أسفاره قال فادخل رسول الله صلى الله عليه عليه
رسولاً قال عبد الله بن أبي بكر حبست أنه قال والناس في مقبليهم أن لا يتبعين في رقبتي غيري فإدلة
من وثقوا فإدلة لا تقطعت قال يحيى سمعت ما لكا يقول أدنى ذلك من العتق البرية انصارى
بود با انحضرت صلى الله عليه وسلم وبعض سفر را وگفت ابو بشير بن فرستاد انحضرت صلى الله عليه وسلم يا سيدي
را و مردمان و خواب نمروز خود بودند اين مضمون كه باقى كذا شته شود در گرون پنج شتر فلامه از ده گمان

[illegible]

والاقتلاوها ^{١٤} وقللاوها ^{١٥} ابى وهبن الخ ^{١٦} باليه كحل بيت ^{١٧} الوكمن فاما القطن ^{١٨} فممنوع مما عدا شدة ^{١٩} الاقلام على شدة ^{٢٠} وقيل فاذن ^{٢١} يعقلون فيما لا يرجون ^{٢٢} يعقلون فيما لا يرجون ^{٢٣} قالوا انما امر ^{٢٤} عن ابي وهبن الخ ^{٢٥} فنهى الخ ^{٢٦}

يا كفت بفتح قلاوه مكر بیده شود گفت مالك می بینم آن قلاوه را بسبب چشم زخم **باب** الاحمر بالرق
بالابل والتغيب في السير بالليل والنهي عن التعريس على الطريق **باب** در امر برزق و نرمی باشران
و رغبت دادن در سر و ریش و نهی از آخر شب فرو آمدن بر سر راه **مالك** عن ابی حنبله بن سفيان
عن خالد بن معدان يرضع قال ان الله تبارك وتعالى ذيق حب الرقيق ويوصي به ويعين عليه
ما لا يعين على العصف اذا ذكبتكم هذه الدواب الفجح فارتلوها مسازها فان كانت الارض حذبة
فاجتروا عليها حتى يات عليكم بسير الليل فان الارض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار واماكم والتعريس
على الطريق فابهاطرق الدواب وماوى الحيات خالد بن معدان بحديث مرفوع روايت كرد كه شير است
و تعالی نرم خوست و دست میدارد نرم خوی را و مد میکند بر نرم خوی مد و كه نمیکند از اباد رشت خوی و
كه سوار شويد برین جانوران بی زبان تا اينكه فرو آريد آنها را بر جای آنها یعنی جاينكه فايده چریدن دواب
پس اگر باشد زمین بی گیاه پس خلاص شويد از آن وادی بران جانوران باغراستخوان آن جانوران یعنی پیش
از آنكه لاغر شوند و لازم گیرید رفتن شب را پس سرانته زمین در نور و دیده شیوه و در شب آنقدر كه در نور دیده
نمیشود در روز و خود را دوردارید از فرو آمدن در آخر شب بر راهها پس آن را گذر جانوران است و
جای باران **باب** الدعاء اذا داحض وجه الى السفر و در بیان و طائمه وقت بر آمدن برای سفر یا
خوانه **مالك** انه بلغ عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا وضع وجهه في الغزو هو
يريد السفر يقول بسم الله اللهم انت الصاحب في السفر والخليفة في الاهل اللهم ازلنا الارض
و هون علينا السفر اللهم اني اعوذ بك من و غناء السفر و كابة القلب و من سوء المنظر في الاهل
و المال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکم می نهاد پای خود را در رکاب شتر و اراحه میفرمود سفر را بخواند
بسم السداح یعنی بیام خدا شروع میکنم در سفر یا خدا یا... تو می همراه من در سفر و توی جای نشین من در
اهل خانه یا خدا یا در نور و برای ما زمین را و آسان کن بر ما سفر را یا خدا یا هر گاه من می بیا هم تو از شدت
سفر و بدی بازگشتن و بدی نمانش در حال و اهل **باب** الدعاء اذا نزل منزلا **باب** در بیان دعا
و قتیكه فرو آید در منزلی **مالك** عن النضر عنده عن يعقوب بن عبد الله بن الاثير عن
سهر بن سعيد عن سعد بن ابی وقاص عن حوالة بنت حكيم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من نزل منزلا فليقل اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق فان نصية مني حتى يرحل

له قلت
على هذا اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که فرو داد یا بمنزلی پس گوید این کلمات را بعد از بکلمات الله التامات
الحزب یعنی می نایم سخن خدا که کامل اندازد شراخچه آفریده است پس بر آید حال است که ضرر نرساند و را میر
تا آنکه بگوید **باب** اذا قضى حاجته فليجعل الرجوع الى اهله وقتي كذا كذا حاجت خود را بر این
که کتاب کند رجوع بجایان خانه خود **صالح** عن أبي بكر عن أبي صالح التميمي عن أبي هريرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال السفر قطع من العذاب يمنع احدكم نفسه وطعامه و
شرابه فاذا قضى احدكم فليجعل الى اهله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
بارة از عذاب است باز پیدا ریکی از شما از خواب خودش از طعام خودش و از انامیدی خودش و تو نشک تا نام
کنیدی از شما مقصود از این جانب خود پس باید که زود توجه شود بجایان اهل خانه خود **كتاب الرقاق**
رقایق در اصطلاح اهل حدیث آن احادیث را گویند که مرقق و لهیای مردمان باشند از بیان آیات قدرت
و عظمت خدا تعالی و بیان تقلب دنیا و فضاکی اعمال بر عقوبت اعمال انهم و بیان عذاب قبر و مهول خسرو
جنت و نار و بیان فضیلت صبر و مانند آن وحت بر حسن خلق و کموش خلق بد و مانند آن **باب** كل
شيء بقدره خير تقدير الهی است **صالح** عن زياد بن سعد عن عمرو بن مسلم عن طاووس عن ابي
ايه قال اذ كنت ناسا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون كل شيء بقدره وقال طاووس
وسمعت عبد الله بن عمر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل شيء بقدره حتى الحجر والكيس
طاووس گفت یا فتم جماعتی از اصحاب آنحضرت را صلى الله عليه وسلم که میگفتند هر چیز تقدیر الهی واقع میشود و
بر حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاووس شنیدم از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلى الله
عليه وسلم هر چیزی تقدیر الهی است حتی احمق و دانائی مترجم گوید رضی الله عنه ایمان بقدر فرض لازم است و
آن است که اعتقاد کند که حق تعالی پیدا کننده اعمال نیکان خود است نیک باشد آن افعال باید نوشته است
آن افعال را بر ایشان در لوح محفوظ پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را و بنده را کسب و اختیار است و کسب
و اختیار بنده نیز مخلوق اوست تا پیدا میکند آن را خدا تعالی و تکیه کسب می نماید و اختیار میکند **باب**
احتجاج آدم و موسی في القدر و در بیان ختم حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام در باب قدر
صالح عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حاج
آدم و موسی حج آدم موسی فقال له موسی انت آدم الذي اخرجت الناس واخرجتهم من الجنة

قلت

الایمان بالقدر ووضوح

و از هر دو ان بعین

ان الله تعالى افعل

العجايب و افعل ما يشاء

علیم و اذیوم الحفوظ

ظیافان جلاله و العباد

کسب و اختیار و کسب و اختیار

ظروف خلقه الله تعالى

حاجه کسب و اختیار

قلت
ما هو اهل الحق
قلت
هو من اهل الحق

الضيق في الحياة و
الاضيق في الدنيا و
الاضيق في الآخرة

الظاهر والباطن
الظاهر والباطن
الظاهر والباطن

الظاهر والباطن
الظاهر والباطن
الظاهر والباطن

الظاهر والباطن
الظاهر والباطن
الظاهر والباطن

الظاهر والباطن
الظاهر والباطن
الظاهر والباطن

الظاهر والباطن
الظاهر والباطن
الظاهر والباطن

سألت باران رسید بانور فتح بعد از آن تلاوت کرد این کایه را ما فتوح للناس الایه یعنی ای پادشاهان خدایتعالی
برای مردمان از خجالت ایشان نیست هیچ بازدارنده آرزو آنچه باز میدار و نیست هیچ فرستنده آن را بعد
از آن **باب** الامناع لما أعطی الله وکل شیء عنده یفقد ای محکس منع کننده است چیزی را که داده
است خدایتعالی و هر چیزی نزد یک او بازدارنده است **هالک** عن یزید بن زیاد عن حمید بن کعب القرظی
انه قال قال معاویه بن ابی سفیان وهو علی المنبر الایه الناس لا مانع لما أعطی الله ولا معط
لما منع الله ولا یفقد ذل الحی من الجحیم من یرید الله به خیراً یفقه فی الدین ثم قال سمعت رسول الله
الکلمت من رسول الله صلی الله علیه وسلم علی هذه الاغواء کففت معاویه بن ابی سفیان حال آنکه
او استاده بود بر منبر برای مردمان محکس بازدارنده است چیزی را که خدایتعالی داده است و محکس عطا کننده است
چیزی را که نداده است خدایتعالی و سود نمیدهد صاحب محبت و بزرگی را از امضای تقدیر الهی محبت و بزرگی
او هر که داده فرماید خدایتعالی در حق او نیکی دانست و داند او را در علم دین بعد از آن گفت معاویه بن
این کلمات را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم برین جو بهای منبر **هالک** انه بلغه انه کان یقال
الحمد لله الذی خلق کل شیء کما یسبح الذی لا یجعل شیئاً اناؤه و قد رده حسبی الله و کفی سجع الله لمن
دعا و لیس و دعا الله فمحمی مالک را خبر رسید گفتید در زمان سلف ستایش کن خدای را که آفرید هر چیزی
چنانکه می نماید آن خدای را که زود حاصل کرده میشود و چیزی که در تأخیر انداخت آرزو اندازده مقرر فرمود برای
او پس است خدا و کفایت کرد و شنید خدایتعالی دعا که دعا کرد و است آن طرف خدای مقصدی **باب**
ان الله هو الهادی و القایق و ربیان آنکه خدایتعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **هالک**
عن زیاد بن سعد عن عمرو بن دینار انه قال سمعت عبد الله بن الزبیر یقول فی خطبة ان
الله هو الهادی و القایق و ربیان آنکه خدایتعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **هالک**
و گمراه کننده **باب** الاجال فی طلب الرزق و ربیان اجمال فی طلب رزق **هالک** انه بلغه
انه کان یقال ان احداً من الموت حتی یستكمل رزقه فاجلوا فی الطلب خبر رسید مالک که گفته میشد
در زمان سلف هر آنکه میخواست خود را تمام کند رزق خود را پس استیگن کنید و طلب معیشت مبرم
گوید معنی اجمال در طلب رزق است که اگر در دل شخصی چیزی از مکاسب غالب آید باید که نظر کند
بمقل و محتاط اگر موافق شریعت باشد بکند و الا ترک نماید و الله اعلم **باب** لا یعدل بعمله

حتى يخلص نبي الله ولا يعمل بربا او عادة دوى مالك في رواية غريبه قوله صلى الله عليه وسلم
 انما الاعمال بالنيات وبيان انك فائده من ان يشود به عمل از روى شرع تا انك خالص كند نيت خود را
 براى خدايتعالى و كند ان عمل را براى نمودن مردم يا از روى عادت ملك روايت كرده است و غير نيت
 سبى قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات يعنى مقبليت اعمال مگر نيتها مالك
 عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل ثلثة
 لو جمل اجرو رجل ستر و على رجل و ذر فاما الذى هـ له اجر و رجل دبطها فى سبيل الله فاطاها فى
 مخرج او ذر و ستر فاضاب فى طيلها ذلك من المخرج و الروضة كان له حسنات ولو انها قطعت
 طيلها ذلك فاستنتت شرها او شرقت كان اتارها و اذواتها حسنات له ولو انها حرت بنهر فشرقت
 من لم يرد ان يسقى به كان ذلك له حسنات ففى له اجر و رجل دبطها تغنيا و تعففا و لم ينس حق
 الله فى رقابها و لا طهورها ففى لذلك ستر و رجل دبطها فخر او دياغ و دياغ و دياغ لاهل الاسلام ففى له
 ذلك و ذر و سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن الجوف فقال لم ينزل عليّ فيها شئ الا هذه الاية الجامعة
 القادة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
 كلكم بآن سه قسم است براى مرد سبب حصول اجر است و براى مرد و گر پرده است يعنى بناه است از فقر و
 سوال و وزدى و مانند آن و بر مرد گناه است اما انكس كى براى او اجر است پس مرد است كه بت اسپان را
 و راه خدايتعالى پس سبب است براى آن در سبزه زارى يا در بوستانى پس هر چه بكار برد در آن رسن خود از آن
 سبزه زارى از آن بوستان باشد براى آن شخص حنما و اگر آن اسپان گسند آن رسن را پس شتاب روايت شود
 يك بار شتاب رفتن يا ذر و بار شتاب رفتن باشد آن اسپان و سرگين آن اسپان نيكو نيا براى آن شخص
 اگر اسپان گذر كنند بر نهري پس آب نوشند از آن نهركه نخورسته بود صاحب آن اسپان كه آب خوراند آنها را
 از آن نهركه باشد اين آب خوردن براى آن شخص نيكو نيا كلكم اسپان دري صورت براى آن شخص سبب حصول اجر است
 و مردى است كه بت اسپان را بجهت حصول غنا و ميراث بخرى و فراموش كرد حق خدايتعالى و گردن نهى
 اسپان و نه در پشته هاى اسپان پس كلكم اسپان دري صورت براى آن شخص پرده است و مردى است كه بت
 اسپان را بجهت حصول خود ستاى و خود نمائى و بجهت دشمنى كردن با اهل اسلام پس كلكم اسپان دري صورت
 بآن شخص گناه است و سوال كرده شد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم از حال خمران پس فرمود و فرد و نيامده

۴
 قلت على
 هذا اهل العلم
 الارضا والاسقذات
 نيات تنبذ الطويل
 بالسكر الطويل
 ليس احد طوفيه
 في دنيا وغنيه
 والطرف
 ۴
 الزاخر
 قين العزس
 ليس و در فينها
 ويرعى اسق
 العزس اى على
 كوك و نشاطه شرعا
 اى شوطا لى و
 والناس و العباد

له قلت
الغزيرة الطليعة
والخلق والجمع
عند اثر يور
يدرجم

بر من در باب نمران خبری الایین کی که جامع صورت های بسیار است در جامعیت خود من لعل الایه یعنی
هر که عمل کند هم سنگ یک ذره عمل خیر را خواهد دید از اینی جزای آنرا و هر که عمل کند هم سنگ یک ذره کار بد را
بیند آن را صا^{لک} عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یقول کرم المؤمن تقویة و دینه
حسبه و حر و نه خلفه و الحجة و الحین غرا یضعها الله حیث یشاء فالجبان یفر عن ابیه و امه و الجری
یقابل عن لا یوجب یالی و القتل یخفف من الخوف و الشهد ید من الحسب نفس علی الله عمر بن
الخطاب میفرمود بزرگی آدمی تقوی و استعین باو فخر است و آبروی و خلق اوست و جرة بزرگی طبیعت
ست می بند خدا یتقالی آن را هر جا که خواهد پس بزدل میگردد و از پدر و مادر خود و صاحب جرات قتال میکند او فر
کند شر را از کسی که باز نمیکرد اندازد و ابوی خانه خود یعنی از طرف مردان و قتل مگر است از هر گاه و نمیدکست
که طلب اجر کند در عمل نفس خود از خدا یتقالی باب ثواب الموضوع در بیان ثواب وضو صا^{لک} عن
العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج الی المقبرة فقام
السلام علیکم و اذ قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لا حقوت و دردتانی قد رايت لخواننا قالوا
یا رسول الله السننا باخوانک قال انتم اصحابی و لخواننا الذین لم یاتوا بعد و انا فوطهم علی الخوض فقال
یا رسول الله کیف تعرف من یاتی بعد من امک قال ارايت لو کانت لرجل جیل و لرجل جیل و لرجل جیل فی جیل
هم الا تعرف خیل قالوا بلی یا رسول الله قال فانهم یأتون یوم القيمة فترأوا لخواننا من الموضوع فخص
رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد بوی گورستان پس گفت ارايت لو کانت لرجل جیل و لرجل جیل و لرجل جیل فی جیل
یعنی خطاب فرمود بمرگانی که سلام باد شما ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و هر آنکه ما اگر خواسته است خدا
تعالی شما را حق نعویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صحابه گفتند آری ما نیستیم
برادران تو فرمود نه بلکه شما اصحاب منید و برادران من انکسان اند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند
و من فوط ایشانم بر حوض و فوط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و دلو برای ایشان مهیا سازد و صحابه
گفتند چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیدیدی اگر باشد مردی را اسپهای سفید پیشانی
سفید پاها و در گله از اسبان سیاه که خالص باشند سیاهی ایشان از رنگ دیگر آینه می شناسد اسبان خود را گفتند آری
یا رسول الله فرمود و ایشان خواهند آمد و روز قیامت سفید پیشانی شده سفید پای گشته بسبب وضو^{لک}
عن زید بن اسلم عن عطاء بن ریس عن عبد الله الصنابحی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال

فتحى عنه بالآخرى شيئا فاذا سمع احدكم الاقامة فلا يسرع فان اعظمكم اجرا ان يعدكم دارا قالوا لم يا
 ابا هريرة قال من اجل كثرة الخطي ابو هريرة يكففت كسكة وضوء كبد يسبك كند وضوء خود راينى بر حایت اركان
 واسباع فبدا ان بر آيد قصد كنده بسوى نماز پس بر آسید و نماز خود دست تا وقتی كه قصد كند بسوى نماز و بر آسید
 نوشته بشود برای او يكی ارد و گام او يك حسنه و محو كرده بشود و دیگر گام گناهى پس و فتيكه ميشود و يكی از نمازات
 را پس رايد كه شتاب نرود پس هر آسید نر كترين نماز روى اجر كسى است كه دو رست از روى خانه يعنى مسافت
 خانه او مسجد و رست كفتند بچسب يا ابا هريرة يعنى زيادتى اجر كفت از حيث زيادتى گام **صالح**
 عن سمى مولى ابى بكر بن عبد الرحمن كان يقول سن غدا اودع الى المسجد لا نريد غيره ليتعلم خيرا
 اول يعلمكم ثم يجمع الى بيته كان كالمجاهدين في سبيل الله بجمع غانما ابو بكر بن عبد الرحمن كفت هر كه در نصف
 نختين روز بروز بسوى مسجد يا در نصف آخرين روز بروز بسوى مسجد را راده نميكنند غير مسجد را تا بخواند علم خير رايم
 كند ان را بعد از ان بازگردد بسوى خانه خود باشد يا نهد مجاهد در راه خدا ميگردد بازگشته باشد غنيمت حاصل كرده
باب مثل الصلوة في تكفير الخطايا بيان صفت نماز در تكفير او گناهان را **صالح** انه بلغه عن حم

بن سعد بن ابى وقاص عن ابيدانه قال كان رجلا من اخوان فهاك احد هما قبل صاحب يد بغير ليلة
 فذكرت قصيلة الا قال عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لكن الاخر مسلما قالوا بلى يا رسول الله وكان لا بأس به فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدركم
 ما بلغت به صلوة انما مثل الصلوة كمثل نحر عذب عظم باب احدكم يفتحكم فيه كل يوم خمس مرات
 فالترون ذلك يبقى من ذكره فانكم لا تدرون ما بلغت به صلوة سعد بن ابى وقاص كفت بود و در و خضر
 بر او ريكيد گرس مرد يكی از ايشان پس از او خود چهل شب پس ذكر كرده شد فضيلت شخص اول نزد يك آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آيا بود آن شخص غير مسلمان كفتند آرى يا رسول الله
 مسلمان بود و پيغمبر اك نبود و روى پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم و چه چيز مظم ساخت شما را بمقام
 كه رسانيد او را بمقام نماز او جرات است كه صفت نماز مانند صفت نهري شيرين حقيق است پس در رواه
 يكی از شما درى آيد و روى هر روزى پنج بار پس چه چيز را مى بينيد كه ميگردد آن عمل كبر را زيرك بدن و
 پس هر آسید شما نميدانيد بچامى را كه رسانيد او را بمقام نماز وى **باب** اهل ما يظفونه من عسل العبد
 الصلوة اول خير كذا نظر كرده شود و روى از عمل نده نماز است **صالح** عن يحيى بن سعيد انه قال بلغه

ان اول ما ينظر فيه من عمل العبد الصلوة فان قيلت من نقطة ما يجب سجدته وان لم تقبل من لم ينظر في شيء من سجدته يحيى بن سعيد گفت رسیده است بر من اول خبر که نظر کرده شود در آن از عمل عتبه نماز است یا اگر کرده شده نماز را از وی نظر کرده خواهد شد و آنچه باقی مانده است از عمل او و اگر کرده شده نماز را از وی نظر کرده نشود در هیچ چیز از عمل او **باب** خیر اعمالکم الصلوة بهترین عمل شما نماز است **صالح** ان یبلغ ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال استقيموا ولن تحصوا وامنوا واخلوا واخلوا بالصلوة ولا يحافظ على الوضوء الا من كان له ما لم يدر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود راست نشوید و احاطه جمیع وجوه خیر توانید کرد و عمل کنید و بهترین اعمال شما نماز است و مداومت نمیکند بر وضو و مکر مسلمان کامل مترجم گوید رضی الله عنه شخصی را بر خلقی آفریده اند اگر این خلق را در طاعت خدایتا صرف کند استقامت وی باشد و اگر در شهوت و غضب بگذرد و عوجاج وی باشد و طاعت خدایتا بغير خلقی که او را بر آن آفریده اند نیست مثلا شخصی را بر شجاعت و جرات آفریده اند اگر این شجاعت را در جهاد صرف کند کمال او باشد اگر در ریا و بادشاهی تصرف کند و بال او باشد و شخصی دیگر را بر حلم و انجرام آفریده اند اگر حلم برای خدا کند کمال است و اگر برای خوف از اعدای باشد و بال اوست و همچنین ذکا و ملادت و غیر آن و تفصیل کن طولی دار و ۳۱۱

در روایت دیگر آمده است و اعلوا ان خیر اعمالکم سجای و اعلوا **باب** فضل انتظار بعد الصلوة فی المسجد میان فضیلة انتظار کردن برای نماز بعد نماز در مسجد **صالح** عن نعیم بن عبد الله الجبیر

انه سمع ابا هريرة يقول اذا صلی احدکم ثم جلس فی مصلاه لم یزل الملائكة تنصلي عليه اللهم اغفر له اللهم احسن فان قام من مصلاه مجلس فی المسجد ينظر الصلوة لم یزل فی الصلوة حتی یصلی لبومره گفت وقتیکه نماز گذار و یکی از شما بعد از آن نشست بر جای نماز خود همیشه فرشتگان در دو میفرشند بروی میگویند یا خدا یا پیامر ز او را بخدا یا رحم کن بروی پس اگر برخاست از جای نماز کردن خود و نشست و راحیه دیگری از مسجد انتظار میکشد نماز را همیشه وی در نماز است تا آنکه نماز گذار و **باب** اجتماع ملائكة الليل والنهار فی صلوة الفجر والعصر و بیان جمع شدن فرشتگان شب و روز در وقت نماز فجر و نماز عصر **صالح** عن

ابی الزناد عن الاحمر عن ابي هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار ويتحبسون في صلوة العصر و صلوة الفجر ثم يخرجون الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو اجمعهم كيف تركتم عبادي فيقولون تركناهم وهم يصلون و انتباههم وهم يصلون رسول الله صلی الله علیه وسلم

از بی کی گری آینه در میان شما یک نیم از خوشترگان در شب و یکیم در روز و با هم جمع میشوند و نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند و میان شما پس سوال میکنند ایشانرا خدا تعالی و او دانا تر است بجانند که خود چگونه گذرانیدند و آنرا پس میگویند که گذرانیدیم ایشانرا و در حال که نماز میکردند و او دایم ایشانرا که نماز میکرند **باب** فضل حصال مسامع بالصلوة و در بیان فضیلت تخصیصی چند از آنچه متعلق اند به نماز **مالك** عن سفيان

له قلت
ان يستهوا ان
يعودوا للنجار
التي كان بالصلوة
في الحاجة ثم قيل
لما كان النبي
٢١٢
حبوا السكون اليها
اي مشيا على
اليدن والركبتين

ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستمعوا عليه لاستمعوا ولو يعلمون ما في السجود لا سجدوا اليه ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لا تتوما ولو حببوا لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا و اگر بدان مردان فضیلتی را که در بانگ نماز و صف اول است بعد از آن غیبت کنند بان و مناقشه نمایند و ران و نیامند طرق فیصل کردن مناقشه الا آنکه قرعه زنند بر بانگ نماز و صف اول البته قرعه میزنند و اگر رسیدند فضلی که در وقت زوال است یعنی در هنگام گرمی رفتن برای نماز ظهر سه نشین شایسته میگردند پس بوی آن و اگر بدانند فضلی که در حضور نماز عشا و نماز صبح است هر آنکه می آید آنها را و اگر چه بطریق حیوان باشد یعنی راه رفتن بر دو دست و دو پا یا بر سر **باب** فضل سورة الفاتحة و در بیان فضیلت سورة فاتحه **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابي اسعید

عاصم بن كزيب اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نادى ابي بن كعب وهو يصلي فلما فرغ من صلاته فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده وهو يريد ان يخرج من باب المسجد فقال اذ اجوان لا تخبرهم من المسجد حتى تعلم سورة ما ازل في التوراة في الانجيل ولا في القرآن مثلها قال ابي فجعلت ابعث في المشي رجاء ذلك ثم قلت يا رسول الله السورة التي وعدتني بها فقال كيف تقرأ اذا افتحت الصلوة قال وقروا عليه الحمد لله رب العالمين حتى انتيت على آخرها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هي هذه السورة وهي السبع المثاني والقرآن العظيم

الذي اعطيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ندا ابي بن كعب را حال آنکه نماز میکرد و پرس و فیکه نماز میکرند از نماز خود در سجده انحضرت صلی الله علیه وسلم پس نهاده انحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود را در دست او و آنکه انحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند که بر آید از دروازه مسجد پس فرمود هر آنکه من امید دارم که نه بر آن از سجده آنکه یا موزی سوزنی که فرو و نیامده است و روبریه و نه در انجیل و نه در قرآن مانند آن گفت اب پس شروع کردم که آهسته میکردم در رفتن خود با امید انجام آن و عده بعد از آن گفتم یا رسول الله که عده وادی مرا بآن کدام است فرمود چگونه میخواهی و فیکه شروع میکنی نماز را گفت پس خواندم پیش

انحضرت صلى الله عليه وسلم الحمد رب العالمين تا انكتم رسيدم باخر ان پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اين است آن سورة موعوده و همانست سبع شتاني و قرآن عظيم كه داده شد **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع اباب السائب مولى هشام بن ذرقة يقول سمعت ابا هريرة يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال الله تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدك نصفين فنصفها لي ونصفها لعبدى ولعبدك ما سأل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقروا يقول العبد الحمد لله رب العالمين يقول الله تعالى حمدي عبدى يقول العبد الرحمن الرحيم يقول الله تعالى اتى على عبدى يقول العبد ما لك يوم الدين يقول الله تعالى عبدى يقول العبد اياك نعبد و اياك نستعين فهذه الاية بينى وبين عبدى و لعبدى ما سأل يقول احدنا الصراط المستقيم صراط الذي انقضت عليه غير المعصوب عليهم ولا الضالين فوله لعبدك ولعبدك ما سأل فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كه گفت خدايتعالى قسمت كردم نماز را بيني و فرات سورة فاتحه را و درميان خود و درميان بنده خود و نيمه بين نصف آن مرست و نصف آن بنده مرست و بنده را آنچه سوال ميكنند فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بخوانيد ميگويد بنده الحمد لله رب العالمين ميگويد خدايتعالى بتائيش گفت مرا بنده من ميگويد بنده الرحمن الرحيم ميگويد خدايتعالى نماز فرستاد بر من بنده من ميگويد بنده مالك يوم الدين ميگويد خدايتعالى تعظيم كرد مرا بنده من ميگويد بنده اياك نعبد و اياك نستعين ميگويد خدايتعالى اين آيت مشترك است ميان من و ميان بنده من بنده مرست آنچه طلب ميكنند و بنده ميگويد اين الصراط المستقيم الاية ميگويد خدايتعالى اين كلمات بنده مرست و بنده مرست آنچه سوال ميكنند **باب** فضيل قول هو الله احد در فضيلت قل هو الله احد **مالك** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن ابي صعصعة عن ابي سعيد الخدري انه سمع رجلا يقرء قل هو الله احد يردد ها فلما اصبحت جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر له ذلك فوكله الرجل يتقيا لها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انها لتعبدل ثلث القرآن ابو سعيد خدري بنيد مرويه را كه ميخواند قل هو الله احد كرار ميكرد آن را اين وقتيكه صبح كردم پيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم و گويان آن شخص شنونده كه عبارت از ابو سعيد است قيل ميده است آنسوره را اين فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم قسم بذات باكي كه نفس من برست اوست هر آينه اين سوره برابريوم حصه قرآن بشود **مالك** عن عبيد الله بن عبد الرحمن عن عبيد الله بن جحيم مولى آل زيد بن الخطاب انه قال سمعت ابا هريرة يقول اقبلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمع رجلا يقرء قل هو الله احد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

قلت
سمعت السبعين
سمعت ابا هريرة
تذكر في كل صلاة
الصلوة يعني
العبد ان يقول
رسوله صلى الله عليه وسلم
نصفين يعني
ثلاثا منها تعبد لله
تعالى و واحدة
مشتتة على تعظيم
الباري و استخانة
العبد و اقراره
بالعبادة له و ثلث
منها سوال و در عبادت

که نازل شود در این بین ایمنی از قرآن پس درنگ کردم که شنیدم آواز دهنده را که آواز میداد مرا گفتم می
ترسم که نازل شده باشد در این بین ایمنی پس آدم پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سلام گفتم بروی پس فرمود
هر گاه فرود آمده بر این شب سورتی هر گاه آن سوره دوست ترست نزدیک من از هر چه روشن شده است بر
آفتاب بعد از آن خواند آنرا بخواند که فتح ما بینا **باب فضل ذکر الله تعالی فی صلیت ذکر خدایا**

عن زیاد بن ابی زیاد قال قال ابو الورد وادع الاء اخبرکم بخیر اعمالکم وادفعها فی دجائکم وادعها عند
ملیککم خیرکم من عطاء الذهب والوردی وخیرکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم ویضربوا
اعناقکم قالوا بلی قال ذکر الله وقال زیاد بن ابی زیاد قال ابو عبد الرحمن معاذ بن جبل ما عمل ابن آدم
من عمل اثنی له من عذاب الله من ذکر الله گفت ابو الدرداء را یا خبرندم شما بهترین عملها شما و بلند کننده
ترین اعمال شما درجات شما را و پاکیزه ترین عملها می شما نزدیک باد شاه شما و آنچه بهتر است شمارا از و اول
و نفعه بهتر است شمارا از آنکه ملاقات کنید با دشمن خویش پس شما بنزد گردن ایشان را و ایشان بنزد گردن شما
را حاضران گفتند آری خبریده ما را گفت آن ذکر خدست و گفت زیاد بن ابی زیاد که گفت معاذ بن جبل عمل
نکرده است فرزندان آدم هیچ عملی که نجات دهنده باشد و را از عذاب خدا تعالی زیاده تر از ذکر خدایا **باب**

۲۱۵

الباقیات الصالحات بیان باقیات صالحات قال الله تعالی والباقیات الصالحات خیر عند ربک من خوا یا
و خیرا مالا و من و فدا یتعالی حیات پائیده شایسته بهتر از نزدیک خدا از جهت ثواب و خوب تر از آن جهت امید
داشتن **مالک** عن حماد بن صیاد عن سعید بن المسیب انه سمع عمر یقول فی الباقیات الصالحات

افما قول الحمد لله الاکبر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله علامه بن مسعود
نخستین سعید بن مسیب را که میگفت در باب باقیات صالحات هر گاه آنها گفتن بنده است این کلمات را الحمد اکبر
و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله **باب فضل الحمد لله تعالی**

فصیلت گفتن کلمه الحمد **مالک** عن نعیم بن عبد الله الحبحر عن علی بن محیی الزرقانی عن اسیع عن رافع
بن رافع الزرقانی انه قال کنا فی قوما فیصله و ادع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما دفع رسول الله
صلی الله علیه وسلم راسه من الوکفه و قال سمع الله لمن حمده قال رجل و ادع ربنا و لا الحمد حمد

کثیرا طیباً مبادکافیة فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من التکلم ایفا قال الرجل انا
بارسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رايت یغفره ثلثین ملکاً یسبحون و یسبحون

یحییٰ بن ابراهیم رافع گفت نماز میگذاریم ماروزی پس نشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتی که
 بر پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک خود را از رکوع و گفت سمع اللهین همه گفت مروی که پیش
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود بر بنا یک الحمد الی آخره ای پروردگار ما ترست ستائش آنتائشی که بسیار است
 و پاکیزه و برکت نهاده شده در آن پس وقتی که باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز فرمود که بود این
 سخن گوینده اکنون گفت آنمرد منم یا رسول الله پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آینه دیدم سی و دو
 خشته زان شبی میگردن این کلمات تا که ام یک از اینها بنویسد از اختصین همه **باب فضائل الدعاء و بیان**
فضائل دعا قال الله تعالی ادعونی استجب لکم فرمود خدا تعالی بخوانید مرا منی دعا کنید بجناب من یا قبول
 دعا شمار **مالک** عن زید بن اسلم ان کان یقول ما من داع یدعو الا کان بین احدی ثلاث اشیاء
 استجاب له و اما ان یدخل و اما ان یکفر عنه زید بن اسلم میگفت نیست هیچ دعا کننده که دعا میکند مگر که پیش
 حال او یکی از این خصلت یا این است که قبول کرده شود دعا را و یا ذخیره نهاده شود برای او یا زائل کرده شود
 وی گناهان **باب الغرم فی المسئلة و بیان فضیلت قصد تمام کردن در سوال مالک** عن ابي
 الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یقبل احدکم اذا دعا اللهم اغفر لی
 ان شئت اللهم احسنی از شئت لیعزیم المسئلة فانه لا مکره له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که
 نگویید یکی از شما وقتی که دعا کند بار خدا یا بنام من را اگر خواهی بار خدا یا رحم کن مرا اگر خواهی باید که بقصد تمام کند
 را پس هر آینه محکم است چنانکه نیست خدا را **باب** کواهیة الاستجبال فی الدعاء و بیان مکره بودن
 شتاب طلبی در دعا **مالک** عن ابن شهاب عن ابي عبيد مولى بن اذهر عن ابي هريرة ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال استجاب لاحدکم ما لم یجعل فیقول قد دعوت فلم یستجب لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم فرمود دعا قبول کرده میشود برای کسی از شما تا وقتی که شتاب طلبی نه کرده است میگویند هر آینه دعا
 کردم پس قبول کرده نشد برای من **باب** السنتان لا یجهر فی الدعاء ولا یخافت یدمنون است
 و ردعا که نشد خوانده نشود و پشت خوانده نشود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابي هريرة قال انما
 انزلت هذه الاية ولا تجهر بصلواتك ولا تخاف بها و ان یخاف بین ذلك سبیل فی الدعاء عروه گفت ازل
 شد این آیه و لا تجهر بصلواتك الاية و در باب دعا مستفی آیه این است بلند بخوان نماز خود را و این همه است بخوان
 آنرا و بجوی میان این و آن راهی یعنی توسط در میان جهر و اخفا **باب** کلمات مبارکات و دعوت من

دعاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ کلمات بابر کاتی کہ روایت کردہ شد از دعاء آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کاذین عوا
 فيقول اللهم فائق الاصابم وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسباناً اقن عني الدين واغنني من
 الفقر وامتنعني بيمعي وبعدي وقوتي في سبيلك رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وعاميك ورسبيك اللهم
 فائق الاصابم اللهم يعني ابي بارخدا اياي شكافنده صبح ابي گرداننده شب را وقت آرام و ابي گرداننده آفتاب
 و ماه را روزنده بجناب مقرر ادا کن از من قرض مرا و بی نیاز کن مرا از فقر و ببرد مندر کن مرا بشوای من و بینا
 من وقوت من در راه خود **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم کان يدعو فيقول اللهم
 اني استلك فقل الخيرات وترك المتكرات وحبت المساكين واذا اردت في الناس فتنة فاقبضني اليك
 غير مفتون رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وعاميك وبيك اللهم بارخدا اياي من سوال ميكنم ترا کردن کارهای
 نیک و ترک نمودن کارهای ناپسند و وقتیکه اراده کنی در میان مردمان فتنه را پس قبض کن مرا بسوی خود غیر
 فتنه **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمرو قال اللهم اجعلني من ائمة المتقين عبد الله بن عمرو دعا
 گفت ابي بارخدا اياي گردان مرا از جمله بنو ايان جمعی پر نيز گاران **مالک** انه بلغه ان بالد دعاء کان يقوم
 من خوف الليل فيقول يا ممتب العيون وعاديت الجحوم وانت الحي القيوم ابوالدرداء برنجاشت و برنج
 شب پس ميگفت بخواب رفتن چشمها و فرو رفتن ستارها و روزنده بر پا دارنده و تيريدن كينده عالم **باب** فضل
 الثلث الاخير من الليل وريان فضائل سيوم حصه از آخر شب **مالک** عن ابن شهاب عن ابي
 عبد الله الاعرج عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال ينزل
 ربنا تبارك وتعالى كل ليلة الى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الاخير فيقول من يدعوني فاستجب
 له ومن يسألني فاعطيه ومن يستغفرني فاعفله رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و فرو و آيد و رود و
 ما رشي بسوي آسمان و نياز و ديك و قتيكه باقی ميان سيوم حصه از آخر شب پس ميفرمايد كيت كه دعا كن بجناب
 پس قبول كنم و دعا روا و كيت كه سوال كن از من پس بچم او را و كيت كه طلب كن مرزش گنايان كن از مرز
 پس يا ميرزم گنايان او را **باب** تدبير العظام بالليل **مالک** عن يحيى بن سعيد عن ابن شهاب
 ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قام من الليل فتكلم في حق السماء فقال ماذا فقم الله الليل من الخرافات
 وماذا وقع من الفتن كم من كاسيت في الدنيا ما لدية يوم القيمة ايقظ صواحب الحج رسول الله صلی

[illegible]

علیه وسلم نجاست در بعضی اوقات شب پس نظر کرد و بگزارنه آسمان پس فرمود چه قدر گشاده است خدایتعالی شب
از خزانها وجه قدر واقع شده است و در زمین از قشنها بسیار میباشد زن لباس پوشیده در دیار برهنه و در روز
قیامت بیدار کنید زنان ساکنان حجر ما مترجم گوید احادیث و آیات متظاهر اند که حقتعالی با وصف تعالی
زمان و زمانیات تخصیص فرموده است بعضی از مندرج بعضی وقایع و اینقدر از ضروریات است که بتواتر
و نیز از ضروریات ثابت است که وقت آخر شب عمده اوقاتی است که بنندگان در آنوقت به پروردگار نزدیک
میشوند و نزول رحمت الهی در آنوقت بیشتر از دیگر اوقات ظهور میکند و قبول طاعات و اجابت دعوات و
تقدیر حوادث در آنوقت اکثر از اوقات دیگر واقع میشود و درین حدیث دلیل است بر آنکه معانی مصور میشوند
و در عالمی فوق عالم ناسوت و نازل میشوند بر ارض قبل از وجود محسوس که ناهمین فتح خزان و نزول متن که بعد از رحلت
آنحضرت صلعم و آنقدر وقت نزول بر آنحضرت منکشف گشت و اسرار علم **باب** فضل صلوة اللیل در بیان
فضیلت آن شب **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ایهیم عن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال یعتقد الشیطان علی قایتہ راس احدکم اذا هو نام ثلث عقد یضرب مکان کل عقدة علیک لیل
طویل فارقد فان استیقظ فذکر الله اخلت عقدة فان توضأ اخلت عقدة فان صلی اخلت عقدة
فاصبح نشیطا طیب النفس و الا اصبح خبیث النفس کسلان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود منیند
شیطان بر آخر سر یکی از شما و قتیکه بخواب میرود سه گره دم میکند بجای هر گره این کلمه را علیک لیل طویل فارقد
یعنی باقی مانده است بر تو شب و در از پس بخواب زویس اگر بیدار شود پس یا و کند خدا را گشاده گرد و دین
گره پس اگر وضو کند گشاده گرد و گره دیگر پس اگر نماز گذارد گشاده گرد و گره دیگر پس صبح کند با نشاط و خوش
دلی و اگر چنین نکند بر بنیان دل و کلمند شده **باب** الشهداء سبعه سوی القتل فی سبیل الله
شهیدان هفت کس اند سوای قتل در راه خدا **مالک** باسناده فی قصه عیادة النبی صلی الله علیه وسلم
عبد الله بن ثابت وصیاح النسوة علیه قالت ابنته والله ان کنیت لا رجوا ان یتکون شهیدا فانک قد
کنت قضیت جهادک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قد اوقع اجوه علی قد و نیتہ و
ما تعدون الشهادة قالوا القتل فی سبیل الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء سبعه
سوی القتل فی سبیل الله المطور شهید و الخریق شهید و صاحب ذات الحنب شهید و المبطون شهید و الحر توشید
والذی یموت تحت الطم شهید و المروءة تموت بحیث شهید گفت و حضرت عبداللہ بن ثابت قسم بخدا که من

[illegible]

امید رسیدم که باشی تو شهید پس مرا آنکه تو میکردی سامان جهاد را این فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
 مرا آنکه خدایتما نابت و شت اجر او را بقدر نیت او و چه چیز را بشمارید شهادت گفتند قتل در راه خدایتما پس
 فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم شهیدان هفت اند سواي قتل در راه خدایتما مردی بطاعون شهید است و غزو شهید است
 و مرده بسبب سوختن شهید است و صاحب مرض ذات الحنث شهید است و مرده بمرض شکم شهید است و کسیکه
 بمیرد زیر دیوار افتاده شده شهید است و زنی که بمیرد بسبب حمل شهید است **باب** المصاب تكفل الله
 حبیبتما را که میکند گنامان را **مالک** عن یزید بن خنیفة عن عروة بن الزبیر انه قال سمعت ابا
 النبی صلی الله علیه وسلم يقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصیب المؤمن من مصیبة حتى
 الشوكة الا فقی بها او کفر من خطایه لا یدعی یزید ایها قال عروة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 نمیرسد بسلامان هیچ مصیبتی الا که نمیرسد او را خاری مگر آنکه عوض آن داده میشود یا گفت زائل کرده میشود گنامان او
 نمیدانم یزید که راوی این حدیث است که که را میگوید ازین دو کلمه گفت عروه **مالک** عن محمد بن عبد
 الله بن ابی حصعة انه قال سمعت ابا الحباب سعید بن مسیبا یقول سمعت ابا هريرة یقول قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یتصیب منه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خدای
 تعالی اراوه کند و رحق او خیر مصیبت میرساند او را **مالک** انه بلغ عن ابی الحباب سعید بن مسیبا
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما یرال المؤمن یصاب فی ولده و حاتم حقی یلقی
 و لیس له خطیئة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه هست سلمان که مصیبت را ندیده میشود او را
 در فرزندان او و نزدیکان او تا آنکه ملاقات کند با خدایتما و نیت او را هیچ گناهی **مالک** عن یحیی بن
 ابی بکر عن ابی سالم السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشهدا خمسة المطعون
 و المبطون و الغرق و صاحب الهدم و الشهيد فی سبیل الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شهیدان
 پنج فرقی اند مرده بسبب طاعون و مرده بسبب مرض شکم و مرده بسبب غرق شدن و صاحب افتادن دیوار
 و شهید در راه خدایتما **باب** ثواب المريض اذا احتسب و حمد فی مرضه و بیان ثواب بیمار و تشکیه
 جلب اجر کند بصبر و شکر گوید و در بیماری خود **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن مسیبا ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال اذا مرض العبد بعث الله تبارک و تعالی الیه ملائکین فقال انظروا ماذا یقول
 لعوده فان هـ اذا جاءه حمد الله و اتى علیه دفع ذلك الى الله و هو اعلم فیقول لعبد علی ان اتقیت

قلت فقصه
بالنصب جوابا
للفي حلة القسم
بقسم المنة وكما
أجاب المنة و
تشد يد الادمي
ما يجل به القسم
وهو العين والمواد
٢٢٥
بالقسم قوله فقص
وان منك الاداء و
وتجلى الجواز
على الصراط
سكني
سبيل الادم

ان ادخل الجنة وان انا شفيعته ان ابدل له الحماخير من لحمه وما خيرا من دمه وان اكره عن
سياته رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتیکه بیمار شود بنده میفرستد بنوی او خدایتعالی
فرشته را پس میفرماید به بنده چو بنده بیمار برسی کندگان را پس اگر وی وقتیکه بیمار پرسندگان آید پیش او
چو گفت خدایتعالی را و تا گفت بروی برو شسته شد این بقوله بسوی خدایتعالی و او دانا تر است پس میگوید
و عده است بنده مرا بر زمین که اگر قبض کنم روح او را داخل کنم او را در بهشت و اگر شفا دهم او را عوثر
دهم او را گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او و زایل کنم از وی گناها و او را صالح عی
بن سعید ان رجلا جاءه الموت في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له رجل غنيا له موات
ولم يبتل بمرض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحك وما يدريك ان الله ابتلاه بمرض يكتوبه من
سياته مردی رسید با موت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت او را مردی طالع خوش است او را
بمرد حال آنکه گرفتار شد به بیماری پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وانی با در تو و چو بنده بیمار کرد اگر
خدایتعالی مبتلا میکرد او را بر منی زایل میکرد و بسبب آن عرض بعضی گناها و او را با نواب من مابت
له الا و اذا احتسبهم در بیان نواب کسی که مرد او را فرزندان وقتیکه طلب اجر کند بصبر برایشان
صالح عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فتعسبه النار الا حلة القسم رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را آتش گبر برای طلال کردن هم صالح
عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابي عن ابي النضر السلمي ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيحتسبهم الا كما نواله ختمه من النار
فقلت امرأة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله او اتان قال او اتان رسول
صلى الله عليه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر کنید بصبر برایشان مگر
باشند این فرزندان سیری برای او از آتش دوزخ پس گفت زنی که شسته بود دزدیک آنحضرت صلى الله
عليه وسلم یا رسول الله اگر میزند و تن فرمود یا دقتن باب كَلِمَةٍ نَافَعَةٍ مَاتَتْ لَمْ يَمُتْ اَوْ فَاَتَتْ
مِنْ يَدٍ نَافِئَةٍ وَدَرِيان سخن نغم دهنده برای کسی که مرد او را میتی یا که شدا ز دست او چیزی صالح ع
یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال هلك امرأة لي فانا في محمد بن كعب القرظي يعزني بها

فقال انه كان في بني اسرائيل رجل فقيه عالم جاد مجتهد وكانت له امرأة وكان عجبا ولها عجبا فماتت
فوجد عليها رجلا شديدا ولقي عليها أسفا حتى خلى في بيت وغلق على نفسه الباب واحتجب الناس
فلم يكن يدخل عليه احدا وان امرأة سمعت به فجاءته فقالت ان لي حاجة استفتي فيها ليس بمحرم
فيها الا مشافهة فذهب الناس ولزمت بابها وقالت مالي من يد فقال له قائل ان ههنا امرأة
ادارت ان تستفتيك وقالت ان ادركت الا مشافهة وقد ذهب الناس هي لا تقادق الباب
فقال انك ناوليها فدخلت عليه فقالت اني جئتك استفتيك في امر قال وما هو قالت استعرت
من جارية لي حلياً فكنيت اليبسة واجيرة زمانا فماتت اهلها فادخلوا اليها فادخلها اليهم فقال نعم والله فقال
انه قد مكث عند زمانا فقال ذلك الحق فذكر اياه اليهم حين اعادوا كبره زمانا فقالت اي يحبك الله
افباسف علي ما ابادك الله ثم اخذت منك وهو الحق به منك فانصرفوا مكان فيه ونفعه الله بقولها
فاسم من محمد كفت مروزي از ان من پسل بديش من محمد بن كعب قرظي تعزية ميكرد مراد باب ان زن پس
كفت هرآنكه سخن نيت كه بود و زني اسرائيل مردی فقیهی عالمی عابدی ریاضت كنده و بود و درازنی و
بود شفیقه بان زن و دوست و ازنده او پس هر دو زن پس غلین شد بروی نغم شدند و یانت بروی نمی توانا
آنكه تنها شد و در خانه و بستان بر خود و دروازه بود پرده شد از مردمان پس داخل نمیشد بروی هیچکس و هر آنكه
زنی شنید این ماجرا پس او پس گفت هرآنكه مرا بسوی این فقیه عابد حاجتی هست فتوی طلب خواهم
کرد و زوی و دران حاجت كفايت نميكند مراد ان صورت كمر و بر سخن گفتن با او پس نشند مردمان
ز و دروازه عابد و رفت از زن و لازم گرفت دروازه او را و كفت نيت مرا از ملاقات ام میم چاره
پس كفت پیش آنقا بدگوینده كه بر دروازه زنی هست اراده كرده هست كه طلب فتوی كند از تو و كفت بنحوا هم
مگر در سخن گفتن با او پس نشند مردمان و او جدا نمیشد و از دروازه پس كفت عابد و ستوری میداد و را پس
داخل شد بروی پس كفت هرآنكه آدم پیش تو سوال كنیم از تو در كاری كفت عابد چيست آن كار
كفت هرآنكه عاريت گرفتم از زنی كه همسایه نيت زیوری را پس میوشیدم از او عاريت میدادم آن را
زمانی بعد از آن كه مردمان آدم فرستادند پیش من در باب آن زیور را یا رو كنم از او بسوی ایشان كفت آری
بخدا قسم پس كفت هرآنكه آن زیور و رنگ كرده بود و نزدك من زمانی پس كفت عابد این و رنگ كردن
زیور و رنگ كی و او لی تر ميكند و در آن زیور را با ایشان و فقیه عاريت دادند و از زانی پس كفت از زن

الحل الثاني

ما ذكره من العاريت

انما هو من جهة

٢٣١

في منقول النسخ

في منقول النسخ

كان قولك زيدا

اسد اذا اردت

انتهى بنجام

لكذب و اذا اردت

انتهى بنجام

فذلك كذا

[illegible]

ای عابد رحم کند خدا را آیا افسوس مکنی بر چیزیکه عاریت داد ترا خدا یتعالی بعد از آن گرفت آنرا از تو و ا
مالک ترست با و بنسبت تو پس عابد بنیاشد با آنچه و روی بود و نعم داد او را خدا یتعالی بسبب سخن آن زن **باب**
فضل الصوم و در بیان فضیلت روزه داشتن **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة عن
الله صلی الله علیه وسلم قال والذي نفسي بيده لاخوف فم الصيام الحبيب عند الله من ريح المسك ا
يد و شهوته و طعامه و شرابه من اجلي فالصيام لي وانا اجزي **باب** مختصر رسول الله صلی الله علیه و
خرمو و قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست هر آنکه بوی در آن روزه دار خوشترست نزدیکه
خدا یتعالی از بوی مشک خدا یتعالی میفرماید جز این نیست که میگذارد و شهوت خود را یعنی جامه را و طعام خود را
آنرا میدن خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا میدهم بوضآن او را **باب** فضل فهم
رمضان در فضایل ماه رمضان **مالک** عن عمر ابی سهل بن مالک عن ابی هريرة انه قال
رمضان فتحت ابواب الجنة و خلقت ابواب النار و صفدت الشياطين ابو هريرة گفت تو یکماه
رمضان گشاده کرده میشود و دروازه های بهشت و بسته میگردد و دروازه های دوزخ و در زیر خیمه کرده میشود
باب فضل قیام رمضان و در بیان فضیلت شب خیزی در رمضان **مالک** باسناده ان ر
الله صلی الله علیه وسلم كان يقول من قام رمضان ايمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه
رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که شب خیزی کند در رمضان از سر ایمان و طلب اجرت آمرزش
شود برای او آنچه گذشت پیش از آن از گناهان او **باب** فضل ليلة القدر و در بیان فضیلت شب
قدر **مالک** انه سمع من شقيق به من اهل العلم يقول ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اوتي
الناس قبله و ما شاء الله من ذلك فكانه تقاصدا عما اقصيه عن ان لا يبلغوا من العلم مثل الذي يبلغ
غيرهم في طول العمر فاعطاه الله ليلة القدر خيرون الف سنة **باب** شنیدم آنکه شنیدم از شخصی که اعتماد و شست بر
از اهل علم که میگفت هر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندیده شد عمرهای مردمانی که پیش از آن حضرت صلی
علیه و سلم بودند آنقدر که خدا یتعالی خواست از اعمال ایشان پس گویا کوتاه پنداشت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم عمرهای امت های خود را از آنکه برسد از عمل مثل آنچه رسیده بودند آن غیر ایشان و در طول پس عطا فر
داد و را خدا یتعالی شب قدر که وی بهترست از هزار ماه **باب** فضل الصدقة بیان فضیلت صدقه
مالک عن يحيى بن سعيد عن ابی الحباب سعيد بن يسار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible]

عليه السلام ذكر بعض عباد بني اسرائيل عبد الله ثمانين عاما اذ الف شهر من بيع بعض كنه طرقه عين فجدد الصلح آمن ذلك فزلت ليلة القدر ١٣

قال من تصدق بصدقة من كسب طيب ولا يقبل الله الا طيبا كان انما يضعها في كفت الرحمن يزيدها
 له كما يري احدكم فلقوة او فضيلة حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که تصدق
 کند صدقه از کسب پاک و قبول نمیکند خدا اینها را بیک را جز این نمیباشد که می نهد آن صدقه را در دست
 خدا اینها پز و رش میدهد آن را برای آن صدقه و هنده چنانکه پرورش میدهد یکی از شما بچه سپ خود را یا بچته
 خود را تا آنکه میشود آن صدقه مانند کوه **باب** للسائل حق وان جاء على فرس سوال کننده را حقست
 اگر چه بیاید بر سپ **مالك** عن زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اعطوا السائل
 وان جاء على فرس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بید سوال کننده را اگر چه بیاید بر سپ **باب**
 الصدقة قبل التمسى القليل **مالك** عن زيد بن اسلم عن عمرو بن معاذ الاشجعي
 الانصاري عن جدته انها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بنساء المؤمنات لا تحقروا
 احديكن لجارتها ولو كراخ شاة محرق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حقیر ندانید یکی از شما زنی را که پیش
 اوست یعنی بترک بدید و اگر چه بز سوخته شده بدید **مالك** عن زيد بن اسلم عن بن مجاهد ثم الحارث
 عن جدته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ردوا المسكين ولو بظلف محرق رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فرمود بازگردانید مسکین را اگر چه بستم سوخته باشد **مالك** قال بلغني ان مسكينا استلجم حاشيته
 ام المؤمنين وبين يديها عنب فقالت لا بشان خذ خبثا فاعطه اياه فجعل ينظر اليها ويحجب فقالت
 عائشة اتعجب كم ترى في هذا المحبته من مثقال ذرة مالک گفت که خبر رسید مرا آنکه مسکینی طلب طعام
 کرد و حضرت عایشه و پیش او بود و انگور پس فرمود آدمی را بگیر که دانه پس بده آن را بان مسکین پس میدید او
 بجانب حضرت عایشه و عجب میکرد پس فرمود عایشه تعجب میکنی چه قدر می بینی درین جبه از هم سنگ ذره **باب**
 حق الاقارب و ریان حتى اقارب **مالك** باسناده فی قصته فی طلحة حين تصدق ببيرواء قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اري ان تجعله في الاقربين فقال ابو طلحة افعل يا رسول الله
 فتبسم ابو طلحة في اقاديه و بنى عمه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو طلحة را وقتی که قصد کرد و بود که
 تصدق کند و راه خدا بپیر جارا بر آئینه من صلت می نیم که قسمت کنی آنرا در میان اهل قرابت خود گفت
 ابو طلحة چنین کنم یا رسول الله پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در میان نزدیکیان خود و لا و اعلم خود **مالك**
 عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي معصعة عن سليمان بن يسار انه قال دخل رسول الله

وضم اللام وتشديد
 الواو واداء
 الحاء واداء
 هو لا الساكنة
 عن قلح حش
 هو على معني
 المروءة واستغناء
 قضاه حاجات
 المسلماني ١٢٠

من قلت
 لا تحقرن انما الذي
 الخ معناه لا تشقن
 ان تهدي الى
 جارتها شيئا
 ولو كان
 شاة محرق
 الشاة محرق
 جوارح

صلى الله عليه وسلم بيت ميمونة بنت الحارث فاذا اصحاب فيها يقص ومعه عبد الله بن عباس وخالد بن الوليد فقال من اين لكم هذا فقالت اهدته لي اختي هزيلة بنت الحارث فقال لعبد الله بن عباس وخالد بن الوليد كلا فقالا اولا تاكل انت يا رسول الله فقال ابي تحضرني من الله حاضرة فقالت ميمونة انسقنيك يا رسول الله من اين عندنا فقال نعم فلما شرب قال من اين لكم هذا فقالت اهدته لي اختي هزيلة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايتك جاريته التي استأخرتني في حقها اعطيتها اختك وصلي بها حرمك ثم عي عليها فانه خير ذلك واخل شد رسول الله ورضا ميمونة بنت حارث كهي ازا زواج آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم پس نگاه آنجا سو ماراست در آنسو مار ميمونة است و همراه آنحضرت عبد الله بن عباس و خالد بن وليد بود پس فرمود از كجا آمد شما اين طعام گفت ميمونة بدينه فرستاد بن خواهر من هزيلة دختر حارث پس فرمود عبد الله بن عباس و خالد بن وليد را شما بخوريدان گفتند تو نميخوري يا رسول الله گفت من حاضر ميشود و نزديك من از جانب خدا مي آيد حاضر ميشود پس گفتي بدينه آيا نوشايم ترا يا رسول الله از شيري كه نزديك ما است پس فرمود آري پس قتيكه نوشيد فرمود از كجا است شما را اين شير پس گفت ميمونة بدينه فرستاد براي من خواهر من هزيلة پس فرمود رسول الله ميمونة را آيا ويدي تو آن شير خود را كه طلب شورت كودي از من در آزاد كردن او بده او را بخوار خود و وصل كن با نقرات خود را تا خدمت كند او را بر آئنه اين خير يا بهتر است ترا باب افضل كفا لآل البيت فضيلت خبر داري از دوزخ

صالح عن صفوان بن سليم انه بلغ عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انا و كافل البيتيم له او اخيره في الجنة كهاتين اذا اتقي واستاد باصبعه الوسطى والى تلى الا بهام رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود من خبر داري كنده و تربيت نمائنده یتیم و آن یتیم از آن او باشد يا از غير او و تربيت مانند اين دو انگشت باشيم و قتيكه پرميزگاري نمايد و اشاره فرمود با انگشت وسطی و انگشتی كه متصل ابهام است باب

لا ياخذ الصدقة الا باضطراد كبر و صدقه الا باضطرار **صالح** عن ابي الزناد عن الاعرج عن علي بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا ان ياخذ احدكم حبله فيعطيه على ظهره خير من ان ياتي رجلا اعطاه الله من فضله فيسأله اعطاه او منعه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتي كه نفس من دوست و ست اگه گيرد كي از شما ريمان خود را پس بريم كند تربيت خود بهتر است از آنكه بيايد در پيش مردمي كه داده است او را خدا تعالي از فضل خود يعني تو اگر مي پس سوال كند از وي

سیدنا وایمانده اور یعنی **صالح** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هو
 على المنبر وهو يذكر الصدقة والتصدق عن السائلة اليد العليا خير من اليد السفلى واليد العليا باية
 المتفق والسفلى هي السائلة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
 واذکر میگرد صدقه را و خود را با زود شدن از سوال پس فرمود دست بالا بهتر است از دست زیرین و دست بالا عطا
 کننده است و دست زیرین سوال کننده است **صالح** عن ابی الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال ليس للمسكين هذا الطواف الذي يطوف على الناس فزدة الفضة والتميتان والتمرة
 والتمرة تانق لواء من المسكين يا رسول الله قال الذي لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن للناس له فتصدق عليه
 ولا يقوم فبئس ما للناس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نیست مسکین حقیقی طواف کننده که بر سبک زود بر مردان
 پس از سبک و اندازد و این گفتم و دهم یک فرمود و خراگند پس گفتم مسکین یا رسول الله فرمود مسکین کسی است که نمی آید
 مال که بی احتیاج گردد و او را و مطعم نمیشوند مردان بروی تا صدقه داده شود و او را بر نمی خیزد و تا سوال کند از مردان
صالح عن زيد بن اسلم عن أبيه قال قال عبد الله بن الأرقم أدلني على بعير من المطايا استحل عليه أمير
 المؤمنين فقلت نعم جعل من الصدقة فقال عبد الله بن الأرقم أحب ان رجلا يادنا في بيع حماره فحل لك ما
 تحت اذنه ورفعيه ثم اعطاك فخرته قال فعضيت وقلت يغفر الله لك انقول لمثل هذا فقال عبد
 الله بن الأرقم انما الصدقة ترفع أساخ الناس بغيرها فاعلمهم فقلت عبد الله بن الأرقم سلم را کلمات کن مرا بر شتری
 از شتران سبک رو و طالب کنم از اسیران بنشین که سوار کند مرا بران پس گفتم آری شتری هست از صدقه پس گفتم
 عبد الله بن ارقم آید و دست میداری که مردی فرید و در روز گرم بشوید برای تو آنچه زیر از از دست و میان
 ران و عانه را بعد از آن به پرترا پس بنوشی آنرا گفت پس ختم گزفتم و گفتم خدا یا مرا ز او ترا یا مینگوی مرا آن
 این سخن پس گفتم عبد الله بن ارقم جز این نیست که صدقه و سهم مردان است میشوند آنرا از خویش **باب**
 ما نقصت صدقة من مال ناقص کرد صدقه مال را **صالح** عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمعه يقول
 ما نقصت صدقة من مال وما زاد الله عبدا بعفو الا حسداً وما تواضع عبداً لله الا دعة الله قال ما لك
 الا ادركي ابرق هذا الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم ام لا مالك شئيد علا بن عبد الرحمن را که میگفت
 ناقص کرد هیچ صدقه مال را و زاید از خدا بی عفو را بسبب عفو نکردت تا تواضع نکرد و هیچ بنده را
 خدا مگر که بر میدارد و او را خدا میباید مالک گفت نمیدانم که این حدیث بر داشته میشود یعنی نسبت کرده میشود

اقلت نحن بان ت كفت بوم ابواب ثواب العمرة في شهر رمضان وبيان ثواب عمرة ورمضان
عن سبي بن ابي بكر ان سمع ابا بكر بن عبد الرحمن يقول جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت
اني كنت تتجهزت للبحر فاعترض لي فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم اعترفي في رمضان فان عمرة
فيه كحجة اذن مني بشي اخضرت صلى الله عليه وسلم بكفت امرائنا من بان كرده بودم براي حج پس عارضني بيز
آمد مرايس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اورا كه عمره كن در رمضان پس امرائنا عمره در رمضان مانده است
باب فضل للمهاد في سبيل الله وبيان فضيلت جهاد ودر راه خدا **صالح** عن ابي الزناد عن
الا عرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مثل المجاهد في سبيل الله كمثل الصائم
القائم الدائم الذي لا يقصرون صلوة ولا ضياء حتى يرجع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود صفت جهاد
كفنه در راه خدا تعالي باشد صفت روزه دارنده نماز شب گذارنده هست عمل دوام كننده مانده نمیشود
نماز و روزه تا آنكه باز گردد **صالح** عن ابي الزناد عن الا عرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال تكفل الله من جاهد في سبيله لا يخرج من بيتهم الا المجاهد في سبيله وصدق بوكما انه
ان يدخله الجنة ان رده الى مسكنه الذي خرج منه ما قال من اجرا وغنيمة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود خاص من خدا تعالي كسي را كه جهاد كرده هست در راه او برمي آرد او را از خانه او كه جهاد در راه خدا تعالي
و ناور و دشمن و عداي او كند داخل كند او را بهشت يا باز آرد او را از خانه او كه برآمده بود از ان با وجود آنچه
حاصل كروا از اجرا غنيمة **باب فضل المجاهد في الجهاد وبيان فضيلت جهاد ودر راه خدا**
عن عبد الله بن ابي طلحة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ذهب الى دماء
يدخل على ام حرام تحت لحيان فطعمه وكانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت فدخل عليها وولم يمسها
على الله عليه وسلم فاطعمته وخلصت فقبل راسه فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ
وهو يمشي قالت فقلت ما يصححك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا على عذرة في سبيل الله يركبون
خيلهم وركوبهم على الاشارة يشك اشق قالت فقلت يا رسول الله ادع الله
ان يجعلني منهم فدعاهم ووضعه راسه فنام ثم استيقظ وهو يمشي قالت فقلت يا رسول الله
ما يصححك قال ناس من امتي عرضوا على عذرة في سبيل الله يركبون خيلهم وركوبهم على الاشارة
ممثل الملوك على الاشارة كمال قال في الامم قال قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم

قال انت من اولين قال فركبت البصر في دمان معاوية بن ابي سفيان فصرعته دانهما بين خمر حبت
من البصر فهلكك بود رسول الله صلى الله عليه وسلم معناه وكمه وقيقه سيرت بسوی قبا واخل بشید برام حرام است
لحان این طعام حاضر میکرد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و ام حرام در نکاح عبا و چون آنرا داخل شد بروی رسول
الله صلی الله علیه و سلم روزی این طعام خوراند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و نشست پس مسجد از سر مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برنج خواب رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیدار شد حال آنکه نمیند گفت
ام حرام این گفتم چه چیز و زنده می آرود ترا یا رسول الله فرمود و جماعه از امت من نموده شدند بمن در حالیکه غار
باشند در راه خدا یعنی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه با دشمنان باشند نشسته بر تختها یا گفت مانند
با دشمنان نشسته بر تختها شک میکند استی که بگویم کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تا که معین
کنم مرا از جمله ایشان پس دعا کرد برای وی بعد از آن نهاد سر مبارک خود را بر این خواب رفت بعد از آن بیدار
شد زنده گمان گفت ام حرام این گفتم یا رسول الله چه چیز و زنده می آرود ترا گفت جماعه از امت من نموده
شدند بمن در حالیکه غازی باشند در راه خدا یعنی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه با دشمنان باشند نشسته
بر تختها یا گفت مانند با دشمنان نشسته بر تختها چنانکه فرموده بود و در مرتبه اولی پس گفتم یا رسول الله دعا کن
بجناب خدا تا که کنیز مرا از جمله ایشان فرمود و از جمله خنثیانی گفت انس پس سوار شد و در دیار و زبان
معاوی پس آنگاه شد از جانور سواری خود و قیقه بر آمد از میان دریا پس بر و باب فصل الشهادة
فی سبیل الله بیان فیضیله شهاده در راه خدا است ما لك عن يحيى بن سعيد عن ابي صالح التميمي عن
ابن مبرزة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا ان اشي على امتي لاجنبت ان لا اخلف من
سيرة تخرج في سبيل الله ولكن لا اخلف ما احلهم عليه ولا يعيدون عليهم فخرجوا و
عليهم ان يخلفوا بعدك فوددت اني اقاتل في سبيل الله فاقبل ثم احيى فاقبل ثم احيى فاقبل رسول
الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر نبودی خوف آنکه شقت آنکم بر امت خود دوست داشتیم که ما هم سپر
شستیم نگرانی که بیرون می آید در راه خدا یعنی و لکن نمیایم آنچه سوار کنیم ایشان را بران و نمی یابند چیزی که
سوار شوند بران تا بر آید و شاق بشود بر ایشان که باز مانند از رفاقت من پس دوست داشتم که هر جنگ
بیکروم در راه خدا یعنی این شسته شوم باز زنده کرده شوم من پس کشته شوم باز زنده کرده شوم مرا پس
کشته شوم ما لك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال والذي نفسي بيده لو ددت اني اقاتل في سبيل الله فاقتلتم احبي فاقتلتم احبي فاقتل وكان
ابو هريرة يقول قلنا اشهدك الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود قسم بذاتي که نفس من در دست و دست هر کس که از زور کردم که من کارزار کنم در راه خدا ایتعالی بر
کشته شوم بعد از آن زنده کرده شود مرا پس کشته شوم باز زنده کرده شود مرا پس کشته شوم ابو هريرة گفت
سه بار گواهی میدهم بخدا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه فرمود **مالك** عن ابي الزناد عن
الاخير عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فيقول الله يوم القيمة الى رجلين
يقول احدهما الاخر كلا هبنا يدخل الجنة فقال هذا في سبيل الله فيقتل ثم يتوب الله على القاتل فيقتل
فيقتل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بخند و خدا ایتعالی التفات کرده بیوی و شخص میکند که از راه
آن دیگر راه رود داخل شوند و بهشت کارزار میکنند این یک در راه خدا پس کشته میشود بعد از آن رجوع حجت
میفرماید خدا ایتعالی بر آن کشته پس کارزار میکنند در راه خدا پس شهید میشود **مالك** عن ابي الزناد
عن الاصم عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا يكلم احد
في سبيل الله والله اعلم من يكلم في سبيله الا جاء يوم القيمة ويخصه شعب مما اللوت لون
دم والريح ينجح منك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود قسم بذاتي که نفس من در دست و دست زخمی
کرده میشود بمکس در راه خدا ایتعالی و اترست کسی که زخمی کرده میشود در راه خدا اگر کسی که زخمی
نیاست حال آنکه زخم او و اترست بخون زگ مانند زگ خونت و بوی مانند بوی مشک **مالك**
عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعيت في الجهاد وذكر الجنة و دخل من الاطراف
ياكل تمرات في يده فقال اني لم اجد الدنيا ان جلست حتى افزع منها من فوجي ما في يده حمل بسيف
فقاتل حتى قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم غيب فرمود مرا زور جهاد و یاد و او ایشان را بهشت
و مروی از انصار بخورد و خراجند که در دست او بود پس گفت مرا آن من جریم بر دنیا اگر نشنیم تا زنگ
فارغ شوم ازین خراج پس منبخت آنچه در دست او بود پس حمله کرد و بشیر خود پس کل زار کرد تا آنکه
کشته شد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن معاذ بن جبل قال قال الغزو وغزو ان فزع و ينفق فيه الكمية
و يأسر فيه الشريك و يطاع فيه و لا يفر و يجهت فيه الفساد فذلك الغزو و خير كله و غزوه
ينفق فيه الكمية و لا يأسر فيه الشريك و لا يطاع فيه و لا يفر و يجهت فيه الفساد فذلك الغزو و خير كله و غزوه

له قلت
الكلمة الصحيحة
مؤددة ما سأل

مگر که باشد او را مانند اجر کسی... که بی روی او کند و کم نمیکند از اجر بار ایشان چیزی نیست بیست و پنج خواننده که بخوانند
 بسوی مگر ای مگر که باشد بی روی مانند گناہان ایشان یعنی گناہان بی روان او و ناقص نمیکند از گناہان ایشان چیزی
باب التلطیف فی الامر بالمعروف و نہی عن المنکر و در امر معروف و نهی عن المنکر **صالح** انه بلغه ان عاملاً
 لعمر بن عبد العزیز کتب الیہ یزید کران رجلاً منیع ذکوة ماله فکتب الیہ عمر ان دعه و لا تأخذ منه ذکوة
 مع المسلمین قال فبلغ ذلك الرجل فاستند علیہ فادعی بعد ذلك ذکوة ماله فکتب عاملاً عمر الیہ
 یدک و لہ ذلک فکتب الیہ عمر ان خذ هاتین عاملاً از ان عمر بن العزیز نامه نوشت بسوی او و کر میکرد و کر میکرد
 بنجد ذکوة مال خود را بر نشت بجانب او عمر بن عبد العزیز نگه گذار او را و گیر از وی ذکوة همراه مسلمانان
 گفت پس رسید این خبر آن شخص را پس شوار شد بی روی پس او بعد از آن ذکوة مال خویش بر نشت عامل عمر بود
 او و کر میکرد برای او این ماجر این نوشت عمر بن العزیز بسوی عامل آنکه بگیرد از او ذکوة **باب عذاب**
 العامة یعمل الخاصة اذا قصر وافی النحر عن النحر و بیان عذاب عام بسبب عمل خاصان و قتیکه تقصیر کنند
 نبی از منکر **صالح** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم قالت یا رسول اللہ انک و فیما
 الصالحون فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم اذا کثر الخبث ام سلمة زوجة انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 سلم التماس نمود که یا رسول اللہ آیا اینها که شویم ما حال آنکه در میان ما میگویند کاران مستند بر فرمود انحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم آری و قتیکه پیدا شود بنیاز زشتی **صالح** عن اسمعيل بن حکيم انه سمع عمر بن عبد العزیز
 یقول کان یقال ان الله تبارک و تعالی لا یعذب العامة بذنب الخاصة و لكن اذا اعتزل النکر جهاداً
 استحقوا العقوبة کلام عمر بن عبد العزیز گفت که گفته میشد و زان پیشین که عذاب نمیکند خدا امتعا عامه را به
 گناه خاصه لیکن و قتیکه کرده شود کار بد بطنیه استحق عقوبت شوند همه ایشان **باب فضل الاعتزال من الناس**
 اذا خاف منهم فتنة بیان فضیلت گوشه گیری از مردمان و قتیکه خوف فتنة از ایشان معلوم کند **صالح**
 عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة عن ابی عن ابی سعید الخدري انه قال قال رسول
 الله صلی اللہ علیہ وسلم یؤتیک ان یكون خیر مال المسلم غنم تتبع بها شعف الجبال و مواقع القطر
 یقوتک من الفتن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و زو یک است که باشد بهترین مال مسلمانان رسته که از
 پی رود و بسبب آن بندی که بهار را و جای افتادن قطر را بگیرد و برین خود از فتنة **صالح** عن عبد
 الله بن عبد الرحمن بن مهران الا نصادی عن عطاء بن سينا دانه قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم

ای گفت
شعنه کل شی
اعاده ۱۲

الا أخبركم بخير الناس منزلاً رجل اخذ بعنان فرسه ليحاجه في سبيل الله الا اخبركم بخير الناس منزلاً
بعده رجل معتزل في غنيمة يقيم الصلوة ويؤتي الزكوة ويعبد الله وحده ولا يشرك بمشيئته
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آيا خبر نديم شمارا بيهترين مروان از زوي تهنه صومعه و كيه بدست گرفته
لكام پ خود را بجا و ميكنند و در راه خدا آيا خبر نديم شمارا بيهترين مروان از زوي تهنه بدست گرفته
بعد از آن مجاهد و دست كه گوشه گرفته است در ميان ربه بر پا مي دارد و نماز را و ميدهد زكوة را و عبادت
ميكنند خدا است و آنها و شر يك نفر نميكنند با او كسي را **باب** ترك ما يشغل عن ذكر الله و ترك جري
كه مشغول ميكنند از ايد خدا است **الك** با سنده اهدى ابو جهم بن حذيفة لرسول الله خبيصة
سمايت لها علم فشهد فيها الصلوة فلما انصرف قال يعني لعائشة دقي هذه الخبيصة الى ابي جهم
فاني نظرت الى علمها في الصلوة فكانت تقي عذبة فرستاد ابو جهم براي آنحضرت صلى الله عليه وسلم يك چادر
از خود و از علم بود پس حاضر شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آن خبيصة نماز پس وقتيكه بازگشت از نماز گفت
بنبي حضرت عائشة را باز گردان اين خبيصة را بسوي ابو جهم پس هر آينه من نگاه كردم بسوي علم آن در نماز
پس نزد يك بوز كه مشغول گرداندم **الك** عن عبد الله بن ابي بكر ان رجلاً من الانصار كان يصلي
في حائط له بالقف وادمن اودية المدينة في زمان التمر و الخلل قد ذللت فبقي مطوقة بتمرها فانظر
اليها فاعجبه ما راي من تمرها ثم رجع الى صلوته فاذا هو لا يدري كم صلى فقال لقد اصابتني و ما لي
هذا فتتبعه عثماني بن عفان وهو يومئذ خليفة قد كوله ذلك وقال هو صدقة فاجعله في سبيل
الخير فباعه عثماني بن عفان بخمسين الفاشمى ذلك المال الخمسين ثم روى الانصار نماز ميگذاشتند و در
از آن خود و در وادي قف كه وادي است او و او بهار ندينه در زمان خرا حال آنكه خرايانان بسبب بسياري
خوشها سرفرو کرده بودند پس آن خرايانان طوق پوشا شده بودند و در مسيو تاپس نظر كرد و آنهم و انصارى را
آن خرايانان پس خوشوقت ساخت او را آنچه و در حال غم آن خرايانان بعد از آن بازگشت بسوي
ماز خود پس نگاه وى نميد است كه چه قدر نماز گذارده است پس گفت و در دل خود بهر آينه رسيد مر السبب
ال من قننه بس ايديش حضرت عثمان و وى از و ز خليفه بود پس فكر كرد و درش او اين اجرا و گفت آن
بوستان صدقه است پس نه او را در راه خير پس فروخت آنرا حضرت عثمان به بخانه هزارين ناميده شد
آن بوستان بخمين **باب** سبعة نظلام الله في ظله يوم لا ظل الا ظله مفت كس انك در ملى رد

۲۳۳

ای گفت
خبيصة و بخر
او هو و معلو ۱۲

خدا تعالیٰ انشان در سایه خود روزگاریست سایه الاسایه او تعالیٰ **مالک** عن حبیب بن عبد الرحمن
 الاقصای عن حفص بن عاصم عن ابی سعید الخدری او عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم سبعة یظلمهم الله فی ظلہ یوم لا ینفعهم الا طلہ امام عادل و شاب شتاء فی عبادہ
 الله و رجل قلبه معلق بالمسجد اذ اخرج منه حتی یرجع الیه و رجلان شتا بان فی الله اجتمعا علی ذلك
 و تفترقا و رجل ذکر الله خالیاً من قلبه ففاضت عیناه و رجل دعتہ ذات حسب و جالی فقال ان
 اخاف الله رب العالمین و رجل تصدق بصدقة فاحضاها حتی لا تعلم بتماله ما تنفق بمیسر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم فرمود گفت تن متشککه در می رو خدا تعالیٰ انشان در سایه خود روزگاریست سایه
 مگر سایه او و شاه دادگر جوانی که پیدا شده است در عبادت خداست و مردیکه دل او باز نشسته است به سجده و میگوید
 بر می آید از سجده آنکه باز گردد و بوی او و آن دو شخص که یکدیگر دوستی کردند و در راه خدا جمع شدند بر دو
 و متفرق شدند بر دوستی و مردیکه یاد کرد خدا تعالیٰ را نه از دل خود پس عاری شد و خشم او و مردیکه خواند
 او را زنی صاحب عزت و مال پس گفت هر گاه من بتیرسم از خدا تعالیٰ پروردگار عالمها و مردیکه در راه
 خداست صدقه و او پس نهان کرد و از آنکه نمیداند دست چپ او اینچنین بدست راست او **باب**
 عقوبت خصال بن الاثم در بیان عذاب خصصتها از گناه **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه عن عبد
 الله بن عباس انه قال ما ظهر الغلول فی قوم قط الا اُلقي فی قلوبهم الرعب و لا فشی الزنا فی قوم
 قط الا اکثر فیهم الموت و لا نقص قوم المکیال و المیزان الا قطع عنهم الرزق و لا حکم قوم بغیر الحق
 الا فشی فیهم الدم و لا خیر قوم بالعهد الا سلط علیهم العدو و عبد الله بن عباس گفت ظاهر نشده است
 غلول در بین قومی هرگز مگر آنکه انداخته است خداست و در دل انشان ترس بیم و ظاهر نشده است زنا در قوم
 هیچگاه مگر بسیار واقع شد در انشان موت و اقص نه کرد و بیم قومی بیانه و ترار و اگر بازوشت از انشان
 خدا تعالیٰ رزق را و حکم نه کرد و بیم قومی بغیر حق مگر ظاهر شود در انشان خون اخق و نه شکسته است بیم
 قومی عهد را مگر مسلط میکند خدا تعالیٰ بر انشان دشمن **باب** فضل المتحابین فی الله در بیان فضیله
 باهم دوستی و ازندگان برای خدای تعالیٰ **مالک** عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر عن ابی الحباب
 سعید بن سباد عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یتبارک و تعالی
 بقول یوم القيمة ان المتحابین لجلالی الیوم اهلهم فی ظل یوم الا ینفعهم الا طل رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود ہر آیت مبارک و تعالیٰ سیغہ را بر روز قیامت کجا اندھا یکدیگر دوستی دارند گان برای رعایت بزرگی من
امروز داخل کنم اینا را و سایہ خود روز یکم بیہ سائیت گم سائیت **مالک** عن ابی حاتم بن دینار
عن ابی ادريس الخولاني انه قال دخلت مسجد دمشق فاذا فتى شاب يقرأ التنايا واذا الناس معه
اذ انقلبوا في شئ اسندوا اليه وصدروا عن قوله فسالت عنه فقبل لي هذا معاذ بن جبل فلما
كان الغد حجرت فوجدته قد سبقني بالهجير ووجدته يصلي فاستظرت به حتى قضى صلاته ثم جئت
من قبل وجهه فسلمت عليه ثم قلت والله اني لا حبك في الله فقال الله فقلت الله فقال الله
فقلت الله قال فاخذ بجيوة رداي فحسنت في اليه وقال اشتر فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول قال الله تبارك وتعالى اوجبت محبتي للمحبتين في الدنيا والآخرة في
والمباذلين في ابواوريس خولاني گفت داخل شدم مسجد دمشق پس ناگاه جوانی هست و خندان و ندان
او و ناگاه مردمان همراه او نید و قسکہ اختلاف میکنند و چیزی متوجہ میشوند بسوی او و رجوع میکنند بسواقی
گفتہ او پس سوال کردم از حال او پس گفتہ شد مرا کہ این شخص معاذ بن جبل است پس ویکہ صبح شد و رفت
ناجرہ رفتم بہ مسجد پس انقیم او را کہ سبقت کرده است در وقت ہاجرہ بآمدن بر من پس انقیم او را در آن حال
کہ نماز میکرد و پس انتظار او کشیدم تا آنکہ تمام کردن نماز خود را بعد از آن آدم پیش او از جانب روی او پس سلام
گفتم بروی بعد از آن گفتم قسم بخدا کہ من دوست میدارم ترا برای خدا پس گفت قسم بخوری بخدا پس گفتم
قسم بخورم بخدا پس گفت قسم بخوری بخدا پس گفتم قسم بخورم بخدا پس گرفت جبوہ ردای مرا پس کشید مرا
بسوی خود و گفت خوشوقت شو ہر آنکہ من شنیدم رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمود کہ گفت
خدا تعالیٰ لازم شد محبت من برای آن دو کس کہ با یک دیگر محبت دارند برای من و برای آن دو کس
کہ با یک دیگر دشمنی میکنند برای من و برای آن دو کس کہ با یک دیگر زیارت میکنند برای من و برای آن دو کس کہ با یک دیگر
مال خرچ میکنند برای من **باب** محبتہ اللہ عزوجل وفضل قبول الناس اذا كان لصلاح الرجل
وفقواہ بیان محبت خدا تعالیٰ و فضیلت قبول مردمان و قسکہ باشند بسبب صلاح مرد و پرہیزگاری او
مالک عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
اذا احب الله عبدا قال الجبريل عليه السلام يا جبرئيل قد احببت فلانا فاجبرئيل فيجبرئيل ثم ينادي
في اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاجبوا فيجبرئيل اهل السماء ثم يضع له القبول في الارض

فاذا بغض الله العبد قال مالك لا احببته الا انه قال في الغرض فقل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمى ووقيكه دوست سیدار و خدا تعالی بنده را میگوید جبریل را یا جبرئیل برائت دوست و دشمن فلان شخص را پس تو دوست گیر او را پس دوست بگیر و او را جبرئیل عبد از ان ملائکه جبرئیل در اهل آسمان که هر آنکه خدا تعالی دوست داشته است فلان را پس دوست دار و او را پس دوست دارد و او را اهل آسمان عبد از ان نهاده میشود برای او قبول و در زمین و دوقیکه ناخوش دارد و خدا تعالی بنده را گفت اناک نمیدانم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم مگر آنکه فرموده است در باب بغض آنچه مذکور شد و در باب حب **مالك** عن عبدی بن سهیل بن مالك عن ابيه عن كعب الاحبار انه قال اذا احببتهم ان تعلموا اما للعبد عند دبر فانظروا ما يتبعه من حسن التناء وكعب احبار گفت و قبیكه بخوابید که بدانید که چه فرموده است بنده را از دیک بر و درگاه خود پس بدینیکه چه چیز از بی وی می آید از نمای مردمان **باب** فضل عجايب السادة العلماء میان فضیلت تشیعی با علماء مالك انه بلغه ان لقمان الحكيم اوصى ابنه فقال يا بني خاليس العلماء وراحمهم وركبتك فان الله يحب القلوب ينفذ الحكمة كما يحب الحي لا يرضى الميتة ويا بل تعلمان حكيم وبيت كرويه خود را پس گفت ای پسر من همیشه کن با عالمان و فرجهت کن با ایشان بدو را از وی خود پس هر آنکه خدا تعالی بنده را بسیار دوست دارد و او را علم خدا که بنده بسیار در زمین مرده را به باران بزرگ **مالك** عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن ابي حنيفة عن حنيفة بن حذاف عن ابي ابي طالب عن ابي فاقد الليثي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بنما هو جالس في المسجد والناس عنده اذا قبل نفر ثلثة فا قبل اثنان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وذهب واحد فلما وقع على رسول الله صلى الله عليه وسلم سلم فلما قاما احدهما فرأى فرجة في الخلقة فجلس فيها واما الآخر فجلس خلفهم واما الثالث فادبر ذاهبا فلما فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا اخبركم عن النفر الثلثة اما احدهم فامحى الى الله فآواه الله واما الآخر فاستحيى فاستحيى الله منه واما الثالث فاعرض الله عنه ابو اوقد لثي گفت در آن هنگام که رسول الله صلى الله عليه وسلم نشسته بود و سجده مردمان با او بودند ناگاه روی آورد و بدیده کس پس آمدند و کس رفت یک کس پس وقیکه آواز دادند و کس نزد یک آنحضرت صلى الله عليه وسلم سلام گفتند اما کی از ایشان فرجه دید و طقه پیش نشست در آن فرجه و اما آن دیگر پیش نشست پس ایشان و اما آن سوم پیش نشست و او روان بنده پس وقیکه فامع شد رسول الله صلى الله عليه وسلم از سخن خود فرمود آیا خبر ندارم شما را از حال این سه کس اما کی از ایشان جای گرفت

قلت
الاول المطر عظيم
القطر ١٢

٢٣٦
قلت

قوله فآواه الله يعني انزل
منزل القدرية قوله فاجب
اي انزل الملائكة حياء من

النبي صلى الله عليه وسلم
وكانوا يراون استحيى
منه فاجلجج
الذي هاجن استحيى
اي بطيخه من استحيى
قوله فاعرض الله عنه
سخط عليه ولم يجعل
في الخبايا نصيبا

بسوی خدا بر جای داد و او را خدا و اما آن دوم پس حیا کرد و خدا پس حیا کرد و خدا تعالی از وی و اما آن دیگر را خدا
اعراض کرد و خدا تعالی از وی یعنی ختم گرفت خدا تعالی بروی وی نعیب ساخت و او را از نعیب **باب التزغیب**
فی الملتقى الحسن و رغبت و اوان خلق نیک **مالک** عن معاذ بن جبل قال اخبرنا اوصافى به رسول
الله صلى الله عليه وسلم حين وضعت رجلى في العزاة انه قال لي احسن خلقك للناس معاذ بن جبل
معاذ بن جبل گفت آخر چیزی که وصیت فرمود ایمان رسول الله علیه و سلم وقتی که بنادم پای خود را زیر کاتب ختم کرد
بود که فرمود مرا نیک کن خلق خود را برای مردمان ای معاذ بن جبل **مالک** عن يحيى بن سعيد انه قال
بلغني ان المزيلى ذلك بحسن خلقه و رجة القائم بالليل الطامح بالهوا و يحيى بن سعيد گفت که جبرئیل را
یعنی شلف هر آنکه مردوری یا مدبیب یکی خلق خود درجه یک که بنماز شب استاده باشد در شب بروزه نشسته شده
باشد و نیم روز **مالک** انه بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت لاتيتم حسن
الاخلاقي فرمود رسول الله صلى الله عليه و سلم فرستاده شدم من تا تمام کنم حسن خلق را **باب فضل التهنيد**
و التوددة بيان فضيلة ميانه روی در وجه معاش و بر و باری **مالک** انه بلغني عن عبد الله بن عباس انه
كان يقول القصد والتودة و حسن السمعة جزء من خمسة وعشرين جزء من النبوة عبد الله بن عباس
میگفت ميانه روی در امور معاش و بر و باری و خوشحالی و خصلت است از بیست و پنج خصلت نبوة **باب مداراة**
الناس و رصفت مداراة کردن با مردمان **مالک** انه بلغني عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
انها قالت استاذن دجل على النبي صلى الله عليه وسلم قالت عاشت وانا معه في البيت فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم بشن ابن الغنمية ثم اذن له قالت عاشت فلم ائتمت ان سمعت محمدا
رسول الله صلى الله عليه وسلم معه فلما خرج الرجل قلت يا رسول الله قلت فيه ما قلت ثم لم
تغضب ان ضحكك معه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من شر الناس من اتقاء الناس
لشوة ان حضرت عائشة مرویت که دستور می طلب کرد شخصی از حضرت صلی الله علیه و سلم و من آنحضرت
بودم در خانه پس آنحضرت فرمود بدین قبیله است این شخص بعد از آن دستور می داد و او را گفت حضرت عائشة
پس درنگ نکردم از آنکه شنیدم بسم کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم با او پس قیامیکه برآمد از خانه
انگفتم یا رسول الله گفتی در حق وی آنچه گفتی بعد از آن درنگ نکردی از آنکه بسم کردی یا او پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آنکه بدترین مردمان کسی است که برهنه کند مردمان از ملاقات از جهت

ما قلت

الخلاقي الحسن مع استاذ

كثرة منها الحسن في الاذن والبيان

الاصح منها الحسن في الاذن والبيان

الاصح منها الحسن في الاذن والبيان

ما قلت

القصد هو الاقتصاد

والتوسط في بذل المال والخدمة وغير ذلك

التوددة الثاني

السمن حسن العيشة والمطر في الدين

برخوبی او **باب** فضل ترك الریحل ما لا یغنیه و فضیلت ترك کردن مروی زیرا که در کازیت اور
 مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین بن علی ابن ابیطالب ان رسول الله صلی الله علیه و
 قال من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه رسول الله صلی الله علیه و لم فرمود از کمال و از حسن کمال
 است ترك کردن آدمی آنچه در کازیت است اورا **باب** الاقبال علی الضعفاء و حسن نعمت هم
 و بیان فضیلت متوجه شدن بر حال ضعیفان و حسن خبر داری کردن با ایشان **مالک** عن هشام
 بن عروہ عن ابيه انه قال انزلت عیسی و تولى فی عبد الله بن ام مکتوم جاء الی رسول الله صلی الله علیه و
 علیه وسلم فجعل یقول یا محمد اسید نبی و عند النبی صلی الله علیه و سلم دجل من عطاء المبتکرین
 فجعل النبی صلی الله علیه و سلم یعرض عنه و یقول علی الآخر و یقول یا نافلان هل تری ما اقول
 باسا فیکول لا و الله ما ادری ما تقول یا سا فانزلت عیسی و تولى ان جاءه الاخذ عروہ
 که فرود آورده شد عیسی و تولى در باب عبد الله بن ام مکتوم آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس
 شروع کرد که میگفت یا محمد نزدیک خود گردان مرا و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنوقت مروی
 بود از عظمای مشرکین پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعراض میکرد از وی و متوجه بود بر آن دیگر که از رؤسا
 مشرکین بود و میفرمود ای فلان آیا می بینی چیزی که میگویم عیسی پس میگفت او فی قسم بخواب که نمی بینم
 چیزی که میگویم می عیسی پس فرود آورده شد عیسی و تولى ان جاره الاعمی **باب** فی کل ذات کبد
 دطیبه اخرجوا احسان با هر جانوری که بگز تر و در ثواب است **مالک** عن سمیحه مولا ابی بکر عن ابی
 صالح السمان عن ایهیمرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال بینما رجل عیسی بطریق اذا استند
 علیه العطش فوجد بیدرا فنزل فیها فشرب فخرج فاذا کلب یلهث یا کل التری من العطش فقال انزل
 لقد بلغ هذا الکلب مثل الذی بلغ منی فنزل البیدر فکلا فخرتم امسکتم ففیہ حتی دق مسقی
 الکلب فستکوا لله ففعل له فقالوا یا رسول الله ان لنا فی الیهامیم لا جرم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه وسلم فی کل ذات کبد دطیبه اخرجوا احسن فرمود در آن هنگام که میفرست
 در راهی آگاه شدت رسید او را تشنگی پس یافت چاهی پس فرود آمد و در آن چاه بر آب خورد پس برآمد
 و دید آنجاگی را که زبان بری آورد و از آن خود میخورد و خاک ناک را لب تشنگی پس گفت آنم و در
 رسیده است این مگ از تشنگی مانند آنچه رسیده بود پس فرود آمد و در چاه پس بر کرد و سوزه خود را بیدار

نگهداشت از زبان خود تا آنکه برآمد پس آب نوشانیدنگ را پس قبول کرد و خدا تعالی از وی این عمل را پنداشت
 اورا این گفتند یا رسول الله آیا ما را در جانوران فردی هست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یفرم
 که جگر تر دارد و آب است **باب فضل الحیاء بیان فضیلت حیا ص ۱۰۰** عن ابن شهاب عن
 سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مر علی رجل وهو یحفظ
 أخاه فی الحیاء فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم دع عنك الحیاء من ایمان رسول الله صلی
 الله علیه و سلم گذر فرمود بر شخصی حال آنکه آفرودنید میگفت برادر خود را در آب حیا پس فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم مگذار او را از آئینه حیا از ایمانست **ص ۱۰۱** عن سلمة بن صفوان بن سلمة الزدی
 عن زید بن طلحة بن دکانة یرویه عن النبی صلی الله علیه و سلم لکل دین خلق وخلق الاسلام الحیاء
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم هر دینی را طاعتی است و خلق وین اسلام حیا است **باب فضل**
کظم الغیظ فضیلت فرو خوردن خشم ص ۱۰۲ عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن یونس
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیس الشهد ید بالصبر فخر انما الشهد ید الکی یملک نفس
 عند الغضب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بپهلوان نیست آنکه کمشتی گرفتن میغایانند مردم را جز آن
 نیست که بپهلوان کسی است که قادر باشد بر ذات خود و نزدیک خشم **ص ۱۰۳** عن ابن شهاب عن
 حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان رجلاً أتى الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول
 الله علّنی کلّیات اعیاش یوق ولا یکنز علی فاستی فقال رسول الله لا تغضب هر آینه مروی که
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا چند کلمه که گذران کنم بر حسب این
 و بسیار فرما بر من که انگاه فراموش خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم خشم گیر **باب**
ذم الشحشاء و الحقد **ص ۱۰۴** است درمت کینه **ص ۱۰۵** عن سهیل بن ابی صالم السمان عن ابیہ عن
 ابیہ رة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال تقف ابواب الجنة یوم الاثنین و الخنیس **ص ۱۰۶**
 لکل عبد مسلم لا یشترک بالله شیئاً الا دجل کانت بینہ و بین اخیه شحشاء و یقال انظر و اهدین
 حتی یصلطما انظر و اهدین حتی یصلطما رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کتاده کرده میشود و دراز
 بهشت روز و شب و روز بخشنده آمرزیده میشود هر بنده مسلمان را که شریک مقرر نمیکند با خدا جزیرا اگر مردی
 که بود در میان او و در میان برادر او کینه پس گفته میشود یعنی ملائکه را که مهلت میدهند و شخص را تا آنکه

له قلت
قله از کواهدین
ای از وها

صلح کنند با یکدیگر مهربان و بخشن را تا آنکه صلح کنند با یکدیگر **صالح** عن مسلم بن ابی مریم
عن ابی سالم السمان عن ابی هريرة انه قال تعرض أعمال الناس كل جمعة خزين يوم الاثنين ويوم
الاثنين فيعمر كل عبد مؤمن الا عبدا كانت بينه وبين اخيه شحنة فيقال اتركوا هذين حتى
يفسأ او اتركوا هذين حتى يفسأ ابو هريرة گفت عرض کرده میشود عملهای مردمان در جمعه و دایر روز
دوشنبه و روز یکشنبه پس اگر مرزیده شود هر نذره سلمان را اگر نذره که بود میان او و میان برادر او کشیده
میشود و گذارید این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند باطل صلی گفته میشود و مؤخر این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند

صالح عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت سعيد بن المسيب يقول الا اخبركم بخبر من كثير
من الصلوة والصدقة قالوا بلى قال اصلح ذات البين واياكم والبعضة فاهي الحاقلة
سعيد بن المسيب گفت آيا خبر ندم شما را بجز بیهوشی است از بیاری از نماز و صدقه گفتند آری فرمود اصلح
با بین و دور و دراز خود را از بغض پس بر آنکه وی زایل کنند و این است **باب** انتفاء دعوة المظلوم
در بریز کردن از دعا و ظلم رسیده **صالح** با سند از ان عمر بن الخطاب استعمل مولی له يدعي

على المحي فقال يا هني اقمم جناحك عن الناس واتق دعوة المظلوم فان دعوة المظلوم حجة تختص
عمر بن الخطاب عامل ساخت سولی از آن خود را که خوانده میشد او را اینبار جمعی پس گفت یا هنی من کن باز و ای خود
از مردمان و بهتر است دعا مظلومان را پس بر آنکه دعا مظلوم مقبول است **باب** دَمِ اسَاءَةِ الظَّنِّ وَ
والتحاسد والتكافؤ و زعمت بدگمان شدن و خست جوئی مردمان نمودن و با هم حسد کردن و بغض

و زبیدن **صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال اياكم والظن فان الظن اكد من الحديث ولا تحسسوا ولا تجسسوا ولا تافسوا ولا تافسوا
ولا تباغضوا ولا تباغضوا وكونوا عباد الله اخوانا رسول الله عليه وسلم فرمود و دور و دراز خود را از
گمان بدین برآیند گمان بدو دروغ ترین سخن است و عیب جوئی کنید و تفتیش عیب یکدیگر ننمایید و مناقشه
با هم نکنید یعنی علیه بجزئی یکدیگر کنید و حسد نکنید و بغض یکدیگر نکنید و پشت نه گردانید از یکدیگر و باشتید

ای نیکان خدا را و از آن با هم **باب** الترغيب في شكر نعم الله عز وجل **باب** در رغبت دادن
شکر نعمت خدا و عز وجل **صالح** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل المسجد
فوجد فيه ابا بكر الصديق وعمر بن الخطاب فساها فقالا اخرجنا الجوع فقال رسول الله صلى

اللہ علیہ وسلم انا اخرجی الجوع فذهبوا الی ابی الطیثم بن التیمان الانصاری فاحرمهم لبس عیونہ
 یعلی و قام فذبح لهم شاة فقال رسول اللہ علیہ وسلم نکت عن ذات اللہ فذبح لهم شاة و
 استعذ ب لهم ماء فعلق فی تخلیہ تم اتوا بذلک الطعام فاکلوا منه وشربو من ذلک الماء فقال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکسما لک نعیم هذا الیلکم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم داخل شہر
 مسجد پس یافت و روی ابو بکر صدیق را و عمر بن الخطاب را پس رسید از نشان پس گفتند بر آورد ما را اگر سنگی
 پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مرا نیز میرود آوردہ است گرسنگی پس فرستند بوی ابو ایشم
 انصاری پس ابو ایشم فرمود اہل خود را برای ایشان مہیا ساختن قدری جو کہ نزدیک او بود کہ ساختہ شود
 و پر خاست تا بزم کند برای ایشان بزی پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و در شوازی بزی کہ شیر
 و آب باشد یعنی بز شیر و از بزم کن پس فرج کرد برای ایشان بز را و آورد آب شیرین برای ایشان پس
 از او خبر را بنی بعد از آن حاضر کردہ شد پیش ایشان طعام را پس خوردند از طعام و نوشیدند از آن آب
 سر و پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البتہ سوال کردہ خواهد شد شمار از نعمت امروز باب
 فضلی الخوف من اللہ عزوجل و بیان فضیلت خوف از خدا **مالک** عن ابی الزناد عن
 الاعوج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رجل لم یعل حسبتہ قط لاهله
 از امانت فاحرقوه ثم اذروا نصف فی البر و نصف فی البحر فواللہ لئن قد رآ اللہ علیہ ليجذبہ
 عند ابا لا یعد بہ احد من العلمین فلما مات الرجل فعلوا ما امرهم بہ فاحر اللہ البر فجمع ما فیہ
 ثم امر اللہ البحر فجمع ما فیہ ثم قال لم تعلت هذا قال من خشیتک یا رب و انت اعلم قال فقیر
 للہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ گفت مردی کہ مکرہ بود پیچ گاہ کار نیک یعنی وصیت کرد اہل خود
 را و تشکیک میر و این شخص بجز یاد او را بعد از آن پرازدنید نصف او را در خشکی و نصف او را در دریا پس
 کہ اگر دست یا دیر روی خدا البتہ عذاب خواهد کرد او را خدا بی کہ کند باین صفت بیخکس را از عالمیان پس
 و قیکہ نمرد آن شخص بجا آوردند وصیت او را اہل او کردند آنچه فرمودہ بود ایشان را پس حکم فرمود
 خدا تعالی بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن حکم کرد در دریا را پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن
 فرمود و چرا کردی این مہ گفت باز خدا یا از ترس تو و تو دانا تر می فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس با فرمود
 او را **باب** فضل حب لقاء اللہ بیان فضیلت محبت ملاقات خدا **مالک** عن ابی الزناد

فقال لکسما لک نعیم هذا الیلکم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم داخل شہر مسجد پس یافت و روی ابو بکر صدیق را و عمر بن الخطاب را پس رسید از نشان پس گفتند بر آورد ما را اگر سنگی پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مرا نیز میرود آوردہ است گرسنگی پس فرستند بوی ابو ایشم انصاری پس ابو ایشم فرمود اہل خود را برای ایشان مہیا ساختن قدری جو کہ نزدیک او بود کہ ساختہ شود و پر خاست تا بزم کند برای ایشان بزی پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و در شوازی بزی کہ شیر و آب باشد یعنی بز شیر و از بزم کن پس فرج کرد برای ایشان بز را و آورد آب شیرین برای ایشان پس از او خبر را بنی بعد از آن حاضر کردہ شد پیش ایشان طعام را پس خوردند از طعام و نوشیدند از آن آب سر و پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم البتہ سوال کردہ خواهد شد شمار از نعمت امروز باب فضلی الخوف من اللہ عزوجل و بیان فضیلت خوف از خدا مالک عن ابی الزناد عن الاعوج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال قال رجل لم یعل حسبتہ قط لاهله از امانت فاحرقوه ثم اذروا نصف فی البر و نصف فی البحر فواللہ لئن قد رآ اللہ علیہ ليجذبہ عند ابا لا یعد بہ احد من العلمین فلما مات الرجل فعلوا ما امرهم بہ فاحر اللہ البر فجمع ما فیہ ثم امر اللہ البحر فجمع ما فیہ ثم قال لم تعلت هذا قال من خشیتک یا رب و انت اعلم قال فقیر للہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ گفت مردی کہ مکرہ بود پیچ گاہ کار نیک یعنی وصیت کرد اہل خود را و تشکیک میر و این شخص بجز یاد او را بعد از آن پرازدنید نصف او را در خشکی و نصف او را در دریا پس کہ اگر دست یا دیر روی خدا البتہ عذاب خواهد کرد او را خدا بی کہ کند باین صفت بیخکس را از عالمیان پس و قیکہ نمرد آن شخص بجا آوردند وصیت او را اہل او کردند آنچه فرمودہ بود ایشان را پس حکم فرمود خدا تعالی بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن حکم کرد در دریا را پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن فرمود و چرا کردی این مہ گفت باز خدا یا از ترس تو و تو دانا تر می فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس با فرمود او را باب فضل حب لقاء اللہ بیان فضیلت محبت ملاقات خدا مالک عن ابی الزناد

وكان في ذلك يوم من ايام رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل من اكل من الارض الا عشب الذئب منه خلق وفيه يركب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا تمام آدمي فرائسهم وزمن كركب ذئب ازان عجب ذئب افرده الله ووروى مركب كرهه خواهد شد عجب ذئب استخواني كه در اسفل ثبت عينا شد زوك عجز وعجز جانت كه مير و مردم حيوان ازان **باب** شفاعته النبي صلى الله عليه وسلم لامته في الآخرة **صالح**
عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبي دعوة يدعو بها فان دنا ان اخي دعوتي شفاعته لا تمتي في الآخرة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا تمام آدمي وعانت كه دعا ميكنند بان بين من خواهم كه نهان نگاه دارم دعا خود را بجه شفاعت براي امت خود
ور آخرت **باب** حوض النبي صلى الله عليه وسلم وقوة المؤمنين عند الموت وعنت امته محمد صلى الله عليه وسلم غوا محجلين من اثار الوضوء **باب** وريان النجس صلم وراذن مرتدين از دوى در الكفنة شدن مهت
انحضرت صلى الله عليه وسلم بعثت غر محجل از اثار وضوء **صالح** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه
عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم دار قوم
مومنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون فوجدت ابي قد رايت اخواننا قالوا يا رسول الله الشيا
ناخوانك قال بل انتم اصحابي ولخواننا الذين لم ياتوا بعد فانا فرطهم على الحوض فقالوا يا رسول
الله كيف تعرف من ياتي بعدك من امتك قال رايت لو كانت لرجل حيلة عز محجلة في حبل
دهم هم الا يعرف حيلة قالوا بلى يا رسول الله قال فاتهم ياتون يوم القيمة غرا محجلين من الوضوء
فانا فرطهم على الحوض فلا يدان رجل عن حوصي كما يدان البعير الضال انا دهم الا هلم الا هلم
الا هلم فيقال انهم قد يدك لو ابعذك فاقول فصحا فصحا فصحا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بر اء بسوى گورستان ليگفت السلام عليكم دار قوم مومنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون يعني خطاب بر دگا
فرمود كه سلام بر شما با دواي باشندگان سراي قومي از مسلمانان و بر ائمه اگر خواسته است خدا تعالي شما را
شويم بعد ازان فرمود و از زوكردم كه كاشن ميديد برادران خوشتان را صحابه كه گفتند ايا ما نيتيم برادران تو
گفتند نه بلكه شما اصحاب ميديد برادران من انكسانند كه هنوز نيامده اند يعني دور وجود و من فرط ايشانم بر

برای جانوران مرغان و وزندگان **باب** خلق بن آدم عند الحشر من عجب الذئب وريان كز
فرزند آدم وقت حشر از استخوان ذئب **صالح** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريره ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال كل من اكل من الارض الا عشب الذئب منه خلق وفيه يركب
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا تمام آدمي فرائسهم وزمن كركب ذئب ازان عجب ذئب افرده الله
ووروى مركب كرهه خواهد شد عجب ذئب استخواني كه در اسفل ثبت عينا شد زوك عجز وعجز جانت كه
مير و مردم حيوان ازان **باب** شفاعته النبي صلى الله عليه وسلم لامته في الآخرة **صالح**
عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لكل نبي دعوة يدعو
بها فان دنا ان اخي دعوتي شفاعته لا تمتي في الآخرة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا تمام آدمي
وعانت كه دعا ميكنند بان بين من خواهم كه نهان نگاه دارم دعا خود را بجه شفاعت براي امت خود
ور آخرت **باب** حوض النبي صلى الله عليه وسلم وقوة المؤمنين عند الموت وعنت امته محمد صلى الله عليه وسلم غوا محجلين من اثار الوضوء **باب** وريان النجس صلم وراذن مرتدين از دوى در الكفنة شدن مهت
انحضرت صلى الله عليه وسلم بعثت غر محجل از اثار وضوء **صالح** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه
عن ابي هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى المقبرة فقال السلام عليكم دار قوم
مومنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون فوجدت ابي قد رايت اخواننا قالوا يا رسول الله الشيا
ناخوانك قال بل انتم اصحابي ولخواننا الذين لم ياتوا بعد فانا فرطهم على الحوض فقالوا يا رسول
الله كيف تعرف من ياتي بعدك من امتك قال رايت لو كانت لرجل حيلة عز محجلة في حبل
دهم هم الا يعرف حيلة قالوا بلى يا رسول الله قال فاتهم ياتون يوم القيمة غرا محجلين من الوضوء
فانا فرطهم على الحوض فلا يدان رجل عن حوصي كما يدان البعير الضال انا دهم الا هلم الا هلم
الا هلم فيقال انهم قد يدك لو ابعذك فاقول فصحا فصحا فصحا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
بر اء بسوى گورستان ليگفت السلام عليكم دار قوم مومنين وانا ان شاء الله بكم لاحقون يعني خطاب بر دگا
فرمود كه سلام بر شما با دواي باشندگان سراي قومي از مسلمانان و بر ائمه اگر خواسته است خدا تعالي شما را
شويم بعد ازان فرمود و از زوكردم كه كاشن ميديد برادران خوشتان را صحابه كه گفتند ايا ما نيتيم برادران تو
گفتند نه بلكه شما اصحاب ميديد برادران من انكسانند كه هنوز نيامده اند يعني دور وجود و من فرط ايشانم بر

عن الصادق عليه السلام قال ان من اكل من الارض الا عشب الذئب منه خلق وفيه يركب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا تمام آدمي وعانت كه دعا ميكنند بان بين من خواهم كه نهان نگاه دارم دعا خود را بجه شفاعت براي امت خود

حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان بزود آب و دل برای ایشان بسیار از صحابه گفتند یا رسول
 الله چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مردی را سپه‌ای سفیدپوشانی سفید
 پاهای در گذار سپاه که خالص باشد سپاهی ایشان از رنگ دیگر آیینی شناسد چهار خود گفتند آری
 یا رسول الله شناسد فرمود ایشان خوش آمد روز قیامت سفیدپوشانی شده سفیدپوشانی گشته بسبب وضو
 و من خط ایشان باشم بر حوض پس باید که دور کرده نشود شخصی از حوض من یعنی منی کند که از شما علی باعث
 محرومی از آن حوض بوجو دنیا بد چنانکه دور کرده میشود شتر نیگانه که گله خود را گم کرده و بر حوض غیر صاحب
 خود در فتنه من ندا کنم ایشان را که آن بیایید آن بیایید آن بیایید پس گفته شود در اینی فرشتگان گویند
 مرا کنیم ایشان بدل کردند وین خود را بعد از تو گویم پس دوری باد ایشان را پس دوری باد ایشان را پس دوری
 باد ایشان را **باب** شدۀ نادر جهنم در بیان نخی آتش دوزخ **مالك** عن ابی الزناد عن
 الاغوج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نادى آدم النبی یوفى و ان جزء
 من سبعین جزء من نادر جهنم فقال یا رسول الله ان كنت لکافیت قال انما فعلت تسعة و
 تسعين جزء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آتش دوزخ میان که می افروزند از باره است از هفتاد
 باره از آتش دوزخ پس گفتند یا رسول الله این آتش که پیش از میانست کفایت کننده بود و غفرت
 فرمود این آتش دوزخ را افزون کرده شد به نود و نذر **مالك** عن عمر بن سہیل بن مالك
 عن ابی هريرة انه قال اترو بها حسدا و کنا بکم هذه طی اسود من القار قال مالك القار الزفت بزر
 گفت ای اگمان کرده میشود شمار که آتش دوزخ سبز است مانند آتش شمار آینه آتش دوزخ سیاه است
 از قار گفت مالک قار زفت است **كتاب سير النبي** صلى الله عليه وسلم و احضا
 كتاب در بیان احوال آنحضرت صلى الله عليه وسلم و یاران **ابو باب** أسماء النبی صلى الله عليه وسلم **مالك**
 عن ابن شہاب عن محمد بن جبیر بن مطعم ان النبی صلى الله عليه وسلم قال لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا الماحی الله
 یحو الله فی الکفر و انا الحاشی الذی یحشر الناس علی قدحی و انا العاقب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود ویرای نام من محمد و بن احمد و بن ماحی ام که محو میکند خدا را بسبب من کفر را و من حاشی که بر انگشت
 خواهند شد بر قدم من و من عاقب یعنی بعد از همه انبیا آدم مترجم گوید که معنی علی قدمی است که روی صلى الله
 علیه وسلم امام و پیشوای ایشان باشد روز حشر و همه محتاج بشدند بوی شفاعت او و آنکه آنحضرت صلى الله

قلت

قلین کانت ان ههنا
 الخلفه یعنی نادر الدنيا
 کافیت و نخل اهل الکفر

٢٣٤

قلت

فی بعضی قول علی قدحی
 انه ما دم و هم الخشن غراب
 الخلفه و فی معناه
 انما اول من یلحق علیه
 الارض من الناس و النبی
 غیبه و معنی القار
 انداز انبیا یا پس بعد
 سببی

والذين آمنوا وهاجروا ما رزقوا من قبلهم
 وما كان لهم عليه من مال فلهم الجنتان
 بغير حساب
 والذين آمنوا وولوا
 ما رزقوا من قبلهم
 وما كان لهم عليه من مال
 فلهم الجنتان بغير حساب
 والذين آمنوا وولوا
 ما رزقوا من قبلهم
 وما كان لهم عليه من مال
 فلهم الجنتان بغير حساب

علیه وسلم اول کسی است که شقی شود زمین از وی بعد از ان تنقش شود و از سایر خلایق عقب او علیه الصلوٰه و السلام
و معنی غائب آنکه بعد از وی پنجاه سبزیست و الله اعلم باب صفة النبی صلی الله علیہ وسلم
و کتبته عتبه حین اوحی الیه و حیث هاجروا و یحیی ثوبی و بیان صفت آنحضرت صلی الله علیہ وسلم
وجه قدر بود عمر او وقتی که وحی کرده شد بسوی او و وقتیکه محبت فرمود و وقتیکه متوفی شد صلی الله علیہ
وسلم **سألك** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالك انه سمعه يقول كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم ليس بالطويل البائن ولا بالقصير وليس بالابيض الا تمحق ولا بالادحم ولا
بالجعد القطط ولا بالسبط بعثة الله على راسه وبعين سنتر فاقام بمكة عشر سنين و
بالمدينة عشر سنين و توفي اه الله على راس ستين سنتر و ليس في داسه و لحية عشرة و ن
سنعة بيضاء صلى الله عليه وسلم انس بن الكك گفت نبود رسول الله عليه وسلم دراز قامت بافراط و نه
کوتاه قامت و نه سفید رنگ که سفیدی خالص داشته باشد و نه سفید رنگ که سفیدی اوایل سیاهی باشد
و نه زنگوله موی که پیش نموی او نبهايت رسیده باشد و نه کثاوه موی مانند آنکه شانه کرده باشد و پنجاه میری
فرستاد و اورا خدا تعالی نزدیک تمامی چهل سال از عمر شریف او پس اقامت فرمود بمکه ده سال و بدین
ده سال و متوفی کرد و اورا خدا تعالی نزدیک تمامی شصت سال و نبود در سر مبارک او و ریش شریف
او صلی الله علیه و سلم بیت موی سفید **باب** كيف كان ياتيه الوحى و بيان آنکه چگونه می آمد
آنحضرت را صلی الله علیه و سلم وحی **سألك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج
النبي صلى الله عليه وسلم ان الحادث بن هشام سال النبي صلى الله عليه وسلم كيف ياتيكم
الوحى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم آخيا نا يا بني في مثل صلصلة الجرس وهو أشد
عليّ ميقم عني وقد وعيت ما قال ولخيا نا يمثل لي الملك رجلا فيكلمني فأعني ما يقول قالت
عائشة و لقد رأيت ينزل علي في اليوم الشديد البرد فيقصم عنه و ان جبينه لتيفقه عرقا
حادث بن هشام سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم چگونه می آید پیش تو وحی پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم در بعض اوقات می آید بر من وحی در صورتیکه مانند آواز جرس و این سخت ترین اقسام
وحی است بر من پس منقطع گردانیده میشود و از من حال آنکه در دل نگاه داشته ام مضمون او را و در
بعض اوقات تمثل میشود برای من فرشته بشکل مردی پس سخن میگویی با من پس یا دیگرم آنچه میگویی

[illegible]

گفت حضرت عایشه و هر آنکه دیدم آنحضرت را صلعم که فرو می آمد بروی وحی در روزی سخت سرد
 پس منقطع گردانیده میشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال آنکه چندین مبارک عبادی میشد بعرق **باب**
 هذی الی نبی صلی الله علیه و سلم در میان خصلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم **مالک** عن ابن شهاب
 عن عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت سألت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم فی امرین قط ألا اخذ أسیرهما ما لم یکن اثما فان کان اثما کان أبعد الناس منه وما
 انتقم رسول الله صلی الله علیه و سلم لنفسه إلا أن تهتک حرمة الله فینتقم لله بها حضرت
 عایشه فرمود اختیار داده شد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و رد و کار هیچگاه نگذاختن بر فرمود آسان
 ترین هر دو را تا دقتیکه نباشد آن آسان تر گناه پس اگر گناه میبود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و درین
 مردمان بودی از وی و انتقام کشید آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای نفس خود و گرفتگی بر خفته شود
 حرمی از آن خدا تعالی بر انتقام کشید برای خدا تعالی بسبب آنحضرت **مالک** باسناده کان رسول
 الله علیه و سلم یعود المساکین و یسأل عنهم رسول الله صلی الله علیه و سلم یار پرسی میفرمود مسکینان را
 و سوال مینمود از حال ایشان **مالک** باسناده ان حیاطا دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لطعام صنع له قال انس قد هبت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم الى ذلك الطعام فقرب
 الیه خبز من شغیر و حر فافیه دباء و زری خواند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بوعی که ساخته بود
 برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت انس رفتم همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوی آنطعام پس
 نزدیک گردانید بوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فانی از جو و شور بای که در وی که بود **مالک**
 باسناده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال والذي نفسی بیده لو أفاء الله علیکم مثل سمرقند
 نعمنا لقسمت علیکم ثم لا یجد فیخیلا ولا جبانة ولا کذا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 قسم بذاتی که نفس من در دست قدر است اگر عاید گرداند خدا بعلیر شما نماند و رختها بر غیلا ان تمام
 چهار پایا از امر آنست میگویم آن را بر شما بعد از ان نمی یابید بر انجیل و نه بزول و نه در و غلو **مالک**
 ان بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما من نبی الا وقد دخی غما قیل و انت یا
 رسول الله قال وانا صلی الله علیه و سلم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودیت هیچ بجایمیری
 که جز اینده است ربه گوشتند از گفته شد و تو هم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و من نیز چیزی ندادم

۲
 قلنت الخ
 خزن السرا و اربعة
 ۲ ۹

له قلت
قوله صلى الله عليه
وآله

خواهد بود و جنگ و جدل تا روز قیامت **باب** شفاعة النبي صلى الله عليه وسلم لمن مات
من امته و در بیان شفاعة آنحضرت صلى الله عليه وسلم برای کسی که مرد و از امت او **صالح** عن
علقمة بن ابی علقمة عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تقول قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة **ليس** نياية ثم خرج قالت فاحترت جاديتي بريرة
تبعته فابغته حتى جاء البقيع فوقف في اذناه ما شاء الله ان يقف ثم انصرف فسبقت
بريرة فاحبرتني فلم اذكر له شيئا حتى اصبح ثم ذكرت ذلك له فقال اني بعثت الى اهل البقيع
لا صلى الله عليه وسلم حضرت عائشة فرمود برخاست رسول الله صلى الله عليه وسلم بنی پس شهادت جامه را خود
را بعد از آن برآمد گفت حضرت عائشة پس فرمودم کمینک خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت
صلى الله عليه وسلم رو پس از پی آنحضرت صلى الله عليه وسلم رفت تا آنکه رفت آنحضرت صلى الله عليه
وسلم به بقیع پس ایستاد در جانب متصل بیند از بقیع تا وقتی که خدایتعالی خواسته بود که ایستاده ماند بعد
از آن باز گشت پس شیتیر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم آمد بریره پس خبر داد مرا پس گفتم که در دم شتر
آنحضرت صلى الله عليه وسلم چنری تا آنکه در وقت صبح در آمد بعد از آن که کردم آن ماجرا این را و صلعم
پس فرمود هر آینه من فرستاده شدم بسوی اهل بقیع تا او عاکنم برای ایشان **باب** ما اکرم الله
نبیة صلى الله عليه وسلم بزيادة الماء والطعام بسبب در بیان اگر ارم خدایتعالی به بنیامبر خود صلى
الله عليه وسلم با افزایش آب و طعام بسبب او **صالح** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن
انس بن مالك انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت صلوة العصر فالتمس الناس وضوء
فلم يجدوه فأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم بوضوء في إناء فوضعه رسول الله صلى الله عليه
وسلم في الأنا عيدة ثم أمر الناس يتوضئون قال انس فرأيت الماء يتبع من تحت أصابعه فتوضأ
الناس حتى توضؤوا عند أخوم انس گفت ویدم رسول الله صلى الله عليه وسلم حال آنکه وقت نماز
عصر رسیده بود و پس طلب کرد و مردمان آب وضو را پس نیافتند آنرا پس آروده شد و پیش آنحضرت
صلى الله عليه وسلم آب وضو را آردی پس نهاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در آن آوید دست مبارک
خود را بعد از آن فرمود مردمان را که وضو کنند ازین آب گفت انس پس دیدم که روان میشود آب از زیر
انگشتان مبارک آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس وضو کردند مردمان تا که وضو کردند تا آخر ایشان

صالح عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك يقول قال ابو طلحة سلامه
سليم لقد سمعت صوت رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعيد اعرف فيه الجوع فهل عندك من شيء فقال
نعم فاخرجت اقراصا من شعير ثم اخذت خادها لها ثم لقيت الخبز بعضه بعض ثم دسنت تحت
يدي ردته فبقي بعضه ثم ارسلته الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فذهبت به فوجد
رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا في المسجد ومعه الناس فقلت عليهم فقال رسول الله
الله عليه وسلم ادركك ابو طلحة قال فقلت نعم قال لطعام قال فقلت نعم فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ابن معمر قوموا قال فانطلق وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابا طلحة فاخبرته
فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وليس عندنا من الطعام
ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتى لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو طلحة معه حتى دخلوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
هلالي يا ام سليم ما عندك فأتيت بذلك الخبز فاخبره رسول الله صلى الله عليه وسلم ففت و
عصرت عليه ام سليم علكها فادمتهم ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان
يقول ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم
فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم
خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انك ان لعشرة فاذن لهم
القوم كلهم وشبعوا والقوم سبعون رجلا او ثمانون رجلا فقلت انس كفت ابو طلحة بزن خود ام
سليم برائت شنيدم آواز آنحضرت صلى الله عليه وسلم ضعيف شده ميشناسم ودين آواز آنحضرت صلى الله
عليه وسلم گرسنگي را پس آيا هست پيش تو چيزي گفت آري هست پس بر آور و کرده چند از جو بعد از آن
گرفت و انهي از آن خود و پير چيدان را به بعضي آن بعد از آن در آور و از از دست من بگو چاه
پوشانيد مرا بعض از آن بعد از آن فرستاد مرا بوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت بروم انطعام را
پس باقم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم نشسته و در سجده و آنحضرت مردمان بودند پس هيتا دم رايشان
فرمود و آنحضرت صلى الله عليه وسلم آيا فرستاده هست ترا ابو طلحه گفتم آري فرمود فرستاده هست براي طعام
گفتم آري پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم با من مردمان که همراه او بودند برخيزيد گفت انس پس نشاء

انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در وقت آمدن من پیش آنحضرت صلواتم تا آنکه آمد من پیش ابوطحہ پس خبر دادم اورا
پس گفت ابوطحہ ای ام سلیم مرا آئندہ آمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با مردمان ویت نزدیک باز قسم طعام
آنچه خورایم ایشانرا پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا و انانرا بہت پس رفت ابوطحہ تا آنکہ ملاقات کرد با آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم پس روی آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ابوطحہ ہمراہ او تا آنکہ داخل شدند ہر دو بخانہ
پس فرمود رسول اللہ علیہ وسلم بیارای ام سلیم آنچہ نزدیک است پس آورد آن زمان را پس ام فرمود رسول
صلی اللہ علیہ وسلم بہیا کردن آن پس ریزہ ریزہ کردہ شد و افشرد بر سر آن ریزہ را ام سلیم آورد و غن از
چرم پلے با نخورش مخلوط ساختہ اورا بعد از آن فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از قبیل ادعیہ نمہ
خدا تعالیٰ خواستہ بود کہ بگوید بعد از آن فرمود دستور دہ دہ کس را پس دستوری داد ایشان را پس خورد
تا آنکہ سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن فرمود دستور دہ دہ کس را پس دستوری داد ایشانرا پس خورد
تا آنکہ سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن باز فرمود دستور دہ دہ کس را پس دستوری داد ایشانرا پس
خوردند تا آنکہ سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن باز فرمود دستور دہ دہ کس را پس دستوری داد ایشانرا
پس خوردند تا آنکہ سیر شدند بعد از آن برآمدند بعد از آن باز فرمود دستور دہ دہ کس را پس دستوری داد
ایشانرا پس خوردند تا آنکہ سیر شدند بعد از آن برآمدند و بچنین منشد تا آنکہ خوردند ہمہ ایشان و سیر شدند و آن
قوم ہفتاد و کس بودند یا ہشتاد و کس بودند **ک** عن ابی الزبیر المکی عن ابی الطفیل عاہر بن واثلہ ان
معاذ بن جبل اخبرہ انہم خرجوا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام تبوک فکان رسول اللہ **صلی**
اللہ علیہ وسلم یجمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء جمیعاً قال فاحر الصلوۃ یوماً ثم خرج
فصلی الظهر والعصر جمیعاً ثم دخل ثم خرج فصلی المغرب والعشاء جمیعاً ثم قال انکم ستاتون عدا
شاء اللہ عین تبوک وانکم لن تاتوها حتی یضی الہا ومن جاء ہا فلا یمس من ماء ہا حتی یرقی نجسها
وقد سبقنا الیہا رجالان والعین یضی شیئاً من ماء فسا لہما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هل
سئستما من ماء ہا شیئاً فقال لا نعم فسئستما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال لہما ما شاء اللہ ان
یقول ثم غر فوا بایدیم من العین قلیلاً قلیلاً حتی اجتمع فی شیئ ثم غسل رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم فیمہ وجہہ ویدیه ثم اعادہ فیہا فخرت العین بماء کثیر فاستقی الناس ثم قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یوشک یا معاذ ان طالت بک حیوۃ ان تری ما ہما قادمین لئلا یجئنا ما معاذ بن جبل

قلیحات بالماء المجلد
ای وقت تو زمانہ
ای طلب وضو و بقیہ
الاولیاء اللہیہ
یذبحہ فی غیر حجہ
قلیحات ای حصہ
شیئی ای حلیت بعضہ
رانی القلہ و عاہر
جلی مستدیر بضع
فیہ النمن والمسل
۲۵
والقصر والشتین
تبعی فیہ ادا ما
الجمہ بالصاد غیر
رواہ یحیی و بنی
ابن ماجہ و بنی
نقط و تسبیل

ما جمعه ویک گفت انس پس آمد شخصی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله نهدم شفاهاها و
منقلع شد راهها یعنی بسبب شدت باران و هلاک شدند مواشی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ای بارخدا یا بار بر بلندای کوهها و در میان وادیهها و جای روییدن و رختان گفت راوی پس فرمود
از ازیذینه نماند و روشن تو ب **باب** ما اكرم الله تعالى باحبار المعصيات فكان كما اخبروه
بیان اگر اکر خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخیر و اذن اخبار غیب پس میبود و بنیایچه خبر میداد
مسألة عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال رايته رسول الله صلى الله عليه
وسلم يشير إلى المشرق ويقول ان القنطرة ههنا من حيث يطعم ثور الشيطان عبد الله بن عمر
ویدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میفرمود بسوی مشرق و میگفت هر آینه قنطرة که برمی آید شاخ شیطان
یعنی مشرق تبرعم گوید همچنین و اقم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود زیرا که اختلاف امر خلافت در
تقاریر مردمان بر آن ظاهر شد و مناسب باطله اکثر آن در مشرق بود که عراق و خراسان باشد **مسألة**
باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يخرج فيكم قوم شقاقون صلواتكم مع صلواتهم
صياصكم مع صياحهم واعمالكم مع اعمالهم يقرؤون القرآن ولا يجاوزون حدودهم يموتون من الدين كما
يموت السهم من الرمية تنظروني المصل فلا ترى شيئا وتنظروني القدر فلا ترى شيئا وتنظروني الشتر
فلا ترى شيئا وتمامی فی الفوق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و خواهند برآمد در میان شما قومی که بی
قدر و اندام زخود را در برابر نماز ایشان و روزه را در برابر روزهای ایشان و عمل خود را برابر اعمال ایشان
نخوانند قرآن را حال آنکه قرآن تجاویز میکند از گلو ایشان بدلهای ایشان نرسد یا که براندازدین و یا چنانچه
برمی آید تیر از شکاری که سوی او تیر انداخته باشد نگاه میکند در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در
جوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در پر پس نمی بینی چیزی و شک میکنی در سوار متبرجم گوید این واقعه
چنانچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا که خواهر برآمدند در عهد حضرت علی رضی الله عنه
و ایشان منکر بودند و حضرت را صلی الله علیه وسلم و غیر آنچه ثابت شده است وجود آن با حدیث
مشهوره و قتال میکرد با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنه تا آنکه اکثری کشته
مسألة عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا ذهب إلى قباو يدخل على أم حرام بنت ملحان فطعمه و كانت أم حرام تحت عبادة بالصلوة

این قلم است
قد وقع فقال صلواتكم
اختلاف الناس عليا
تقاتل الناس عليا
و ظمير الما الهبط
الكثر في المشرك
العراق و خراسان
مسألة
قد وقع قال صلى الله عليه
وسلم فان كان
في فان على و كانوا
يكونون حوض النبی صلی
الله علیه وسلم و بیایه
مسألة
المعجزة و كذا و كذا
المسلمين فقال لهم علي
رضي الله عنه حتى
قتل الكفرة

فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنته وخطبت تقبلى واسم فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عروضا على غزاة في سبيل الله يركبون نبع هذا البحر ملوكا على الايكة او مثل الملوك على الايكة يشك اسحق قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم فدعاها ثم وضع واسم فنام ثم استيقظ وهو يضحك فقلت يا رسول الله ما يضحكك قال ناس من امتي عروضا على غزاة في سبيل الله يركبون نبع هذا البحر ملوكا على الايكة او مثل الملوك على الايكة كما قال في الاولى قال قالت فقلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم قال انت من الاولين قال فركبت البحر في زمان معاوية بن ابي سفيان فصرعت عن دانتها حين خرجت من البحر ففعلت بود رسول الله صلى الله عليه وسلم معنا وبانكم هرگاه ميرفت بسوى قباد اخل ميشد برام حرام بنت ملحان پس طعام حاضر كرد و پسر آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود ام حرام در نگاه عباد بن صامت پس اخل شد بروى رسول الله صلى الله عليه وسلم و پسر روزى پس طعام خور انيد آنحضرت راضى الله عليه وسلم نشست ام حرام مى چيد پيش را از سربارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس بخواب رفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن بيدار شد حال آنكه مى خنديد گفت ام حرام پس گفتم چه خبر در خنده مى آرد ترا يا رسول الله فرمود و جماعة از امت من نمودار شدند من در حاليكه غازى باشند در راه خدا تعالى سوار شوند بر دوش اين دريا حال آنكه پادشاهان باشند بر تختها يا گفتم پادشاهان نشسته بر تختها شك ميكنند اسحاق كه کدام كلمه فرمود پس گفتم يا رسول الله دعا كن بجنباب خدا تاى كه معين كنند مرا از جمله ايتان پس دعا كرد براى او بعد از آن نهاد سربارك خود را پس بخواب رفت بعد از آن بيدار شد خنده كنان گفت ام حرام پس گفتم يا رسول الله چه خبر در خنده مى آرد ترا گفت جماعة از امت من نموده شدند من در حاليكه غازى باشند در راه خدا تعالى سوار شوند بر دوش اين دريا حال آنكه پادشاهان باشند نشسته بر تختها يا گفتم مانند پادشاهان نشسته بر تختها چنانكه فرموده بود در كرة اولى پس گفتم يا رسول الله دعا كن بجنباب الهى كه بكنند مرا از جمله ايتان فرمود تو از خستيانى گفت انس پس سوار شد در دريا در زمان معاوية بن ابي سفيان پس افكند خدا را ز سوارى خود وقتى كه برآمد از ميان دريا پس مبرو مالك عن هشام بن عروة عن ابىه عن عبد الله بن الزبير عن سفيان بن ابى زهير انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نفتم الذين فيا قى قوم يشعون فيحملون باهلهم ومن اطاعهم والميد

وروي خود صالح عن ابي الزناد عن الاحمر عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 اترون قبلتي ههنا فوالله ما يخفى علي خستوكم ولا دكوكم اني لا اراكم من وراء ظهري رسول الله صلى
 عليه وسلم فرمود اياي ميديد قبله بن ابي ابيس بخدا كه نهان نمي ماند بر من خستو شما و نه دكو شما بر من نهان ايشه مني
 شما را از پس پشت خود متبرجم گويد ظاهر نزد فقير آنت كه خدا تعالي خلق فرمود او را كي را در قفاي آنحضرت صلى
 الله عليه وسلم كه ميديد يا بنخير را كه خلاف عادت است ادراك آن از آنچه كه سابق بود يا آئنده ميشود و آنچه
 پوشيده است از چشم او يا آنچه نيت و پير ابر بصر او و آن ادراك بمنزله رويه بقر بود در حصول علم تام و الله
 اعلم **باب** ما اكرم الله تعالى بان عينيه تنامان ولا ينام قلبه بيان آنچه اكرام فرمود او را خدا
 تعالي بآنكه در چشم بخواب ميرود و بخواب نميرود و دل او صلى الله عليه وسلم صالح باسناده قالت عائشة
 قلت يا رسول الله اتنام قبل ان توتر فقال يا عائشة ان عيني تنامان ولا ينام قلبي گفت حضرت عايشه
 كه گفتم يا رسول الله بخواب ميروي پيش از آنكه گذاري و تر را پس فرمود يا عايشه آنكه در چشم من بخواب ميرود و
 بخواب نميرود و دل من **باب** ما اكرم الله تعالى بالاختيار في موته بيان چيزي كه اكرام فرمود او را خدا
 الله عليه وسلم خدا تعالي باختيار در موت خود صالح انه بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه
 وسلم قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي يموت حتى يحيطه قالت جهمته وهو
 يقول اللهم الرفيق الاعلى فعرفت انه ذاهب گفت حضرت عايشه كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 ميستم چه چاهمري كه بميرد آنكه اختيار داده شود او را گفت پس شنيدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم
 بار خدايا اختيار كردم مجلس نذر را پس دانستم كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم رفته است از اين عالم **باب** ما
 تكلم بالنبي صلى الله عليه وسلم عند موته بيان آنچه كلام فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقت موت
 خود صالح عن هشام بن عروة عن عباد بن عبد الله بن الزبير ان عائشة زوج النبي صلى الله
 عليه وسلم اخبرته انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يموت وهو مستند
 صددها واصغت اليه يقول اللهم اغفر لي وارحمي والحقني بالرفيق الاعلى گفت حضرت عايشه شنيدم
 آنحضرت را صلى الله عليه وسلم پيش از آنكه متوفي شد و او كيه زده بود بسوي سينه حضرت عايشه و گوش نهاد
 بسوي آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميفرمود بار خدايا بيا مرز مرا و رحم كن بر من و لاحق كن مرا بر رفيقان
 بلند **باب** قصته وفات النبي صلى الله عليه وسلم قصه وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم

رواية البصري عن
 بان النبي صلى الله عليه
 سلم لم يدر ان تقضاء
 وقت الصلاة فالتفت
 واجيب بوجهها
 ان ذلك كان عرض
 وكان قلبه لا يوافق
 من الكثرة من الوحي
 نزل عليه من الوحي
 ولا كتاب السعادة
 والاخرين وسابها
 ۲۵۹
 قاله الرقي في الاصل
 اي اختار الرفيق الاعلى
 الاعلى هم جماعة
 الانبياء الذين
 سيكونون على عبيد
 و قيل هو من اهل
 الله تعالى والرفيق
 الرفيق المرافق
 ۲۵۹
 قوله اصغت اليه
 اي نظرت اليه

له قلن
الفتاوى والاحكام
الكرامات والاعمال
الجمهر والكرامات
بالفقه مشهوره
شعور في تبيين
منها ما كان
الافتقار الى ما كان
له الوفاق على ما كان
عليه وسلم ما كان
فيما كان عليه
فذلك وصيه
استخرج من التواريخ
التي رواها اصحابه
في اهل حاله ففكر في هذه
المصيبة العاقبة التي
المصيبة التي كانت
فيها المسلمين
اخرهم استحق في ذلك
المصيبة وهان عليه
وقه فترك الجوع

مالك انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي يوم الاثنين ودفن يوم الثلاثاء وصلى عليه الناس اذ ذاك لا يؤمنهم احد فقال ناس يدفن عند المنبر وقال آخر يدفن بالبيع فجاء ابو بكر الصديق فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما دفيني قط الا في مكانه الذي توفي فيه فحفر له فلما كان عند غسله ادا دوا ونزع قميصه فسمعهوا صوتا يقول لا تنزعوا القميص فلم ينزع القميص وغسل فيه صلى الله عليه وسلم متوفى عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى وثنية ودفن عند روضة ثنية ونامر بن جازة كروند برأى حضرت صلى الله عليه وسلم ومان تنهاتها امامت ليكره ان يماجد برأى كفتنه جمع في دفن كروه شو وان حضرت صلعم نزيك منه وكفنه وكران دفن كروه شو وبقيم برأى ابو بكر الصديق برأى كفتنه شنيدم كروه شو رسول الله صلى الله عليه وسلم مفرمود دفن كروه شده است بيم بخاسر بيم بيم بيم ورجايكه متوفى شده است انجا برأى كفته شد قبر برأى ان حضرت صلى الله عليه وسلم ورجانه برأى قتيكه سيد قتي غسل ان حضرت صلى الله عليه وسلم خواسته كبر كفته قميص ان حضرت صلعم برأى شنيدم آوازي كه كسي ميگويد بر كفته قميص برأى شنيدم قميص برأى غسل داده شد حال كنه قميص برأى ان حضرت صلى الله عليه وسلم **مالك** باسناده كان بالمدينة رجلان احدهما يلحد والاخر لا يلحد فقالوا لهما جاء اقل كراه على عمله فجاء الذي يلحد فلحد لرسول الله صلى الله عليه وسلم بووند وفتحصر در درين كمي ميكنند وديگري لحد نميكنند بر كفته صحابه هر كدام ازين دو كس كمي آيد اول كار كند كار خود برأى كمي ميكنند برأى لحد ساخت برأى ان حضرت صلى الله عليه وسلم **مالك** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول ما صدقت بلموت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى سمعت وقم الكواثر حضرت ام سلمه گفت باور نداشتم موت ان حضرت صلى الله عليه وسلم تا آنكه شنيدم آواز زدن كنه **مالك** عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في ثلثة اقباب بيض سحوليته رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن بويشانيده شد ودر سه جامه سفيد سحوليته سحول قرية از يمن **باب** موت النبي صلى الله عليه وسلم على اقمته حتى صيبت موت ان حضرت صلى الله عليه وسلم برأى او **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي عتري المسلمين في مصائبهم المصيبة في رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بايد كه تسلي دهيد مسلمانان را در مصائب آنها مصيبتى كه حال است ايشان را بسبب موت مبرجم گويد معنى اين است كه مرموزين و قتيكه فكر كند كه اگر در زمان ملاقات

فی سبیل الله نودی فی الجنة یا عبد الله هذا خیر هذا خیر من کان من اهل الصلوة دعی من
باب الصلوة ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصدقة دعی من
باب الصدقة ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان فقال ابو بکر الصديق یارسول
الله ما علی من یدعی من هذه الابواب من ضرورة فهل یدعی احد من هذه الابواب کلها
قال نعم وادعی ان تكون منهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودم که خرج کند و جباریک خبر د
راه خدا تعالی ندا کرده شود و پرست ای نبی خدا این بهتر این بهتر است هر که باشد از اهل نماز خوانده خود او
از روزه نماز و هر که باشد از اهل جهاد خوانده شود او را از روزه جهاد و هر که باشد از اهل صدقه خوانده شود
او را از روزه صدقه و هر که باشد از اهل روزه خوانده شود او را از روزه ریان نام بر گفت ابو بکر
صدیق یارسول الله نیست بر کسی که خوانده شود و ازین بهم در و از ما هم حاجتی پس ای خوانده شود کسی ازین
همه یکجا فرموداری و امید دارم که تو از جمله آنانی **صالح** عن زید بن اسلم عن اسیران عمر الخطاب
دخل علی ابی بکر الصديق وهو یحذ لسانه فقال له عمر من عقر الله لك فقال ابو بکر هذا اورش
الموارد عمر بن الخطاب داخل شد بر ابو بکر صدیق حال آنکه او بنفت میکشید زبان خود را بر گفت اورا حضرت
پس کن یا مژ را در اخذ استغاث گفت ابو بکر همین زبان فرو آور و مرا بر جامی فرو آمدن **صالح**
عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت از ابابکر
الصديق کان یحلم باجاء عشرین وسقاس ماله بالغابة فلما حضرته الوفاة قال والله یا بیک
ما من الناس احد احب الی غنی بعدک منک ولا اغر علی فقرا بعدی منک وانی کنت یحلمتک جا
عشرین وسقا فلو کنت جد دیت و اجرتیه کان **لک** واما هو الیوم مال وادب واما هو یحلم
و احاله فاقتموه علی کتب الله قالت عائشة فقلت یا ابنت والله لو کان کذا و کذا التركة
اما هی اسماء ففی الاخری فقال ذو یطن بنت خادجة اداءه جادیه ابو بکر صدیق عطا کرده بود حضرت
عائشه را غله از زمین بریده شده که میت و تن بود از مال خود که در غابه بود پس وقتی که حاضر خدا را و تن
فرمود و اسدای دختر که میگیست از مردمان که دوست باشند نزدیک من تو اگر ای او بعد از من زیاده
تراز تو دهم میگیست که و تنوار باشد فقرا و بعد از من زیاده از تو دهم آئینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده
که میت و تن هست پس اگر بریده باشی آنرا دو و خرزانه آورده باشی آن را از آن تو باشد و خبر این نیست

که مال بن امر در مال و در نه است و غیر ازین است که وارثان و و برادر تو اند و دو خواهر تو بقیست کنیدی آنرا
را بحسب کتاب خدا یتقا گفت حضرت عایشه پس گفتم ای پدر من و الله که اگر انقدر و انقدر بودی من
نذاشتم از اخیانیت که یک خواهر اسم است پس گفتم آن خواهر دیگر پس گفت ابوبکر صدیق آنکه در دست گفتم
خارج است کمان میشود و که حضرت مالک عن یحیی بن سعید ان عایشه زوج النبی صلی الله علیه
وسلم قالت رایت ثلثاً اقاماً یسقطن فی حجر فی فقصصت رویائی علی ابی بکر الصدیق قالت فلما توفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ودفن فی بیتها قال لها ابوبکر هذا احد اقمادیه و هو خبیرها
گفت حضرت عایشه بخواب دیدم که سه قمر فرو آمدند و حجره من پس ذکر کردم خواب خود را پیش ابوبکر
الصدیق پس وقتیکه بتوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دفن کرده شد و خانه حضرت عایشه گفت
اورا ابوبکر نیست یکی از سه ماه تو او بهترین همه است مالک عن یحیی بن سعید انه قال
بلغنی ان ابابکر الصدیق قال لعایشه و هو حریض فی کم کفن رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقلت فی ثلثه اثواب فیض سحولیه فقال ابوبکر الصدیق خذ و اهذا الثوب لثوب علیه
قد اصابه شقیق و ازعفران فاعسلوه ثم کفونی مع ثوبین آخرین فقالت عایشه و ما هذا
فقال ابوبکر الخی الخویج الی الجدید من المیت و اما هذا اللهم نیک ابوبکر الصدیق گفت حضرت عایشه
را حال آنکه او مرخص بود و در چند جامه کفن کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت حضرت عایشه در
سه جامه سفید ثوب بقریه سحول پس گفت حضرت ابوبکر صدیق بگیر این جامه را اشاره کرد و جامه که
بر روی بود رسیده بود از اشق یا زعفران پس نشوید او را بعد از آن و در کفن کنید مرا و روی یاد و جامه
دیگر پس گفت حضرت عایشه و حیث این یعنی جامه که سه را چادر کفن باید کرد پس فرمود حضرت ابوبکر
که زنده محتاج تر است بسوی جامه نو از مرده و کفن برای ریح و خون است مالک عن ابی النضر
مولی عمر بن عبید الله انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لشهداء احد هو لا
اشهد علیهم فقال ابوبکر الصدیق یا رسول الله السنا یاخوانهم اسلمنا کما اسلموا و اجاهدنا
کما اجاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلی و لکن لا ادری ما تحذرون تعالی
قال فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال اینا کما شئنا بعد انک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در حق شهدا
احد اینانند که گواهی میدهم در حق ایشان پس گفت ابوبکر الصدیق آیا نمیتیم با نیز برادران شهدا را در

[illegible]

شرب عمر بن الخطاب لينا فاجبه فسال الذي سقاه من اين هذا اللين فاجبه انه ورد على ماء قد سماه فاذا قم من نغم الصدقة وهم يسبقون فحلبوا لبن البانها فجلت في سقايي فهو هذا فاخذل عمر بن الخطاب يده فاستقاه زيد بن اسلم گفت آشنا ميدي عمر بن الخطاب شير را پس خوش ساخت اورا آن شير پس سوال کرد از آن شخص که نوشانيده بود اورا از کجا است اين شير پس خبر داد اورا که اين شخص وارو شد براي کي که نام برد از اين ناگاه شتران هستند از شتران صدقه و راعيان آب مي دانند از شتران را پس و بر براي من شير آن شتران پس نهاوم از در مشک خود پس آن شير نسيبت پس و را در و عمر بن الخطاب دست خود را در حلق خود پس تي کرد **از اسامالك** عن زيد بن اسلم عن ابي رانه قال لعمر بن الخطاب في الظهرو ناقة عتياء فقال عمرا د فتمها الى اهل بيت ينفقون بها قال فقلت وهي عتياء قال قطروا بالابل قال فقلت كيف تاكل من الارض قال فقال عمر اكون نغم الخيرية هي ام من نغم الصدقة فقلت بل من نغم الخيرية فقال عمرا د ثم والله اكلها فقلت ان عليها وسم نغم الجزية فاهربها عمر فخرت وكانت عنده صحائف تسع فلا تكون فاكهة ولا طريفة الا جعل منها في تلك الصحائف سبعين بها الى ازواج النبي صلى الله عليه وسلم ويكون الذي بيعت به الى حفصة بنته من آخر ذلك فانا كان فيه نقص كان في حظه حفصة قال جعل في تلك الصحائف من لحم تلك الجزر و رفعت بها الى ازواج النبي صلى الله عليه وسلم واهربا بقي لحم تلك الجزر و فضع فدعا عليه المهاجرين والانصار اسلم گفت عمر بن الخطاب را که هر آنچه در جانوران ماده فشري هست کور پس فرمود حضرت عمر بده اورا باهل يك خانه بهره مند شوند آن گفت اسلم پس گفتم وي کورست پس گفت حضرت عمر در قطار خوانند بستان را همراه شتران پس گفتم چگونه بچم و از زمين پس فرمود حضرت عمر آيا از جانوران بغيريه هست يا از جانوران صدقه پس گفتم بلکه از جانوران بغيريه هست پس گفت حضرت عمر ميخواهيد شما والله خورون آن پس گفتم هر گاه بريدست و انجانوران بغيريه پس امر کرد عمر بن الخطاب پس شمر کرده شد اورا و دو ديز بزرگ حضرت عمر نه پيالها پس نسيب و ميوه يا تحفه گر که مي نهاد و بعضي آن ميوه دران پيالها پس مينفستاد و از ابسوي ازواج آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ميبود آنچه فرستد آنرا بحضرت حفصة و خنود آخر هم پس اگر نقصاني باشد در حصه آن نقصان در حصه حفصة باشد گفت اسلم پس از دست و ران پيالها بعضي گوشت آن شتر فرستاد آنرا ابسوي ازواج آنحضرت صلى الله عليه وسلم و امر کرد و در حق آنچه باقي مانده بود از گوشت آن شتر پس اتمام

همیاء کرده شد پس بنحو اندر روی مهاجرین و انصار را صالح بن زید بن اسلم عن ابیہ انہ قال حیر
 عبد الله وعبد الله ابن عمر بن الخطاب فی جيش الی العراق فلما قفلا مر علی ابي موسى الاشعري و
 هو اميل للصرة فحبب لهما وبتهم ثم قال لواء قد ذلکما علی امر انفعکما به ففعلت ثم قال بلی فما مال
 من مال الله اريد ان ابعت به الی امیر المؤمنین ویکون لکما الرجح فقالا وددنا نفعل وکتب الی
 عمر بن الخطاب ان یأخذ منهما المال فلما قد ما باعا فارجح فلما ذلک الی عمر بن الخطاب قال
 اکل الجيش اسلف مثل ما اسلفکما قال لا فقال لعمر بن الخطاب ایما امیر المؤمنین فاسألكما
 ادیا المال ورجحه فلما عبد الله فسکت واما عبد الله فقال ما ینبغی لک یا امیر المؤمنین هذا لو
 نقص المال او هلك لضمیناه فقال عمر اذ یا ه فسکت عبد الله ورجعه عبد الله فقال رجل من
 جلساء عمر یا امیر المؤمنین لو جعلتہ قراضا فقال عمر قد جعلتہ قراضا فاخذ عمر من المال
 ونصف رجحه واخذ عبد الله وعبد الله نصف ربح المال اسلم گفت برأ عبد الله وعبد الله لیس
 عمر بن الخطاب در لشکری بسوی عراق پس دقتیکه بازگشتند گذشتند بر اوموسی اشعری و امیر بصرو بود
 مرخصا گفت ایشانرا و دعا بنهل گفت بعد از ان گفت اگر قاضی بودم برای شما بر امری که نفع رسانم شمار
 بآن هر آینه میگردم بعد از ان گفت آری اینجا مالی است از بیت المال میخواهم که بغیر اسم آن را بجا
 امیر المؤمنین و باشد برای شما نفع آن پس هر دو گفتند دوست داشتیم یعنی این معامله را پس کرد و او
 نوشت بسوی عمر بن الخطاب آنکه بگیرد از ایشان آنمال را پس چون آمدند در و بدرینه فروختند آنمال
 را و نفع یافتند پس شویکه دادند آنمال را بحضرت عمر گفت ای تمام حیش را قرض و او مثل آنچه قرض داد
 شمارا گفتندی پس فرمود عمر بن الخطاب پس ان امیر المؤمنین یعنی شمارا پس ان امیر المؤمنین دست
 و برای همین قرض داد شمارا ادا کنید مال را و نفع آنرا تمام اما عبد الله پس خاموش ماند و اما عبد الله
 پس گفت لایق نیست ترا ای امیر المؤمنین اینچنینی اگر نقصان میسرید مال را یا لاک میشد البته ضمانت کنیم
 ما آن را پس گفت عمر بن الخطاب ادا کنید آنرا پس خاموش ماند عبد الله و مراجعت نمود عبد الله گفت
 چنانچه اول گفته بود پس گفت مردی از بنشینان حضرت عمر یا امیر المؤمنین دوست دارم که گردان
 آنرا قرض پس فرمود حضرت عمر هر آینه گردانیدم آنرا قرض پس گرفت حضرت عمر اصل مال و نصف
 نفع آن و گرفتند عبد الله وعبد الله نصف نفع مال را صالح بن زید بن اسلم قال کتابت

بن الجراح الى حمير بن الخطاب يذكرك له جموعا من الروم وما يتخوف من اهرم نكتب اليه عمر اما بعد
فانه مهما ينزل بعدد مؤمن منزل شدة يجعل الله بعدا فوجا وانه لن يغلب عسر يسرين و
ان الله يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا صبروا وصابروا وابطلوا واتقوا الله لعلكم
تفلحون نامه نوشت ابو عبیده بن الجراح بسوی عمر بن الخطاب ذکر میکرد برای او اجتماع لشکر از روم
و ذکر کرد رسیدن خود از ایشان پس نوشت بسوی او حضرت عمر اما بعد هر آنکه حال نیست هرگاه نازل
شود بر بنده مسلمانی شدتی بسیار و خدا تعالی بیدار وی کشادگی هر آنکه حال این است که غالب نمی آید
کیست شقت برو و آسانی بینی و این بدلول قول خدا تعالی است فان هم العسر یسیر ان هم العسر
یسیر او هر آنکه میگوید خدا استوار در کتاب خود و ایها الذین آمنوا صبروا وصابروا وابطلوا الخ یعنی ای
مسلمانان صبر کنید و شقت کشید و در جهاد و اسپان را مهیا دارید برای جهاد و تیر رسید از خدا
باشد که شمار شما را شویده **صالح** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان یقول اللهم لا تجعل
قتلی بدلا لعلی الی سبعة واحدة یباحثنی بها عندک یوم القیمة عمر بن الخطاب در دعا گفت
بار خدا یا اگر در آن قتل من برست مروی که گذارده است برای تو یک سجده نماز مخصوص کند با من
بسیب آن که یک سجده نزد تو و زحمت **صالح** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان
یقول اللهم انی اَسئَلُکَ شَهادَةً فی سبیلک و وفاءً ببلدک رسولک عمر بن الخطاب میگفت
خدا یا مرا آنکه من سوال میکنم از تو شهادت در راه تو و وفات در شهر پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم **صالح**
عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یأکل خبزاً ستمین قد عادی جلاً من اهل البادية
فجعل یأکل یتبع بالقمه و صر العتقة فقال له عمر کانک مقفر قتال والله ما اکلته سمناً
ولا دایت اکلأ به منذ کذا و کذا فقال عمو لا اکل السمین حتی یحیی الناس من اول ما یحییون
عمر بن خطاب میخورد نان باروغن پس بخواند شخصی را از اهل بادیه پس شروع کرد و آنمرد که میخورد لقمه را
سیک و ایند بر آنچه متعلق شده بود و آن محضه از اثر روغن پس گفت او را حضرت عمر گویا تو کم خرجی نمی
یابی روغن را پس گفت و آمد بخورده ام و روغن و ندیده ام خورنده طعام را همراه روغن از اندامی
چنین و چنان پس گفت حضرت عمر بخورم روغن تا آنکه باران داده شود و مردمان را در اول آنکه
باران داده شود **صالح** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب أدلک جابر بن عبد الله ک

مع حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قوما الى اللحم فاشتريت به دهم لما فقال
عمر ما يريد احدكم ان يطوي بطنة عن جاره وابن عجة اين تذهب عنك طنة الالية اذهمت
لميتايتكم في جيويتكم الدنيا واستمتمت علم بها عمر بن الخطاب يافت جابر بن عبد الله را و همراه
او يك بار گوشت بود پس پرسيد عمر بن الخطاب چيست اين پس گفت جابر اي امير المؤمنين مشتاق شديم
بسوي گوشت پس خريد كردم بكي در هم گوشت را پس گفت حضرت عمر چه را راوي كنيد كي از شما درين كه
پيچانده شكم خود يعني اعراض كنند از همسايه خود و بسبب عك خود و بجا ميرود و از خاطر تو اين آيه اذيتيم لميتايتكم
الحم يعني خرچ كرديد نعمتهاي خود را در زندگاني دنيا و بهره مند شديد بآن مالك عن يحيى بن
سعيد ان عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقوية و دينه حسنة و عمر و نه خلقه و الحجة
والجن غواير يصنعها الله حيث يشاء فالجنان فيؤمنون بغيره و الجري يقول عن لا يؤمن
به الى دجله و القتل حقت من الموت و الشهيد من اعتسب نفسا على الله عمر بن الخطاب يفرم
بزرگي آدمي بر بزرگاري دوست و دين او فخر اوست و آبروي او خلق اوست و جرة و بزرگي بليغتها است
مي نهد خدايتعالی آنرا بر جا كه خواهد پس بزرگي ميگرزد و از پدر و مادر خود و صاحب جرة قتال ميكنند تا وضع كنند
شر را از كي كه باز ميگرزد و اند او را بسوي خانه خود يعني از طرف مرد اجنبی و قتل مگر گيست از مگر گما دشمنيد كي
است كه طلب اجر كند و عمل نفس خود از خدايتعالی مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن
المسيب ان عمر بن الخطاب اختص اليه مسلم و يهودي فواي عمر بن الخطاب ان الحق لليهود
فقصني له عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بن الخطاب باليد و رجم
قال و صايدريك فقال اليهودي انما نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه و ان
و عن شماله ملك يسد ذايه و يوفقا به الحق ما دام مع الحق فاذا ترك الحق عرجا و شركا
و برش عمر بن الخطاب خصومت كردند مسلمانان و يهودي پس و يد عمر بن الخطاب كه حق از آن يهوديت
پس حكم كرد براي او پس گفت او را يهودي و الله بر آئينه حكم كردي بحق پس زد او را عمر بن الخطاب
بعد از آن گفت و چه چيز مظلوم ساخت ترا پس گفت يهودي بر آئينه ما نيشيم در كتاب كه نيت ما چيست
كه حكم كنند بحق الا يبايند بجانب رست او فرشته و بجانب چپ او فرشته بر راه رست ميبدارند او را
و توفيق ميدهند او را بر راه حق تا و قتيكه آفتا حقي باشد پس قتيكه ترك كرد حق را با لا ميرود و فرشته گران

وسمكنا ورا صالحا عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسمك فقال حنظل
قال ابن من قال ابن شهاب قال مثنى قال من الحنظل قال ابن مسكك قال حنظل النادر قال باهرا
قال بذ انت كظي فقال عمرو ادرك اهلك فقد اضر قوا قال فكان كما قال عمر بن الخطاب عمر
بن الخطاب يرثيكم كجيت نام تو گفت جمره گفت پير گيتي گفت پير شهاب گفت از کدام قبيله گفت
از حمره گفت كجاست مكن تو گفت در حمره النار گفت در کدام محله از حمره النار گفت وزوات نظمي
گفت حضرت عمر در ايت اهل خود را پس بر آيند ايشان سوختند پس شد چنانكه گفته بود عمر بن الخطاب
صالح عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يحل في العام الواحد على اربعين الف
بعير يحمل الرجل الى الشام على بعير ويحمل الرجلين الى العراق على بعير فجاءه رجل من اهل
العراق فقال احملني وسخيم فقال له عمر بن الخطاب انشدك يا الله سخيم فوق قال نعم
عمر بن الخطاب يكره ودر يك سال بر چهل هزار شتر و در چهار سوار ميگرد و يك مرور ابوي شام بر يك
شتر و سوار ميگرد و دو مرور ابوي عراق بر يك شتر پس آمد پيش او مروى از اهل عراق پس گفت او
كن مرا و سخيم را پس فرمود او را حضرت عمر سوال ميكنم ترا قسم داده بنام خدا ايتالي آيا سخيم شك
است گفت آري صالح عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه سمعه يقول لما
صدد عمر بن الخطاب من منى اناخ بالابطح ثم كرم كومة ثم طرح عليها دواء واستلق
ثم مدي يديه الى السماء فقال اللهم كبرت سيئي وضعفت قوتي وانتشرت رعيتي فاقبضني
اليك غير مضيق ولا مضطرب ثم قدم المدينة في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال يا ايها
الناس قد سئلتكم السنن و فرمت لكم الفرائض وتركتم على الواضحة الا ان تصلوا
بالناس بيننا و شبالا و ضربت باحدى يدي على الاخوي ثم قال اياكم ان تهلكوا عن آية الهم
ان يقول قائل انا لا نجد حديثين في كتب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و
جنا والذى نفسى بيده لولا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبها الشيخ
والشيخ اذا زينا فاجوهها البتة فانا قد قراناها قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن
المسيب فما اسمك ذي الحجة حتى قيل عمر بن الخطاب رحمه الله سعيد بن المسيب گفت و قبيله باز
گفت عمر بن الخطاب از مني خواهانيد شتر را در ابطح بعد از ان بلند ساخت نو ده از سنگ ريزه را بعد از

قاضي
 بعضا ببعض
 الشفيع الياس
 الفاضل من القدر
 نوال غلام
 الجلال الك
 ملكة فان
 قاتل كرم
 عماد الدين
 الجوه من صفه
 فاني من الصفة
 فنداني رسول
 فنداني رسول
 الله على العبد
 وسلم في فقه
 هو على صفة

اندهت بر آن لبندی چادر خود را و دراز کشید بعد از آن بر پشت دوست خود را بسوی آسمان پس گفت
یا خدا یا دراز شد عمر من و آتوان شد قوت من و برانگیز شد رعیت من پس قبض کن روح مرا بسوی خود
در آن حال که ضایع کرده نشده باشم و نه تعصیر کننده در حق تو بعد از آن آمد بدین در آخری الحجز
خطبه خواند برای مردمان بعد از آن گفت ای مردمان هر آنکه مقرر کرده شد برای شماستها و فرض کرده
شد برای شما فرضها و گذشتہ شد شما را بر جا و واضح کن خوف است که گمراه کنید مردمان را از راه
رست بجانب رست یا بجانب چپ و بزرگدست خود را بر دست دیگر بعد از آن گفت دور را از
خود را از آنکه هلاک شوید از آیت رحیم بسبب آنکه گوید گوینده هر آنکه مانی با یحیی و حذر کتاب خداست
پس هر آنکه رحم کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم و رحم کردیم با قسم بذات پاکی که نفس من در دست او
اگر خوف آن نمی بود که گویند مردمان زیاد کرده و عمر در کتاب خدایتعالی البته می نوشتم آیت رحیم را و در
صحف آیه این است الشیخ و الشیخه اذ ازینا فارجهو ما البته یعنی مرد محسن و زن محسنه و تنگدین
گفته پس تنگار کنید ایشان را البته پس هر آنکه ما خوانیم آنرا گفت یحیی گفت سعید بن المسیب پس آنرا
نشدی حجه تا آنکه کشته عمر بن الخطاب رحمت کند خدا خدایتعالی بروی **هالك** عن نافع انه سمع

وسلم في قصة بريدة
 وهو على أصدق ما هو عليه
 فثبت في صحيحين لهما
 وهو في صحيحين لهما
 عدم إباحة الصدقة
 على أحد الأهل وكانت
 بريدة من مستفيضي الصدقة
 وثابتة أن النبي صلى
 الله عليه وسلم قد أعطى
 الجوز فضعه على ما هو
 في تفسيره من إباحة
 النبي صلى الله عليه وسلم
 ما هو بفعل الخاء من باب
 عليه ما هو له قال سيبويه

اسلم مولی عمر بن الخطاب یحدث عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب دای علی طلحة بن عبید الله
فوباصبوغا وهو محرم فقال ما هذا الثوب المصبوغ یا طلحة فقال للطلحة یا امیر المؤمنین انما هو
مد فقال عمر انکم ایها الرهط ائمة یقتدی بکم الناس فلوان رجلا جاهلا دای هذا
الثوب لقال ان طلحة بن عبید الله قد کان یلبس الثیاب المصبغة فی الاحرام فلا تلبسوا
ایها الرهط شیئا من هذه الثیاب المصبغة ^{علی} عمر بن الخطاب ویدیر طلحة بن عبید الله جامه زنگین حال
انکه او محرم بود پس گفت حضرت عمر حبست این جامه زنگین ای طلحه پس گفت طلحه یا امیر المؤمنین جز این
نیست که این خاکست پس فرمود حضرت عمر بر آئینه شما این جامه بینوایان استید اقتدا می کنند شما
مردمان پس اگر مرد جاهلی دید این جامه را البته میگوید بر آئینه طلحه بن عبید الله می پوشید جامه های
زنگین را و این بنویزید ایجا عبیر را از قسم این جامه ها رنگ کرده شده ثنیه مترجم گوید مقام مقتضی آن
بود که جمله از سیرت حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما درین جا مذکور شود لیکن چون شرط کتاب
روایه یحیی بن یحیی است و بروایت او در مؤطا چیزی ازین باب منقول نشد و در مصنفات فقیر که

لنأسي مثل الياء
والأجيرة فالأخيل الأولي
خلفه قوله على عياض
من محمد تغلبه انيقون
بها وهي عياض قولهم
والله اكمل البين معناه
الكل يكمل ما هو في المراد
المباغاة في تحقيق الناقه
من اى نوع هي من الواقع
بنت المال ليعمل ما هو
كلهم وما وينبغي التخليقه
ان يبالغ في التحقيق لا
فقر الخ والتمليس
الذي معناه

[illegible]

شرح مولانا استاذ كرامت و سیر این بزرگان و سایر صحابه رضوان الله عليهم اجمعین خصوصاً در کتاب
ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء بشرح و بسط تمام بطور و مذکور شده است **باب** سینه فتح من
العصابة رضي الله عنهم اجمعين ذكر سيرت جمعي از صحابه رضي الله عنهم اجمعين **مالك** عن ابی
بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انس بن مالك يقول كان ابو طلحة اكثر انصادي بالمدينة
مالا من فخل وكان احب امواله اليه يترجاء وكانت مستقبله المسجد وكان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يدخلها ويشرب من ماء فيها لميت قال انس فلما نزلت هذه الآية لن
تنا الوالبر حتى تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا
الله ان الله تبارك وتعالى يقول لن تنا الوالبر حتى تنفقوا مما تحبون وان احب اموالي الي
يترجاء وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله فنعمتها يا رسول الله حيث شئت قال
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حج حج ذلك اليك قال يا بريح قد سمعت ما قلت فبرئت
ادري ان تجعله في الاقربين فقال ابو طلحة افعل يا رسول الله قسمها ابو طلحة في اقاربه و
بنی عقیقه انس گفت بود ابو طلحه بسیارترین انصار در مدینه باعتبار مال که عبارت از خزانان باشد و بود
دو سیرین مال او نزد او بسیار بود این بوستان در برومی مسجد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در می آمد
در اینجا و می آشفه مید آب اینجا که خوش بود گفت انس پس وقتیکه فرو آمد این آیه لن تنا الوالبر حتى تنفقوا
مما تحبون پیستاد ابو طلحه بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله هر آینه خدا میفرماید
لن تنا الوالبر حتى تنفقوا مما تحبون و هر آینه دوست ترین اموال من نزد من بترجاست و هر آینه وی
صدقه است برای خدا یعنی تو قسم میدارم نفع آنرا و ذخیره بودن آن نزد یک خدا یعنی پس بخوار
یا رسول الله هر جا که خواهی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی نهی این مالی است وقت شب
باز آمده این مالی است وقت شب باز آئیده یعنی عوض آن زد و بدست تو خواهد آمد و هر آینه شنیده ام
بخبر و رقی آن گفتم و هر آینه من صلیت فی بیتکم که قسمت کنی آن را در اهل قرابت خود پس گفت ابو طلحه
ببین کنم یا رسول الله پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در میان نزدیکیان خود و اولاد هم خود **مالك**
عن عبد الله بن ابی بکر ان ابو طلحة الانصادي كان يعطي في الحايطة فطاره كسبي فطفق يترو
يلتقم حجرها فانعجبته ذلك فجعل يتبعه بعبوة ساعة ثم رجع الى صلاته فاذا هو لا يدري كم صله

[illegible]

وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُتْمُنَةٌ وَرَحْمَةٌ لِّكُلِّ فِتْنَةٍ لَّمَّا وَصَّيْتُكُم بِالْإِسْلَامِ فَقَالَ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ يَئِسَ مِنَ الْإِسْلَامِ لَمَّا سَمِعَ بِمِصْرَ الْإِسْلَامِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَكُونُونَ أَعْمَى فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى وَلَمَّا كَانَ مِصْرَ الْإِسْلَامِ قَامَ إِلَيْكَ الْيَهُودُ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْيَهُودَ كَانُوا عَدُوًّا لِلْمُسْلِمِينَ وَلَمَّا نَسُوا مَا وَعُودُوا قَامَ إِلَيْكَ الْبَنِي إِسْرَءِيلَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْبَنِي إِسْرَءِيلَ كَانُوا عَدُوًّا لِلْمُسْلِمِينَ وَلَمَّا نَسُوا مَا وَعُودُوا قَامَ إِلَيْكَ الْغُلَامُ الْفَرِيسِيُّ وَقَدْ خَلَصْنَا لَكَ مِنْ هَذِهِ الْفِتْنَةِ وَمَا كُنْتَ تَشْعُرُ وَأَلَمْ تَلَمْسْ أَنَّا جَاءْنَاكَ كُلَّ قَوْمٍ وَفِيهِمْ فَتْنَةٌ فَنَسُوا آلَاءَهُمْ وَلَقَدْ سَبَّخُوا بِالْحَقِّ لَمَّا عَلِمُوا أَنَّ الْبَنِي إِسْرَءِيلَ كَانُوا كَاذِبِينَ وَلَمَّا نَسُوا مَا وَعُودُوا قَامَ إِلَيْكَ الْفَرِيسِيُّ وَقَدْ خَلَصْنَا لَكَ مِنْ هَذِهِ الْفِتْنَةِ وَمَا كُنْتَ تَشْعُرُ وَأَلَمْ تَلَمْسْ أَنَّا جَاءْنَاكَ كُلَّ قَوْمٍ وَفِيهِمْ فَتْنَةٌ فَنَسُوا آلَاءَهُمْ وَلَقَدْ سَبَّخُوا بِالْحَقِّ لَمَّا عَلِمُوا أَنَّ الْبَنِي إِسْرَءِيلَ كَانُوا كَاذِبِينَ وَلَمَّا نَسُوا مَا وَعُودُوا قَامَ إِلَيْكَ الْفَرِيسِيُّ وَقَدْ خَلَصْنَا لَكَ مِنْ هَذِهِ الْفِتْنَةِ وَمَا كُنْتَ تَشْعُرُ وَأَلَمْ تَلَمْسْ أَنَّا جَاءْنَاكَ كُلَّ قَوْمٍ وَفِيهِمْ فَتْنَةٌ فَنَسُوا آلَاءَهُمْ وَلَقَدْ سَبَّخُوا بِالْحَقِّ لَمَّا عَلِمُوا أَنَّ الْبَنِي إِسْرَءِيلَ كَانُوا كَاذِبِينَ

فقال لقد اصابتني في مالي هذا فنته فجاؤ الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر له الذي اصابني
 في حايطة من الفتنة وقال يا رسول الله هو صدقة لله فضعه حيث شئت ابطلت النصارى
 روزي نماز ميگذازد در بوستان خویش پرید مرغی و بستی پس آغاز کرد که مطلبید راه بر آمدن بسبب
 هجوم شاخ و برگ درختان پس خوش کرد و در این حال پس شروع کرد ابوطلمه در پی او انداخت چشم
 خود را یک ساعت بعد از آن باز رجوع کرد بسوی نماز خود پس آگاه او در نمی یابد که چه قدر نماز خوانده
 است بپرس گفت هر آینه رسیدن بسبب این مال فتنه پس آمد بسوی رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فکر
 کرد و پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنچه رسید او را در باغ خود از فتنه و گفت یا رسول الله این باغ
 صدقه است برای خدا پس بگذار از امر جا که خواهی **مالک** انه لم ينج عن عائشة زوج النبي صلى الله
 ان مسكينا ساها وهي صائمة وليس في بيته الا دغيف فقالت لولا اني اعطيها اياه فقالت
 ليس لك ما تقطرين عليه فقالت اعطيها اياه قالت ففعلت قالت فلما امسيتها اهدى لبنا
 اهل بيت او انسان ما كان يهدى لنا شاة وكم بها فادعيتي عائشة فقالت كل من هذا هذا
 خير من قصصك بنو امي سوال کرد حضرت عائشة را حال آنکه وی روزه دار بود و نبود در خانه ایشان
 مگر یک نان پس فرمود یک زن آزاد کرده خود را که بده این سیائل را آن نان پس گفت آن زن آزاد
 کرده این نیست برای تو آنچه افطار کنی بر این پس فرمود حضرت عائشه بده او را آن نان پس کرد و او را
 فرموده حضرت عائشه گفت آن زن پس دقیقه در وقت شام داخل شدیم ما بدیدیم فرستاد برای ما اهل
 خانه یا شخصی که بدین می فرستاد برای ما یک بزی و جانب آن قدری از نان پس بخواند مرا حضرت عائشه
 پس گفت بخور که این بهتر است از نان تو **مالک** عن هشام بن عروة عن ابي رانه قال ما احب
 ان ادفن بالبقيع لان ادفن في غيره احب الي من ان ادفن فيهما هو احد رجلين اما ظالم
 فلا احب ان ادفن معه واما صالح فلا احب ان ينبش لي عظامه عروه گفت دوست نمیدارم
 که دفن کرده شوم در بقیع این که دفن کرده شود مرا در غیر بقیع بهتر است نزدیک من از آنکه دفن
 کرده شود مرا در بقیع حال جز این نیست که آن شخص که سابقا در آن قبر بود یکی از دو مرد خواهد بود
 یا ظالم است پس نخواهم که دفن کرده شود مرا با او یا صالح است پس دوست نمیدارم که بر او
 شود برای من بخواند آنها او را **مالک** عن يحيى بن سعيد قال لما كان يوم احد قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يأتيني بخبر سعد بن الربيع الا نضار فقال رجل
انا يا رسول الله فذهب الرجل يطوف بين القتلى فقال له سعد بن الربيع ما شانك فقال
الرجل بعثني اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيخبك قال فاذهب اليه
فاقرئه مني السلام واخبره اني قد طعنت اثنتي عشرة طعنة واني قد انقذت مقاتلي و
اخترت قوميك انه لا عذر لهم عند الله ان قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم وواحد
منهم حي روزيكه غزوه احدثه واقع شده بود فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كيت كيتا روي
خبر سعد بن الربيع انصاري را پس گفت مروني من ارم يا رسول الله پس رفت آمر و ميگفت
گشتگان پس گفت اورا سعد بن الربيع چيت حال تو گفت اورا آمر و فرستاده است مرا بوسه
تو رسول الله صلى الله عليه وسلم تا بيارم پيش او خبر ترا گفت پس برو بوسه بخشيد رسول الله صلى الله عليه
وسلم پس بخوان بر انحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب من سلام و خبر ده او را كه به نيزه زده شده
مراد او از زده زخم و هر آينه زخم گذرنده رسانيده شد بجايي كه زخم آنجا ميكشد از بدن من و خبر رسان
بقوم خود كه ايشان را عذري نيست نزد يك خداي تعالي اگر گشته شود رسول الله صلى الله عليه
وسلم و يكی از ايشان زنده باشد **قال** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي
صعصعة انه بلغه ان عمرو بن الجموح وعبد الله بن عمر والا نضار يأتين ثم السليلين كانا
قد حفر السيل عن قبرهما وكان قبرهما مابلي السيل وكان في قبر واحد ومما من استشهد
يوم احد فحفر عنهما ليغير من مكانهما فوجدنا لم يتغيرا كانهما مابا بالانس وكان احدهما
قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت يده عن جرحه ثم ادرسلت فوجد
كما كانت وكان بين ابي وبين يوم حفر عنهما سبت وادبعون سنة عمر بن الجموح وعبد الله
بن عمر و عمرو والنصاري وطلعي كند يسيل زمين راست قبل قبر ايشان بود قبر ايشان نزديك سيل بود و
هر دو در يك قبر و ايشان هر دو از انجامة بودند كه شهيد شده بودند روز احد پس كافتند مردان زمين را
از بالا ي ايشان تا نقل كرده شود ايشان را از جاي ايشان پس بافته شد اين هر دو را كه متغير نشده اند
گويا كه ايشان مرده اند دير و نزديكي از ايشان زخم شده بود پس نهاده بود دست خود را بر جرح خود پس
دفن كرده شد او را حال آنكه او اين صفت بود پس ز اهل كرده شد دست او را از زخم او بعد از ان گذشته

شد پس باز رجوع کرد و بنا بر آنچه بود و بود و در میان احد و در میان روزی که کافه شد زمین از بالای ایشان جهل و
 نشر مالک عن ابن شهاب عن سليمان بن يسادان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كان يبعث عبد الله بن رواحة الى خيبر فيخوض بين يمين يهود خيبر قال فجمعوا له حلياً من
 الحلبي تيساً بهم فقالوا هذا لك وخفف عنا وتجاوز في القسم فقال عبد الله بن رواحة يا معشر
 يهود والله انكم لمن ابغض خلق الله الي و ما ذاك بما لي علي ان اجيف عليكم فاما ما عرضتم
 من الرشوة فانا بها هي سحت وانا لا ناكلها فقالوا بهذا قامت السموات والارض رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ميفرستاه عبد الله بن رواحة را بوي خيبر پس خرس ميگرد و در میان خود و در میان يهود پس جمع
 کردند يهود و برای او زيوری از جمله زيوری را می زنان خود پس گفتند عبد الله بن رواحة را که اين زيوری را
 و سبک کن از ما و تجاوز کن در قسمت پس گفت عبد الله بن رواحة که هر آينه شما ناخوشترين
 خلق خداييد نزد يك من و بيت اين ناخوشي باعث مرابرا آنکه ظلم کنم بر شما اما آنچه پيش آورديد از رشوة
 پس اين حرام است و هر آينه ما نميخوريم آن را گفتند يهود و اين عدل ايتامه است آسمانها و زمين
 بما مالک عن محمد بن عمرو بن حلحلة عن حميد بن مالك بن حنم انه قال كنت جالساً مع ابي
 بادصم بالعقيق فانا ه قوم من اهل المدينة على دواب فنزلوا عنده قال حميد فقال لي ابو هريرة
 اذهب الي ابي فقل ان ابنك يقربك السلام ويقول اطعمينا شيئاً قال فوضعت ثلثة اقراص
 في صحيفة و شيئاً من زيت و صلحتم فم وضعها على راسي و حملتها اليهم فلما وضعوها بين ايديهم
 كبر ابو هريرة وقال الحمد لله الذي استبعنا من الجن بعد ان لم يكن طعامنا الا الاسود من الماء
 و التمر فلم يصيب القوم من الطعام شيئاً فلما انصرفوا قال لي ابي اني احسن الى غنمك و مسح
 الرعام عنها و احييت مراحها و صلح في ناحيتها فانها من دواب الجنة و الذي نفسي بيده
 لبيوتك ان ياتي على الناس زمان تكون التلة من الغنم احب الي صاحبها من دار حروان كنت
 حميد بن مالك شسته بودم با ابو هريرة در زمين او که در وادی عقيق واقع بود پس آمدن پيش او قومی از اهل
 مدینه سوار بر جانوران پس فرود آمدند نزد يك ابو هريرة گفت حميد پس گفت مرا ابو هريرة پر و بوي ادر
 من پس گو که بسر تو سلام ميفرستد بر تو و ميگويد طعام به مرا چيزی گفت پس نهاد سه قرص من در صحفه
 و قدری از زيت و نمک بعد از ان نهاد آنرا بر سر من و برداشتم آنرا بوي ایشان پس فتيكه گذاشتم

و توفيه بربا و زنده و تدبير كنده باب فضلى مدينه النبی صلی الله علیه وسلم باب و زبیر بن
 فضال مدينه انحضرت صلی الله علیه وسلم مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة الا تضادی
 عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم بارك لهم في حياهم و
 بارك لهم في صاعهم وصدقهم یعنی اهل المدينه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا برکت
 ده ایشان را در پیمان ایشان و برکت ده ایشان را در صاع ایشان و در ایشان را و سید شت اهل مدينه
 مالك عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هريره انه قال كان الناس اذا رآوا اول الفرج جاءوا
 به الى رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا اخذته رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
 بارك لنا في محمدا وبارك لنا في مدينته وبارك لنا في صاعنا وبارك لنا في هذا ما اللهم ان ابراهيم
 عبدك وخليك وبنيتك واني عبدك وبنيتك وانه دعاك لمكة واني ادعوك للمدينه فمثل
 ما دعاك به لمكة وقله معهم يدعوا صغره ليدبراه فيعطيه ذلك الفرج فابوهريره بود و زبیر
 ابن صفت و قيكه سيد اول سيوه می آوردند بحضور انحضرت صلی الله علیه وسلم پس قيكه میگفت آنرا رسول
 الله صلی الله علیه وسلم میگفت یعنی دعا میگرد و بار خدایا برکت ده ما را در سیوه ما و برکت ده ما را در شهر ما و
 برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در ما بار خدایا برکت ده ما را در سیوه ما و برکت ده ما را در شهر ما و
 و هر آینه من بنده تو ام و پیغامبر تو ام و هر آینه ابراهیم دعا کرد و در جناب تو برای که در آینه من دعا کنیم
 برای مدينه و جناب تو مثل آنچه دعا کرد ابراهیم آن در جناب تو برای که و مانند آن همراه آن عبد
 از آن میخواهد خود در ترين طفلی را که بیدار او را پس عطا میفرمود و او را آن سيوه مالك عن فطرس
 بن وهب بن عوف بن الاحمد ان یحیی بن مولى الزبير بن العوام اخبره انه كان جالساً عند
 عبد الله بن عمر في الفتنه فاستمعوا له تسليماً عليه فقالت انى اودت للخروج يا ابا عبد
 الرحمن استند علينا الزمان فقال لها عبد الله بن عمر اقمى لكع فاني سمعت رسول الله
 الله عليه وسلم يقول لا يصبر على لا وائها وشدتها احد الا كنت له شقيقاً او شهيداً يوم
 القيمة فجلس خمسة بوزر عبد الله بن عمر و ايام فتنه پس آمش اوزن آزاد کرده شده او سلام میگرد
 بر و پس گفت آن زن هر آینه خواهم بیرون آمدن از مدينه ابا عبد الرحمن سخت خبر ما را نه پس گفت او عرض
 الله بن عمر فجلس پس هر آینه ميشنیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود و منبر كنند بر

و توفيه بربا و زنده و تدبير كنده باب فضلى مدينه النبی صلی الله علیه وسلم باب و زبیر بن
 فضال مدينه انحضرت صلی الله علیه وسلم مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة الا تضادی
 عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم بارك لهم في حياهم و
 بارك لهم في صاعهم وصدقهم یعنی اهل المدينه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا برکت
 ده ایشان را در پیمان ایشان و برکت ده ایشان را در صاع ایشان و در ایشان را و سید شت اهل مدينه
 مالك عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هريره انه قال كان الناس اذا رآوا اول الفرج جاءوا
 به الى رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا اخذته رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
 بارك لنا في محمدا وبارك لنا في مدينته وبارك لنا في صاعنا وبارك لنا في هذا ما اللهم ان ابراهيم
 عبدك وخليك وبنيتك واني عبدك وبنيتك وانه دعاك لمكة واني ادعوك للمدينه فمثل
 ما دعاك به لمكة وقله معهم يدعوا صغره ليدبراه فيعطيه ذلك الفرج فابوهريره بود و زبیر
 ابن صفت و قيكه سيد اول سيوه می آوردند بحضور انحضرت صلی الله علیه وسلم پس قيكه میگفت آنرا رسول
 الله صلی الله علیه وسلم میگفت یعنی دعا میگرد و بار خدایا برکت ده ما را در سیوه ما و برکت ده ما را در شهر ما و
 برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در ما بار خدایا برکت ده ما را در سیوه ما و برکت ده ما را در شهر ما و
 و هر آینه من بنده تو ام و پیغامبر تو ام و هر آینه ابراهیم دعا کرد و در جناب تو برای که در آینه من دعا کنیم
 برای مدينه و جناب تو مثل آنچه دعا کرد ابراهیم آن در جناب تو برای که و مانند آن همراه آن عبد
 از آن میخواهد خود در ترين طفلی را که بیدار او را پس عطا میفرمود و او را آن سيوه مالك عن فطرس
 بن وهب بن عوف بن الاحمد ان یحیی بن مولى الزبير بن العوام اخبره انه كان جالساً عند
 عبد الله بن عمر في الفتنه فاستمعوا له تسليماً عليه فقالت انى اودت للخروج يا ابا عبد
 الرحمن استند علينا الزمان فقال لها عبد الله بن عمر اقمى لكع فاني سمعت رسول الله
 الله عليه وسلم يقول لا يصبر على لا وائها وشدتها احد الا كنت له شقيقاً او شهيداً يوم
 القيمة فجلس خمسة بوزر عبد الله بن عمر و ايام فتنه پس آمش اوزن آزاد کرده شده او سلام میگرد
 بر و پس گفت آن زن هر آینه خواهم بیرون آمدن از مدينه ابا عبد الرحمن سخت خبر ما را نه پس گفت او عرض
 الله بن عمر فجلس پس هر آینه ميشنیدم از انحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود و منبر كنند بر

۲۵۶

برای او که حدیث فرمودین کوی است که دوست مبادار و مارا دوست میداریم اورا مالک عن
 هشلم بن عروه غریب غما شترام المؤمنین انها قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وبعث ابوبکر وبلال قالت قد خلت عليه ما فقلت يا ابنت كيف تجدك ويا بلال كيف تجدك قال
 كان ابوبکر اذا اخذته الى تقول شعر كل امرئ صبح في اهله + والموت ادفن من تراب اهل
 وكان بلال اذا اقلع عن ريق عقيرته فيقول لا ليت شعري هل ايتني ليئله + بوا
 وحوالي اذ جز وجليل + وهل اودن يوما مياه حجة + وهل يدون لي شامة وطويل +
 قالت عائشة فبحث رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبرته فقال اللهم حبب الينا المدينة فحببت
 مكة واشتد وحببها وبارك لنا في صاعها ومذها وانقل حبيها واجعلها بالحققة قال مالک وحدث
 يحيى بن سعيد ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت وكان عامر بن قهيرة يقول
 قد رايت الموت قبله وقهر + ان الجبان حقه من فوقه حضرت عائشة فرمود قتيك شرف
 اور رسول الله صلى الله عليه وسلم در مدینه پ زده شد حضرت ابوبکر وبلال گفت حضرت عائشه پس
 داخل شدم برایشان پس گفتم ای پدر من چگونه می یابی خود را وای بلال چگونه می یابی خود را گفت پس بود
 ابوبکر و قتیکه میگرفت اورا تب میگفت کل امر الخ یعنی هر مردیکه دعا خیر کرده میشود اورا در وقت
 صبح در اهل خود و موت نزدیکتر است از شرک با پوش او و بود بلال و قتیکه برشته میشد پ را از و
 بر میشد آواز خود را پس میگفت الالبیت شعری الخ یعنی آگاه شو کاش شناخت من حاصل میشد
 که آیات خوام گذرانیشی از شهدا در وادی و گرداگرد من از خرد جلیل باشد و آن دو گویا می شنید بکه
 و آیا و پد شوم روزی منجبه و آن جایست متصل بکه و آیات خوانند شد در نظر من نامه و طفیل و آن
 دو کوه انداز که بها که گفت حضرت عائشه پس آدم پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم خیر وادم اورا بر
 فرمود بار خدا یاد دست گردان نزدیک با مدینه را چنانکه دوست میداریم که رایا زیاده تر از آن و خوشتر
 هوا ساز آن را برای و برکت ده مارا در صاع ما و ما و نقل کن تب اورا پس در آرا از آنجکه که فرید پیود بود
 گفت مالک در بخدث و خبر وادم را یحیی بن سعید که حضرت عائشه میگفت و عامر بن قهیر میگفت قد رايت الخ
 یعنی دیدم موت را پیش از چشیدن او هر گسیه بزدل مرگ و از بالای اوست یعنی قریب بخوف میشود
 مالک عن نعیم بن عبد الله الجهم عن ایهزیه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على

سیدنا امام
والہ العظام
واحبنا الکریم
ما توفیقو
الہ ربہ
للہ الرحمن
ان وفقنا الہ تمام
طوب کنا فی السعی
شرح الموضع
للشہادۃ
الحق الثانی
فی سنہ ۱۰۹۳
ہجری

پشت این سو کرده روان شد عبدالله او را ازاد و عمر بن خطاب پس گفت تو ای انکه سیکوی یک بهتر است از این
پس گفت عبدالله که گفتیم که حرم خدایت و جانی من است و در خانه خدایت پس فرمود حضرت عمر بن خطاب که عمر سیکویم و خانه
خدایم و حرم او چیزی بعد از آن باز گفت عمر بن خطاب تو ای انکه سیکوی یک بهتر است از این پس گفت پس گفتیم که
که حرم نه است و جانی من است و در خانه خدایت پس فرمود حضرت عمر بن خطاب که عمر سیکویم و خانه او چیزی
بعد از آن باز گفت عبدالله

خلاصہ تحریر مولوی محمد عاشق صاحب تلمیذ مصنف

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

اما بعد فی حق تعالیٰ شوق بفریاد پدیدار بان صاف و واضح میگردد که چون این کتاب مصنفی شرح موطا امام مالک از قلم
 فیض قلم حجت اند حضرت شاه ولی الله صلی الله علیه و آله و سلم است و این کتاب را در میان شیعیان و اهل تشیع
 آن سواد بمذول نشود و مدتی غیر مرتبانه هر چند گوشه خاطر مبارک با نظرف همیشه مضروب بود و لیکن صورت نگرفت
 تا آنکه روح رفیع ایشان بکمالی پرواز فرمود و چون این اثر رونوید کسی از حقیر شنید آن پوشی نماید که شخص آن اوراق
 پرواز نماید و در دست پنج یا شش ماه صاحبی حضرت ایشان را در خواب دید که گویا میفرمایند به ترجمه موطا شوق بسیار دارم
 و ان شاء الله تعالی آن میفرمایند آن ترجمه نیز در کتابت و فک آن نیز می رسیان خود از جهان وقت شخصی متعلق به ترتیب تبیین آن
 مسوات بخاطر مقام دوز و حافظ کلام العالین خواجه محمد بن علی الهی که تمکین خاص مجرم با اختصاص حاجب حضرت ایشان
 شغف خود انظار نمود ایشان آن مسوات ابیرون کرده و لیکن بسوی راپیش روی نهاده ترتیب تبیین گرفته
 و مدتی به جهاد مبلغ نموده احسن نظام یافت تا هجده شوال یوم الاحد عند البهائم السبع و بعد الاصلی
 مرتب مهابت گردید الحمد لله علی کتب محمد اکثرا

محمد مدد که جلد ثانی مصحفی شرح موطا مسعودی در ویلی و مطبع مرتضوی است تمام فطر خزیر الدین الطباع پذیرفته است
قطعه تا پنج از کاتب جلد ثانی محمد امام الدین حبیبی در مصحفی طبع شد شرح موطا به ترتیب خوش و دستنویس
سروش غیب گفتا از سر کشف و بساعت ساحت طبع مصنفان

اشتراک

دین کتاب بوجب قانون بستم شمس در پی جبرئیل گورنشت عالیہ از نام عاجز با جازہ و شرف
مصنف داخل شدہ تا کسی از ارباب طابع قصد طبع آن نفرمایند

[illegible][illegible]

لنا جا رہے۔ شائق علم ہی ہر وقت علمی بیان دیکھتے دیکھتے کہی اکتا جاتا ہے۔ بہتر سے شاعر ایسے ہی لوگ ہیں جو افسانہ مصنفین کی ہجو کرتے ہیں جو صاحبِ پنجابی انتخاب سے مدد فرمائی تو صرف یاد کیا ہے اور اردو ہندو کے جگڑے کی شوق سے ملاحظہ فرمائیے۔ ایک عذر اور یہی قابلِ سماعت ہے کہ کل مصنفین ایسے رسالوں میں ایک شخص نہیں کہہ سکتا حضور حبیبِ دہلوی اور ہمارے ہموطن لوگ تحریر کی مدد فرمائی ہیں خصوصاً حبیبِ مصنفین کے فراموش ہو کر انہوں نے قابلیت بھول کر تے کہیں اگر صاحبِ پنجابی پنجاب امینِ مین سخی فراموش اور خود ہی ملاحظہ کر لیں کہ اپنے دوست اور احباب سی امداد کی ہمتا دہش کرنے کو چاہئیں کہ رسالہ مخزن الفلاح کے تحت شائع ہوا ہو جائے لیکن امداد ہی ملاحظہ

ہیں اودیکے کمالات ہیں سے ایک شہر ہے۔ کوثر بھی انکی کھائی کی تر ہے کوئی کتابی پیشہ نہیں جو مورخانہ نہیں ہوں اس چوٹی سے رسالہ کو بھی گورنمنٹ کی نظر حیات سے قبول فرمایا اور مولف صاحب کو خاطر خواہ صلہ دیا ایک ہزار عذر بھی خریدی۔

مصنفین اس سال کا یہ ہے کہ طلب علموں کو علم کے آداب سکھائے جاویں اور انکو بتایا جاوے کہ کس طریق پر کیا زبرد ہونے سے جلد علم حاصل ہو سکتا ہے۔ مبتدیوں کے واسطے تو یہ ہے ہی مگر بھی اس سے بہت کم ہو سکتی ہے۔ طالب علموں کو اسکا مطالعہ کیا از سر کرنا ضروری معلوم ہوتا ہے تاکہ اس کا کل فائدہ اٹھائیں اور اس پر عمل کرنے سے نشا طائد فرمادیا ہوں

وہ بھی نہیں ہیں سے بین اپنے سر او کھا و قلعی نہ لیا تو۔ اس تذکرہ کی صرف دو دو جگہ ہوتی ہیں ایک یہ کہ اگر یہ کاغذ بنونے والی اور کوئی مستحق بغیر ملک کے ہوا تو خورے جائے۔ یہ ایک خام خیالی کی بات ہے اول تو چاہیے کہ یہ انتظام صحافہ ٹری کر سیر ہو ہی سکتا تھا کر لیا کرے اگر یہ بھی بخود آواز سے کی وقت خود معلوم ہو جائیگا کہ سچی کر لیا یا نہیں اگر نہیں کیا تو ریوی کمیٹی کا قصداً کی ہے اور تیار کار میں نہ ہونے کے واسطے معلوم کر لیا جائے کہ زبردوں اور قلائد شوق لہزن بھی کر لیا نہیں ہو سکتا جو اس میں شخصوں کو مشیگ بیت فارم بننا دینا چاہیے غصہ کوئی ہے کہ ایسے لوگ علی جا میں اور شرافت و ملی ناکام ہیں۔ وہ جسے وہ حد یہ ہے کہ جو قوم خورے جائے یہ بھی اچلی ہے مگر لیکن داندہ جو جانے کی لہجہ دیکھنا چاہئے

خاک و رولوں کا کسی قصور نہ تھا۔ بہت کم مرثیہ اور
 نہو جانیے اور چڑا نہ لگا یا جاوے وہ کیونکر صرف
 کریں۔ کہاری کہوئی ہے چو مال کو سمیٹیں
 کے سامنے سے جو سرک خانی ہے او سہیں برہی
 برہی گزرتے پڑے ہوئے دو پل اوس سرک
 میں ملن دو دن کی چھت ٹوٹی ہوئی ہے۔
 یہ درست ہے کہ انشراح و بی اوسط صرف ہے
 بہت کم گزرتے ہیں مگر غریب غرابی تو آخر
 آدمی میں اونکی آباقیس نہ نظر رکھنا کیا سہ
 خاص چو مال میں ایک نالی ہے جس میں ارد گرد
 کے محلوں کا پانی جمع ہوتا ہے اور شہر سے باہر
 نکل جاتا ہے۔ یہ نالی بھی کچھ ہیچ اور برہی
 ہے۔ جب تک بارش ہو پانی اس میں سے کبھی نہ
 نکل سکتا تھیں اس میں ایسا ہے کہ وہاں ستار
 دشت اور چوٹا ہے۔ صاحبان میں شیل کھینچی

شکایت کی اور بھی حکم سے ہم سے لے کر
 ایسا ہلکتے ہیں جیسا کہ توئی دردہ جاوے ہا
 تیسرے رسالے کے ذریعہ جہین جو کچھ ہاری نہایت کہ
 اوسکی نقل ذیل میں کرتے ہیں اور اس نقل کے لئے کہ
 وجہ ہے کہ مولف صاحب کی حسن اخلاق کا اثر
 منظور ہے اور یہ بھی کہ اوسکو دیکھ کر اہل حکم کو غرت
 باندھیں اور مولف صاحب کی علمی مصداقین کا ہون
 مدد دین اور نہ انکو بلکہ اپنے کل بہا بیوں کو اس
 دیکھ کر شاکستین۔
 داف۔ صاحب پنجابی اخبار کا میں زیادہ تر مضمون
 کہ اوہوں نے کچھ تھوڑے سے جمو یہ بھی اس
 تالیف کے برسی دردوں کے ساتھ دستا و دان صاحب
 طور پر اپنی راہی کے موافق بلار اور درجائیت بیان کر
 اور حق صریح صادق کا ادا کیا۔ اوکھا اس قدر
 بالا حال ہے کہ علمی رسالوں میں قندہ نہا تیکو

کر کے ستائی گئی تھی اب ضمیمہ میں مزید صورت
 ہے نہ وہ کثرت۔ مولوی صاحب نے بہت سی
 مشاغل کر کے بہار لکھائی ہے جو میں تو کچھ نہ لکھا
 مگر یہ بات برسی اعتراض کے قابل ہے کہ مشاعر
 کچھ دیکھ کر میں اور ضمیمہ میں کچھ اور چھوڑا ہے۔
 پہلا ہونڈی صورت کہیں اوپر سے بنا و سنگا
 سے دل لہانے والی ہو سکتی ہے۔ مولوی صاحب
 نے چو شاعر میں جامع انشا کر اپنی شہوتی میں
 دی تھی اب معلوم ہوا کہ اسی محور اثبات کی گئی
 نہیں دی تھی۔ خیر مولوی صاحب کا ذہن
 ہر کچھ ہے یا چو میں چھو اور متنوی دیا کرتے ہیں
 مگر فکر یہ ہے کہ مولوی صاحب کی دیکھی اور شاعر
 بھی ایسا ہی نہ کرتے لگتے۔ میں یقین کرتا ہوں کہ
 صاحب سکر تری اس امر کی طرف ضرور توجہ دے گا
 راف۔ ایک خاصہ طبع